

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلسله پرسمان‌های دینی / ۱

پرسش‌ها و پاسخ‌های قرآنی

(دفتر نخست)

جمعی از محققان مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی
نماینده اصفهان

اصفهان
۱۳۹۶

پرسش‌ها و پاسخ‌های قرآنی

جمعی از محققان مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی، نمایندگی اصفهان

ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان

چاپ: نگارش

چاپ اول: بهار ۱۳۹۶

شمارگان: ۵۰۰

قیمت: ۳۳۰۰۰ تومان

عنوان: ۷۴؛ مسلسل: ۹۶

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

نشانی: اصفهان، خیابان آیت‌الله شمس‌آبادی، کوچه سرلت، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

حوزه علمیه قم - شعبه اصفهان.

تلفن و دورنگار: ۰۳۱-۳۲۲۰۸۰۰۱-۵

مراکز پخش: اصفهان، تلفن: ۰۳۲۲۲۰۳۷۰؛ قم، تلفن و دورنگار: ۰۳۷۷۴۳۴۲۶؛ تهران، تلفن: ۰۶۶۹۵۱۵۳۴

وبسایت: www.morsalat.com پست الکترونیک: nashr.disf@dtc.ir

عنوان و نام پدیدآور: پرسش‌ها و پاسخ‌های قرآنی / جمعی از محققان مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی شعبه اصفهان.

مشخصات نشر: اصفهان: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه استان اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۳۲ص

فروست: سلسه پرسمان‌های دینی؛ ۱.

شابک: ۳۳۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۲۹-۸۵-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: قرآن - پرسش‌ها و پاسخ‌ها

موضوع: Quran- Questions and answers

موضوع: قرآن - احکام و قوانین - پرسش‌ها و پاسخ‌ها

موضوع: Quran - Low and legislation- Questions and answers

شناسه افزوده: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه استان اصفهان

شناسه افزوده: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه استان اصفهان. مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی.

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ پ/۴/۲/۶۵ BP

رده‌بندی دیوبی: ۲۹۷/۱۰۷۶

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۷۵۲۲۳

فهرست مطالب

سخنی با خواننده ۱۹

فصل اول: کلیات (۲۲ پرسش)^۱

۱. معرفی اجمالی قرآن ۲۱
۲. فلسفه قرآن خواندن ۲۳
۳. نام‌های قرآن ۲۵
۴. ترتیب سوره‌های قرآن ۲۶
۵. تفاوت علوم قرآن با معارف قرآنی ۲۹
۶. تفاوت حدیث قدسی و قرآن ۳۰
۷. تفاوت قرآن مجید و قرآن کریم ۳۱
۸. تعداد کلمات قرآن ۳۲
۹. حروف مقطعه ۳۲
۱۰. معنای آیه اول سوره بقره / حروف مقطعه ۳۳
۱۱. فلسفه حروف مقطعه ۳۷
۱۲. تفاوت تورات، انجیل، زبور و اوستا با قرآن ۳۹
۱۳. حکمت نام‌گذاری سوره‌های قرآن به نام حیوانات یا اشخاص ۴۱
۱۴. حکمت ترتیب سوره‌های قرآن از طولانی به کوتاه ۴۱

۱. به دلیل طولانی بودن برخی از پرسش‌ها، تمام آن‌ها بر اساس موضوع، تلخیص و در فهرست مطالب درج شده است. برای دیدن متن کامل هر سؤال به متن کتاب مراجعه نمایید.

۱۵. آخرین آیه نازل شده بر پیامبر ۴۲
۱۶. «الرحمن» عروس قرآن و «یس» قلب قرآن ۴۳
۱۷. دلیل نامگذاری سوره‌های الرحمن و یس به عروس قرآن و قلب قرآن ۴۵
۱۸. عرفان در قرآن ۴۶
۱۹. آیات بطلان سحر و جادو ۴۷
۲۰. چگونگی ظهور قرآن در روز قیامت ۴۷
۲۱. استخاره به قرآن ۴۸
۲۲. تقال به قرآن ۴۸

فصل دوم: رسم الخط، روخوانی، آداب تلاوت قرآن و ... (۱۸ پرسش)

۱. رابطه خط عثمان طه و قرآن عثمانی ۵۱
۲. ویژگی‌های خط عثمان طه و زندگی وی ۵۲
۳. مراحل یادگیری قرائت قرآن ۵۳
۴. فتحه قبل از الف در قرآن عثمان طه ۵۴
۵. شیوه خواندن کلمه مالک ۵۵
۶. آداب تلاوت قرآن ۵۵
۷. فوائد خواندن و گوش دادن قرآن ۶۱
۸. لزوم رعایت قواعد تجویدی در تلاوت قرآن ۶۳
۹. شک در درست یا غلط خواندن قرآن ۶۳
۱۰. چگونگی استخراج دستورات زندگی از قرآن ۶۴
۱۱. مانوس کردن فرزندان خردسال با قرآن ۶۶
۱۲. راه‌کارهای بهره‌مندی بیشتر از قرآن ۶۷
۱۳. راه‌های بهره‌مندی از قرآن در تربیت فرزند ۷۳
۱۴. راه‌های انس با قرآن ۷۴

۱۵. خواندن قرآن بدون فهم آن ۷۵
۱۶. راه‌های درک بهتر معنی قرآن ۷۶
۱۷. روش‌های آشنایی بیشتر با معارف قرآن ۷۷
۱۸. آثار قرائت قرآن ۷۷

فصل سوم: بسم‌الله (۵ پرسش)

۱. نقطه «ب» بسم‌الله ۸۱
۲. دلیل نیامدن بسم‌الله در اوّل سوره توبه ۸۱
۳. آیا «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» یک آیه است؟ ۸۲
۴. اگر بسم‌الله را آیه به حساب آوریم، تحریف است؟ ۸۳
۵. دو بسم‌الله در سوره نمل ۹۰

فصل چهارم: تفسیر، تأویل و فهم قرآن (۳۰ پرسش)

۱. چرا آیات قرآن مبهم است؟ ۹۳
۲. کلید قرآن چیست؟ ۹۷
۳. تفسیر، عام است یا تأویل؟ ۹۸
۴. تفاوت تعبیر و تأویل ۹۹
۵. دلیل تکرار برخی از آیات قرآن ۱۰۰
۶. منظور از «ما» در قرآن کیست؟ ۱۰۱
۷. شأن نزول مربوط به سوره است یا آیه؟ ۱۰۲
۸. چرا خداوند همه مسائل را به صورت صریح و روشن در قرآن بیان نکرده است؟ ۱۰۳
۹. تفاوت تفسیر مجمع‌البیان و المیزان ۱۰۴
۱۰. بهترین کتاب تفسیر برای آشنایی اولیه با قرآن ۱۰۵
۱۱. خواندن قرآن با خواندن معانی یا بدون آن؟ ۱۰۵

- ۱۰۷ ۱۲. روش آشنایی گام به گام با معارف قرآن
- ۱۰۸ ۱۳. آیا تفسیر، درست جلوه دادن کلام باطل و غلط ما نیست؟
- ۱۰۸ ۱۴. روش تشخیص صحیح بودن تفسیر آیات قرآن
- ۱۰۹ ۱۵. اعتبار تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام
- ۱۱۰ ۱۶. ارتباط خواندن کتاب‌های تفسیر با تفکر در آیات قرآن
- ۱۱۲ ۱۷. آیا قرائت متن عربی قرآن کافی است؟
- ۱۱۳ ۱۸. خواندن ترجمه قرآن بدون قرائت متن عربی آن
- ۱۱۴ ۱۹. منظور از «ما» در قرآن
- ۱۱۵ ۲۰. نطق قرآن در برابر اهل مجادله
- ۱۱۶ ۲۱. جدال احسن و جدال باطل
- ۱۱۸ ۲۲. دلیل تغییر حکم برخی از اعمال عبادی مانند روزه
- ۱۱۹ ۲۳. تفاوت سوره حمد و توحید
- ۱۲۱ ۲۴. دلیل بی‌ارتباط بودن برخی آیات نسبت به همدیگر
- ۱۲۲ ۲۵. دلایل آمدن حروف مقطعه در قرآن
- ۱۲۳ ۲۶. وجه جمع بین نزول جمعی و تدریجی قرآن
- ۱۲۶ ۲۷. نزول دفعی زودتر بوده یا نزول تدریجی؟
- ۱۲۹ ۲۸. نزول قرآن در شب قدر
- ۱۳۰ ۲۹. دلیل تکراری بودن مضمون برخی از آیات
- ۱۳۱ ۳۰. منظور از فصاحت قرآن چیست؟

فصل پنجم: حفظ قرآن (۸ پرسش)

- ۱۳۳ ۱. چگونه می‌توانم حافظ کل قرآن شوم؟
- ۱۳۳ ۲. آسان‌ترین راه حفظ قرآن
- ۱۳۵ ۳. روش حفظ قرآن خردسالان

۴. چگونگی حفظ قرآن در ۲ یا ۳ سال ۱۳۶
۵. دستورالعمل حفظ قرآن و عمل به آن ۱۳۷
۶. روش تسلط بر حفظ برای حافظان ۱۴۱
۷. حکم فراموش کردن آیات حفظ شده ۱۴۲
۸. حفظ قرآن و انتظارات مردم ۱۴۳

فصل ششم: نسخ و تحریف در قرآن (۷ پرسش)

۱. دلیل نسخ آیات قرآن ۱۴۷
۲. نسخ قرآن چگونه با آیه ۸۲ سوره نساء سازگار است؟ ۱۴۹
۳. آیه ناسخ و منسوخ! ۱۵۰
۴. قرآن فعلی و قرآن امام زمان ۱۵۵
۵. آیا قرآن در قرائت هم تحریف شده است؟ ۱۵۶
۶. دلایل بطلان تحریف ۱۶۱
۷. تحریف قرآن در زمان عثمان ۱۶۸

فصل هفتم: خواص آیات و سوره قرآن (۱۱ پرسش)

۱. آیات رفع اضطراب ۱۶۹
۲. آثار قرائت سوره مزمل ۱۷۱
۳. آثار قرائت سوره نبأ ۱۷۱
۴. ثواب تلاوت آیه الكرسي ۱۷۲
۵. تأثیر قرائت آیه الكرسي ۱۷۴
۶. ثواب تلاوت مسبّحات ۱۷۵
۷. روایات مربوط به آثار قرائت سوره های قرآن ۱۷۸
۸. جلب محبت دیگران از نظر قرآن ۱۷۹
۹. رابطه عدد ۱۹ با بسم الله ۱۸۰

۱۰. دلیل سفارش به قرائت سوره مریم توسط خانم‌ها و سوره محمد توسط آقایان ۱۸۱
۱۱. خواندن یک آیه در ماه رمضان ۱۸۱

فصل هشتم: سؤالات کلامی درباره قرآن (۳۶ پرسش)

۱. دلایل الهی بودن قرآن ۱۸۳
۲. چرا قرآن کامل‌ترین کتاب و اسلام کامل‌ترین دین است؟ ۱۸۴
۳. روایات مربوط به ابلیس و تناقض در آن‌ها ۱۸۸
۴. دلیل نزول قرآن به زبان عربی ۱۹۰
۵. دلیل تأکید قرآن بر عربی بودن خود ۱۹۶
۶. عربی بودن زبان قرآن و تحلیل آن ۲۰۰
۷. دلایل عربی بودن زبان قرآن ۲۰۴
۸. چرا قرآن، نماز و ادعیه به زبان عربی است و خانه خدا در عربستان است؟ ۲۰۵
۹. را خداوند برای هر کشور یک پیامبر نفرستاد؟ ۲۰۸
۱۰. آیا خواندن معنی قرآن بهتر نیست؟ ۲۱۱
۱۱. آیا نظر قرآن با علوم زیستی درباره آفرینش انسان متفاوت است؟ ۲۱۲
۱۲. مراد از انسان در آیه ۷۲ سوره احزاب ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ...﴾ چیست؟ ۲۲۱
۱۳. چه نیازی به عبادت ما هست؟ ۲۲۳
۱۴. چرا گناهان، باعث حبط اعمال نیک می‌شود؟ ۲۲۵
۱۵. لا اکراه فی الدین، چرا عمل نمی‌شود؟ ۲۲۹
۱۶. معنی «لا اکراه فی الدین» ۲۳۰
۱۷. دلیل تقلید از مجتهد ۲۳۱
۱۸. چگونه حضرت آدم که پیامبر بود، در قرآن ظالم نامیده شده است؟ ۲۳۲
۱۹. از دیدگاه قرآن، آینده تاریخ از آن کیست؟ ۲۳۲
۲۰. توصیف بهشت در قرآن ۲۳۳

- ۲۳۶ ۲۱. آیا برخی از آیات قرآن، مربوط به زمان نزول است؟
- ۲۳۸ ۲۲. چرا در قرآن خداوند از خود تمجید کرده است؟
- ۲۴۰ ۲۳. چگونه گناه به نیکی تبدیل می‌شود؟
- ۲۴۲ ۲۴. معنای «برزخ» در قرآن.....
- ۲۴۳ ۲۵. چرا کلمه «برزخ» یک‌بار در قرآن آمده است؟
- ۲۴۴ ۲۶. دلیل سفیدبودن کفن مردگان.....
- ۲۴۴ ۲۷. چرا آیه ۱۱۲ سوره هود پیامبر را پیر کرد؟
- ۲۴۶ ۲۸. آیه «اطيعو الله و اطيعو الرسول».....
- ۲۴۸ ۲۹. بار امانتی که در قرآن آمده است چیست؟
- ۲۴۸ ۳۰. چرا در قرآن از برده‌داری منع نشده است؟
- ۲۵۱ ۳۱. قرآن و برده‌داری.....
- ۲۵۲ ۳۲. حقوق کنیز در قرآن؟ مگر کنیز آدم نبوده است؟
- ۲۵۳ ۳۳. خدا چگونه است؟ آیا مثل ما انسان‌هاست؟
- ۲۵۴ ۳۴. چرا خداوند عاملان تخریب اماکن مقدس را عذاب نمی‌کند؟
- ۲۵۹ ۳۵. چرا در زمان ما نمونه عذاب اقوام گناهکار مشاهده نمی‌شود؟
- ۲۵۹ ۳۶. منظور از محسور شدن وحوش چیست؟

فصل نهم: اهل‌البیت علیهم‌السلام در قرآن (۱۷ پرسش)

- ۲۶۳ ۱. آیه مباحله.....
- ۲۶۴ ۲. آیا غیر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، دیگران هم می‌توانند مباحله نمایند؟
- ۲۶۵ ۳. عصمت، مربوط به پنج تن آل‌عباست یا همه ائمه؟
- ۲۶۸ ۴. چگونه از آیه تطهیر عصمت بقیه ائمه علیهم‌السلام فهمیده می‌شود؟
- ۲۶۹ ۵. چرا نام امام علی علیه‌السلام به‌صراحت در قرآن نیامده است؟
- ۲۷۳ ۶. اگر نام امام علی علیه‌السلام در قرآن می‌آمد، آن را حذف می‌کردند؟

۷. در کدام آیات به حضرت علی ع اشاره شده است؟ ۲۷۷
۸. کشتن پیامبران به غیر حق یعنی چه؟ ۲۸۰
۹. اولی الامر چه کسانی هستند؟ ۲۸۰
۱۰. چرا معصومین آن قدر انفاق می کردند که خودشان در نان شبشان می ماندند؟ ۲۸۴
۱۱. آیه یا سوره مربوط به امام مهدی کدام است؟ ۲۸۵
۱۲. آیا قرآن فعلی و قرآن امام زمان یکی است؟ ۲۸۹
۱۳. آیا دعا برای فرج امام زمان با آیه اول سوره نحل تناقض ندارد؟ ۲۹۰
۱۴. آیا حضرت عیسی زنده است؟ ۲۹۱
۱۵. تحریف قرآن ۲۹۱
۱۶. آیات مربوط به ظهور امام زمان ۲۹۲
۱۷. آیات مربوط به حضرت زهرا کدامند؟ ۲۹۳

فصل دهم: جایگاه و شخصیت زن در قرآن (۲۵ پرسش)

۱. حکم شرعی و طی دبر زن چیست؟ ۳۰۱
۲. توضیح آیه ۲۲۳ سوره بقره درباره این که زنان کشتزار شماینند. ۳۰۵
۳. مصداق آیه «الزانی لاینکح الا الزانیه» چه کسانی هستند؟ ۳۰۷
۴. دلیل برتری دادن مردها بر زن‌ها در قرآن چیست؟ ۳۰۸
۵. توضیح آیه ۳۴ سوره نساء درباره دلیل اطاعت زن از شوهر. ۳۰۹
۶. مسئله ازدواج یک مرد با چهار زن چه توجیهی دارد؟ ۳۱۰
۷. اسلام و نظام بردگی ۳۱۴
۸. مالکیت مردان بر زنان ۳۱۵
۹. حقوق بسیار کم زن، چرا؟ ۳۱۵
۱۰. منظور از «واضربوهن» چیست؟ ۳۲۳
۱۱. آیا وظایف مرد شامل تهیه جهیزیه هم می شود؟ ۳۲۶

۳۲۷	۱۲. حجاب در خانواده و جامعه
۳۳۰	۱۳. آیات و روایات مربوط به پوشش موی سر زنان
۳۳۰	۱۴. آیات حجاب در قرآن کدامند؟
۳۳۵	۱۵. مفهوم کلمه «جلابیهن» در قرآن
۳۳۷	۱۶. اگر حجاب مسئله مهمی است، چرا به طور واضح به آن اشاره نشده است؟
۳۳۸	۱۷. کلمه حجاب یعنی چه؟
۳۳۸	۱۸. تحمل ناسازگاری همسر و آیه ۲۶ سوره نور
۳۳۹	۱۹. دلیل تقدم مذکر بر مؤنث
۳۴۱	۲۰. چرا خطاب قرآن بیشتر درباره مردان است؟
۳۴۲	۲۱. دلیل تقدم جمع‌های مذکر بر مؤنث
۳۴۲	۲۲. حوری زن است یا مرد یا هر دو؟
۳۴۳	۲۳. آیا قرآن مردسالار است؟
۳۴۷	۲۴. آیا خداوند مذکر است؟
۳۴۹	۲۵. آیا مردان همیشه بر زنان برتری دارند؟

فصل یازدهم: احکام در قرآن (۱۵ پرسش)

۳۵۷	۱. آثار و اهمیت نماز اول وقت
۳۵۹	۲. معنی آیه ششم سوره مائده
۳۶۱	۳. دلیل تفاوت شکل وضوی شیعیان با اهل سنت
۳۶۲	۴. عواقب تأخیر وقت نماز
۳۶۴	۵. نظر علامه طباطبایی درباره نماز و زکات
۳۶۵	۶. آیات مصارف خمس
۳۶۶	۷. موارد مصرف خمس
۳۶۷	۸. معنی اصلی زکات چیست؟

۹. دلیل کاربرد نداشتن قرآن در زندگی امروز ۳۶۷
۱۰. یات مصارف زکات ۳۶۹
۱۱. آیات دفاع در برابر ضرب و شتم ۳۶۹
۱۲. آیات الاحکام کدامند؟ ۳۷۰
۱۳. کیفیت انجام سجده واجب ۳۷۰
۱۴. نماز قضای پدر چه توجیهی دارد؟ ۳۷۱
۱۵. انواع موسیقی و حرام یا حلال بودن آن‌ها ۳۷۲

فصل دوازدهم: علوم در قرآن (۱۲ پرسش)

۱. اعجازهای علمی قرآن ۳۷۵
۲. نام موجودات زنده در زمین و سایر کرات در قرآن ۳۷۷
۳. دلیل خلقت زمین و آسمان در شش روز ۳۸۳
۴. جفت بودن موجودات از نظر قرآن و احتمال وجود جفت کره زمین ۳۸۵
۵. انرژی هسته‌ای و قرآن ۳۸۶
۶. ما در کدام آسمان هستیم؟ ۳۸۷
۷. رابطه زیتون و انجیر ۳۸۸
۸. جفت بودن موجودات و تک بودن زمین ۳۹۲
۹. زوج بودن در نباتات یا حیوانات ۳۹۳
۱۰. موجودات ناشناخته ۳۹۵
۱۱. مفهوم ﴿وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ﴾ ۳۹۶
۱۲. چگونگی آتش گرفتن دریاها در قیامت ۳۹۶

فصل سیزدهم: تفسیر برخی آیات قرآن (۷۲ پرسش)

۱. چرا فرموده است «ذلک الکتاب»، نه «هذا الکتاب» ۳۹۷

۲. توفیق الهی چیست و شامل چه کسانی می‌شود؟ ۳۹۸
۳. منظور از آفرینش انسان برای خدا چیست؟ ۳۹۹
۴. مال دنیا، زینت یافته ۴۰۰
۵. نظر قرآن درباره شعرا ۴۰۱
۶. دلیل تقدم و تأخر موت و قتل در آیات ۱۵۷ و ۱۵۸ سورة آل عمران ۴۰۴
۷. تفاوت أنما و أنما در آیه ۱۷۸ آل عمران ۴۰۵
۸. منظور از «آفرینش انسان از عجله» چیست؟ ۴۰۶
۹. منظور از «خداوند موجودات را پراکنده آفرید» چیست؟ ۴۰۶
۱۰. منظور از «دمیدن روح» چیست؟ ۴۰۷
۱۱. تفاوت غلام و ولد ۴۰۸
۱۲. معنای صمد ۴۰۹
۱۳. موجودات آسمان چیستند؟ همان آدم‌های فضایی‌اند ۴۱۳
۱۴. پلورالیزم دینی از نظر قرآن ۴۱۴
۱۵. دلزدگی از غذای بهشتی که برای بنی‌اسرائیل فرستاده شده بود ۴۱۵
۱۶. در عبارت «احسن الخالقین»، خداوند خودش را با چه کسی مقایسه می‌کند؟ ۴۱۶
۱۷. توضیح آیه ۳۶ سورة بقره و دشمنی با یکدیگر ۴۱۶
۱۸. راضیه و مرضیه چیست؟ ۴۱۷
۱۹. تفسیر «و نحن اقرب الیه من جبل الوریث» ۴۲۰
۲۰. معنای «لازیدنکم» ۴۲۱
۲۱. توضیح درباره ابهام آیه ۱۰۷ سورة هود ۴۲۲
۲۲. منظور از «مخفی‌تر از سر» در آیه ۷ سورة طه چیست؟ ۴۲۴
۲۳. منظور آیه ۶ سورة نحل چیست؟ ۴۲۶
۲۴. دلیل به‌کاربردن ضمیر متکلم مع‌الغیر در «نعبد» و «اهدنا» ۴۲۷
۲۵. خوبی‌ها و بدی‌ها از جانب خداست یا انسان؟ ۴۲۸

۲۶. دلیل تکرار «ولا انتم عابدون ما اعبد» ۴۳۱
۲۷. اسمائی که خداوند به آدم آموخت چه بود؟ ۴۳۳
۲۸. حقایق اسماء که در نظر فرشتگان پدید آمد چه بود؟ ۴۳۳
۲۹. تفسیر آیه ۲۱ سوره ابراهیم چیست؟ ۴۳۴
۳۰. تفسیر آیات ۷۸ تا ۸۰ سوره شعراء چیست؟ ۴۳۴
۳۱. منظور از دو کلمه مخلص و مخلص ۴۳۵
۳۲. هاویه به چه معناست؟ ۴۳۶
۳۳. تفسیر آیه ۵۵ سوره قمر چیست؟ ۴۳۶
۳۴. مشکل مشرکان قریش در توحید بر ربوبیت ۴۳۷
۳۵. صور اسرافیل؛ نفخ اول و نفخ دوم ۴۳۸
۳۶. سوگندهای قرآن ۴۳۹
۳۷. عدد ۱۹ در قرآن ۴۴۴
۳۸. دلیل نام‌گذاری آیه‌الکرسی ۴۴۴
۳۹. تفسیر آیه «و لیل عشر» ۴۴۵
۴۰. لوح محفوظ ۴۴۵
۴۱. دلیل تقدم تعليم بر تزکيه در آیه ۱۲۹ سوره بقره ۴۴۶
۴۲. «بَشِّرِ الْمُتَافِقِينَ» به چه معناست؟ ۴۴۷
۴۳. توضیح آیه ۲۵ سوره یس ۴۴۷
۴۴. معنای تجلی خداوند در کوه طور ۴۴۸
۴۵. منظور از آفرینش انسان از آب پاک و روان ۴۴۸
۴۶. توضیح آیه ۶۵ سوره بقره ۴۵۰
۴۷. «مؤمن آل فرعون» ۴۵۰
۴۸. صاحب یاسین (حبیب نجار) که بود؟ ۴۵۲
۴۹. چرا خداوند حضرت عیسی را کلمه‌الله معرفی کرده است؟ ۴۵۳

۴۵۶ عصمت پیامبران و داستان حضرت یونس
۴۵۶ ویژگی‌های اخلاقی حضرت یوسف <small>علیه السلام</small>
۴۵۸ چهار تن از زنانی که در قرآن، الگوی تربیتی معرفی شده‌اند
۴۵۹ قوم یاجوج و ماجوج
۴۶۰ اصحاب رسّ
۴۶۲ شأن نزول سوره ابولهب
۴۶۳ دلیل نامیدن ماجرای حضرت یوسف <small>علیه السلام</small> به احسن القصص
۴۶۵ تفاوت اساسی کافر و مؤمن
۴۶۶ ارتباط آیه ۱۰۹ سوره توبه با حادثه یازده سپتامبر
۴۶۸ هویت ابلیس و شناخت فرشتگان از او
۴۶۹ علم در قرآن و روایات
۴۷۴ سیمای جوان در قرآن
۴۷۷ سوره واقعه یعنی چه؟
۴۷۸ «استغفرالله...» و «لا حول و...» در کدام سوره است؟
۴۷۹ تفاوت «ظلم» و «ذلت»
۴۸۰ تفاوت «عذاب الیم» و «عذاب عظیم»
۴۸۱ تفاوت صفت «عظیم» با «أعلى» و «كبير»
۴۸۲ آیه نور
۴۸۲ آیه لهوالحدیث
۴۸۳ آیه استرجاع
۴۸۳ آیه سؤال
۴۸۳ آیه کتمان
۴۸۳ آیه عمران

سیری در آیات حجاب

۴۸۵	مقدمه
۴۸۶	ترتیب نزول آیات حجاب
۴۸۶	مرحله نخست
۴۸۷	مرحله دوم
۴۹۰	مرحله سوم
۴۹۵	بررسی واژه‌ها
۵۰۱	مرحله چهارم
۵۱۵	مرحله پنجم: پوشش در برابر محرم‌ها
۵۱۸	خلاصه بحث
۵۲۰	فوائد لباس
۵۲۰	رابطه حجاب و پوشش اسلامی
۵۲۱	ضرورت پوشش اسلامی در قرآن
۵۲۳	پوشاندن سر و گردن
۵۲۴	پوشاندن زینت
۵۲۷	منابع
۵۳۵	نمایه آیات

سخنی با خواننده

ستایش و سپاس ذات پاک بصیری را سزاست که مشعل وحی را به کریمه «اقرأ» منور فرمود و به «خواندن» فراخواند؛ و نوشتن را به عظیمه «والقلم» قدسیّت بخشید تا «نوشتن» قدر بیند و بر صدر نشیند؛ و بالتبع، رهروان و راغبان در کار خواندن و نوشتن شوند و در مسیر نورانی تولید دانش و باروری دانشماید مسلمین گام نهند. چنین بود که عالمان و اندیشه‌وران مسلمان، از آغاز، بیش‌و کم، زلال همیشه جوشان معارف اسلام را در رشته‌های گونه‌گون دانش و معرفت جاری ساختند و تراثی گرانبها از مکتوبات را در همه رشته‌های علم آفریدند و به یادگار نهادند؛ حرکتی مبارک که در ادوار تمدن اسلامی و ایرانی با فراز و نشیب پی گرفته شده و با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی حیات و رونقی دوباره یافته است. در این میان، نهاد گسترده‌دامن دفتر تبلیغات اسلامی که از نخستین رویش‌های برآمده از حوزه اندیشه‌ای انقلاب بوده است، در قالب رسالت سازمانی خویش آثاری پربار و ارزشمند را، به‌ویژه در حوزه پژوهش و نشر، تولید کرده و در دسترس نهاده است.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شعبه اصفهان نیز در تداوم همین راه پرشکوه، جامعه خدمت بر تن کرده تا به قدر وسع در بسط و توسعه دانش اسلامی و ترویج معارف نورانی اهل‌البیت علیهم‌السلام گامی بردارد و کتاب محقق را در نشر افکار و تولید و چاپ آثار مدد رساند.

آنچه در نوشتار پیش رو در معرض نگاه باریک‌اندیش شما گرامیان قرار گرفته، حاصل یکی از کوشش‌های علمی و فعالیت‌های پژوهشی این دفتر است که با مساعی همکاران محترم،

حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای محمد علیجانی، رئیس مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی (نماینده اصفهان) و حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای احمد عابدینی که نظارت علمی اثر را عهده‌دار بودند و دیگر فضلاء مرکز ملی پاسخگویی آقایان: یزدان رضوانی و مهدی حسن‌زاده و حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای حسن سراج‌زاده، رئیس پژوهشکده الهیات و خانواده و جناب آقای یدالله جنتی، مدیر انتشارات آماده و به زیور طبع آراسته شده است؛ امید که قبول خاطر افتد.

محمد قطبی

رئیس دفتر تبلیغات اسلامی اصفهان

فصل اول:

کلیات (۲۲ پرسش)

۱. درباره قرآن کمی توضیح دهید.

قرآن وسیله هدایت بشر و ضامن سعادت و خوشبختی همیشگی انسان است و افراد بشر را در تمام شئون زندگی و در همه قرن‌ها و زمان‌ها رهبری می‌کند. قرآن کتابی نیست که بتوان در چند سطر یا چند صفحه و حتی چندین کتاب بزرگ آن را به‌طور کامل معرفی کرد؛ اما در ادامه به برخی از آن ویژگی‌ها با توجه به خود قرآن و روایات اشاره می‌کنیم:

۱. قرآن، کتاب هدایت است: «همانا این قرآن به آیینی درست‌تر و استوارتر راه می‌نماید و مؤمنانی را که کارهای نیک و شایسته می‌کنند، مژده می‌دهد که ایشان را مزدی بزرگ است.»^۱
 ۲. قرآن، کتاب نور است؛ کتاب نوری که خداوند به وسیله آن انسان را از ظلمت‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور خود هدایت می‌کند: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۲
 ۳. قرآن، فرقان است؛ زیرا در پرتو روشنگری‌های آیات نورانی این کتاب، حق از باطل به‌وضوح جدا می‌شود: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلَانُ كَرِيمٍ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۳
- خداوند، رسول اکرم، علی بن ابی طالب و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را از هرگونه آلودگی منزّه و پاک کرده و ایشان که مطهرند، می‌توانند با روح و جان قرآن در ارتباط باشند.^۴

۱. اسراء، ۹

۲. مائده، ۱۵ و ۱۶.

۳. واقعه، ۷۷ تا ۷۹

۴. جوادی آملی، قرآن در قرآن، ص ۷۶.

- در میان کلمات گهربار پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، فواید بسیاری را برای قرائت قرآن می‌توان یافت که بخشی از آن‌ها چنین است:
۱. خداوند، به قرائت‌کننده قرآن پاداش عظیمی خواهد داد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «هرکس برای رضای خدا و آگاهی عمیق در دین، قرآن بخواند، ثواب ملائکه و انبیا و رسولان را خواهد داشت.»^۱
 ۲. بالا رفتن مقام و درجه قاری در بهشت: حفص گوید: از امام کاظم علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: «درجات بهشت به اندازه آیات قرآن است. به قاری گفته می‌شود: بخوان و (در مراتب بهشت) بالا برو. سپس می‌خواند و مقامش بالا می‌رود.»^۲
 ۳. طولانی شدن عمر بینایی: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «هرکس قرآن را از رو (با نگرستن بر آیات) بخواند، از بینایی‌اش برای مدت طولانی لذت خواهد برد.»^۳
 ۴. آمیخته شدن قرآن با گوشت و خون قاری: امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «هر جوان مؤمنی که قرآن بخواند، قرآن با گوشت و خورش آمیخته خواهد شد.»^۴
 ۵. صفای دل: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «بدون شک این دل‌ها زنگار می‌گیرند؛ هم‌چنان‌که آهن زنگ می‌زند. عرض شد: صیقل آن به چیست؟ فرمودند: قرائت قرآن.»^۵
 ۶. استجاب دعا: امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «دعا را هنگام چهار چیز غنیمت بشمارید. قرائت قرآن و...»^۶
 ۷. نورانی شدن خانه: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «خانه‌ها پتان را با تلاوت قرآن نورانی کنید...»^۷
 ۸. زیاد شدن برکت خانه: امام صادق علیه‌السلام از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام چنین نقل می‌کنند: «خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت و یادی از خدا شود، برکتش زیاد شده، ملائکه در آن جا حاضر می‌شوند و شیاطین را دور می‌کنند...»^۸

۱. حرّ عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۱۸۴.

۲. حرّ عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۶، ص ۱۸۷.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰۲.

۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۶۸.

۵. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۳.

۶. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۴۸.

۷. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰۰.

۸. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۷۵.

۹. بهترین عبادت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بهترین عبادت امت من، تلاوت قرآن است.»^۱
 ۱۰. بخشش گناهان، نوشته شدن حسنه و پاک شدن گناهان.^۲
 ۱۱. تخفیف عذاب از پدر و مادر.^۳
 ۱۲. باروری ایمان.^۴

۲. فلسفه قرآن خواندن چیست؟

اول برخی مقدمات برای آمادگی ذهن بیان می‌شود و پاسخ اصلی در آخر می‌آید.

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه باک دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند^۵
 مضمون مصراع دوم، ترجمه روایتی است از حضرت علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ که می‌فرماید: «الْبَيْتُ الَّذِي يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَكْتُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ»؛^۶ خانه‌ای که در آن تلاوت قرآن شود و از خداوند یاد شود، برکت آن خانه افزون گردد، ملائکه در آن خانه حاضر و در نتیجه شیاطین از آن خانه رانده شوند.

بعضی آثار و خاصیت‌های قرائت قرآن را در شعر استاد نصرالله مردانی ملاحظه نمایید:

جان مؤمن شادمان از خواندن قرآن بود خواندن قرآن به معنی جان را جانان بود
 عزت از قرآن بود تا زنده باشی در جهان چون بمیری مونس در قبر هم قرآن بود
 شرع چون سبزی است، قرآن قطره باران بدان قوه هر سبزه‌ای از قطره باران بود
 هر که بر فرزند خود از بهر قرآن رنج برد رفتنش روز جزا اندر بهشت آسان بود

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۸.

۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۷۵ و ۵۸۴.

۳. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۷۸.

۴. آمدی، غررالحکم، ص ۱۱۲.

۵. انجوی شیرازی، دیوان حافظ، غزل ۱۹۳.

۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۲، ص ۴۹۹.

سرچشمه حقایق و معارف اسلامی قرآن کریم است که کتاب آسمانی و سند نبوت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سخن خدای تعالی است. قرآن کریم در مدت ۲۳ سال زمان دعوت پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تدریجاً نازل شده و نیازمندی‌های جامعه بشری را پاسخ گفته است.

قرآن کتابی است که در سخنان خود هدفی جز راهنمایی مردم به سوی سعادت ندارد. به عبارتی، قرآن کریم «اعتقاد درست»، «خلق پسندیده» و «عمل شایسته» را که پایه‌های سعادت فرد و جامعه انسانی است با کلامی رسا تعلیم می‌کند: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾؛^۱ «کتابی را که هر چیز را روشن می‌کند به سوی تو (ای پیامبر) فرستادیم و آن را مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان قرار دادیم.»

در کلام امیرمؤمنان حضرت علی عَلِيٌّ در توصیف قرآن می‌خوانیم: «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ»؛^۲ «بدانید در قرآن علم گذشته‌ها و آیندگان آمده است. قرآن دواء بیماری‌های شما و سبب نظم و ساماندهی میان شماست.»

امام صادق عَلِيٌّ فرمود: قرآن عهدنامه‌ای بر خلق خداست، شایسته است که انسان به عهدنامه خدا نگاه کند و شبانه روز - دست‌کم - پنجاه آیه بخواند (چون نگاه به کلمات قرآن عبادت است).^۳ یا از عظمت‌های ماه مبارک رمضان این است که در این ماه قرآن نازل شده است. عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا عَلِيٌّ فرمودند: تلاوت یک آیه از قرآن در این ماه، برابری می‌کند با تلاوت همه قرآن در سایر ماه‌ها.^۴

تلاوت قرآن با شرایطی که ائمه معصومین عَلِيٌّ بیان می‌کنند موجب نظم و برنامه‌ریزی در همه شئون زندگی می‌شود. نماز که از بارزترین نمودهای قرآن مجید است در پنج نوبت خوانده می‌شود. این طرز انجام دادن یک تکلیف الهی، به‌طور حتم موجب نظم و برنامه‌ریزی در امور می‌شود. این بحث را با کلام و دعای دلنشین مولایمان سیدالسااجدین زین‌العابدین علی بن الحسین عَلِيٌّ به پایان می‌بریم: خدایا، قرآن را وسیله دستیابی والاترین مراتب کرامت و بزرگی ما قرار

۱. نحل، ۸۹.

۲. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۲۳، خطبه ۱۵۸.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۴۱.

ده و آن را برای ما نردبان عروج به جایگاه سلامت، سبب پاداش در عرصه قیامت و وسیله دستیابی به نعمت‌های سرای جاودان قرار ده.^۱

اگر قرآن کتاب زندگی است و راه هدایت و سعادت را نشان می‌دهد، با خواندن قرآن است که می‌توان به آن محتوا دست یافت. تا کتابی را نخوانی، چطور می‌توانی از محتوای آن آگاه شوی؟

بله، ممکن است بگویید چون ما فارسی‌زبان هستیم از قرآن چیزی نمی‌فهمیم؛ که در پاسخ می‌گوییم، اشکالی ندارد، قرآن را بخوان و ترجمه آن را نیز بخوان تا از آن چیزهای زیادی بفهمی.

و اگر گفتی: خوب، برای هدایت شدن تنها ترجمه قرآن را می‌خوانم یا تفسیر آن را می‌خوانم و نیازی نیست یک سری الفاظ عربی را که از معانی‌اش سر در نمی‌آورم بخوانم، پاسخ می‌دهیم که قرآن عمق و محتوایی دارد که از محدوده فکر مترجم و مفسر بالاتر است. پس باید قرآن به عربی خوانده شود تا متن آن همیشه برای همگان حاضر و آماده باشد تا در هر زمان مطابق آن زمان ادراک شود و هر فردی با توجه به مقدار فهم خود از نسخه اصلی سخنی ادراک کند. خلاصه، به تعداد قرآن‌پژوهان و به تعداد عمر قرآن، فهم‌های گوناگون از قرآن وجود دارد که اگر متن عربی از بین می‌رفت این ژرف‌نگری‌ها ممکن نبود.

حضرت علی علیه السلام قرآن را به خورشید تشبیه کرده که هر روز نور جدیدی دارد و هر روزش جدید است و برای هر کس گرمایی خاص دارد. برای توضیح بیشتر می‌توانید به مقاله «چرا قرآن به عربی نازل شد؟» مراجعه نمایید.

۳. همه نام‌های قرآن چیست؟

بعضی از اسامی و اوصافی که خدای متعال برای قرآن در آیات بیان فرموده، عبارتند از:

۱. مجید: زیرا از سوی خداوندی که از اوصاف او مجد و عظمت است نازل شده است.
۲. کریم: زیرا خدای متعال برای بهرمندی انسان از کرامت آن را نازل نموده است.

۱. علی بن الحسین علیه السلام، الصحیفة السجادیة، ۱ جلد، ص ۱۷۶.

۳. فرقان: زیرا حق و حقیقت از باطل به واسطه قرآن برای انسان‌ها مشخص می‌شود.
۴. ذکر: زیرا قرآن مایه تذکر انسان به خدا و جهان آخرت و... می‌شود.
برای آشنایی بیشتر با نام‌های قرآن می‌توانید به کتاب‌هایی که در زمینه علوم قرآن به رشته نگارش درآمده، رجوع نمایید.

۴. سوره‌های قرآن بر چه اساسی پشت سر هم قرار داده شده است؟

برخی از سوره‌ها به صورت کامل و یک‌باره نازل شده‌اند؛ مانند سوره حمد و سوره نصر. البته اکثر سوره‌ها در چند نوبت نازل شده و از زمانی که «بسم الله» وحی می‌شد تا نزول «بسم الله» بعدی همه آیات نازل شده جزو همان سوره قبلی به‌شمار می‌آمدند؛ مگر در آیات خاصی که با دستور پیامبر در جای خاصی قرار می‌گرفت. ترتیب و تدوین آیات در هر سوره به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و در زمان حیات ایشان انجام گرفته است.
در باره جمع‌آوری و تدوین قرآن به صورت فعلی، میان محققان علوم قرآنی سه دیدگاه به چشم می‌خورد:

۳. تدوین قرآن به بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله برمی‌گردد.

دلایل پیروان این دیدگاه چنین است:

الف) امکان تدوین قرآن به لحاظ پراکندگی نزول وحی وجود نداشت.

ب) روایاتی هم این نظر را تأیید می‌کند؛ مثل: «رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی رحلت نمودند که قرآن در چیزی نگاشته نشده بود.»^۱

۲. تدوین قرآن به همین صورت فعلی (ترتیب آیه‌ها و سوره‌ها) در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله انجام

گرفته است. این گروه نیز برای مدعای خود ادله ذیل را اقامه می‌کنند:

الف) مصونیت قرآن از خطر تحریف بدون تدوین در زمان آن حضرت امکان‌پذیر نیست؛ چون

غیر از حضرت کسی به‌طور کامل به خصوصیات قرآن آگاه نیست.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۹۲، ص ۹۷.

ب) تحدی از جانب قرآن اقتضا می‌کند آیه‌ها و سوره‌ها تنظیم و به شکل خاصی در بیاید.
 ج) روایاتی که دلالت دارد عده‌ای در زمان رسول الله ﷺ مشغول این کار بوده‌اند. از شعبی نقل شده است: «شش نفر از انصار، قرآن را در عهد رسول الله ﷺ جمع کردند: اُبی بن کعب، زید بن ثابت، معاذ بن جبل، ابو درداء، سعید بن عبید، و ابو زید.»
 ۳. برای قرآن سه مرحله جمع‌آوری شکل گرفته است:
 مرحله یکم: عبارت است از نظم و چینش آیه‌ها در کنار یکدیگر که شکل‌گیری سوره‌ها را در پی دارد. این کار در زمان پیامبر ﷺ صورت گرفت.
 مرحله دوم: عبارت از جمع نمودن مصحف‌های پراکنده در یک جا و تهیه جلد برای آن‌ها که در زمان ابوبکر انجام شد.

مرحله سوم: عبارت از جمع‌آوری تمام قرآن‌های نویسندگان وحی برای نگارش یک قرآن به‌عنوان الگو و ایجاد وحدت قرائت در آن. این مرحله هم در زمان عثمان صورت گرفته است. طرفداران دیدگاه سوم برای مدعای خود، ادله‌ای را ذکر نموده‌اند که در کتاب‌های مربوط به علوم قرآنی به تفصیل آمده است.

به هر حال، از آنچه گذشت می‌توان به این نقطه رسید که نزد علمای اسلام، امر به این منوال نیست که همه آن‌ها تدوین در غیر زمان رسول الله ﷺ را پذیرفته باشند، بلکه عده‌ای از آنان به تدوین و جمع‌آوری در زمان آن حضرت معتقدند و سه مرحله‌ای بودن یا تدوین در زمان خلفا را به‌طور کلی رد می‌کنند؛ از جمله آیه‌الله خویی^۱ و آیه‌الله حسن زاده آملی^۲ و دکتر صبحی صالح^۳ و ...

مرحوم آیه‌الله خویی در ترجیح دیدگاه خود، امور ذیل را مطرح فرموده است:
 ۱. احادیث دلالت‌کننده بر جمع قرآن در غیر زمان پیامبر ﷺ با هم متناقض است؛ در بعضی نام ابوبکر و در برخی دیگر عمر و در بعضی هم عثمان ذکر شده است.

۲. این احادیث با احادیث دلالت‌کننده بر جمع قرآن در زمان پیامبر ﷺ تعارض دارد.

۳. احادیث یادشده با حکم عقل به وجوب اهتمام پیامبر در امر جمع و ضبط قرآن مخالف است.

۱. خویی، ابوالقاسم، ترجمه البیان، ج ۱، ص ۳۴۶.

۲. حسن زاده آملی، فصل الخطاب، ص ۴۶.

۳. صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، ص ۷۳.

۴. روایات فوق با اجماع مسلمانان مبنی بر ثبوت قرآن با تواتر هم مخالفت دارد.

۵. جمع متأخر طبعاً نمی‌تواند شبهه تحریف قرآن را به‌طور کامل از بین ببرد.

در مقابل، کسانی که تدوین را به عهد رسول خدا ﷺ منسوب نمی‌دانند، به سؤالات مرحوم آیه‌الله خوئی پاسخ گفته و بر این باورند که قضیه جمع‌آوری قرآن یک حادثه تاریخی است و مسئله‌ای عقلانی نیست؛ لذا می‌بایست در این باره به نصوص تاریخی مستند مراجعه نمود. این گروه در مقابل این سؤال که چرا تدوین در زمان رسول الله ﷺ صورت نگرفت، می‌گویند: اهمیاتی که پیامبر ﷺ داشت به ترتیب و جمع آیه‌ها در درون سوره‌ها مربوط می‌شد؛ و اما جمع و ترتیب سوره‌ها، همانند مصحف واحد، کاری است که بعد از رحلت صورت گرفت. علتش هم این بود که هم‌چنان در زمان پیامبر ﷺ انتظار می‌رفت نزول قرآن تداوم داشته باشد؛ و با عدم انقطاع وحی، چگونه جمع‌آوری قرآن بین دو جلد همانند کتاب امکان‌پذیر بود. از این رو، هنگامی که پیامبر آثار وفات را مشاهده فرمود، به انقطاع وحی هم یقین پیدا کرد، حضرت علی رضی الله عنه را به جمع‌آوری قرآن وصیت فرمود. بنابراین دیدگاه، پس از درگذشت پیامبر، بزرگان صحابه بر حسب دانش و کفایت خود، به جمع‌آوری آیات و مرتب کردن سوره‌های قرآن دست زدند و هر یک آن را در مصحف خاص خود گرد آوردند. به این ترتیب و با گسترش قلمرو حکومت اسلام، تعداد مصحف‌ها رو به فزونی گذاشت.

بعضی از این مصحف‌ها به تبع موقعیت و پایگاه جمع‌کننده آن در جهان اسلام آن روز، مقام والایی کسب کرد؛ مثلاً مصحف عبدالله بن مسعود، مرجع اهل کوفه به‌شمار می‌آمد و مصحف ابوموسی اشعری در بصره و مصحف مقداد بن اسود در دمشق مورد توجه مردم بود. جمع‌کنندگان مصحف‌ها متعدد بودند و ارتباطی با یکدیگر نداشتند و از نظر کفایت و استعداد و توانایی انجام کار یکسان نبودند؛ بنابراین، نسخه هر کدام از نظر روش، ترتیب، قرائت و ... با دیگری یکسان نبود.

این تفاوت‌ها، اختلاف بین مردم را ایجاد می‌کرد. دامنه اختلاف به آن‌جا رسیده بود که حتی در مرکز خلافت (مدینه)، معلمان قرآن شاگردان خود را به صورت‌های مختلف تعلیم می‌دادند.

این اختلافات، زمینه‌های اقدام عثمان را برای یکی کردن مصحف‌ها به وجود آورد. وی گروهی متشکل از چهار نفر (زید بن ثابت، سعید بن عاص، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن حارث بن هشام) را

مأمور این کار کرد. آنان نیز با همکاری هشت نفر دیگر ابتدا مصحف‌ها را از اطراف و اکناف کشور پهناور اسلامی جمع‌آوری کردند و قرآنی را که به نام مصحف امام یا عثمانی مشهور شد، از بین آن‌ها یا یکی از آن‌ها فراهم آوردند. همه مصحف‌های دیگر به دستور عثمان، خلیفه سوم، سوزانده یا در آب جوش انداخته شد.

مصاحف عثمانی به قولی به تعداد چهار عدد استنساخ شد و هر کدام از آن‌ها به همراه فردی آگاه به مراکز مهم اسلامی در آن زمان ارسال شد تا همگان طبق آن نسخه‌ها به تکثیر و تعلیم قرآن اقدام کنند.^۱ اما در هر صورت امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قرآن موجود را تأیید و تلاوت بر اساس قرآن موجود را سفارش کرده‌اند. علامه طباطبایی در این باره می‌نویسد: «حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با این‌که خودشان پیش از آن قرآن مجید را به ترتیب نزول جمع‌آوری کرده و به جماعت نشان داده و مورد پذیرش واقع نشده بود و در هیچ‌یک از جمع اول و دوم او را شرکت نداده بودند، با این حال، هیچ‌گونه مخالفت و مقاومتی از خود نشان ندادند و مصحف دایر را پذیرفت و تا زنده بودند حتی در زمان خلافت خود از خلاف قرآن دم نزدند. هم‌چنین ائمه و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که جانشینان و فرزندان آن حضرت‌اند، هرگز در اعتبار قرآن مجید، حتی به خواص خود حرفی نزده‌اند، بلکه پیوسته در بیانات خود، استناد به آن جسته و شیبیان خود را امر کرده‌اند که از قرائات مردم پیروی کنند...»^۲

۵. علوم قرآنی چیست و فرق آن با معارف قرآنی کدام است؟

علوم قرآنی، به مجموعه‌ای از علوم اطلاق می‌گردد که برای فهم و درک قرآن مجید به‌عنوان مقدمه فرا گرفته می‌شوند. به بیان دیگر، اطلاعات و دانستنی‌هایی که آشنایی با آن‌ها برای هر مفسر و محقق لازم است، مجموعه مباحث علوم قرآنی را تشکیل می‌دهند.^۳

«علوم قرآنی» اصطلاحی است درباره مسائلی که مرتبط با شناخت قرآن و شؤون مختلف آن است.

۱. رامیار، محمد، تاریخ قرآن، ص ۴۰۷.

۲. حجتی، سیدمحمدباقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۳۵.

۳. آراسته، محمدجواد، درسنامه علوم قرآنی سطح ۱.

تفاوت «علوم قرآنی» و «معارف قرآنی» آن است که علوم قرآنی بحثی برون‌قرآنی است و با جنبه تفسیری کاری ندارد؛ اما معارف قرآنی کاملاً با مطالب درونی قرآن و محتوای آن مرتبط است و با درون و محتوای قرآن سروکار داشته و یک نوع تفسیر موضوعی به‌شمار می‌رود.

«علوم قرآنی» بحث‌های مقدماتی برای شناخت قرآن و پی بردن به شئون مختلف آن است. در علوم قرآنی مباحثی چون وحی و نزول قرآن، مدت و ترتیب نزول، اسباب النزول، جمع و تألیف قرآن، کاتبان وحی، یکسان کردن مصحف‌ها، پیدایش قرائات و منشأ اختلاف در قرائت قرآن، حجیت و عدم تحریف قرآن، مسئله نسخ در قرآن، پیدایش متشابهات در قرآن، اعجاز قرآن و... مطرح می‌شود. از این جهت، علوم را به صیغه جمع گفته‌اند که هر یک از این مسائل در چارچوب خود استقلال دارد و علمی جدا شناخته می‌شود و غالباً ارتباط تنگاتنگی میان این مسائل وجود ندارد؛ لذا میان مسائل علوم قرآنی نوعاً یک نظم طبیعی برقرار نیست تا رعایت ترتیب میان آن‌ها ضروری گردد و هر مسئله جدا از مسائل دیگر قابل بحث و بررسی است.

ضرورت بحث در علوم قرآنی از آن جهت است که تا قرآن کاملاً شناخته نشود و ثابت نگردد که کلام الهی است، پی‌جویی محتوای آن جایگاهی ندارد. برای رسیدن به نص اصلی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، باید روشن کرد که آیا تمامی قرائت‌ها یا برخی از آن‌ها است که ما را به آن نص هدایت می‌کند یا خیر.^۱

۶. فرق بین حدیث قدسی و قرآن چیست؟

حدیث قدسی، حدیثی است که پیامبر از قول خداوند حکایت می‌کند؛ بدین صورت که معنا و مضمون آن با الهام یا در خواب و غیره به پیامبر القاء شود و پیامبر با لفظ خود آن را ادا نماید.^۲

بعضی فرق‌هایی که برای قرآن و حدیث قدسی نقل کرده‌اند از این قرار است:

۱. قرآن معجزه است، به خلاف حدیث قدسی؛

۱. معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی.

۲. حائری، سیدمهدی، دایره المعارف تشیع، ج ۶، ص ۱۸۷، مدخل حدیث قدسی؛ عباس داوود، زکریا، تأملات فی الحدیث عند

السنة والشیعة، ص ۲۹.

۲. قرائت نماز جز به قرآن صحیح نیست؛
۳. منکر قرآن کافر شمرده می‌شود؛ ولی اگر کسی منکر حدیث قدسی شود، کافر نیست؛
۴. قرآن به وساطت جبرئیل، به صورت وحی نازل می‌شود، به خلاف حدیث قدسی؛
۵. قرآن به الفاظ مخصوص از لوح محفوظ وحی می‌شود؛ ولی در حدیث قدسی ممکن است لفظ از پیامبر باشد.
۶. مس قرآن بدون طهارت جائز نیست، به خلاف حدیث قدسی.
۷. قرآن وحی رسالی است و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور به ابلاغ آن است؛ در حالی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین وظیفه‌ای در برابر احادیث قدسی ندارد.

۷. فرق بین قرآن مجید و قرآن کریم چیست؟

مجید و کریم دو صفت از صفات قرآن هستند که در خود قرآن نیز به آن‌ها اشاره شده است:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ﴾^۱ مجید از مادهٔ مجد به معنی گستردگی شرافت و جلالت است و این معنی دربارهٔ قرآن کاملاً صادق است؛ چراکه محتوایش عظیم و گسترده و معانی‌اش بلند و پرمایه است؛ هم در زمینهٔ معارف و اعتقادات و هم اخلاق و مواعظ و هم احکام و سنن.^۲

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾^۳ توصیف قرآن به کریم، با توجه به این‌که «کَرَمٌ» دربارهٔ خداوند به معنی احسان و انعام و دربارهٔ انسان‌ها به معنی دارا بودن اخلاق و افعال ستوده و به‌طور کلی اشاره به محاسن بزرگ است، نیز اشاره به زیبایی‌های ظاهری قرآن از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جمله‌ها و هم اشاره به محتوای جالب آن است؛ چراکه از سوی خدایی نازل شده که مبدأ و منشأ هر کمال و جمال و خوبی و زیبایی است. آری، هم گویندهٔ قرآن، کریم است و هم خود قرآن و هم آورندهٔ آن و هم اهداف قرآن، کریم است.^۴

۱. بروج، ۲۱.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۵۳.

۳. واقعه، ۷۷.

۴. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ۲۷ جلد، ج ۲۳، ص ۲۶۷.

۸. سی جزء قرآن کریم از چند کلمه تشکیل شده است؟

قرآن کریم دارای ۷۷ هزار و ۷۰۱ کلمه و ۳۲۳ هزار و ۶۷۱ حرف است (کتاب ۱۵۰ معمای قرآنی). لازم به ذکر است که انسان بهتر است که حق قرآن را ادا کند و آن این است که بیشتر به تفسیر و معانی آیات آن پردازد تا به ظاهر آن.

۹. آیا معنایی برای رموز قرآن به‌ویژه حروف مقطعه متصور است؟

در رابطه با حروف مقطعه، نظرات متفاوتی از سوی قرآن‌پژوهان ابراز شده که به‌طور خلاصه به بخشی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. «حروف مقطعه» از نوع متشابهات قرآنی است که علم آن مخصوص خداوند است.^۱
۲. حروف مقطعه هر سوره، نام همان سوره است؛ چنان‌که سوره‌های «یس»، «طه»، «ص» و ... هر یک به این اسامی نامیده شده‌اند.^۲
۳. هر یک از این حروف، اشاره به اسمی از اسمای حسناى الهی است و بعضی نیز رمز و اشاره به نام پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.
۴. حروف مقطعه از ناحیه خدا، سوگندهایی است مبنی بر این‌که این کتاب از سوی اوست.^۳
۵. این حروف برای متنبه نمودن مردم و برقراری آرامش مجلس، به هنگام رساندن آیات الهی از سوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.^۴
۶. این حروف در واقع رمز و سرّی میان خداوند و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که تنها پیامبر و افراد پاک می‌توانند از آن‌ها آگاهی یابند.^۵
۷. حروف مذکور، برای آگاه نمودن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نزول وحی و تمایز آن از سخنان بشری نازل شده است.^۶

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۲۴؛ طبری، جامع البیان (معروف به تفسیر طبری)، ج ۱، ص ۷۲.

۲. زمخشری، کشاف، ج ۱، ص ۲۱.

۳. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴. رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۸، ص ۲۹۶.

۵. بلاغی، محمدجواد، آلاء الرحمن، ج ۱، ص ۶۴.

۶. سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۳۱.

۸. با تدبّر در سوره‌های دارای حروف مقطعه مشترک، روشن می‌شود که مضامین و سیاق آن‌ها با یکدیگر مشابه و متناسب است.^۱

۹. تمامی بحث‌ها، بر محور حکمت وجود حروف مقطعه دور می‌زند و ربطی به کنه و حقیقت وجود آن‌ها ندارد؛ زیرا انسان از آگاهی یافتن بر آن‌ها ناتوان است.^۲

۱۰. این حروف از متشابهات قرآن محسوب می‌شود؛ اما گروه راسخان در علم می‌توانند از آن‌ها آگاهی یابند.^۳

۱۱. این‌ها سرآغاز سوره‌هایی است که خداوند قرآن را با آن‌ها شروع کرده است. از میان مفسّران، مجاهد این قول را پذیرفته است.^۴

گفتنی است تفاسیر دیگری نیز درباره «حروف مقطعه» از جانب قرآن‌پژوهان ارائه گشته و روایات زیادی نیز در این باره نقل شده است.^۵

برای آگاهی بیشتر درباره تفسیرهای حروف مقطعه به کتاب‌های زیر مراجعه نمایید:

۱. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۶۹ تا ۱۲۹، مرکز نشر اسراء.
۲. معرفت، محمدهادی، تناسب آیات، ص ۱۳۵ تا ۱۶۵، بنیاد معارف اسلامی قم.

۱۰. آیه اول سوره بقره به چه معناست؟

در آغاز ۲۹ سوره از سوره‌های قرآن حروف مقطعه قرار دارد و چنان‌که از نامشان پیداست این حروف، حروفی بریده از هم به نظر می‌رسند و ظاهراً کلمه قابل فهمی را نمی‌سازند.

حروف مقطعه قرآن همیشه جزو کلمات اسرارآمیز قرآن محسوب می‌شده و مفسّران برای آن تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند و با گذشت زمان و تحقیقات جدید دانشمندان تفسیرهای تازه‌ای برای آن پیدا می‌شود.

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۶ تا ۸.

۲. صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۸۳.

۳. قاضی عبدالجبار، متشابه القرآن، ج ۱، ص ۱۳.

۴. رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۱، ص ۱۲۲.

۵. بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۵۳ و ج ۲، ص ۲، ۱۷۶، ۲۰۶ و ۲۷۷؛ مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار،

ج ۸۹، ص ۳۷۳؛ حویزی، تفسیر نورالتقلین، ج ۳، ص ۳۲۰.

جالب این‌که در هیچ‌یک از تواریخ دیده نشده که عرب جاهلی و مشرکان وجود حروف مقطعه را در آغاز بسیاری از سوره‌های قرآن بر پیغمبر ﷺ خرده بگیرند و آن را وسیله‌ای برای استهزاء و سخریه قرار دهند و این خود می‌رساند که گویا آن‌ها نیز از اسرار وجود حروف مقطعه کاملاً بی‌خبر نبوده‌اند.

این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیرعرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است؛ از نمونه همین حرفی است که در اختیار همگان قرار دارد؛ در عین این‌که قرآن از همان حروف الفبا و کلمات معمولی ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی دربر دارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می‌کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می‌سازد و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می‌نماید، جمله‌بندی‌های مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه قرار گرفته و معانی بلند را در قالب زیباترین الفاظ می‌ریزد که همانند و نظیر ندارد.

فصاحت و بلاغت قرآن بر کسی پوشیده نیست. این گفته صرف ادعا نیست؛ زیرا آفریدگار جهان همان کسی که این کتاب را بر پیامبر نازل کرده همه انسان‌ها را به مقابله به مثل دعوت نموده است و از آن‌ها خواسته که همانند آن یا لااقل یک سوره مثل آن را بیاورند. او دعوت نموده است که عموم جهانیان (جن و انس) با همکاری و هم‌فکری اگر می‌توانند مانند آن را بیاورند؛ اما همه عاجز و ناتوان ماندند و این نشان می‌دهد که مولود فکر آدمی نیست.

درست همان‌طور که خداوند بزرگ از خاک، موجوداتی هم‌چون انسان با آن ساختمان شگفت‌انگیز و انواع پرندگان زیبا و جانداران متنوع و گیاهان و گل‌های رنگارنگ می‌آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می‌سازیم. هم‌چنین خداوند از حروف الفبا و کلمات معمولی، مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن به‌کار برده که همه انگشت حیرت به دندان گرفته‌اند. آری، همین حروف در اختیار انسان‌ها نیز هست؛ ولی توانایی ندارند که ترکیب‌ها و جمله‌بندی‌هایی بسان قرآن ابداع کنند.

جالب توجه این‌که عصر جاهلیت یک عصر طلایی از نظر ادبیات بود. همان عرب‌های بادیه‌نشین، همان پابره‌نه‌ها و نیمه‌وحشی‌ها با تمام محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی، دل‌هایی سرشار از ذوق ادبی و سخن‌سنجی داشتند؛ به‌طوری‌که امروز، اشعاری که یادگار آن دوران است، از

اصیل‌ترین و پرمایه‌ترین اشعار عرب محسوب می‌شود و ذخائر گرانبهایی برای علاقه‌مندان ادبیات عربی اصیل است. این خود بهترین دلیل برای نبوغ ادبی و ذوق سخن‌پروری عرب‌ها در آن دوران است.

عرب‌ها در زمان جاهلیت یک بازار بزرگ سال به نام «بازار عکاظ» داشتند که در عین حال یک مجمع مهم ادبی و کنگره سیاسی و قضایی نیز محسوب می‌شد. در این بازار، علاوه بر فعالیت‌های اقتصادی، عالی‌ترین نمونه‌های نظم و نثر عربی از طرف شعرا و سخن‌سرایان توانا عرضه می‌گردید و بهترین آن‌ها به عنوان «شعر سال» انتخاب می‌شد که هفت قطعه (یا ده قطعه) آن به نام «معلقات السبعه الذهبیه» [هفت قطعه طلایی] معروف است. البته موفقیت در این مسابقه بزرگ ادبی، افتخار بزرگی برای سراینده آن شعر و قبیله‌اش بود.

در چنان عصری، قرآن آن‌ها را دعوت به مقابله به مثل کرد و از آن زمان تاکنون همه از آوردن مانند آن اظهار عجز کرده‌اند و در برابر آن زانو زده‌اند (شرح بیشتر در زمینه تحدی قرآن و ناتوان ماندن از آوردن مثل آن را ذیل آیه ۲۳ سوره بقره در همین کتاب بخوانید).

گواه زنده این تفسیر برای حروف مقطعه، حدیثی است که از علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام رسیده است آن‌جا که می‌فرماید: «كَذَّبَتْ قُرَيْشٌ وَ الْيَهُودُ بِالْقُرْآنِ وَ قَالُوا سِحْرٌ مُّبِينٌ تَقَوْلُهُ فَقَالَ اللهُ: الْم، ذَلِكَ الْكِتَابُ. أَيْ يَا مُحَمَّدُ هَذَا الْكِتَابُ الَّذِي أَنْزَلْنَاهُ عَلَيْكَ هُوَ الْحُرُوفُ الْمُقَطَّعَةُ الَّتِي مِنْهَا أَلِفٌ لَامٌ مِيمٌ وَ هُوَ بَلْعَيْنِكُمْ وَ حُرُوفٍ هِجَائِكُمْ فَأَتُوا بِمِثْلِهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ...»^۱ «قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند، گفتند: قرآن سحر است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است. خداوند به آن‌ها اعلام فرمود: ﴿الم ذلك الكتاب﴾؛ یعنی ای محمد، کتابی که بر تو فرو فرستادیم از همین حروف مقطعه (الف لام میم) و مانند آن است که همان حروف الفبای شماس است.»

شاهد دیگر، حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام رسیده است آن‌جا که می‌فرماید: «... ثُمَّ قَالَ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَدَاوَلُهَا جَمِيعُ الْعَرَبِ ثُمَّ قَالَ ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾...»^۲ «...خداوند بزرگ قرآن را نازل فرمود با همین حروفی که جمیع عرب با

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۲۴.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۳۰.

آن تکلم می‌کنند. سپس فرمود: بگو اگر انس و جن با هم همکاری کنند که مثل قرآن را بیاورند توانایی بر آن ندارند...»

نکته دیگری که این نظریه را درباره معنی حروف مقطعه قرآن تأیید می‌کند این است که در ۲۴ مورد از آغاز سوره‌هایی که با این حروف شروع شده است، بلافاصله سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده است. این خود نشان می‌دهد که ارتباطی میان حروف مقطعه و عظمت قرآن موجود است. اینک چند نمونه از آن‌ها را در این جا می‌آوریم:

۱. ﴿الر كِتَابٌ أُخْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾^۱.

۲. ﴿طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲.

۳. ﴿الم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾^۳.

۴. ﴿المص كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صُدْرِكَ حَرْجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۴.

در تمام این موارد و موارد بسیار دیگر از آغاز سوره‌های قرآن، پس از ذکر حروف مقطعه، سخن از قرآن به میان آمده و از عظمت آن بحث شده است.

یکی از اهداف این حروف، جلب توجه شنوندگان و دعوت آن‌ها به سکوت و استماع بوده است؛ زیرا ذکر این حروف در آغاز سخن، مطلب عجیب و نوظهوری در نظر عرب بود و حس کنجکاوی او را برمی‌انگیخت و در نتیجه به دنباله آن نیز گوش فرا می‌داد. نیز در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت علیهم‌السلام آمده می‌خوانیم که این حروف رموز و اشاراتی است به نام‌های خداوند، مثلاً «المص» به معنی «أَنَا اللَّهُ الْمُقْتَدِرُ الصَّادِقُ»^۵ است؛ من خداوند توانای راستگو هستم. به این ترتیب هر یک از حروف چهارگانه شکل اختصاری یکی از نام‌های خداست.

موضوع جانشین ساختن اشکال اختصاری به جای اشکال مفضل کلمات از قدیم رائج بوده؛ اگرچه در عصر و زمان ما به صورت بسیار گسترده‌تری مورد بهره‌برداری قرار گرفته است و بسیاری از عبارات طولانی و اسامی مؤسسات یا انجمن‌ها را در یک کلمه کوتاه خلاصه می‌کنند.

۱. هود، ۱.

۲. نمل، ۱.

۳. لقمان، ۲۱.

۴. اعراف، ۲۱.

۵. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۲۲.

ذکر این نکته نیز لازم است که تفسیرهای مختلف برای حروف مقطعه معمولاً منافاتی با یکدیگر ندارد و ممکن است در آن واحد تمام این تفسیرها به عنوان بطون مختلف قرآن اراده شود.^۱

۱۱. حروف مقطعه چه فلسفه‌ای دارد؟ بعضی می‌گویند رمز بین خدا و پیامبران است؛ لطفاً کامل بنویسید.

یکی از مسائل مطرح در حوزه قرآنی، فواتح حروف یا همان سرآغاز سوره‌های قرآنی است که در کتاب‌های تفسیری و علوم قرآنی به آن پرداخته شده است.

از مجموع ۱۱۴ سوره قرآن کریم، ۲۹ سوره آن با حروفی آغاز می‌شوند که باید جدا جدا و با اسامی عربی خوانده شوند؛ برخلاف ظاهرشان که به صورت کلمه است. و چون باید به صورت قطعه قطعه خوانده شوند، به آن‌ها حروف مقطعه می‌گویند؛ زیرا مقطعه یعنی قطعه قطعه و جدا جدا.

سابقه تحقیق درباره حروف مقطعه قرآنی بسیار طولانی است تا جایی که در طول تاریخ اسلام مطالعه درباره آن‌ها توقف نیافته، بلکه تلاش درباره حروف مقطعه قرآنی تا آن‌جا پیش رفته که بعضی حتی از کامپیوتر نیز برای رسیدن به این هدف استفاده نموده‌اند؛ چراکه فهم معانی و مفاهیم حروف مقطعه بسیار مشکل است تا جایی که دانشمندان یکی از مباحث متشابهات قرآن را حروف مقطعه ذکر نموده‌اند.

نحوه استعمال حرف مقطعه در قرآن: حروف مقطعه در قرآن به شکل‌های متعددی استعمال گردیده که در برخی موارد فقط یک حرف است؛ مانند حرف صاد در سوره ص و حرف قاف در سوره ق و حرف نون در سوره نون. در نه مورد متشکل از دو حرف است که هفت مورد آن با «حم» شروع می‌شود که شامل سوره‌های غافر، فصلت، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف و سه مورد دیگرش سوره طه، طس، یس است.

سیزده سوره نیز سرآغازشان سه حرفی است که شش سوره‌اش با «الم» شروع می‌شود که شامل سوره‌های بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سوره سجده است و پنج سوره با «الر» شروع می‌شود که شامل سوره‌های یونس، هود، یوسف، ابراهیم، حجر است. دو سوره شعراء و قصص با

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۵ و ج ۶، ص ۷۸.

«طسم» افتتاح می‌شود و دو سوره متشکل از چهار حرف است که سوره اعراف با «المص» و سوره رعد با «المر» جز این گروه هستند. دو سوره مریم و شوری با پنج حرف شروع می‌شود که در سوره مریم «کهیعض» یک آیه است که از پنج حرف مقطعه تشکیل یافته است و در سوره شوری «حم عسق» در آیه است.

فلسفه افتتاح سوره‌ها با حروف مقطعه: دانشمندان مطالبی درباره این‌که چرا خداوند متعال کلامش را در این سوره‌ها به این صورت شروع نموده بیان کرده‌اند که به‌طور فهرست‌وار به بیان آن‌ها می‌پردازیم:

۱. تحدی قرآن: طبق یک نظریه، حکمت افتتاح بعضی از سوره‌ها با حروف مقطعه این است که این قرآن از همان حروفی که مردم عرب آن را می‌شناسند و با آن گفت‌وگو می‌کنند و می‌نویسند، تشکیل یافته است؛ منتها این حروف در برخی موارد به‌صورت جدا جدا و در برخی مورد به‌صورت کلمه و جمله استفاده شده است تا دلیل ناتوانی و عاجز بودن عرب از آوردن مثل آن باشد؛ چراکه قرآن از همان حروفی است که در گفت‌وگوها و سخنرانی‌ها از آن استفاده می‌کنند و وقتی که نمی‌توانند با قرآن تحدی کنند به این حقیقت می‌رسند که قرآن از طرف خداوند است و تکرار این‌گونه حروف در ابتدای بعضی از سوره‌ها به منظور تأکید و تأیید همین نکته است؛ چون عرب وقتی می‌خواهد مطلبی را درست به طرف مقابل بفهماند آن را تکرار می‌نماید.

۲. حروف مقطعه اسراری هستند که جز خداوند آن‌ها را کسی نمی‌داند. طبق این نظریه، هر کتابی را سَری هست و سَرّ قرآن کریم همان سرآغاز سوره‌هاست؛ فلذا معتقدند این حروف از مشابهت‌هایی است که جز خدا کسی عالم به تأویل و توضیح آن نیست.

۳. نام سوره‌هاست. طبری و ابن‌کثیر این حروف را نام‌های قرآن یا نام‌های برخی سوره‌ها بیان کرده‌اند.

۴. رمز و اشاره‌ای به اسما و صفات خداوند است. طبق این نظریه، درباره «الم» می‌گویند که الف اشاره به انا، لام اشاره به الله و میم اشاره به اعلم است که به جای انا الله اعلم آمده. یا گویند «المص» اشاره به انا الله اعلم و افضل است و معتقدند که «کهیعض» کاف به جای کاف و هاء به جای هاء و یاء به جای حکیم و عین به جای عظیم و ص به جای صادق است.

۵. رمز اسماء اعظم الهی. می‌گویند اگر به درستی بتوانیم این حروف مقطعه را به هم پیوند دهیم اسم اعظم الهی استخراج می‌شود؛ مثلاً می‌گویند با ترکیب «الر» و «حم» و «ن» به اسم اعظم «الرحمن» دست می‌یابیم. البته سعید بن جبیر نیز معتقد است که ما قادر بر پیوند حروفی که اسم اعظم الهی از آن استخراج شود نیستیم.

۶. سوگندهای خدا به نام‌های خود. طرفداران این نظریه معتقدند که هر یک از سرآغاز سوره‌ها، اسامی خداوند است؛ مانند اخفش که می‌گوید حکمت سوگند خداوند به حروف مقطعه این است که حروف مذکور دارای شرافت است. عده دیگری نیز معتقدند این حروف مانند الم و حم نشانه سرانجام و پایان سوره‌های قبلی آن‌ها است.

۷. جلب توجه کفار. چون مشرکین با هم قرار گذاشته بودند نه تنها به قرآن گوش نکنند بلکه به هنگام تلاوت قرآن، سرو صدا می‌کردند یا کف می‌زدند و سوت می‌کشیدند تا آیات قرآنی را کسی نشنود. بر این اساس، خداوند این حروف را در ابتدای بعضی از سوره‌ها قرار داد تا مشرکین با سخنان غریب و نامأنوس که مواجه می‌شوند برای فهمیدن مفاهیم آن به قرآن گوش دهند و به دنبال آن شوق استماع آیات در آن‌ها زنده شود. البته وجود این حروف در اول سوره‌های مدنی این نظر را رد می‌کند؛ زیرا در مدینه دیگر، مشرکان سر و صدا ایجاد نمی‌کردند.

و آخر این که شخصی به نام رشاد خلیفه با استفاده از کامپیوتر به این نتیجه رسیده که حروف مقطعه استفاده شده در یک سوره‌ای بیش از سایر حروف الفبا در همان سوره به کار رفته است؛ مثلاً سوره‌ای که با الم شروع شده در آن سوره به ترتیب الف بیشتر از لام، لام بیشتر از میم و میم بیشتر از سایر حروف الفبا استفاده شده است. البته این هم درست نیست و نقض‌های متعددی به آن وارد است.^۱

در نهایت، به نظر می‌رسد که نمی‌توان در این باره نظر قطعی داد و این حروف هم‌چنان به صورت رمزهایی باقی می‌مانند.

۱۲. کتاب‌های تورات، انجیل، زبور و اوستا با کتاب قرآن که کتاب مسلمانان است چه تفاوت‌هایی دارند؟

کتاب‌های آسمانی در مسائل اصولی مثل توحید، نبوت و ... با یکدیگر مشترکند و قرآن کریم نیز کتاب‌های پیامبران پیش از خود را تصدیق می‌کند و می‌فرماید: «این کتاب [قرآن] حق بر تو فرو

۱. حجتی، سیدمحمدباقر، تاریخ قرآن کریم؛ سیوطی، ترجمه الاتقان، ۱۳۸۰؛ حبیبی، علی، راهنمای تدریس روخوانی قرآن کریم.

فرستادیم، درحالی‌که کتاب‌های پیشین را تصدیق می‌کند...»^۱ ولی نسخه‌های اصلی تورات و انجیل بر اثر حوادث و عواملی - که در جای خود بررسی و تحلیل شده است - دستخوش تحریف و تغییر قرار گرفت و تورات و انجیلی که امروزه در اختیار یهودیان و مسیحیان قرار دارد، نسخه‌های تحریف‌شده و تغییر یافته است.

برخی تفاوت‌های قرآن کریم با کتاب‌های تورات و انجیل عبارتند از:

۱. تمام آیات قرآن کریم از جمله داستان‌های آن دارای اعجاز هستند و معجزه جاویدان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و تاکنون هیچ‌کس نتوانسته حتی سوره‌ای بیاورد که آیتش به پای آیات قرآن برسد؛ ولی کتاب‌های تورات و انجیل نه تنها دارای اعجاز نیستند، بلکه آمیخته با خرافات است.

۲. داستان‌های قرآن بر اساس واقعیات شکل گرفته و از نظر پیام‌رسانی آموزشی و عبرت‌آموزی، در اوج است: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَ لَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۲ «این‌ها داستان دروغین نبود، بلکه [وحی آسمانی است، و] هماهنگ است با آنچه پیش روی او [از کتب آسمانی پیشین] قرار دارد و شرح هر چیزی [که پایه سعادت انسان است] و هدایت و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند.»

ولی کتاب‌های تورات و انجیل کنونی از واقعیت به‌دور هستند و آمیخته با تهمت‌ها و مسائل غیرواقعی درباره پیامبران است.^۳

۳. در داستان‌های قرآن همواره بر توحید و یگانگی خداوند متعال تأکید می‌شود؛ ولی در کتب تورات و انجیل برای خداوند شریک قائل می‌شوند و قائل به پدر، پسر و روح‌القدس هستند.

۴. در کتاب‌های تورات و انجیل به خداوند متعال نسبت جسم داده شده؛ درحالی‌که در داستان‌های قرآن کریم هرگونه جسمیت از خداوند متعال نفی شده است: «و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا، خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید...»^۴

۱. مائده، ۴۸.

۲. یوسف، ۱۱۱.

۳. برای آگاهی بیشتر ر. ک: مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۸۹ تا ۲۱۰ و ج ۶، ص ۳۶۴ تا ۳۷۹ و ج ۹، ص ۲۹۴.

۴. اعراف، ۱۴۳. هم‌چنین ر. ک: مکارم شیرازی و دیگران، قرآن و آخرین پیامبر، ص ۱۲۷ تا ۱۳۲.

بنابراین، داستان‌های قرآن کریم، دارای پیام‌های آموزشی مثبت، عبرت‌آموز، مبتنی بر واقعیات، هماهنگ با اصول اعتقادی و خدامحوری، تکریم و عظمت شخصیت پیامبران الهی، ارائه الگوهای مناسب، بیان سنت‌های الهی و ... است؛ ولی کتاب‌های تورات و انجیل از چنین ویژگی‌هایی برخوردار نیستند.^۱

۱۳. حکمت نام‌گذاری سوره‌های قرآن به نام حیوان یا اشخاص یا نام‌های مختلف چیست؟

بیشتر اسامی سوره‌های قرآن از ماجرای مهمی حکایت دارد که در آن سوره ذکر شده است. به عبارت دیگر، مهم‌ترین حادثه یا مسئله‌ای که در هر سوره آمده، نام آن سوره است یا داستان مربوط به آن نام، در سوره بیان شده است؛ مثلاً در سوره بقره داستان گاو بنی‌اسرائیل در آیات ۶۶ به بعد ذکر شده است. عجیب‌ترین مسئله که جنبه اعجاز دارد، همین ماجراست. در سوره نمل، جریان حرکت حضرت سلیمان و لشکریانش از مکانی که مورچه‌ها در آن بودند، آمده است. فرمانده مورچه‌ها به مورچه‌ها گفت: به لانه‌هایتان بروید تا لشکر سلیمان شما را پایمال نکنند.^۲ این کلام به وسیله امواج به سلیمان رسید. این عجیب‌ترین مسئله در این سوره است. در سوره دخان، از دودهایی که در روز قیامت همه را فرا می‌گیرد و غذایی است بس هولناک، سخن به میان آمده است. در سوره فیل، داستان اصحاب فیل بیان شده است که برای خراب کردن خانه خدا آمده بودند. بنابراین، نام هر سوره متناسب با موضوعات مهمی است که در آن سوره ذکر شده است. البته استثناهایی هم دارد؛ مثلاً در سوره یونس، تنها نیم سطر درباره یونس بحث شده است.

۱۴. در اول قرآن سوره‌ها طولانی است، ولی به آخر قرآن که می‌رسیم سوره‌ها کوتاه است،

چرا؟ حکمت آن چیست؟

ترتیب موجود سوره‌های قرآنی - که از سوره حمد شروع و به سوره الناس ختم می‌شود - قطعاً با ترتیب نزول آن‌ها هماهنگی ندارد؛ زیرا بسیاری از سوره‌هایی که در مکه و در آغاز بعثت نازل شده

۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک: مهدوی، سیدسعید، نگاهی به قصه و نکات تربیتی آن در قرآن، ص ۲۲ تا ۳۱۰.

۲. نمل، ۱۸.

است، اکنون از جهت ترتیب در پایان قرآن قرار گرفته و برعکس، بسیاری از سوره‌های مدنی در اول یا وسط قرآن قرار گرفته است. تقریباً می‌توان گفت ترتیب موجود سوره‌های قرآن برحسب بزرگی و کوچکی آن‌هاست؛ یعنی ابتدا سوره‌های طولانی آمده است و در آخر به سوره‌های کوتاه که نوعاً مکی هستند ختم می‌شود؛ ولی مسئله این است که آیا ترتیب کنونی سوره‌های قرآن به دستور پیامبر ﷺ انجام گرفته یا با اجتهاد و رأی صحابه بعد از پیامبر ﷺ بوده است. با مطالعه تاریخ قرآن می‌توان این نظر را تقویت کرد که گفته‌اند پس از وفات پیامبر ﷺ قرآن به صورت بقچه‌ای در کنار منبر پیامبر بود و «قرآن مادر» نام داشت و هر کس سوره‌ای می‌خواست از آن استنساخ می‌کرد و چون وقتی سوره‌ای را فردی از آن مجموع بیرون می‌آورد، نمی‌توانست آن را دقیقاً در جای خودش قرار دهد؛ لذا نظم سوره‌ها به هم می‌خورد. ابوبکر آن‌ها را منظم ساخت تا برای استفاده و استنساخ آسان باشد و طبیعی این بود که از بزرگ به کوچک کنار هم بچینند که همین کار را کردند. پس این نظم فعلی، تابع یک تصمیم فردی بوده است.

۱۵. آخرین آیه‌ای که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد چه بود (بعد از اتمام نازل شدن قرآن) و در کجا

و به چه مناسبت؟

در باره آخرین آیات نازل شده اختلافاتی وجود دارد که مرحوم طبرسی در مجمع البیان در جمع بین اقوال مختلف فرموده است: مفسران می‌گویند: «وقتی آیه ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾^۱ بر پیامبر ﷺ نازل شد، فرمود: «ای کاش می‌دانستم این زمان چه وقتی است.» و بعد خداوند متعال سوره فتح و سوره نصر را نازل کرد و از آن پس پیامبر ﷺ در بین تکبیر و قرائت سکوت می‌کرد و می‌فرمود: «سبحان الله و بحمده، استغفرالله و اتوب الیه.» مردم به رسول خدا ﷺ عرض کردند: چنین ذکری را نمی‌گفتید. فرمود: این ندا و فریاد جان و روان من است. آن حضرت ﷺ پس از نزول این سوره، یک سال در قید حیات بودند. سپس آیه نازل شد و وقتی که برای حجة الوداع از مدینه خارج شدند، آیه کلاله^۲ و سپس در حال وقوف در عرفات آیه ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۳ نازل شد و پس از آن رسول خدا ﷺ هشت روز در قید حیات

۱. زمر، ۳۰.

۲. نساء، ۱۷۶.

۳. مائده، ۳.

بودند و بعد به ترتیب آیه ربا (۲۷۸ تا ۲۸۰) و در واپسین مرحله آیه ۲۸۱ سوره بقره: ﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ نازل شد. پس، آخرین آیه نازل شده، آیه ۲۸۱ سوره بقره است. جالب است که بدانید قرآن با «أقراء = بخوان» و با «و اتقوا» به پایان رسید. نیاز هر انسانی همین دو است: علم و تقوا.

ترتیب زمانی نزول آیات نیز به ترتیبی که الان در قرآن وجود دارد نبوده، بلکه به مقتضای حوادث و رویدادهای مختلف، گاهی یک آیه یا چند آیه و گاهی نیز یک سوره کامل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل می شد که به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در جایگاه خود قرار می گرفت. ترتیب و چینش فعلی آیات قرآن کریم به اتفاق همه مسلمین و به دلیل روایات متعدد و اسناد محکمی که وجود دارد به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و ترتیب سوره ها نیز بنا بر قول اکثریت مسلمین و با اسناد و مدارک و روایات معتبر، به دستور آن حضرت صلی الله علیه و آله بوده است. آنچه مسلم است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به دستور خدا و بنا بر حکمت و عللی، چنین ترتیبی را انتخاب فرموده است. نمونه این موارد در قرآن کریم زیاد است که آیه ای در زمانی نازل شده و بعد در کنار آیاتی قرار گرفته که هیچ ترتیب زمانی بین آنها وجود نداشته است.

۱۶. چرا سوره الرحمن را «عروس قرآن» و سوره یس را «قلب قرآن» می گویند؟

این سوره با کنایه و استعاره و ایهام بیشتری نازل شده است و همین باعث می شود که این سوره زیباتر از سوره های دیگر باشد و شباهتش به عروس بیشتر شود؛ زیرا حُسن و زیبایی عروس در این است که در زیر تور و پشت پرده باشد: ﴿خَوْزٌ مَّقْضُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾^۱.

آیات قرآن و کلام وحی، همواره از زیباترین و شیواترین کلمات برخوردار بوده اند؛ به گونه ای که نه در کلام عرب و نه در هیچ کلام دیگری همانند نداشته و نخواهند داشت.

الفاظ کلام الهی از لحاظ کیفیت چینش کلمات و نظم، زیباتر از هر نظم و نثر، و از نظر مفاهیم و معانی دقیق و عمیق، شیواتر از هر سخن و کلام دیگری است.

اما در میان آیات و سوره های قرآن، بعضی از درخشندگی و برجستگی خاصی برخوردارند که ائمه علیهم السلام به آنها اشاره کرده اند. از آن جمله سوره «الرحمن» است که «عروس قرآن» لقب گرفته

است. از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «لکلّ شیء عروسٌ و عروس القرآن سورة الرحمن»؛ «برای هر چیزی عروسی است و عروس قرآن سورة الرحمن است.»^۱

اما چرا «عروس» و نه چیز دیگر. معلوم است که به خاطر زیبایی این سوره است؛ آن هم زیبایی مفاهیم این سوره، نه فقط زیبایی ظاهر آیات و الفاظ آن؛ چراکه سوره‌های دیگر در قرآن هست که از نظر نظم و نثر برجسته‌اند ولی به آن‌ها لقب «عروس» داده نشده است. اما باز این سؤال مطرح است که چه مفاهیم و معانی در این سوره وجود دارد که موجب شده این سوره لقب «عروس» به خود بگیرد؛ در حالی که می‌بینیم همین مطالب یعنی تذکر به نعمت‌های خدا و توییخ مکذّبین در جاهای دیگر قرآن هم آمده است؛ با این حال، چرا فقط این سوره را عروس قرآن نامیده‌اند؟

شاید بتوان به این سؤال با دو احتمال پاسخ داد. اول این که بگوییم گرچه این مفاهیم در جاهای دیگر قرآن هم آمده است، تذکر به همه آن‌ها در یک جا به این صورت که در این سوره تکرار شده است، در جای دیگری از قرآن به چشم نمی‌خورد. احتمال دوم که به نظر می‌رسد به واقعیت نزدیک‌تر باشد، آن است که این سوره همانند عروس زیبایی در دیا فرو رفته و در پس پرده حجله پنهان شده است؛ یعنی مفاهیم و معانی در پس پرده ظاهر آیات با چهره‌ای زیبا و در نهایت حُسن پنهان شده که با سرانگشت اشارهٔ محرمان وحی خودنمایی می‌کند.

این گونه آیات گرچه در سوره‌های دیگر قرآن هم هست، در این سوره با کنایه و استعاره و ابهام بیشتری وجود دارد و همین باعث می‌شود که این سوره زیباتر از سوره‌های دیگر باشد و شباهتش به عروس بیشتر شود؛ زیرا حُسن و زیبایی عروس (هم‌چنان که در آیهٔ ۷۲ همین سوره به آن اشاره شده است) در این است که در زیر تور و پشت پرده باشد: ﴿خُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾.

هم‌چنین این سوره به‌طور کلی، بیانگر نعمت‌های مادی و معنوی خداوند است که بر بندگان ارزانی داشته. از طرفی، تکرار آیهٔ ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ در مقطع‌های کوتاه، آهنگ جالب و زیبایی به سوره داده و این آهنگ وقتی با محتوای آیات (بیان نعمت‌های خدا) آمیخته شود، جاذبهٔ بیشتری پیدا می‌کند. به همین جهت آن را عروس قرآن می‌گویند.^۲

۱. کفعمی، مصباح، ص ۴۴۶؛ قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۲، ص ۵۵۸؛ نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۴، ص ۳۵۱، نقل از مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۹۵؛ موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۵۵.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۹۱ تا ۹۲.

البته به نظر می‌رسد الفاظ این سوره نیز از زیبایی خاصی برخوردار است؛ به‌ویژه با ترجیع‌بند ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان﴾ که به ذهن می‌اندازد این سوره برای خواندن در عروسی‌ها مناسب است تا همه، بند تکراری آن را زمزمه کنند و زن و شوهر که در عربی به هر دو «عروس» می‌گویند خود را مخاطب آن قرار دهند و با خود عهد کنند که هیچ نعمتی از نعمت‌های خداوند را تکذیب نکنند.^۱

سوره مبارک «یس» را قلب قرآن می‌گویند. در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «هر چیز قلبی دارد و قلب قرآن سوره یس است.»^۲ در توضیح علت توصیف این سوره به قلب قرآن، باید بگوییم که قلب برای هر موجود زنده، نقشی اساسی و بنیادی ایفا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که بدون داشتن قلب، آن موجود نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. طبق این روایت، اگر قرآن را به یک موجود زنده تشبیه کنیم، سوره مبارک «یس» قلب آن خواهد بود. این امر نشان می‌دهد که در این سوره، مهم‌ترین و حیاتی‌ترین مسائل اسلام که شامل اصول اعتقادات اسلام (توحید، نبوت و معاد) و خالقیت می‌شود، آمده است؛ به‌همین جهت است که به این سوره قلب قرآن گفته شده است. چون در آن، درباره اصول کلی ایمان یعنی قرآن، نبوت، امام و ... سخن گفته شده است و اگر کسی به این امور توجه نماید به‌طور حتم به راه صحیح توجه نموده است.

نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد، محتوای بسیار جالب و پیچ در پیچ این سوره است که به‌راحتی برای مفسران گشوده نمی‌شود؛ همان‌گونه که قلب برای هرکسی کارش، نظمش و ... روشن نمی‌گردد. سوره یس از سخت‌ترین سوره‌های قرآن برای تفسیر است و مفسران برای تفسیر آن با چالش‌های زیادی مواجه می‌شوند.

۱۷. از چه لحاظی می‌گویند عروس قرآن سوره الرحمن و قلب قرآن سوره یس است؟

علامه طباطبایی درباره وجه تسمیه یس به قلب قرآن می‌فرماید: «قد ورد من طرق الخاصه و العامه ان لكل شيئاً قلباً و قلب القرآن يس»؛^۳ «در منابع روایتی شیعه و سنی روایت شده که برای هر چیزی قلبی وجود دارد و قلب قرآن یس است.»

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک: عابدینی، احمد، عروس قرآن.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۱۱.

۳. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ص ۴۷.

شاید آنچه از آن بتوان سرّ نام‌گذاری یس به قلب قرآن را فهمید این عبارت *المیزان* باشد که می‌فرماید: «فالسوره عظیمه الشأن تجمع اصول الحقائق و اعراقها»؛^۱ «این سوره عظیم‌الشان است که اصول و ریشه‌های حقایق هستی در آن جمع شده است.» یعنی به این خاطر قلب قرآن است که اصول حقایق هستی را دربر دارد.

در رابطه با وجه تسمیه سوره الرحمن به عروس قرآن علامه در تفسیر *گرائقدر المیزان* (ج ۱۹ تا ۲۰) روایتی را از مجمع‌البیان از امام موسی ابن جعفر از پدران نشان از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند: «لکل شیء عروس و عروس القرآن الرحمن جلّ ذکره»؛ «برای هر چیزی عروسی (کنایه از زیبایی) وجود دارد و عروس قرآن الرحمن است.»

شاید وجه نام‌گذاری آن به عروس قرآن به خاطر نعم دنیوی و اخروی است که به واسطه آن، امور اجنه و انسان‌ها تنظیم می‌شود.^۲

۱۸. آیا عرفان که به عنوان یک نام از آن استفاده می‌کنند نام دیگر سوره‌ای از قرآن است و از این کتاب استخراج شده است؟

ریشه و اصل این کلمه که «عرف» (به معنی شناخت) است در قرآن بارها به کار رفته است؛ ولی خود کلمه عرفان به کار نرفته و نام سوره قرآن نیز نیست؛ اما عرفان در مقابل فلسفه و کلام یک رشته علمی و نوعی شناخت و یافتن است.

فیلسوف از راه عقل به حقایق عالم علم پیدا می‌کند و عارف با خودسازی، حقایق عالم را می‌یابد و متکلم با تعبد، دین خداوند را که فطری و عقل‌پذیر است قبول می‌کند، سپس با دلایل عقلی و نقل شهودهای عرفانی در صدد دفاع از دین برمی‌آید.

به قول برخی، «اهل عرفان» مطالب بسیار جالبی در کتاب‌هایشان نوشته‌اند، اگر آنان واقعاً چنین حقایقی را یافته‌اند که خوشا به احوالشان که خوب یافته‌اند و اگر اموری را تنها به هم بافته‌اند باز هم جالب و زیبا بافته‌اند.

۱. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۷، ص ۶۲.

۲. برای دستیابی به نکاتی دیگر از این دست به کتاب *عروس قرآن* نوشته احمد عابدینی مراجعه نمایید.

۱۹. آیا سوره یا آیه‌ای از قرآن هست که برای باطل شدن سحر و جادو بخوانند و سحر و جادو را باطل کند؟

خواندن سوره‌های معوذتین (قل اعوذ برب الناس - قل اعوذ برب الفلق) و سوره مبارکه یس می‌تواند در این راه مثمر ثمر باشد.

۲۰. قرآن در آخرت چگونه ظاهر می‌شود؟

براساس روایات رسیده از امامان معصوم علیهم‌السلام، قرآن در روز قیامت در زیباترین صورت، در صف محشر حاضر می‌شود.

امام باقر علیه‌السلام به سعد که یکی از یاران خویش بود فرمود: «ای سعد، قرآن را بیاموزید؛ زیرا قرآن در بهترین صورت‌ها که مردم دیده‌اند، روز قیامت حاضر شود و مردم در آن روز در یک صد و بیست هزار صف هستند که هشتاد هزار آن صف‌ها از امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و چهل هزار صف از امت‌های دیگر. پس به صورت مردی در برابر صف مسلمانان در آید، آن‌ها به وی نگاه کنند و گویند: معبودی جز خدای بردبار و کریم نیست، همانا این مردی از مسلمانان است که به سیما و صفت او را می‌شناسیم، جز این‌که او درباره قرآن کوشاتر از ما بود؛ از این‌رو، درخشندگی و زیبایی و روشنی بیشتری به او داده شده که به ما داده نشده...» سپس حضرت فرمود: «به صف شهدا می‌رود، آن‌ها نیز او را در بهترین صورت می‌بینند و می‌گویند یکی از شهداست که درجه و مقام او از ما بیش‌تر است، بعد به صف انبیا می‌رود، آن‌ها نیز چنین تصور می‌کنند. سپس همگی، خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌رسند، می‌پرسند این کیست؟ می‌فرماید: این حجت خداست بر خلقش، سپس این صورت زیبا [قرآن] در کنار عرش به سجده رود، از طرف ذات الهی به او ندا شود، ای حجت من در زمین و ای سخن راست و گویایم، سر بردار و از من طلب کن تا هرچه بخواهی به تو عطا کنم و شفاعت کن تا شفاعت تو را بپذیرم، بندگان مرا نسبت به خود چگونه دیدی؟ عرض می‌کند: برخی از آن‌ها مرا حفظ و به دستورات من عمل کردند؛ عده‌ای دیگر مرا ضایع کرده و سبک شمردند و تکذیب کردند، با این‌که من حجت تو بر تمامی بندگان بودم. خطاب می‌شود: به عزّت و جلال خودم سوگند، امروز بهترین ثواب را برای خاطر تو به بندگان خود می‌دهم و دردناک‌ترین کیفر هم به خاطر تو به آنان می‌دهم.»^۱

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، أصول الکافی، ترجمه مصطفوی، ج ۴، ص ۳۹۴.

در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «قرآن در زیباترین صورت، روز قیامت وارد محشر می‌شود و به هر مؤمنی می‌رسد می‌گوید: قرآن بخوان و بالا برو! پس هر کدام قرآن می‌خوانند و بالا می‌روند تا هر فردی از آن‌ها به منزلی که برای او مقرّر شده برسد و در آن فرود آید.»^۱

۲۱. استخاره به بعضی یا یک جزء یا بیشتر یا کمتر، چه حکمی دارد؟

چنین استخاره‌ای در سیره علما رایج و معمول نیست، بلکه استخاره به کل قرآن رایج و معمول است. اما هیچ‌کدامش سند و مدرک روایی ندارد، تنها یک عملی شبیه قرعه زدن است، که جایگاه آن تنها در امور محاج و پس از سرگردانی کامل است؛ یعنی تا وقتی دستور شرع یا مشاوره صاحب نظران، انسان را از تحیر در می‌آورد استخاره معنی ندارد.

۲۲. تَفَالُّ با قرآن به چه صورت است؟

در روایتی از امام صادق علیه السلام از تَفَالُّ زدن به قرآن نهی شده است: «لَا تَتَفَالُّ بِالْقُرْآنِ»^۲ بنا به آنچه برخی از فقیهان و اهل حدیث فرموده‌اند، مراد از تَفَالُّ در این حدیث، آینده‌نگری و پیش‌بینی آینده به وسیله قرآن است؛ مثل تَفَالُّ زدن به جهت این‌که برای ما معلوم شود مریض خوب می‌شود یا می‌میرد یا گمشده‌ای پیدا می‌شود یا نه. از این‌گونه تَفَالُّ زدن به قرآن نهی قرار شده است و این غیر از استخاره گرفتن به وسیله قرآن است. «استخاره عبارت از این است که انسان وقتی در ترجیح یکی از دو کار بر دیگری بماند و نتواند برای عمل یکی را انتخاب کند و هیچ طرفی دارای حکم شرعی خاص نباشد و مشورت راه به جایی نبرد، از خداوند می‌خواهد که او را در انتخاب یکی از آن دو کار راهنمایی کند و خیر او را در آن قرار دهد. اما تَفَالُّ زدن یا فال گرفتن به معنای شناسایی و پیش‌بینی کردن عواقب کارها و پیشامدهای آینده و امثال این‌هاست.» برخی تَفَالُّ را در این روایت این‌گونه نیز معنی کرده‌اند که شخص هنگام خواندن یا شنیدن آیه‌ای، آن آیه را تَفَالُّ به چیزی بزند و بگوید فلان طور خواهد شد. از این‌رو، با تَفَالُّ به قرآن نمی‌توان مسیر

۱. همان.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی* (ط. الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۲۹.

زندگی خود را تعیین کرد و به یافته‌های خود اعتماد پیدا کرد. البته باید توجه داشته باشید که در بعضی موارد استخاره و تفأل به یک معنی استفاده می‌شود.

استخاره دارای اقسامی است که برای آگاهی بیشتر به حاشیه مفاتیح الجنان مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمته الله رجوع کنید. البته در دو جای حاشیه مفاتیح به این مسئله پرداخته شده؛ یکی در اوائل آن در جایی که نمازهای مستحبی را ذکر می‌نمایند که نماز استخاره ذات الرقاء را نیز نام می‌برند، و دیگری در اواخر حاشیه بر مفاتیح قبل از آداب تجهیز میت. لازم به یادآوری است که استخاره دارای حجت شرعی نیست و تنها نقش قرعه را دارد. بنابراین، تمامی راه‌هایی که یک طرف برای انسان تعیین شود، بر آن مقدم است.

برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۳۳؛ ۲. کند و کاوی درباره استخاره، طریقه‌دار.

فصل دوم:

رسم الخط، روخوانی، آداب تلاوت قرآن و ... (۱۸ پرسش)

۱. خواهشمندم بفرمایید خط عثمان طه، همان رسم الخط قرآن عثمان است یا رسم الخط

دیگری است؟

خیر، خط عثمان طه، همان رسم الخط عثمان نیست. قرآن از صدر اول، به خصوص از ناحیه کتابت و زیبایی خط، با گذشت زمان سیر تکاملی داشته است. خطاطان بزرگ، در زیبایی قرآن و تکمیل خط آن، سهم به سزایی داشته‌اند. نخستین کسی که در راه تکمیل کتابت مصحف و زیبایی خط آن قدم برداشت، خالد بن ابی الهیاج از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در حدود سال صدم هجری قمری در گذشته است. او به خوشنویسی و داشتن خط زیبا معروف بود.

گفته‌اند که سعد، مولا و حاجب ولید، وی را برای کتابت مصحف و شعر و اخبار در دربار ولید بن عبدالملک (۸۶ تا ۹۶ق) استخدام کرد. او کسی است که پس از تجدید بنا و توسعه مسجد نبوی در مدینه، به دست عمر بن عبدالعزیز، سوره شمس را با طلا بر محراب آن مسجد نوشت. این تجدید بنا به سال ۹۰ هجری قمری پایان یافت.

عمر بن عبدالعزیز از خالد خواست که مصحفی با همین خط برای او بنویسد و او مصحفی را با زیبایی تمام نوشت. عمر بن عبدالعزیز آن را پذیرفت و بر او آفرین گفت؛ اما خالد مبلغ زیادی را برای انجام این کار می‌خواست، که عمر از پرداخت آن خودداری کرده و مصحف را به او پس داد.

محمد بن اسحاق (ابن الندیم) می‌گوید: «مصحفی را به خط خالد بن ابی الهیاج از اصحاب علی علیه السلام دیدم. این مصحف در مجموعه خطوط تاریخی محمد بن الحسین معروف به ابن ابی‌بهره بود که پس از او به عبدالله بن حانی رسید.»

خطاطان تا اواخر قرن سوم هجری قمری مصحف‌ها را با خط کوفی می‌نوشتند. از این پس در اوایل قرن چهارم، خط زیبای نسخ جای خط کوفی را گرفت. اولین مصحف به خط نسخ، به دست خطاط معروف محمد بن علی بن الحسین بن مقله (۲۷۲ تا ۳۲۸ق) نوشته شد. گفته شده است: وی اولین کسی است که به خط ثلث و نسخ نوشت. او که در علم هندسه تخصص داشت، با رسم حروف هندسی و بنا نهادن قواعد و اصول آن، خط عربی اسلامی را تغییر داد و بدان زیبایی بخشید. این کار منحصر به اوست و تا کنون در میان امت اسلامی خطاطی با این مهارت یافت نشده است. تعدادی از مخطوطات تاریخی، مانند مصحف موجود در موزه هرات در افغانستان منسوب به اوست و گفته‌اند که او دو بار قرآن را نوشت.

خط نسخ عربی در قرن هفتم هجری قمری، به دست یاقوت بن عبد الله موصلی (متوفای ۶۸۹ق) به کمال بالای خود رسید. او با خط زیبای خود هفت مصحف نوشت. این مصحف‌ها با انواع خطوط نوشته شده بود و پیشوای دیگر نویسندگان قرار گرفت. کلیه مصحف‌ها تا قرن یازدهم هجری قمری بر شیوه خط یاقوت نوشته می‌شد. در اول قرن دوازدهم ترک‌های عثمانی، به خصوص پس از فتح مصر به دست سلطان سلیم، خط عربی اسلامی را مورد توجه قرار دادند و به دست خطاطان فارسی آن را تکامل بخشیدند.

۲. خواهشمندم مرقوم بفرماید چاپ قرآن به خط عثمان طه مربوط به چه زمانی است و چه ویژگی چاپی در این رسم الخط اعمال شده است؟ خلاصه‌ای از زندگی عثمان طه بیان فرماید.

نخستین چاپ قرآن عثمان طه در قطع رحلی در حدود سال ۱۴۰۰ از سوی الدار الشامیه للمعارف، با همکاری مؤسسه علوم القرآن و با تأیید و همکاری علمی چند کشور اسلامی در دمشق انتشار یافته است. کتابت این قرآن طرح سنجیده و برنامه‌ریزی شده‌ای داشته است؛ به این معنی که هر صفحه آن پانزده سطر دارد و هر صفحه با اول یک آیه آغاز شده و به آخر یک آیه ختم می‌گردد. هر جزء از سی جزء قرآن در بیست صفحه نوشته شده است.

این قرآن به خط نسخ بسیار زیبا و آمیخته به ثلث به نگارش درآمده است و به تصدیق خبرگان

رسم الخط، روخوانی، آداب تلاوت قرآن و ... ۵۳

فن از نظر خوشنویسی و استحکام دست و قلم و چشم‌نوازی و یکدستی در میان قرآن‌های خوش‌نوشته قدیم و جدید، نظیر ندارد.

اما درباره زندگی عثمان طه: او خوشنویس سوری‌الاصول است که به دعوت دولت سعودی به عربستان مهاجرت کرده و شغل دولتی و دائمی‌اش کتابت قرآن است. وی ابو مروان عثمان بن عبده بن حسین بن طه، در شهر خوش‌آب و هوای حلب در سوریه و در سال ۱۹۳۴م برابر ۱۳۵۵ق به دنیا آمد. پدرش شیخ «عبده حسین طه» امام و خطیب مسجد بود. لیسانس را در شریعة اسلامیة دریافت نمود و درس اللغة العربیة و نقاشی و... را فراگرفت و در خوشنویسی موفق به دریافت اجازه از استادانی هم‌چون حامد آمدی گردید و از محضر استادانی هم‌چون محمدعلی مولوی و ابراهیم رفاعی در حلب و محمد بدوی دیرانی در دمشق و هاشم بغدادی بهره برد.

برای اطلاع بیشتر درباره عثمان طه و رسم الخط او می‌توانید به کتاب قرآن‌پروھی، نوشته آقای بهاء‌الدین خرمشاهی صفحه ۶۵۷ مراجعه فرمایید.

۳. لطفاً مراحل یادگیری قرآن را از سطح مقدماتی تا آخرین مرحله به اختصار توضیح دهید.

مراحل یادگیری قرائت قرآن:

الف. مرحله روخوانی: در این مرحله، قرآن آموز با حروف الفبا و نحوه تلفظ عربی آن و تلفظ کلمات و نیز خواندن آیات به صورت ساده و روان آشنا می‌شود.

ب. روان‌خوانی: در این مرحله، قرآن آموز فرا می‌گیرد که قرائتی روان‌تر از قبل داشته باشد. در کنار آن، کمی از قواعد تجویدی را که در قرائت قرآن مؤثر است فرا می‌گیرد.

ج. ترتیل: در این مرحله، قرائت او کاملاً روان می‌شود و بقیه موارد تجویدی را نیز فرا می‌گیرد.

د. قرائت: آخرین مرحله، یادگیری است که طی آن قرآن آموز با نحوه قرائت قرآن و نیز با سبک‌های مختلف قرائت تا حدودی آشنا می‌شود. برای توضیحات بیشتر می‌توانید به کتاب *حلیة القرآن*، نوشته آقای موسوی بلده رجوع کنید.

۴. علت این که قبل از هر الفی در قرآن عثمان طه یک فتحه نوشته شده چیست و نمایانگر چه

مطلبی است؟

گاهی پس از صدای کوتاه فتحه، حرف الف قرار می‌گیرد: (ءا)

در این حالت، به هنگام خواندن، صدای فتحه دو برابر کشیده می‌شود. به همین دلیل، به این الف،

«الف مدّی» یا «صدای کشیده فتحه» می‌گویند؛ مانند با.

روش تلفّظ یا آدا کردن «الف مدّی» به این صورت است:

صدای کوتاه فتحه + مقداری کشش = صدای کشیده فتحه.

یا به بیان کوتاه‌تر: فتحه + مقداری مدّ = الف مدّی.

صدای الف مدّی پس از هشت حرف (خ، ص، ض، ط، ظ، غ، ق، ر) و گاه پس از حرف (ل)

به صورت درشت و غلیظ و شبیه صدای «آ» در زبان فارسی خوانده می‌شود؛ اما پس از بقیه حروف

و گاه نیز پس از حرف (ل) به صورت نازک و رقیق و شبیه صدای «فتحه»، ولی با دو برابر مدّ و

کشش، تلفّظ و آدا می‌گردد.

در قرآن‌هایی که به شیوه فارسی علامت‌گذاری می‌شوند، فتحه پیش از الف مدّی (ءا) به صورت

ایستاده (ـا) نوشته می‌شود تا معلوم گردد که فتحه باید با صدای کشیده خوانده شود؛ به این ترتیب:

ا (ءا) - با - تا - ثا - جا - حا - خا - دا - ذا - را - زا - سا - شا - صا - ضا - طا - ظا - عا -

غا - فا - قا - کا - لا - ما - نا - ها - وا - یا.

اکنون به چند مثال از کلمات دارای الف مدّی بنگرید:

إِلَهِ، قَامَ، نَرِيكَ، عَلِي، صَلَوَة.

در قرآن‌هایی که به شیوه عربی علامت‌گذاری می‌شوند، گاه الف مدّی با گذاشتن یک الف

کوچک و کوتاه در کنار فتحه (ء) نشان داده می‌شود؛ به این ترتیب: مَلِكِ به جای مَالِكِ و صِرَاطِ به

جای صِرَاطِ.

بنابر آنچه گفته شد، علت این که قبل از هر الفی، یک فتحه نوشته می‌شود، به دلیل رسم الخط

عربی آن‌هاست و به این معناست که با این «الف مدّی» صدای فتحه دو برابر کشیده شود.

۵. کلمه «ملک» در سوره حمد را به صورت «مَلِک» بخوانیم یا «مالک»؟
قرائت هر دو جایز است.^۱

۶. آداب تلاوت قرآن چیست؟

برای تلاوت قرآن کریم آداب و شرایطی ذکر نموده‌اند که بر آداب ظاهری و آداب باطنی تقسیم می‌شود.

الف) آداب ظاهری تلاوت قرآن:

۱. قرآن رو به قبله تلاوت شود.
۲. شخص تلاوت‌کننده با وضو باشد.
۳. دهان خوش‌بو و پاکیزه باشد.
۴. برای رعایت ادب، قاری با سکون و وقار نشسته باشد، یا ایستاده رو به قبله و سر پیش افکنده و تکیه نزده و چهار زانو ننشسته باشد و پای خود را دراز نکند، بلکه مانند کسی باشد که در نزد جلیل‌الشان می‌نشیند یا می‌ایستد و احترام را رعایت نماید.
۵. قاری شمرده و با آرامش بخواند. از این جهت است که در احادیث آمده است که: «هر گاه کسی در کمتر از سه روز، قرآن را ختم کند، دانا نیست».^۲
- در حدیث دیگر روایت شده که: «دوست ندارم که کسی در کمتر از یک ماه، یک ختم قرآن کند».^۳ البته ماه مبارک رمضان مستثنی شده و در روایت آمده: «در هر سه روز، قرآن را ختم کنید».^۴
۶. از جمله آداب، آن است که تلاوت‌کننده گریه نماید و اگر او را گریه نیامد، حالت گریه و زاری به خود بگیرد.

۱. استفتاءات مراجع.

۲. فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۲۲؛ غزالی، احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۸.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، ج ۲، ص ۶۱۷.

۴. همان، ص ۶۱۹.

۷. قاری قرآن را با صدای اندکی بلند بخواند، البته اگر از ریا ایمن باشد.
 ۸. در دستور تلاوت قرآن، صدای خوش سفارش شده است و خوب است که نکات ظریف تلاوت - اعم از کشیدن صدا یا زیر و بم آن و ترجیع قرائت و غیره - را رعایت کند.
 ۹. حق آیات مراعات شود؛ بدین نحو که قاری وقتی به آیه سجده رسد سجده کند، و چون به آیه عذاب رسد به خدا پناه برد، و چون به آیه رحمت و ذکر نعیم بهشت رسد، آن را از خدا مسئلت نماید، و چون به آیه‌ای رسد که مشتمل بر تسبیح یا تکبیر پروردگار باشد تسبیح و تکبیر او کند، و چون به آیه دعا و استغفار رسد دعا و استغفار نماید.

۱۰. در ابتدای قرائت «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفته شود.

۱۱. قاری از هر سوره که فارغ شود بگوید: «صدق الله العلی العظیم و بلغ رسوله الکریم، اللهم انفعنا به و بارک لنا فیہ الحمد لله رب العالمین»^۱

۱۲. قرآن با نیت خالص و برای رضای خدا تلاوت شود. تلاوت‌کننده باید مواظب دام و دانه شیطان باشد و در پُررنگ‌کردن اخلاص خود در تلاوت قرآن بکوشد.

این ضرورت از آن‌جا دوچندان می‌گردد که شیطان در تلاوت قرآن راحت‌تر از دیگر عبادات می‌تواند رخنه کند؛ زیرا تلاوت قرآن با ارائه هنر تلاوت و صوت و تجوید همراه است. همین نکته می‌تواند مرکب شیطان در به انحراف کشاندن انگیزه تلاوت‌کننده باشد. به عبارت دیگر، کسانی که به قصد ارائه صوت و هنر تجوید خود و در نتیجه کسب وجهه در نزد این و آن قرآن را تلاوت می‌کنند، مرتکب عبادت ریایی شده و نه تنها این تلاوت ارزش و پاداش الهی ندارد، بلکه بر اساس روایتی که بیان شده، خشم پروردگار را به دنبال دارد.

۱۳. در هنگام قرائت قرآن ساکت شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إذا قرئ عندك القرآن وجب عليك الانصات والاستماع»^۲؛ «هرگاه نزد تو قرآن تلاوت می‌شود، بر تو لازم است گوش بدهی و سکوت و توجه داشته باشی.» این، همان نکته قرآنی است که در سوره اعراف آمده است: ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أُنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۳.

۱. طیب، سید عبدالحسین، *الطیب البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۳۴.

۲. طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، ص ۷۹۲؛ حر عاملی، محمد بن حسن، *تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، ج ۶، ص ۲۱۴.

۳. اعراف، ۲۰۴.

۱۴. قاری از روی «مصحف» تلاوت کند که نگاه به «مصحف» و تلاوت از روی آن، حساب خاصی دارد و در روایات، بر این موضوع تأکید شده است.

۱۵. به هنگام تلاوت قرآن، به چیز دیگری فکر نکند و متوجه آیات قرآن باشد.

ب) آداب باطنی تلاوت قرآن:

و اما آداب باطنی تلاوت قرآن چند چیز است:

۱. تذکر عظمت کلام و علو مرتبه آن و یادآوردن فضل الهی و لطف او را بر خلق خود، که چنین کلامی را از عرش جلال، امر به نزول اجلال فرموده و آن را به فهم بندگان خود نزدیک ساخته و کلام خود را لباس حروف پوشانیده تا مخلوقان را طاققت شنیدن آنها باشد. و اگر حقیقت جمال کمال کلام خود را به لباس حروف پوشانیدی نه عرش را توانایی شنیدن آن می‌بود و نه ما تحت الثری را، بلکه اجزاء ایشان متلاشی می‌شد: ﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛^۱ «اگر ما این قرآن را بر کوهی فرو می‌فرستادیم می‌دیدى آن را که خاشع می‌شد و از هم شکافته می‌گردید...» آخر، مخلوق ضعیف را کجا طاققت عظمت کلام الهی و یارای تحمل تلالو و درخشندگی نور اوست؟ خدای متعال کلام خود را با وجود علو درجه آن برای فهم قاصر انسانی به واسطه بیان، آن را به کسوت حروف و الفاظ، در آورده است.

۲. قاری در وقت قرآن خواندن، متذکر تعظیم صاحب کلام گردد و یاد آورد آنچه می‌خواند کلام بشر نیست، بلکه کلام خداوند عالم و خالق شمس و قمر است و در خواندن کلام او نهایت خطر است و هم‌چنان‌که سزاوار نیست که بی‌طهارت دست بر جلد و ورق و کلمات آن زند، هم‌چنین زبان‌های ناپاک را که به کلمات ناشایست متکلم می‌گردند سزاوار نیست که آن را بخوانند و دل‌های آلوده به رذایل اخلاقی شایسته نیست که به حول معانی آن بگردند.

باید در آن وقت، متذکر تعظیم کلام و متکلم باشد. و اگر به جهت غفلت دل، در آن وقت، تعظیم متکلم را مستحضر نباشد ساعتی قبل از تلاوت، تفکر در صفات و افعال الهی نماید و مستحضر گردد که: این کلام کسی است که به علت اراده و مشیتش، همه آنچه می‌بیند و می‌شنود از عرش و کرسی و آسمان و زمین و آنچه در میان آنها و در زیر و بالای آنهاست به وجود آورده و خالق و

رِزَاقِ كُلِّ، اوست. و همه موجودات و مخلوقات از ثری تا به ثریا در قبضه قدرت او مسخر و اسیرند؛ برخی غریق فضل و رحمت او و بعضی گرفتار سخط و سطوت او. و جمیع این‌ها را هیچ قدر نیست در نزد آنچه محسوس نیست از عوالم مجردات. و چون در امثال این‌ها تفکر کند قلب او غرق عظمت الهی می‌گردد.

۳. قاری با حزن و رقت قلب تلاوت نماید. از حضرت امام جعفر صادق ع روایت است که: «قاری قرآن، محتاج به سه چیز است: دلی خاشع، بدنی فارغ و مکانی خلوت؛ زیرا هرگاه دل او خاشع باشد شیطان از او می‌گریزد، و چون بدن او از مشاغل فارغ باشد دل او متوجه قرآن خواندن می‌شود و عارضه‌ای عارضش نمی‌شود که او را از نور قرآن و فواید آن محروم سازد، و چون در مکان خلوتی باشد و از خلق کناره گرفته باشد، باطن او با خدا انس می‌گیرد و حلاوت خطاب‌های الهی را که با بندگان صالح خود کرده می‌یابد و لطف او را به ایشان می‌داند، و چون از این مشرب جامی نوشید هیچ حالی را بر آن اختیار نمی‌کند و هیچ وقتی را از این خوش تر نمی‌دارد؛ زیرا در آن وقت بی‌واسطه در مناجات با پروردگار است.»^۱

۴. حضور قلب و ترک افکار دنیوی و وساوس باطل در هنگام تلاوت.

۵. تدبّر در معانی قرآن. و آن امری است غیر از حضور قلب. خدای متعال می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾؛^۲ «آیا تفکر و تدبّر در معانی قرآن نمی‌کنند یا بر دل‌های ایشان قفل‌ها زده‌اند؟» و اگر قاری نتواند در آیه تدبّر کند مگر این‌که آیه را تکرار کند، سزاوار آن است که تکرار نماید. و به این سبب بسیار بوده‌اند از بزرگان دین که آیات را تکرار می‌کرده‌اند. چه بسا بوده که در یک آیه، مدتی توقف می‌نمودند.

۶. در تدبّر به فهم معنی ظاهر اکتفا نکند، بلکه سعی کند تا حقیقت معنی بر او روشن شود. پس چون به آیه‌ای رسد که مشتمل بر صفات الهی است مثل: ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۳ یا آیه ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

۱. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، شرح مصباح الشریعة، ترجمة عبدالرزاق گیلانی، ص ۱۱۱.

۲. محمد، ۲۴.

۳. اسراء، ۱.

يَسْخُجُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٧﴾. ^۱ در معانی این اسماء و صفات نیکو تأمل کند تا شاید که اسرار آن‌ها بر او منکشف گردد.

و چون به آیاتی رسد که ذکر افعال الهی در آن‌ها شده، و از خلقت آسمان‌ها و زمین، ملائکه و ستارگان، کوه‌ها و حیوانات و نباتات، ابر و باد و باران و غیره سخن گفته شده، پس عظمت و جلال الهی را یاد آورد و در هر فعلی، فاعل آن را ملاحظه کند.

و چون به آیه‌ای رسد که مشتمل بر وصف بهشت یا دوزخ یا غیر این‌ها از احوال آخرت است، متذکر این گردد آنچه در این عالم است از نعمت‌ها و بلاها در پیش نعمت و بلای آخرت قدر محسوسی ندارد. پس از آن به عظمت خدا پی برد. و در دل، منقطع به او شود که او را از عقوبات آن عالم نجات بخشد و به نعیم و لذات آن برساند.

و چون به احوال انبیا و آنچه بر ایشان وارد شده از ایدای - آزار - امت و قتل و ضرب ایشان رسد، متذکر بی‌نیازی و استغناى الهی گردد و متوجه این مطلب شود که: اگر همه ایشان با امت‌هایشان هلاک می‌شدند به قدر ذره‌ای در ملک او اثری ظاهر نمی‌شد. و چون به آیه‌ای رسد که بیان نصرت و یاری اهل حق در آن است، متذکر قدرت الهی و علو حق او گردد. و هم‌چنین در جمیع آیات وعده و وعید و امر و نهی توجه نماید.

۷. خود را از آنچه مانع فهم معانی قرآن است نگاه دارد، و آن چند امر است:

- تقلید و تعصب

- جمود بر تفسیر ظاهر قرآن به اعتقاد این‌که غیر از این، تفسیری برای آن نیست که در روایات از آن منع شده است.

- صرف همت و ذهن و فهم خود در تحقیق حروف و مخارج آن و سایر اموری که میان قاریان متداول است؛ زیرا همه تأمل را صرف این مسئله کردن، مانع از فهمیدن معانی آن است.

- اصرار بر گناهان ظاهری و باطنی و پیروی از شهوات، که باعث تاریکی دل و محروم شدن از کشف اسرار حقایق و تابیدن انوار معارف حقه است.

۸. قاری هر خطابی که در قرآن ملاحظه کند چنان تصور کند که خطاب به اوست و او مقصود از آن خطاب است، و هر قصه از قصص انبیا را مشاهده نماید تأمل کند که مقصود از آن، عبرت گرفتن

اوست، نه محض قصه خوانی و حکایات؛ زیرا جمیع قرآن، هدایت و ارشاد و رحمت و شفا و موعظه و نور و راهنمایی برای عالمیان است. پس هر که آن را بخواند باید که خواندن او به نحوی باشد که بنده، فرمان آقای خود را که به او نوشته بخواند و آن را بفهمد و به مقتضای آن عمل کند.

۹. دل قاری به آثار آیات متأثر شود.

برای قاری به حسب هر آیه، حالات متفاوت از قبیل خوف و حزن و شادی، بهجت و بیم و امید، دلنگی و گشادگی حاصل شود. به این نحو که چون به آیه‌ای رسد که مشتمل بر تهدید و وعید است، دل او مضطرب گردد و از خوف مرتعش شود و صیحه زند که گویا از شدت بیم، قالب تهی می‌کند. و چون به آیه‌ای رسد که دلالت بر وسعت رحمت و وعده مغفرت کند، شاد و فرحناک گردد و شکفتگی و انبساط در او به هم رسد.

و چون به وصف بهشت رسد، اثر شوق به آن در دل او ظاهر شود، و چون به شرح دوزخ رسد علامات خوف در او پیدا گردد، و چون به ذکر صفات جلال و جمال و اسمای خداوند متعال رسد، خضوع و فروتنی کند و به یاد عظمت و کبریای او افتد.

مقصود کلی از تلاوت قرآن، حصول این حالات است در دل و عمل به آن، وگرنه تنها حرکت زبان، امر سهلی است.

۱۰. در تلاوت قرآن، حال قاری در ترقی باشد؛ زیرا درجات تلاوت کنندگان که از غافلین نیستند و از مرتبه غفلت بیرون آمده‌اند، سه گونه است:

الف) قاری خود را چنان تصور کند که در حضور پروردگار ایستاده و قرآن می‌خواند و خدای متعال به او نظر می‌کند و کلام او را می‌شنود. و در این وقت، حال او تملق و سؤال و تضرع و ابتهال است.

ب) چنان در قلب خود مشاهده نماید که گویا خداوند عظیم به لطف و کرم خود به او خطاب می‌کند و سخن می‌گوید و امر و نهی می‌کند. و مقام او در این وقت، مقام هیبت و حیا و گوش دادن و شنیدن است.

ج) مطلقاً متوجه خود و تلاوت خود نباشد، بلکه همه همّت او توجه بر صاحب کلام باشد و فکر او منحصر در او باشد؛ به نحوی که گویا مستغرق مشاهده جمال اوست و او را پروای غیر او نیست. و اگر کسی به این درجه رسید بهجت او بی‌حد، و لذت و حلاوت تلاوت او بی‌پایان می‌گردد.

و این، درجه «مقربین» و «صدیقین» است. و دو درجه سابق، درجه «اصحاب یمین» است. و آنچه غیر این‌ها باشد درجات «غافلین» است.

۱۱. از حول و قوه خود غافل شود و چشم، رضا و خوبی خود را نبیند. پس هر گاه به آیه‌ای رسد که مشتمل بر وعد و مدح نیکان باشد خود را از زمره ایشان نبیند و از اهل آن وعده شمارد، بلکه اهل صدق و یقین را از اهل آن وعده شمارد و آرزو نماید که خدا او را به ایشان ملحق سازد. و چون به آیه‌ای رسد که مشتمل بر مذمت گناهکاران و مقصرین باشد، خود را به نظر در آورد و چنان تصور نماید که خود مخاطب به این آیه است. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وصف متقین می‌فرماید: «چون به آیه‌ای رسیدند که مشتمل است بر تهدید و تخویف، گوش‌های دل خود را به آن متوجه می‌دارند و چنان پندارند که صدای فریاد غریب جهم به گوش‌های ایشان می‌رسد.»^۱

امید که خداوند متعال توفیق دهد که بهراستی قاری و تلاوت کننده قرآن عظیم و عامل به آیات کریمه آن باشیم.

۷. طبق آیه ﴿وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ انصتوا لعلکم ترحمون﴾، یکی از فوائد خواندن و گوش دادن به قرآن، این است که مورد رحمت الهی قرار می‌گیریم. لطفاً احادیث یا آیاتی دیگر را ذکر کنید که دیگر فوائد خواندن قرآن یا مضرات نخواندن آن را بیان کرده باشد.

برای پیدا کردن آیات با معجم المفسر به لغت «تلاوة» مراجعه نمایید. آیاتی مانند: ﴿وَ إِذَا تُلِیْتُ عَلَيْهِمْ آیاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَانًا﴾^۲ «و چون آیات [قرآن] خوانده شود بر ایمانشان می‌افزاید» یا چند آیه که در آن‌ها آمده ﴿إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَيْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَكِّیهِمْ﴾^۳ که نشان می‌دهد تلاوت آیات در تزکیه انسان‌ها نقش اساسی دارد. یا آیه ﴿وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آیاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بَکِیًا﴾^۴ «هنگامی که آیات خدای رحمان بر آنان خوانده می‌شد، سجده کنان و گریان بر زمین می‌افتادند.» باز

۱. فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۶۱۴، خطبه ۱۸۴.

۲. انفال، ۲.

۳. آل عمران، ۱۶۴ و جمعه، ۲.

۴. مریم، ۵۸.

آیات فراوانی که قرآن را بشارت، هدایت و رحمت می‌داند، از جمله عنکبوت، ۵۱، نحل، ۸۹، بقره، ۱۸۵ و... مناسب است در این باره به کتاب *ترفایی قرآن* مراجعه نمایید.

فضیلت و عظمت کتاب مقدّس، بالاتر از درک محدود انسان خاکی است. فضیلت آن را باید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام شنید.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «لِقَاحِ الْإِيمَانِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ»؛^۱ «تلاوت قرآن کریم موجب باروری ایمان است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس قرائت قرآن کند درحالی که جوان باشد، قرآن با گوشت و خونس آمیخته گردد و قرآن در روز قیامت از طرف او با فرشتگان خدا احتجاج کند.»^۲

در آیه ۳۰ سوره مبارکه فرقان ناراحتی و شکایت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در پیشگاه خدا از کیفیت برخورد مسلمانان با قرآن بازگو شده؛ آن دسته‌ای که به قرآن بی‌اعتنایی می‌کنند. پیامبر به پیشگاه خدا عرضه داشت: پروردگارا! این قوم من قرآن را ترک گفتند و از آن دوری جستند: ﴿وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾.^۳ این سخن و این شکایت پیامبر صلی الله علیه و آله امروز نیز هم‌چنان ادامه دارد، که از گروه عظیمی از مسلمانان به پیشگاه خدا شکایت می‌برد که این قرآن را به‌دست فراموشی سپردند؛ قرآنی که رمز حیات است و وسیله نجات، قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است، قرآنی که مملو از برنامه‌های زندگی است، این قرآن را رها ساختند و حتی برای قوانین مدنی و جزائی‌اشان دست‌گدایی به سوی دیگران دراز کردند!

شاید بتوان گفت که بزرگ‌ترین خسران و زیانی که از ترک قرآن نصیب ما مسلمانان می‌شود، همین گلایه و شکایت پیامبر است.

در مورد فضیلت قرآن به *نهج البلاغه* حضرت علی علیه السلام مراجعه فرمایید. بخشی از کلمات آن حضرت، در مقدمه کتاب *عروس قرآن* نوشته آقای احمد عابدینی آمده است. کتاب *قرآن در نهج البلاغه*، نوشته آقای محمد مرادی نیز بسیار مفید است.

۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، *غرر الحکم و درر الکلم*، ص ۵۷۲.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی*، ج ۲، ص ۶۰۳.

۳. فرقان، ۳۰.

۸. کسی که قرآن می‌خواند، اگر کاربرد علامت‌های قرآنی مثل وقف، حروف یرملون و... را نداند، آیا قرآن خواندن او باعث شرک ورزیدن است یا نه؛ مثل این که «صمد» را «سمد» تلفظ کند یا «ضالین» را «زالین» بگوید؟

مراعات قواعد تجویدی در قرائت قرآن بر زیبایی آن می‌افزاید. در روایات آمده است: قرآن را با لحن زیبا بخوانید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «زیتوا القرآن باصواتکم»؛^۱ «قرآن را با صدای خوب زینت ببخشید».

تجوید به معنای نیکو گردانیدن است و قواعد تجوید در قرائت قرآن، آن را زیبا می‌کند؛ بنابراین مستحب است قواعد تجوید را به هنگام قرائت قرآن مراعات کنیم.

اما آنچه درباره «س» یا «ص» و «ز» یا «ض» و امثال آن پرسیدید، چون سؤال فقهی است باید به نظر مراجع تقلید مراجعه شود و اکثر مراجع فعلی گفته‌اند رعایت آن‌ها لازم است؛ زیرا گاهی کلمه کاملاً تغییر می‌کند و انسان نماز خود را باید به نحو عربی صحیح بخواند و هم‌چنین قرآن را باید بدون غلط خواند، و آوردن «س» به جای «ص» غلط است.^۲ برخی مراجع تقلید هم مثل آیه‌الله مظاهری، نظرشان این است که باید به عربی عرفی خوانده شود، نه عربی صحیح و کامل.^۳

۹. اگر هنگام خواندن قرآن تلفظ بعضی از کلمات را ندانیم و در درست خواندن یا نخواندن آن شک کنیم، گناه کرده‌ایم؟ برای یادگیری قرآن چه راه‌حلی پیشنهاد می‌دهید؟

شک در درست یا نادرست خواندن الفاظ قرآن گناه نیست و بهتر است انسان در خواندن قرآن دقت نماید و الفاظ آن را درست بخواند. در این زمینه باید روخوانی قرآن را یاد بگیرید تا در خواندن آن با مشکل برخورد نکنید. اما درباره یادگیری قرآن باید گفت بحمدالله در این زمینه کارهای خوبی

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۹۰.

۲. توضیح المسائل مراجع تقلید، مبحث قرائت نماز.

۳. آیه‌الله مظاهری، توضیح المسائل، بحث قرائت نماز.

انجام شده و شما می‌توانید از آن استفاده نمایید؛ مانند کلاس‌های آموزش قرآن، نوارهای کاست قرآنی و سی‌دی‌های آموزشی قرآن و غیره... اما اگر برایتان امکان شرکت در کلاس باشد بهتر است که در کلاس همراه با استاد شرکت نمایید و در غیر این صورت گوش دادن به نوار یا سی‌دی‌های قرآنی می‌تواند مؤثر باشد.

۱۰. ما چگونه می‌توانیم دستورات عملی زندگی را از قرآن استخراج کنیم و آن‌ها را به کار ببریم؟

پرسشگر محترم از این‌که می‌خواهید قرآن را سرلوحهٔ امور زندگی خود قرار دهید خوشحالم و امیدواریم که در این جهت موفق و پیروز باشید.

برای استفادهٔ صحیح و درست از قرآن باید چند کار را توأم با هم انجام دهید:

اول از همه این‌که، شما مسلماً با بخشی از دستورات قرآن آشنا هستید و می‌دانید که مکتب نورانی اسلام چه اموری را از شما می‌خواهد؛ باید سعی کنید تا آن‌جا که در وسعتان است و دستوراتی از قرآن را که می‌دانید عمل کنید و اگر در راه عمل به این دستورات سؤالی برایتان پیش آمد از اهل فن سؤال کنید.

ثانیاً این‌که، قبل از شما علما و دانشمندانی در معانی و مفاهیم قرآن تدبیر نموده‌اند و نتایج تدبیرات خود را در کتبی در دسترس قرار داده‌اند؛ شما باید سعی کنید با پرس‌وجو، این کتاب‌ها را مطالعه بفرمایید تا هم از نتیجهٔ تدبیرات آن‌ها استفاده نمایید و هم با نحوهٔ برداشت از آیات قرآن آشنا شوید.

جناب حجة الاسلام قرائنی نکاتی از آیات قرآن را که نتیجهٔ تدبیرات خودشان است در کتاب تفسیر نور آورده‌اند که این نکات قابل استفاده است. تفسیر نمونه نیز کتابی است که شما را با جنبه‌های مختلف آیات از جمله شأن نزول، نکات تفسیری، سؤال و پاسخ‌های به‌روزی که دربارهٔ آیات ممکن است برای انسان پیش بیاید و... آشنا می‌نماید. پس از آن نوبت به تفسیر راهنما می‌رسد.

ثالثاً شما برای این‌که بتوانید به قرآن عمل کنید باید با زبان قرآن به‌خوبی آشنا شوید و این کار ممکن نیست مگر این‌که با قرآن انس گرفته و در آن بسیار تدبیر نمایید:

بزرگان فرموده‌اند راه انس با چیزی، ارتباط زیاد داشتن با آن است و این مطلب از نقطه نظر روانشناختی امری مسلم و انکارناشدنی است.

اگر انسان قرآن کریم را بشناسد و آن را سخن خداوند بداند که در هر لحظه و ساعت با او به گفت‌وگو می‌نشیند و بدون واسطه، با او سخن می‌گوید؛ اگر خداوند را به بزرگی و عظمت و لطف و رحمت و حکمت شناخته باشد و بداند که خداوند بزرگ با آن صفات جلال و جمالش در قرآن و کلامش تجلی و ظهور یافته است: ﴿فَتَجَلَّى لَهُمُ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ﴾^۱ آن‌گاه کلمه کلمه قرآن را نور و پاکی و حکمت و پند و هدایت می‌داند و هیچ لذتی در عالم در نزد او بالاتر از انس با قرآن که کلام محبوب و سخن خالق بوده و همه زیبایی‌ها و کمالات و خوبی‌ها و خیرات است نخواهد بود. البته برای انس با قرآن باید برنامه‌ای منظم داشت و به چندین امر توجه کامل نمود:

۱. دست‌کم روزی ده آیه از قرآن کریم یا یک صفحه از آن تلاوت و به ترجمه‌اش دقت نمایند؛ بدین معنا که تلاوت قرآن را در هیچ روزی ترک نکنید و هیچ‌گاه از معانی آنچه خوانده‌اید غافل نشوید.

۲. تدبّر در قرآن و آیات نورانی‌اش فراموش نگردد.

۳. مواظب گناهان بودن و تصمیم بر ترک و دوری از آن‌ها؛ چون قرآن کریم کتابی است که برای هدایت متقین نازل شده است: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۲ برای استفاده از قرآن باید از نظر اعتقادات و نیت و اعمال پاک و پاکیزه بود و گرنه بهره‌ای از قرآن که خود پاک است و کتاب پاکان است نخواهیم داشت

۴. در بین گناهان باید بیشتر متوجه گناهان زبان بود؛ چون قرآن از طریق زبان و دهان خوانده و تلاوت می‌شود پس باید به شدت از دروغ و غیبت و تهمت و آزار با زبان و سایر گناهان زبان اجتناب کرد. در حدیث آمده است «دهان‌های خود را که راه‌های قرآن است پاکیزه نمایید.»

دو نکته مهم:

برای فهم قرآن باید حتی‌الامکان با زبان عربی آشنا شوید تا بتوانید خودتان معانی قرآن را بفهمید.

۱. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۰۴.

۲. بقره، ۲.

برای این کار باید اولاً هنگام ملاحظه ترجمه آیات توجه کنید که این معانی مربوط به کدام کلمه است. به عبارت دیگر، معانی کلمات قرآن را بفهمید (مثلاً می‌توانید صوت یکی از قاریان محبوب خود را گذاشته و همزمان با خواندن او روی ترجمه آیات نگاه کنید تا کم‌کم معانی آیات در ذهنتان نقش ببندد). در ضمن، آشنایی با صرف و نحو، شما را در فهم کلام عرب بسیار کمک می‌نماید. پیشنهاد می‌شود بخش مقدماتی کتاب صرف ساده و کتاب نحو مقدماتی را همراه با سی‌دی درس‌های آن مرور کنید.

چنان‌که خود قرآن می‌فرماید، آیات قرآن به دو دسته محکم و متشابه تقسیم می‌شوند؛ لذا برای فهم قرآن باید با آیات محکم و متشابه آشنا شوید و برای این کار باید برای پاسخ به سؤال‌هایی که ضمن مطالعه ترجمه برایتان پیش می‌آید حتماً تفسیر را مطالعه بفرمایید تا به برخی از پاسخ‌ها دست یابید. بعداً که عمیق‌تر شدید تفسیرهای دقیق‌تر مثل *المیزان* و *تسنیم* را مطالعه کنید. لازم به یادآوری است که برای فهم برخی آیات نیازمند مراجعه به روایات اهل بیت علیهم‌السلام است که مفسران قرآن هستند. چنان‌که گفته شد، مراجعه به تفسیر نمونه برای اولین قدم مناسب به نظر می‌رسد. پس قبل از هرگونه قضاوت و برداشت نسبت به آیه به تفسیر مراجعه نموده و با درک شأن نزول و روایات و مسائل دیگر دربارها آیه، به برداشت صحیح از آیه نزدیک شوید.

۱۱. چگونه می‌توانم فرزندان خردسالم را با قرآن مانوس کنم؟

برای این کار می‌توانید راهکارهای زیر را عمل کنید:

ضبط صوت یا ام.پی.تری بگذارید و خودتان کلمات قرآن را بگویید و از فرزندتان بخواهید تا او نیز بگوید و صدای هر دو ضبط شود؛ چون کودک از صدای خودش خوشش می‌آید، در اوقات مختلف، آن‌ها را گوش می‌دهد و حفظ می‌کند.

تلاش کنید از سوره‌های کوچک شروع کنید و همراه با یک داستان جالب یا خاطره خوشی نیز باشد. بنابراین، برای این کار اول باید خودتان، خواندن آن سوره را خوب بدانید؛ ثانیاً با استفاده از ترجمه یا تفسیر نمونه، معنای آن سوره را تا حدودی بدانید که اگر بچه پرسید این کلمه یعنی چه، بتوانید پاسخ دهید.

علاوه بر آنچه بیان شد که راه مجرب و بسیار خوبی است، امور زیر را نیز مد نظر داشته باشید:

۱. فرزندان خود را با روشن کردن و تبیین مسائلی (مثل: خدا کیست و چرا باید از او اطاعت کنیم، چرا باید قرآن بخوانیم، چرا باید نماز بخوانیم، مقام و منزلت قرآن، ثواب و فضیلت قرآن خواندن، قرآن بهترین راهنما و...) بیشتر با قرآن آشنا کنید.
۲. شما که می‌خواهید فرزندانان را با قرآن مأنوس کنید، باید خودتان با قرآن مأنوس باشید و متخلّق به اخلاق قرآنی باشید تا در آنها تأثیر داشته باشید.
۳. سعی کنید ارتباط آنها را با مسجد و مجالس مذهبی و کلاس‌های قرآن بیشتر و قوی‌تر کنید و آنها را به خواندن نماز اول وقت عادت دهید.
۴. بردوستان فرزندانان نظارت داشته باشید که مبدا از دوستان نالایق باشند؛ چراکه حلق و خوی دوستان در یکدیگر بسیار تأثیرگذار است.
۵. حتماً فرزندانان را در یک کلاس قرآن معتبر ثبت نام کنید.
۶. سعی کنید با فرزندانان خوش‌رفتار و خوش‌برخورد باشید و اگر لغزش یا خطایی از آنها سر زد به شدت با آنها برخورد نکنید و آنها را در حضور جمع تحقیر نکنید.
۷. با دادن هدیه‌های جذاب و دوست‌داشتنی آنها را به خواندن نماز و قرآن و هم‌چنین در امر تحصیل تشویق کنید که بسیار مؤثر است.
۹. سعی کنید خود و فرزندانان هر روز یا چند روز یک‌بار یک جلسه قرآن داشته باشید (جلسه خانوادگی) و دور هم قرآن بخوانید و اشکالات همدیگر را برطرف کنید و در این مورد اگر غلط دارید حتماً از نوار یا سی‌دی‌های قرآن از قاریان خوش‌صدا و مشهور استفاده کنید که این روش نیز بسیار مؤثر است.

۱۲. چه کاری باید انجام بدهیم تا بتوانیم بهتر با قرآن آشنا شویم و از آن الگو بگیریم؟

اول باید با قرآن مأنوس شد و روزانه چند آیه از آن را با ترجمه خواند و در ترجمه دقت کرد. پس از آن در مرحله بعدی، تفسیری که مناسب با فهم شماست تهیه نمایید و آن را یک‌دوره مطالعه کنید تا

کتاب الهی تا حدودی برای شما رخ بنماید. در مرحله بعدی به امور ذیل در قرآن توجه نمایید و با یک برنامه‌ریزی کامل‌تری از نو وارد قرآن شوید.

برای شناخت قرآن و بهره‌مندی بیشتر از آن باید مراحل را طی کرد؛ از آن جمله: الف) آشنایی با اهداف قرآن و محورهای اساسی آن؛ ب) آشنایی با ابزار و شرایط فهم قرآن؛ ج) رعایت آداب قرآن؛ د) رفع موانع فهم قرآن.

در این نوشتار به توضیح مختصر درباره هر کدام می‌پردازیم.

الف) شناخت اجمالی قرآن در محورهای کلی نظیر هدف آن چیست، مخاطب چه کسی است، و طرح کلی محتوی و مطالب آن چگونه است، نقش بسزائی در نحوه برخورد انسان با قرآن و فهم مطالب آن ایفا می‌نماید.

آنچه به‌طور خیلی مختصر در این راستا می‌توان به آن اشاره کرد این است که هدف این کتاب عظیم‌الشان هدایت است و مخاطب آن همه انسان‌ها و به تعبیر خود قرآن «ناس» است. در سوره مبارکه ابراهیم تصریح شده است: ﴿الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۱.

محتوای این کتاب عظیم‌الشان نیز که تمامش در راستای هدایت و خارج ساختن انسان‌ها از ظلمات به سوی نور است همواره از دو عنصر تبیین‌گیری و دعوت‌گری برخوردار بوده که با برخورداری از این دو روش محتوای آن از یک نگاه کلی در محورهای ذیل جمع‌بندی می‌شود:

۱. بخشی از آیات در راستای دعوت به خداشناسی به‌ویژه یگانه‌شناسی و توحید در ابعاد مختلف آن و معرفی اسماء و اوصاف خداوند تبارک و تعالی است که از آن جمله آیات ۲۱ تا ۲۴ سوره حشر، آیات ۱ تا ۶ سوره حدید و آیه ۲۵۵ بقره است.

۲. معادشناسی و معرفی حیات اخروی در مراحل و منازل مختلف مرگ، عالم برزخ قیامت کبری و بهشت و جهنم که حدود یک سوم از آیات قرآن کریم به این محور اختصاص یافته است که این خود نشان از اهمیت و نقش ویژه مباحث معادشناسی در فرآیند هدایت و سعادت است.

۱. ابراهیم، ۱. «الف، لام، را». [این کتابی است که آن را به‌سوی تو نازل کردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان، از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آوری؛ به راه آن [خدای] عزتمند ستوده.»

۳. دعوت به تهذیب نفس و تطهیر باطن که از شرایط لازم رسیدن به آن هدف نهائی یعنی خروج از ظلمات به سوی نور و تقرب الی الله است که در این راستا، همواره دعوت کلی به ایمان و جمیع مراتب آن و دعوت به تقوا و جمیع مراتب آن، بخش گسترده‌ای از آیات را به خود اختصاص داده است.

۴. قصص انبیا، اولیا و حکما و تبیین نحوه تربیت نمودن حضرت حق آن‌ها را و چگونگی تربیت آن‌ها مردم را. این بخش از آیات مشتمل بر پیام‌ها و معارف فراوانی است و با دقت در آن‌ها ره‌توشه‌های فراوانی عاید و واصل می‌گردد. سرگذشت جنگ‌ها و برخورد کفار با اهل ایمان و مقابله اهل ایمان نیز در این بخش جای می‌گیرد.

۵. آیات الاحکام. در این بخش از آیات، به کلیات از احکام و وظایف عملی مسلمان، از عبادات، معاملات و اجتماعیات مثل نماز و روزه و خمس و جهاد و بیع و نکاح و... اشاره شده که تفصیل و جزئیات آن با سخنان پیامبر عظیم‌الشأن و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) تبیین می‌شود. در همین بخش، آیاتی که مربوط به آداب اجتماعی مسلمانان است نیز مندرج می‌گردد.

ب. تحصیل و فراهم ساختن ابزار و شرایط لازم برای استفاده از قرآن در مراحل و مراتب مختلف تلاوت، ترجمه، تفسیر. برای تلاوت قرآن تنها دانستن قواعد روخوانی و برای مرتبه عالی‌تر قواعد تجوید کافی است و برای دستیابی به توان ترجمه نمودن آیات، تحصیل ادبیات عرب به‌ویژه در شاخه‌های صرف، نحو، لغت و معانی لازم است، اما کافی نیست. هنگام ترجمه مراجعه به تفاسیر بسیار کارگشاست و برای برخورداری از فهم تفسیر قرآن و توان تفسیر نمودن قرآن، علاوه بر دانش ادبیات عرب، تسلط کامل بر آیات قرآن، طرح سؤال، حلم در مقابل سؤال، تفکر و تدبّر در آیات و مقاصد آن، توجه به آراء و نظریات مفسّرین عظیم‌الشأن و از همه مهم‌تر طهارت دل و تهذیب نفس از آلودگی از جمله شرائط و ابزار ضروری برای فهم تفسیری قرآن است.

۱. تسلط کامل بر آیات. از آن‌جا که در برخی موارد آیات قرآن ناظر بر یکدیگر و مفسّر و مبین همدیگر هستند، تسلط کامل بر آیات نقش مؤثری در فهم آیات ایفا کرده، راهیابی به آیات هم‌آهنگ و هم‌محتوا - که در پرتو تسلط بر آیات میسر می‌گردد - توضیح و تفسیر واضحی از آیات را به ارمغان می‌آورد و شاید یکی از اسرار تأکید بر تلاش‌های مکرر قرآن که سیره اولیاء نیز بر آن قرار گرفته است، تحصیل تسلط کامل بر قرآن است.

۲. طرح سؤال. از جمله بهترین شیوه‌ها برای به نطق کشیدن آیات و به دست آوردن ظرافت‌های محتوای قرآن این است که از چینش الفاظ آیات، انتخاب واژه‌ها، ترتیب آیات و ... پرس‌وجو کنیم یا این‌که با طرح سؤال‌های کلی در جست‌وجوی پاسخ آن از قرآن باشیم. به‌عنوان مثال، در جست‌وجوی این باشیم که خداوند شگردهای شیطان را در قرآن چگونه بیان کرده است و با این نگاه آیات را مورد مذاقه قرار دهیم.

۳. حلم در مقابل سؤال. مهم‌ترین مسئله بعد از طرح سؤال، حلم و خویشتن‌داری در مقابل سؤال است؛ بدین معنا که عجله در یافتن پاسخ بدون رعایت قواعد ادبی و لغوی ننماییم و چیزی را بدون قرائن و شواهد به قرآن اسناد ندهیم که در این صورت در معرض خطر تفسیر به رأی قرار خواهیم گرفت.

۴. تفکر و تدبّر در آیات و مقاصد آن. برای پاسخ به سؤالات مطرح‌شده یا قطع‌نظر از آن برای فهم آیات، عنصر تفکر و تعقل مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کند. با وجود این‌که بسیاری از آیات در نگاه اول برای عموم انسان‌ها قابل درک و فهم است، ظرافت‌ها و لطافت‌های آن موقوف بر تفکر و تأمل است و از این روست که قرآن خود به‌طور مکرر و مؤکد ما را به تفکر در قرآن دعوت می‌کند و پر واضح است کسی می‌تواند در آیات به تفکر نشیند که مواد اولیه برای تفکر برای او حاصل باشد که از آن جمله است دانستن قواعد عربی و دانستن معنا و مفهوم واژه‌ها و الفاظ و برخی دیگر از زمینه‌های تفسیری هم‌چون شأن نزول آیات و غیره ... لازم به یادآوری است طرح سؤال نقشی مهم در جهت‌گیری تفکر دارد.

۵. توجه به آراء و نظرات مفسران. محصول تفکر ما نتایج و برداشت‌هایی خواهد بود که مستند به مبادی لغوی و ادبی خواهد بود. برای اطمینان از این نتایج و برداشت‌ها سزاوار است بعد از نتایج، به آراء و انظار مفسرین عظیم‌الشأن مراجعه نموده و این نتایج و برداشت‌ها را با آن آراء و انظار مقایسه نموده، نقاط ضعف یا قوت را دریابیم.

۶. طهارت دل. تحصیل صفا و طهارت دل از جمله شرایط لازم و قطعی و ضروری است که نقشی اساسی در فهم قرآن داشته، تفکرات ما نیز تحت‌الشعاع آن قرار می‌گیرد. قرآن خود از این حقیقت پرده برداشته و تصریح می‌کند که ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱. همان‌گونه که تشریحاً بدون

طهارت دست زدن به خطوط قرآن ممنوع است، تکویناً نیز کسی که از طهارت و صفای دل برخوردار نیست به آن سعادت عظیم و دقیق قرآن دسترسی نخواهد داشت.

عروس حضرت قرآن نقاب آن‌گه براندازد که دارالملک ایمان را ببیند خالی از غوغا

ج. رعایت آداب تلاوت و مطالعه قرآن. از جمله اموری که موجب کیفیت بخشیدن به اعمال و به تبع آن موجب لذت‌بخشی اعمال می‌گردد، رعایت آداب است. به عبارت دیگر، انسان به عملی شائق و مشتاق خواهد بود و از آن بهره خواهد گرفت که برای او لذت‌بخش باشد و عملی لذت‌بخش خواهد بود که از کیفیت عالی برخوردار باشد و آن عملی دارای کیفیت خواهد بود که با آداب انجام شود. پس رعایت آداب موجب کیفیت و کیفیت موجب شیرین‌شدن عمل و شیرینی عمل موجب جذابیت و بهره‌های بیشتر می‌گردد. اینک در برخورد با قرآن هنگام تلاوت و مطالعه آن و به منظور برخورداری از بهره‌های وافر هدایتی آن می‌بایست آداب لازم را رعایت کنیم که این آداب برخی ظاهری و برخی معنوی هستند.

آداب تلاوت قرآن:

۱. تحصیل طهارت که همان وضو گرفتن یا غسل است و هم‌چنین مسواک زدن. قرآن عظیم‌الشان می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱ و پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «نَطَّفُوا طَرِيقَ الْقُرْآنِ قَيْلٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا طَرِيقُ الْقُرْآنِ قَالَ أَفْوَاهِكُمْ قَيْلٍ بِمَاذَا قَالَ بِالسَّوَاكِ»^۲ «راه قرآن را پاکیزه سازید. گفته شد: ای رسول خدا، راه قرآن چیست؟ فرمود: دهان‌هایتان. پرسیده شد: چگونه [پاکیزه کنیم]؟ فرمود: با مسواک.»

۲. استعاذه: پناه بردن به خدا از شر شیطان: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^۳ «پس هنگامی که قرآن می‌خوانی، از شیطان رانده شده، به خدا پناه ببر.»

۳. بسمله: جاری ساختن «بسم الله الرحمن الرحيم» بر زبان.

۱. واقعه، ۷۹.

۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۲، ص ۵۵۸.

۳. نحل، ۹۸.

آداب مطالعه و برداشت از قرآن:

۱. تعظیم و احترام: از جمله آدابی که در استفاده از قرآن تأثیر دارد، عظیم شمردن قرآن در دل است؛ به این معنا که حساب ویژه‌ای را بر آن باز کرده، آن را نظیر کتاب‌های معمولی ندانیم؛ بلکه قرآن را حقیقتی زنده بدانیم که ناظر به باورهای وجودی انسان است و بدانیم این کتابی که در دست ماست، وجود کتبی آن است. از جمله عواملی که موجب تعظیم و بزرگداشت قرآن می‌شود این است که توجه کنیم محتوای این کتاب سخن چه کسی است، حامل آن کیست، حافظ آن کیست و شارحان و مفسران آن چه کسانی هستند. پرواضح است که بزرگ دانستن و اهتمام ویژه داشتن، تأثیر بسزائی در استفاده و نحوه استفاده از آن دارد.

۲. نظر تعلیم و تعلم داشتن: تلاوت قرآن خود دارای ثواب‌های فراوان و پاداش‌های باارزشی است؛ ولی باید تعلیم و تعلم را نیز بسیار مهم شمرد و با آن هدف، بر سر سفره قرآن زانوی ادب زد.

۳. حضور قلب و خشوع: در صورتی می‌توانیم از قرآن بهره‌های وافر ببریم که ادب حضور و خشوع را رعایت کنیم. این خود محتاج لطف الهی و همت و اهتمام شخص قاری و مفسر است.

۴. تطبیق آیات بر خود و جبران کمبودها یا درمان دردها: وقتی آیات درباره ویژگی‌های اهل ایمان تلاوت می‌کنیم نظری نیز بر خود افکنده، وضعیت خود را با شاخص‌های قرآنی بررسی کنیم که اگر ضعف و کمبودی داریم با راهکارهای قرآن در صدد جبران آن برآییم و اگر نزدیک به آن شاخص‌ها هستیم از خداوند توفیق بیشتر بطلبیم و نیز او را بر آنچه داریم شاکر باشیم.

د. برطرف کردن موانع فهم صحیح قرآن:

برخی از مهم‌ترین موانع و حجاب‌های فهم قرآن عبارتند از: ۱. حجاب غرور و خودبینی که مانع نزدیک شدن به قرآن، تلاوت و تفکر در قرآن می‌گردد؛ ۲. حجاب آراء باطله و عقاید باطلی که از قبل در ذهن رسوخ کرده؛ ۳. حب دنیا؛ ۴. گناهان و معاصی که علاوه بر آثار سوئی که در زندگی دنیوی دارد، جلوی فهم صحیح را نیز می‌گیرد.

۱۳. چگونه از آیه‌های قرآن بهره‌ای لازم را ببریم که در تربیت فرزندان اثر بگذارد؟

برای تأثیرگذاری باید سعی کنید از نظر علمی و عملی خود را تقویت کنید؛ زیرا کسی می‌تواند بر دیگران تأثیر مثبت بگذارد که از کمال علمی و عملی برخوردار باشد. از این‌رو، برای رسیدن به چنین مقامی باید به اطلاعات دینی و علمی خود بیفزایید و در عمل هم بیشتر خود را پایبند و مقتید نمایید.

در پاسخ به سؤال شما درباره بهره‌بردن از قرآن، نخست چند نکته را به اختصار یادآور می‌شویم و شما را به تفکر و تعمق درباره آن دعوت می‌نماییم:

۱. با توجه به شواهد و دلائل عقلی و نقلی، انسان در زندگی خود یک مسافر است (به عنوان نمونه به آیه ۶ از سوره مبارکه انشقاق مراجعه کنید).

۲. قرآن راهنمای انسان در این سفر است. هر یک از آیات قرآن دربردارنده پیامی است که در حکم علائم راهنما و هشداردهنده در این راه است.

۳. کسی که راه نیفتاده و قصد حرکت ندارد، علائم راهنمایی برای او بی‌معنا و نامفهوم است؛ نظیر کسی که هیچ‌گاه در عمر خود رانندگی نکرده و از علائم راهنمایی و رانندگی برداشت صحیحی ندارد.

در روایات آمده است که «القرآن نورٌ لِعَمَنِ استضاء به»؛^۱ «قرآن برای کسی که از آن طلب روشنائی نماید، مایه نورانیت و روشنائی است.»

۴. میزان بهره‌گیری انسان از قرآن متناسب با ظرفیت وجودی اوست و این ظرفیت به اختیار خود انسان قابل توسعه و گسترش است.

با توجه به نکات یادشده، برای بهره‌مندی هر چه بیشتر از برکات و انوار قرآن موارد زیر می‌تواند مؤثر باشد:

الف) در گام نخست، لازم است هر چه بیشتر با آیات قرآن انس گرفت. برای رسیدن به این مقصود تلاوت روزانه دست‌کم ۵۰ آیه را اتمه اطهار طهاره سفارش کرده‌اند.

۱. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۲۲.

ب) مطلب مهمی که در روایات تأکید شده، تدبّر و تفکر در معانی آیات است. قرائت بدون تدبّر، فاقد آثار و برکات در مرتبه عالی و مورد انتظار است.

ج) در تلاوت قرآن، به بایدها و نبایدها و دستوراتی برمی‌خوریم، یکی از راه‌های عملی استفاده از نور قرآن آن است که انسان در هر روز با خود قرار بگذارد که به این بایدها و نبایدها و دستوراتی که در حین قرائت با آن برخورد کرده عمل نموده و پایبند باشد تا تدریجاً به زیور زیبای آیات الهی آراسته شود.

د) ائمه اطهار علیهم‌السلام و علمای بزرگوار همواره توصیه نموده‌اند که حرکت را باید با عمل به آنچه می‌دانیم شروع کنیم و همین عمل به دانسته‌ها باعث پیدایش آگاهی و معرفت تازه و رشد و ترقی آدمی خواهد شد.

و در خاتمه این‌که فرزندان را باید با عمل تربیت کرد نه با گفتار. وقتی در عمل، از دروغ، غیبت، الفاظ زشت پرهیز شد و در عوض مهربانی، صلّه رحم، عبادت بی‌ریا و ... از کسی دیده شد، فرزندان نیز همین راه و روش را فرا می‌گیرند.

۱۴. راه‌های انس با قرآن چیست؟

بزرگان فرموده‌اند راه انس با چیزی، ارتباط زیاد داشتن با آن است و این مطلب از نقطه نظر روانشناختی امری مسلم و انکارناشدنی است. آنان می‌گویند حتی اگر غذایی در کام انسان ناخوشایند باشد، با چند بار خوردن، با ذائقه او هماهنگ می‌شود و عادت به شنیدن صدایی ناهنجار، از شدت آزار آن می‌کاهد؛ به گونه‌ای که گاهی اوقات انسان متوجه آن نمی‌شود. بنابراین، قرآن که آهنگش مطابق طبع و مطالبش مطابق عقل و برنامه‌هایش بر طبق فطرت است، مسلماً با ارتباط با آن، انس به آن حاصل می‌شود.

اگر انسان قرآن کریم را بشناسد و آن را سخن خداوند بداند که در هر لحظه و ساعت با او به گفت‌وگو می‌نشیند و بدون واسطه با او سخن می‌گوید، اگر خداوند را به بزرگی و عظمت و لطف و رحمت و حکمت شناخته باشد و بداند که خداوند بزرگ با آن صفات جلال و جمالش در قرآن و کلامش تجلی و ظهور یافته است: «فتجلی لهم فی کتابه»^۱، آن‌گاه، کلمه کلمه قرآن را نور و پاکی و

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۸، ص ۳۸۷.

حکمت و پند و هدایت می‌داند و هیچ لذتی در عالم در نزد او بالاتر از انس با قرآن که کلام محبوب و سخن خالق همه زیبایی‌ها و کمالات و خوبی‌ها و خیرات است نخواهد بود. البته برای انس با قرآن باید دارای برنامه‌ای منظم بود و به چندین امر توجه کامل داشت:

۱. در ابتدا دست‌کم روزی ده آیه از قرآن کریم یا یک صفحه از آن تلاوت گردد؛ بدین معنا که تلاوت قرآن در هیچ روزی ترک نشود و پس از آن ترجمه آن نیز خوانده شود.
۲. تدبیر در قرآن و آیات نورانی‌اش فراموش نگردد.
۳. آداب ظاهری قرآن مثل با وضو بودن و رو به قبله بودن و حضور قلب داشتن، در وقت تلاوت آن و سایر آداب رعایت گردد.
۴. مواظب گناهان بودن و تصمیم بر ترک آن‌ها و دوری از آن‌ها: قرآن کریم در سوره مبارکه واقعه درباره اوصاف خود می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِیمٌ فِی كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱، برای استفاده از قرآن باید از نظر اعتقادات و نیت و اعمال پاک و پاکیزه بود و گرنه بهره‌ای از قرآن که خود پاک است و کتاب پاکان است نخواهیم داشت.
۵. در بین گناهان باید بیشتر متوجه گناهان زبان بود؛ چون قرآن از طریق زبان و دهان خوانده و تلاوت می‌شود؛ پس باید به شدت از دروغ و غیبت و تهمت و آزار با زبان و سایر گناهان زبان اجتناب کرد. در حدیث آمده است «دهان‌های خود را که راه‌های قرآن است پاکیزه نمایید.»
۶. آشنایی با ادبیات عرب و صرف و نحو و به‌ویژه معانی لغت قرآن و ترجمه آن در انس با قرآن و استفاده بهتر از آن نقش به‌سزایی دارد.
۷. پس از طی این مراحل با تفاسیری چون نور، نمونه، راهنما و ... آشنا شوید و از آن‌ها بهره ببرید.

۱۵. قرآن خواندن درحالی که خیلی کم به مفهوم آن پی ببریم ثواب دارد؟

اصولاً کسی که به قرآن می‌نگرد یا آن را تلاوت می‌کند یا حتی توان خواندن و سواد ندارد، ولی به خطوط آن نگاه می‌کند، تحت تأثیر انوار معنوی قرآن قرار می‌گیرد، از جمله در قرآن آمده است:

«ای پیامبر، بگو قرآن کریم برای کسانی که ایمان آورند هدایت و شفا است.»^۲

۱. واقعه، ۷۷ تا ۷۹.

۲. فضلت، ۴۴.

قرآن خواندن در هر صورت ثواب دارد و هرچه بتوانید بیشتر قرآن بخوانید بهتر است. قرآن بر روح شما تأثیر مثبت می‌گذارد؛ هرچند خود متوجه معنای آن نشوید. البته مطالعه قرآن با فهم معانی و تدبیر در آن‌ها بسیار با ارزش‌تر و بهتر است به طوری که قابل مقایسه با مورد قبل نیست، خداوند به وسیله قرآن با ما سخن گفته است. برای فهم این سخنان و کاربرد آن لازم است که به معنای آن پی ببرید و گرنه خود را از دریایی از معارف قرآنی محروم ساخته‌اید.

به عبارت دیگر، خواندن قرآن مقدمه‌ای و راهی برای حفظ و نگهداری قرآن و در دسترس قرار گرفتن آن و جلوگیری از تحریف آن است و زمینه‌سازی می‌کند که از معنای آن استفاده شود؛ پس رسیدن به معنای قرآن از راه خواندن آن میسر است؛ اما پیمودن مقدمه و اصرار بر ترک ذی‌المقدمه نوعی شقاوت است؛ یعنی اگر کسی عمداً بخواهد معنای قرآن را فراموش کند و عمل نکند، شقی و بدبخت است. بله، کسی که می‌خواهد قرآن را خوب بخواند تا پس از آن نوبت به معنای برسد اما قبل از رسیدن به معنای از دنیا رفت، سعادتمند است.

۱۶. چه کار کنیم تا معنی قرآن را (البته بعضی جاهایش را) بهتر درک کنیم و بفهمیم؟

استفاده از قرآن شیوه‌های گوناگونی دارد. برخی از شیوه‌ها نیاز به تخصص و فراگیری علوم مقدماتی خاصی دارد. نوع دیگری از برداشت و استفاده از قرآن هست که به این تخصص‌ها نیاز ندارد و کافی است انسان ترجمه قرآن را مطالعه نموده و استفاده کند.

پیشنهادی که برای استفاده بهینه از قرآن به شما می‌شود این است که ابتدا اهل تلاوت قرآن باشید و دست‌کم روزانه بعد از نماز صبح حدود یک صفحه از آیات را قرائت کنید. آن‌گاه با دقت ترجمه آن را بخوانید و در آن‌ها تدبّر کنید.

مرحله بعد مراجعه به تفسیر نمونه است. البته تفسیر نور، تفسیر آسان و تفسیر راهنما نیز برای شما مفید و کارساز است. نکته دیگری که رعایت آن باعث آشنایی بیشتر با قرآن می‌شود، طرح سؤال است. وقتی به تدبّر می‌نشینید در صدد طرح سؤال قرآنی و تفسیری باشید و آن‌گاه پاسخ آن را از استادان متخصص پرسید که حتماً به شما پاسخ داده و شما را راهنمایی خواهند کرد.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب‌های علوم قرآنی مراجعه شود؛ از جمله:

۱. شناخت قرآن، کمال دزفولی؛

۲. روش برداشت از قرآن، محمدحسین بهشتی؛

۳. روش برداشت از قرآن، علی صفایی حایری.

۱۷. خداوند می گوید برای این که راه اصلی و هدف اصلی را پیدا کنید به قرآن و نماز رجوع کنید که اسرار زیادی دارد؛ حال، چه کسی می تواند قرآن را برای ما تفسیر کند و توضیح دهد؛ چون هرگاه قرآن می خوانیم به رموز آن پی نمی بریم؟ افرادی یا کتابی را معرفی کنید که بتوانند مرا کمک کند.

برای آشنایی بیشتر با معارف قرآن شما می توانید بر اساس روش زیر عمل کنید. برای آشنایی با قرآن، در آغاز یک دوره ترجمه ساده و روان آیات را همراه با خود آیات قرآن بخوانید. در این زمینه، از ترجمه آقای آیتی یا فولادوند یا دیگر ترجمه هایی که در دسترس است استفاده کنید.

پس از این مرحله، می توانید به تفاسیر ساده فارسی، مانند تفسیر نمونه، نور، راهنما، کاشف و احسن الحدیث مراجعه کنید. هم چنین اگر خواستار این مطلب هستید که از معارف قرآن درباره یک موضوع اطلاع و آگاهی کسب نمایید، می توانید به تفاسیر موضوعی نظیر تفاسیر آیه الله جوادی آملی که در موضوعات گوناگون نظیر قرآن در قرآن، انسان شناسی در قرآن و ... رجوع نمایید. هم چنین بعد از مطالعه تفاسیر ترتیبی ساده فارسی می توانید از تفسیر المیزان و هم چنین تفسیر تسنیم تألیف آیت الله جوادی آملی که از اول قرآن است و تاکنون پانزده جلد آن به طبع رسیده است، استفاده نمایید.

۱۸. من فردی هستم که با قرآن انس دارم و علاقه بسیار زیادی به یاد گرفتن قرآن دارم و در کلاس های خودآموز ۱ و ۲ شرکت کردم و چیزهای زیادی یاد گرفتم. شبها هنگام خواب، اول قرآن می خوانم و بعد به بستر می روم؛ البته نمی توانم خوب بخوانم و سواد زیادی ندارم، ولی چند تا از سوره های کوچک را می خوانم. هنگام خواندن قرآن یک آرامش خاصی می گیرم و دوست دارم چیزهایی درباره قرآن بدانم.

خواندن قرآن و حتی نگاه به خط آن ثواب دارد و مسئله تدبیر در معانی آن ثوابش جداست. حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «وَالْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يَذْكُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَكْتُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ»^۱ «خانه ای که در آن تلاوت قرآن شود و از خداوند

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامية)، ج ۲، ص ۴۹۹.

یاد شود، برکت آن خانه افزون گردد، ملائکه در آن خانه حاضر می‌شوند و در نتیجه شیطان از آن خانه رانده می‌گردد.^۱

سرچشمه حقایق و معارف اسلامی، قرآن کریم است که کتاب آسمانی و سند نبوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سخن خدای تعالی است. قرآن کریم در مدت ۲۳ سال زمان دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تدریجاً نازل شده و نیازمندی‌های جامعه بشری را پاسخ گفته است.

قرآن کتابی است که هدفش هدایت مردم به سوی سعادت است. به عبارتی، قرآن کریم «اعتقاد درست»، «خلق پسندیده» و «عمل شایسته» را که پایه‌های سعادت فرد و جامعه انسانی است با کلامی رسا تعلیم می‌کند. ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾؛^۲ «کتابی را که هر چیز را روشن می‌کند به سوی تو (ای پیامبر) فرستادیم، و آن را مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان قرار دادیم.»

قرآن، معارف اسلامی را به اختصار بیان فرموده و برای تفصیلات آن معارف مخصوصاً برای توضیحات مسائل فقهی، مردم را به در خانه اهل بیت علیهم السلام هدایت می‌کند. چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾؛^۳ «قرآن را فرستادیم تا آنچه را که از جانب خدا برای مردم فرستاده شده است برای آنان روشن سازی.» این‌جا، تفسیر قرآن مطرح می‌شود.

در زمان زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، مسلمانان آیات قرآن را از زبان ایشان فرا می‌گرفتند و تا آن‌جا که ظرفیت علمی و فکری آنان اجازه می‌داد، در فهم معانی و مقاصد آن می‌کوشیدند. اگر مشکلاتی در فهم آیات پیش می‌آمد به آن حضرت مراجعه می‌کردند و آن حضرت در کمال سهولت مشکل را حل و فصل می‌نمودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر کتاب خدا و توضیح معارف دین، گفتار اهل بیت خود را مانند سخن خود دانسته و فرموده است که «قرآن و اهل بیت من تا دامنۀ قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند و هر کس بخواهد از قرآن استفاده کند باید دست به دامن اهل بیت من بزند» (حدیث معروف ثقلین).^۴

۱. روایتی نزدیک همین مضمون از امام صادق علیه السلام در بحار الانوار (ج ۹۳، ص ۱۶۱) نقل شده است.

۲. نحل، ۸۹.

۳. نحل، ۴۴.

۴. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۶۳ و دیگر منابع شیعه و اهل سنت.

پس، از مهم‌ترین خاصیت‌های تفسیر قرآن کریم می‌توانیم به بهره‌گیری بیشتر از معارف و معانی آن اشاره کنیم. نیز بیان شد که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیانگر حقیقی قرآن و ما شیعیان معتقدیم بعد از ایشان اهل بیت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مفسران واقعی قرآن و به عبارتی قرآن مجسم و مجسد و ناطق هستند. مطلب بعد این است که روایت شریفی درباره فضیلت سوره حمد وارد شده است که امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام از امیرمؤمنان و ایشان از پیامبر و پیامبر از ذات اقدس اله نقل می‌نمایند که خداوند می‌فرماید: «من سوره حمد را میان خود و بندهام تقسیم کردم، نیمی از آن برای من و نیمی از آن برای بنده من است و بنده من حق دارد هر چه را می‌خواهد از من بخواهد...»^۱

مطلب بعد درباره قرائت قرآن و نظم در امور است. در کلام امیرمؤمنان حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در توصیف قرآن می‌خوانیم «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ»^۲ «بدانید در قرآن علم گذشته‌ها و آیندگان آمده است. قرآن درمان بیماری‌های شما و سبب نظم و ساماندهی میان شماست.»

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: قرآن عهدنامه‌ای بر خلق خداست، شایسته است که انسان به عهدنامه خدا نگاه کند و شبانه‌روز - دست‌کم - پنجاه آیه بخواند^۳ (چون نگاه به کلمات قرآن عبادت است).

تلاوت قرآن با شرایطی که ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام بیان می‌کنند، موجب نظم و برنامه‌ریزی در همه شئون زندگی می‌شود. نماز که از بارزترین نمودهای قرآن مجید است در پنج نوبت خوانده می‌شود. این شیوه منظم در انجام یک تکلیف الهی، به‌طور حتم موجب نظم و برنامه‌ریزی در سایر امور می‌شود.

این بحث را با کلام و دعای دلنشین مولایمان سید الساجدین زین العابدین علی بن الحسین عَلَيْهِمُ السَّلَام به پایان می‌بریم: «خدایا! قرآن را وسیله دستیابی والاترین مراتب کرامت و بزرگی ما بگردان و هم‌چنین برای ما نردبان عروج به جایگاه سلامت، سبب پاداش در عرصه قیامت و وسیله دستیابی به نعمت‌های سرای جاودان قرار ده.»^۴

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (صحیحی صالح)، ص ۲۲۳.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۲، ص ۶۰۹.

۴. علی بن الحسین، امام چهارم عَلَيْهِ السَّلَام، الصحیفة السجادیة، ص ۱۷۴، دعای ۴۲.

فصل سوم:

بسم الله (۵ پرسش)

۱. نقطه «ب» بسم الله که می گویند چیست؟ توضیح دهید.

روایتی از حضرت علی ع در برخی جاها نقل می شود که «انا نقطه تحت باء بسم الله»؛ «من نقطه زیر باء بسم الله هستم»؛ ولی مستندی برای این روایت در کتاب های شیعه یافت نشد. بلی، این روایت، در کتب برخی از عرفای متأخر، بدون ذکر سند آورده شده است؛ از این رو، از نظر سند درخور دفاع نیست؛ زیرا اصلاً در آن زمان از نقطه استفاده نمی کرده اند. استفاده از نقطه در خط عربی بنا به آنچه در کتاب *التمهید* از ابن خلکان نقل شده، برای اولین بار در زمان عبدالملک مروان (۷۵ تا ۸۶ ق) به دست نصر بن عاصم شاگرد ابوالاسود دلی انجام و از سوی مردم نیز استقبال شد. قبل از آن هم در حدود سال ۵۰ تا ۵۳ ق، ابوالاسود دلی نقطه را به عنوان اعراب به کار گرفته برده بود؛ به این صورت که نقطه بالای حرف، نشانه فتحه و نقطه مقابل حرف، نشانه ضمه و نقطه زیر حرف، نشانه کسره بوده است. رسم الخط قرآنی که به این صورت اعراب گذاری شده، در مصر موجود است. برای فرق گذاشتن بین نقطه اعراب از نقطه متعارف امروزی، از خط قرمز استفاده می شد؛ تا این که بعدها خلیل بن احمد فراهیدی حرکات ضمه و فتحه را به شکل امروزی به وجود آورد.^۱ درخور ذکر است ابوالاسود دلی شاگرد امیرالمؤمنین ع بوده است.

۲. چرا سوره توبه با «بسم الله الرحمن الرحيم» شروع نشده است؟

مفسران درباره علت نیامدن بسم الله در اول سوره توبه نظرات متفاوتی بیان داشته اند:

۱. معرفت، محمدهادی، *التمهید*، ج ۱، ص ۳۶۰.

۱. در این سوره از توبیخ و سخت‌گیری بر مشرکان سخن به میان آمده است و آنان تهدید شده‌اند که اگر تا چهار ماه ایمان نیاورند، باید آمادهٔ نبرد باشند و... از این رو، مناسب نبود که این آیات با «بسم‌الله» که مظهر رحمت و عطف و مودت است، آغاز شود.^۱ اشکال این نظر این است که این سخن به سورهٔ تبت، کافرون، هُمزه و... نقض می‌شود.

۲. این سوره چون به دنبال سورهٔ انفال واقع شده و مطالب آن (نقض عهد خدا) با مضمون سورهٔ «انفال» (دربارهٔ عهد و پیمان) مرتبط است، این دو یک سوره محسوب می‌شوند؛ از این رو، در اوّل سورهٔ براءة «بسم‌الله» نیامده است.^۲

۳. ابن عباس از عثمان بن عفان در این باره نقل می‌کند که شیوهٔ رسول خدا ﷺ چنان بود که چون آیات قرآن بر او نازل می‌شد یکی از نویسندگان وحی را می‌خواست و به او می‌فرمود این آیات را در فلان سوره بگذار و سورهٔ انفال از نخستین سوره‌هایی بود که در مدینه نازل شد. سورهٔ براءة از آخرین سوره‌هایی بود که در آن شهر نازل گشت. چون داستان این دو سوره به هم شبیه بود، ما گمان کردیم که سورهٔ براءة دنبالهٔ سورهٔ انفال است. خود آن حضرت نیز تا روزی که از دنیا رفتند در این باره چیزی نفرمودند. از این رو، ما این سوره را در ضمن «سبع طوال» (هفت سورهٔ پس از فاتحة‌الکتاب) قرار دادیم و میان آن دو «بسم‌الله» نوشتیم. این دو سوره را «قرینتین» (قرین یکدیگر) هم می‌نامند.^۳

۳. آیا «بسم‌الله الرحمن الرحیم» یک آیه است؟ اگر هست پس چگونه است که در نماز یک آیه به

حساب نمی‌آید؟

در میان دانشمندان و علمای شیعه اختلافی در این مسئله نیست که «بسم‌الله» جزو سورهٔ حمد و همهٔ سوره‌های قرآن است. اصولاً ثبت «بسم‌الله الرحمن الرحیم» در متن قرآن مجید در آغاز همهٔ سوره‌ها، خود گواه زندهٔ این امر است؛ زیرا می‌دانیم در متن قرآن چیز اضافه‌ای نوشته نشده است و ذکر بسم‌الله

۱. سبحانی، جعفر، تفسیر صحیح آیات مشککة قرآن، ص ۲۱۲.

۲. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمهٔ تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۲۲۵.

۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۵، ص ۶.

در آغاز سوره‌ها از زمان پیامبر ﷺ تاکنون معمول بوده است.^۱ به اعتقاد اهل بیت رسول الله ﷺ، «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای مستقل و جزو قرآن است.

امامان معصوم علیهم‌السلام اصرار داشتند که در نماز بسم الله را بلند بگویند. امام باقر علیه‌السلام دربارهٔ کسانی که آیه بسم الله را در نماز نمی‌خوانند یا جزو سوره نمی‌شمارند، فرمود: «سرفوا اکرم آیه»؛^۲ «بهترین آیه قرآن را به سرقت بردند»؛ و اتفاقاً در نماز آیات با توجه به این که پنج رکوع دارد «بسم الله الرحمن الرحيم» نیز یک آیه محسوب شده است. البته برخی احتیاط کرده‌اند و آن را یک آیه مستقل در غیر سوره حمد ندانسته‌اند.

اما در میان علما و دانشمندان اهل تسنن دربارهٔ این مسئله اختلاف است.

۴. چرا می‌گوییم مثلاً اگر بخوایم سوره «قل هو الله احد» را بخوانیم، حتماً باید قصد «بسم الله الرحمن الرحيم» این سوره را هم بکنیم؛ در حالی که «بسم الله» در سوره‌های قرآن مثل هم است و یک سوره جدا از دیگر سوره‌ها نیست و در حساب آیات نیز «بسم الله» را به‌عنوان یک آیه به حساب نمی‌آوریم. آیا این تحریف نیست؟

اگر آیه یا سوره‌ای از قرآن، کم یا بر آن اضافه شود ولی این زیادت و نقصان تغییری در حقیقت قرآن و کتاب خدا بودن آن به وجود نیاورد و رسول خدا ﷺ نیز آن سوره یا آن آیه را به‌طور مسلم در قرآن خوانده باشد، این عمل با این شرایط و خصوصیات یکی از معنای تحریف است و تحریف به این معنا قطعاً در قرآن واقع شده است. مثلاً «بسم الله» از جمله آیاتی است که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اتفاق مسلمانان، پیش از هر سوره به‌جز سوره «توبه» آن را قرائت می‌نمودند؛ ولی با این حال، این که جزو قرآن باشد مورد اختلاف است؛ زیرا عده‌ای از علمای اهل سنت «بسم الله» را جزو قرآن نمی‌دانند و حتی به عقیدهٔ پیروان مالک، خواندن آن در نمازهای واجب قبل از سوره حمد جز در موارد مخصوص مکروه است؛ البته عده‌ای دیگر از آنان، «بسم الله» را جزئی از قرآن می‌دانند.

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۷.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹۷؛ قرائتی، محسن، تفسیر

نور، ج ۱، ص ۱۴ تا ۱۵.

باید توجه داشت که این اختلاف نظر تنها در میان علمای اهل سنت است؛ اما علما و دانشمندان شیعه متفقاً و بدون اختلاف می‌گویند «بسم‌الله»، به استثنای سوره توبه، جزو تمام سوره‌های قرآن است و اگر بسم‌الله را در شماره آیات سوره حساب نمی‌کنند برای ایجاد یکپارچگی و عدم اختلاف است؛ چراکه همان‌طور که گذشت برخی از علمای اهل سنت، بسم‌الله را جزو سوره‌های قرآن نمی‌دانند ولی چون شیعه بسم‌الله را جزئی از آیات سوره‌ها می‌داند، به همین دلیل، باید در هنگام خواندن هر سوره‌ای، بسم‌الله‌ای که برای هر سوره وارد شده است را قصد نماید.

آیا «بسم‌الله» برای هر سوره یک‌بار نازل شده تا صد و چهارده بار نازل شده باشد یا تنها یک‌بار برای سوره حمد نازل شده است یا اصلاً «بسم‌الله» نازل نشده است، بلکه تیناً و تبرکاً گفته و نوشته می‌شده است؟ باید بررسی شود. مرحوم طبرسی در این باره می‌نویسند: «اصحاب ما [شیعیان] بر این‌که آن [بسم‌الله] آیه‌ای از سوره حمد و از هر سوره‌ای است و این‌که هر کس آن را در نماز ترک کند - چه نمازش واجب باشد و چه مستحب - نمازش باطل است. و [نیز] بر این‌که در نمازهای جهریه باید بلند خوانده شود و در نمازهای اخفائیه مستحب است آهسته خوانده شود، اتفاق دارند. در تمامی آنچه بیان شد، بین فقهای ائمت [اهل سنت] اختلاف است؛ اما در این‌که جزئی از آیه [۳۰] سوره نمل می‌باشد اختلافی نیست.»^۱

از عبارت مجمع‌البیان چند نکته برمی‌آید:

۱. از نظر تمامی شیعیان، «بسم‌الله» جزو سوره حمد است.
۲. از نظر تمامی شیعیان «بسم‌الله» جزو تمامی سوره‌هاست.
۳. از نظر تمامی شیعیان، ترک «بسم‌الله» موجب بطلان نماز می‌شود.
۴. از نظر آنان، «بسم‌الله» از نظر جهر و اخفات، حکمش همانند سایر آیات سوره حمد است.
۵. در تمامی چهار مطلب فوق، علمای اهل سنت اختلافاتی دارند.
۶. شیعه و سنتی بر این عبارت که ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^۲ از سوی خداوند نازل شده است، اتفاق نظر دارند. بنابراین، «بسم‌الله» واقع در آن، نازل شده از سوی خداوند متعال است.

۱. طبرسی، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۸.

۲. نمل، ۳۰.

به نظر می‌رسد دلیل‌هایی که دلالت می‌کند «بسم‌الله» جزئی از سوره «حمد» است قوی‌تر از دلایلی است که دلالت می‌کند جزئی از سایر سوره‌هاست. به عبارت صریح‌تر، دلیل محکمی بر این که «بسم‌الله» جزئی از هر سوره است، وجود ندارد.

دلایل شیخ طوسی به‌طور خلاصه از عبارت ایشان در کتاب خلاف - که مسائل اختلافی بین شیعه و سنی و دلیل‌های شیعه را مطرح می‌سازد - و روایاتی که نقل می‌کند^۱ بر این که «بسم‌الله» جزئی از «حمد» و جزئی از هر سوره است عبارت است از:

۱. اجماع شیعه؛

۲. روایت ام سلمه از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛

۳. روایت معاویه بن عمار از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام؛

۴. روایت علی بن مهزیار از امام جواد عَلَيْهِ السَّلَام.

بررسی:

دلیل‌هایی که از دیدگاه شیعه می‌تواند حکم شرعی یا موضوعاتی نظیر این موضوع را که دست تجربه به آن نمی‌رسد، ثابت کند عبارتند از: کتاب، سنت، عقل و اجماع.

درباره این که «بسم‌الله» جزئی از هر سوره است یا تنها جزئی از حمد است یا هر دو یا هیچ‌کدام، عقل نمی‌تواند نظری بدهد و کتاب خداوند نیز سخن مشخصی در این باره نفرموده است؛ پس دلیل‌ها منحصر می‌شود در سنت و اجماع.

چون از نظر شیعیان اجماع دلیل مستقلی نیست و تمامی اعتبار آن به قول معصوم عَلَيْهِ السَّلَام است، بنابراین تمامی فقها و مفسران شیعه که «بسم‌الله» را جزئی از حمد و جزئی از سائر سوره‌ها دانسته‌اند دلیلشان تنها و تنها، سنت بوده است. سنت هم عبارت است از سخن، عمل و تقریر معصوم عَلَيْهِ السَّلَام.

شیخ طوسی در این جا سه سخن از سه معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام را به عنوان دلیل‌های شیعه بر مدعا [«بسم‌الله» جزئی از حمد و جزئی از هر سوره است] آورده است:

دلیل اول ایشان تنها نشان می‌دهد که «بسم‌الله» جزئی از حمد و آیه‌ای از آیه‌های آن است. درباره قسمت دوم، مدعای ایشان ساکت است.

۱. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، *الخلاف*، ج ۱، ص ۳۲۸.

دلیل دومی که بیان نموده است می‌رساند که «بسم‌الله» را می‌توان به‌عنوان جزئی از حمد خواند ولی نمی‌رساند که آیه‌ای مستقل است یا خیر. دربارهٔ این‌که جزو سایر سوره باشد، عبارت مجمل است؛ زیرا راوی می‌پرسد با سوره «بسم‌الله» بخوانم و امام عَلَيْهِ السَّلَام پاسخ می‌دهند: بله. هم‌چنین مسلماً «با سوره» و «در سوره» با هم تفاوت دارد؛ به‌ویژه هنگامی که سؤال قبل، دربارهٔ «بسم‌الله» در فاتحة‌الکتاب بود نه با آن.

دلیل سوم می‌رساند که در نماز برای غیر «حمد» نیز «بسم‌الله» بگوید؛ اما دلالت نمی‌کند که آن را به نیت جزو بگوید و حتی دلالت نمی‌کند که پس از حمد سوره‌ای کامل بخواند یا از اول سوره‌ای بخواند، بلکه می‌فرماید: «برای آنچه پس از حمد خوانده، «بسم‌الله» را اعاده کند.»

در واقع، «اعاده کند» - در مرتبهٔ دوم - دلیل «اعاده کند»، در بار اول است؛ یعنی اگر از امام عَلَيْهِ السَّلَام پرسیده شود: «چرا اعاده کند؟» پاسخ می‌دهد: «تا بر خلاف میل عباسی عمل کرده باشد» و نفرموده «چون جزاً سوره است باید خوانده شود.»

پس خلاصه این‌که از سه روایت، تنها اولی روشن می‌سازد که «بسم‌الله»، آیه‌ای مستقل از سورهٔ حمد است. روایت دوم دلالت می‌کند که «بسم‌الله»، جزئی از «حمد» است؛ ولی آیهٔ مستقل از حمد یا غیر حمد را نمی‌رساند. دلیل سوم نیز هیچ دلالتی در این رابطه ندارد، بلکه از سخن راوی معلوم می‌شود که او در اول «حمد»، «بسم‌الله» می‌گوید اما عنوانش معلوم نیست و امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «در آنچه پس از حمد خوانده می‌شود نیز «بسم‌الله» گفته شود.»

نکته: ضمیر مفعولی در «بَعِدْهَا» تنها به «بسم‌الله» برمی‌گردد نه به نماز؛ زیرا در جای خود در فقه بیان شده که «لَا تُعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا مِنْ خَمْسَةٍ»؛^۱ یعنی «تنها برای پنج چیز است که نماز اعاده می‌شود.» به دیگر سخن، تنها این پنج امور است که اگر عمداً یا سهواً یا از روی جهالت محقق نشود، باید نماز اعاده شود. و «بسم‌الله»، یا قرائت سوره یا قرائت به‌طور کلی، جزو آن پنج امر نیست. بنابراین، ضمیر «بَعِدْهَا» نباید به نماز برگردد تا در نتیجه این روایت، مخالف آن‌ها قلمداد شود.

۱. حدیث «لاتعاد» از احادیث معروفی است که در ابواب مختلف نماز به آن تمسک می‌شود و سندش صحیح است. متن آن چنین است: قال ابو جعفر عَلَيْهِ السَّلَام: «لَا تُعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا مِنْ خَمْسَةٍ: الطُّهُورِ وَ الْوَقْتِ وَ الْقِبْلَةِ وَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ» [صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۷۹].

حال که ضمیر «یعیدها» به «بسم الله» برگشت باید بگوییم: به «بسم الله» مستقل برمی‌گردد، نه به «بسم الله» از آن جهت که جزو سوره حمد است؛ زیرا «بسم الله» ای که جزو سوره حمد است قابل اعاده نیست مگر در ضمن سوره حمد. و وقتی ضمیر به «بسم الله» مستقل برگشت می‌گوییم: با این حساب، جزو بودن «بسم الله» در سوره حمد نیز اگر دلیلش همین روایت بود قابل خدشه بود؛ اما خوشبختانه برای جزو بودن «بسم الله» برای حمد، دلیل‌های متفاوتی داریم که در کتب فقهی و روایی مطرح شده است. اشکال: ضمیر «یعیدها» را به «سوره» برگردانید تا مشکل حل شود.

پاسخ: به «سوره» بر نمی‌گردد؛ زیرا در این صورت لازم می‌آید که همان سوره‌ای که قبلاً بدون «بسم الله» خوانده بود، اعاده کند؛ در حالی که اعاده همان سوره، لازم نیست و خواندن غیر آن سوره نیز بدون اشکال است.

به علاوه، پرسشگر گفته است: «فلما صار علی غیر أم الكتاب من السورة ترکها» و عبارت «غیر أم الكتاب» مذکر و ضمیر «ها» مؤنث است. در صورتی که امام علیؑ باید ضمیری به کار ببرد که دقیقاً به عبارت پرسشگر برگردد؛ یعنی ضمیر در کلام امام باید به مرجع ضمیر مفعولی در «ترکها» بخورد، نه به «سوره» که طرداً للباب ذکر شده است.

به هر حال، از عبارت روایت علی بن مهزیار، جزو بودن «بسم الله» برای غیر سوره حمد ثابت نمی‌شود. حداکثر این است که به جزو بودن آن در سوره حمد نیز ضربه نمی‌زند.

یادآوری ۱: دلیل برای این که «بسم الله» جزو سوره حمد است فراوان است و نیازی به ذکر آن نیست؛ زیرا غیر از چهار یا پنج نفر از فقهای پیشین اهل سنت، هیچ‌کس در جزو سوره حمد بودنش اختلافی ندارد؛ حتی قریب به اتفاق کسانی که آن را جزو حمد می‌دانند، آن را آیه مستقل هم می‌دانند.

احادیث در این رابطه نیز در حدّ تواتر است. تنها مرحوم آیه الله معرفت در کتاب *التفسیر الاثری الجامع* (ج ۱، ص ۳۱۷ تا ۳۲۳ از شماره ۲۴۳ تا ۲۷۸)، تعداد ۳۶ حدیث درباره جزو بودنش برای سوره حمد ذکر کرده است.

یادآوری ۲: آیه الله معرفت رحمته هشت حدیث نیز برای جزو بودن «بسم الله» برای هر سوره غیر از برائت (در صفحه ۳۲۳ و ۳۲۴، همان کتاب) ذکر کرده است که همه از طرق اهل سنت است و دلالت بیشتر آنها قابل مناقشه است.

مثلاً این حدیث: «هر وقت جبرئیل بر من وحی می‌آورد، اول چیزی که القاء می‌کرد «بسم‌الله الرحمن الرحیم» بود.»^۱ روشن است که این حدیث بر جزو سوره بودن «بسم‌الله» دلالت نمی‌کند؛ زیرا برای وحی برخی سوره‌ها مثل سوره بقره، ده‌ها بار جبرئیل بر پیامبر ﷺ وارد شده و هرگاه چند آیه‌ای آورده است طبق این حدیث، هر شأن نزولی یک «بسم‌الله» نیاز دارد که باید در قرآن نوشته شود و خوانده شود.

چهار حدیث از آن نیز در این باره است که پیامبر ﷺ یا مسلمانان، پایان یافتن سوره را نمی‌دانستند تا این «بسم‌الله» نازل می‌شد. روشن است که این احادیث نیز جزو بودن «بسم‌الله» برای سوره حمد را ثابت نمی‌کند، بلکه جدا شدن یک مجموعه دیگر را بیان می‌کند؛ زیرا مسلماً مطالب سوره‌ها از هم جداست و اهداف آن‌ها نیز مختلف است و جزو بودن «بسم‌الله» برای سوره دلیلی صریح‌تر و واضح‌تر می‌خواهد.

بله، حدیث «نزلت «بسم‌الله الرحمن الرحیم» فی کلّ سورة» دلالتش خوب است؛ اما از زبان پیامبر اکرم ﷺ نیست، بلکه ابن عمر خودش چنین نظری داده است.

حدیث ابن عباس: «وقتی که جبرئیل می‌آمد «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را می‌خواند و پیامبر ﷺ می‌دانستند که [این یک] سوره [دیگر] است» تا حدودی بر جزو بودن «بسم‌الله» برای سوره‌ها دلالت دارد؛ اما این احتمال نیز وجود دارد که شروع سوره را می‌رساند نه جزو بودن برای سوره را؛ زیرا شروع هر کار مهم با «بسم‌الله» مستحب است، نه این‌که «بسم‌الله» جزو آن کار باشد. پس هیچ‌یک از روایت‌های هشتگانه‌ای که مرحوم آیه‌الله معرفت در کتاب *التفسیر الجامع الاثری* آورده است، بر این‌که «بسم‌الله» جزو هر سوره‌ای هست، دلالتی ندارد؛ علاوه بر ضعف سند آن‌ها از دیدگاه شیعه و التزام نداشتن اکثر اهل سنت به مضمون آن‌ها.

سؤال: بین برخی از حدیث‌هایی که از کتاب‌های اهل سنت نقل شد، می‌شود جمع دلالتی کرد و گفت: یک حدیث عبارت بود از: «کان جبرئیل اذا جاءنی بالوحی اول ما یلقى علی بسم‌الله الرحمن الرحیم» و سه حدیث دیگر که عبارت بود از: «کان النبی ﷺ او المسلمون - لا یعرف - لا یعرفون - فصل السورة حتی تنزل علیه بسم‌الله الرحمن الرحیم» و نتیجه گرفت که عموم اولی به خصوص

۱. «کان جبرئیل اذا جاءنی بالوحی، اول ما یلقى علی بسم‌الله الرحمن الرحیم» [سیوطی، الدر المنثور فی تفسیر المأثور،

دومی تخصیص می‌خورد و نتیجه این می‌شود که: هر وقت جبرئیل سوره جدیدی می‌آورد «بسم الله» می‌گفت. بعد هم همین مضمون با روایت تفسیر عیاشی تأیید می‌شود که می‌گوید: «ما انزل الله من السماء کتاباً الا و فاتحته بسم الله الرحمن الرحيم؛ از آسمان کتابی [سوره ای] نازل نشد جز این که در ابتدایش «بسم الله» بود.» آیا این جمع دلالی، درست است؟

پاسخ: این احتمال‌ها وقتی به عنوان یک دلیل می‌تواند مطرح شود که بتوانیم طبق آن فتوا دهیم «بسم الله الرحمن الرحيم»، جزو هر سوره است. هم‌چنین از نظر سندی نیز پذیرفتنی باشد؛ اما وقتی حدود صد سال حدیث بین آنان نوشته نمی‌شد و در این مدت سه نسل گذشته است، ما به متن‌ها مطمئن نمی‌شویم که به کدام صورت بوده است و چون اثبات چیزی دلیل می‌خواهد و از نظر دلیل برای ما جزو بودن سوره ثابت نشده است، پس سکوت می‌کنیم؛ زیرا خود اهل سنت که این روایات را نقل کرده‌اند، اکثرشان «بسم الله» را جزو سایر سوره‌ها نمی‌دانند. بنابراین، به نظر می‌رسد دلالتش نزد آنان مخدوش است. برای همین، ما نیز در ظهورش قبلاً خدشه کردیم.

یادآوری ۳: همه اتفاق دارند که اولین آیات نازل شده بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، آیات اول سوره علق بوده است. همه راویانی که داستان مبعوث شدن حضرت را نقل می‌کنند می‌گویند اولین کلمه نازل شده بر نبی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «اقرء» بود؛ درحالی که سوره علق، قبل از «اقرء»، «بسم الله» دارد. هم‌چنین سوره‌های مژمل و مدثر را نیز به عنوان دومین و سومین سوره نازل شده بر آن حضرت، بدون «بسم الله» نقل می‌کنند؛ درحالی که در قرآن قبل از شروع این دو سوره نیز «بسم الله» ذکر شده است.

احتمالاً این «بسم الله»‌ها از باب «کلّ امر ذی بالٍ لم یذکر فیه بسم الله فهو ابتر» است. همه این نکات، بر کلام ابن عباس نقض وارد می‌کند.

ظاهراً کلام ابن عباس مربوط به جاهایی بوده که از آهنگ و موسیقی، پایان یافتن سوره‌ها تشخیص داده نمی‌شده است. به عبارت دیگر، مربوط به سوره‌های طولانی‌ای است که در مدینه نازل شده است؛ وگرنه بیشتر سوره‌های مکی از آهنگ و مطلبشان از یکدیگر قابل تفکیک هستند.

مرحوم علامه حلی در *نهاية الاحكام في معرفة الاحكام*، دلیلی دیگر برای اثبات جزو هر سوره بودن «بسم‌الله» آورده است که توضیحش چنین است: «این که صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اصرار داشته‌اند غیر قرآن در قرآن نوشته نشود و از حرکت‌گذاری و نقطه‌گذاری و علامت‌گذاری قرآن به رنگ قرآن خودداری می‌کردند تا بالأخره به رنگ دیگری انجام گرفت، اما همین صحابه «بسم‌الله» را در اول هر سوره نوشته‌اند و کسی اعتراضی نکرده است، خود، دلیلی محکم بر جزو بودن «بسم‌الله» برای هر سوره است.» دیگران نیز نظیر همین استدلال را آورده‌اند.

اما می‌توان پاسخ داد که با مراجعه به قرآن‌های موجود در زمان ما و موجود در موزه‌ها و... معلوم می‌شود که خط «بسم‌الله»‌ها با خط سایر قرآن متفاوت است یا کشیده‌تر یا ضخیم‌تر یا دارای پرتو نورانی یا دارای سایه است. بنابراین شاید همین علامت شروع سوره جدید باشد، نه این که جزو کلمات نازل شده به عنوان قرآن باشد؛ و وقتی احتمال آمد، استدلال باطل می‌شود.

برای آگاهی بیشتر و دریافتن برخی امور معنوی به تفسیر سوره حمد از امام خمینی رحمته الله علیه مراجعه کنید. ایشان از نظر معنایی، بسم‌الله هر سوره را با آیات آن مرتبط می‌دانست و گونه‌ای از مطالب عرفانی در این باره بیان می‌نمود.

۵. چرا در قرآن در سوره نمل، «بسم‌الله الرحمن الرحیم» دو بار ذکر شده است؟

«بسم‌الله الرحمن الرحیم» ذکر شده در اثنای این سوره، قسمتی از متن نامه حضرت سلیمان به ملکه سبا است که آن نامه با «بسم‌الله» شروع شده، و نام سوره هیچ خصوصیتی در آمدن دو «بسم‌الله» ندارد؛ مثلاً وقتی فردی کلام خودش را با سلام شروع کند و در بین حرف‌هایش بگوید: «فلانی بعد از سلام چنین گفت»، این سلام دوم، تکرار سلام اول آن فرد نیست، بلکه حکایت قول این شخص از گفتار شخص دیگر است.

حضرت سلیمان علیه السلام نامه‌ای بسیار کوتاه و پرمحتوا نوشتند و به هدهد^۱ دادند و گفتند: «این نامه

۱. نام پرنده‌ای است که در فارسی به آن «شانه به سر» می‌گویند، متقار تیزی دارد که با آن چوب درخت توت و نظایر آن را سوراخ می‌کند و در درون آن برای خود آشیانه می‌سازد.

مرا ببر و نزد آن‌ها بیفکن». وقتی نامه به دست ملکه سبأ رسید، آن را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و رو به سوی اطرافیان‌ش کرد و گفت: «این نامه کریم و پرارزشی است.» سپس به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت: «این نامه از سوی سلیمان است و محتوایش چنین است: «به‌نام خداوند بخشنده مهربان...»^۱ بنابراین، آن نامه از جانب خداوند نبود، بلکه از جانب حضرت سلیمان بود و با «بسم الله...» شروع شده بود.^۲

نکته‌ای که ذکرش مناسب است این‌که حضرت سلیمان در نامه‌ای که مقدارش کمتر از یک سطر بود، «بسم الله الرحمن الرحیم» را به‌طور کامل در اول آن آورد و خداوند نیز آن نامه را با بسم الله آن برای ما نقل کرد تا فرا بگیریم اول هر نامه‌ای چه کوچک، چه بزرگ، بسم الله را کامل بنویسیم و در سخن، هر سخنی را ولو کوچک باشد با نام او شروع کنیم.

۱. نمل، ۲۹ و ۳۰.

۲. ر. ک: مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۵۲ تا ۴۵۳.

فصل چهارم:

تفسیر، تأویل و فهم قرآن (۳۰ پرسش)

۱. چرا آیات قرآن مبهم است؟ مگر برای همه نیست؟

عواملی که به ظاهر موجب ابهام در قرآن شده از این قرار است:

۱. در قرآن، از اصول معارف و فروع احکام بسیار سخن رفته، ولی تماماً به طور کلی و گذرا بیان شده و به تفصیل و تبیین بیشتری نیاز دارد که در گفتار و کردار پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام و دیگر بزرگان دین و آگاهان شریعت یافت می‌شود.

مثلاً درباره شناخت خدا و صفات ذاتی او با جملاتی کوتاه ولی فشرده و رسا، مسائلی مطرح شده که به باز شدن و شرح و تبیین نیاز دارد؛ مانند: ﴿فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۱ ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۲ ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾^۳ و...

۲. دومین عامل ابهام، کثرت استعاره و تشبیه و کنایه است که فهم ظرافت آن‌ها به ذوقی سرشار و اطلاعات ادبی گسترده نیاز دارد. قرآن، انبوهی از مطالب عالی و مسائل ظریف برای بشریت به ارمغان آورده که تا آن زمان به فکر انسان‌ها نرسیده بود و از اندیشه‌ها فراتر است.

از این‌رو، الفاظ و عباراتی که قالب آن معانی و گویای آن مفاهیم باشد در اختیار نداشتند و در اندیشه وضع آن نبودند؛ زیرا انسان طبق نیاز خود به وضع الفاظ می‌پردازد و برای معانی متداول و متعارف خود قالب‌هایی می‌سازد.

۱. شوری، ۱۱.

۲. انعام، ۱۰۳.

۳. انعام، ۱۸.

بنابراین، قرآن برای افاده معانی راقیه خود به ناچار به آوردن یک رشته استعاره و کنایه و مجاز دست یازید. این گونه استعاره‌ها و کنایه‌های نوپیدا از دیدگاه عرب آن روز بی سابقه و غریب می‌نمود؛ گرچه مردم عرب با اسلوب و شیوه به‌کار رفته آشنایی داشتند.

این بود که در بسیاری از جمله‌ها و تعبیر وارد در قرآن، گونه‌ای از ابهام و اجمال پدید گشت که با تأمل در قرائن و دلائل مربوط به آن، واضح می‌شود.

در سوره انفال می‌خوانیم: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾^۱.

در این آیه چندین استعاره و تشبیه به‌کار رفته که عمده‌ترین آن‌ها مسئله حیلولة است: این‌که چگونه خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌گردد. مفسرین در این زمینه گفته‌ها دارند و بیش از پنج وجه در توجیه آن بیان داشته‌اند. نزدیک‌ترین آن‌ها که به نظر می‌رسد، این است که انسان خود را فراموش کند و در مسیر انسانیت هرگز قدمی برندارد.

۳. عامل سوم ابهامات، آن است که بسیاری از امور با عناوین کلی در قرآن مطرح شده‌اند و مصادیق آن‌ها جای بحث و گفت‌وگوست. با مراجعه به لغت نیز مشکل حل نمی‌گردد و ظاهر لفظ چیزی به دست نمی‌دهد و جز با بررسی و تحقیق گسترده و عمیق، این ابهامات قابل رفع نیست. در سوره نمل: ﴿ وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾^۲، این «دابه» چیست که در آن هنگام چنین سخنی می‌گوید؟

۴. چهارمین عامل ابهامات یادشده، وجود کلمات غریب در قرآن است. در قرآن کلماتی یافت می‌شود مانند «صلد» و «املاق» و «منساه» که متداول لسان همگان نبوده و مخصوص برخی قبائل بوده و دیگران از آن آگاهی نداشته‌اند. قرآن با احاطه‌ای که بر مجموع لغات قبائل داشت، هر کلمه‌ای را به فراخور حال و به موقع استعمال کرده است. این امر احیاناً برای عامه ایجاد ابهام کرده است. از این رو، نیاز به پرسش می‌افتاد و تا مفهوم آن کلمه روشن نمی‌شد، تفسیر آیه یا معنی جمله معلوم

۱. انفال، ۲۴ و ۲۵.

۲. نمل، ۸۲.

نمی‌گردید. کتاب‌هایی در این زمینه نگاشته شده و این‌گونه کلمات را با نام غریب‌القرآن جمع‌آوری نموده و معانی آن را روشن کرده‌اند.

این‌گونه غرابت، مخلّ فصاحت کلام نیست؛ زیرا کلمه در جای خود و نزد فصیح‌القبائل بزرگ متعارف بوده؛ گرچه نزد دیگران که آشنایی با اوضاع لغوی آن‌گونه قبائل نداشتند نامأنوس می‌نمود.

۵. پنجمین عامل ابهامات یادشده، اشارت‌هایی است گذرا به برخی از اسرار طبیعت که در عرض کلام آمده و ذاتاً مقصود نبوده است؛ گرچه برای اثبات مطلب، مورد عنایت قرار گرفته‌اند؛ لذا به‌طور سربسته و کنایه‌وار از آن سخن رفته است. باز شدن این اشارات و رسیدن به عمق مطلب نیاز به آگاهی‌های علمی فراوان دارد. در سوره انعام می‌خوانیم: ﴿فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجُسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.^۱ عبارت «وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» یک تشبیه است؛ یعنی کسی که مورد غضب الهی قرار می‌گیرد و خداوند عنایت خویش را از وی دریغ می‌دارد و او را در وادی ضلالت رها می‌سازد، چنان زندگی بر او سخت و دشوار می‌گردد و خود را در تنگنا و فشار می‌بیند که راه تنفس بر او تنگ می‌گردد و بیچاره می‌شود: «و او مانند کسی است که با سختی و دشواری راه آسمان را صعود می‌کند.» اکنون این چگونه تشبیهی است؟ مگر کسی که راه آسمان را طی می‌کند دچار سختی و دشواری می‌گردد.

مفسرین پیشین چون از فشار هوا بر بدن انسان آگاهی نداشتند و مقابله آن را با فشار خون از داخل بدن نمی‌دانستند، راه‌های مختلفی برای تفسیر آیه و توجیه این تشبیه ارائه داده‌اند؛ ولی امروزه بر اثر اکتشافات علمی و پی‌بردن به بسیاری از اسرار طبیعت و جهان هستی، این معما به‌خوبی حل شده است.

این قبیل آیات بسیار است که درک کامل آن‌ها بر دانستنی‌های فراوان استوار است؛ زیرا این کلام از کسی صادر شده که از تمامی اسرار طبیعت آگاه است و این اشارت‌ها، تراوش‌هایی از آن دریای متلاطم بی‌انتهاست.

۶. وجود آیات متشابه: آیات قرآن به دو دسته محکم (دارای معنای روشن و واضح) و آیات

متشابه (دارای معانی مختلف و غیرمشخص) تقسیم شده است که با کمک آیات محکم تفسیر می‌شوند. البته دلیل وجود آیات متشابه از سوی خود قرآن^۱ بیان گردیده است.

۷. یکی دیگر از علل ابهام این است که هرچند قرآن به زبان عربی مبین نازل شده، در عین حال، طول زمان، بر مفاد برخی از آیات، ابهامی افزوده و مقصود واقعی را پنهان ساخته است. از سوی دیگر، باید توجه داشت که قرآن در واقع جنبه شفاهی و کلامی داشته نه کتابت؛ و زمانی که پیامبر ﷺ این آیات را برای مردم تلاوت می‌فرمودند قرائن بسیار دیگری (قرائن غیرکتبی) نیز ممکن است بوده باشد (حتی نوع خواندن؛ مانند این که جمله سؤالی خوانده شود یا خبری) که در کتابت، این قرائن فهمیده نمی‌شود. در هر صورت، طبق آیات قرآن یکی از وظایف پیامبر ﷺ و ائمه اطهار^۲ نیز همین بوده که آیات قرآن را برای مردم تبیین نمایند؛ ﴿لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾؛^۳ و این، یکی از دلایل نیاز به امام نیز هست.

نکته دیگری که نباید فراموش کرد این است که ابهام کلام از دو ناحیه ممکن است حاصل گردد:

۱. از ناحیه خود کلام: یعنی کلام، خود به گونه‌ای باشد که معنا را نتواند القا کند.

۲. از ناحیه مخاطب و فهم کلام: کلام فی نفسه واضح باشد؛ اما مخاطب به جهتی نتواند معنا را درک کند.

با بررسی ادله عقلی و نقلی مشخص می‌شود این ابهام نمی‌تواند از ناحیه متکلم باشد، بلکه این ابهام به مخاطب و شرایط او بر می‌گردد:

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر قلمزم اندر ظرف ناید

حقایق قرآن صاف و شفاف است؛ اما وقتی می‌خواهد به لفظ درآید، برخی امور می‌تواند کاملاً به لفظ در بیاید که محکومات نام می‌گیرد، برخی امور از بس عالی است نمی‌تواند در لفظ بیاید که متشابهات را تشکیل می‌دهد. به هر حال، فهم ما از ادراک محکم و متشابه قاصر و کوتاه است و این کوتاهی فهم، موجب اجمال می‌شود؛ نه این که کلام به خودی خود مجمل باشد.

۱. آل عمران، ۷.

۲. نحل، ۴۴.

۲. کلید قرآن چیست؟

مهم‌ترین کلید قرآن که خود قرآن بارها به آن اشاره نموده، پاکی روح و سپس تأمل در آیات قرآن است. برای امکان تأمل، باید اول ابزار آن را فراهم سازیم. ما تا ابزارهای صحیح برای فهم قرآن در دست نداشته باشیم، دروازه‌های آن به روی ما باز نخواهد شد و بهره‌کافی از آن نخواهیم برد. بهره‌مندی از معارف قرآن از راه ترجمه برای همگان ممکن است؛ اما برای فهم قرآن - به‌عنوان منبع اساسی معرفت دینی - نیازمندیم که ابزارهای خاص آن را پیدا کنیم و حدود استفاده از هر یک از آن‌ها و میزان تأثیر و اعتبار از آن‌ها را بدانیم.

برخی از مهم‌ترین ابزارها برای فهم قرآن عبارت است از:

۳. ادبیات و قواعد زبان‌شناختی:

برای درک سخن هر گوینده و نقطه آغاز تفاهم، آگاهی از قواعد اولیه مربوط به زبان و لغت ضروری است. از این‌رو، داشتن اطلاعات کافی و عمیق از ادبیات این زبان، از ضروریات است. در ادبیات نیز فهم معناشناسی واژه‌ها، آشنایی به علم صرف و علم نحو - که جایگاه ترکیبی کلمات را در ساختار جملات مشخص می‌سازد - و اطلاع از علم معانی و بیان و نیز علم بدیع - که در زیباسازی کلام حاوی قواعد مهمی است - بایسته است.

۲. سنت و احادیث معصوم علیهم‌السلام: از جمله شئون پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام تبیین مقاصد کتاب الهی است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱.

علامه طباطبایی می‌نویسد: «آیه مبارکه دلیل بر حجیت سخن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شرح آیات قرآن کریم است.»^۲

۳. عقل و تفکر خلاق: کسی که می‌خواهد از قرآن استفاده کند، باید عقل فعال و تفکر خلاق داشته باشد تا بتواند از این ابزار به‌طور صحیح و دقیق استفاده نماید.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب‌های علوم قرآنی مراجعه شود؛ از جمله: دزفولی، کمال، شناخت قرآن؛ بهشتی، محمدحسین، روش برداشت از قرآن؛ سعیدی روشن، محمدباقر، علوم قرآنی.

۱. نحل، ۴۴.

۲. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۳۸۰.

۳. تفسیر، عام است یا تأویل؟

«تفسیر» در لغت یعنی شرح، بیان، توضیح و تبیین، یا روشنگری عبارات دشوار یک متن. بعضی از قرآن‌پژوهان، تفسیر قرآن را به «علم فهم قرآن» تعریف کرده‌اند یا «تفہیم مراد اللہ»؛ «فہمیدن و فہماندن» این‌که مراد خداوند و صاحب قرآن، از هر عبارتی در قرآن چیست که البته باید متکی به قواعد زبانی، زبان‌شناسی، واژه‌شناسی و علوم بلاغی و نیز حتی المقدور با در نظر گرفتن احادیث و اخبار صحیح باشد.

نخستین و مهم‌ترین منبع فهم قرآن و تفسیر آن، خود قرآن کریم است که از آن به «القرآن یفسر بعضه بعضاً» تعبیر کرده‌اند؛ یعنی بخش‌هایی از قرآن روشنگر بخش‌های دیگر آن است. مهم‌ترین ویژگی این تفسیر آن است که سند در هر دو جا قطعی است و از نظر واژه‌شناسی و زبان‌شناسی، یگانه است و به همین جهت می‌توان از یک کلام واضح، مراد از کلام غیر واضح دیگر را تشخیص داد. پس از قرآن کریم، دومین منبع مهم برای تفسیر قرآن، احادیث صحیح است؛ زیرا صاحبان احادیث، یعنی پیامبران و ائمه معصومین علیہم‌السلام، آگاه‌ترین افراد به مراد خداوند بوده‌اند و جوّ و زمانشان به جوّ و زمان نزول قرآن چسبیده بوده است، پس بهتر از هر کسی می‌توانند مفسّر قرآن بشوند.

تأویل، از مادّة «أول» و به معنای «رجوع» و در باب تفعیل، به معنای «برگرداندن» است. در عرف قرآن، بیان حقیقتی را می‌گویند که امری از امور و معنایی از معانی از قبیل احکام یا معارف یا قصص یا غیر این‌ها به آن حقیقت تکیه دارند؛ و در حقیقت، مأخذی است که معارف قرآن از آن‌جا گرفته می‌شود و اصولاً تأویل، مراجعه خاصی است و از سنخ مفاهیمی که معنا و مدلول لفظی دارند، نیست؛ بلکه از سنخ امور خارجی و عینی است و اگر گفته می‌شود که آیات قرآن تأویل دارد، در حقیقت، وصف تأویل، صفت خود آیات نیست؛ بلکه صفت متعلق آن‌ها است که اعمال انسان‌ها یا چیز دیگری است.

بنابراین، تمامی بیانات قرآنی، چه احکام و چه مواعظ و چه حکمت‌هایش، مستند به آن است. چنین حقیقتی، در باطن تمامی آیات قرآنی، چه محکم و چه متشابهش هست. این حقیقت، نه از سنخ الفاظ است و نه از سنخ معانی؛ بلکه امری عینی، واقعیت‌دار و خارجی است که از آن حقیقت عینی، به «ام‌الکتاب»، «کتاب مکنون»، «لوح محفوظ»، «عند اللہ» و «لدى اللہ» یاد شده و دستیابی به

این مقام رفیع، تنها در اختیار راسخان در علم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و نصیب افراد غیر معصوم، مانند صحابه یا تابعین نمی‌شود.^۱

با توجه به این توضیحات، تفسیر، بیشتر مربوط به مباحث لفظی است و مشخص شدن معانی کلامی و لفظی قرآن؛ ولی تأویل، بیشتر مربوط به مصادیق خارجی است. بنابراین، در ظاهر امر هر دو با هم مخالفند و سخنی از عام و خاص بودن بین آنها مطرح نیست. بر این اساس، نمونه‌ای از تأویل: درباره آیه شریفه ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾^۲ در ظاهر، تفسیر آن این است که هنگام خوردن هرگونه غذایی دقت کنید؛ ولی تأویل آن را امام صادق علیه السلام به این صورت فرموده‌اند که یعنی: نگاه کن، ببین علم خود را از چه کسی دریافت می‌کنی.^۳ از همین رو، برخی از مفسران گفته‌اند تأویل همان توسعه در معنای ظاهری است؛ مثلاً در همین آیه، علم غذای معنوی روح انسان است و این غذای معنوی توسعه در معنای ظاهری آیه است که همان غذای جسمانی است. به نظر می‌رسد که تأویل، همان تحلیل است. با این تفاوت که تحلیل‌های انسان‌ها از حوادث گذشته یا آینده، درصد کمی از واقعیت را در بر دارد؛ ولی تحلیل خداوند صددرصد واقعی است و هیچ تخلف ندارد. البته باید آن تحلیل را شناخت. در نتیجه، تفسیر قرآن، کمک زیادی به فهم تأویل آن می‌نماید.

۴. تفاوت تعبیر و تأویل چیست؟

واژه تأویل از ریشه «أول» و در لغت به معنای بازگرداندن چیزی، بازگشت از چیزی و برگرداندن به چیزی است. این واژه در اصطلاح، برگرداندن کلام از ظاهر خود به مفهومی است که احتمال آن وجود داشته باشد.

کلمه تأویل هفده بار در قرآن کریم استعمال شده است. دوازده بار درباره غیر قرآن و پنج بار (دوبار به طور یقین و به اتفاق مفسران و سه بار به حسب ظاهر و به نظر مشهور)، درباره قرآن به کار

۱. ر.ک: طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۶ و ج ۳، ص ۲۳، ۲۷، ۴۴؛ جوادی آملی، قرآن در قرآن، ج ۱، ص ۴۲۱ تا ۴۲۵.

۲. عبس، ۲۴.

۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۰؛ کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۱، ص ۵۰.

رفته است. از آن دوازده مورد، چهار بار در حال اضافه به احلام و رؤیا یا ضمیری که به رؤیا بر می‌گردد، به‌کار رفته که به‌طور یقین و به اتفاق مفسران، به‌معنای تعبیر خواب و محکی عنه رؤیاست و سه بار در حال اضافه به «الاحادیث» است.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۴۳ سوره یوسف ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ﴾ می‌فرماید:

و کلمه «تعبرون» از ماده «عبر» به‌معنای بیان تاویل رؤیاست که گاهی هم «تعبیر» گفته می‌شود. و به‌هر حال، این ماده از عبور نهر و امثال آن اخذ شده و وجه مناسبتش این است که گویا شخص تعبیرگو، از رؤیا به ماورای آن عبور می‌کند، و از صورت رؤیا به حقیقتی که در عالم خواب برای صاحب خواب و مناسب با روحیات او مجسم شده پی می‌برد. بنابراین، به نظر می‌رسد که فرقی بین تاویل و تعبیر نباشد.

آنچه بیان شد درباره تاویل خواب و تعبیر خواب است که اگر شخص از خوابی که دیده است عبور کند و به واقع نهفته در درون آن پی ببرد تعبیر است و اگر خواب را به اصل آن برگرداند تاویل است. درباره قرآن نیز تاویل به‌کار رفته که علامه طباطبایی رحمته الله در ذیل آیه هفتم از سوره آل عمران بحثی مفصل درباره آن طرح نموده و آن را از محدوده لفظ و معنی خارج دانسته و حقیقت خارجی و تحقق خارجی قرآن را تاویل آن دانسته است.

۵. چرا بیشتر آیه‌های قرآن چند مرتبه تکرار شده و در سوره‌های مختلف آمده است؟

البته چنین نیست که بیش‌تر آیه‌های قرآن بیش از یک بار تکرار شده باشد؛ بلکه فقط تعدادی از آیات این‌گونه هستند؛ مانند آیه شریفه ﴿فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾؛^۱ «پس شما دو گروه [انس و جن] کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟» خداوند این آیه را ۳۱ بار در این سوره بیان فرموده است. تکرار آیات در قرآن کریم، هر کدام علتی دارد؛ ولی روی هم‌رفته، تکرار، یکی از فنون

فصاحت است که بعضی مواقع برای فهماندن و مؤثرتر کردن مطلب بسیار مهم است. این درست مانند آن می‌ماند که پدری به فرزند فراموشکار خود می‌گوید: آیا فراموش کردی که کودکی کوچک و ناتوان بودی و ما چه خون جگرها برای پرورش تو خوردیم؟ آیا فراموش کردی که بیمار بودی و ما با چه سختی برای تو پزشک و دارو آماده کردیم؟ آیا فراموش کردی هنگامی که به مرحله جوانی رسیدی و نیاز به همسر پیدا کردی، پاک‌ترین همسران را برای تو انتخاب کردیم؟ آیا فراموش کردی...؟ آیا فراموش کردی...؟ پس این نامهربانی و بی‌مهری که با ما داری از چیست؟

خداوند متعال، در جاهایی که لازم بوده مطالب را بیش از یک بار به ما انسان‌های فراموشکار و غافل گوشزد کند، آیات خود را تکرار فرموده است.^۱

البته، تکرارها در سوره الرحمن می‌تواند به این علت باشد که این سوره زیبا، عروس قرآن نام دارد، و به نظر می‌رسد که مناسب باشد در عروسی‌ها خوانده شود تا نعمت‌های فراوان خداوند به زن و مرد در ابتدای ازدواج تذکر داده شود. بنابراین، ضمیر جمع در «رَبِّکُمْ» ممکن است به عروس و داماد برگردد. آن‌گاه در عروسی‌ها معمولاً یک نفر تک‌خوانی می‌کند و مردم یک جمله را تکرار می‌کنند. در این سوره نیز ترجیح‌بندی که تکرار می‌شود ﴿قَبَائِلُ آلَاءِ رَبِّکُمْ تَكْذِبَانَ﴾ است.^۲

تکرار در سایر سوره‌ها و آیه‌ها نیز حکمت‌هایی این‌چنین دارد که باید در جای خود بحث شود. تکرار قصه‌ها در سوره‌های مختلف نیز شاید یکی از علت‌های این باشد که اگر کسی، قسمتی از قرآن را خواند نیز بتواند به واسطه آن موعظه شود (این مطلب در برخی روایات آمده است).

۶. چرا در قرآن می‌نویسد: «ما» قرآن را نازل کردیم؟ منظور از «ما» کیست؟ آیا خداست؟

در آنچه مربوط به عبادت و توحید است، تعبیر مفرد به‌کار می‌رود؛ مثل «اعبدونی». درباره آنچه مربوط به کارهای خداست که معمولاً با اسباب و به‌کارگیری فرشتگان انجام می‌شود، مثل نزول قرآن و رزق و خلقت، تعبیر جمع به‌کار می‌رود.

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۱۴ تا ۱۱۵.

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب عروس قرآن، نوشته احمد عابدینی مراجعه نماید.

گاهی از یک نفر - به جهت بزرگی و والا بودن جایگاه گوینده - تعبیر جمع آورده می‌شود.^۱ در زبان فارسی نیز همین کاربرد وجود دارد؛ مثلاً می‌گوییم «ما این کار را کردیم». برخی نیز گفته‌اند، از آن‌جا که ذات خداوند متعال از مباشرت در انجام کارها منزّه است، تمامی افعال خداوند توسط واسطه‌های در فیض مانند ملائکه انجام می‌شود. به همین جهت، مواردی که جمع آورده می‌شود، مجموع ذات خداوند که سبب اصلی است و واسطه‌های در انجام آن کار در نظر گرفته شده است؛ مثلاً در نزول قرآن واسطه‌ها و عواملی که در نزول قرآن از عالم بالا بر قلب پیامبر ﷺ همچون جبرئیل ملک حامل وحی دخیل هستند در نظر گرفته می‌شود و گفته می‌شود ما قرآن را نازل کردیم یا در مواردی که مثلاً خداوند فرموده: ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ «آنان به ما ظلم نکردند، بلکه به خودشان ظلم کردند».

از آن‌جا که ظلم به اولیای خداوند ظلم به خداوند است خداوند اولیای خودش را در نظر گرفته و به همین جهت جمع آورده است. در کتاب *اصول کافی* درباره آیه ﴿فَلَمَّا أَسَفُونَا اتَّقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَعْرَضْنَا عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲ «هنگامی که ما را به خشم آوردند از آن‌ها انتقام گرفتیم»، از امام صادق ع روایت شده است: خداوند عزوجل مانند ما به خشم نمی‌آید، لکن برای خودش اولیایی آفریده است که آن‌ها به خشم می‌آیند یا خشنود می‌شوند. پس خشم و خشنودی آنان را خشم و خشنودی خودش دانسته و به خودش نسبت داده است.^۳ درباره آیه ﴿وَمَا ظَلَمُونَا﴾ نیز روایاتی نزدیک به همین مضمون وارد شده است.^۳

۷. آیا شأن نزول، مخصوص سوره‌های قرآن است یا شامل آیات قرآن هم می‌شود؟

شأن نزول‌هایی که ذکر شده، گاهی مربوط به سوره‌های قرآن است و گاهی مربوط به آیات گوناگون. کم نیستند آیاتی که شأن نزول دارند؛ چه بسا در یک سوره، چندین آیه با شأن نزول‌های مستقل وجود داشته باشد.

۱. طوسی، تبیان، ج ۳، ص ۵۶۲.

۲. زخرف، ۵۵.

۳. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۴۴؛ بحرانی، برهان، ج ۴، ص ۱۵۰ و ج ۱، ص ۱۰۲.

۸. چرا خداوند همه مسائل را به صورت صریح و روشن در قرآن بیان نکرده و باید با تأمل مسائل را از قرآن بیرون کشید؟

حقیقت قرآن دارای مراتبی است که از مقام «لدن» (زخرف، آیه ۴) تا مرحله لفظ «عربی مبین» امتداد دارد. بعضی از مراحل بلند آن در دسترس فکر و علم حصولی صاحب نظران نیست؛ زیرا از سنخ مفهوم و ماهیت نیست. این مراحل را تنها با عروج انسان به آن موطن رفیع می توان دریافت. اگر «نماز معراج مؤمن است»^۱ به دلیل آن است که انسان را عروج می دهد و زمینه دریافت حقایق بلند قرآن را ایجاد می کند.

در روایات متعدد تأکید شده که قرآن ظاهر و باطنی دارد.^۲ در برخی روایات، هفت باطن برای قرآن شمرده شده است.^۳ البته مقصود، عدد مخصوصی نیست. از امام صادق علیه السلام روایت است که «خدای عزوجل معارف خود را در قرآن کریم به چهارگونه بیان فرموده است: به صورت عبارت [لفظ صریح]، اشارات، لطایف و حقایق. عبارات آن برای فهم توده مردم است و اشاراتش برای خواص و لطایف آن برای اولیاء و حقایق آن برای انبیای الهی است».^۴ بنابراین، قرآن چشمه جوشان معرفت است که همگان را سیراب می کند؛ هرچند هر کس به اندازه سعه وجودی و مراتب صعودی اش از آن بهره مند می گردد.

خلاصه سخن آن که از معجزات الهی، فرستادن قرآنی است که برای همگان فهم پذیر است و شاید در نظر ظاهری بسیار ساده هم به نظر آید؛ ولی حقایق قرآنی دارای مراتبی است که از آن به باطن تعبیر می شود. رسیدن به باطن قرآن به ریاضت های فکری و روحی نیاز دارد تا ظرف وجودی انسان پذیرای حقیقت عالی آن باشد. پس ساده بودن ظاهر قرآن به دلیل زبان فطرت آن و از عوامل جهانی بودن آن است؛ ولی به معنای ساده بودن همه حقیقت قرآن نیست. دستیابی به باطن قرآن، قابلیت های فراوانی می خواهد و بسته به مقدار قابلیت، از قرآن بهره برده می شود.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۳۰۳.

۲. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۹۲.

۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۵۹، مقدمه هشتم.

۴. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ص ۴۱.

نکته دیگر این‌که برخی کتاب‌ها مانند کتاب‌های دبستان، همه چیز را به‌طور صریح می‌گویند؛ ولی برخی کتاب‌ها برای دانشجویان و بالاتر است. این کتاب‌ها، مطالبشان چند پهلوست؛ زیرا فهم افراد، رشد یافته و می‌تواند از یک عبارت، فهم‌های گوناگون داشته باشند. کتاب‌های بوستان و گلستان یا دیوان حافظ، چند پهلو هستند؛ چون در سطحی والا قرار دارند و برای گروه‌های مختلف نوشته شده‌اند. قرآن که از همه کتاب‌ها بالاتر و با عظمت‌تر است، برای همه افراد در همه نسل‌ها و عصرهاست. بنابراین، به‌گونه‌ای است که با دقت در آن، مطالب استخراج می‌شود و با تدبیر در آیات می‌توان به بعضی مسائل دست یافت. دست‌یابی به برخی مسائل، نه به همه مسائل، حاکی از عظمت و بزرگی وصف‌ناشدنی گوینده آن یعنی خداوند متعال است.

درباره این بحث می‌توانید به کتب زیر مراجعه کنید:

- قرآن در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، آیه‌الله‌جوادی آملی، بخش پنجم.

- فهم قرآن، انتشارات اسراء.

۹. آیا با تهیه تفسیر مجمع‌البیان از تهیه تفسیر المیزان بی‌نیاز می‌شویم؟

با توجه به تفاوت سبک و روش تفاسیر المیزان و مجمع‌البیان و نیاز جامعه امروز، تفسیر المیزان کاربرد و قابلیت استفاده بیشتری دارد. تفسیر تسنیم نوشته آیه‌الله جوادی آملی که تاکنون پانزده جلد آن منتشر شده است، مطالب متنوع بیشتری دارد. البته باید دانست که هیچ تفسیری خواننده را از تفسیر دیگر بی‌نیاز نمی‌کند؛ اگرچه هر زمان، تفسیرهای بهتری نوشته می‌شود.

به هر حال، برای استفاده دانشجویان، تفسیر نمونه خوب است. برای استادان دانشگاه ترجمه المیزان مناسب است. برای آنان که درصدد تتبع برای نوشتن مقالات علمی هستند، تفسیر راهنما خوب است. برای استفاده‌های اختصاری و فوری، تفسیر نور مناسب است. برای دریافت اقوال مفسران قدیم و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام و ادبیات و قرائت‌های مختلف که معمولاً طلاب علوم دینی و دانشجویان کارشناسی ارشد و دکتری زبان عرب دنبال آن هستند، مجمع‌البیان مناسب است. برای یافتن اشکال‌های مطرح در ذیل هر آیه و بحث‌های کلامی و عقاید اشاره و رد معتزله، تفسیر کبیر فخر رازی مناسب است. برای یافتن مطالب عرفانی، تفسیر کشف الاسرار میبیدی مناسب است.

به هر حال، مراجعه به کتاب *التفسیر و المفسرون* آقای سید محمدعلی ایازی شما را با همه تفاسیر به طور اجمال آشنا می‌کند.

۱۰. بهترین تفسیر برای کسانی که با تفسیر قرآن آشنایی نداشته‌اند، برای فهم هرچه صریح‌تر و واضح‌تر قرآن، کدام تفسیر است؟

برای آشنایی با قرآن، در آغاز یک دوره ترجمه ساده و روان آیات را همراه با خود آیات قرآن بخوانید. در این زمینه از ترجمه آقای آیتی یا فولادوند یا دیگر ترجمه‌هایی که در دسترس است استفاده کنید.

پس از این مرحله، می‌توانید به تفاسیر ساده فارسی؛ مانند تفسیر نمونه، نور، راهنما، ترجمه تفسیر کاشف، احسن الحدیث و اطیب البیان مراجعه کنید.

۱۱. آیا خواندن قرآن باید با خواندن معانی همراه باشد تا انسان نوعی نورانیت و معرفت به دست آورد یا خواندن خود قرآن هم کافی است؟

قرآن به دلیل این که کلام خداست، دارای نورانیت خاصی است که اگر هم در وقت قرائت آن، انسان از معانی آن چیزی نفهمد، آثار نورانی و پاداش‌های اخروی برای خواننده دارد. البته اگر انسان بخواهد از هدایت‌های قرآن برای سعادت دنیا و آخرت بیشتر استفاده کند، باید علاوه بر قرائت قرآن، به خواندن ترجمه و تأمل و تفکر در معانی آن نیز توجه کند تا بهره‌مندی بیشتری داشته باشد. بنابراین، تلاوت همراه با ترتیل قرآن از امور مهمی است که بر شکل‌گیری ایمان شخص تأثیر می‌گذارد؛ به صورتی که انسان با خواندن قرآن، لطافت و قوت را با هم می‌آموزد: در مسائل عاطفی و احساسی، نرم‌دل و در دشواری‌ها و برخورد با مشکلات و رنج و دردها محکم و قوی می‌شود. از این رو، قرآن کریم خطاب به پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «ای جامه به خود پیچیده، شب را جز کمی به پاخیز، نیمی از شب را یا کمی از آن کم کن، یا بر نصف آن بیفزا، قرآن را با دقت و تأمل بخوان.»^۱ همه این‌ها برای آمادگی تحمل بار سنگین و پذیرش مسئولیتی بزرگ است: «چراکه ما به زودی

سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد»؛^۱ هر چند به مؤمنین تخفیف داده و فرموده است: «اکنون آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید. او می‌داند به زودی گروهی از شما بیمار می‌شوند و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می‌روند و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می‌کنند (و از تلاوت قرآن باز می‌مانند).»^۲

یکی از نشانه‌های اساسی و جدی پرهیزکاران که در طول شبانه‌روز به‌طور طبیعی در آن‌ها مشاهده می‌شود، این است که با خواندن قرآن به نفس خود را در حالت حزن و اندوه قرار می‌دهند. حضرت علی ع‌الیه‌السلام علاقه آن‌ها را چنین وصف می‌فرماید: «پرهیزکاران در شب بر پا ایستاده، مشغول نمازند؛ قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه می‌خوانند؛ با قرآن جان خود را محزون می‌سازند و داروی درد خود را می‌یابند.» سپس اضافه می‌فرماید: «و هر گاه به آیه‌ای می‌رسند که ترس از خدا در آن باشد گوش دل به آن می‌سپارند؛ گویا صدای برهم‌خوردن شعله‌های آتش، در گوششان طنین افکن است.»^۳

مطلوب در تلاوت قرآن شریف آن است که در اعماق قلب انسان تأثیر بگذارد و باطن انسان صورت کلام الهی بگیرد و از مرتبه ملکه به مرتبه تحقق برسد. معصوم ع‌الیه‌السلام با اشاره به همین مطلب می‌فرماید: «جوان مؤمن اگر قرائت کند، قرآن در گوشت و خون او وارد شود.» این سخن کنایه از آن است که صورت قرآن در قلب مستقر و جایگزین می‌شود؛ به طوری که خود باطن انسان، به اندازه لیاقت و استعدادش، کلام الله مجید و قرآن حمید می‌گردد.

یکی از آداب مهم قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و بهره بی‌شمار نائل می‌کند، «تطبیق» است؛ آن چنان‌که با تفکر در هر آیه از آیات شریفه، مفاد آن را با حال خود منطبق و نقصان خود را به واسطه آن مرتفع می‌کند و امراض خود را بدان شفا می‌دهد. مثلاً در قصه شریف حضرت آدم ع‌الیه‌السلام ببیند سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس با آن همه سجده‌ها و عبادت‌های طولانی چه بوده، خود را از آن تطهیر کند؛ زیرا مقام قرب الهی جای پاکان است و با اوصاف و اخلاق شیطانی،

۱. مزمل، ۵.

۲. مزمل، ۲۰.

۳. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۴.

قدم در آن بارگاه قدس نتوان گذاشت. از آیات شریف استفاده می‌شود که مبدأ سجده نمودن ابلیس، خودبینی و عُجب بوده که کوس ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾^۱ زد. این خودبینی او اسباب خودخواهی و خودفروشی - که استکبار است - شد؛ و آن، اسباب خودرأیی - که استقلال و سرپیچی از فرمان است - گردید. سپس از درگاه خداوند بیرون رانده شد. آنچه سبب مطرودیت درگاه قدس است، در هر کسی باشد مطرود است.

احادیث دربارهٔ ثواب تلاوت قرآن، بی‌حد و حصر است. چگونه چنین نباشد، حال آن‌که قرآن کلام پروردگار و حضرت روح‌الامین حامل آن است و بر سیدالمرسلین نازل شده است.

۱۲. خداوند می‌گوید برای این که راه اصلی و هدف اصلی را پیدا کنید به قرآن و نماز رجوع کنید که اسرار زیادی دارد. حال، چه کسی می‌تواند قرآن را برای ما تفسیر کند و توضیح دهد؟ چون بشخصه هرگاه قرآن می‌خوانم به رموز آن پی نمی‌برم. افرادی را معرفی کنید یا کتابی که بتواند مرا کمک کند.

برای آشنایی بیشتر با معارف قرآن شما می‌توانید بر اساس روش زیر عمل کنید:
برای آشنایی با قرآن، در آغاز یک دوره ترجمهٔ ساده و روان آیات را همراه با خود آیات قرآن بخوانید. در این زمینه، از ترجمهٔ آقای آیتی یا فولادوند یا دیگر ترجمه‌هایی که در دسترس است استفاده کنید.

پس از این مرحله، می‌توانید به تفاسیر سادهٔ فارسی؛ مانند تفسیر نمونه، نور، راهنما، کاشف و احسن‌الحدیث، مراجعه کنید. هم‌چنین اگر خواستار این مطلب هستید که از معارف قرآن دربارهٔ یک موضوع اطلاع و آگاهی کسب نمایید، می‌توانید به تفاسیر موضوعی، نظیر تفاسیر آیه‌الله جوادی آملی که در موضوعات گوناگون نظیر قرآن در قرآن، انسان‌شناسی در قرآن، و... منتشر شده است، رجوع نمایید. هم‌چنین بعد از مطالعهٔ تفاسیر ترتیبی سادهٔ فارسی می‌توانید به تفسیر المیزان و هم‌چنین تفسیر تسنیم آیه‌الله جوادی آملی که از اول قرآن است و تاکنون پانزده جلد آن به طبع رسیده است، مراجعه کنید.

۱۳. آیا تفسیر، درست جلوه‌دادن کلام باطل و غلط ما نیست؟

مراد از سؤال روشن نیست. اگر مرادتان این است که مفسّر، کلام قرآن را که باطل است توجیه می‌کند تا درست جلوه دهد، پاسخش این است که خیر.

اولاً کلامی را تفسیر می‌کنند که تاب تفسیر داشته باشد. مثلاً شعر حافظ تاب تفسیر عرفانی دارد ولی شعرهای هجو و فحش، تاب تفسیر ندارد. کلام خداوند به گونه‌ای است که تاب چندین معنا دارد. آن‌گاه مفسّر با توجه به سایر آیات و نیز روایات، آن را تفسیر می‌کند.

اگر مراد از تفسیر، تفسیر به رأی باشد، این نوع تفسیر ممنوع است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله از فهم قرآن به این شیوه نهی فرموده‌اند. تفسیر به رأی این است که مفسّر صرفاً عقاید باطلی دارد یا سخن باطلی گفته است و سپس درصدد است با یاری گرفتن از قرآن، حرف باطل خود را توجیه کند یا بر دانسته‌ها و ابزار خود در فهم کلام الهی اکتفا کند و همان‌گونه که کلام مردم عادی را تفسیر می‌کند، کلام خدا را نیز تفسیر کند، بدون آن‌که به عقل یا به سایر قسمت‌ها و آیات رجوع کند یا این‌که شخص با پیشینه ذهنی به سراغ قرآن برود و از قبل موضوعی را بدون دلیل عقلی و نقلی محکم، صددرصد قبول کرده و با رجوع به قرآن قصد به کرسی نشاندن حرف خود با ابزار قرار دادن آیات قرآنی داشته باشد.

البته اگر مفسّر بدون پیشینه ذهنی قبلی به سراغ قرآن بیاید و با خضوع در مقابل قرآن زانو زده و با مراجعه به آیات دیگر و با مراجعه به احادیث صحیح رسیده از ائمه اطهار علیهم السلام که عالمان حقیقی به قرآن هستند، سعی نماید مقصود اصلی قرآن را بشناسد، این دیگر تفسیر به رأی یا به قول شما درست جلوه دادن کلام باطل خود نیست و راه صحیح فهم معانی قرآن است.

۱۴. تفاسیر قرآن در این سنوات اخیر خیلی زیاد شده است. من از کجا متوجه شوم یا تشخیص دهم که آن تفسیر صحیح و طبق مذهب شیعه است؟ لطفاً در این باب بیشتر توضیح دهید.

باید دانست قرآن کلام الهی است و عظمت کلام به عظمت گوینده آن است. از این رو، گفته شده است قرآن هفتاد بطن دارد که نشانه وسعت مفاهیم آن است. حتی درباره برخی از آیات قرآن، مانند شش

آیه اول سوره حدید، آمده است که درک عمیق آن نصیب مردم آخرالزمان می‌شود. لذا هم قرآن نیاز به تفسیر دارد و هم نیاز به تفسیرهای مختلف دارد. البته ناگفته نماند که همگان توانایی بهره‌گیری از قرآن دارند و اختصاص به گروه و مفسران ندارد. قرآن به اقیانوس تشبیه شده است؛ یعنی هم می‌توان از منظره آن استفاده کرد، به طوری که حتی بی‌سوادان از نگاه به خط آن بهره‌مند می‌شوند؛ هم می‌توان از کناره‌های آن استفاده کرد، به طوری که حتی شاگردان نوپا می‌توانند از آن لذت ببرند؛ هم غواصان می‌توانند با راهیابی به عمق آن از معارف بلند بهره‌مند شوند. فعلاً شما یک دور قرآن را با یک ترجمه خوب به پایان ببرید. پس از آن، تفاسیری که شما می‌توانید از آن‌ها بهره ببرید چند تفسیر به عنوان نمونه معرفی می‌شود: تفسیر نمونه (آیه الله مکارم شیرازی و همکاران)، نور (حجة الاسلام قرائتی)، المیزان و ترجمه تفسیر المیزان (علامه طباطبایی).

۱۵. آیا تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام معتبر است؟

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، از تفاسیر روایی شیعه متعلق به قرن سوم هجری قمری است. متن این تفسیر فقط تا اواخر آیات سوره بقره است. این تفسیر، مملو از روایات و احادیثی راجع به فضائل قرآن و تأویل و آداب قرائت قرآن و احادیثی راجع به فضائل اهل بیت علیهم السلام و عیوب دشمنان آن‌هاست. بحث‌های متعددی درباره سیره نبوی و مناسبات آن حضرت با یهودیان نیز در آن مطرح شده است.

با وجود قدمت این تفسیر، در این‌که این تفسیر تألیف امام حسن عسکری علیه السلام هست یا نه، نظرات متعددی وجود دارد. همیشه در بین علمای امامیه بحث بوده که آیا این تفسیر، مورد وثوق است یا خیر. عده‌ای از محدثین و فقهای متقدم و متأخر، در صحت انتساب آن را امام عسکری علیه السلام، تردید و حتی مطلقاً انکار کرده‌اند. از طرف دیگر، عده زیادی از علما و محدثین قدیم و جدید، نه تنها این تفسیر را رد نکرده‌اند بلکه آن را مستند دانسته و در آثار و کتب خود، استفاده‌های روایی زیادی از آن کرده‌اند.

عده‌ای که موافق با این تفسیرند، معتقدند که این تفسیر مانند سایر کتب حدیثی است که در آن هم اخبار صحیح و هم اخبار ضعیف هست که اگر این‌گونه باشد نمی‌تواند از امام عسکری علیه السلام باشد.

برخی از موافقان این تفسیر به قرار زیرند:

۱. شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ق) اولین عالم شیعی است که مطالب زیادی از این تفسیر در کتب خود نقل کرده است. البته درباره وثاقت یا عدم اعتبار آن هیچ حرفی نزده است.
 ۲. شیخ طبرسی، صاحب کتاب احتجاج.
 ۳. قطب راوندی، صاحب الخراج که در همین کتابش، بسیار از این تفسیر نقل کرده است.
 ۴. علامه مجلسی، صاحب کتاب بحارالانوار که خود در این کتاب می‌گوید: تفسیر امام عسکری علیه السلام از کتب معروف است و شیخ صدوق به آن اعتماد کرده است.
 ۵. سیدهاشم بحرانی.
- عده‌ای از علما و محدثین، حجیت آن را نفی کرده و می‌گویند که این تفسیر جعلی است، از جمله:
۱. ابن غضائری، صاحب کتاب الضعفا می‌گوید: شیخ صدوق از تفسیری روایت می‌کند که به وسیله دو نفر مجهول الحال، روایت شده است (یوسف بن محمد بن زیاد، علی بن محمد بن یسار). این تفسیر از جعلیات «سهل دیباجی» است.
 ۲. علامه حلی، در رد این تفسیر، عیناً نظر غضائری را نقل می‌کند.
 ۳. علامه شیخ محمدجواد بلاغی، صاحب تفسیر آلاء الرحمن.
- این‌ها نمونه‌هایی از صحبت‌های مخالفین و موافقین تفسیر امام العسکری علیه السلام بود. از همه این‌ها گذشته، ما هیچ دلیلی نداریم که این تفسیر موجود، همان تفسیری است که از امام عسکری علیه السلام است.
- برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: کتاب حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیهم السلام، نوشته آقای رسول جعفریان.

۱۶. آیا برای فهمیدن مطالب و مفاهیم قرآن لازم است به متن همه کتاب‌های تفسیر

قرآن رجوع کنیم؟ بنابراین، چه جایی برای تفکر است؟

فهم قرآن به نسبت تفاوت ظرفیت‌ها، متفاوت است. قرآن کتابی عمیق و دارای بطن است و هر کس به حد ظرفیت وجودی خود می‌تواند از آن بهره‌مند شود. مانند دریایی عمیق که هر کس هرچه بیشتر

در آن فرو رود و بیشتر غواصی کند، مسلماً بیشتر استفاده می‌برد. ائمه علیهم‌السلام نیز آیات کریمه قرآن را برای همه افراد یکسان معنی نمی‌کردند. برای برخی ظاهر قرآن و برای برخی دیگر باطن قرآن را معنی می‌فرمودند و این بستگی به تحمل افراد داشت. دل‌های انسان‌ها همانند ظرف‌های گوناگون است که هر کس به اندازه ظرفیت خود بهره می‌برد. شاید آیندگان بتوانند معارف الهی را چه در قرآن و چه در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به نحو دقیق‌تر و عمیق‌تر از گذشتگان خود بفهمند. بنابراین، فهم قرآن در بین گذشتگان و آیندگان متفاوت است. مسلماً فهم آیندگان دقیق‌تر، علمی‌تر و کامل‌تر است. بعضی از مسائل در زمان‌های گذشته جزو مسائل علمی به‌شمار می‌رفت؛ ولی همان مسائل امروز از بدیهیات است. علت این مطلب، به پیشرفت علوم و تکامل فهم‌ها برمی‌گردد؛ البته علوم و فهم گذشتگان در فهم مطالب و ادراک آیندگان بی‌تأثیر نیست.

بر این اساس، رجوع به تفسیر، نه تنها مانع تفکر نیست، بلکه زمینه را برای تفکر عمیق‌تر و دقیق‌تر فراهم می‌کند. به‌عنوان مثال، شاید مطلبی که شما ممکن بود برای فهمیدن آن ساعت‌ها وقت صرف می‌کردید، مفسر برای شما بیان کرده باشد. شما به‌وسیله این تفسیر می‌توانید بسیار عمیق‌تر در آیه تفکر کنید و نکات تازه‌تر و دقیق‌تری از آیه به‌دست آورید.

نکته دیگر این‌که فهم بعضی آیات به بعضی مقدمات یا تسلط بر آیات دیگر احتیاج دارد که بدون این مقدمات ممکن است انسان در فهم آیه دچار اشتباه شود یا حتی آیه برای او کاملاً مبهم باشد. تفسیر در این جا به شما کمک می‌کند مفهوم آیه را بهتر متوجه شوید تا بتوانید درباره آن تفکر کنید؛ زیرا تا زمانی که آیه برای شما مبهم باشد نمی‌توانید درباره آن تفکر کنید. به‌عنوان مثال، ظاهر آیه ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۱، این است که خداوند بر عرش ایستاده است؛ اما مفسرین با توجه به آیات دیگر، مانند ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ و سایر آیاتی که جسم و مکان و... را از خداوند نفی می‌کند، می‌گویند منظور از ایستادن بر عرش، قدرت و تسلط خداوند است. بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی؛ بلکه منظور از عرش خدا، مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او محسوب می‌شود. بنابراین، ﴿استوی علی العرش﴾، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است. اصولاً کلمه

«عرش» در زبان عربی و «تخت» در زبان فارسی غالباً کنایه از قدرت است. مثلاً می‌گوییم فلان کس را از تخت فرو کشیدند؛ یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند. یا در عربی می‌گوییم: ثل عرشه؛ یعنی تختش فرو ریخت.^۱

از آنچه گذشت معلوم شد که رجوع به تفاسیر لازم است؛ اما این‌که در هر آیه‌ای به تمامی تفاسیر مراجعه شود، خیر؛ چنین چیزی لازم نیست. شما سطح فکر خود را ببینید و در همان سطح، یکی از تفاسیری که معمولاً سؤال‌های شما را پاسخ می‌دهد انتخاب کنید؛ آن‌گاه درباره سؤال‌های جدیدی که در ضمن مطالعه آن تفاسیر پیش می‌آید و آن تفسیر پاسخ نداده است، تفکر کنید؛ اگر پاسخش را یافتید که بسیار خوب، اگر نیافتید به تفسیری که دقیق‌تر است مراجعه کنید و باز همین‌طور ادامه دهید. پس مراجعه به تفاسیر و تفکر، لازم و ملزوم یکدیگرند. مهم این است که سر سفره قرآن بنشینید و با دقت، هر روز طعامی جدید نوش جان کنید.

۱۷. آیا صرفاً خواندن قرآن به عربی کفایت می‌کند یا این‌که مفهوم لغات و معنی آن را نیز باید فهمید؟ در صورتی که یادگیری مفهوم آیات لازم باشد، چند کتاب قرآنی که ساده و روان ترجمه شده باشد معرفی فرماید.

تلاوت قرآن مسلماً دارای اجر و ثواب و تأثیری فوق‌العاده است و در روایات به خواندن قرآن توصیه شده است.

حضرت علی ع می‌فرماید: «الْبَيْتُ الَّذِي يَقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يَذْكُرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ تَكْتُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَخْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ»؛^۲ «خانه‌ای که در آن قرآن تلاوت و از خداوند یاد شود، برکت آن خانه افزون گردد، ملائکه در آن خانه حاضر شوند و شیطان از آن خانه رانده گردد.»

قرآن، معارف اسلامی را به اختصار بیان فرموده و برای تفصیلات آن معارف، افراد را به در خانه اهل بیت ع هدایت کرده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛^۳ «قرآن را فرستادیم تا آنچه از جانب خدا برای مردم فرستاده شده است، برای آنان

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۶۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط. الإسلامية)، ج ۲، ص ۴۹۹.

۳. نحل، ۴۴.

روشن سازی.» این جا تفسیر قرآن مطرح می شود. تفسیر با کلماتی مانند تبیین، تفصیل، ایضاح و کشف، مترادف است.

در زمان زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمانان آیات قرآن را از زبان ایشان فرا می گرفتند و تا آن جا که ظرفیت علمی و فکری آنان اجازه می داد، در فهم معانی و مقاصد آن می کوشیدند. اگر مشکلاتی در فهم آیات پیش می آمد به آن حضرت مراجعه می کردند و آن حضرت در کمال سهولت، مشکل را حل و فصل می نمودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر کتاب خدا و توضیح معارف دین، گفتار اهل بیت خود را مانند سخن خود دانسته و فرموده است که «قرآن و اهل بیت من تا دامنه قیامت از یکدیگر جدا نمی شوند و هر کس بخواهد از قرآن استفاده کند، باید دست به دامن اهل بیت من بزند.»^۱ یکی از مهم ترین خاصیت های تفسیر قرآن کریم بهره گیری بیشتر از معارف و معانی آیات است. پیامبر صلی الله علیه و آله، مبین حقیقی قرآن است و ما شیعیان معتقدیم بعد از ایشان اهل بیت آن حضرت، مفسران واقعی قرآن و به عبارتی قرآن مجسم و مجسد و ناطق هستند.

در کلام امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام در توصیف قرآن می خوانیم: «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ»^۲ «بدانید در قرآن علم گذشته ها و آیندگان آمده است. قرآن درمان بیماری های شما و سبب نظم و ساماندهی میان شماست.»

در خصوص معرفی کتاب، توصیه می شود اول قرآن با ترجمه ای مثل ترجمه فولادوند تهیه کنید، در مرحله بعدی، تفسیر نمونه و تفسیر راهنما و نیز کتاب تفسیر نور آقای قرائتی را مطالعه بفرمایید.

۱۸. بعضی ها می گویند قرآن را باید عمل کرد؛ پس باید معنی اش را بخوانی، نه عربی آن را. من فکر کردم و دیدم هم عقل و هم منطق می پذیرد که باید از ترجمه قرآن استفاده کرد، نه متن عربی؛ چراکه خود قرآن می گوید «این، کتاب هدایت است» و هدایت بدون ترجمه ممکن نیست. نظر شما چیست؟

بله، کسی مخالف ترجمه و خواندن تفسیر نیست، بلکه بسیار هم خوب است؛ ولی آنچه مهم است این که این الفاظ عربی خودش از سوی خدا نازل شده است و اعجازهایی دارد که تا به حال مقداری

۱. حدیث معروف ثقلین [ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۳۵؛ کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط. دارالحدیث)، ج ۲، ص ۲۵].

۲. سیدرضی، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۲۳، خطبه ۱۵۸.

از آن شناخته شده و بسیاری هم بعداً شناخته می‌شود. علاوه بر این، اگر قرآن در جای دیگر نازل می‌شد زبان دیگری می‌داشت؛ لیکن اگر چنین هم بود می‌باید همان زبان خودش آموخته و محافظت می‌شد. دلایل متعددی بر عربی بودن و عربی خواندن قرآن وجود دارد؛ از جمله:

۱. ایجاد زبانی مشترک در میان همهٔ پیروان و در واقع فراهم‌سازی نوعی وحدت و پیوند بین‌المللی دینی.

۲. روح و محتوای هر پیام و سخنی در قالب زبان خاصی که در آن ریخته شده، عمیق‌تر درک می‌شود تا زمانی که به زبان‌های دیگر برگردانده شود. قرآن - که دارای مضامین بسیار بلند و عالی است - هرگز قابل ترجمهٔ دقیق و کامل به هیچ زبانی نیست. همهٔ ترجمه‌های قرآن نارسا و در موارد متعددی اشتباه است. کافی است اندکی در مباحث مربوط به زبان‌شناسی، فن ترجمه و تئوری‌های مربوط به آن و نقد ترجمه‌های قرآن مطالعه کنید؛ آن‌گاه خواهید یافت که فرق بین قرآن و ترجمه‌هایش، همان فرق بین کتاب الهی و بشری است.

۳. قرآن علاوه بر محتوای مطالب، از لطافت، زیبایی و نکات ادبی عجیبی برخوردار است که خود وجهی از وجوه اعجاز قرآن است و در قالب هیچ ترجمه‌ای بیان‌شدنی نیست. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: *مجلهٔ بینات* و *مجلهٔ مترجم* (ویژه‌نامهٔ قرآن).

۱۹. منظور از کلمهٔ «ما» در آیه‌های شریفهٔ قرآن مثلاً آیهٔ زیر چه می‌باشد؟ «و چون ما مرگ را بر سلیمان مأمور ساختیم»؛ با توجه به این که خدا یکتاست و شریکی ندارد.

برخی معتقدند گاهی اوقات از یک نفر تعبیر جمع آورده می‌شود؛ به جهت بزرگی و والا بودن جایگاه گوینده.^۱

برخی نیز گفته‌اند از آن‌جا که ذات خداوند متعال از مباشرت در انجام کارها منزه است، به همین جهت، تمامی افعال خداوند توسط واسطه‌های در فیض مانند ملائکه انجام می‌شود. از این رو، مواردی که جمع آورده می‌شود مجموع ذات خداوند که سبب اصلی است و واسطه‌های در انجام آن کار در نظر گرفته شده است. مثلاً در نزول قرآن، واسطه‌ها و عواملی که در نزول قرآن از عالم بالا بر قلب پیامبر ﷺ، همچون جبرئیل (ملک حامل وحی)، دخیلند در نظر گرفته می‌شود و گفته می‌شود ما

۱. طوسی، محمد بن حسن، *تبیان*، ج ۳، ص ۵۶۲.

قرآن را نازل کردیم یا در مواردی که مثلاً خداوند فرموده: ﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛^۱ «آنان به ما ظلم نکردند، بلکه به خودشان ظلم کردند.» از آنجا که ظلم به اولیای خداوند ظلم به خداوند است خداوند اولیای خودش را در نظر گرفته و به همین جهت جمع آورده است.

در کتاب/اصول کافی درباره آیه ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛^۲ «هنگامی که ما را به خشم آوردند از آن‌ها انتقام گرفتیم»، از امام صادق (ع) روایت شده است که خداوند عزوجل مانند ما به خشم نمی‌آید و لکن برای خودش اولیایی آفریده است که آن‌ها به خشم می‌آیند یا خشنود می‌شوند. پس خداوند خشم و خشنودی آنان را خشم و خشنودی خودش دانسته و به خودش نسبت داده است.» درباره آیه «و ما ظلمونا» نیز روایاتی نزدیک به همین مضمون وارد شده است.^۳

۲۰. منطق قرآن در برابر افرادی که جدال می‌کردند بر حقیقت، چه بوده است؟

بحث و گفت‌وگو و استدلال و مناقشه در گفتار دیگران، اگر به منظور روشن شدن حق، نشان دادن راه و ارشاد جاهل باشد، عملی است پسندیده و شایسته تقدیر، بلکه در بسیاری از موارد واجب است. قرآن هرگز با بحث و گفت‌وگوی روشنگرانه و استدلال برای تبیین حق مخالفت نکرده، بلکه در آیات زیادی آن را عملاً تثبیت نموده و در بسیاری از موارد از مخالفین برهان و دلیل مطالبه کرده و گفته است: ﴿هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾؛^۴ «استدلال خود را بیاورید.»

در بسیاری از موارد نیز در مقابل تقاضای برهان، به اقامه دلائل مختلف پرداخته است؛ چنان‌که در آخر سوره یس می‌خوانیم که در برابر آن مرد عرب که استخوان پوسیده‌ای را به دست گرفته بود و از پیامبر می‌پرسید: ﴿قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾؛^۵ «چه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده را از نو زنده کند»، چندین دلیل بر مسئله معاد و قدرت خداوند بر احیای مردگان اقامه می‌کند. نیز در آیه ۲۵۸ سوره بقره، گفت‌وگوهای ابراهیم (ع) و دلائل دندان‌شکن او را در برابر

۱. بقره، ۵۷.

۲. زخرف، ۵۵.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۱، ص ۱۴۴.

۴. بقره، ۱۱۱؛ انبیاء، ۲۴؛ نمل، ۶۴؛ قصص، ۲۵ و ...

۵. یس، ۷۸.

نمرود و در آیات ۴۷ تا ۵۴ سوره طه، احتجاج موسی را در برابر فرعون منعکس ساخته که نمونه‌ای روشن از مجادله شایسته است.

قرآن هم‌چنین پر است از دلائل مختلفی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مقابل بت پرستان و مشرکان و بهانه‌جویان اقامه می‌کردند. حتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به جدال احسن امر می‌فرماید: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛^۱ «با حکمت و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما و با آن‌ها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن. پروردگار تو از هر کسی بهتر می‌داند چه کسانی از طریق او گمراه شده‌اند و چه کسانی هدایت یافته‌اند.»

بنابراین، می‌توان گفت که منطق قرآن بی‌بسته، آوردن دلیل و برهان، موعظه و جدال احسن برای به‌راه‌آوردن افراد است و تا زمانی که برای طرف مقابل، حق کاملاً روشن نشود، راه را ادامه می‌دهد و پس از آن او را به حال خود وامی‌گذارد. اگر او در مقابل حق کفر ورزید و با مسلمانان از در جنگ وارد شد، با او می‌جنگد و اگر اقدامی نکرد بر ضدش اقدامی نمی‌شود.

۲۱. جدال احسن و باطل یعنی چه؟ (در قرآن و احادیث به صورت مبسوط).

۱. جدال احسن: جدال احسن اثبات حق است با مقدمات و روشی که مخاطب بپذیرد. این نوع مجادله با هدف اثبات حق انجام می‌شود و از روش‌هایی است که در تبلیغ دین - پس از به‌کارگیری روش‌های دعوت برهانی و حکیمانه و پند و اندرز - مورد توجه و تأکید قرآن قرار گرفته است. برخی، بهره‌گیری از خود قرآن و برخی بهره‌گیری از آیات را همان جدال احسن برشمرده‌اند؛ به این معنا که قرآن در برخی از آیات خود به مجادله رو می‌آورد و با مشرکان به زبان جدل سخن می‌گوید و آنان را به اسلام دعوت می‌کند. بنابراین، استفاده از این آیات قرآن در حقیقت، همان دستوری است که قرآن در بخش سوم اقسام دعوت بدان اشاره و با «جدال احسن» از آن یاد می‌کند. از این رو، می‌توان بهره‌گیری از آیات جدلی قرآن را در دعوت، جدال احسن برشمرد.

در آیه ۱۲۵ سوره نحل می‌خوانیم که خداوند به پیامبر اسلام دستور می‌دهد: ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ «با آن‌ها به روشی که نیکوتر است مجادله و گفت‌وگو کن.» و درباره ابراهیم

می خوانیم: ﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾؛^۱ «هنگامی که وحشت ابراهیم زائل شد و بشارت تولد فرزند به او رسید، برای تأخیر مجازات قوم لوط با ما به گفت و گو و مجادله پرداخت.»

این‌ها از نوع مجادله به حق است.

در حدیثی می‌خوانیم یکی از دوستان امام صادق علیه السلام به نام طیار (حمزه بن محمد) می‌گوید به امام عرض کردم: «بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مُنَاطَرَةَ النَّاسِ»؛ «به من خبر رسیده که شما از مناظره با مخالفان ناخشنود هستید.» امام علیه السلام در پاسخ فرمودند: «أَمَّا كَلَامُ مِثْلِكَ فَلَا يَكْرَهُ مَنْ إِذَا طَارَ يَحْسِنُ أَنْ يَقَعَ وَ إِنْ وَقَعَ يَحْسِنُ أَنْ يَطِيرَ فَمَنْ كَانَ هَكَذَا لَا نَكْرَهُهُ»؛^۲ «اما کسی که چون تو باشد، عیبی ندارد؛ کسانی که وقتی پرواز می‌کنند و اوج می‌گیرند به خوبی می‌توانند بنشینند و هنگامی که می‌نشینند به خوبی می‌توانند پرواز کنند و اوج گیرند. کسی که چنین باشد، ما از مناظره او ناخشنود نیستیم.»^۳

۲. جدال باطل: در قرآن، گاه از این نوع جدال به «مراء» نیز تعبیر شده است. جدال باطل، جدالی است که در آن یک سوی مجادله به استهزاء و تمسخر روی آورد و هدف از آن کوبیدن حق باشد؛ به این معنا که یک سوی استهزاء هم در روش و آداب مجادله، رعایت ادب را نکند و به حيله تمسخر و استهزاء روی آورد تا طرف مقابله را از نظر شخصی و شخصیت خرد و کوچک نماید و هم با علم به حق بودن، آن را نادیده گرفته و بکوشد تا آن را بکوبد یا نابود سازد. این روش در بیشتر جاهایی که در قرآن از آن یاد شده، از سوی مشرکان و کافران استفاده شده و روش اصلی مخالفان پیامبران بوده است: کهف: ۵۶ و غافر: ۴ و ۵ و ۳۵ و ۵۶ و ۶۹.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ ضَنَّ بِعِزِّهِ فَلْيَدْعِ الْمِرَاءَ»؛^۴ «هر کس به آبروی خویش علاقه‌مند است، مجادله و ستیزه‌جویی را ترک کند.» این، از آن روست که در این‌گونه مباحث، کار تدریجاً به بی‌حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبت‌های ناروا می‌رسد. در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ الْمِرَاءَ وَ الْحُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا

۱. هود، ۷۴.

۲. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، نوادر الأخبار فیما یتعلق بأصول الدین، ص ۴۰؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار (ط. بیروت)، ج ۲، ص ۱۳۶.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۳.

۴. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۳۸.

يَفْرَضَانَ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ يَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النَّفَاقُ»؛^۱ «از مجادله و ستیز در گفت‌وگو پرهیزید؛ زیرا این دو، دل‌های برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می‌کند و بذر نفاق را پرورش می‌دهد.»^۲

۲۲. چرا خدا ابتدا حکم روزه را بیان می‌کند و سپس در آن تغییر می‌دهد؟ مگر خداوند نیاز به آزمون دارد؟

از روایات اسلامی چنین استفاده می‌شود که در آغاز نزول حکم روزه، مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند. چنان‌که کسی در شب به خواب می‌رفت، سپس بیدار می‌شد، خوردن و آشامیدن بر او حرام بود. این‌که این حکم از کجا بینشان رواج یافته است، از روایات معلوم نمی‌شود. نیز در آن زمان، آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقاً تحریم شده بود و باز مدرکش معلوم نشده است.

یکی از یاران پیامبر ﷺ به نام مطعم بن جبیر که مرد ضعیفی بود و با این‌حال روزه می‌گرفت، هنگام افطار وارد خانه شد، همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند؛ ولی به‌خاطر خستگی خواب او را ربود. وقتی بیدار شد گفت: «من دیگر حق افطار ندارم.» با همان حال شب را خوابید و صبح درحالی‌که روزه‌دار بود برای حفر خندق (در آستانه جنگ احزاب) در اطراف مدینه حاضر شد. در اثنای تلاش و کوشش، به‌دلیل ضعف و گرسنگی مفرط، بیهوش شد. پیامبر ﷺ بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متأثر گشت.

هم‌چنین جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویش را نداشتند شب‌های ماه رمضان با همسران خود آمیزش می‌نمودند.

در این هنگام، آیه ۱۸۷ سوره بقره نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در تمام طول شب می‌توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.

به نظر می‌رسد در آیه و داستان نزول و... دقت کافی نشده است. باید در نظر داشت که روزه در شرایط سابق نیز بوده است و وقتی آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۵.

قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^۱ نازل شد، مسلمانان خودشان می‌دانستند روزه چیست و چگونه باید روزه گرفت؛ زیرا آنان در مدینه در کنار یهودیان زندگی می‌کردند و روزه را از آنان یاد گرفته بودند. روزه آنان همین بوده که شب‌ها بعد از مغرب و قبل از خواب، حق غذا خوردن داشتند و در طول ایام روزه، شب و روز، آمیزش برایشان حرام بود. پس این حکم، طبق وحی الهی بر مسلمانان نبود، بلکه چیزی بود که مسلمانان از یهودیان فرا گرفته بودند و عمل می‌کردند و بعداً خداوند احکام روزه مسلمانان را بیان کرد که بسیار ساده‌تر از روزه یهودیان بود و می‌توانستند شب تا سپیده بخورند و جماع کنند. پس به احکام اسلامی اعتراضی وارد نیست و خدا برای آزمایش چیزی را تحریم و تحلیل نکرده و با خیانت جوانان و ارتکاب گناه توسط آنان، حرام خدا حلال نشده است.

۲۳. سوره فاتحه، کلام خداست؛ پس چرا مانند سوره توحید اول آن، «قل» نیست؟ آیا خدا خودش را ستایش می‌کند و از خود کمک می‌خواهد؟

اولاً: تمام قرآن، کلام خداست و در ابتدای اکثر سوره‌ها، کلمه «قل» وجود ندارد و این اختصاص به سوره فاتحه ندارد.

ثانیاً: خداوند در موارد بسیاری، مطالبی را به صورت نقل قول در قرآن کریم بیان کرده است و این در جایی است که رویدادهایی رخ داده و سخنانی گفته شده است. در این گونه جاها معمولاً آن سخنان به صورت نقل قول آمده است؛ مانند نقل سخنان پیامبران.

در مواردی هم خداوند با کلمه «قل» و «قولوا» به پیامبر و مردم دستور می‌دهد که فلان سخن را بگویند؛ مانند بقره: ۱۰۴ و ۱۳۶؛ نساء: ۵ و ۸؛ احزاب: ۷۰؛ اسراء: ۱۱۱؛ نمل: ۵۹ و ۹۳ و ...

برای نمونه، در آیه ۱۱۱ اسراء، خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید: ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا...﴾؛ «و بگو: ستایش خدایی را که فرزندی نگرفته است...». پیامبر باید این حمد را بگوید و مسلمانان نیز از آن حضرت پیروی کرده، آن را بگویند. در این صورت، خداوند به بندگان دستور می‌دهد که این گونه خدا را ستایش کنند؛ ولی در سوره حمد، رویدادی رخ نداده و کسی سخن نگفته است تا قرآن نقل قول کند، بلکه خداوند می‌خواهد از زبان بندگان سخن بگوید و به صورت غیر مستقیم شیوه سخن گفتن و مناجات کردن با خودش را به بندگان یاد دهد. از این رو، نقل قول یا

گفتن «قل الحمد لله...» یا «قولوا الحمد لله...» جا ندارد؛ و اگر خداوند این‌گونه فرموده بود، دیگر از زبان بندگان سخن نگفته بود.

ثالثاً: خداوند بزرگ در ذات و اسماء و صفات خویش، مطلق است و به دیگران هیچ نیازی ندارد؛ زیرا در صورت نیاز داشتن، واجب‌الوجود و خالق و آفریدگار هستی نیست. حمد و ستایش و عبادت جن و انس نیز هیچ نفعی به حال حضرتش ندارد، بلکه صرفاً برای رشد و کمال جن و انس است.

حضرت امیرالمؤمنین علیؑ در ابتدای خطبه ۱۹۳ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «همانا خدای سبحان پدیده‌ها را در حالی آفرید که از اطاعتشان بی‌نیاز و از نافرمانی آنان در امان بود؛ زیرا نه معصیت گناهکاران به خدا زبانی می‌رساند و نه اطاعت و بندگی مؤمنان برای او سودی دارد.»^۱

خداوند، کمال مطلق است و هیچ نقصی در ذات مقدس او راه ندارد. بر فرض که همه مردم کافر شوند، هیچ ضرری به خداوند متعال نمی‌زند و اگر همه مردم مؤمن شوند، هیچ سودی برای خداوند ندارد؛ بنابراین، بندگی خداوند برای رشد و تکامل بندگان است؛ زیرا انسان به‌عنوان بنده و آفریده خداوند، رابطه خاصی با ذات اقدس اله دارد که با عبادت و بندگی و پرستش و ستایش خداوند، این رابطه را تقویت می‌کند و رشد می‌دهد و خود را به مقصد و مقصود خود که همانا «لقاءالله» و «دیدار یار» است نزدیک‌تر می‌کند.

آری، باید خداوند را ستایش کرد؛ زیرا همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها از اوست و خداوند برای این ما را به ستایش و حمد دعوت کرده است که ما را به کمال مطلوبمان برساند و راه را هم به ما نشان داده است. به این دلیل، وقتی بهشتیان در قرارگاه ابدی خود جای می‌گیرند، با تمام وجود خداوند را ستایش می‌کنند که آنان را به چنین مقامی رسانده است: ﴿دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲؛ «و آخرین سخنان آنان این است که سپاس، مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است.»

اما پاسخ بخش دوم سؤال شما: خیر، خداوند خودش را عبادت نمی‌کند و از خودش کمک نمی‌خواهد، بلکه نصف دوم سوره حمد، سخن بشر است با خدا؛ یعنی خداوند به بشر یاد می‌دهد که

۱. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج‌البلاغه (صبحی صالح).

۲. یونس، ۱۰.

این گونه با خدای خود سخن بگوئید. به عبارت دیگر، قرآن همه‌اش کلام خداست و سوره حمد نیز همه‌اش کلام خداست؛ اما در اول سوره، نحوه ستایش او را به ما یاد داد، آن گاه این را که آن گونه که حق ستایش اوست، با معرفت ستایش شود.

پس از مراحل از حمد، حمدکننده واقعی و با معرفت به مقام شهود حق می‌رسد؛ یعنی مثل این که بنده خدا، آن وجود مطلق را، آن صاحب اختیار زمین و آسمان را، آن مهربان‌تر از هر مهربان را و آن صاحب روز جزا را در همه جا حاضر می‌بیند و قوت او را در تمامی اقطار عالم با تمام وجود حس می‌کند، آن گاه خطاب به آن خدای عظیم می‌گوید: تو را می‌پرستم و از تو کمک می‌خواهم. بنابراین، ضمیر خطاب برای یاری خواهی خدا از خدا نیست، بلکه برای بیان این است که بنده خدا، خدا را با چشم باطن و با تمام وجود مشاهده می‌کند.

خلاصه، زیبایی‌های سوره حمد آن قدر زیاد است که سزاوار است انسان کتاب‌های تفسیری را دست‌کم در این قسمت ببیند تا بداند روزانه با خدا چه می‌گوید یا بداند کتابی که میلیون‌ها عاقل و دانشمند را به همراه خود کشیده و شیدای خود کرده است، چه کتابی است.

در این زمینه علاوه بر تفسیر نمونه، تفاسیر نور، راهنما، تسنیم و... مناسب است به کتاب ژرفایی قرآن، فصل پنجم، سوره حمد، از صفحه ۱۸۹ به بعد هم مراجعه فرمایید.

۲۴. چرا در قرآن در بسیاری از موارد، میان آیه‌ها ارتباط معنایی وجود ندارد؟

بیشتر مفسران عقیده دارند که چنین خاص آیات قرآنی به امر خداوند صورت گرفته است. اگر مراد از انسجام، ارتباط و پیوستگی تک تک آیات به یکدیگر باشد، چنین چیزی به لحاظ شأن قرآن - که عهده‌دار تربیت انسان‌هاست و طی مدتی طولانی بر پیامبر وحی شده - ضرورت ندارد. اگر مراد، ارتباط کلی بین اجزای هر مجموعه‌ای از آیات و ارتباط آن مجموعه‌ها با یکدیگر باشد، چنین انسجامی وجود دارد. البته این موضوع با آوردن جمله معترضه‌ای در بین آن مجموعه منافات ندارد؛ چون انسجام کلی برقرار است و چون قرآن کریم یک کتاب صرفاً علمی نیست، بلکه کتاب هدایت است و تنوع مطالب در آن مطلوب و بلکه ضروری است و به همین دلیل، انسجام خاص خود را داراست.

۲۵. مگر قرآن برای ما نیامده است؟ پس چرا حروف مقطعه که رمزی است بین خدا و پیامبر، در قرآن آمده است؟

قرآن برای ما آمده است؛ ولی این به این معنا نیست که فقط برای ما آمده باشد، بلکه برای اولیا و انبیا نیز آمده است و آنان از یک اشاره امور فراوانی می‌فهمند. پس ممکن است بخواهد با این حروف با پیامبر یا اولیای الهی رمزی را در میان گذارد. دربارهٔ علت قرار گرفتن حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره‌ها، می‌توان به این فائده مهم اشاره کرد:

بیان این حروف باعث شده است که در طول تاریخ، عدهٔ زیادی از مسلمانان و غیرمسلمانان دربارهٔ آن‌ها فکر و نکته‌هایی بدیع بیان کنند که اگرچه یقین یا اطمینان به تک‌تک آن‌ها سخت است، ذهن‌ها را گسترش داده و هم‌چنان گسترش می‌دهد. پس آوردن این حروف در ابتدای سوره‌ها بدون این‌که نام رمز بر آن‌ها بگذارد، برای ما نیز فوایدی دارد که اکنون به اقوالی از تراوشات افکار بشر اشاره می‌شود:

الف) علت قرار گرفتن این‌ها، به این جهت است که این‌ها اسم‌هایی برای سوره‌هاست. از این‌رو، لازم بود در آغاز سوره‌ها قرار گیرند.

ب) برخی گفته‌اند: این‌ها سرآغاز سوره‌ها هستند که خداوند متعال، قرآن را با آن‌ها آغاز کرده است. بنابراین، لازم بود حروف مقطعه در ابتدای این سوره‌ها قرار گیرند تا آن‌ها از سوره‌های دیگر تمایز پیدا کنند.

ج) این‌گونه حروف، به این جهت در آغاز قرار گرفته تا پیامبر ﷺ از طریق این نوع حروف، متوجه نزول وحی شود و به لحاظ تمایز قرآن از سخنان بشری، از الفاظ تنبیهی غیرمتعارف بشری استفاده گردیده است.^۱

د) گروهی گفته‌اند: خداوند این حروف را در آغاز قرار داد تا مردم عرب دچار شگفتنی شوند و به جهت این تعجب به آن گوش فرا دهند. استماع آن‌ها نیز باعث شود که جملات بعدی را هم بشنوند. به عبارت دیگر، علت انتخاب این شیوه این بود که در اوایل بعثت در مکه، وقتی عرب‌ها قرآن را می‌شنیدند، آن را استهزا می‌کردند. پس خداوند برای جلب توجه اذهان، این نظم بدیع را نازل فرمود تا با سکوت مجلس و اشتغال اذهان به آن‌ها، صدای قرآن به گوش همه برسد. هم‌چنین

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۳، ص ۳۱.

در اوایل هجرت پیامبر ﷺ به شهر مدینه، سوره بقره و آل عمران نیز برای جلب توجه اهل کتاب بدین شکل نازل شد. کیفیت نزول سوره‌ها نشان می‌دهد که با سپری شدن اوضاع حاکم بر مدینه و سالیان نخست هجرت، نزول این نوع حروف هم برداشته شد.^۱

ه) هم‌چنین گفته شده است: این‌ها در حقیقت سوگندهایی است که خداوند در آغاز این سوره‌ها به آن‌ها سوگند خورده است. اصولاً حروف الفبا دارای شرافت است؛ زیرا کتاب‌های آسمانی، اسمای حسناى الهی، صفات علیای او و لغت‌های اقوام مختلف با همین حروف شناخته می‌شوند؛ بنابراین، خداوند به جهت القای مطلب - به‌ویژه مطالب مهم - و برای جلب افکار عمومی، این نوع حروف را در آغاز بعضی از سوره‌ها قرار داد.^۲

و) این مطلب نیز مورد اشاره قرار گرفته که نزول این‌گونه حروف در آغاز کلام، بدین جهت است که به مردم گوشزد کند که قرآن، چیز جداافتاده‌ای از جنس کلام نیست و قرآن نیز از همان موادی که آنان از آن‌ها جمله می‌سازند، درست شده است. این، اعجاز قرآن را می‌رساند که خداوند از چنین حروف ساده‌ای می‌تواند آن معانی بلند را بسازد؛ چنان‌که از خاک، آدم و نعمت‌های بی‌شماری را آفریده است.

برای دستیابی به سایر اقوال به تفسیر نمونه اول بقره و آل عمران و به تفسیر المیزان ذیل سوره شوری و نیز به تفسیر تسنیم جلد ۲ مراجعه نمایید. امروزه با استفاده از کامپیوتر و شمارش حروف نیز مطالب ارزنده دیگری از اعجاز کلامی قرآن به دست آمده است.

۲۶. در قرآن آمده است: ﴿شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن﴾ یا ﴿انا انزلناه فى ليلة القدر﴾. سؤال: مسلّم است ابتدا نزول قرآن در ۲۷ رجب با آیاتی از سوره علق آغاز گردید. وجه جمع بین آیات فوق و نزول آیات اولیه چگونه است؟

در باره نزول قرآن در شب قدر چند قول وجود دارد:

۱. این‌که آغاز نزول قرآن شب قدر بوده است؛
۲. این‌که تمام قرآن در شب قدر به آسمان دنیا نازل شده و سپس به تدریج در طی ۲۳ سال بر

پیامبر ﷺ نازل شده است؛

۱. رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۸، ص ۲۹۶ تا ۲۹۸؛ صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، ص ۲۶۵.

۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۱۰.

۳. این‌که نزول دفعی تمام قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله در شب قدر بوده و سپس در طی بیست و سه سال، نزول تدریجی داشته است.

درباره این‌که نزول قرآن قبل یا بعد از بعثت بوده است، آنچه به‌طور مسلم می‌توان گفت این است که اولین نزول تدریجی قرآن با انگیزش و بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله قرین بوده است و با نزول نخستین آیات سوره «علق»، آن حضرت به رسالت مبعوث گردیده‌اند و سپس دیگر آیات نازل شده است؛ اما درباره نزول دفعی آن به‌طور قاطع نمی‌توان سخنی گفت.

برای توضیح بیشتر باید گفت: درباره کیفیت نزول قرآن دو گونه آیات را در قرآن کریم می‌توان یافت:

الف) آیاتی که بر اختصاص دلالت دارند؛ مانند آیه ۱۸۵ سوره بقره و آیه ۳ سوره دخان و آیه ۱ سوره قدر.

ب) آیاتی که بر عموم و تفریق دلالت دارند؛ مانند آیه ۱۰۶ سوره اسراء و آیه ۳۲ سوره فرقان. سؤالات درخور طرح در این میان، یکی این است که چگونه بین این دو دسته از آیات جمع بکنیم و دیگری این است که زمان بعثت - که براساس قول شیعه ۲۷ رجب به همراه نزول ۵ آیه از سوره علق بوده - با قول نزول قرآن در شب قدر چگونه قابل جمع خواهد بود. پاسخ‌هایی که از جانب علمای اهل سنت و شیعه داده شده به شرح ذیل است:

۱. بیشتر اهل سنت و برخی از علمای شیعه (مانند شیخ مفید، سید مرتضی، ابن شهر آشوب)، پاسخ داده‌اند که منظور از نزول قرآن در ماه رمضان یا در شب قدر، آغاز و شروع نزول است که در ماه رمضان بوده است؛ زیرا هر حادثه‌ای را می‌توان به زمان شروع آن نسبت داد؛ مثلاً ساختمانی که پنج سال طول می‌کشد تا احداث شود می‌توان گفت این ساختمان در فلان سال (یعنی سال شروع ساختمان) ساخته شده است. از این‌رو، به نظر این گروه از علمای شیعه، دسته اول از آیات در مقابل مفاد دسته دوم قرار نمی‌گیرد.

۲. برخی گفته‌اند مقصود از رمضان، رمضان خاص نیست بلکه نوع رمضان است؛ یعنی در هر شب قدر از هر سال به اندازه نیاز مردم در آن سال، قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌شد و جبرئیل آن را به حسب مواقع حاجت، به دستور خدا بر پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌خواند. فخر رازی این احتمال را ذکر کرده است.^۱ بدیهی است که با این فرض نیز قرار گرفتن دسته اول در برابر دسته دوم منتفی می‌گردد.

۱. ر. ک: فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۸۵.

۳. برخی هم گفته‌اند مفاد دسته اول نزول قرآن نیست، بلکه معنایش این است که «شهر رمضان شهری است که درباره وجوب روزه گرفتن در آن قرآن نازل شده است».^۱
۴. به نظر برخی، معنای دسته اول آیات این است که بیشتر قرآن در ماه‌های رمضان نازل شده است و بدین لحاظ انتساب نزول قرآن به ماه‌های رمضان هم صحت پیدا می‌کند.^۲
۵. برخی، از جمله شیخ صدوق، معتقدند که قرآن به صورت مجموع در یک شب قدر بر بیت‌العزه یا بیت‌المعمور نازل گردیده است، سپس در طول ۲۰ یا ۲۳ سال به صورت تدریجی بر پیامبر نازل گردید. این دیدگاه برگرفته از برخی شواهد روایی است؛ مثلاً صدوق از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «قرآن یک‌جا بر بیت‌المعمور نازل شده و آن‌گاه در طول بیست سال بر پیامبر نازل شده است».^۳
۶. برخی از علمای شیعه، مانند فیض کاشانی^۴ و ابو عبدالله زنجانی،^۵ ابراز نموده‌اند که منظور از نزول قرآن فرود آمدن الفاظ قرآن نیست، بلکه منظور، حقایق و مفاهیم آن است و نیز مراد، فرود آمدن قرآن بر قلب رسول الله ﷺ است که در روایات به بیت‌المعمور تعبیر شده است.
۷. دیدگاه آخر، نظر علامه طباطبایی است که با فرق گذاشتن میان نزول دفعی و تدریجی گفته‌اند: انزال همان نزول دفعی است که مرحله مفاهیم و حقایق و مقام احکام است و تنزیل همان نزول تدریجی است که مرحله قطعه‌قطعه و مقام تفصیل قرآن را شامل می‌گردد. این دیدگاه برگرفته از برخی شواهد قرآنی است، از جمله: ﴿الرَّكِبُ أَخْبَرْتَهُمْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ مُنْجِبِينَ لَهُمْ مِنْكُمْ وَرَبِّكُمْ﴾.^۶ دیگر این‌که آیه‌های قرآن این نکته را تأیید می‌کنند که گاهی رسول الله ﷺ در قرائت قرآن عجله داشتند. این موضوع می‌رساند که مفاهیم و معانی در نزد حضرت بوده ولی هنوز در قالب الفاظ در نیامده بوده است. آیه ۱۶ سوره قیامت می‌فرماید: «زبان خود را به قرآن با عجله حرکت نده» یا آیه ۱۱۴ سوره طه می‌فرماید: «قبل از اتمام وحی قرآن، در قرآن عجله مکن».^۷

۱. سیوطی، الدر المنثور، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲. ر. ک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۲، ص ۷۹.

۳. ر. ک: ابن بابویه، محمد بن علی، شیخ صدوق، الاعتقادات، ص ۱۰۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۰.

۴. تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۱.

۵. تاریخ قرآن، ص ۱۰.

۶. هود، ۱.

۷. ر. ک: موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۴۷۹.

حاصل سخن این‌که با توجهی که از علامه طباطبایی گذشت می‌توان دو دسته از آیات وارده در مسئله نزول قرآن را با هم جمع کرد. افزون بر آن، پنج آیه‌ای که در زمان بعثت پیامبر ﷺ بر حضرت نازل گشته بر اساس این تحلیلی که گذشت در مقابل آیات مربوط به نزول قرآن قرار نمی‌گیرد و به جهت این‌که دسته اول از آیات مربوط به مقام حقایق و مفاهیم بود نه الفاظ، بنابراین، سورة علق در شب قدر نازل نشده، بلکه آن شب، مقام احکام بوده است.

خلاصه: اگر گفته شود شروع نزول قرآن در ماه رمضان بوده است با شروع نزول در ۲۷ رجب نمی‌سازد که در این صورت شاید گفته شود که در ۲۷ رجب بعثت رخ داد و آیه‌ای نازل نشد و آیات پنج‌گانه به عنوان قرآن نبود، بلکه در جواب «چه بخوانم؟» آمد که: «این امور را بخوان»؛ و اگر گفته شود انزال، نزول دفعی است و در یک شب قدر، تمامی حقیقت قرآن یک‌مرتبه نازل شده است یا در چندین شب قدر، در هر یک به مقدار نیاز یک سال، یک‌جا نازل شده است، در این صورت اشکالی ندارد که نزول تدریجی از ۲۷ رجب شروع شده باشد، ولی در ماه رمضان همان سال اول، تمامی قرآن یک‌باره فرود آمده باشد یا در شب‌های قدر متعدد نازل شده باشد.

احتمال‌های دیگری نیز جای طرح دارد و آن این‌که آیا وقوع بعثت در شب ۲۷ رجب یقینی است تا به توجیهاتی نظیر آنچه گذشت تمسک کنیم یا خود این مسئله نیز نیاز به بحث دارد. اگر در این‌باره روایات متواتر داشتیم، شب مبعث را بیست و هفتم ماه رجب خواهیم دانست؛ اما اگر مسئله از چند خبر واحد تجاوز نکند، این احتمال که سخن اهل بیت علیهم‌السلام درست باشد نیز باید در معادلات مطرح گردد.

برای توضیح بیشتر به کتاب *فروع/بدیت* (جلد ۱، بحث «نخستین وحی») مراجعه نمایید.

۲۷. قرآن دو مرحله نزول داشته است؛ یکی دفعی و دیگری تدریجی. سؤال: کدام زودتر بوده است و تاریخ هر کدام را بیان فرمایید؛ چون حضرت علی علیه‌السلام هنگام تولد، یعنی ده سال قبل از رسالت پیامبر ﷺ قرآن خواندند. سر آن را بیان فرمایید. قرآن که حادث است، قدیم نیست.

طبق نظر مرحوم علامه طباطبایی و گروهی از علمای تفسیر، قرآن دارای دو نوع نزول است: دفعی و تدریجی. آیات مربوط به نزول در ماه رمضان، بیانگر نزول دفعی قرآن است. براساس روایات اهل

سنت، نزول دفعی در بیت‌العزه و آسمان دنیا بوده است؛ ولی روایات شیعه این نزول را در بیت‌المعمور و آسمان چهارم دانسته‌اند. علامه طباطبایی معتقد است که نزول دفعی بر قلب پیامبر ﷺ بوده است؛ زیرا بر اساس آیات ۱۱۴ طه و ۱۶ قیامت، پیامبر در نزول تدریجی، نوعی آگاهی از آنچه بر او نازل می‌شده، داشته‌اند و به همین جهت ایشان از قرائت قرآن قبل از پایان نزول آیات نهی گردیده است. نزول دفعی: این احتمال وجود دارد که قرآن نزول‌های دفعی گوناگونی داشته باشد؛ چراکه در بسیاری از روایات شیعه و سنتی بر چنین امری تأکید شده است. جلال‌الدین سیوطی می‌گوید:

در نحوه انزال قرآن از لوح محفوظ سه نظریه وجود دارد:

نظریه اول: قرآن به صورت یکپارچه در شب قدر به آسمان دنیا نازل شده و سپس به تدریج در مدت رسالت پیامبر ﷺ نازل گشته است. سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده است که تمام قرآن، یکپارچه در شب قدر به آسمان دنیا در جایگاه ستارگان نازل شد و سپس خداوند بعضی از آیات را به دنبال بعضی دیگر بر رسول خویش نازل می‌فرمود. به نقل دیگری از ابن عباس گفته شده که قرآن یک‌باره نازل شده و در بیت‌العزه در آسمان دنیا قرار گرفته و سپس جبرئیل آن را در جواب سخن مردم و اعمال آن‌ها بر پیامبر نازل فرموده است.

نظریه دوم: قرآن در شب بیستم یا بیست و سوم یا بیست و پنجم از هر ماه رمضان به آسمان دنیا نازل شده است؛ به طوری که در هر شب قدر خداوند مقدار آیه‌ای را که نزول آن را در طول سال مقدر فرموده بوده، نازل می‌کرده است و بعد همین آیات به تدریج در طول سال نازل می‌شده‌اند.

نظریه سوم: مراد از نزول قرآن در ماه رمضان، ابتدای نزول آن بوده است که به تدریج پس از آن به صورت متفرق، آیات به تدریج در طول سال نازل می‌شده‌اند. در روایاتی که از طرق امامیه نقل شده است از نزول قرآن به بیت‌المعمور نام برده شده و در بعضی از آن‌ها گفته شده که بیت‌المعمور در آسمان چهارم قرار دارد. این که آسمان چهارم کجاست و واقعیت بیت‌المعمور چیست، برای ما روشن نیست. از این روایات تنها به دست می‌آید که جایی به نام آسمان چهارم و بیت‌المعمور وجود دارد که قرآن در شب قدر آنجا نازل گشته است.

علامه طباطبایی در این رابطه، نظریه دیگری دارد که خلاصه آن چنین است:

از تدبیر در آیات مربوط به نزول قرآن در شب مبارک قدر از ماه رمضان و تعبیر «انزال» در مقابل

«تنزیل» بر می‌آید که نزول دفعی از قرآن مراد است (باب تفعیل برای کثرت به‌کار می‌رود، به‌خلاف افعال) و این بدان خاطر است که قرآن دارای حقیقتی فوق فهم عادی ماست. از آیه اول سوره هود چنین حقیقتی استفاده می‌گردد، آن‌جا که می‌فرماید: ﴿الرَّكِتَابُ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾؛ «کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، به‌روشنی بیان شده است.» در این آیه، احکام در مقابل تفصیل قرار گرفته و معنای آن عدم تفصیل است؛ یعنی قرآن در یک مرحله، اجزا و فصول نداشته و این تفصیل و جزئیات آیات که اکنون در قرآن مشاهده می‌کنیم، پس از مرحله احکام بوده است. از این واضح‌تر، آیات سوره زخرف است: ﴿حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِي حَكِيمٌ﴾.^۱

این آیات بیانگر این امر است که «کتاب مبین» در «ام‌الکتاب»، لفظ عربی نبوده و تفصیل و اجزا نداشته و تنها برای فهم بشر به لسان عربی درآمده است. این آیات و آیاتی دیگر موجب می‌گردد که ما بگوییم مراد از انزال قرآن در ماه رمضان، انزال حقیقت کتاب آسمانی به قلب مبارک پیامبر به صورت یک‌مرتبه و دفعی است؛ همان‌گونه که قرآن مفصل، به تدریج در طول مدت نبوت، بر قلب آن حضرت نازل گشته است.

علامه طباطبایی، آیه ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَ حَيْهَ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾؛^۲ «و در (خواندن) قرآن پیش از آن‌که وحی آن بر تو پایان یابد شتاب مکن» و آیه ﴿لَا تُحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ﴾؛^۳ «زبان‌ت را به‌خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده؛ چراکه جمع کردن و خواندن آن بر ماست» را دلیل بر این می‌داند که چون حقیقت قرآن قبلاً بر قلب پیامبر نازل شده بوده، پیامبر نوعی آگاهی به آنچه بر او نازل می‌شده داشته و به همین جهت از تعجیل در قرائت قرآن قبل از پایان یافتن وحی، نهی گردیده است.^۴

نزول تدریجی: آنچه گفتیم مربوط به نزول دفعی قرآن و راه‌حل‌هایی درباره نزول قرآن در ماه رمضان بود؛ اما درباره نزول تدریجی قرآن کریم، صرف‌نظر از این‌که از نظر تاریخی، بدیهی و قطعی است که آیات قرآن در زمینه‌ها و مناسبت‌های مختلف نازل گشته‌اند، آیاتی از قرآن کریم نیز

۱. زخرف، ۶ تا ۴.

۲. طه، ۱۱۴.

۳. قیامت، ۱۶ و ۱۷.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۸.

تدریجی بودن نزول را بیان می‌کنند: ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾؛^۱ «و قرآنی (با عظمت را) بخش‌بخش (بر تو) نازل کردیم تا آنرا به آرامی بر مردم بخوانی و آنرا به تدریج نازل کردیم»، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾.^۲

۲۸. این که می‌گویند قرآن در شب قدر نازل شده چیست؛ در صورتی که می‌دانیم برای هر اتفاقی آیه‌ها تک‌تک نازل شده است؟

درباره نزول قرآن در شب قدر چند قول وجود دارد:

۱. آغاز نزول قرآن شب قدر بوده است. این نظریه شعبی (از مفسران اهل سنت) است. وی معتقد است که بعثت در ماه رمضان بوده است.^۳ این سخن با نظر شیعه سازگار نیست؛ زیرا بر اساس نظر معروف در بین شیعه، بعثت در بیست و هفتمین روز ماه رجب بوده است که در آن زمان، آیات آغازین سوره «علق» نازل شده است.

۲. همه قرآن در شب قدر به آسمان دنیا نازل شده و سپس به تدریج در طی ۲۳ سال بر پیامبر ﷺ نازل شده است. این نظریه ابن عباس است.^۴ مقاتل، از مفسران صدر اسلام نیز تقریباً بر این دیدگاه است.^۵

۳. قرآن دوبار نازل شده است: یکی نزول دفعی که همه قرآن به یک‌باره بر قلب پیامبر اکرم ﷺ نازل شده که این امر در شب قدر رخ داده است و به این دلیل بر نزول قرآن در ماه رمضان^۶ و شب قدر تأکید شده است. دوم نزول تدریجی است که در ۲۳ سال به مرور زمان بر قلب پیامبر ﷺ نازل شده است. علامه طباطبایی^۷ بر این دیدگاه است.

درحقیقت، در شب قدر همه معارف قرآن که در مخزن الهی بوده بر قلب مبارک پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و ایشان از همه آن معارف مطلع گردیده است که از آن به «نزول دفعی» قرآن

۱. اسراء، ۱۰۶.

۲. فرقان، ۳۲.

۳. فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۲۷.

۴. همان.

۵. طبرسی، امین الاسلام، تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۵۱۸.

۶. بقره، ۱۸۶.

تعبیر می‌شود. این نزول جمعی و دفعی قرآن است و در آن جا سخن از تفصیل و کثرت و سوره و آیه نیست؛ اما از طرف دیگر، قرآن در مدت ۲۳ سال، تدریجاً نازل شد تا در دنیا که خانه تکلیف است، مردم به تدریج با معارف قرآن آشنا شوند و آن هم نزول تدریجی قرآن است که به صورت جداجدا و آیه‌آیه، نازل شده است.

۲۹. چرا بیشتر قسمت‌های قرآن، هم از نظر داستان‌ها و هم از نظر مضمون آیات، تکراری است؟

زبان قرآن، زبانی خاص و ویژه است؛ حتی احکام قرآن گاه در ضمن حوادث مربوط به اقوام یا پیامبران پیشین مطرح می‌گردد. البته نباید به داستان‌های قرآن به صورت تاریخی - که زمان مصرف آن گذشته است - نگریم؛ بلکه در لابه‌لای همان داستان‌ها، حقایق مورد نیاز، نهفته است. تکرارهای قرآن نیز دلیل اهمیت موضوع و لزوم تفکر مضاعف در آن است.

قصص قرآنی جهت پند و درس از حوادث گذشته است و در هر مورد کاملاً با آیات مطرح‌شده آن سوره، متناسب است. البته درک این ارتباط به جهت محتوای عمیق و اسرار و رموز قرآن جز با مطالعه و بررسی عمیق میسر نمی‌گردد. به عنوان مثال، دلیل بیان سرگذشت بنی‌اسرائیل و حوادث تاریخی آن در موارد متعددی از آیات قرآن این است که:

اولاً، برای بنی‌اسرائیل که همان فرزندان یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند - پیامبران بسیاری مبعوث شده‌اند؛ همانند یعقوب، یوسف، موسی و عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ که همه از پیامبران بنی‌اسرائیل هستند. بنابراین، بنی‌اسرائیل عمده‌ترین امتی هستند که پیامبران زیادی در بین آنان مبعوث گشته و حوادث زیادی در تاریخ آنان به وقوع پیوسته است.

ثانیاً، شباهت حوادث و تحولات پیش‌آمده برای بنی‌اسرائیل با امت اسلام. در روایات آمده است که هر آنچه بر بنی‌اسرائیل گذشت و برای آنان پیش آمد، دقیقاً برای مسلمانان نیز پیش خواهد آمد. بنابراین، ذکر تاریخ بنی‌اسرائیل در موارد متعدد، بدون حکمت و جهت نیست.

افزون بر آن، تکرار داستان بنی‌اسرائیل در سوره‌های مکی و مدنی متفاوت است. در سوره‌های مکی تأکید بیشتر بر روی برخورد حضرت موسی با فرعون و اطرافیان اوست؛ اما در سوره‌های مدنی عموماً از رابطه حضرت موسی با بنی‌اسرائیل سخن به میان آمده و از مشکلات اجتماعی و

سیاسی آنان صحبت شده است. بنابراین، تکرار آیات و برخی از داستان‌ها هر کدام بجا و دارای حکمتی خاص است.^۱

درحقیقت، قرآن مجید به لحاظ جاودانه بودنش، زبان خاصی را برای همهٔ زمان‌ها برگزیده و هر آنچه مورد نیاز است، به‌نحوی شگفت‌انگیز بیان کرده است. البته اگر ما به دلیل انس کمتر با قرآن از آن بی‌اطلاعم، دلیل وجود نداشتن مطالب در قرآن نیست.

در حدیثی نیز آمده است که مطالب قرآن در جای‌جای قرآن تکرار شده تا کسی که مقداری از قرآن را بخواند نیز حجت بر او تمام باشد. آنچه مهم‌تر است این‌که داستان‌ها دقیقاً عین هم نیستند، بلکه مشابه یکدیگرند و همین مشابهت و تفاوت موجب می‌شود که اهل فن بتوانند امور ریز زیادی را از قرآن بفهمند. در حدیث آمده است که عبارات قرآن برای عوام و اشارات آن برای خواص است.^۲ بنابراین، نباید بدون تحقیق، سخن از تکرار آیات بر زبان جاری ساخت.

۳۰. منظور از فصاحت قرآن چیست؟ می‌گویند عرب‌ها با آن که زبان عربی داشتند نمی‌توانستند آیه‌ای بنویسند و این به‌خاطر فصاحت قرآن بوده است. پس منظور از گویا بودن و فصاحت قرآن چیست؟

یادتان باشد که شما نیز فارسی‌زبانید؛ ولی اشعاری مثل اشعار فردوسی و حافظ را نمی‌توانید بیاورید یا از آوردن نثری مثل گلستان سعدی عاجز هستید. پس زبان دانستن غیر از فصاحت به‌معنای بیان شیوا و رساست. حال به قرآن برگردیم که از هر جهتی بر تمامی سخن‌های بشری برتری دارد.

در پاسخ این سؤال باید گفت قرآن‌کریم دارای اعجاز در ابعاد گوناگون است. یکی از ابعاد اعجاز قرآن، اعجاز قرآن در فصاحت و بلاغت است که خداوند در ابعاد گوناگون اعجاز قرآن، دیگران را به‌تحدی دعوت کرده است؛ یعنی مبارز طلبیده است تا اگر می‌توانند مانند قرآن را بیاورند. این تحدی قرآن، به هیچ زمان و نسل و گروهی اختصاص ندارد و هم‌اکنون نیز قرآن‌کریم برای اثبات

۱. معرفت، محمدهادی، شبهات و ردود حول القرآن الکریم، ص ۴۳۰.

۲. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ص ۴۱.

معجزه بودن و حقانیت رسالت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همگان را، چه توده مردم و چه محققان و نوابغ و نوادر، به مبارزه می‌طلبد. از همین جا روشن می‌شود که تحدی قرآن تنها در «فصاحت و بلاغت» قرآن نیست. تحدی، بر اساس اعجاز قرآن است و از آن جهت که قرآن کریم دارای ابعاد گوناگون اعجازی است، تحدی نیز متفاوت خواهد بود و تنها به فصاحت و بلاغت اختصاص ندارد. قرآن کریم از همه جهات اعجاز است؛ چه از نظر فصاحت و چه از نظر انسجام و هماهنگی آیات؛ چه از نظر اخبار غیبی و چه از جهت معارف و محتوای حقوقی، سیاسی و ... و چه از حیث آورنده آن که درس نخوانده است. آنان که به فکر مبارزه با قرآن بودند از آیات تحدی به ده یا یک سوره، تحدی در فصاحت و بلاغت را می‌فهمیدند، نه تحدی در معارف غیبی و مانند آن را. از این جهت، بسیاری از آنان به فکر مقابله و مبارزه با قرآن افتادند و عهدهایی با یکدیگر بستند که بتوانند مثل قرآن را بیاورند و نتوانستند. بخش درخور توجهی از تحدی قرآن، ناظر به فصاحت و بلاغت است. البته فصاحت و بلاغت جزو امور لفظی محض نیست که هر کسی بتواند با شناخت معانی الفاظ و قوانین ادبی، فصیح و بلیغ شود. برای بلیغ شدن، باید نخست معانی و معارف درستی را درک نمود و بعد از آن، آن‌ها را در بهترین الفاظ و شیواترین قالب لفظی ریخت. عرب جاهلی تنها در یک بُعد از ابعاد سه‌گانه فصاحت و بلاغت، یعنی در معانی الفاظ و علوم ادبی و ظرایف کلامی، تجربه داشت؛ امادر معارف اخلاقی و جهان‌بینی الهی و عقلانی چیزی نمی‌دانست و از تبیین معارف، با الفاظ مناسب قطعاً عاجز بود. برای آشنایی بیشتر با اعجاز قرآن و ابعاد مختلف و از جمله جنبه فصاحت و بلاغت می‌توانید به کتاب قرآن در قرآن تألیف آیه الله جوادی آملی رجوع نمایید.

فصل پنجم:

حفظ قرآن (۸ پرسش)

۱. چگونه می‌توانم حافظ کل قرآن شوم؟

برای حفظ قرآن باید نخست یک قرآن ثابت، با خط عثمان طه انتخاب کنید (بهتر است رنگ صفحه آن سفید یا لافل روشن باشد).

در هر روز، ساعات مشخصی را برای حفظ قرار دهید؛ مثلاً صبح نیم ساعت، ظهر نیم ساعت و شب یک ساعت.

قسمتی از وقت را برای حفظ کردن و قسمتی را برای تکرار حفظ‌های قبلی و حفظ جدید قرار دهید؛ و هر روز نیز مقدار ثابت و مشخصی حفظ کنید. در کنار این‌ها گوش دادن به نوار ترتیل قرآن و این‌که آیاتی را که حفظ کرده‌اید برای شخصی دیگر تکرار کنید، مؤثر است.

برای حفظ قرآن بهتر است در کلاس‌های حفظ قرآن شرکت کنید؛ ولی مهم‌تر این است که معانی قرآن را فرا بگیرید و به آن عمل کنید؛ زیرا در صورت حفظ قرآن، حداکثر انسان، مانند یک ضبط صوت می‌شود؛ ولی در صورت دوم، قرآن حافظ انسان می‌شود.

۲. آسان‌ترین راه برای حفظ قرآن برای مقطع سنی ۳۲ سال چیست؟ (آسان‌ترین راه حفظ قرآن)

برای حفظ قرآن لازم است به نکات زیر توجه و عمل کنید:

۱. تصمیم جدی و باقی ماندن بر تصمیم.

۲. پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای برای سؤال‌هایی از این قبیل داشته باشید: چرا حفظ می‌کنم؟ فایده‌اش

- چيست؟ قرآن چيست؟ سخني كيست؟ ممكن است چه اثراتي بر من داشته باشد؟ چقدر به قرآن علاقه دارم؟ چه چيزي از قرآن براي من مهم تر است؟ چه كتابي از اين مهم تر است؟ و... .
۳. قرائت صحيح و روان قرآن. در هيچ جاي قرآن مشكل قرائت نداشته باشيد.
۴. استفاده از يك قرآن (خط عثمان طه) بدون ترجمه. در هنگام حفظ، به معاني كمتر بينديشيد و انرژی خود را در ترجمه هدر ندهيد.
۵. با صوت قرآن مأنوس باشيد و مرتب نوار گوش كنيد. سعی كنيد جزء به جزء گوش دهيد يا از نوارهاي تكراري (مثل سه بار تكرار آقای پرهيزكار) استفاده كنيد. از نواری استفاده كنيد كه قرائت صحيح ترتيب دارد و دوست داريد.
۶. وقت را دو قسمت كنيد: ۱. برای حفظ؛ ۲. برای تكرار. زمان حفظ، ثابت باشد. بهتر است در مكاني آرام و اوائل صبح بعد از نماز صبح باشد و تكرار هر موقع بود مهم نيست؛ شب يا روز يا ساعات مرده (در بين راه، صف نانوايي ...).
۷. قسمتي از قرآن را انتخاب كنيد (يك صفحه يا چند آيه) - بستگي به استعداد خودتان دارد - اول ده مرتبه آن را بخوانيد (از روی متن) و سپس از حفظ برای کسی بخوانيد كه او غلط‌هاي شما را بگويد.
۸. آيه به آيه از حفظ بخوانيد.
۹. حفظ قرآن در مكان ثابت اثر بيشتري دارد. دنبال جايي باشيد كه به شما احساس آرامش می دهد. عجله نكنيد، حوصله داشته باشيد و مطمئن باشيد كه شما حافظ قرآن خواهيد شد؛ بلكه بالاتر، قرآن حافظ شما خواهد بود.
۱۰. هرگونه كه حفظ می كنيد، به همان روش تكرار كنيد.
۱۱. سعی كنيد در هنگام حفظ، زبان كار كند و صدا بيرون بيايد. شمرده شمرده و با تأني بخوانيد.
۱۲. صدای خودتان را ضبط كنيد و مجدداً گوش دهيد.
۱۳. هر روز كه حفظ می كنيد از اول، محفوظات را از حفظ بخوانيد، بعداً هفته‌اي يك بار و به مرور زمان ماهي يك بار دوره كامل داشته باشيد و بعداً هر سه ماه يك بار. اگر به اين نحو حفظ كنيد تا قيامت هم فراموش نمی كنيد و قرآن خودش در سختي‌ها يار و مددكار شما خواهد بود.

۱۴. توصیه ما به شما این است که در محاسبه وقت خود دقت کنید؛ به گونه‌ای که برای پرداختن به معانی قرآن و به کارگیری آن در عمرتان نیز وقت باقی بماند؛ نه این‌که حافظ الفاظ قرآن شوید ولی از معانی و از عمل به آن غافل بمانید.

۳. چگونه می‌شود خردسالان را حافظ قرآن نمود؟

پاسخ معروف و مشهور است که بازی، تفکر کودک است. بنابراین، از این نکته مهم و اساسی غفلت نکنید؛ یعنی آن را در قالب بازی به او یاد دهید. علاوه بر این، اگر تمایلی در کودک وجود نداشته باشد و با تحمیل والدین یا دیگران وی را به حفظ قرآن سوق دهند، چه بسا نتیجه عکس بدهد و در آینده نه تنها با قرآن مأنوس نشود، بلکه با آن مخالفت نماید. بنابراین، علاقه، شوق و ذوق خود کودک نقشی عمده در این زمینه ایفا می‌کند. اجازه بدهید که اگر کودکان علاقه‌مند است در این زمینه فعالیت کند؛ نه این‌که با تحمیل و اکراه او را مجبور نمایید؛ هرچند شما می‌توانید با تشویق و ترغیب و استفاده از برخی روش‌های رفتاری، این علاقه را در وی ایجاد یا تشدید و تقویت کنید. نکات زیر در این امر مؤثر است:

۱. فضای منزل، قرآنی باشد، والدین خودشان به قرائت و حفظ قرآن اهتمام ورزند و در حضور فرزندشان قرآن تلاوت و حفظ کنند.
۲. در مراکز فرهنگی قرآنی حضور بیشتر و فعال‌تری داشته باشند.
۳. والدین با خانواده‌هایی که به قرآن اهتمام بیشتری می‌دهند یا فرزندان حافظ قرآن دارند ارتباط بیشتری برقرار کنند و رفت و آمد نمایند.
۴. تحت نظر یک مربی با تجربه به حفظ قرآن بپردازند.
۵. در موقعیت‌های شاد و با نشاط به حفظ قرآن بپردازند.
۶. حتی المقدور حفظ قرآن همراه با بازی و سرگرمی انجام گیرد.
۷. حتی المقدور حفظ قرآن در جمع هم سن و سالان او و با همکاری آن‌ها انجام گیرد.
۸. از نوارهای چند بار تکرار استفاده کنید.
۹. در صورت اشتباه کردن، هرگز او را سرزنش نکنید.

۱۰. به دنبال هر موفقیتی به تناوب از تشویق‌های کلامی و غیرکلامی و آنچه برای وی خوشایند است بهره بگیرید.

۱۱. در نواری، خودتان آیه را کلمه‌کلمه بخوانید و از کودک بخواهید تکرار کند. کودک دوست دارد صدای خود را بشنود؛ به همین دلیل، آن نوار را گوش می‌دهد و آیه قرآن را حفظ می‌شود.

۴. تصمیم دارم قرآن را کامل حفظ کنم و الآن هم یک جزء حفظ کرده‌ام؛ ولی مواقعی برایم پیش می‌آید که ناامید می‌شوم، چون آیه‌ها را فراموش می‌کنم. چه کاری کنم که الآن که سنم ۱۸ سال است طی ۲ یا ۳ سال قرآن را حفظ شوم؟ (چگونگی حفظ قرآن در ۲ یا ۳ سال)
توجه به قرآن در پرتو حفظ آن، روشی بسیار ارزشمند است و این حاکی از توجه شما به معنویت و ارزش‌های الهی است. با این حال، باید به چند نکته توجه داشته باشید:

۱. برای اوقات شبانه‌روزی خود برنامه‌ریزی کنید تا هر کاری را به‌موقع و در وقت خودش انجام دهید.
۲. میزان توانایی خود را با توجه به درس‌ها و کارهای دیگرتان در نظر بگیرید و ببینید آیا توانایی انجام چند کار را به‌طور هم‌زمان دارید یا نه؟ اگر می‌توانید در کنار درس به حفظ قرآن هم بپردازید، اشکالی ندارد حفظ را شروع کنید. با وجود این، سعی کنید شتابزده عمل نکنید و به خودتان فشار نیاورید؛ بلکه هر روز مثلاً با حفظ پنج سطر از قرآن شروع کنید و برای یک‌ماه خودتان را بیازمایید، ببینید می‌توانید هم قرآن حفظ کنید و هم درس را خوب بخوانید یا نه. اگر نتیجه ارزیابی مثبت بود، حفظ را ادامه دهید و گرنه صرفاً به خواندن چند صفحه به‌صورت روخوانی و با توجه به معنای آن اکتفا کنید؛ زیرا وظیفه اصلی و اولیه هر مسلمان، یادگیری قرآن و عمل به آن است. اما حفظ آن یک فضیلت و برتری است که جزو واجبات نیست.

۳. به سلامتی خود توجه داشته باشید و برنامه‌های خود را آن‌قدر سنگین نکنید که با گذشت زمان بر اثر استرس و فشار بیش از حد دچار بیماری شوید. بنابراین، به تفریح سالم، ورزش و تغذیه خودتان نیز توجه داشته باشید.

۴. اگر در برنامه‌ریزی خود به این نتیجه رسیدید که می‌توانید حفظ قرآن را شروع کنید، بهتر است به‌چند مطلب توجه داشته باشید:

- انگیزه عالی و خالصانه برای این عمل فراهم آورید؛ پس با خواندن روایات مربوط به ثواب حفظ قرآن و مانند آن، میزان انگیزه خود را افزایش دهید.

- روخوانی و خوب خوانی (قواعد تجوید) قرآن را به صورت کامل و دقیق فراگیرید.
- تنظیم اوقات برای کارهای تحصیلی و اختصاص وقت مناسب بعد از انجام فریضه صبح و کمی ورزش. مثلاً هفته‌ای دست‌کم سه روز به مدت نیم ساعت تا یک ساعت به حفظ قرآن بپردازید. در ضمن سعی کنید آرام‌ترین مکان را انتخاب نمایید.
- استفاده کردن از یک نوع قرآن و بهترین نسخه‌ها و رسم‌الخط‌های قرآن مجید.
- به همراه داشتن یک قرآن جیبی از همان خط برای مرور در ایام فراغت.
- توجه به معانی الفاظ قرآن و شروع کردن از سوره‌های کوتاه قرآن.
- رعایت اموری که حافظه را تقویت می‌کند؛ مانند مسواک زدن، استعمال بوی خوش، داشتن وضو، نگاه به خط قرآن، استنشاق، پرهیز از گناه، عمل به مستحبات و خوردن کشمش و پرهیز از اموری که حافظه را کم می‌کنند؛ مانند گناه، دروغ‌گفتن، گوش دادن به موسیقی، غرور، لجاجت و عصبانیت.
- میزان مقطع حفظ را کم و کوتاه انتخاب کنید و اندک‌اندک اقدام کنید.
- مقدار زیاد را برای حفظ بر خود تحمیل نکنید تا موجب خستگی اتان نشود.
- همت و پشتکار شرط استمرار تا رسیدن به هدف است و باید آن را تحصیل کنید.
- برای خطا نکردن در موارد مشابه باید از نشانه‌گذاری‌های مختلف استفاده کرد؛ یعنی جمله‌ متشابه را با یک مشخصه از موارد دیگر جداسازی کرده و آن‌ها را مشخص نمود. برای آگاهی بیشتر به کتاب روش‌های حفظ قرآن، استاد پرهیزگار مراجعه فرمایید.
- در انتخاب قاری نیز ذوق و سلیقه شما نقشی تعیین‌کننده دارد و هر صوتی که بیشتر مورد پسند و علاقه شما واقع شد گزینش کنید؛ هرچند حضور در جلسات قرائت قرآن و بهره‌مند شدن به‌طور حضوری از استادان این رشته و مشورت با آن‌ها نقشی مؤثر در این زمینه خواهد داشت.

۵. لطفاً یک دستورالعمل برای حفظ قرآن به من ارائه دهید و بگویید چگونه از حاملان قرآن‌گردم و آن را در تمام عرصه‌های زندگی خویش عمل کنم تا از شر دشمنان و شیطان به دور باشم و عاقبت به خیر گردم و با ولایت چهارده معصوم بمیرم؟

تصمیم و علاقه شما به حفظ قرآن بسی مایه خوشبختی و سعادت است. قبل از هر تدبیری از خدا بخواهید که شما را در این راه پایدار و موفق بدارد. در قدم بعدی، برای توفیق در این امر بهتر است به چند نکته توجه داشته باشید:

۱. برای این عمل، انگیزه‌ای عالی و خالصانه فراهم آورید. با خواندن روایات مربوط به ثواب حفظ قرآن و مانند آن، میزان انگیزه خود را افزایش دهید.
 ۲. قبل از شروع به حفظ قرآن، روخوانی و خوب‌خوانی (قواعد تجوید) قرآن را به صورت کامل و دقیق فراگیرید.
 ۳. تنظیم اوقات برای کارهای تحصیلی و اختصاص وقت مناسب بعد از نماز صبح و کمی ورزش. مثلاً هفته‌ای دست‌کم سه روز به مدت نیم ساعت تا یک ساعت به حفظ قرآن بپردازید. در ضمن، سعی کنید آرام‌ترین مکان را انتخاب نمایید.
 ۴. استفاده کردن از یک نوع قرآن (قرآن خود را عوض نکنید). بهترین نسخه‌ها و رسم‌الخط‌های قرآن مجید (خط عثمان طه) را انتخاب کنید.
 ۵. همراه داشتن یک قرآن جیبی از همان خط برای مرور در اوقات فراغت.
 ۶. توجه به معانی الفاظ قرآن و شروع کردن از سوره‌های کوتاه قرآن.
 ۷. رعایت اموری که حافظه را تقویت می‌کند؛ مانند مسواک زدن، استعمال بوی خوش، با وضو بودن، نگاه به خط قرآن و... و پرهیز از اموری که حافظه را کم می‌کنند؛ مانند گناه، دروغ گفتن، گوش دادن به موسیقی، غرور، لجاجت و عصبانیت.
 ۸. میزان حفظ را کم و کوتاه انتخاب کنید و اندک‌اندک اقدام کنید.
 ۹. مقدار زیاد را برای حفظ بر خود تحمیل نکنید تا موجب خستگی اتان نشود.
 ۱۰. همت و پشتکار شرط استمرار تا رسیدن به هدف است و باید آن را تحصیل کنید.
 ۱۱. نوار استادی که می‌پسندید در اوقات فراغت گوش دهید.
- برای خطا نکردن در موارد مشابه باید از نشانه‌گذاری‌های مختلف استفاده کنید؛ یعنی جمله مشابه را با یک مشخصه از جمله دیگر جدا کرده و آن‌ها را مشخص نمایید.
- برای آگاهی بیشتر به کتاب‌های زیر مراجعه نمایید:
۱. آموزش حفظ قرآن، محمود جویباری، نشر مصطفی.
 ۲. چگونه قرآن را حفظ کنیم، شهریار پرهیزگار، انتشارات نبوی.
 ۳. درباره حفظ قرآن کریم، محمدحسین حق‌جو، نشر قدس.

اما برای بهره‌مندی از دولت قرآن و ره یافتن به خلوت آرامش و معنویت آن، نکات زیر را باید مد نظر داشت:

الف) فهم قرآن. قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا﴾^۱: «کسانی که پیش از نزول آن از دانش برخوردار شده‌اند، هنگامی که [این کتاب] بر آنان تلاوت می‌شود، سجده‌کنان به زمین می‌افتند و می‌گویند: منزه است پروردگار ما، حتماً وعدهٔ پروردگارمان انجام‌شدنی است. و گریان [روی زمین] می‌افتند و بر خشوعشان می‌افزایند.» علامه طباطبایی می‌فرماید: «مراد از علم داده‌شدگان قبل از نزول قرآن، کسانی هستند که خود را برای فهم و هضم سخن حق و قبول آن آماده کرده‌اند و این آمادگی از این روست که به علم حقیقت معنای قرآن مجهز شده‌اند و همین علم قبلی هم برایشان صفت خشوع را به ارث آورده، در نتیجه، وقتی برایشان قرآن تلاوت می‌شود، بر خشوعشان افزوده می‌گردد.»^۲

فهم قرآن را باید کسب کرد تا خشوع، خضوع، لذت و... به دنبال آن بیاید. فهم قرآن، دارای مراحل زیر است:

۱. آشنایی با مفاهیم و معانی قرآن: اگر کسی علوم اسلامی را فرا نگرفته باشد، برای آشنایی با مفاهیم قرآن باید به‌طور مستمر و مداوم از تفسیرهای فارسی مثل تفسیر نمونه، تفسیر نور، راهنما، تسنیم و... استفاده کند.

۲. تدبیر: پس از آشنایی با قرآن، باید به تعمق و تدبیر در آن پرداخت تا عبرت و دعوت قرآن را دریافت. مولا علی علیه السلام می‌فرماید: «أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةِ كَيْسٍ فِيهَا تَدْبِيرٌ...»^۳: «آگاه باشید در آن قرائت قرآنی که تدبیر نباشد (خوبی و رشد عقلانی و معنوی و) هیچ خیری وجود ندارد.» برای فهم قرآن مراتب دیگری هم وجود دارد؛ ولی چون در این مختصر نمی‌گنجد، از آن می‌گذریم.

ب) عمل به قرآن: باید دعوت قرآن را لیبیک گفت و به آن عمل کرد. نتیجه فهم قرآن و مراتب آن،

۱. اسراء، ۱۰۷ تا ۱۰۹.

۲. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۳۰۷.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۶.

باید عمل به قرآن باشد و گرنه به اندازه عمل نکردن به قرآن و بی‌اعتنایی به آن، قساوت قلب افزون می‌گردد و آثار روح افزا و حلاوت تلاوت کاسته می‌شود. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام درباره تفسیر آیه **﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ...﴾**^۱ «کسانی که قرآن را همان‌گونه که سزاوار تلاوت است، تلاوت می‌کنند...»، می‌فرماید: «يَتْلُونَ آيَاتِهِ وَيَتَفَهَّمُونَ مَعَانِيَهُ وَيَعْمَلُونَ بِأَحْكَامِهِ وَ يَرْجُونَ وَعْدَهُ وَ يَخْشَوْنَ عَذَابَهُ وَ يَتَمَثَّلُونَ قِصَصَهُ وَ يُعْتَبِرُونَ أَمْثَالَهُ وَ يَأْتُونَ أَوْامِرَهُ»^۲ «کسانی که آیات را با ترتیل می‌خوانند و معانی آن را می‌فهمند و به احکام آن عمل می‌کنند و به وعده آن امیدوار و از عذابش ترسان هستند و از قصه‌های آن الگو می‌گیرند و از مثال‌هایش پند می‌پذیرند و اوامر آن را انجام می‌دهند و از نواهی آن اجتناب می‌کنند...».

ج) رقت قلب: عمل به قرآن، موجب رقت قلب و بروز حالات دلپذیر معنوی می‌شود. تلاوت آن نیز قلب را صفا و جلا می‌بخشد.

د) تلاوت مستمر: باید قرآن را هر روزه خواند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِتَعْلَمِ الْقُرْآنِ وَ كَثْرَةِ تِلَاوَتِهِ»^۳ «بر شما باد آموختن قرآن و تلاوت زیاد آن.» در روایتی دیگر حضرت می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَضْدَأُ كَمَا يَضْدَأُ الْحَدِيدُ قَبْلَ فَمَا جَلَّوْهَا قَالَ ذَكَرَ اللَّهُ وَ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ»^۴ «به درستی که دل‌ها نیز مانند آن زنگار می‌گیرد. سؤال شد: یا رسول‌الله، جلابخش چنین دل‌هایی چیست؟ فرمود: تلاوت قرآن.»

ج) ترتیل: شایسته است قرآن با ترتیل خوانده شود. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در تفسیر آیه **(وَ رَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً)**^۵ می‌فرماید: «تَتَبَّئُهُ تَبْتِيئًا لَا تَنْشُرُهُ نَشْرَ الرَّمْلِ وَلَا تَهْدُهُ هَدَّ الشَّعْرِ فَقُفُوا عِنْدَ عَجَائِبِهِ حَرَكُوا بِهِ الْقُلُوبَ وَ لَا يَكُنْ هُمْ أَحَدِكُمْ آخِرَ السُّورَةِ»^۶ «قرآن را با ترتیل بخوان، معنایش این است که آن را حتماً واضح و آشکارا بخوان و نه این‌که مانند سنگ‌ریزه [بیابان که پراکنده است] پراکنده بخوانی و نه مانند شعر با شتاب بخوان. به عجایب قرآن که رسیدید، مکث کنید و دل‌های خود را با آن تحریک

۱. بقره، ۱۲۱.

۲. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۲، ص ۲۰۵.

۴. قطب‌الدین راوندی، سعید بن هبه‌الله، الدعوات، ص ۲۳۷.

۵. مزمل، ۴.

۶. ابن‌اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثیات)، ص ۱۸۰.

کنید [و تحت تأثیر قرار دهید] و همت هیچ‌کدام از شما این نباشد که به آخر سوره برسید.» نوارهای ترتیل موجود – مثل نوار ترتیل آقای منشاوی، سدیس و پرهیزگار – تقریباً این ویژگی‌ها را دارند. (ح) صوت زیبا: قرآن را با صوت زیبا بخوانید یا از نوارهای قرآن استفاده کنید تا دل تحت تأثیر قرار گیرد. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «حَسَّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ فَإِنَّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ يَزِيدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا»^۱ «قرآن را با صدای خود نیکویی بخشید؛ زیرا صوت زیبا بر زیبایی و حسن قرآن می‌افزاید.» این‌ها پلی است برای رسیدن به لذات روحی و عشق به قرآن.

در پایان سفارش می‌کنیم راهکارها را طبق برنامه روزانه و منظم به‌کار بندید تا هر چه بیش‌تر با قرآن انس بگیرید و در سایه این انس دل‌باخته و شیفته قرآن شوید.

۶. حافظ قرآنی که تقریباً کل قرآن را حفظ است، برای تسلط به حفظ خود چه کار باید بکند؟
مهم‌ترین عامل برای تثبیت محفوظات، داشتن برنامه‌ای منظم و ثابت برای مرور و تکرار محفوظات است. بهترین زمان برای این کار، صبح‌ها بعد از نماز صبح و شب‌ها قبل از خواب است. البته در طول روز نیز به مقداری که فرصت دارید سعی کنید محفوظات خود را مرور کنید. گوش دادن نوارهای ترتیل و همراه داشتن قرآن کوچک یا قرآن‌های سی جزء بسیار مؤثر است. در بعضی مواقع که احساس می‌کنید تسلطتان کمتر است، نوشتن آیات از حفظ نیز بسیار مفید است. نکته دیگر، داشتن هم‌مباحثه است. اگر بتوانید در این راه، همراه دیگری نیز پیدا کنید و ساعاتی با هم مرور داشته باشید و با هم تمرین کنید، می‌تواند بسیار مؤثر باشد.

برای آگاهی بیشتر به کتاب‌های زیر مراجعه نمایید:

۱. آموزش حفظ قرآن، محمود جویباری، نشر مصطفی.

۲. چگونه قرآن را حفظ کنیم؟ شهریار پرهیزگار، انتشارات نبوی.

۳. درباره حفظ قرآن کریم، محمدحسین حق‌جو، نشر قدس.

امیدواریم با استعانت از خداوند در این زمینه هر چه بیشتر موفق شوید و تلاش کنید با عمل به قرآن کاری کنید که نه تنها شما حافظ الفاظ قرآن باشید، بلکه قرآن حافظ شما باشد.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا عَلَيْهِ السَّلَام، ج ۲، ص ۶۹.

۷. آیا حفظ کردن قرآن، در صورت فراموشی قسمت‌هایی از آن، گناه محسوب می‌شود؟

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین نقل می‌کند: «هر که قرآن را با تدبّر و فهمیدن ختم کند، گویا نبوت را در دل خود جای داده، ولی به او وحی نمی‌رسد.»^۱ این که اجر و ثواب حافظ قرآن چه اندازه است، پاسخش را نمی‌توان به‌طور دقیق به‌دست آورد؛ لیکن نکاتی را می‌توانیم از حدیث امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ دریابیم که فرمودند: «حافظ قرآن که بدان عمل کند در آخرت با فرشتگان پیغام‌برنده و نیک‌رفتار خداوند رفیق است.»^۲ باز در این زمینه، فضیل بن یسار می‌گوید: از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌فرمود: «کسی که درباره قرآن رنج کشد و به‌سختی و کم‌حافظه‌گی‌اش آن را حفظ کند دو اجر دارد.»^۳ از دو حدیث یادشده دو نکته می‌توان استفاده کرد:

۱. اجر و ثواب حفظ‌کننده قرآن ممکن است تا حد رفاقت و همنشین شدن با فرشتگان خدا در قیامت بالا برود.

۲. اجر کسی که به‌سختی قرآن را حفظ کرده دو برابر کسی خواهد بود که قرآن را به‌آسانی حفظ نموده است.

فراموش کردن قرآن گناه نیست؛ ولی در قیامت موجب حسرت می‌گردد و فضیلتی است که از کف حافظ رفته است. ابی‌بصیر می‌گوید: از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌فرمود: «کسی که سوره‌ای از قرآن را فراموش کند، در قیامت آن سوره به صورتی زیبا و مقامی رفیع، بر او ظاهر می‌شود. وقتی بنده او را می‌بیند، می‌پرسد: کیستی؟ چقدر زیبایی؟ پاسخ می‌دهد: آیا مرا نمی‌شناسی؟ من فلان سوره هستم. اگر مرا فراموش نمی‌کردی، تو را به آن مکان رفیع می‌بردم.»^۴ البته نوعی فراموشی هم وجود دارد که گناه است و آن فراموش کردن هدایت‌های قرآن و نادیده گرفتن آن، در مقام عمل است. در هر صورت، برای آن‌که قرآن در یاد بماند، باید مرتب آن را تکرار کرد. این کار را می‌توان در هر حالتی انجام داد؛ مثلاً هنگام تعقیبات نماز، راه رفتن، هنگام خوابیدن و در هر فرصت دیگر. برای حفظ کردن قرآن، روش

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *أصول الکافی*، ترجمه مصطفوی، ج ۴، ص ۴۰۶.

۲. همان، ص ۴۰۵.

۳. همان، ص ۴۰۹.

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، *ثواب الأعمال و عقاب الأعمال*، ترجمه بندریگی، ص ۵۱۳.

ترتیبی بهتر است تا موضوعی؛ ولی اگر در حین مرور به معانی نیز توجه داشته باشید، حفظ راسخ تر می‌گردد. هم‌چنین استفاده از نوارها و نرم‌افزارهای قرآنی (به‌ویژه نوارهای چندبار تکرار)، بسیار کارآمد است؛ چراکه در این صورت هم از چشم استفاده شده و هم از گوش و در نتیجه، محفوظات عمیق تر می‌گردد.

۸. چندی است توفیق حاصل شده و شروع به حفظ قرآن کرده‌ام؛ اما از طرف حافظان کل سفارش می‌شویم که از حفظ منصرف شویم؛ چون وظیفه انسان بیش از حد زیاد می‌شود و مردم انتظارات زیادی از یک حافظ قرآن دارند و واقعاً این در توان ما نیست. از طرفی، فضای حاکم بر خانواده ما، اصلاً موافق اهداف بنده نیست و بسیار آزاردهنده است. نمی‌دانم آن معلم قرآنی باشم که همه... یا دختری که در خانواده‌اش هیچ جایگاهی ندارد.

خواهر گرامی، از این‌که ما را رازدار خود دانسته و مشکلات زندگی خود را با ما در میان گذاشتید، تشکر می‌کنیم. مطالبی را که بیان نموده‌اید به‌دقت مطالعه کردیم و از مشکلات شما ناراحت و از روحیه خوب و حس وظیفه‌شناسی شما خرسند شدیم. درباره مطالبی که ذکر کرده‌اید، تذکر چند نکته ضروری است:

۳. درباره حفظ قرآن این نکته را باید بدانید که یکی از بزرگ‌ترین توفیقات الهی به یک نفر این است که وی به حفظ قرآن علاقه پیدا کند و توفیق آن را بیابد. این‌که نوشته‌اید مسئولیت حافظان قرآن زیاد است این را می‌پذیریم؛ اما این‌که این عظمت مسئولیت باعث شود که انگیزه حفظ را از بین ببرد یک برداشت ناصحیح است؛ چراکه هر کس زحمت زیادتری بکشد پاداش بیشتری نیز خواهد داشت.

مطلبی که شما نوشته‌اید مانند این است که کسی بگوید من هیچ وقت ماشین نمی‌خرم و رانندگی نمی‌کنم؛ چراکه مسئولیت آن زیاد است و حتی ممکن است یک نفر یا چند نفر یا حتی جان خودم را در یک سانحه تصادف، به خطر بیندازم. هیچ‌کسی چنین حرفی را نمی‌پذیرد، بلکه می‌گویند شما ماشین را بخر اما مواظب باش و در رانندگی احتیاط کن.

در این‌جا هم همین‌گونه است. ما روایات زیادی داریم درباره عظمت حافظان قرآن کریم و این‌که آن‌ها در قیامت حتی حق شفاعت دارند. درباره کسانی که حافظه ضعیفی دارند در روایتی از امام صادق ع آمده که چون آن‌ها سختی بیشتری را برای حفظ آیات متحمل می‌شوند

پاداشی دو برابر دارند.^۱ برای دیدن این روایات می‌توانید به کتاب شریف *اصول کافی* (جلد دوم از متن عربی) مراجعه نمایید.

البته طبیعی است کسی که الفاظ قرآن را در سینه خود جا داده، جایگاه مهم‌تری در جامعه پیدا می‌کند و انتظار بیشتری از وی به وجود می‌آید. در روایات نیز آمده است که مسئولیت چنین کسانی بیشتر است؛ چراکه رفتار هر کسی به اندازه تأثیر وی بر دیگران اهمیت دارد. لذا می‌بینیم در سوره مبارکه احزاب خداوند، زنان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خطاب قرار داده و می‌فرماید: «ای زنان پیامبر، اگر فردی از شما گناهی مرتکب شد دو برابر عذاب خواهد شد.»^۲

نتیجه این‌که شما توفیق حفظ قرآن را با این حرف‌ها از دست ندهید و در عین حال از خداوند بخواهید و خود هم تلاش کنید که به آنچه حفظ می‌کنید عمل هم بنمایید.

۲. دربارهٔ وظیفه شما در قبال خانواده‌تان: اولاً سعی کنید در هیچ شرایطی به پدر و مادر بی‌احترامی نکنید و در مقابل اشتباهات آنان صبور باشید و در مواردی که امر به معروف و نهی از منکر را ضروری و مؤثر می‌دانید با زبان و لحنی بسیار مهربانانه و بدون این‌که حالت دستوری داشته باشد، مطلب خود را با آنان مطرح نمایید. ثانیاً سعی کنید این جو احترام به دیگران را در خانواده ایجاد کنید و در عمل، به برادران و خواهران خود احترام بگذارید و سعی کنید که زود هم خسته نشوید و احترام به دیگران را از خود شروع کنید و در اوائل انتظار نداشته باشید دیگران هم مثل شما به شما احترام بگذارند. ثالثاً همان‌گونه که نوشته‌اید شما مجبور به غیبت و قهر نیستید و هرگاه دیدید غیبت‌ها و تهمت‌ها شروع شد، اگر می‌توانید آنان را از این کار بازدارید که وظیفه شما همین است و اگر نمی‌توانید، وظیفه شما این است که خودتان جلسه را ترک کنید یا دست‌کم با سکوت، نارضایتی خود را نشان دهید. رابعاً وظیفه شماست که آنان را از عذاب گناهان بزرگی که مرتکب می‌شوند آگاه کنید. البته این کار باید به صورتی بیان شود که آنان احساس نکنند شما بر آنان اظهار فضل و دانش کنید. خامساً این نکته را خوب دقت کنید که تنها راه نفوذ در دیگران، محبت به آنان است؛ لذا ابتدا سعی کنید با محبت به برادران و خواهران و پدر و مادر در دل آنان جایی برای خود باز کنید و سپس برای آگاه کردن آنان اقدام نمایید.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *تحفة الأولیاء* (ترجمه اصول کافی)، ج ۴، ص ۶۱۷.

۲. احزاب، ۲۹.

۳. هرگز در زندگی ناامید نباشید و اصلاً این حرف‌ها را دیگر به زبان جاری نکنید؛ چراکه خداوند نه تنها هیچ‌گاه راه برگشت را بر انسان‌ها نبسته، بلکه باید دانست که انسان‌ها بر روح جمعی و همبستگی آفریده شده‌اند و در آن زندگی که روح همبستگی و تعاون و محبت و احترام نباشد، هیچ نهالی صحیح و سالم رشد نخواهد کرد و کم‌کم شخصیت انسانی بشر، به فراموشی سپرده خواهد شد. پس باید با جدیت برای تغییر اوضاع اقدام کرد و این خود یک هدف بزرگ است و دستیابی به آن با خودسازی و دوست داشتن دیگران میسر است.

فصل ششم:

نسخ و تحریف در قرآن (۷ پرسش)

۱. آیا آیاتی هست که خداوند آن‌ها را فرستاده باشد و سپس نسخ کرده باشد؟ آن آیه‌ها کدام است؟ وقتی که خدا می‌داند چه چیز به صلاح خلق است، چطور آیه‌ای را نازل می‌کند و بعد نسخ می‌کند؟

در آیه ۱۰۶ سوره «بقره» خداوند می‌فرماید: «هر آیه‌ای را که ما نسخ کنیم یا آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم.»

آیه یادشده بر امکان وقوع نسخ در آیات الهی دلالت دارد. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید: روایات فراوان از شیعه و سنی داریم که بعضی از آیات قرآن ناسخ‌اند و بعضی منسوخ. بیشتر مفسران به نسخ در قرآن قائلند؛ اما در نوع نسخ (نسخ تلاوت و حکم، نسخ تلاوت نه حکم، نسخ حکم نه تلاوت) اختلاف نظر دارند. علمای شیعه، فقط نسخ حکم را پذیرفته‌اند و نسخ تلاوت را قبول ندارند. در تعداد آیات منسوخ نیز اختلاف است. علامه طباطبایی و استاد معرفت فقط هشت مورد را پذیرفته‌اند که عبارتند از: ۱. آیه نجوا؛ ۲. عدد مقاتلین؛ ۳. آیه امتناع؛ ۴. آیه جزای فحشا؛ ۵. آیه توارث به ایمان؛ ۶. آیات صفح و عفو؛ ۷. آیات معاهده؛ ۸. آیات تدریجی بودن تشریح قتال.^۸

۱. مجادله، ۱۲.

۲. انفال، ۶۵.

۳. بقره، ۲۴۰.

۴. نساء، ۱۵.

۵. انفال، ۷۲.

۶. جاثیه، ۱۴.

۷. نساء، ۸۹.

۸. معرفت، التمهید، ج ۲، فصل ناسخ و منسوخ.

از باب نمونه، آیات نجوا^۱ - که خداوند مسلمانان را از این‌که درگوشی با پیامبر ﷺ صحبت کنند نهی می‌کند، مگر این‌که قبل از آن صدقه بدهند - پس از اعلام این حکم، هیچ‌کس به این آیه عمل نکرد، مگر امیرالمؤمنین (علیه السلام). بعد آیه نازل شد که می‌توانید با پیامبر ﷺ نجوا کنید و نیازی به دادن صدقه نیست. بیشتر مفسران آیه اول را منسوخ می‌دانند و آیه دوم را ناسخ آن. یکی از فوائد این منسوخ و ناسخ این بود که افراد دیگر بدون جهت مزاحم پیامبر نشوند و وقت پیامبر گرفته نشود. دوم این‌که معلوم شود افراد، کار ضروری و مهمی نداشتند و گرنه کمی صدقه می‌دادند و با پیامبر نجوا می‌کردند و سوم این‌که مقام حضرت علی (علیه السلام) روشن شود که حاضر بودند پول بدهند و با پیامبر نجوا کنند؛ درحالی‌که هیچ‌کس دیگر چنین نکرد.

بنابراین، آمدن آیات منسوخ و ناسخ نیز خودش یکی از مصالح است که خدا تشخیص می‌دهد تا مؤمنان پر ادعا و کم ادعا شناخته شوند.

مواردی هم هست که آیه قرآن دستور پیامبر ﷺ را نسخ کرده است؛ مثلاً آن حضرت و مسلمانان مأمور بودند به طرف بیت المقدس نماز بخوانند. مدتی بعد آیه نازل شد که به طرف بیت المقدس نماز نخوانید و به سوی کعبه رو کنید تا معلوم شود مسلمانان چه مقدار به سخنان پیامبر گوش می‌دهند و یهودیان چه برخوردی دارند و منافقان و غیره نیز شناخته شوند.^۲

آیات قرآن کریم، تنها برای یک هدف نازل نشده است که با رسیدن به همان یک هدف، آیه حذف شده و دیگر از بین برود؛ بلکه آیات قرآن کریم برای اهداف متنوع و متعددی نازل شده است که یکی از آن اهداف، حکم تشریحی آیات است که گاهی حکم تشریحی آیه‌ای طبق مصلحت الهی نسخ می‌شود. روشن است که با نسخ شدن یک هدف (حکم تشریحی)، اهداف دیگر از بین نمی‌رود؛ زیرا اهمیت قرآن، تنها در جنبه تشریحات آن نیست، بلکه جنبه‌های دیگر قرآن چون اعجاز بیانی، روشن ساختن حقیقت افراد، روشن ساختن درجات ایمان و... نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و باید همیشه ثابت و استوار باقی بماند.

افزون بر این، نفس وجود آیات ناسخ و منسوخ در قرآن، سیر تدریجی و مراحل تشریح احکام را نشان می‌دهد و این خود یک ارزش تاریخی - دینی دارد و مراحل تکامل شریعت را می‌رساند.^۳

۱. مجادله، ۱۲ و ۱۳.

۲. ر. ک: آیات ۱۴۲ تا ۱۴۵ سوره بقره.

۳. برگرفته از: آیه الله معرفت، علوم قرآنی، ص ۲۶۹.

۲. آیا اعتقاد به وجود آیات ناسخ و منسوخ که درحقیقت نقیض یکدیگرند و با هم اختلاف دارند، با آیه ۸۲ سوره نساء ﴿لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً﴾ هماهنگی دارد؟ چگونه می توان اختلافات ناسخ و منسوخ را با آن آشتی داد؟

نسخ و منسوخ دو اصطلاح در علوم قرآنی و تفسیر است. نسخ به معنای از بین بردن است و از نظر اصطلاح تفسیری، به از میان برداشتن قانون و حکم سابق که ظاهراً همیشگی بوده گفته می شود. نسخ درحقیقت زمانی پیش می آید که حکم قبلی با جایگزینی حکم جدید، برداشته شود. به عنوان مثال، مسلمانان پس از مهاجرت به مدینه، شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز خواندند. سپس دستور آمد که رو به کعبه نماز بخوانند. به چنین اتفاقی، نسخ می گویند. حکم سابق را که نماز به سوی بیت المقدس بوده «منسوخ» و حکم جدید را که نماز به سوی کعبه است «ناسخ» می نامند.

البته چنین نیست که نظر خداوند عوض شود یا علمش تکامل پیدا کند، بلکه از آغاز، مدت نماز خواندن به سوی بیت المقدس مشخص بوده، اما به دلایلی ذکر نشده بوده است. نمونه دیگر نسخ، حکمی است که در سوره نساء، آیه ۱۵ درباره زنان زناکار ذکر شده است. در این آیه، حکم اولیه این بود که پس از شهادت چهار شاهد بر زنای زناکار، باید او را در خانه ای زندانی کرد تا بمیرد؛ اما حکم ثانوی در آیه ۲ سوره نور صادر شد: «زناکار باید صد تازیانه بخورد.» نمونه دیگر نسخ، حکم عفو دشمنان دین است. این حکم که در آیه ۱۰۹ سوره بقره آمده بود، پس از مدتی با آیات جهاد و جنگ با دشمنان نسخ شد.

در این که آیا اصلاً در قرآن نسخ وجود دارد یا نه، تردیدهایی وجود دارد. برخی از مفسران، اصولیون و دانشمندان علوم قرآنی، آنچه را به عنوان نسخ در قرآن خوانده شده، گونه هایی از تخصیص می دانند؛ لیکن با فرض وجود نسخ، فلسفه هایی برای آن نقل شده است؛ از جمله، مسئله اختیار و آزمایش. البته باید در نظر داشت که آزمایش و امتحان الهی به معنای روشن شدن چیزی برای خداوند نیست، بلکه آزمایشات الهی در مواردی، خود نقشی سازنده و تربیتی دارند و در مواردی نیز ماهیت و ویژگی های اشخاص را بر خودشان یا بر دیگران روشن می سازند؛ به عنوان نمونه، آیه مربوط به پرداخت صدقه برای نجات دادن با پیامبر ﷺ. چنان که در تاریخ ذکر شده، پس از نزول این آیه تا زمان نسخ آن، هیچ کس جز حضرت علی عليه السلام به پرداخت صدقه اقدام نکرد.

مشاهده می‌شود این آیه، کمال ایمان حضرت علی علیه السلام و نقص ایمان دیگران را برملا می‌کند و افضلیت آن حضرت بر دیگران را نمایان می‌سازد.

برای آگاهی بیشتر به کتاب بیان، آیه‌الله سید ابوالقاسم خویی مراجعه نمایید. هم‌چنین رجوع کنید به مقاله «حضرت علی تنها عمل‌کننده به آیه نجوا»، در: مجله بیّنات، شماره ۲۸، زمستان ۱۳۷۹ ش. لازم به یادآوری است که مرحوم آیه‌الله خویی، تنها یک مورد از نسخ را قبول دارند که همان آیه سیزدهم سوره مجادله است که حکم آیه ۱۲ آن سوره را نسخ نموده است.

پس آیات قرآن با هم تنافی و اختلافی ندارند و آیه ۱۳ سوره مجادله خودش روشن می‌سازد که هدفش مفتضح کردن گروهی بود که وقت‌وبی‌وقت مزاحم پیامبر می‌شدند و با او درگوشی صحبت می‌کردند تا به مردم بگویند ما با پیامبر رازها و سرّهایی داریم؛ اما وقتی بنا شد قبل از درگوشی سخن گفتن صدقه بدهند، همه درگوشی سخن گفتن را رها کردند و معلوم شد همه آن‌ها برای اظهار فخر بوده است. تنها حضرت علی علیه السلام چندین بار صدقه دادند و با پیامبر نجوا کردند. بالأخره وقتی مأموریت این آیه، یعنی مفتضح کردن مدعیان، انجام شد، آیه نسخ گردید.

۳. در قرآن آیه‌ای به نام ناسخ و منسوخ داریم که احتمال تحریف آن می‌رود. درباره آن یا این که این

نظر درست است یا نه توضیح دهید.

در قرآن آیه‌ای به نام نسخ و منسوخ نداریم. رساله‌ای به نام ناسخ و منسوخ داریم؛ کتابی است که مرحوم سید مرتضی نوشته است و در آن آیات ناسخ و منسوخ را جمع‌آوری کرده است. البته باید دانست معنای این اصطلاح (ناسخ و منسوخ) در نظر دانشمندان قدیم با دانشمندان جدید متفاوت است. دانشمندان قدیم هر آیه‌ای که با آیه دیگر کمی ناسازگاری داشت و مثلاً یکی عام بود و دیگری خاص، می‌گفتند دومی ناسخ اولی است؛ مثلاً اگر یکی می‌گفت «دانشمندان را اکرام کن» و دیگری می‌گفت «تنها فیزیک‌دانان را اکرام کن» می‌گفتند دومی اولی را نسخ کرده است؛ ولی امروزه این را اصطلاحاً عام و خاص می‌گویند و گفته می‌شود دومی اولی را تخصیص زده است.

این دانشمندان نسخ را در جایی به‌کار می‌بردند که حکمی صادر شود و خود حکم به‌گونه‌ای باشد که همه فکر کنند آن حکم دائمی است و برای تمامی زمان‌هاست، اما پس از مدتی آیه دیگری بیاید که معلوم شود آن حکم برای تمامی زمان‌ها نبوده و موقت بوده است. از این نمونه و طبق این تعریف، در قرآن فقط یک آیه وجود دارد که نسخ شده است و آن آیه نجواست که به مؤمنان دستور

داد قبل از نجوا (درگوشی صحبت کردن) با پیامبر ﷺ باید صدقه بدهید و همه فکر می‌کردند این حکم دائمی است و کسی جز حضرت علی عَلِيٌّ با پیامبر ﷺ نجوا نکرد. پس از چند روز، آیه نسخ شد و اجازه داد که مؤمنان بدون صدقه دادن می‌توانند با پیامبر ﷺ نجوا کنند.

بله، آیه‌ای در قرآن آمده است که: ﴿مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾؛ «هر آیه‌ای را نسخ کنیم یا آن را از یادها ببریم بهتر از آن یا مانندش را می‌آوریم.» این آیه درباره‌ی از بین بردن و زایل نمودن آیه‌های تکوینی است؛ مثلاً اگر حضرت عیسی را بردیم، پیامبر دیگری می‌آوریم که مثل او یا بهتر از اوست.

بالآخره در الفاظ هیچ آیه‌ای از آیات قرآن، تحریف رخ نداده است و آیه‌ای به‌نام آیه ناسخ و منسوخ نداریم. در قرآن در سوره مجادله، آیه ۱۳، ناسخ آیه ۱۲ است که توضیح آن گذشت. پس به‌طور خلاصه اگر از افراطی که برخی در زمینه اکتشاف نسخ در قرآن کرده‌اند، بگذریم با یک سیر اجمالی در اقوال بزرگان قرآن‌شناس روشن می‌گردد که به تدریج با ضابطه‌مند شدن اصطلاح نسخ، دایره نواسخ قرآن محدود و محدودتر گردیده و نظر محققان متأخر خط بطلانی بر نظریه طرفداران فراوانی نسخ کشیده است؛ به‌گونه‌ای که پیشینیان تا حدود پانصد آیه را منسوخ می‌دانستند.

مصطفی زید در کتاب خود، آیات ادعایی نسخ را نزد متقدمان این‌گونه گزارش می‌کند: ابوعبدالله محمد بن حزم ۲۱۴ آیه، ابوجعفر نحاس ۱۳۴ آیه، ابن سلامه ۲۱۳ آیه و ابن جوزی ۲۴۷ آیه را از مصادیق نسخ دانسته‌اند.

علامه شعرانی نیز به پنج مورد از نسخ معتقد است. آیه‌الله خوبی جز یک مصداق برای نسخ قائل نیست و آن آیه نجواست.

در پایان این بحث، آیات ناسخ و منسوخ در تفسیر المیزان را انتخاب نموده، به اختصار توضیح خواهیم داد.

۱. آیه عفو و بخشش: ﴿فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ﴾.^۱ این آیه به گذشت و عفو اهل کتاب در آغاز هجرت دستور می‌دهد؛ چراکه هنوز مسلمانان قدرت درخور ملاحظه‌ای نداشتند. علامه

۱. بقره، ۱۰۶.

۲. بقره، ۱۰۹.

طباطبایی می‌گوید: گفته‌اند این آیه با آیه قتال نسخ گردیده است. آیه قتال عبارت است از: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾؛^۱ «با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند و آنچه را خدا و فرستاده‌اش حرام کرده‌اند، حرام نمی‌دارند و متدین به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید تا با کمال خواری به دست خود جزیه دهند.»

از این‌که علامه پس از نقل نسخ آیه سوره بقره، بر آن ایرادی نگرفته چنین برمی‌آید که نظر خود وی نیز در این زمینه، مثبت بوده است.

۲. آیه نسخ حرمت زناشویی در شب‌های ماه رمضان: ﴿أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٍ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ...﴾؛^۲ «در شب‌های روزه، هم‌خوابگی با زنان بر شما حلال گردیده است. آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید...»

این آیه با نزولش حرمت را نسخ و حلیت نزدیکی با همسران را تشریح نمود؛ همان‌گونه که گروهی از مفسران بر این عقیده‌اند و تعبیری نظیر «أَحِلَّ لَكُمْ» و «كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ» و «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» و «فَالآنَ بَاشِرُوهِنَّ» در آیه، اشعار یا دلالت بر حرمت سابق می‌کند.

۳. آیه جزای فاحشه: ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّاهِنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾؛^۳ «و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود مسلمانان بر آنان گواه بگیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آنان (زنان) را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگشان فرارسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد.»

علامه می‌نویسند: ظاهراً همان‌گونه که گروهی از مفسران گفته‌اند مراد از فاحشه در این آیه، زناست و روایت نموده‌اند که پیامبر، هنگام نزول آیه جلد^۴ فرمود: این همان سبیلی است که خدا برای زنان زناکار قرار داده است. شاهد بر این مطلب این است که آیه با جمله «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا» ظهور بر این مطلب دارد که حکم آیه در آینده نسخ می‌گردد.^۵

۱. توبه، ۲۹.

۲. بقره، ۱۸۷.

۳. نساء، ۱۵.

۴. نور، ۲.

۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۳۳.

تردید در آیه، اشعار دارد به این که ممکن است این حکم نسخ شود و چنین نیز شد؛ یعنی حکم جلد و تازیانه، حکم حبس ابد آن‌ها را نسخ نمود. حکمی که در اواخر زمان حیات پیامبر و پس از آن حضرت بر زنان زناکار جاری می‌گردید، زدن تازیانه بود و نه حبس ابد آن‌ها در خانه. بنابراین، این آیه با فرض این که بر حکم زنان زناکار دلالت داشته باشد، با آیه جلد: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾؛^۱ «به هر زن زناکار و مرد زناکار صد تازیانه بزنید...» نسخ گردیده است.

۴. آیه توارث از طریق ایمان: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آوَا وَ نَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ﴾؛^۲ «کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده‌اند و کسانی که مهاجران را پناه داده‌اند و یاری کرده‌اند، آنان یاران یکدیگرند...».

از بیان علامه طباطبایی چنین استفاده می‌شود که ولایت بر ارت با اخوت دینی و نه نسب و قرابت، در آغاز هجرت، میان مهاجران و انصار، امری مسلم بوده است. پیامبر میان اصحاب خویش عقد اخوت برقرار نمود و آنان با همین اخوت از یکدیگر ارت می‌بردند. مجمع‌البیان از امام باقر(ع) نقل می‌کند که مسلمانان به سبب برادری دینی از یکدیگر ارت می‌برند.

درالمنثور به نقل از ابن عباس می‌گوید: پیامبر میان اصحاب خویش برادری ایجاد نمود و بعضی را وارث بعضی دیگر گرداند تا آن‌گاه که آیه ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾؛^۳ «و خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی نسبت به بعضی اولویت دارند...» نازل گردید.

با نزول این آیه، ارت به نسب، جای توارث به ایمان را گرفت.^۴

۵. آیه نجوا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ أَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾؛^۵ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر خدا گفت‌وگوی محرمانه می‌کنید، پیش از گفت‌وگوی محرمانه خود صدقه‌ای تقدیم بدارید...».

۱. نور، ۲.

۲. انفال، ۷۴.

۳. انفال، ۷۵.

۴. سیوطی، الدرالمنثور، ج ۳، ص ۲۰۷.

۵. مجادله، ۱۲.

آیه فوق را همه قرآن‌شناسان شیعی و بسیاری از دانشمندان سنی، جزو آیات منسوخ قرآن می‌دانند. قبلاً اشاره کردیم آیه‌الله خویی، تنها مصداق نسخ در قرآن را همین آیه دانسته است. در شأن نزول این آیه گفته‌اند: مسلمانان در اثر کثرت سؤالات غیرلازم، وقت پیامبر را بی‌نتیجه می‌گرفتند. این آیه نازل شد و برای هر بار صحبت، انفاق مقداری صدقه را واجب نمود.

علامه طباطبایی می‌گوید: مؤمنان و صحابه، نجوا با پیامبر را برای خوف از بخشش مال، ترک نمودند و هیچ‌کس جز علی بن ابی‌طالب با پیامبر سخن نگفت. علی علیه السلام مرتبه اقدام به این کار نمود و برای هر مرتبه یک صدقه داد تا آن‌که آیه بعدی از همین سوره نازل شد و شدیداً صحابه و مؤمنان را مورد عتاب قرار داد: ﴿أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...﴾؛^۱ «آیا ترسیدید که پیش از گفت‌وگوی محرمانه خود، صدقه‌ای تقدیم بدارید...». با نزول این آیه، حکم آیه سابق نسخ گردید.^۲

به‌طور خلاصه:

۱. با ضابطه‌مند شدن اصطلاح نسخ، دیگر نظریات بعضی از متقدمان که شمار آیات منسوخ را تا پانصد آیه ذکر نموده‌اند، ارزش علمی خود را از دست داده است.

۲. قرآن‌شناسان شیعی و سنی معاصر، تعداد آیات منسوخ را بسیار اندک می‌دانند. دکتر صبحی صالح ده آیه، آیه‌الله معرفت هشت آیه، علامه شعرانی و علامه طباطبایی پنج آیه و آیه‌الله العظمی خویی فقط یک آیه را در کل قرآن منسوخ می‌دانند.

۳. پنج مورد از آیات منسوخ عبارتند از: آیه عفو و صفح، آیه نسخ حرمت زناشویی در شب‌های رمضان، آیه جزای فاحشه، آیه توارث از طریق ایمان و آیه نجوا.

به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از آیات پنج‌گانه جز آیه نجوا شرایط نسخ را ندارد؛ مثلاً در آیه زنا در خود آیه آمده است: «أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»^۳ که نشان می‌دهد حکم، دائمی نیست؛ پس آیه «الزانی...» ناسخ آن نیست. سایر آیات نیز از همین قبیل هستند. برای آگاهی بیشتر به کتاب *البیان* مرحوم آیه‌الله خویی مراجعه نمایید.

۱. مجادله، ۱۳.

۲. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۹، ص ۱۹۰.

۳. نساء، ۱۵.

۴. آیا قرآن فعلی با آن قرآنی که خدمت حضرت ولی عصر (عج) است یکی است یا خیر؟ در صورت مغایرت، تفاوت آن چیست؟ و اگر قرآن تحریف نشده است، پس چرا برخی از احادیث که اشاره به دولت کریمه دارد تصریح بر این موضوع دارند که امام زمان می‌آید و هنگامی که قرآن را می‌آورد مردم و حافظان می‌بینند که با قرآن آن‌ها بسیار متفاوت است؟ آیا این دلیل تحریف قرآن به نقصان نیست؟

بین قرآن فعلی و قرآن امام زمان (عج) تفاوتی نیست. درباره روایاتی مانند روایت ابا بصیر که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که فرمود: «... وَ اللَّهُ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ بَيْنَايُغِ النَّاسَ عَلَيَّ كِتَابٍ جَدِيدٍ...»^۱ «...به خدا سوگند، گویا نظر می‌کنم به مهدی در بین رکن و مقام که با مردم بر کتاب جدید بیعت می‌کند...» نیز احتمالاتی وجود دارد:

۱. مقصود، آوردن قرآن جدید باشد که قطعاً این احتمال باطل است؛ زیرا امت اسلامی اتفاق دارند بر این که در قرآن نقصان و زیادتی ایجاد نشده و نخواهد شد.

۲. مقصود این باشد که حضرت، قرآن را آن‌گونه که در عصر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده می‌آورد؛ یعنی آن را با تقدیم و تأخیر در آیات می‌آورد. این احتمال با قول به این که قرآن به امر رسول خدا تدوین شده، سازگاری ندارد.

۳. ممکن است که مراد همان قرآنی باشد که حضرت علی ابن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ تدوین کرده است؛ قرآنی که متن آن همین قرآن موجود است، ولی با بیان شأن نزول، تفسیر برخی آیات، ذکر ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و برخی خصوصیات دیگر. امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَرَبَ فَسَاطِيطُ لِمَنْ يَعْلَمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ جَلَّالُهُ فَأَضَعُ مَا يَكُونُ عَلَيَّ مِنْ حِفْظِهِ الْيَوْمَ لِأَنَّهُ يَخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ»^۲ «هنگامی که قائم آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قیام کند، خیمه‌هایی برپا می‌شود و مردم قرآن را آن‌گونه که خداوند عزوجل نازل کرده فرا می‌گیرند و این امر برای کسانی که قرآن را امروز حفظ کرده‌اند بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا با آنچه الفت داشته و از قرآن مأنوس بوده‌اند مخالفت و مغایرت دارد.»

۱. ابن ابی زینب نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۱۹۴.

۲. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۶.

۴. ممکن است که مقصود از «کتاب جدید»، معارف و مفاهیم بلند و والایی است که امام از آیات برداشت کرده و به مردم عرضه می‌کند؛ معانی که برای آنان تازگی دارد و گویا کتابی با مفاهیمی جدید آورده است. این احتمال به واقع نزدیک‌تر است.

۵. قرآن تحریف به قرائت هم نشده و اگر نشده چرا احادیثی داریم که مثلاً حضرت زهرا علیها السلام فلان کلمه را به تلفظ دیگری قرائت می‌کردند؟ یا مثلاً چرا وقتی به حضرت امام زمان (عج) گفتند: اگر خواستیم شما را یاد کنیم چه بگوییم؟ حضرت فرمودند: بگویید همان گونه که خداوند فرمود: ﴿سلام علی آل یس﴾؛ درحالی که در سوره صافات این آیه را «إلیاسین» می‌خوانیم؟ یا در مورد همین آیه آمده است که ائمه به صورت «آل یس» قرائت می‌کردند؛ درحالی که در قرآن ما چنین نیست؟

تحریف در لغت از ریشه حرف به معنی کناره، جانب و اطراف یک چیز گرفته شده و تحریف چیزی، کنارزدن آن و از جایگاه اصلی خود کج کردن و به سوی دیگر بردن است.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛ «بعضی از مردم خدا را از اطراف می‌پرستند؛ همین که خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می‌کنند، اما اگر مصیبتی برای امتحان به آن‌ها برسد دگرگون می‌شوند.»

زمخشری در ذیل این آیه می‌گوید: یعنی بر کناری ایستاده، در وسط و قلب میدان دین نمی‌آیند. قرآن، این افراد دودل را به کسانی تشبیه می‌کند که در گوشه و کنار لشکر حرکت می‌کنند تا ببینند چه می‌شود. اگر احساس کنند حوادث به سود همراهانشان پیش می‌رود و پیروزی و غنیمت به دست می‌آید، می‌مانند و گرنه به سرعت صحنه را ترک کرده، به گوشه‌ای می‌خزند.^۲

بنابراین، تحریف کلام، به معنی تفسیر سخن برخلاف معنی ظاهر و در نظر گرفتن معنی دیگری برای آن - بدون هیچ دلیل و قرینه - است. گویا هر سخن - طبق قانون وضع الفاظ و بر حسب طبع

۱. حج، ۱۱.

۲. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۱۴۶.

اولی خود - یک مجرای طبیعی و عادی دارد که به معنی و مضمون خود دلالت می‌کند؛ اما تحریف کننده، آن را از مجرای طبیعی و معنای اصلی منحرف کرده، به کناری می‌برد. پیداست این گونه تحریف، تحریف معنوی است؛ یعنی در ظاهر لفظ، هیچ تغییری رخ نداده، بلکه مفهوم و محتوای آن تغییر کرده و طوری تفسیر شده که خلاف مقصد و مقصود گوینده است.

این منظور در *لسان العرب* می‌نویسد: تحریف الکلم عن مواضعه؛ یعنی تغییر دادن و منحرف ساختن سخن از معنی اصلی به معنای دیگری که با معنای اصلی از جهاتی شبیه و در کنار آن است و در خیال انسان، به معنی اصلی چسبیده و نزدیک است؛ همان‌طور که یهودیان معانی تورات را تحریف کرده و به معانی مشابه معنی اصلی تفسیر می‌کردند و خداوند در بیان این عملشان می‌فرماید: ﴿مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يَحْوِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾؛^۱ «برخی از یهودیان سخنان را از جای خود تحریف می‌کنند و به کناری می‌برند.»

راغب نیز در *مفردات* می‌گوید: تحریف الکلام؛ یعنی سخنی را که دو احتمال دارد تنها به یک احتمال حمل کنی؛ گرچه برخلاف اراده و منظور صاحب سخن باشد. طبرسی در ذیل آیه مورد بحث می‌نویسد: «یحرّفون الکلم عن مواضعه»؛ یعنی کلمات خدا را به غیر آنچه نازل شده تفسیر می‌کنند و صفات پیامبر ﷺ را - که در کتاب‌هایشان آمده - تغییر می‌دهند. بنابراین، تحریف در دو امر صورت گرفته است: یکی بد تفسیر نمودن و دیگری تغییر آنچه هست؛ همان‌طور که در آیه ۷۸ سوره آل عمران می‌خوانیم: ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛ «می‌گویند: آن از نزد خداست با این‌که از طرف خدا نیست، و به خدا دروغ می‌بندند با این‌که می‌دانند.»

شعرانی می‌گوید: منظور از «مواضعه»،^۲ معانی و مفاهیم الفاظ است؛ یعنی الفاظ را بر معانی ظاهرشان تفسیر نمی‌کنند، بلکه آن‌را به وجوه بعیدی حمل می‌کنند.^۳ در روایات معصومین علیهم‌السلام نیز همین معنی به چشم می‌خورد. امام باقر علیه‌السلام در نامه‌ای به سعدالخیبر می‌فرماید: «یکی از شیوه‌های آنان در پشت سرانداختن کتاب و بی‌اعتنایی به آن، چنین بود که حروف و الفاظ آن را به خوبی برپا

۱. نساء، ۴۶.

۲. نساء، ۴۶.

۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۵۵، یاورقی.

می‌داشتند، ولی حدود و مضامین آن را تحریف می‌کردند. در نتیجه، کتاب را روایت و تلاوت می‌نمودند، اما آن را به‌کار نمی‌بستند. جاهلان از این‌که آنان کتاب را حفظ و روایت کرده، خشنود می‌شدند و عمل نکردن آنان به کتاب خدا، دانایان را اندوهگین می‌ساخت.^۱ در حقیقت، آن‌ها عبارات و الفاظ را به‌خوبی محافظت می‌کردند؛ اما آن را بد تأویل و تفسیر می‌نمودند و محتوای آن را به‌کار نمی‌بستند. در روایت دیگری از همان امام می‌خوانیم: «وَرَجُلٌ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَحَفِظَ حُرُوفَهُ»^۲ «و شخصی که قرآن می‌خواند و حروف و الفاظش را حفظ می‌کند، اما حدود و معانی آن را ضایع می‌سازد.» تا این‌جا مفهوم لغوی تحریف روشن شد؛ اکنون به مفهوم اصطلاحی آن می‌پردازیم.

تحریف در اصطلاح هفت‌گونه است:

۱. تحریف معنوی: تفسیر و معنایی برای لفظ بگوییم که ذاتاً بر آن دلالت ندارد؛ نه برای آن معنا وضع شده و نه قرائن و شواهدی بر آن گواهی می‌دهد و آن را تفسیر به رأی می‌گویند و در شرع مقدس شدیداً از آن نهی شده است. پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: «و من فسر [برآیه] آیه من کتاب الله فقد كفر»^۳ «هرکس آیه‌ای از قرآن را به رأی و نظر خود تفسیر کند، حتماً کافر شده است.» منظور روایت این است که شخص، رأی و نظریه‌ای دارد و به دنبال قرآن می‌رود تا شاهد و آیه‌ای مناسب آن بیابد و رأی خود را تفسیر آن قرار دهد. این معنا، به معنی لغوی تحریف نزدیک است و در قرآن هر جا مادهٔ تحریف به‌کار رفته به همین معناست.

۲. تحریف موضعی: آیه یا سوره بر خلاف ترتیب نزول، در قرآن ثبت شود. این مسئله در آیات، بسیار کم است؛ ولی سوره‌ها معمولاً به ترتیب نزول ثبت نشده‌اند.

۳. تحریف در قرائت: کلمه‌ای بر خلاف قرائت شناخته‌شدهٔ بین مسلمین، قرائت شود؛ مانند بیشتر اجتهادات قُرَّاء در قرائت‌هایشان که سابقه‌ای در صدر اسلام نداشته است. ما این قرائت‌ها را جایز نمی‌دانیم؛ چراکه همان‌طور که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرموده‌اند،^۴ قرآن یکی است و از نزد خدای یکتا نازل شده است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الروضة من الکافی* (ج ۸ کافی)، به تصحیح علی‌اکبر غفاری، ص ۵۳، حدیث ۱۶.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۲، ص ۶۲۷.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، ج ۱، ص ۱۸.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، *أصول الکافی*، ترجمهٔ مصطفوی، ج ۴، ص ۴۳۸.

۴. تحریف در لهجه و نحوه گویش: همان گونه که لهجه قبیله‌های مختلف عرب هنگام تکلم به حرف یا کلمه‌ای - در حرکات و نحوه ادا نمودن - متفاوت است، قرآن را نیز به لهجه خودشان تلاوت کنند.

این مسئله تا جایی که ساختمان اصلی کلمه محفوظ باشد و معنای آن تغییر نکند مجاز است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾؛^۱ «قرآنی است عربی و فصیح و خالی از هرگونه کجی و نادرستی.»

هم‌چنین اگر تحریف لهجه‌ای، باعث تغییر معنی کلمه شود نیز جایز نیست؛ به‌ویژه اگر از روی عمد و هدف نامقدس باشد؛ همان گونه که یهودیان هنگام تلفظ «راعنا»، «رعایت حال ما را بکن» کسره عین را به سوی فتنه متمایل نموده و با لهجه و آهنگی مخصوص ادا می‌کردند تا معنای «ای فرد شرور ما» از آن استفاده شود.^۲

۵. تحریف با تعویض کلمات: کلمه‌ای برداشته شود و کلمه‌ای دیگر جایگزین آن گردد؛ خواه کلمه دوم با اولی هم‌معنی باشد یا نه. پیش از این گفتیم که حتی این گونه تحریف هم، در وحی الهی جایز نیست؛ چراکه اعجاز قرآن هم به لفظ آن است و هم به معنی و محتوای آن. بنابراین، تغییر هیچ‌یک جایز نخواهد بود.

۶. تحریف به زیاده: یعنی افزودن کلمه یا جمله‌ای به آیات قرآن. به ابن مسعود و بعضی دیگر از پیشینیان نسبت داده شده که برای رفع ابهام از لفظ برخی آیات، کلماتی به آن می‌افزودند؛ البته این کار را نه به این اعتقاد که جزو قرآن باشد، بلکه تنها برای شرح و توضیح، انجام می‌دادند. این امر تا جایی که جزو قرآن شمرده نشود و موجب اشتباه نگردد، مانعی ندارد. از همین باب است اضافات و توضیحاتی که به عنوان تفسیر از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده است.

۷. تحریف به نقیصه: این نوع تحریف، خود، دو گونه است: یکی این‌که از قرآن حاضر کلماتی ساقط شود؛ چنان‌که روایت شده ابن مسعود آیه سوم سوره لیل را این گونه می‌خواند: «الدَّكْرُ وَ الْأُنْثَى»؛ و «مذکر و مؤنث» و کلمه «ماخلق» را ساقط می‌کرد.^۳ اصل آیه چنین است: ﴿وَمَا خَلَقَ الذَّكْرَ

۱. زمر، ۲۸.

۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: طیب موسوی جزائری، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۳۰، ص ۱۳۹.

وَالْأُنثَىٰ ﴿۱﴾. 'دوم اعتقاد به این‌که چیزهایی از قرآن حاضر - خواه عمداً یا از روی فراموشی - حذف شده؛ حال، گاهی یک حرف یا کلمه یا جمله‌ کاملی حذف شده و گاه آیه و حتی سوره‌ای از قرآن کریم ساقط شده است.

این نوع از تحریف است که ما شدیداً آن را انکار می‌کنیم. این نوع تحریف، در روایات اهل سنت و در کتب حدیثی آن‌ها مانند صحاح سته، به چشم می‌خورد. این روایات - که عموماً روایات عامی و فاقد سند درست هستند - از سه حال خارج نیستند: یا ساخته و پرداخته زندقه‌ها و جاعلان حدیث است که به کذب و دروغ‌پردازی معروفند یا این‌که تأویل و تفسیر صحیحی دارند که ارتباطی با تحریف قرآن ندارد یا این‌که اوهام و خرافات بی‌ارزش گذشتگان است که به صورت روایت درآمده است که بیشتر از همین قبیل است. در قرآن ماده تحریف جز در معنی لغوی، یعنی دخل و تصرف در معنی کلمه و تفسیر غیرموجه آن، به کار نرفته است. به این نوع تحریف - که فقط تحریف در معنی کلمات است نه در چیز دیگر - سوء تأویل و تفسیر به رأی می‌گویند.

در قرآن می‌خوانیم: ﴿يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾؛^۲ یعنی پس از آن‌که کلمات در جایگاه و معنی خود استقرار یافت، آن را منحرف کرده، [به سوی معنای دیگری می‌برند]. در جای دیگر قرآن می‌خوانیم: ﴿وَ قَدْ كَانَ قَرِيبٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛^۳ «عده ای از آنان (یهود) سخنان خدا را می‌شنیدند؛ ولی پس از فهمیدن، آن را تحریف می‌کردند؛ چون به خیال خام خود با مصالحشان سازگار نبود آن‌را به معانی مورد نظرشان منحرف می‌نمودند.» چنان‌که در سوره آل عمران می‌خوانیم: ﴿وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَقَرِيبًا يَلُؤُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾؛^۴ «در میان آن‌ها (یهود) کسانی هستند که هنگام تلاوت کتاب، زبان خود را چنان می‌پیچانند [و ژست می‌گیرند] که گمان کنید آنچه را می‌خوانند از کتاب است، درحالی‌که از کتاب [خدا] نیست.»

کوتاه سخن این‌که تحریف عهدین توسط دانشمندان اهل کتاب - که قرآن بدان اشاره کرده -

۱. لیل، ۳.

۲. مائده، ۴۱.

۳. بقره، ۷۵.

۴. آل عمران، ۷۸.

دو گونه بود: یکی سوء تأویل؛ یعنی به ناحق در تفسیر آن دخل و تصرف می‌کردند تا با پیامبر اسلام ﷺ تطبیق نکنند؛ بدون این که به ظاهر الفاظ دست‌درازی کنند. دیگر این که وقتی کتاب را تلاوت می‌کردند، لهجه‌ها را تغییر می‌دادند تا معنی اصلی کلمه فهمیده نشود و هنگامی که لفظ با لهجه‌ای غیر از لهجه طبیعی و اولی خود ادا شد دیگر آن لفظ نیست، بلکه چیز دیگری است. هدف آنان از این تحریف‌ها و نیرنگ‌ها، کتمان حقیقت و مخفی ساختن مؤده‌ها و بشارت‌های انبیای پیشین به قدوم پیامبر اسلام ﷺ بود.

بر این اساس، روشن شد که ماده تحریف در قرآن به همان معنی لغوی و تحریف معنوی به‌کار رفته و در معنای تحریف اصطلاحی، یعنی کم‌وزیادکردن یا عوض نمودن کلمات قرآن با غیر آن، استعمال نشده است.

۶. دلایل بطلان شبهه تحریف چیست؟

در این جا چکیده‌ای از ادله رد شبهه تحریف در هفت بند بیان می‌شود تا میزان ارتباط این مباحث با مسئله تحریف روشن گردد:

حکم روشن و قطعی عقل: عقل انسان به‌روشنی حکم می‌کند که احتمال هرگونه تغییر و تبدیل از ساحت مقدس کتابی مثل قرآن کریم به‌دور است؛ زیرا قرآن کتابی است که از روز اول مورد عنایت و اهتمام یک امت بزرگ و با فرهنگ بوده، پیوسته آن را مقدس شمرده، در نهایت دقت و احترام در تعظیم و تکریم آن و دست نخورده ماندن آن تا ابد کوشیده و می‌کوشند. باید هم چنین باشد؛ چراکه قرآن، اولین مرجع آنان در تمام ابعاد زندگی، از مسائل دینی گرفته تا فعالیت سیاسی و اجتماعی بوده است.

با این تفصیل، چگونه ممکن است کج‌اندیشان و باطل‌گرایان به این کتاب عزیز دست‌درازی کنند و چیزی از آن کم کنند یا بر آن بیفزایند.

دانشمند برجسته شیعه، سیدمرتضی (متوفای ۴۳۶ق) می‌گوید: یقین و آگاهی به صحت نقل قرآن، مثل یقین به شهرها و حوادث بزرگ و کتاب‌ها و دیوان‌های مشهور عرب است؛ زیرا در این گونه موارد، مردم، اهتمام زیادی برای حفظ و اطلاع از آن به خرج می‌دهند و انگیزه‌های فراوانی برای نقل و حراست از آن دارند و قرآن در پایه‌ای از اهمیت است که هیچ چیز دیگری بدان

نمی‌رسد؛ چراکه قرآن معجزه جاوید پیامبر اسلام ﷺ و سرچشمه دریافت همه علوم شرعی و احکام دینی است و دانشمندان مسلمان نهایت دقت و تلاش خود را در حفظ و پاسداری از آن به کار برده‌اند تا جایی که حتی کوچک‌ترین موارد اختلاف آن را - در زمینه صداها، آیه‌ها، حروف و نحوه قرائت - می‌دانند و مشخص کرده‌اند.

در چنین شرایطی و با این توجه صادقانه و محافظت شدید، چگونه ممکن است قرآن کریم مورد دستبرد و تغییر قرار گرفته یا از آن کم شده باشد؟

وی، سپس اضافه می‌کند: در این موضوع، فرقی بین کل قرآن و بخش‌ها و اجزای آن نیست؛ مثل دیگر کتاب‌های معروف برای کسانی که به آن توجه دارند و به آن اهمیت می‌دهند که از اصل کتاب و تمام بخش‌ها و فصل‌های آن اطلاع دقیق دارند؛ به طوری که اگر تحریف‌گری یک بخش بر آن بیفزاید همگان می‌فهمند که آن بخش، به کتاب افزوده شده و جزو متن کتاب نیست.^۱

شیخ الفقهاء کاشف الغطاء می‌گوید: عقل به روشنی حکم می‌کند ظاهر روایاتی که می‌گوید بخشی از قرآن کم شده [پذیرفتنی نیست و] نمی‌توان بدان عمل کرد؛ به ویژه آن روایاتی که گویای کم شدن یک سوم یا بخش مهمی از قرآن است؛ زیرا اگر چنین موضوعی حقیقت داشت انگیزه‌ها برای نقل آن به قدری فراوان بود که به حد تواتر می‌رسید و دشمنان سرسخت اسلام، آن را به عنوان بزرگ‌ترین حربه برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان به کار می‌گرفتند. سپس اضافه می‌کند: آن قدر مسلمانان در ضبط آیه‌ها و حروف قرآن اهمیت و دقت به خرج می‌دادند که چنین کاری امکان‌پذیر نبود؛ به ویژه روایاتی بدین مضمون که در قرآن نام بسیاری از منافقان بوده و حذف شده پذیرفته نیست؛ چراکه اصل این کار با برنامه و روش پیامبر ﷺ سازگار نبود؛ چون پیامبر ﷺ معمولاً اسرار آن‌ها را فاش نمی‌ساخت و با آنان همانند سایر مردم دیندار رفتار می‌کرد. پس اصلاً اسم آنان نبوده است تا حذف شود.

و در پایان می‌افزاید: جای بسی شگفتی است که کسانی خیال می‌کنند احادیث، همه سالم و دست‌نخورده باقی مانده‌اند و اگر نقص و تحریفی در آن رخ می‌داد آشکار گشته، زبانزد همگان می‌شد با این‌که در طول حدود ۱۲۰۰ سال بر سر زبان‌ها و در کتاب‌های مختلف می‌گشته است؛ اما

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۱۵ (در ضمن الفن الخامس)؛ سید مرتضی، الذخیره، ۳۶۱ تا ۳۶۴، به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۱،

همان‌ها می‌گویند قرآن کریم مورد دستبرد واقع گردیده و بخشی از آن کم شده، ولی این مسئله در تمام این دوران‌ها نهان مانده و کسی از آن خبردار نشده است.^۱

۲. قرآن متواتر است: یکی از دلایل مهم که شبهه تحریف را از بین می‌برد این است که قرآن باید متواتر باشد؛ یعنی مجموع و اجزای آن، هم سوره‌ها و هم آیاتش و حتی جمله‌ها، کلمات، حروف، بلکه قرائت و حرکات حروفش همگی باید به‌طور متواتر به ما رسیده باشد. بنابراین، هر کلمه، لفظ یا حرف، وقتی می‌تواند جزو قرآن باشد که به تواتر ثابت شود؛ آن هم تواتری سراسری و در همه عصرها و نسل‌ها از زمان پیامبر ﷺ تاکنون. با توجه به این مسئله، احتمال تحریف در قرآن به‌کلی منتفی می‌شود؛ چون آنچه نقل شده که به عنوان قرآن تلاوت می‌شده و سپس ساقط گردیده، تنها با خبر واحد به ما رسیده است و خبر واحد - حتی اگر سندش صحیح باشد - در این زمینه، حجیت و اعتباری ندارد. در نتیجه، اخبار واحدی که درباره تحریف قرآن رسیده، بی‌ارزش و مردود است. علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق) می‌گوید: همگان اتفاق دارند که تنها آنچه از قرآن به‌طور متواتر به ما رسیده، حجت است. با این حساب، روایات راویانی که می‌گویند چیزی را از پیامبر ﷺ شنیده‌اند نمی‌توان پذیرفت - هر چند دارای سند صحیح باشند - چون راوی واحد اگر بگوید آنچه شنیده قرآن بوده، حتماً اشتباه می‌کند و اگر چنین نگوید، نقل او مردود است بین سخنی از پیامبر یا عقیده‌ای مخصوص خودش که در هر صورت حجت نیست؛ زیرا این مسئله مورد اتفاق و اجماع دانشمندان است که پیامبر ﷺ قرآن را در میان جمعیت فراوانی - که به حد تواتر می‌رسیدند - ایراد می‌فرمود؛ چراکه معجزه و نشانه راست‌گویی او بود و اگر به آن حد از جمعیت ابلاغ نمی‌کرد، معجزه او محقق نمی‌گشت و حجتی بر نبوتش باقی نمی‌ماند.^۲

۳. قرآن، معجزه جاویدان پیامبر ﷺ: از جمله ادله‌ای که شبهه تحریف را از بین می‌برد، معجزه بودن قرآن است؛ معجزه‌ای که همه مخالفان را به مبارزه می‌خواند تا همانند آن را عرضه کنند. دانشمندان، این مسئله را یکی از بزرگ‌ترین ادله بر نفی تحریف به‌شمار می‌آورند. در این مسئله، بین اقسام تحریف تفاوتی نیست؛ اما احتمال این‌که چیزی بر قرآن افزوده شده، به کلی بی‌مورد و باطل

۱. نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء (ط. الحدیثة)، ج ۳، ص ۴۵۳ و ۴۵۴.

۲. حلی، ابن مطهر، اجوبة المسائل المهمات، ص ۱۲۱، به نقل از: طاهری خرم‌آبادی، سیدحسن، عدم تحریف قرآن، ص ۳۹.

است و هیچ‌کس چنین ادعایی نکرده که چیزی به قرآن افزوده شده باشد؛ زیرا تداعی می‌کند که بشر می‌تواند سوره‌ای کامل - بسان قرآن - عرضه کند با این‌که خدای تعالی بارها فرموده است که بشر توانایی چنین کاری ندارد؛ از جمله در آیه‌های ذیل:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱ «اگر انسان‌ها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را کمک و پشتیبانی کنند.»

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَلَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲ «می‌گویند: او به دروغ این (قرآن) را (به خدا) نسبت داده (و ساختگی است). بگو: اگر راست می‌گویید، شما هم ده سوره ساختگی همانند این قرآن بیاورید و تمام کسانی را که می‌توانید - جز خدا - برای این کار دعوت کنید.»

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳ «و اگر درباره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کردیم شک و تردید دارید (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید.»

آری، این تحدی و هم‌اوردطلبی قرآن، هرگونه ادعایی در زمینه افزودن بر سوره‌ها یا آیه‌های آن و هم‌چنین احتمال تبدیل را باطل می‌کند؛ چراکه لفظ جایگزین شده، دیگر کلام خداوند نیست، بلکه سخن کسی است که آن را عوض کرده است. در نتیجه، احتمال تبدیل - هرچند در پاره‌ای کلمات - با انتساب مجموع قرآن به خداوند متعال سازگار نیست.

از این‌جا روشن می‌شود که سخنان محدث نوری و پیش از او سید نعمت‌الله جزائری و کسانی که مثل آن دو به آشفتگی سخن گفته‌اند، اشتباه است. به خیال آن‌ها، بسیاری از کلمات قرآن، عوض شده و بدلی هستند. برای نمونه، آنان خیال کرده‌اند که آیه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۴ در اصل «کنتم خیر ائمة» بوده است. و «امة وسطا»؛ «ائمة وسطا»

۱. اسرا، ۸۸.

۲. یونس، ۳۸.

۳. بقره، ۲۳.

۴. آل‌عمران، ۱۱۰.

بوده و ﴿وَقَالَ الْكَاْفِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^۱ «یا لیتنی کنت ترابیا» بوده است. آنان اضافه می‌کنند که امثال این روایات، فراوان است.

همه این‌ها سخنانی بیهوده و متکی به خبر واحد است و خبر واحد در جایی که قطع و یقین لازم است، ارزش و اعتباری ندارد. همین بحث دربارهٔ تبدیل موضعی نیز صادق است؛ چون نظم قرآن - که اعجاز مبتنی بر آن و ترکیب خاص الفاظ است - را درهم می‌ریزد.

همین بحث در تحریف به نقص نیز مطرح است؛ چراکه کم‌شدن کلمه یا کلماتی از یک جمله - که در شکلی زیبا و دل‌انگیز ترکیب یافته - نظم آن را برهم می‌زند و زیبایی و دلربایی نخستین آن را از میان می‌برد و مجالی برای تحدی با آن باقی نمی‌گذارد. این نکته‌ای است که قائلان به تحریف از آن غفلت ورزیده و به قداست قرآن کریم ضربه زده‌اند. آنان پنداشته‌اند اسم امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد متعددی از قرآن کریم بوده و حذف شده است؛ غافل از آن‌که اگر اسم امام را در آن جاها بگذاریم، آن زیبایی و دلربایی متین و ثابتی که قرآن دارد از بین می‌رود؛ علاوه بر آن‌که اصلاً نیازی به نام‌بردن نیست و روایات در این زمینه، تنها به شأن نزول آیات اشاره می‌کند، نه این‌که بخواهد کلمه‌ای بر آن بیفزاید. در این جا به ذکر نمونه‌ای بسنده می‌کنیم. گفته‌اند آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۲ در اصل «ما انزل الیک فی علی» بوده است.

نابخردانه‌تر این‌که پنداشته‌اند بیش از یک سوم قرآن، یعنی بیش از دو هزار آیه، از میان آیه سوم سوره نساء حذف شده است؛ چون به پندار آن‌ها آغاز آیه با انجام آن تناسب ندارد؛ چراکه آغاز آیه دربارهٔ اجرای عدالت دربارهٔ یتیمان صحبت می‌کند و ذیل آن دربارهٔ تعدد همسران. پس مطالب فراوانی بین این دو جمله بوده که افتاده است.^۳

آری، با این افکار بی‌پایه - که به شوخی و هذیان شبیه‌تر است - خواسته‌اند نظم این آیه شریفه را توجیه کنند. راستی، اگر سوره‌ای یا آیه‌ای از قرآن حذف شده بود، چرا دشمنان خلیفه‌ها با دستاویز

۱. نبأ، ۴۰.

۲. مائده، ۶۷.

۳. فیض کاشانی، تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۴؛ عروسی حویزی، نورالتقلین، ج ۱، ص ۴۸۳.

قرار دادن آن علیه خلفا معرکه نگرفته‌اند. آیا مرده [مرتدان] که زکات ندادن به ابوبکر تنها جرمانه بود نمی‌توانستند آن سوره‌های حذف شده را علیه خلیفه علم کنند؟^۱

کوتاه سخن این‌که پندار تحریف - خواه به افزایش و کاستی یا تبدیل و جابه‌جایی - با جایگاه بلند و معجزه‌آسای قرآن در فصاحت و بلاغت به هیچ وجه سازگار نیست و منافات آشکار دارد.

۴. خداوند حافظ قرآن است: خداوند کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^۲؛ «ما قرآن را نازل کردیم و خود ما به طور قطع نگاه‌دار آنیم.»

این آیه شریفه، جاودانگی قرآن و سلامت آن از هرگونه حادثه و دستبرد را در همه عصرها و نسل‌ها تضمین کرده و این یک ضمانت و پیمان الهی است که هرگز خلاف آن رخ نخواهد داد؛ زیرا وعده خداوند صادق و تخلف‌ناپذیر است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۳؛ «به یقین، خداوند در وعده و پیمان خود تخلف نمی‌کند.»

مقتضای قاعده لطف نیز همین ضمانت است. بر خداوند متعال لازم است طبق حکمت خود در تکلیف، تمام کارهایی که باعث نزدیک شدن بندگان به اطاعت و دوری آن‌ها از نافرمانی می‌شود را انجام دهد. تردیدی نیست که قرآن تکیه‌گاه و سند پایدار اسلام است و تا اسلام باقی است، آن نیز باقی خواهد بود و می‌دانیم اسلام، آخرین دین آسمانی و تا پایان جهان باقی و جاوید است. این مسئله ایجاب می‌کند که شالوده و بنیاد آن، چنان قوی و مستحکم باشد که گردبادهای حوادث هرگز آن را نلرزاند و بازیچه دست بدعت‌گزاران و هواپرستان نگردد تا برای همه نسل‌ها و عصرها حجتی ثابت و پابرجا باشد؛ همانند هر سند محکم و استوار که باید باقی بماند. آری، این ضمانت الهی، یکی از جوانب اعجاز قرآن کریم است.

به دیگر سخن، این کتاب عزیز با این‌که همیشه در دسترس مردم و پیش روی آنان است تا ابد سالم و به دور از دستبرد باقی می‌ماند؛ نه این‌که در بیت‌المعمور در ظرف‌های توپرتو و پشت پرده‌های غیب محفوظ بماند؛ زیرا حفظ در آن جایگاه، معجزه نیست؛ معجزه آن است که در معرض دید همگان و در دسترس انسان‌ها باشد و در عین حال مصون و دست‌نخورده باقی بماند.

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲. حجر، ۹.

۳. آل عمران، ۹.

با این بیان، روشن می‌شود که توجیه قائلان به تحریف از این آیه، سخنی نابخردانه است. آنان گفته‌اند خدای متعال قرآن را در همان جایگاهی که آن را بدان جا نازل کرد محفوظ می‌دارد؛ همان‌طور که پیش از نزول، در ملاً اعلا محفوظ بود و می‌دانیم قرآن را جبرئیل بر قلب سرور انبیا نازل کرد تا از اندازکنندگان باشد.^۱

پس آن جایگاهی که خداوند قرآن را بدان جا نازل کرد و وعده حفظش را داد قلب پیامبر است، نه ورق‌ها و دفترها و نه سینه و حافظه دیگران.

علاوه بر این، قرینه سیاق، ترتیب و طرز جمله‌بندی و شأن نزول آیه نیز با این توجیه سازگار نیست، بلکه آن تفسیری که گفتیم را تأیید می‌کند. در شأن نزول آیه، مفسران گفته‌اند این نگرانی همواره خاطر شریف پیامبر ﷺ را آزار می‌داد که مبادا قرآن بعد از خودش بازبچه دست هواپرستان قرار گیرد و به سرنوشت کتاب‌های پیامبران پیشین دچار شود.

آیه شریفه نازل شد و به پیامبر ﷺ اطمینان داد که خداوند قرآن را از هر نوع دستبرد حفظ و در مقابل دست‌درازی دشمنان - برای همیشه - پاسداری می‌کند.

تا این‌جا چهار دلیل قطعی برای تحریف نشدن قرآن ارائه کردیم. از دیگر سو، عباراتی که نقل گردید مثل «آل یاسین» و امثال آن، تنها یک خبر واحد است و خبر واحد، نه علم می‌آورد، نه لزوم عمل. درباره خبر واحد هم توضیحی مختصر ارائه می‌کنیم:

اگر کسی خبری برای شما نقل کرد و مثلاً گفت گاو مشهدی حسن هفت قلو زاییده است؛ شما چند احتمال می‌دهید: این‌که راست بگوید یا دروغ، شوخی کند یا جدی بگوید، کنایه از حادثه‌ای باشد یا همین متن خبر مرادش باشد و ... به هر حال، نمی‌توانید طبق گفته او به‌طور صددرصد و قاطع بگویید حتماً مشهدی حسنی بوده و حتماً گاوی داشته و حتماً هفت قلو زاییده است. حال، اگر آن کس خودش بگوید که من دیدم که گاو هفت قلو زایید، در نظر شما فرق می‌کند با آن‌گاه که بگوید من خودم ندیدم، بلکه از فلانی شنیدم. در این‌جا احتمال راست‌گویی کمتر می‌شود؛ زیرا ممکن است نفر اول دروغ گفته باشد یا نفر دوم دروغ گفته باشد. باز اگر واسطه‌ها زیاد شود، احتمال راست‌گویی کمتر می‌شود. حال، اخباری که از زمان پیامبر ﷺ به ما رسیده، حدوداً به چهل واسطه و اخباری که

از امام عسکری علیه السلام به ما رسیده، حدوداً به سی واسطه نیاز دارد. پیداست هیچ عاقلی به چنین خبری اعتنا نمی‌کند و قرآنی که همه مسلمانان به گونه‌ای خوانده‌اند را به گونه‌ای دیگر نخواهد خواند؛ زیرا شاید یکی از این چند راوی دروغ گفته باشد یا به خاطر منافی و مصالحی این دروغ را بافته باشد. هم‌چنین شاید مرادش این باشد که ال یاسین به معنای آل یاسین است و شاید مراد از «ابو عبدالله» فرد دیگری بوده و او فکر کرده امام صادق علیه السلام مراد است و شاید... بنابراین، به چنین اخباری نباید هیچ اعتنایی کرد.

۷. گروهی معتقدند در زمان عثمان قرآن دچار تحریف شده است. چه جوابی به آن‌ها بدهیم؟

قرآن کتابی است که خوانده می‌شده و حفظ می‌شده است و پیش از نوشته شدن در سینه‌ها بوده است؛ حتی اگر فرض شود که عثمان می‌توانست نوشته‌ای را تحریف کند، نمی‌توانست حفظیات مردم را از بین ببرد. داستان جانداختن یک واو از آیه ۳۳ سوره توبه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ و نزاع ابوذر با عثمان در این باره معروف است. بنابراین، قرآن تحریف نشده است و گرنه مخالفان عثمان معرکه‌های فراوان می‌گرفتند.

قرآنی که در دست ماست، قرآن عثمانی است؛ ولی هیچ کم یا زیادی نسبت به قرآن تنظیم شده توسط حضرت علی علیه السلام ندارد. تنها تفاوت این دودر این است که حضرت امیر علیه السلام سوره‌ها را طبق ترتیب دیگری نوشتند، نه طبق ترتیب بزرگ و کوچکی سوره‌ها. علاوه بر این، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شأن نزول آیات و توضیح و تفسیر مربوط به آن‌ها را در کنار قرآن می‌نگاشتند. پس هرگونه تحریف و تغییر به اجماع علمای شیعه و سنی مردود است.

هم‌چنین این‌که قبلاً قرآن به خط کوفی نگاشته شده و در تبدیل آن به خط فعلی ممکن است تغییری رخ داده باشد نیز مردود است؛ زیرا:

اولاً هیچ دلیلی در دست نیست که باعث این تغییر باشد؛

ثانیاً این کار علاوه بر این‌که توسط متخصصان فن و خط صورت می‌گرفت، کارشناسان دیگری آن را بازنگری و بازبینی می‌کردند. امروزه نیز چاپ قرآن مجید دارای محدودیت‌هایی است که یکی از آن‌ها بازخوانی و تأیید هیئت‌هایی است که این مسئولیت را به عهده دارند.

فصل هفتم:

خواص آیات و سور قرآن (۱۱ پرسش)

۱. چند دعا یا آیه قرآن برای رفع پریشانی و اضطراب و احساس آرامش را ذکر بفرمایید.

آرامش و اطمینان خاطر، تنها از رهگذر ایمان و عقیده به خدا به دست می‌آید. کسی که به خدا ایمان ندارد، در برابر ناملایمات و حوادث تلخ و ناگوار زندگی، سخت در اضطراب واقع می‌شود؛ زیرا روح وی پناهگاه و تکیه‌گاهی ندارد. انسان مؤمن و خداپرست چون تمام حوادث را از خدا می‌داند، هیچ حادثه و مصیبتی نمی‌تواند روح نیرومند وی را که با خدای قادر حکیم در ارتباط است، شکست دهد؛ بنابراین، آرامش روحی در پرتو شناخت خدا به وجود می‌آید. در اندیشه‌های مربوط به انسان سخنی مطرح بوده است که انسان تنهاست یا خیر. نظر ما با تکیه بر منابع فکری مکتب اهل البیت علیهم‌السلام، این است که انسان تنها نیست؛ چون تنها، کسی است که خدا نداشته باشد. می‌توان گفت که انسان جداست، نه تنها. بنابراین، باید جدایی خویش را ترمیم کند و ترمیم این جدایی در پرتو ایمان صورت خواهد گرفت. وقتی انسان به خدا ایمان پیدا کرد، تکیه‌گاهی امن خواهد یافت و اضطراب از خاطر او رخت بر خواهد بست. قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴾؛ «پرهیزگاران، در مقام امن جایگاه دارند.»

برای رفع اضطراب، قبل از هر چیز باید علل و عوامل اضطراب و نگرانی را روشن ساخت؛ زیرا دلائل مختلفی می‌تواند باعث این مشکل شود که هر کدام راهکاری خاص و مناسب خود می‌طلبد. با این حال، آنچه به عنوان کلیات می‌تواند به شما کمک کند، امور زیر است:

۱. توانمندی‌های خود را برای خود برجسته کنید و خود را فردی توانا و با استعداد تلقی کنید.
 ۲. خاطرات تلخ گذشته یا ناموفقی‌های خود را حتی المقدور فراموش کنید.
 ۳. از منفی‌گرایی و افکار منفی که احتمالاً به ذهنتان می‌رسد، دوری کنید و به جای آن افکار مثبت را جایگزین کنید. بدین منظور، موضوعات مختلفی را در ذهنتان داشته باشید یا در دفترچه‌ای یادداشت کنید و به محض ورود افکار ناامیدکننده، ذهنتان را به آن‌ها منعطف کنید.
 ۴. ورزش، به‌ویژه ورزش دسته‌جمعی، انجام دهید.
 ۵. با افراد با نشاط و امیدوار بیشتر رفت و آمد کنید.
 ۶. روابط خود را با دوستان منفی‌نگر و ناامید کمتر یا حذف کنید.
 ۷. برای اوقات شبانه‌روز خود برنامه‌ریزی نموده و طبق آن عمل کنید.
 ۸. هر روز صبح، خود را موفق و کامیاب تلقی کنید و به خود بگویید روز خوب و موفقیت‌آمیزی را آغاز کرده‌ام.
 ۹. کتاب‌هایی که در زمینه شادکامی، رمز موفقیت و راز موفقیت مردان بزرگ نوشته شده را با دقت مطالعه کنید.
 ۱۰. در اوقات فراغت به تفصیل درباره نعمت‌های الهی و الطاف خاص او نسبت به خود فکر کنید و از خداوند و ائمه اطهار علیهم‌السلام کمک بطلبید که ذکر خدا آرام‌بخش است و بدانید که محبت خداوند نسبت به بندگانش بیشتر از چیزی است که ما تصور می‌کنیم. طبق آیه ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱، مطمئن باشید که با ذکر خدا دل‌ها آرام می‌گیرد. هم‌چنین خواندن هر سوره از قرآن و نیز خواندن دعاهای وارده در *مفاتیح الجنان* به خصوص دعای کمیل، دعای ندبه، دعای مکارم الاخلاق، مناجات شعبانیه و دعاهای *صحیفه سجادیه*، باعث آرامش روح و رفع پریشانی و اضطراب خواهد بود؛ چراکه قرآن و دعا همه‌اش ذکر است.
- البته خواندن سوره احقاف هر جمعه و مداومت بر سوره‌های قدر و عصر، هم‌چنین خواندن آیه‌الکرسی نیز در رفع پریشانی و اضطراب مؤثر است. بسیار استغفار کردن (گفتن ذکر «استغفر الله ربی و اتوب الیه») و مداومت بر ذکر «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» نیز در رفع پریشانی اثربخش است.^۲

۱. رعد، ۲۸.

۲. رجوع شود به: کتاب‌های *مفاتیح الجنان* و *مفاتیح الحاجات*.

۲. درباره سوره «مزل» نوشته شده است که اگر آن را ده بار بخوانیم حاجتمان برآورده می‌شود؛ خود سوره را بخوانیم یا معنی آن را؟

منظور از خواندن قرآن، خواندن الفاظ است؛ زیرا قرآن کلمات و الفاظی است که جبرئیل آن را از جانب خدا و به زبان عربی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرده است. در آخرین آیه سوره مزل، خداوند دو بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نیز مؤمنان را به قرائت آیات قرآنی به هر مقدار که برایشان میسر باشد، ترغیب نموده است: ﴿فَاقْرَأْ مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۱.

البته باید به این نکته توجه داشته باشید که درست است که خواندن قرآن به هر حال ثواب دارد، ولی ثواب اصلی و اساسی و آثار سازنده، هنگامی خواهد بود که مقدمه‌ای برای اندیشه و عمل باشد. ^۲ درباره این که آن حدیث صحیح است و حاجات برآورده می‌شود یا خیر، به بحث «تسامح در ادله سنن» مراجعه کنید.

۳. اگر ممکن است بگویید چرا اگر کسی سوره «نبا» را یک سال به طور مداوم بخواند به مکه می‌رود؛ مگر این سوره چه خصوصیتی دارد؟

روایتی درباره خواص مداومت بر خواندن سوره «نبا» در کتاب *ثواب الاعمال* آمده است که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به این کتاب مراجعه کنید. البته سند این گونه روایات معمولاً تمام نیست و با کمک قاعده تسامح در ادله سنن تلاش شده ضعف سند را جبران کنند؛ هر چند این تلاش خالی از اشکال نیست؛ زیرا قاعده تسامح، اخبار صحیح را می‌گیرد، نه ضعیف را و ثواب‌های آخرتی را می‌گوید، نه آثار دنیایی را.

توضیح: هر مطلبی که خواستیم به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام نسبت دهیم، باید به طور قطع یا دست‌کم با سلسله سندی صحیح و خالی از عیب برایمان ثابت شود. با این حال، بیشتر امور مربوط به ثواب‌های سوره‌ها چنین سندی ندرد. بسیاری از مستحبات نیز چنین سندی ندارند؛ اما روایات متعددی داریم که اگر کسی کاری را به امید ثوابی که به او رسیده انجام داد، خداوند آن ثواب را به او می‌دهد؛ اگر چه آن گونه که به او خبر رسیده، پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام نفرموده باشند.

۱. مزل، ۲۰.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۰.

معمولاً این احادیث را طبق قاعدهٔ تسامح می‌پذیرند. البته این قاعده مربوط به احادیث صحیح دارای سند است، نه احادیث ضعیف؛ و باز از متن احادیث روشن است که مربوط به ثواب‌های اخروی است، نه آثار دنیوی.^۱ بنابراین، اگر کسی یک سال سوره «نبأ» را خواند، ولی با این حال زیارت خانهٔ خدا نصیبش نشود، نباید به احادیث و به دین بدبین گردد؛ زیرا با یک حدیث نمی‌توان چیزی را یقینی به خداوند نسبت داد.

اما بالأخره شما سوره «نبأ» را دائم بخوانید و به لطف خداوند نیز امیدوار باشید. ان شاء الله لطف او در قالب زیارت خانهٔ خدا نصیب شما خواهد شد.

۴. ثواب تلاوت آیه‌الکرسی چیست؟

آیه‌الکُرْسِيِّ، آیه ۲۵۵ از سورهٔ بقره (دومین سورهٔ قرآن مجید) است. برخی از مفسران، آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ از همین سوره را نیز به سبب ارتباط مفاهیم آن‌ها با مفاهیم آیه ۲۵۵، جزو آیه‌الکرسی دانسته‌اند. در قرآن مجید تنها یک مورد از «کرسی خداوند» سخن به میان آمده و آن همین آیه ۲۵۵ سورهٔ بقره است: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ «کرسی او به پهنای آسمان‌ها و زمین است.»^۲ اشتها این آیه به «آیه‌الکرسی» نیز به همین جهت است.^۳

این آیه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به آیه‌الکرسی معروف بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «با عظمت‌ترین آیات قرآن آیه‌الکرسی است»،^۴ «سرور سخن‌ها قرآن است و سرور قرآن سورهٔ بقره است و سرور سورهٔ بقره، آیه‌الکرسی است.»^۵ این آیه در میان مسلمانان همیشه مورد توجه و تعظیم خاصی بوده و علت آن این است که همهٔ معارف و تعالیم اسلام بر اساس «توحید» استوار است و در آیه‌الکرسی توحید به جامع‌ترین شکل و در نهایت ایجاز و اختصار بیان شده است. در این آیه، هم ذات خداوند توصیف شده و هم صفات و افعال او.^۶

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: عابدینی، احمد، مقاله «بررسی تسامح در ادلهٔ شنی»، در: مجلهٔ فقه، شمارهٔ ۴۹.

۲. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمهٔ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۵۱۵.

۳. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۲۲ و ج ۲، ص ۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۳۵.

۵. غزالی، محمد، جواهر القرآن، ص ۵۸.

از مفاهیم متعدد این آیه، دو مفهوم «قیوم» و «کرسی» بیش از هر مفهوم دیگر توجه و ژرف‌نگری متفکران مسلمان را برانگیخته است و عارفان و فیلسوفان و مفسران برای توضیح این مفاهیم، مباحث مشروحی آورده‌اند.

یکی از سنت‌های رایج در میان مسلمانان این است که به هنگام ترک منزل یا در آستانه سفر و موارد مشابه آن، برای مصون ماندن جان و مالشان از خطرات احتمالی، آیه‌الکرسی می‌خوانند و از خدا می‌خواهند که آنان را از حوادث بد محفوظ بدارد. علت این امر آن است که در آیه‌الکرسی آمده است که غنودگی و خواب به ساحت خداوند راه ندارد و او آسمان‌ها و زمین و همه موجودات را حفظ می‌کند. خواننده این آیه از خدا می‌خواهد که این حفظ عمومی را شامل وی نیز بگرداند.^۱

اکنون دسته‌ای از احادیثی که درباره ثواب آیه‌الکرسی در منابع مختلف وجود دارد را ذکر می‌کنیم؛ ولی پیشاپیش این نکته را بیان می‌کنیم که سند این احادیث نیازمند بررسی است و قبل از اطمینان از صحت سند، از راه‌های مطرح، نمی‌توان آن ثواب‌ها را به‌طور قاطع، به امام معصوم نسبت داد. آری، خوبی آیه‌الکرسی به‌جای خویش؛ ولی استناد هر مطلبی به امام معصوم نیز قانون‌های خاص خود را داراست.

شیخ طوسی در *مالی* به سند خود از ابی امامه باهلی روایت کرده که گفته است: «از علی بن ابی‌طالب ع شنیدم که می‌فرمود: باور نمی‌کنم که کسی اسلام را فهمیده باشد یا در اسلام متولد شده باشد و سیاهی شب را به صبح سر کند و این آیه را نخواند: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ... وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾. عرض کردم: منظور از سیاهی شب چیست؟ فرمود: یعنی همه شب. آن‌گاه فرمود: اگر بدانید که این آیه چیست یا فرمود اگر بدانید در این آیه چیست، در هیچ حالی آن را ترک نخواهید کرد.»^۲

رسول خدا ص فرمود: «آیه‌الکرسی را از گنجینه‌ای که در زیر عرش است به من داده‌اند و به هیچ پیغمبری قبل از من نداده بودند. علی ع سپس اضافه کرد: «از آن وقت که من این مطلب را از رسول خدا ص شنیدم، هیچ شبی را به سر نبردم، مگر آن‌که آن را قرائت کردم.»^۳

۱. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، ص ۳۲۸ تا ۳۴۱؛ رازی، *التفسیر الکبیر*، ج ۷، ص ۲ تا ۱۴.

۲. طوسی، محمد بن الحسن، *الأمالی*، ص ۵۰۹.

۳. همان.

رسول خدا ﷺ به امیر مؤمنان علی رضی الله عنه فرمودند: «ای علی، بر تو باد تلاوت آیه‌الکرسی بعد از هر نماز واجب؛ چراکه مواظبت بر این کار نمی‌کند مگر پیغمبر یا صدیق یا شهید.»^۱

امام صادق رضی الله عنه فرمود: «آیا به شما گزارش ندهم آنچه شیوه رسول خدا ﷺ بود که هرگاه به بستر خود جا می‌کرد می‌فرمود؟ گفتیم: چرا. فرمود: آیه‌الکرسی را می‌خواند و می‌گفت: «آمنت بالله و کفرت بالطاغوت»، بار خدایا، مرا در خواب و بیداریم حفظ کن.»^۲

ابوالحسن علی رضی الله عنه می‌فرمود: «هر که هنگام خوابیدنش آیه‌الکرسی را بخواند، از درد فلج نترسد ان شاء الله، و هر که آن را دنبال هر فریضه بخواند، هیچ نیشدار زهرناکی به او زیان نرساند.»^۳

روایات در فضیلت آیه‌الکرسی در کتب شیعه و سنی بسیار است که علاقه‌مندان را به کتب تفسیری ذیل همین آیه و کتب روایی ارجاع می‌دهیم.

۵. خواندن آیه‌الکرسی چه خواص و تأثیراتی دارد؟

در تفسیر نورالتقلین و الدر المنثور روایت‌های زیادی درباره خواص آیه‌الکرسی نقل شده است که صحت و سقم آن‌ها نیازمند کارشناسی است. البته احادیث درباره این که این آیه عظیم‌ترین آیه قرآن است بسیار زیاد است و جای شکی باقی نمی‌گذارد؛ اما اجمالاً در نورالتقلین خواص زیر برای آن ذکر شده است:

۱. نوشتن بر بلندای اتاق‌های بالاتر از چهار متر، جلوگیری از اذیت‌های جن.
۲. خواندن آن برای شفای درد چشم.
۳. نوشتن آن بر شکم و شستن و خوردن آن برای درد شکم از آب زرد.
۴. خواندن صدبار آن همچون عبادت تمام عمر.
۵. خواندن قبل از خواب، امان از فلج شدن.^۴

۱. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد (ط. الحدیث)، ص ۱۱۸.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، أصول الکافی، ترجمه کمره‌ای، ج ۶، ص ۲۰۷.

۳. همان، ج ۶، ص ۴۴۷.

۴. حویزی، نورالتقلین، ج ۱، ص ۲۵۶.

در الدر المنثور اجمالاً این خواص برای آن آمده است:

۱. محافظت از آزار جنیان.

۲. خواندن آن بعد از نماز موجب محافظت از مرگ تا وقت نماز دیگر.

مرحوم آقا سیدعلی قاضی طباطبایی رحمته الله علیه برای تقویت حافظه، خواندن آیه الکرسی و معوذتین (دو سوره مبارکه ناس و فلق) را سفارش می فرمودند و در یکی از نامه هایشان خواندن آیه الکرسی را کلید سعادت دنیا و آخرت دانسته اند.

۶. ثواب تلاوت و فضیلت قرائت مسبّحات (سوره های حدید، حشر، صف، جمعه و تغابن) را بفرمایید.

روایت های ثواب تلاوت، معمولاً از سند قوی برخوردار نیست و احتمال کم و زیاد شدن در متن آن ها نیز ممکن است؛ ولی به هر حال، طبق حدیثی برای این سوره ها، آثار و ثواب های زیر ذکر شده است:

سوره حشر: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْحَشْرِ لَمْ يَبْقَ جَنَّةً وَ لَا نَارٌ وَ لَا عَرْشٌ وَ لَا كُرْسِيٌّ وَ لَا الْحُجْبُ وَ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ الْهَوَاءُ وَ الرِّيحُ وَ الطَّيْرُ وَ الشَّجَرُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا صَلَّوْا عَلَيْهِ وَ اسْتَغْفَرُوا لَهُ وَ إِنْ مَاتَ فِي يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ مَاتَ شَهِيداً»؛ «هر کس سوره حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجاب و آسمان ها و زمین های هفتگانه و حشرات و باده ها و پرندگان و درختان و جنبندها و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می فرستند و برای او استغفار می کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد، شهید مرده است.»

در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ قَرَأَ إِذَا أَمْسَى، الرَّحْمَنَ وَ الْحَشَرَ وَ كَلَّمَ اللَّهُ بَدَارَهُ مَلِكًا شَاهِرًا سَيْفَهُ حَتَّى يَصْبِحَ»؛^۲ «هر کس سوره الرحمن و حشر را هنگام غروب بخواند، خداوند فرشته ای را با شمشیر برهنه مأمور حفاظت خانه او می کند.»

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۱۸.

۲. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۳، ص ۱۵۵.

بدون شک این‌ها همه آثار اندیشه در محتوای سوره است که از قرائت آن ناشی می‌شود و در زندگی انسان پرتوافکن می‌گردد.^۱

در حدیثی دیگر از امام باقر ع می‌خوانیم: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الصَّفِّ وَ أَدْمَنَ قِرَاءَتَهَا فِي قَرَائِظِهِ وَ تَوَافَلِهِ صَفَّهُ اللَّهُ مَعَ مَلَائِكَتِهِ وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛^۲ «هر کس سوره صف را بخواند و در نمازهای واجب و مستحب به آن ادامه دهد، خداوند او را در صف فرشتگان و پیامبران مرسل قرار می‌دهد.»

سوره جمعه: در فضیلت تلاوت سوره جمعه روایات بسیاری وارد شده؛ چه مستقل، چه در ضمن نمازهای یومیه.

در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می‌خوانیم: «و من قرء سورة الجمعة اعطى عشر حسنات بعدد من اتى الجمعة و بعدد من لم ياتها فى امصار المسلمين»؛^۳ «هر کس سوره جمعه را بخواند خداوند به تعداد کسانی که در نماز جمعه شرکت می‌کنند و کسانی که در تمام بلاد مسلمین در آن شرکت نمی‌کنند به او ده حسنه می‌بخشد.»

در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که بر هر مؤمنی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه، سوره جمعه و «سیح اسم ربك الاعلى» را بخواند و در ظهر جمعه، سوره جمعه و منافقین را و هر گاه چنین کند گویی عمل رسول الله ص را انجام داده و پاداش و ثوابش بر خدا بهشت است.^۴ هم‌چنین تأکید شده که سوره جمعه و منافقین را در نماز جمعه بخوانند و در بعضی از این روایات آمده که حتی الامکان آن را ترک نکنند و با این‌که عدول از سوره توحید و قل یا ایها الکافرون به سوره‌های دیگر در قرائت نماز جائز نیست، این مسئله در خصوص نماز جمعه استثنا شده است و عدول از آن‌ها به سوره جمعه و منافقین جایز، بلکه مستحب شمرده است. این‌ها همه، نشانه اهمیت فوق‌العاده این سوره قرآن مجید است.^۵

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۰ و ۴۸۱.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۱۸.

۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمدجواد بلاغی، ج ۱۰، ص ۴۲۷.

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۱۸.

۵. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

سوره تغابن: در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «من قرأ سورة التغابن دفع عنه موت الفجأة»؛^۱
«هر کس سوره تغابن را بخواند، مرگ ناگهانی از او دفع می شود.»

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «من قرأ سورة التغابن فی فریضته، کانت شفیعاً له یوم القیامة و شاهد عدل عند من یجیز شهادتها ثم لا تفارقه حتی یدخل الجنة»؛^۲ «کسی که سوره تغابن را در نماز فریضه اش بخواند، روز قیامت شفیع او خواهد شد و شاهد عادل است در نزد کسی که شفاعت او را اجازه می دهد؛ سپس از او جدا نمی شود تا داخل بهشت گردد.»

بدیهی است این تلاوت باید با اندیشه توأم باشد؛ اندیشه ای که محتوای آن را در عمل منعکس کند تا این همه آثار و برکات بر آن مترتب گردد.^۳

سوره حدید: در روایات، نکته های درخور توجهی درباره فضیلت تلاوت این سوره آمده است؛ البته تلاوتی که توأم با تفکر و تفکری که توأم با عمل باشد.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «من قرأ سورة الحدید کتب من الذین آمنوا بالله و رسوله»؛ «کسی که سوره حدید را بخواند، در زمره کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند نوشته خواهد شد.» در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده که قبل از خواب مسبّحات را تلاوت نموده و می فرمودند: «ان فیهن آیه افضل من الف آیه»؛^۴ «در آنها آیه ای است که از هزار آیه برتر است.» البته پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تعیین فرموده؛ ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور آخرین آیه سوره حشر است؛ هر چند دلیل روشنی برای این معنی در دست نیست.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «مَنْ قَرَأَ بِالْمُسَبِّحَاتِ كُلِّهَا قَبْلَ أَنْ يَنَامَ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَدْرِكَ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ مَاتَ كَانَ فِي جِوَارِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛^۵ «کسی که مسبّحات را بخواند از دنیا نمی رود تا حضرت مهدی (عج) را درک کند، و اگر قبل از آن از دنیا برود، در جهان دیگر در همسایگی رسول خدا خواهد بود.»

۱. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۴۶.

۲. همان.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۱۸۲.

۴. حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۳۱.

۵. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۱۹.

همان‌گونه که یادآوری کردیم، اثبات صحت این احادیث آسان نیست؛ به‌ویژه با توجه به طول زمان و این‌که افرادی به نیت جذب مردم به‌سوی قرآن و برای رضای خدا، حدیث جعل می‌کرده‌اند.

۷. اعلامیه‌ای به چاپ رسیده بود که در آن نوشته شده بود که سوره‌های قرآن هر کدام برای علاج یک مرض یا بخشیده شدن گناه یا رفتن به مکه و... مؤثر است و هر کدام از سوره‌ها از قول یک معصوم بوده است. آیا این سخنان درست است؟ مثلاً برای نمونه، دربارهٔ سورهٔ اسراء از قول امام صادق علیه السلام آمده بود: «کسی که در هر شب جمعه این سوره را تلاوت کند، امام قائم (عج) را ببیند و از یاران اوست.» نمونهٔ دیگر، دربارهٔ سورهٔ فرقان از قول پیامبر صلی الله علیه و آله آورده بود: «کسی که آن را تلاوت کند، روز قیامت مؤمن مبعوث می‌شود و جای او بهشت است.»

مقصود از روایت‌هایی که آثار خاصی برای برخی از اعمال ذکر کرده‌اند، این نیست که فلان عمل علت تامهٔ آن اثر است؛ بلکه مقصود اقتضای اثر است. «علت تامه»، مجموع علل مؤثر بر یک چیز با رفع تمام موانع است. تأثیر چنین علتی بر معلول، حتمی و ضروری است و به‌هیچ‌وجه تخلف‌بردار نیست؛ درحالی‌که «مقتضی» یکی از شرایط مؤثر بر یک پدیده است که در صورت فقدان موانع، می‌تواند اثر کند، ولی اگر مانعی بر سر راه آن قرار گیرد، توان تأثیر ندارد. چنین چیزی در جهان مادیات و اسباب و مسببات طبیعی نیز هست؛ مثلاً اگر گفته می‌شود: «آتش سبب احتراق چوب است»، به‌نحو مقتضی است؛ یعنی تا دیگر شرایط، مانند وجود اکسیژن، بیدار نشوند و موانع، نظیر تر بودن چوب، برطرف نشود، عمل احتراق صورت نخواهد گرفت. بنابراین، اگر کسی چوب تری را در آتش بیندازد و با گذشت چند دقیقه از احتراق خیری نباشد، نباید در آن گزاره تردید کند؛ بلکه باید جست‌وجو کند که آیا آن گزاره مشروط به شرایطی نیز هست یا نه و آیا مانعی برای تأثیر آتش در چوب وجود دارد یا خیر.

آن‌گاه خواهد دید که این گزاره ضمن دارا بودن ارزش صدق، مشروط به شرایط متعددی از قبیل وجود اکسیژن و عدم موانعی چون رطوبت در چوب، تناسب میزان حرارت آتش با مقدار مقاومت چوب و... نیز هست. حال، اگر تمام شرایط ایجاد و موانع مفروض رفع گردید، یعنی علت تامه محقق شد، حتماً چوب آتش خواهد گرفت و تخلف آن، به‌معنای کذب گزارهٔ فوق خواهد بود. تأثیر این اعمال نیز به‌نحو «جزء‌العله» و «مقتضی» است و همواره با دیگر شرایط عمل می‌کند. این‌که آن شرایط دقیقاً چیست، سهم هر یک تا چه اندازه است، آیا تأثیر این عمل و هر شرط دیگر در همهٔ

موارد یکسان است یا ممکن است در موردی نقش اصلی تری ایفا کند و در جای دیگر عامل دیگر، مکانیسم تأثیر چگونه است، آیا دیگر ابزارها را در اثرگذاری تقویت می‌کند یا خود مستقیماً اثر می‌گذارد، این‌ها و ده‌ها سؤال دیگر، مسائلی است که ریشه عقلی و فکری بشر هنوز در حدی نیست که بتواند به‌طور کاملاً دقیق به آن‌ها پاسخ گوید. یکی از خدمات بزرگ انبیا به بشر، آگاه‌سازی انسان از وجود چنین عاملی است؛ عاملی که عقل به‌تنهایی قادر به شناخت آن نیست.

آنچه به‌طور کلی می‌توان با ژرف‌کاوی فلسفی و تحقیق در نصوص دینی دریافت این است که: اولاً دایره علیت منحصر به علل و معلولات مادی نیست، بلکه علل طبیعی مقهور ماورای طبیعت هستند. ثانیاً برخی از شرایط و موانع تأثیر در روایات آمده است؛ از جمله این شرایط می‌توان «تقوا» را نام برد و از جمله موانع می‌توان از فسق، عقوق والدین، ترک امر به معروف و نهی از منکر، ناهماهنگی وی با حکمت الهی و سنت‌های خدا در نظام آفرینش سخن به میان آورد. ثالثاً در نصوص دینی آمده است که پذیرش برخی از اعمال، مشروط به این است که اگر حقی از مردم به ذمه شخص باشد آن را ادا کند و اگر واجبی از او فوت شد، قضا نماید. توجه داشته باشید آنچه مطرح شد تنها در باب ثواب قرائت قرآن بود و پرواضح است که هیچ‌گاه قرائت قرآن جای تدبّر و تأمل و فهم در قرآن را نخواهد گرفت. آخرین نکته‌ای که بیانش لازم است این‌که، باید سند احادیث نیز بررسی شود؛ به‌ویژه احادیثی که ثواب‌هایی با اعداد نجومی ذکر می‌کند؛ مثلاً هزار هزار گناه در اثر گفتن فلان ذکر بخشیده می‌شود و... به‌نظر می‌رسد گروهی از منحرفان، قصد داشته‌اند جامعه را به فساد بکشانند؛ بر همین اساس، ثواب‌های فراوانی ساخته و پرداخته‌اند تا افرادی عمداً گناه کنند و پیش خود فکر کنند با گفتن فلان ذکر یا رفتن به فلان مسجد یا امامزاده، تمامی گناهانشان بخشیده می‌شود.

۸. درباره جذب و جلب نظر مردم نسبت به خود توضیحاتی بدهید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾؛ «کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهند، خداوند برای آنان محبتی در دل‌ها قرار خواهد داد.»

از روایات به‌دست می‌آید که رعایت اموری چند، موجب جلب محبت دیگران می‌شود. این امور را می‌توان مصداق‌های ایمان و کارهای صالح که در قرآن به آن تصریح شده است، دانست. از جمله:

۱. دین‌داری.
 ۲. افتادگی و تواضع.
 ۳. بخشندگی.
 ۴. خوش‌خویی (چهره شاد و روی باز).
 ۵. مهربانی و اظهار دوستی به دیگران.
 ۶. دل‌برکندن از آنچه مردم دارند (طماع نبودن).
 ۷. رعایت انصاف در معاشرت با دیگران.
 ۸. کمک مالی به دیگران در سختی و خوشی (مانند قرض دادن).
 ۹. وفاداری.
- برای آگاهی بیشتر به کتاب *میزان‌الحکمه*، جلد ۱، احادیث ۳۰۴۵ تا ۳۰۶۰ مراجعه نمایید.

۹. عدد نوزده چند بار در قرآن به‌کار رفته است و رابطه بین این عدد و «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» چیست؟

تنها یک‌بار در آیه ۳۰ سوره مدثر می‌فرماید: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشْرَ﴾؛ «نوزده نفر از فرشتگان عذاب بر دوزخ گمارده شده‌اند»؛ فرشتگانی که قطعاً مأمور به ترحم و شفقت و مهربانی نیستند، بلکه مأمور به کيفر و عذاب و خشونتند.

در آیه فوق، تنها عدد نوزده ذکر شده و به ملائکه مأمور عذاب تصریح نشده است؛ ولی از آیه بعد به‌خوبی استفاده می‌شود که این عدد اشاره به عدد فرشتگان مأموران عذاب است؛ اما درباره رابطه عدد ۱۹ و بسم‌الله الرحمن الرحیم روایتی در کتاب *مستدرک الوسائل* از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که حضرت می‌فرماید: «هرکس می‌خواهد خداوند او را از جهنم نوزده‌گانه نجات دهد، باید بسم‌الله الرحمن الرحیم بگوید؛ زیرا دارای ۱۹ حرف است که خداوند هر حرف از آن را سپری در برابر یکی از درکات نوزده‌گانه آتش قرار داده است.»^۱

لازم به یادآوری است که احادیث *مستدرک الوسائل* معمولاً از نظر سند ضعیف هستند.

۱. نوری، حسین بن محمدتقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، ج ۴، ص ۳۸۷؛ بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹۹.

۱۰. چرا سفارش شده بعضی از سوره‌ها مثل سوره مریم را خانم‌ها و بعضی از سوره‌ها مانند سوره محمد را آقایان بخوانند؟

تا مقداری که تفحص شد چنین سفارش‌هایی در روایات یافت نشد. باید اول حدیثی باشد، سپس درباره سندش بحث کرد تا اگر سندی پذیرفتنی داشت، آن‌گاه درباره محتوای آن به بحث پرداخت. با نگاه به اول این سوره‌ها در مجمع‌البیان و نیز بحارالانوار (جلد ۹۲) که فضائل قرائت سوره‌ها را بیان می‌کند، مطلب مورد سؤال شما وجود نداشت. حال، بر فرض که روایت صحیحی پیدا شد، پاسخ چنین است:

علت اصلی این امر، علاوه بر اجر معنوی، به محتوای سوره و فوایدی که قرائت هر سوره برای قشری خاص دارد برمی‌گردد؛ مثلاً قرائت سوره مریم به این جهت برای خانم‌ها سفارش شده که به داستان حضرت مریم علیها السلام و وقایعی که برای ایشان اتفاق افتاده برمی‌گردد. در نتیجه، به خانم‌ها و مسائل آنان نزدیک‌تر است و مطالعه آن برای آن‌ها مفیدتر خواهد بود. بنابراین، هر سوره هرچند برای عموم مفید است، ممکن است به خاطر ارتباط بیشتر موضوعاتش با قشری خاص، برای آن گروه بیشتر مفید باشد.

۱۱. می‌خواستیم بدانیم راست است که می‌گویند در ماه رمضان خواندن یک آیه مانند خواندن یک ختم قرآن است؟

مطلب مذکور در روایات آمده است؛ مثل این روایت: «مَنْ قَرَأَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ كَمَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُور.»^۱ شاید علت این باشد که قرآن کریم در ماه رمضان نازل شده و این ماه از احترام و قداستی ویژه نزد پروردگار متعال برخوردار است: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾.^۲ ماه رمضان در روایات اسلامی نیز اهمیتی خاص دارد.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، فضائل الأشهر الثلاثة، ص ۹۷.

۲. بقره، ۱۸۵.

فصل هشتم:

سوالات کلامی درباره قرآن (۳۶ پرسش)

۱. به چه استنادی می‌گویید قرآن کلام خداست؟

دلایل بسیاری برای الهی بودن قرآن وجود دارد که به برخی از آنها اشاره خواهد شد:

۱. شخصیت رسول خدا ﷺ: شخصیت آورنده، یکی از راه‌های مهم برای تشخیص آسمانی بودن یا نبودن یک کتاب است؛ شخصیت کسی که ادعا می‌کند آن کتاب بر وی نازل گردیده است. بدیهی است که صدق و راست‌گویی مدعی، کلید فهم این مسئله است؛ یعنی عقل سلیم هرگز چنین ادعایی را از فرد بدکردار و کذاب نمی‌پذیرد. در مقابل، اگر مدعی کسی باشد که ده‌ها سال در میان مردم زیسته و دقیقاً خلق و خو و رفتار وی در دید و نظارت هزاران انسان بوده و همه آنان بر آن وفاق دارند، انسان در حد زیادی بر صحت گفته وی اطمینان پیدا می‌کند؛ مگر آن‌که بخواهد بر همه باورهای مسلم خود پشت پا زند.

۲. محتوا و تعالیم: معارف بلند قرآنی - که قله‌اش رفیع‌تر از دسترس عقول بشری است - تعالیم بلند انسان‌ساز و سعادت‌بخش بی‌نظیری که فرا روی بشریت قرار داده و نظام اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و... کامل آن - که موجب تحیر و اعجاب بزرگ‌ترین دانشمندان جهان شده - مبانی خداشناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، فلسفه تاریخ و... - که خرد را در شگفتی می‌افکند - همه و همه، گویای الهی بودن این کتاب عظیم است؛ آن‌سان که بسیاری از خردورزان و فرزندان بشری از شرق و غرب و مسلمان و نامسلمان، دهان بر ستایش آن گشوده و از نادانی اسلاف خود در بی‌مهری به ساحت مقدس قرآن اعتذار جسته‌اند.

۳. اعجاز و تحدی: مهم‌ترین دلیل بر الهی بودن قرآن مجید، خود این کتاب است؛ زیرا این کتاب معجزه‌ای جاوید و زنده است؛ یعنی در همه زمان‌ها جنبه اعجازین خود را حفظ نموده و با جهانیان

تحدی می‌کند و خود دلیل متقن و استواری بر خدایی بودن خویش است (آفتاب آمد دلیل آفتاب). راستی، کدامین کتاب است که در میان تمام بشریت بانگ زند که اگر جن و انس به یاری یکدیگر بشتابند از آوردن کتابی مانند آن ناتوانند.^۱ این، نه سخنی به‌گزار است، بلکه پانزده قرن است عملاً ناتوانی بزرگ‌ترین ادیبان و اندیشمندان را در برابر خود به نمایش گذاشته است؛ بالاتر، آن‌قدر جنبهٔ اعجازین آن برجسته است که می‌گوید: اگر می‌توانید فقط یک سوره مثل آن بیاورید^۲ و احدی را یاری آن نیست. جالب‌تر آن‌که، اعجاز قرآن تنها در یک زمینه، مانند بلاغت و فصاحت نیست، بلکه در ابعاد گوناگونی است از جمله: الف) اعجاز ادبی؛ ۲). اعجاز علمی: در این زمینه، صدها کتاب و مقاله از سوی دانشمندان شرق و غرب به نگارش درآمده و از رازهای علمی قرآن – که تنها در قرون اخیر برخی از آن‌ها کشف شده – همه انگشت حیرت به دندان گرفته‌اند؛ ۳) اعجاز در پیشگویی‌های تاریخی، مانند پیروزی روم بر ایران؛ ۴). اعجاز در ذکر مسائل تاریخی.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب‌های زیر مراجعه نمایید: ۱. وحی و نبوت، شهید مطهری؛ ۲. تفسیر المیزان، ج ۱، سید محمدحسین طباطبایی؛ ۳. عظمت قرآن، سیدمرتضی توسلیان؛ ۴. درس‌هایی پیرامون شناخت قرآن، جمعی از نویسندگان؛ ۵. دربارهٔ شناخت قرآن، محمدعلی گرامی؛ ۶. پژوهشی پیرامون قرآن و پیامبر، فخرالدین حجازی؛ ۷. قرآن و آخرین پیامبر، مکارم شیرازی؛ ۸. مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، موریس بوکای، ترجمهٔ مهندس ذبیح‌الله دبیر؛ ۹. عنبر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، جان دیورت پورت و ده‌ها کتاب از دانشمندان غیرمسلمان دربارهٔ قرآن و علم.

۲. چرا باید فکر کنیم که قرآن کامل‌ترین کتاب و اسلام کامل‌ترین دین است؟

این سؤال را چند گونه می‌توان پاسخ داد:

پاسخ اول: این‌که در بین دین‌هایی که در جهان موجود است فکر کنیم که کامل‌ترین دین کدام است. آن‌گاه می‌بینیم که بهترین آن دین‌ها که مسیحیت و یهودیت است، کتاب ثابتی ندارد و

۱. اسراء، ۸۸.

۲. بقره، ۲۳.

کتاب‌هایشان تحریف شده است. اولین انجیل‌ها چندین دهه بعد از به صلیب کشیده شدن عیسی^۱ نوشته شده است و تورات اصلی موجود نیست و آنچه موجود است ترجمه تورات است که به ترجمه «هشتاد نفری» یا «هفتاد نفری» معروف است که خود این، دروغی بزرگ است.^۲ بوداییان و زرتشتیان نیز وضعی بدتر دارند. پس در ادیان موجود، آنچه کامل‌تر است اسلام است که کتابش تحریف نشده و باقی مانده است.

اگر به آموزه‌های کتاب‌های آسمانی بنگریم، باز آموزه‌های اسلام، عاقلانه، عادلانه، فطرت‌مدارانه و همه‌جانبه‌گرایانه است و سایر ادیان محتوای کتابشان چنین نیست؛ یعنی این دین، کامل‌تر است. بلکه، اگر به پیروان ادیان بنگریم، مسلمانان در دوره‌های اول، عالم‌ترین و با فرهنگ‌ترین متدینان بوده‌اند؛ ولی متأسفانه امروزه به‌خاطر حکومت‌های مستبد و جاهل داخلی و توطئه‌های جهان غرب، مردم مسلمان از نظر فرهنگی و صنعتی در وضع خوبی به سر نمی‌برند. عقب‌ماندگی مسلمانان مسلماً به اسلام ربطی ندارد، بلکه به همان اموری که گفته شد منتسب است.

پاسخ دوم: کاری به دین‌های موجود نداریم، بلکه به محتوای خود این دین نظر می‌کنیم و می‌بینیم همه نیازهای مادی و معنوی ما را برآورده ساخته است؛ یعنی در این جا از راه جامعیت قرآن وارد می‌شویم. وقتی کتاب این دین، جامع بود و بیانگر همه چیز و حتی پس از گذشت پانزده قرن از آمدنش توانستند سوره‌ای از سوره‌های آن را کامل بشناسند یا همانندی برای یکی از آن سوره‌ها بیاورند و مطالبش فرا نیاز دین و دین‌داران بود، آن‌گاه برای چه در کامل‌ترین بودن این دین شک داریم. نگاهی به کتاب *ترفایی قرآن*، نوشته احمد عابدینی در این باب مناسب می‌نماید.

پاسخ سوم: در پاسخ به سؤال فوق باید گفت: جامعیت دین خاتم را می‌توان از دو راه اثبات کرد:

الف. دلیل عقلی^۳ که آن را با بیان چند مقدمه توضیح می‌دهیم: ۱. خداوند حکیم، آدمی را برای رسیدن به کمال نهایی و سعادت جاودانه آفریده است؛ ۲. زندگی دنیا مقدمه زندگی آخرت است و

۱. طبق دیدگاه مسیحیان، عیسی علیه السلام به صلیب کشیده شده است؛ ولی مسلمانان این دیدگاه را قبول ندارند. بالأخره زمانی

عیسی علیه السلام از این کره خاکی رخت بر بسته است و عبارت به همان زمان اشاره دارد.

۲. می‌گویند هفتاد نفر جدای از هم نشستند و تورات را ترجمه کردند. هنگامی که به هم رسیدند، دیدند ترجمه‌ها عین یکدیگر است، بدون هیچ اختلاف!

۳. البته متکلمین از این دلیل برای اثبات ضرورت نبوت و نیازمندی به وحی نیز استفاده می‌کنند.

سعادت و شقاوت ابدی در گرو چگونه زیستن در این جهان است؛ یعنی اعمال و رفتار ما در رسیدن به سعادت یا محروم شدن از آن دخیل و مؤثرند؛ ۳. شرط لازم برای سعادت‌مندی در جهان آخرت، منوط به شناخت چگونگی رابطه اعمال با نتایج اخروی آن است؛ زیرا تا زمانی که رابطه اعمال و رفتارها با نتایج اخروی آن و رابطه آن‌ها با سعادت و شقاوت آدمی روشن نباشد، چگونه می‌توان برنامه صحیح و همه‌جانبه‌ای برای زندگی این جهان پی‌ریزی کرد؛ ۴. ابزار عمومی شناخت (حس و عقل)، از درک چگونگی روابط اعمال و رفتار دنیوی با نتایج اخروی ناتوان است؛ چراکه حواس، بسیار محدود هستند و عقل هم به‌تنهایی و صرفنظر از تجربه خارجی آنچه درک می‌کند، یک سلسله مفاهیم کلی است که اصطلاحاً به آن‌ها بدیهیات اولیه می‌گویند؛ مانند محال بودن اجتماع تقیضین. بنابراین، شناخت پدیده‌های اخروی و کشف و درک رابطه اعمال و رفتار آدمی با نتایج اخروی آن و آگاهی از تأثیر اعمال آدمی در نیکبختی یا تیره‌روزی، نه توسط حس و نه عقل و نه حتی از همکاری آن دو حاصل نمی‌شود. از سوی دیگر، چنان‌که گفتیم توانایی طراحی برنامه‌ای صحیح و جامع برای زندگی منوط به آگاهی و شناخت این تأثیر و تأثرهاست. حال که شناخت‌های عمومی و همگانی برای رسیدن به هدف و غایت خلقت ناکافی و نارسایند، مقتضای حکمت خداوند این است که با ارسال رسول و انزال کتب، برنامه‌ای جامع و کامل فراروی انسان قرار دهد تا آدمی بر اساس آن، راه صحیح زندگی و برنامه سعادت خود را بشناسد.

ب. دلیل نقلی: آیات متعددی بر جاودانگی و جهانی بودن قرآن دلالت دارند که از آن‌ها می‌توان جامعیت دین اسلام را اثبات نمود:

۱. جهانی بودن دین خاتم و جامعیت آن: برخی از آیات قرآن، اسلام را دین جهانی معرفی می‌کند که خداوند آن را برای تمام بشریت هدیه کرده است، نه برای یک گروه یا منطقه خاص؛ مانند: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾^۱ «بگو ای مردم، من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم»، ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده‌ایم».

۱. اعراف، ۱۵۸.

۲. انبیاء، ۱۰۷.

لازمه جهانی بودن دین خاتم آن است که متناسب با جوامع مترقی دیگری غیر از جامعه جزیره العرب که نیازهای بشری داشته و معارف در سطح بالاتری را می‌طلبید نیز سخنی داشته باشد تا مایه هدایت و راهنمایی آنها نیز باشد و این امر شاهدهی بر جامعیت دین اسلام باشد.

۲. جاودانگی دین خاتم و جامعیت آن: یکی از ویژگی‌های دین خاتم که آن را از سایر شرایع دیگر ممتاز می‌کند، «جاودانگی» آن است که ظهورش توأم با پایان یافتن و مختومه شدن دفتر نبوت بوده است و احکام و تعالیم آن برنامه حیات‌بخشی برای تمام انسان‌ها در طول اعصار ارائه می‌دهد: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾؛^۱ «محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است»، ((تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا))؛^۲ «بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان (کتاب جداسازنده حق از باطل) را نازل فرموده تا برای جهانیان هشداردهنده باشد».

حال که قرآن، آخرین کتاب الهی و آورنده آن، خاتم پیامبران و تعالیم و احکام آن، سند هدایت برای کل آدمی و او مکلف به وفاداری دائمی از آن است، چنین انتظاری پیش می‌آید که اسلام باید برای تمام انسان‌ها در اعصار مختلف سخن داشته باشد و زمینه هدایت همه جوامع حتی پیچیده‌ترین آنها را فراهم و سعادت دنیوی و اخروی آنها را تأمین نماید.

البته به آیات دیگری نیز برای جامعیت دین خاتم استناد شده است؛ مانند آیاتی که تبیان بودن هر چیزی را در قرآن تأکید می‌کند: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾؛^۳ «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است، بر تو نازل کردیم».

یکی از صفات عمومی قرآن این است که بیان هر چیزی است و به تعبیر خود قرآن، «تبیاناً لکل شیء» است. از آنجا که قرآن کتاب تربیت و انسان‌سازی است و برای تکامل فرد و جامعه در همه ابعاد معنوی و مادی نازل گشته است، منظور از «کل شیء» در این آیه، همه امور است که برای پیمودن این راه هدایت لازم است.^۴ به بیان دیگر، آنچه در سعادت و هدایت انسان تا روز قیامت

۱. احزاب، ۴۰.

۲. فرقان، ۱.

۳. نحل، ۸۹.

۴. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۶.

مؤثر است، اعم از مسائل ارزشی و اخلاقی، معارف حقیقی مربوط به جهان بینی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی یا مسائل مربوط به جهان هستی، در آن بیان شده است.^۱

روایات فراوانی نیز از معصومین علیهم‌السلام دربارهٔ جامعیت دین خاتم نقل شده که ما در این جا فقط به ذکر برخی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم: رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سفر حجة‌الوداع فرمود: «ای مردم، هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک و از آتش جهنم دور کند، مگر آن‌که شما را به آن امر نموده‌ام، و هیچ چیزی نیست که شما را به آتش جهنم نزدیک و از بهشت دور کند، مگر آن‌که شما را از آن نهی کرده‌ام.»^۲

از امام صادق علیه‌السلام نیز نقل شده که فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی قرآن را بیانگر هر چیزی قرار داده است؛ حتی به خدا سوگند که رها نکرده چیزی را که بندگان خدا به آن احتیاج داشته باشند، تا آن‌جا که کسی نمی‌تواند بگوید ای کاش خداوند آن را در قرآن بیان می‌کرده و نکرده است.»^۳

دربارهٔ قرآن نیز با توجه به این‌که یکی از دو منبع اصلی دین ماست، دقیقاً همین بحث مطرح است و از همین طریق، جامعیت و کامل بودن قرآن نیز ثابت می‌گردد.

۳. در کتابی خواندم ابلیس (اجنه) و جن‌ها روی زمین به فساد مشغول بودند. مگر چه کسانی روی زمین بودند که جن‌ها روی زمین خون و خونریزی می‌کردند؟ ادامهٔ مطلب نوشته بود ابلیس جزو کسانی بود که به اسارت گرفته شد، پس چطور است که وقتی خداوند به فرشتگان و ابلیس دستور می‌دهد در برابر آدم سجده کنند و ابلیس سجده نمی‌کند، فرشتگان نمی‌دانستند که ابلیس از جنس آن‌ها نیست؟ مگر خودشان ابلیس را به اسارت نبرده بودند، پس چرا از هویت او با خبر نبودند؟

دربارهٔ موضوعات دینی باید دقت کنید که از چه منبعی اطلاعات کسب می‌کنید. به هر منبعی نمی‌توان اعتنا کرد. برای واضح شدن اصل مطلب، نکات زیر را خدمتان عرضه می‌کنیم:

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، قرآن شناسی، ج ۲، ص ۱۶۳ تا ۱۷۲.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة) ج ۵، ص ۸۳.

۳. حویزی، نورالتقلین، ج ۳، ص ۷۴، حدیث ۱۷۴.

اولاً شیطان یا ابلیس، «جن» بوده است، نه فرشته: ﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾؛^۱ «پس سجده کردند جز ابلیس که از جن بود.» علاوه بر این، شیطان به تصریح خودش از جنس آتش بوده است؛^۲ ولی در هیچ جای قرآن نیامده است که ملائکه و فرشتگان از آتش خلق شده باشند. هم‌چنین در قرآن تصریح شده که ابلیس عصیان کرد و حال آن‌که فرشتگان به دلیل ماهیت خلقتشان، به هیچ وجه عصیان نمی‌کنند.

ثانیاً براساس آیات قرآن - که طرح تفصیلی و تفسیر آن در این مجال ممکن نیست - جن مانند انسان، موجودی انتخابگر و صاحب اراده است و هنگامی که بر سر دو راهی قرار گیرد، یکی را برمی‌گزیند: سوره‌های: ذاریات، ۵۶؛ انعام، ۱۳۰؛ جن، ۱۴ و ۱۵ و ۱۱؛ بقره، ۲۴؛ تحریم، ۶؛ اعراف، ۳۸. بنابراین، شیطان از آن‌جا که جن بوده است، موجودی انتخابگر و صاحب اراده بوده و می‌توانسته از فرمان خداوند سرپیچی کند.

ظاهر کلام الهی این است که ابلیس از فرشتگان استثنا می‌شود. این مطلب نشان می‌دهد ابلیس از فرشتگان بوده است.^۳ البته در مجموع محققین معتقدند که ابلیس از جن است و ماهیتی متفاوت با فرشتگان دارد؛ لذا در بررسی این آیات، گروهی معتقدند که فرشتگان و ابلیس با هم به یک امر مأمور به سجده شده‌اند؛ اما از باب غلبه فرشتگان و اکثریت آن‌ها، در آیات الهی چنین تعبیر شده که به فرشتگان امر کردیم.^۴ گروهی دیگر معتقد شده‌اند که اساساً دو امر شده: یکی به فرشتگان و دیگری به ابلیس؛ اما در آیه، تنها امر اول ذکر شده است.

مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله نظر دیگری دارند. ایشان می‌فرمایند ابلیس [به جهت کثرت عبادت] در مقام و رتبه‌ای بود که فرشتگان در آن مقام قرار داشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه می‌فرماید: ابلیس شش هزار سال خداوند را عبادت کرد که معلوم نیست از سال‌های دنیا بوده یا آخرت؛^۵ لذا از آنان متمایز نبود و امر به سجده، متوجه همین مقام و مرتبه بود. البته ابلیس به دلیل

۱. کهف، ۵۰.

۲. اعراف، ۱۲.

۳. حجر، ۳۰ و ۳۱.

۴. حجر، ۲۸ و ۲۹.

۵. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۸۷.

مخالفت و عصیان، از این مقام تنزل کرد و از فرشتگان متمایز شد. بنابراین، تعبیر حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه نیز می‌تواند ناظر به همین ملاک باشد. در واقع، حضرت می‌فرماید ابلیسی که در مقام و مرتبه در رتبه ملائکه بود، به واسطه استکبار از آن مرتبه تنزل نمود.^۱ نکته درخور توجه این است که فهم معارف دینی از طریق دقت در همه متون دینی میسر است و آنچه از مجموع متون دینی فهمیده می‌شود، ملاک است. همان‌طور که گذشت، به تصریح قرآن، ابلیس از جن است؛ لذا مرحوم علامه با توجه به مجموع آیات در این باب، این نظر را ارائه کرده‌اند. روشن است کتاب‌هایی که افراد غیر محقق می‌نویسند و بیشتر جنبه داستان‌پردازی دارد، چندان درخور اعتنا نیست.

۴. می‌شود توضیح دهید که چرا خداوند قرآن را به زبان عربی نازل کرده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

درباره زبان، روش و سبک نگارش متون دینی، بحث‌های گوناگونی مطرح شده است که رشته‌ها و گرایش‌های متعددی در دانشگاه‌ها متکفل آن هستند.

در این نوشتار، از بین کتاب‌های مقدس، قرآن را برگزیده و از بین بحث‌های متعدد آن، تنها به این بحث می‌پردازیم که چرا قرآن به زبان عربی است؛ هر چند به دلیل محدودیت به تمام جوانب آن نیز نمی‌پردازیم؛ مثلاً بحث درباره این که آیا قرآن از ناحیه خداوند به زبان عربی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است - همان‌گونه که ما معتقدیم - یا این که محتوای آن به پیامبر وحی شده و ایشان آن را در قالب زبان عربی ریخته است - همان‌گونه که برخی ادعا کرده‌اند - و مباحث دیگری از این دست را به فرصتی دیگر موکول می‌کنیم.

از آن‌جا که وارد شدن به این‌گونه مباحث نیز دارای دو روش برون‌دینی و درون‌دینی است، در این نوشتار تنها، روش درون‌دینی را برمی‌گزینیم.

محدود کردن دایره بحث به این دلیل است که مبادی، اصول و پیش‌فرض‌های هر بحث با بحث دیگر متفاوت است و مشخص نشدن مبنا و دایره بحث، در ابتدا سرگردانی و در پایان بی‌نتیجه بودن

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه ۱۱ سوره اعراف، ج ۸، ص ۶۵.

را به همراه خواهد داشت. از طرف دیگر، گستردگی مباحث اقتضا می‌کند پاره‌ای از مسائل به‌عنوان اصول و پایه مورد توافق واقع شود تا با توجه به آن‌ها بحث‌های دیگری صورت پذیرد. ازجمله اصول و پایه‌های پذیرفته‌شده این است که «ظاهر الفاظ قرآن حجت است»، «تکرار شدن یک مطلب در قرآن اهمیت آن را می‌رساند»، «قرآن، کلمات را بی‌فایده و بدون هدف کنار یکدیگر قرار نمی‌دهد» و... پس از این مقدمه و روشن شدن محدوده و پیش‌فرض‌ها، سراغ سؤال اصلی می‌رویم و به تجزیه و تحلیل آن می‌پردازیم.

چرا زبان قرآن، عربی است؟

این پرسش را چند گونه می‌توان مطرح کرد و البته پاسخ‌های متفاوتی نیز خواهد داشت. گاهی پرسش، این‌گونه مطرح می‌شود که چرا حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که شخصی عرب بود و در مکه مبعوث شد، قرآنی به زبان عربی آورد. در این صورت، پاسخ روشن است؛ زیرا هر پیامبری باید به زبان قوم خویش سخن بگوید تا مردم، آن سخنان را بشنوند و درباره آن بیندیشند و راه برای ایمان به آن یا تکذیب آن باز شود. بنابراین، در این‌جا به‌طور کلی جای این سؤال نیست که چرا پیامبر عرب، به زبان غیرعربی کتاب نمی‌آورد، بلکه برعکس اگر کسی بخواهد آوردن کتاب به زبان دیگری را وظیفه او بداند، باید دلیل بیاورد. به عبارت دیگر، تناسب حکم و موضوع، تناسب ظرف و مظروف و تناسب حال و محل، همه، اقتضا می‌کند که پیامبر عرب، دارای کتاب عربی و پیامبر فارس مثلاً دارای کتاب فارسی و... باشد. قرآن نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾؛ «ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند». بنابراین، سازش زبان هر پیامبر با زبان پیام و زبان پیام‌پذیر، امری پذیرفته‌شده و بلکه لازم است و گرنه تفهیم و تفهم صورت نمی‌پذیرد. البته گاهی همین پرسش، به‌گونه‌ای دیگر مطرح می‌شود: این‌که چرا آخرین پیامبر خدا، عرب زبان بود تا به دنبال آن کتاب وی نیز به زبان عربی باشد. چرا این توفیق شامل فارس‌ها، ترک‌ها و... نشد؟ پاسخ این پرسش با پاسخ پرسش نخستین کاملاً متفاوت است. در این‌جا باید جهات و امور گوناگونی را در نظر گرفت تا پاسخ، کامل و جامع باشد. ازجمله:

الف) وقتی سخن از آخرین پیامبر و آخرین پیام است، طبعاً باید بشر را اجمالاً در سطحی از آگاهی و شعور دانست که قدرت دریافت آخرین پیام را داشته باشد یا دست‌کم طایفه یا گروهی از آنان بتوانند آن پیام را دریافت کنند و از آن نگاهیانی کنند تا به نسل‌های بعدی برسد.

ب) اگرچه برخی از مردم، قابلیت دریافت، فهم، نگهداری و عمل به آخرین وحی را پیدا می‌کنند، به‌طور مسلم، گروه بیشتر و بزرگ‌تری با امکانات فراوان و قدرت و مکنّت بیشتری، دین جدید و آخرین پیام را بر نمی‌تابند و درصدد از بین بردن آن و از میان برداشتن معتقدان، حافظان و نگهداران آن برمی‌آیند؛ همان‌گونه که در طول تاریخ، انبیا گرفتار چنین گروه‌هایی بوده‌اند. بنابراین، باید راه‌کاری برای مقابله با این مشکل اندیشیده شود.

ج) با اذعان به این مطلب که بنا نیست پیوسته با معجزه و کارهای خارق‌العاده، از دین و قرآن حمایت شود - به‌ویژه وقتی که آخرین پیامبر و آخرین پیام می‌خواهد به بشریت عرضه شود - باید به‌گونه‌ای عمل شود که دین خاتم خودبه‌خود و بدون توسّل به معجزات و امور غیبی، حفظ گردد و به نگهداران و حافظ بیرونی نیاز نداشته باشد.

با در نظر گرفتن نکات یادشده، سراغ انسان‌ها و محیط زندگی آنان می‌رویم تا ببینیم در کدام محیط و کدام شرایط، آن نکات، خصوصاً بند «ج» بیشتر قابل تحقق است.

اولاً عرب‌ها مردمانی هستند که بر زبان، راه و روش، آیین و نسب خود تعصب خاصی دارند؛ به‌گونه‌ای که نمی‌توان آنان را به‌راحتی از زبان و فرهنگ خود جدا کرد؛ حتی در این دوره که تبلیغات رسانه‌ها همه را از حالت اولیّه خود خارج کرده است، اکثر عرب‌ها حتی حاضر نیستند لباس سنتی خود را کنار بگذارند تا چه رسد به زمان‌های سابق که تبلیغات انترناسیونالیستی وجود نداشته، بلکه همه تبلیغات بر حفظ ملیّت بوده است.

ثانیاً عرب‌های حجاز به‌طور ویژه در شرایطی بودند که نه تنها از زبان خود دست‌بردار نبودند، بلکه حکومت‌ها و سلطه‌های خارجی نیز نمی‌توانستند آنان را مجبور کنند که از زبان و فرهنگ خود دست‌بردارند؛ زیرا آنان از قید و بند مسائل حکومتی آزاد بودند و در بادیه به‌سر می‌بردند. منطقه وسیع حجاز آن قدر گرم، سوزان، بی‌آب و علف و بدون امکانات بود که حتی حکومت‌های مقتدر آن زمان، نظیر ایران و روم به آن‌جا رغبتی نشان نمی‌دادند و آن‌جا را جزو گستره حکومت خود به حساب نمی‌آوردند. بر فرض هم اگر تصمیم می‌گرفتند که مردم آن سرزمین را نابود یا از زبان

اصلی و فرهنگ خودشان برگردانند، نمی‌توانستند؛ زیرا آنان در یک نقطه و یک منطقه خاص ساکن نبودند. بنابراین خداوند، قرآن را به زبان عربی نازل و عرب‌های حجاز را با آن آشنا کرد تا از خطر درونی و برونی محفوظ بماند؛ زیرا نه عرب‌ها از زبان خود دست برمی‌داشتند و نه امکان نابودی زبان آنان برای سلطه‌های خارجی فراهم بود.

ثالثاً زبان عربی با توجه به کثرت ضمائر، تفاوت ضمیرهای تننیه، مفرد و جمع، تفاوت صیغه‌های مذکر و مؤنث، داشتن انواع گوناگون جمع (نظیر جمع قله، کثرت، صحیح)، داشتن کنایات و استعاره‌های فراوان و بالأخره تفاوت معنای یک لفظ در قبایل مختلف، از امکانات فراوانی برای بیان بیشترین حجم مطالب در کمترین حجم از الفاظ و بدون ابهام‌گویی و نارسایی برخوردار بوده است.

با توجه به نکات و ویژگی‌های مطرح شده در قوم عرب، برای بقای دین خاتم، سرزمین حجاز و زبان عربی، بهترین راه دفاع طبیعی و غیر خارق‌العاده از دین و بیمه کردن بقای آن برای نسل‌های آینده و بیان بیشترین حجم مطالب در کمترین لفظ، بدون ابهام و پیچیدگی بود و همین امر اقتضا می‌کرد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بین عرب‌ها مبعوث شود و قرآن به زبان عربی آورده شود تا آن حضرت به مرور زمان، روش و آیین مردم را به سوی اسلام سوق دهد و قرآن با جاذبه‌های درونی خود، آوا و آهنگ دلپذیرش، در ذهن‌های عرب‌های بادیه که دوستدار کلام موزون و فصیح بودند جای باز کند و در نتیجه، از خطر انواع تحریف‌های لفظی نیز در امان بماند.

بنابراین، می‌توان گفت که مکان نزول و زبان قرآن این‌گونه قرار داده شده تا قرآن دارای نگهداری طبیعی برای حفظ خود باشد و به نگهداری خارجی نیاز نداشته باشد.

به بیان دیگر، اگر این دین، خاتم ادیان است و برنامه‌ای کامل برای زندگی بشر دارد، باید باقی بماند. بقای دین نیز به باقی ماندن کتاب آن وابسته است. نمی‌توان گفت دینی کاملاً باقی مانده است، درحالی‌که هیچ اثری از کتاب آن نباشد یا کتابش تحریف و تغییر یافته باشد؛ به همین دلیل، خداوند اصرار دارد که ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛^۱ «بی‌تردید، ما این قرآن را نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهداری آن خواهیم بود.»

روشن است که حفظ قرآن همیشه در گرو معجزه یا عذابِ معارضان و مخالفان آن نیست، بلکه راه طبیعی این است که خداوند ویژگی‌های داخلی و خارجی، محیطی و اجتماعی و... را به گونه‌ای قرار دهد که با آن ویژگی‌ها، قرآن خودبه‌خود و به‌طور طبیعی حفظ شود.

همان‌گونه که در بحث امامت و ولایت گفته شده است اسم حضرت علی عَلِيٍّ به‌عنوان ولیِ مؤمنان و وصیِ پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هم‌چنین اسامی سایر ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به این دلیل در قرآن تصریح نشده که داعی و انگیزه‌ای برای تحریف در قرآن موجود نباشد تا از این رهگذر، قرآن حفظ شود. حتی گفته شده که قرار گرفتن ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛^۱ در وسط آیه ۳ از سوره مائده که صدر و ذیل آن آیه درباره حرمت خوردن گوشت مردار است، به این منظور بوده تا مخالفان به فکر حذف آن نیفتند.

به همین دلایل می‌توان گفت که نازل شدن قرآن به زبان عربی برای حفظ و صیانت ابدی آن بوده است؛ زیرا تعصب خاص عربی و قبیله‌ای عرب‌ها باعث می‌شود که هیچ‌گاه و به هیچ‌کس اجازه ندهند که زبان عربی را از آنان بگیرد. به همین دلیل، کاری که آتاتورک در ترکیه انجام داد و خط آنان را عوض کرد یا در ایران بنا بود که انجام بشود ولی شکست خورد، در کشورهایی مثل حجاز حتی طرح آن نیز مطرح نشد؛ زیرا علاوه بر تعصب خاصی که قوم عرب بر زبان خویش دارند - که خود از عوامل بقای قرآن است - وجود مردمی با نام «بدو» که زبان و فرهنگ خود را حفظ می‌کنند نیز باعث شد تا هیچ حاکم و فرمانروایی نتواند زبان بومی و اصلی آن مردم را از بین ببرد.

بنابراین، در یک جمله می‌توان گفت یکی از علل و انگیزه‌های آمدن آخرین رسول و آخرین کتاب از بین عرب‌زبان‌ها و خصوصاً مردم حجاز، برای این بوده است که این کتاب برای همیشه جاویدان بماند و خواسته خداوند بر حفاظت از قرآن از طریق عادی و بدون استفاده از معجزه محقق شود.

برای روشن شدن بحث می‌توان به سرگذشت تورات و انجیل توجه نمود. در طول زمان، به دلیل این‌که گروهی از یهودیان، اسیر شدند و مدت‌ها از خانه و کاشانه خود دور بودند و در آن مدت، خودشان و به دنبال آن، فرزندان‌شان زبان دیگری، متفاوت با زبان کتاب مقدس پیدا کردند، مبلغان

مذهبی به منظور تسهیل امر تبلیغ، کتاب مقدس را به زبان جدید ترجمه کردند و کم‌کم کتاب اولی از دست رفت و مردم ماندند با کتاب مُترجم که انطباق آن با کتاب مقدس در گرو فهم صحیح ترجمه‌کننده از کتاب الهی و قدرت او بر ترجمه است.

به‌هرحال، کتاب ترجمه‌شده هیچ‌گاه نمی‌تواند تمامی فضا، فرهنگ و محتوای کتاب اصلی را داشته باشد. بنابراین، کتاب‌های مقدس با تغییر از زبان اصلی به زبان دیگر، اصالت خود را از دست می‌دهند. حتی بر فرض که ترجمه‌کنندگان از روی عمد به آن دستبرد نزده باشند و کم و زیاد عمدی صورت نگرفته باشد، نفس ترجمه، کتاب را از اصالت می‌اندازد.

در بحث عربی بودن قرآن، می‌توان گفت که خداوند اراده کرده است تا قرآن را به زبان افرادی بفرستد که تعصب آنان بر زبان و فرهنگ و پراکندگی‌شان در محیطی بسیار وسیع موجب شود که این زبان و به‌دنبال آن قرآن برای همیشه باقی بماند و ترجمه‌های گوناگون، نسخه اصلی آن را بی‌رنگ یا کم‌رنگ نکند.

نکته دیگری که اشاره به آن خالی از لطف نیست این‌که تعصب عرب‌ها بر زبان و فرهنگ خود اگرچه یک ویژگی مثبت برای حفظ قرآن بود، از طرف دیگر، یک ویژگی منفی نیز به حساب می‌آمد؛ زیرا اولاً تغییر فرهنگ آنان به فرهنگ اسلامی بسیار به‌کندی صورت گرفت و نیروها و وقت زیادی برای این کار مصرف شد؛ مثلاً سیزده سال زحمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه ثمره بسیار کمی داشت. ثانیاً تعصب آنان باعث می‌شد که اگر قرآن به زبانی غیر از زبان عربی نازل می‌شد یا پیامبر آن غیرعرب بود، آنان به او ایمان نیاورند. قرآن به نیکی از روی این حقیقت پرده برداشته و فرموده است: ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ... بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ... وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ «و راستی این قرآن، وحی پروردگار جهانیان است ... به زبان عربی روشن ... و اگر قرآن را به برخی از غیرعرب‌زبانان نازل می‌کردیم و [پیامبر] آن را برایشان می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند.»

از این‌جا می‌توان نتیجه گرفت که عربی بودن قرآن، لطف و مرحمتی به عرب‌زبانان بوده است و شاید بتوان گفت که اگر قرآن به غیرعربی نازل می‌شد، عرب‌زبانان که قشر وسیعی نیز هستند به هیچ

نحو به آن ایمان نمی‌آوردند و زمینه برای جهانی شدن آن هیچ‌گاه فراهم نمی‌شد. پس عربی بودن قرآن، وسیله‌ای در راه جهانی شدن عملی قرآن نیز هست.^۱

۵. چرا قرآن خودش بر عربی بودن خود تأکید می‌کند؟

پرسش دیگری که ممکن است درباره عربی بودن قرآن مطرح شود این است که چرا خود قرآن بر عربی بودن خویش اصرار دارد. در ده جای قرآن، عربی بودن آن را مطرح کرده است؛ درحالی‌که عربی بودن قرآن روشن است و هر کسی که قرآن را باز کند، می‌فهمد که به زبان عربی است. بنابراین، اصرار بر معرفی قرآن به عنوان کتاب عربی یا لغت عربی برای چیست.

این‌که قرآن خود را به عنوان «عربی» مطرح می‌کند، به خاطر اموری است که با مراجعه به تک‌تک آن موارد، دلیل آن روشن می‌شود. مثلاً برخی اوقات، مشرکان و دشمنان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گفتند این داستان‌هایی که او می‌گوید، داستان‌هایی است که از ملت‌های غیرعرب فرا گرفته است و آن‌ها را به عنوان وحی، به خدا اسناد می‌دهد. قرآن چنین تهمت نابخردانه‌ای را رد کرده و پاسخ آن را این‌گونه بیان می‌کند: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَ هَذَا لِّسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾؛^۲ «و نیک می‌دانیم که آنان می‌گویند: جز این نیست که بشری به او می‌آموزد. [نه، چنین نیست؛ زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیرعربی است و این [قرآن] به زبان عربی آشکار است.»

اصرار بر عربی بودن به این دلیل است که وقتی داستانی غیرعربی باشد، هر چند شخصی آن را بشنود و به عربی ترجمه کند، اسامی، صحنه داستان و زمینه‌های آن را نمی‌توان از رنگ و محیط خاص خویش جدا کرد. امروزه همگان به‌نیکی دریافته‌اند که حتی مترجمان چیره‌دست نیز نمی‌توانند داستان‌ها و سرگذشت‌ها را به‌خوبی از زبانی به زبان دیگر ترجمه کنند، به‌طوری‌که ترجمه بودن آن، مخفی بماند.

بنابراین، وقتی قرآن اصرار دارد که این، «عربی روشن» است برای این است که بفهماند اگر از غیرعرب گرفته بود حتماً در لغزش‌های زبانش، غیرعربی بودن روشن می‌شد.

۱. برای آگاهی بیشتر ر.ک: مجله بیّنات، شماره ۲۷، پاییز ۱۳۷۹.

۲. نحل، ۱۰۳.

برخی دیگر از آیات که عربی بودن قرآن را بیان می‌کنند، بیانگر ویژگی‌های مهم و اساسی دیگری‌اند که باید از منظر زبان‌شناسانه به آن‌ها توجه شود و در انتخاب زبان برتر، آن ویژگی‌ها در نظر گرفته شود؛ ویژگی‌هایی مانند وضوح، خالی از ابهام بودن، کمی حجم و کثرت معنی، فصاحت و پیوستگی الفاظ، رعایت ادب و... که این لطافت‌ها همه، در زبان عربی جمع شده است.

الف: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛^۱ «ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم؛ باشد که بیندیشید.»

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر گران‌سنگ *المیزان*، ذیل این آیه فرموده است: این آیه تا حدودی دلالت می‌کند که مستند به وحی الهی بودن قرآن و عربی بودن آن، در ضبط اسرار و حقایق معارف دخالت دارد؛ به گونه‌ای که اگر آن حقایق به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی می‌شد و او خودش آن‌ها را با الفاظ بیان می‌کرد - نظیر آنچه در احادیث قدسی اتفاق می‌افتد - یا حقایق قرآن به لغت و زبان دیگری نازل و سپس آن مطالب به عربی ترجمه می‌شد، برخی از اسرار آیات روشن الهی برای عقل‌های مردم مخفی می‌ماند و دست تعقل و فهمشان به آن نمی‌رسید.^۲

از این عبارت استفاده نمی‌شود که خداوند قدرت ندارد که پیامبر خویش را از غیر عرب انتخاب کند و نیز استفاده نمی‌شود که خداوند نمی‌تواند حقایق را در غیر قالب عربی نازل کند؛ بلکه از این عبارت به وضوح روشن می‌شود که انسان‌ها قدرت ندارند از غیر زبان عربی تمامی نکته‌ها را کشف کنند؛ زیرا متفاوت بودن ضمیرهای مفرد، تشبیه و جمع و تفاوت ضمیرهای مذکر و مؤنث، تفاوت ضمائر اشبای عاقل و غیر عاقل، وجود اسمای اشاره متفاوت برای نزدیک، متوسط و دور و همچنین تعدد معنای یک لفظ در لغت عرب - که شاید ناشی از تفاوت معنای آن در قبایل مختلف باشد - همراه با کنایه‌ها، استعاره‌ها و... به این زبان غنایی خاص بخشیده و آن را واجد ویژگی‌هایی ساخته است که با توجه به آن‌ها می‌توان دقیق‌ترین مطالب را از عبارت‌های کوتاه استخراج کرد.

بنابراین، می‌توان گفت انتخاب زبان عربی برای قرآن از سوی خداوند به دلیل غنی بودن این زبان و توانایی قدرت آن در تفهیم مطالب متعدد بوده است.

۱. یوسف، ۲.

۲. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه المیزان، ج ۱۱، ص ۱۰۱.

برای روشن تر شدن بحث، کلمه «عربی» را بررسی می‌کنیم. قاموس قرآن می‌گوید: مراد از «عربی مبین» و «عربی» در وصف قرآن، فصیح و روشن بودن آن است: ﴿هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾^۱، ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲، ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾^۳، ﴿وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا﴾^۴.
 راغب نیز در این باره گفته است: «العربی الفصیح: البین من الکلام.»^۵ در صحاح گفته: «و اعرب بحجة أي أفصح». بعضی از مفسران از «عربی» فقط زبان را در نظر گرفته‌اند؛ ولی ظاهراً فصاحت مراد است. منظور از اعراب، روشن کردن به وسیله حرکت است.^۶

کلام ایشان ما را از نقل سایر کتاب‌های لغت بی‌نیاز می‌کند و از آن روشن می‌شود که مراد از «عربی» فصاحت و رسا بودن است. پس آیات قرآن این نکته را تأکید نمی‌کند که قرآن عربی است، یعنی ترکی و فارسی یا... نیست؛ بلکه بیانگر این نکته است که آیات قرآن، صریح، واضح و رساست.

بنابراین، آیه ۴۴ سوره فصلت به واضح و صریح بودن قرآن دلالت می‌کند: ﴿لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ۗ أَ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ﴾^۷ «و اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم، قطعاً می‌گفتند چرا آیه‌های آن، روشن بیان نشده است؛ کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب‌زبان. بگو این کتاب برای کسانی که ایمان آورده‌اند، رهنمود و درمانی است.»

در این آیه، دو پاسخ برای دو سؤال مشرکان بیان شده است. اگر آیه، تنها در صدد بیان یک پاسخ بود، نیازی به ذکر «لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» نبود و در این صورت، ذکر آن علاوه بر لغو بودن، موجب اغلاق و پیچیدگی بیهوده آیه می‌شد؛ زیرا بدون «لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ»، آیه این چنین می‌شد: «اگر این کتاب را قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم قطعاً می‌گفتند کتابی غیر عربی و مخاطب آن عرب؟» در این

۱. نحل، ۱۰۳.

۲. یوسف، ۲.

۳. رعد، ۳۷.

۴. احقاف، ۱۲.

۵. راغب اصفهانی، مفردات، ماده «عرب»، ص ۵۵۷.

۶. قرشی، قاموس قرآن، ۴، ۳۱۳ تا ۳۱۲.

۷. فصلت، ۴۴.

صورت، هیچ اغلاق و پیچیدگی نداشت و بسیار واضح و روشن بود و پاسخ مشرکان را نیز داده بود. بنابراین، آوردن «لَوْلَا فَصَّلْتُ آيَاتُهُ» حتماً دارای نکته‌ای است و «روشن بودن و خالی از اجمال بودن» کمترین مطلبی است که از آن می‌توان برداشت کرد.

بنابراین، معلوم می‌شود که خداوند حکیم از هر فراز، معنایی را قصد کرده است؛ ولی اگر یک پاسخ را قصد کرده باشد، آوردن لفظ، بدون هدف و پیچیده ساختن عبارت، بدون منظور، لازم می‌آید.

به هر حال، صدر آیه ویژگی زبان عربی را بیان می‌کند که توان تفصیل و بیان روشن مسائل و حقایق را دارد و فراز بعدی به این نکته اشاره می‌کند که اگر قرآن به غیر عربی نازل می‌شد، بهانه‌جویی آنان دوچندان می‌شد.

علاوه بر این‌ها، اصرار قرآن بر عربی بودن آن، فواید دیگری نیز دارد؛ از جمله:

الف: وقتی در ده جا با صراحت به عربی بودن قرآن تأکید می‌شود، بر فرض که مخالفان بر شرایط محیطی و مردمی مسلط شوند و با دسایس و انواع حیل‌ها، ریشه عرب و عربیت را برکنند، نمی‌توانند مسلمانان جهان را وادار کنند که قرآن مترجم می‌تواند جای قرآن عربی را بگیرد؛ زیرا این همه تأکید، راه را بر تحریف‌کنندگان می‌بندد و بر فرض محال، اگر بلایی که بر سر تورات آمد و به زبان دیگری ترجمه شد و تورات اصلی از بین رفت در این جا پیش بیاید، آن تحریف و تبدیل در سرتاسر کتاب مبدل، ظاهر و آشکار خواهد بود و نمی‌توان گفت این همان کتاب اصلی است.

ب: سوره‌هایی که در آن‌ها بر عربی بودن قرآن تأکید شده، همگی مکی هستند (به جز سوره رعد که در آن اختلاف است) و در آن محیط، قرآن بر عربی بودن خود تأکید می‌کند تا لااقل آنان نیز قرآن را از خود بدانند و خود را موظف کنند تا از قرآن حمایت نمایند و از آن به مثابه یک شاهکار ادبی و فرهنگی دفاع کنند. به عبارت دیگر، مطلوب اولی این است که همه به اسلام ایمان بیاورند و قرآن را به عنوان قانون اساسی خود محترم بشمارند؛ ولی چون چنین نشد (و معلوم بود که چنین نمی‌شود)، بر عربی بودن قرآن تأکید کرد تا آنانی که این بیان را سحر می‌خواندند و در مقابل فصاحت و بلاغت شریفه شده بودند، عملاً در صدد دفاع از قرآن و حفظ آن به عنوان کلامی فصیح و بلیغ - که در مرتبه‌ای بسیار بالاتر از معلقات سبعه قرار دارد - برآیند و آن را بخوانند و حفظ کنند و به طور کلی آن را از خود و خودشان را از آن بیگانه ندانند.

همان‌گونه که در دفاع از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز همین سیاست به‌کار رفت و خداوند به حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد: ﴿وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾؛^۱ «و خویشان نزدیکت را هشدار ده.» و در نتیجه با انداز آنان، زمینه‌ایمان آوردنشان فراهم شد و گروهی ایمان آوردند و سدّ دفاعی قوی و محکمی را در مقابل هجوم مشرکان سایر قبایل فراهم ساختند و آنان که ایمان نیاوردند نیز خود را موظف به دفاع از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌دانستند. بنابراین، خداوند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با وسیله‌ای طبیعی و از راه‌های عادی در برابر هجوم دشمنان بیمه کرد تا کم‌کم مسلمانان زیاد شدند و زمینه‌ی هجرت فراهم شد.

۶. لطفاً به‌طور خلاصه درباره‌ی عربی بودن زبان قرآن کریم راهنمایی بفرمایید.

به‌طور خلاصه می‌توان موضوع عربی بودن زبان قرآن را به سه سؤال فرعی تقسیم نمود که عبارتند از:

۱. چرا پیامبر عرب‌زبان برای قوم عرب‌زبان، کتابی عربی آورد؟
 ۲. چرا آخرین پیامبر از بین عرب‌ها مبعوث شد تا بالطبع کتاب او نیز به زبان عربی باشد؟
 ۳. چرا خود قرآن بر عربی بودن خویش، اصرار و تأکید دارد؟
- در پاسخ سؤال نخست باید گفت به‌طور طبیعی پیامبر باید با قوم دعوت‌شده هم‌زبان باشد و پیام نیز باید برای مردم فهم‌پذیر باشد و اگر بر عکس می‌شد و مسیر خلاف طبیعت پیموده می‌شد، نیازمند دلیل بود.

در پاسخ سؤال دوم باید گفت آخرین پیام باید به زبانی نازل می‌شد که اولاً امکان نابودی آن زبان برای مستکبران و مخالفان فراهم نباشد؛ ثانیاً دارندگان آن زبان دارای تعصب و اصالت خاص باشند و از زبان خود دست برندارند و ثالثاً از نظر سبک و سیاق و قواعد به‌گونه‌ای باشد که بتوان مطالب و حقایق زیادی را در الفاظ محدود بدون پیچیدگی و ابهام بیان کرد. همه‌ی این ویژگی‌ها در زبان عربی و در سرزمین حجاز وجود داشت.

در پاسخ پرسش سوم نیز باید بگوییم اولاً عربی یعنی فصیح، روشن و بدون اغلاق. قرآن در جای جای خود بر عربی بودن، یعنی روشن بودن پیام خود تأکید می‌کند؛ ثانیاً با تکرار این لفظ، جلوی تحریف احتمالی آن را می‌گیرد؛ ثالثاً تأکید بر عربی بودن برای جذب عرب‌ها به سوی این اثر ادبی بسیار قوی بوده تا آنان خود را از آن و آن را از خود جدا ندانند و زمینه بقای قرآن به‌طور طبیعی فراهم شود. هر پیامبری در هر سرزمینی مبعوث شود و دارای کتاب باشد، کتابش به زبان قوم او خواهد بود تا مردم پیام و حرف او را به‌روشنی و بدون ابهام درک کنند و بتوانند پیام‌ها را به زبان دیگران، به سایرین منتقل نمایند. بدیهی است اگر حرف پیامبرشان را نفهمند، غرض از بعثت که هدایت تشریحی بشر است، حاصل نخواهد شد.

پس نزول قرآن به زبان عربی با توجه به مخاطبان نخستین و شخص پیامبر ﷺ - که عرب زبانند - یک جریان طبیعی است. هر سخنور و دانشمندی، مطالب خویش را با زبان مخاطبان خود بیان می‌کند یا می‌نویسد، مگر آن‌که بپیمودن چنین مسیر طبیعی به دلایلی، غیرممکن باشد یا در پیش گرفتن رویه‌ای دیگر، ضروری به نظر برسد.

خداوند در ارسال پیامبران و ابلاغ پیام‌های خویش همین رویه را تأیید کرده و به‌کار گرفته است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛^۱ «ما هر فرستاده‌ای را با زبان مردمش فرستادیم تا [بتواند حقایق را] برای آنان به‌روشنی بیان کند. پس خداوند هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند و او شکست‌ناپذیر و فرزانه است.» رسولان الهی هم پیام را با زبان قوم و مخاطبان خویش می‌آوردند و هم معارف را متناسب با سطح فرهنگی و علمی آنان بیان می‌کنند.

بنابراین، اگر قرآن به زبانی غیر از زبان عربی بود، جای آن داشت که از حکمت نزول قرآن به آن زبان سؤال شود که چرا با این‌که مخاطبان عرب بودند، قرآن به زبان دیگری که مردم آن زمان نمی‌فهمیدند نازل شده است. پس نزول قرآن به زبان عربی در درجه اول امری طبیعی است.

هم‌چنین چون قرآن به زبان عربی نازل شده، از بهانه‌گیری‌های عرب‌های آن زمان پیشگیری کرده است. اگر قرآن به زبان غیر عربی بر آنان نازل می‌شد، بهانه آن‌ها این بود که این کتاب برای ما

قابل فهم نیست. در سوره فصلت، آیه ۴۴ می‌فرماید: «و اگر آن کتاب را به زبان عجمی قرار می‌دادیم، می‌گفتند چرا آیاتش برای ما قابل فهم نیست.»

از دیگر سو، ملت عرب - دست‌کم عرب‌های معاصر بیان پیامبر ﷺ - نزول قرآن را از سوی فردی غیرعرب نمی‌پذیرفتند و اگر مثلاً پیامبر، ایرانی و قرآن او به زبان فارسی بود، عرب‌ها زیر بار پذیرش آن نمی‌رفتند. در سوره شعراء فرموده است: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ «اگر قرآن را بر شخصی غیرعرب نازل می‌کردیم، [عرب‌ها] آن را نمی‌پذیرفتند.» اسلام از جزیره‌العرب و در یک کانون ظلمت و توحش طلوع کرد که دارای مردمی متعصب و جاهل بود؛ منطقه‌ای بیابانی که هیچ دولتی حاضر نبود در آن منطقه سرمایه‌گذاری کند یا آن‌جا را تحت تصرف درآورد. پس در درجه اول می‌بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع کند و آن‌چنان گویا و روشن باشد که افراد بی‌سواد و بی‌بهره از علم و دانش را تعلیم دهد و در پرتو تعلیماتش دگرگون سازد و یک هسته اصلی برای نفوذ این آیین سعادت‌بخش در سایر مناطق جهان به وجود آورد. اگر قرآن به زبان غیرعربی نازل می‌شد، مردم آن سامان به آن اعتراض می‌کردند و به پیامبر می‌گفتند ما پیام تو را نمی‌فهمیم؛ چنان‌که قرآن کریم از این امر خبر می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾^۲ «اگر آن را قرآنی غیرعربی قرار داده بودیم، حتماً می‌گفتند: چرا آیاتش به‌روشنی بیان نشده است؟»

علاوه بر این، قرآن مجید به هر زبانی نازل می‌شد، مردم زبان‌های دیگر سؤال می‌کردند چرا به زبان ما نازل نشده است. گذشته از همه این‌ها، اگر به زبان غیرعربی بود، عرب‌های جاهلیت هم چنان در جهل مرکب باقی می‌ماندند و قبله مسلمان‌ها در چنگال مشرکان قرار می‌گرفت و مسلمان‌ها کعبه را از دست می‌دادند.

وانگهی، زبان عربی جامع‌ترین و کامل‌ترین زبان‌هاست. هدف نهایی از نزول قرآن، هدایت و راهنمایی بشر به سوی کمال و نزدیک شدن به خداوند متعال است و مخاطبان در صورتی می‌توانند آیات آن را بفهمند که معنا و مفهوم آیات و سوره‌های آن را درک کنند.

۱. شعراء، ۱۹۸ و ۱۹۹.

۲. فصلت، ۴۴.

فرود آمدن کتاب به صورت قرآن و عربی بودن آن به این معناست که آن را در مرحله انزال به لباس قرائت عربی که زبانی روشن و آشکار است درآورده و آن را در الفاظی خواندنی مطابق با الفاظ معمول و مرسوم نزد عرب‌ها قرار داده است. از آن‌جا که «عربی» به معنای فصیح، روشن و واضح بودن است، خداوند متعال کلام خودش را با این زبان نازل فرموده و دستور داده که در آن تعقل و اندیشه کنند تا آن را بفهمند.^۱

در ابتدای سوره یوسف، جمله «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» از قبیل توسعه خطاب و عمومیت دادن به آن است؛ چون سوره با خطاب به شخص رسول خدا ﷺ شروع شده و می‌فرماید: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» و سپس خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ». بنابراین، معنای آیه این است: ما این کتاب که مشتمل بر آیات است را در مرحله نزول به لباس و واژه عربی – که روشن و آشکار است – پوشانده و با آن واژه آراسته و زینت داده نازل کردیم تا مناسب با تعقل تو و قوم و امت تو باشد. اگر قرآن در مرحله وحی در قالب الفاظ خواندنی و به صورت عربی و آشکار و فصیح در نمی‌آمد، قوم پیامبر اکرم ﷺ به اسرار آیات آن پی نمی‌بردند و تنها به فهم پیامبر ﷺ محدود می‌شد و به او اختصاص داشت و این دلالت دارد که الفاظ کتاب قرآن چون وحی و به زبانی فصیح و روشن است، توانسته اسرار آیات و حقایق معارف خداوند را ثبت و ضبط کند و اگر به زبان دیگری نازل می‌شد، پاره‌ای از اسرار آن بر عقل‌های مردم مخفی و تاریک می‌ماند و دست تعقل و فهم بشر به آن‌ها نمی‌رسید.

بنابراین، آیات قرآن کریم، هنگامی که در قالب الفاظ زبان عربی و فصیح و آشکار در می‌آیند، با عقل مخاطبان متناسب شده و به مفاهیم و محتوای آن پی می‌برند و در آن می‌توانند به راحتی تعقل و اندیشه کنند.^۲

هم‌چنین حکمت‌های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که آیندگان خواهند فهمید.

برای آشنایی بیشتر می‌توانید به منابع زیر مراجعه کنید:

۱. قرآن شناسی، ج ۱، استاد محمدتقی مصباح یزدی، ص ۸۳.
۲. علوم قرآن، سیدمحمدباقر حکیم، ص ۳۱ تا ۳۶، نشر الهادی.
۳. علوم قرآنی، محمدهادی معرفت.

۱. ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۵۸۶ تا ۵۸۹.

۲. ر.ک: علامه طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۷۳ تا ۷۶.

۷. لطفاً توضیح دهید چرا قرآن به زبان عربی نازل شده است؟ (دلایل عربی بودن زبان قرآن)

نزول قرآن به زبان عربی با توجه به مخاطبان نخستین و شخص پیامبر که عرب‌زبانند، جریانی طبیعی است. هر سخنوری مطالب خویش را با زبان مخاطبان خود بیان می‌کند. خداوند متعال نیز در ارسال پیامبران و ابلاغ پیام‌های خویش، همین روش را به کار گرفته است.^۱ در این مسئله، توجه به نکات زیر ضرورت دارد:

۱. قرآن کریم برای فرود آمدن در این عالم، به زبان خاص نیاز دارد و آن، عربی فصیح و مبین است؛ ولی زبان و فرهنگ آن، «زبان فطرت» است؛ به گونه‌ای که همگان آن را می‌فهمند و تنها در این صورت می‌تواند جهانی باشد. اگر فرهنگ قرآن، فرهنگ نژاد و گروهی خاص بود، هیچ‌گاه نمی‌توانست جهانی باشد.^۲ از این رو، قرآن کریم کتابی ساده و معمولی نیست تا انسان بتواند بر اثر آشنایی با قواعد عربی و مانند آن، به همه معارفش دست یابد. کتابی است که در اوج آسمان و مقام «لدن» ریشه دارد، از علم خداوند سرچشمه گرفته است و درک معارف بی‌انتهای آن بدون تقوا و ارتباط با خدا، امکان‌پذیر نیست.

۲. همان‌طور که ایجاد حقیقت وحی به ذات خداوند متعال اختصاص دارد، فرود آمدن آن حقیقت به لباس عربی مبین و الفاظ اعتباری نیز کار خدای متعال است؛ نه آن‌که فقط معنای کلام و وحی الهی در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله تنزل یافته باشد و آن حضرت به انتخاب خود، الفاظی را لباس آن معارف قرار داده باشد. الفاظ قرآن کریم نیز از سوی خداوند تعیین شده است و بدین سبب جنبه اعجازی دارد. آیات فراوانی نشان می‌دهد که علاوه بر محتوا، الفاظ و عبارات عربی قرآن نیز از ناحیه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شده است.^۳

۳. ارتباط الفاظ و معانی، قراردادی است، نه تکوینی و حقیقی؛ یعنی لفظی معین با قرارداد ویژه، نشانه معنای خاصی می‌گردد. به همین دلیل، برای یک معنا، در اقوام مختلف، الفاظی گوناگون وجود دارد. نیز به همین دلیل، یک حقیقت تکوینی همچون وحی، گاه به صورت عربی مبین ظهور می‌کند، گاه به صورت عبری و زمانی به زبان سریانی.

۱. ابراهیم، ر. ک: مصباح یزدی، محمدتقی، قرآن‌شناسی، ص ۹۸.

۲. جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (قرآن در قرآن)، ج ۱، ص ۳۵۳ تا ۳۵۵.

۳. برای آشنایی بیشتر با مباحثی از این دست، به پاسخ‌های متعددی که عالمان حوزه علمیه به مصاحبه دکتر عبدالکریم سروش با عنوان «کلام محمد» داده‌اند رجوع کنید. مجموع این مباحث را مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم منتشر کرده است.

با توجه به این نکته، این پرسش رخ می‌نماید که چگونه وحی الهی از مقام قدسی خداوند که جز تکوین صرف نیست، به کسوت الفاظ و کلمات اعتباری که قرارداد محض است، درمی‌آید. در پاسخ باید گفت تنزل حقیقت تکوینی قرآن باید مسیری داشته باشد تا در آن مسیر تنزل یابد و با اعتبار پیوند بخورد. این مسیر، همان نفیس مبارک رسول خدا ﷺ است که می‌تواند بهترین جایگاه پیوند امر تکوینی و قراردادی باشد؛ مانند انسان‌های دیگر که همواره حقایق معقول را از بلندای عقل به مرحله تصور تنزل می‌دهند و از آن‌جا به صورت فعل یا قول در گستره طبیعت پیاده می‌کنند.^۱

بنابراین، آنچه قرآن را آیینی جهان‌شمول ساخته، «زبان فطری» آن است که در گویش «زبان عربی» رسا و گویا جلوه‌گر شده است؛ زبانی که الفاظش برای نمایش معانی گسترده و پیرامنه، ظرفیت دارد. از این رو، آشنایی با زبان عربی و تلاوت قرآن به زبان عربی، در نیل به مراتب و مراحل بالاتر این کتاب، بی‌نظیر است.

۸. چرا قرآن و نماز به زبان عربی است؟ چرا به زبان فارسی یا زبان‌های دیگر بر پیامبر نازل نشده است؟ مگر زبان خداوند [استغفرالله] عربی است؟ چرا دعاهای ما به زبان عربی است و دعایی نداریم که به زبان فارسی نقل شده باشد؟ چرا خانه خدا در عربستان است؟ چرا خداوند جاهای دیگری را برای خانه خدا مشخص نکرده است؟ چرا همه امامان و پیامبران در عربستان زندگی می‌کردند و زادگاه آن‌ها آن‌جا بوده است؟

راز نزول قرآن به «زبان عربی»، اولاً یک جریان و امر طبیعی است؛ زیرا هر سخنور و دانشمندی، مطالب خویش را با زبان مخاطبان خود بیان می‌کند و می‌نویسد. خداوند متعال نیز در ارسال پیامبران و ابلاغ پیام‌های خویش، همین رویه را تأیید کرده و به‌کار گرفته است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِبَلْسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛^۲ «و ما هیچ فرستاده‌ای را جز با زبان مردمش نفرستادیم تا [بتواند حقایق را] برای آنان به‌روشنی بیان کند. پس خداوند هر کس را که بخواهد گمراه و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند و او شکست‌ناپذیر و فرزانه است.»

۱. جوادی آملی، تفسیر قرآن به قرآن، ص ۴۵ و ۴۶.

۲. ابراهیم، ۴.

بر این اساس، اگر قرآن به زبانی، جز زبان عربی نازل می‌شد، جای آن داشت که از حکمت نزول قرآن به آن زبان سؤال شود و گفته شود با آن که مخاطبان نخستین این پیام، عرب‌زبان هستند، چرا این پیام به زبان عربی نازل نشده است.

علاوه بر آن که تحدی و طلب همانندآوری این کتاب، ضرورت نزول آن را به زبان عربی دوچندان می‌کند. در صورتی که قرآن عربی نباشد، چگونه می‌شود از مخاطبانی که جز با زبان عربی آشنا نیستند یا بر زبان‌های دیگر تسلط کافی ندارند درخواست شود که برای روشن شدن حقایق یا نادرستی مدعی پیامبر ﷺ، سخنی همانند قرآن بیاورند؟ در این صورت، به آسانی خواهند گفت که ما عرب‌زبان‌ها، محتوای پیام تو را نمی‌فهمیم، پس چگونه همانند آن را بیاوریم.

پس تحدی به قرآن نیز اقتضا می‌کند که این پیام به زبانی باشد که مخاطبان اولیه‌اش، آن را درک کنند و بتوانند درباره‌ی درستی یا نادرستی مدعی پیامبر ﷺ، خود را بیازمایند و حقیقت برایشان روشن شود.^۱

اما عربی بودن نماز حکمت‌های متعددی دارد؛ از جمله:

۱. غنای معنایی زبان عربی نسبت به زبان‌های دیگر بسیار بیشتر است؛ به طوری که با بررسی‌های انجام‌شده، بسیاری از مفاهیم موجود در الفاظ قرآن در هیچ زبانی معادل ندارند. جالب آن است که با تحقیقات کارشناسان ترجمه‌های قرآنی، تا کنون عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم»، به هیچ زبانی ترجمه‌ی درست نشده و ترجمه‌ی آن از طریق معادل‌گذاری و بدون تکیه بر تفسیر اصلاً ممکن نیست.

۲. زبان و عبارات و جهت و افعال واحد در نماز به مسلمانان در سراسر جهان، نوعی وحدت هدف و یکرنگی و همسانی ویژه می‌بخشد که در ایجاد وحدت اسلامی، بسیار ضروری و مفید است.

۳. عربی بودن نماز، انس مسلمین با زبان دین و کتابشان را بیشتر می‌سازد و در نتیجه زمینه‌ساز آشنایی بیشتر با تعالیم و فرهنگ دینی‌شان خواهد بود.

۴. وحدت زبان، ضامن حفظ و مصونیت این عبادت بزرگ از تحریف و آمیختگی با خرافات است.

۱. ر.ک: قرآن‌شناسی، ص ۹۸ تا ۱۰۳.

اما درباره این که چرا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عربستان و در میان عرب‌ها بوده‌اند، می‌توان گفت حق تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱. بنابراین، هر آنچه ما بتوانیم در تحلیل و بررسی این موضوع بگوییم، با توجه به محدودیت‌های علمی و فکری ماست و اشراف علمی لازم به این قضیه نداریم.

۳. به فرض که فرهنگ آن زمان عرب، فرهنگی منحنی (یا منحنی‌ترین فرهنگ) بوده باشد، در این صورت، حق تعالی اسلام را در سرزمین و در جایی نازل نمود که در بدترین شرایط ممکن بود و اگر دینی بتواند در چنین زمینه‌ای تحولات بزرگ انسانی، فرهنگی و تمدنی ایجاد نماید، در شرایط بهتر با اطمینان می‌توان گفت موفق‌تر خواهد بود. بنابراین، بعثت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در میان عرب‌های منحنی، حُسن اسلام و قوت این دین است.

۲. بر چه اساسی می‌توان گفت دین باید در پیشرفته‌ترین فرهنگ نازل گردد، درحالی که ادیبانی

مانند یهودیت و مسیحیت در پیشرفته‌ترین مراکز فرهنگی دوران خود پدید نیامدند؟

۳. دور بودن عرب‌ها از مراکز فرهنگی و تمدنی، به نوبه خود چند حُسن داشته است:

- تأثیرات کمتری از فرهنگ و تمدن معاصر گرفته است.

- به طبیعت و زندگی طبیعی نزدیک‌تر بوده است.

- خفقان و اختناق و استبداد و سرکوب سیاسی ساسانی و یونانی بر آن حاکم نبوده است.

- علاوه بر خلوص فرهنگی و طبیعی‌تر بودن و زمینه مساعدتر سیاسی برای ظهور و

بروز دین الهی، زمینه و سابقه و خاطره ادیان الهی و ابراهیم و دین حنیف در آن جا وجود داشته است.

- شخص و شخصیت پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز آزادتر و فطری و رهاتر از آثار و اجبار فرهنگ و

تمدن رایج و حاکم پرورش یافته و به ظهور حقایق فطری نزدیک‌تر بوده است. شاید در آیات شریفه

به همین جهات اشاره شده باشد: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَ

يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۲. ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي

يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ

۱. انعام، ۱۲۴.

۲. جمعه، ۲.

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^۱.

- استجابت دعای حضرت ابراهیم نیز بود: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۲.

۴. اگر دین اسلام در جای دیگری ظهور می‌یافت، عرب‌ها به جهت تعصب عربی در برابر پذیرش حق، تعصب و لجاج می‌ورزیدند؛ درحالی‌که تمدن‌های پیشرفته‌تر مانند ایران راحت‌تر می‌توانستند حقیقت الهی را ولو از فرهنگ و تمدنی دیگر بپذیرند. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾^۳. از سوی دیگر، چون عرب متعصب است و زبان خود را رها نمی‌کند، قرآن جاوید می‌ماند؛ اما اقوام و طوایف دیگر ممکن است زبان و خط خود را به راحتی عوض کنند؛ همان‌طور که ترکیه خط خود را عوض کرد.

۹. چرا خداوند قرآن را به زبان عربی فرستاده یا خانه خود (کعبه) را در عربستان قرار داده است؟ کلاً چرا خداوند برای هر کشوری یک پیامبر یا امامی نفرستاد تا همه برای خود پیامبری داشته باشند؟

پیشنهاد شما جالب است. در گذشته و قبل از بعثت پیامبر اسلام ﷺ، خداوند برای هر قومی پیامبری قرار می‌داد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾^۴؛ «ما هیچ پیامبری را مگر به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند پیامش را] برای آن‌ها بیان نماید». ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^۵؛ «هیچ امتی نبوده مگر آن‌که در آن اندازنده‌ای وجود داشته است.»

در گذشته، دین یکی بود، حرف و سخن یکی بود؛ لکن پیام‌آوران گوناگون بودند؛ چراکه چاره‌ای نبود، اقوام در زمین پراکنده بودند. اقوام، نه تنها با یکدیگر ارتباط نداشتند، بلکه گاهی از

۱. اعراف، ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲. بقره، ۱۲۹.

۳. شعراء، ۱۹۸ و ۱۹۹.

۴. ابراهیم، ۲۴.

۵. فاطر، ۲۴.

همدیگر خیر هم نداشتند. در عین حال، به نظر می‌رسد که به دلیل نبود رشد فکری، تعصبات قومی آن قدر قوی بود که قبیله‌ای زیر بار فردی از قبیله دیگر نمی‌رفت. پرسش این است که چگونه می‌توان در چنین شرائطی پیامبری واحد برای همه فرستاد و همه را به تبعیت از او دعوت نمود. رفته‌رفته و با گذر زمان، بشر با تعالیم الهی بیشتر و بیشتر آشنا شد. همه پیامبران انسان‌ها را با تعالیم خود به یک سو سوق دادند و کم‌کم بشر به بلوغ عقلی نزدیک‌تر و برای ظهور آخرین پیامبر الهی و آغاز تلاش برای تشکیل امت واحد آماده شد. آن‌گاه، تمام ادیان گذشته نسخ و همه مکلف شدند که به یک پیامبر و یک دستور رو بیاورند؛ چراکه دین او کامل‌ترین دین و شعار او وحدت بود.

اسلام به دیگر ادیان نیز می‌گوید بیاید تا دستمان را در دست یکدیگر قرار دهیم و همگی شعار توحید را بالا ببریم؛ شعاری که بین ما و شما در آن اتفاق نظر وجود دارد: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾^۱ «بگو: ای اهل کتاب، بیاید به سوی کلمه‌ای یکسان میان ما و شما؛ [این] که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم.» و ان شاء الله در زمانی که عقول بشریت به بلوغ خود برسد، این امت واحده به دست امام زمان (عج) تشکیل خواهد شد و ثمره قرن‌ها تلاش پیامبران و یاران آن‌ها در حکومت ایشان تجلی خواهد یافت؛ انسان‌ها از همه چیز و همه‌کس ناامید شده و به نقطه‌ای امیدوار خواهند شد که خدا به آن‌ها وعده داده است. در آن زمان، عقول به عنایت آن حضرت به بلوغ خود رسیده و تعصبات بی‌جا کنار رفته و مدینه فاضله تشکیل خواهد شد. امید است که ما هم شاهد آن روزهای زیبا باشیم.

تا این‌جا روشن شد که هدف، تشکیل یک امت است و چاره‌ای جز بعثت یک پیامبر در راستای رسیدن به این هدف نیست. حال، می‌گوییم بالأخره باید این پیامبر در یک جایی مبعوث شود و کتاب و دستوراتی به لسان آن قوم بیاورد. سؤال این‌جاست که این پیامبر باید در کجا مبعوث شود. اگر آن پیامبر در ایران مبعوث می‌شد، عرب‌ها اعتراض نمی‌کردند؟ قطعاً همان‌گونه که در قرآن آمده است، زیر بار نمی‌رفتند.

البته دربارهٔ چرایی این‌که بزرگ‌ترین آیین الهی از مکه و عربستان برخاست، وجه دیگری نیز به نظر می‌رسد؛ وجهی که آیه‌الله مکارم شیرازی^۱ بیان فرموده‌اند و آن این‌که وقتی مذهب در مراکز تمدن آشکار شود، به سرعت از آن‌جا به نقاط دیگر نشر پیدا می‌کند؛ زیرا مردم مناطق دیگر، برای حل مشکلاتشان دائماً در این مناطق رفت‌وآمد دارند. به علاوه، وسایل نشر هرچه باشد، در این مراکز بیشتر است. اگر درست به نقشهٔ جغرافیا نگاه کنیم، می‌بینیم که مکه در واقع مرکزی بوده که در اطراف آن بقایای پنج تمدن معروف بزرگ وجود داشته و مکه نسبت به آن‌ها مانند مرکز دایره حساب می‌شده است. در شمال، تمدن روم شرقی و شامات، در شمال شرقی تمدن ایران و کلد و آشور، در جنوب تمدن یمن و در غرب تمدن مصر باستان. درست به همین دلیل هنگامی که اسلام گسترش یافت، تمام قلمرو این تمدن‌های پنج‌گانه را زیر سیطرهٔ خود قرار داد و همه را در خود ذوب نمود؛ جنبه‌های مثبت هر کدام را گرفت و جنبه‌های منفی را حذف کرد و مسائل مهم عقیدتی و عملی را بر آن افزود و تمدن باشکوه اسلامی در سرتاسر این مناطق ظاهر گشت.

پس یک پاسخ درست این است که من و شما نیستیم که تعیین می‌کنیم خدا رسالتش را در کجا قرار دهد چراکه: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۲ «خدا داناتر است که رسالتش را در کجا قرار دهد.» امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نیز دربارهٔ این‌که چرا خداوند خانه‌اش را در مکه قرار داد، تحلیل جالبی دارند که قبل از سخن هر کس دیگر، شنیدنی است. برای اطلاع بیشتر به خطبهٔ قاصعه و شرح آن مراجعه نمایید.^۳

به طور خلاصه در پاسخ می‌گوییم:

۱. حجاز دارای مردمی متعصب بود که اگر به این دین می‌گرویدند، به راحتی آن را رها نمی‌کردند.

۲. چون متعصب بودند زبان خود را که همان زبان قرآن بود حفظ می‌کردند و قرآن سالم به نسل‌های بعد می‌رسید.

۳. حجازیان با سفرهای متعدد، ناقل فرهنگ اسلام به آن مناطق بودند.

۴. عرب‌های گوناگون چون به حجاز می‌آمدند با آن دین آشنا می‌شدند.

۱. مکارم شیرازی، یکصد و هفتاد پرسش و پاسخ، ص ۲۱۰.

۲. انعام، ۱۲۴.

۳. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمهٔ شهیدی، خطبهٔ ۱۹۲ (مشهور به خطبهٔ قاصعه)، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۵. سختی و بی آب و علف بودن منطقه حجاز باعث می شد که افراد مخلص و پاک، قصد زیارت خانه خدا کنند.

۶. محیط کم درخت و ناسبز توان دارد پذیرای حجاج میلیونی باشد؛ اما سرزمین های سبز با آمدن افراد زیاد به نابودی سوق داده می شوند و هر سال زمین و سبزه و... از بین می رود.

۱۰. ما می دانیم قرآن کتاب آسمانی و مقدسی است و هم چنین به زبان عربی نازل شده است؛ اما خیلی ها از جمله خود من در زمینه لغت عربی اطلاعی نداریم؛ لذا خواندن معنی آن برای ما بهتر، شیرین تر و قابل فهم تر است. اگر اطلاع داشته باشید چند وقتی است برای نیمه شعبان، مساجد مختلف قرآن را چندین بار ختم می کنند. من هم به نوبه خود دو جزء خواندن را قبول کردم و معنی آن را خواندم. می خواستم بدانم آیا در این زمینه مشکلی هست و باعث کم شدن اجر آن می شود؟

نزول قرآن به زبان عربی، با توجه به مخاطبان نخستین و شخص پیامبر که عرب زبانند، جریانی طبیعی است. هر سخنوری مطالب خویش را به زبان مخاطبان خود بیان می کند. خداوند متعال نیز در ارسال پیامبران و ابلاغ پیام های خویش همین روش را به کار گرفته است.^۱

در رابطه با خواندن قرآن باید گفت قرآن باید به زبان عربی خوانده شود؛ اما در هر آیه، رجوع به ترجمه ها یا به تفاسیر، مناسب و بلکه لازم و ضروری است تا با کتاب خدا آشنا شوید. برای این که از مضامین بلند و نورانی آیات قرآن بهره ببرید و شمه ای از اعجاز لفظی آن را نیز دریابید، می توانید خود را با زبان عربی آشنا سازید.

درباره قرآن خواندن در ماه شعبان، اگر این کار را به خاطر نذر انجام داده اید، نذر شما ادا نشده است؛ زیرا قرآن را به زبان عربی نخوانده اید. اگر صرفاً تعهد اخلاقی بوده، باز هم به تعهد اخلاقی خود عمل نموده اید؛ اما در این مورد اخیر، چیزی بدهکار نیستید. در آینده اگر چنین موضوعی مطرح شد، می توانید از همان اول طی کنید که شما تنها ترجمه را می خوانید تا خلاف تعهد اخلاقی عمل نشود. پیشنهاد ما این است که شما قرآن و ترجمه را با هم بخوانید. ان شاء الله موفق باشید.

۱. برای آگاهی بیشتر به پاسخ پرسش شماره ۷ در همین فصل مراجعه نمایید.

۱۱. به چه دلیل به وجود آمدن انسان‌ها در قرآن و اسلام با علوم زیستی متفاوت است؟

سؤال شما دو جنبه دارد: یکی این‌که مربوط به اصل خلقت انسان باشد و دیگر این‌که دربارهٔ مراحل مختلفی باشد که بر یک اسپرم و اوول می‌گذرد تا به طفل تبدیل شود. ما هر دو را بررسی می‌کنیم. به وجود آمدن انسان در قرآن با علوم زیستی متفاوت نیست، بلکه تنها شاید با نظریهٔ تکامل داروین متفاوت باشد. این نظریه نیز صرفاً یک نظریه است و هنوز اثبات نشده و در مقابل آن، نظریهٔ دیگری نیز وجود دارد.

سخن گفتن دربارهٔ انسان در عین آسانی، از سختی خاص خود برخوردار است؛ چون شناخت انسان از مسائلی است که به‌سادگی دسترسی به آن ممکن نیست؛ به‌دلیل این‌که انسان دارای گرایش‌های متعدد و دارای جنبهٔ معنوی است و مطالعه و تحقیق در هر کدام از خصوصیات انسان نیاز به وقت زیاد و نوشتن مطالب متعدد دارد. کتب فراوانی از زاویه‌های گوناگون، انسان را بررسی کرده‌اند. از آن‌جا که قرآن کتاب وحی است و کلام خداوند است که خود خالق انسان است، بهترین نظریات دربارهٔ انسان را می‌توان از این کتاب آسمانی دریافت کرد. از این‌رو، بحث را بیشتر بر نظریهٔ قرآن متمرکز کرده، نکاتی را در باب «قرآن و انسان» ذکر می‌کنیم.

مبدأ آفرینش انسان: بحث خلقت انسان از بحث‌های بسیار رایج در بین اهل نظر و مطالعه است. برای پی بردن به این مطلب که این مسئله همواره محل بحث بوده است، چند نظریه را یادآوری می‌کنیم. دربارهٔ چگونگی پیدایش نوع آدم در زمین دو نظر وجود دارد: یکی آرای فلسفی قدیم و ظواهر دینی که در این نظر، انواع و اصول خلقت، بدون سابقه پدید آمده است. دوم نظر استقرایی که از فروع فلسفهٔ تکامل است که پیدایش انواع را از دانی به عالی و به‌هم‌پیوسته می‌شمارد و هر نوع پایین را با گذشت زمان و تأثیر محیط، منشأ نوع بالاتر می‌داند. جزئیات این نظریه از جهت تجربه و کلیات و از جهت ادلهٔ فلسفی، چنان‌که باید، اثبات نشده است.

خلاصهٔ نظریهٔ دوم این است: زمین یکی از سیاراتی است که از خورشید جدا شده و ابتدا در حال فروزندگی و میعان بوده است. سپس رفته‌رفته در اثر عوامل مخصوص سرد شده و باران‌های سنگین بر آن باریده و سیل‌ها جاری شده و دریاها پدیدار گردیده است. آن‌گاه یک سلسله ترکیباتی بین آب و زمین پیدا شده و نباتات دریایی روئیده است. این نباتات که دارای باکتری‌های زنده بوده، متکامل

شده و در نتیجه آن‌ها، ماهی و سایر حیوانات دریایی پدید آمده است. پس از آن، به ترتیب، ماهی پرنده (ذو حیاتین)، حیوان خشکی و انسان به وجود آمده است. تمام این مراتب در اثر تکامل رخ داده است

علامه طباطبائی رحمته الله علیه در رد این نظریه می‌گوید: این فرضیه، دلیل مخصوصی آن را اثبات نمی‌کند و می‌توان فرض کرد که انواع به‌طور کلی از هم جدا و مستقل باشند، بدون این‌که تطوری که نوعی را به نوع دیگر مبدل سازد در کار بیاید. بلی، صرفاً یک سلسله تطوراتی سطحی در زمینه حالات هر نوع وجود دارد، بدون این‌که ذات آن‌ها دستخوش تحول شود و تجربه، تحول فردی را از یک نوع به نوع دیگر مشاهده نموده است و هرگز دیده نشده میمونی به انسان تبدیل شود.

درباره چگونگی آفرینش انسان و هم‌چنین سایر موجودات زنده از دیرباز دو عقیده متضاد در میان دانشمندان وجود داشته است: گروهی از دانشمندان معتقد به استقلال انواع جانداران و عدم تکون نوعی از نظر نوع دیگر بوده‌اند و گروهی دیگر طرفدار تبدل انواع بوده‌اند. اعتقاد به تبدل انواع به بعضی از فلاسفه یونان باستان نسبت داده می‌شود و در قرون جدید طرفدارانی پیدا کرده است که مهم‌ترین آنان چارلز داروین، «طبیعی‌دان انگلیسی قرن نوزدهم است.

داروین دو نظریه پر سروصدا عرضه کرد: یکی درباره کلیه موجودات زنده و دیگری درباره خصوص انسان. به موجب نظریه اول که در کتاب *اصل انواع* منتشر شد، همه انواع حیوانات در اصل از یک نوع سرچشمه گرفته است و رفته‌رفته یک نوع به دو نوع و بعد به چند نوع تبدیل شده است. نظریه دوم که در کتاب *اصل انسان* عنوان شده است می‌گوید انسان که یکی از انواع موجودات زنده است با میمون از یک منشأ بوده و این دو دارای اجداد مشترکی بوده‌اند.

در نظریه دوم، داروین و پیروانش، تفاوت‌های بین انسان و حیوان را ناچیز یافته‌اند آنان معتقدند قبایل بدوی بازمانده - طبق توصیفی که داروین از آن‌ها به دست می‌دهد - همان حلقه مفقوده بین انسان و حیوانند. دانشمند دیگری ادعا کرده است بین انسان و عالی‌ترین میمون‌ها تفاوت کمتری هست تا بین عالی‌ترین و پست‌ترین میمون‌ها.

مبدأ و مراحل تکامل خلقت انسان در قرآن: بعد از این‌که دو نظریه مطرح در بین صاحب‌نظران را اجمالاً بیان کردیم، خود را در محضر قرآن قرار می‌دهیم تا ببینیم قرآن با کدام‌یک از دو نظریه

هماهنگی و موافقت دارد یا این‌که نظر سومی دارد؛ یعنی این‌که انسان، تکامل یافته حیوانات است؛ ولی خداوند به‌طور استثناء، آدم را به‌گونه‌ای خاص و مستقل آفریده است یا این‌که انسان، ابتدا به‌صورت مستقل خلق شده یا این‌که تکامل یافته از موجودات زنده دیگر است یا این‌که بین آدم و انسان تفاوت است.

در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛^۱ «همانا مثل خلقت عیسیٰ علیه السلام در خارق‌العاده بودن - به امر خدا - مانند خلقت آدم بوده است که خدا او را از خاک آفرید. پس بدان خاک گفت بشری به حد کمال باش. همان‌دم، چنان گردید.»

قرآن، جریان حضرت عیسیٰ علیه السلام را در جنبه استقلال آن، به حضرت آدم علیه السلام که کاملاً مستقل به وجود آمده است مقایسه می‌کند؛ یعنی تصریح دارد که اصل آدم به‌صورت مستقل از خاک گرفته شده است. قرآن نه پدر و مادری برای آدم قائل است و نه آدم را تکامل یافته از موجودات دیگر می‌داند. قرآن طبق آیه ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾^۲، ابتدای خلقت انسان را از طین می‌داند، نه از راه دیگر. پس قرآن انسان را نوعی مستقل فرض کرده است و فرضیه تکامل انواع که در نتیجه آن، انسان از نوع دیگر به وجود آمده باشد را نمی‌پذیرد. آنچه قرآن از آن حکایت می‌کند، مرحله‌ای است که خاک پشت سر گذاشته تا انسان از آن به وجود آمده است؛ ولی درباره این‌که این مراحل چگونه گذشته است، تصریحی ندارد: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْثُونٍ﴾^۳. از این آیه معلوم می‌شود که در آن گِل هم فعل و انفعالاتی دیگر به وجود آمده است و صرفاً گِل تازه و جدید به‌دست آمده نبوده است، بلکه حالت دیگری بر آن دست داده است. قرآن کریم از مرحله دیگری نیز خبر می‌دهد: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾^۴. صلصال را علامه طباطبایی رحمته الله علیه به معنی گِل خشک معنی کرده است.^۵

۱. آل عمران، ۵۹.

۲. سجده، ۷.

۳. حجر، ۲۶.

۴. الرحمن، ۱۴.

۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۹۹.

گل بعد از این که مراحل چندگانه را پشت سر گذاشت، به صورت خشک شده در آمد و شکل خاصی به خود گرفت و دیگر آن حالت نرم و شکل پذیری قبلی را نداشت. قرآن از این گل خشک شده به صلصال تعبیر کرده است.

حال، وقت آن رسیده است که به دو مطلب توجه و دقت کنیم: نخست این که طبق قرآن کریم اصل انسان از چیست. آیا انسان مراحل خلقتش از خاک شروع شده و سیری تکاملی طی کرده است یا این که انسان تکامل یافته موجودات دیگر است؟ دوم این که مراحل تکامل آیا به سرعت سپری گردیده و انسان، به صورت لحظه ای خلق شده است یا این که سیری تکاملی و تدریجی داشته و مراحل را پشت سر گذاشته است.

درباره نکته نخست که اصل انسان استقلالی است، نه تکامل یافته موجودات دیگر، آیات قرآن مراحل پنجگانه ای را بیان می کند:

مرحله اول: شروع خلقت از تراب.

مرحله دوم: طین که مخلوط آب و خاک، یعنی گل است.

مرحله سوم: سلاله از طین که همان گل خالص است.

مرحله چهارم: گل ولای تغییر یافته.

مرحله پنجم: گل خشک شده، مانند کوزه.

مجمع البیان مراحل چندگانه خلقت انسان را با این عبارت مطرح می کند: «اصل آدم کان من تراب و ذلک قوله «خلقه من تراب». ثم جعل التراب طینا و ذلک قوله: «خلقه من طین». ثم ترک ذلک الطین حتی تغیر و استرخی و ذلک قوله: «من حمأ مسنون». ثم ترک حتی جف و ذلک قوله: «من صلصال». فهذه الاقوال لا تناقض فیها از هی اخبار عن حالاته المختلفة»^۱

از عبارت مجمع هم به راحتی و روشنی، این مراحل پنج گانه فهمیده می شود. پس بنابر دیدگاه قرآن، خلقت انسان از خاک شروع شده، سپس وارد مرحله دوم گردیده که مخلوط آب و خاک است و بعد از آن گل خالص و سپس بعد از تغییراتی در آن به صورت خشک در آمده است. بر این اساس، از نظر قرآن، انسان موجودی مستقل است، نه این که از تکامل موجودات دیگر به وجود آمده باشد.

۱. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۵۱۶.

به عبارتی، انسان‌های فعلی از نسل ابوالبشر یعنی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام هستند.

اما درباره نکتۀ دوم – این‌که این مراحل با سرعت طی شده است یا با کندی – گرچه قرآن تصریحی در این باب ندارد، با دقت در آیات، بیشتر تدریجی بودن و کندی استشمام می‌شود؛ یعنی مراحل به صورت طبیعی طی شده است؛ زیرا عوامل طبیعی هم از عُمال خداوندند و در واقع، خداوند خالق آن‌هاست. قول ضعیفی هم در ذیل آیه هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً^۱، این‌گونه نقل شده است: «قبل آنکه اتی علی آدم اربعون سنة لم یکن شیئاً مذکوراً لا فی السماء و لا فی الارض بل کان جسداً ملقی من طین قبل ان ینفخ فیہ الروح»^۲.

نکتۀ دیگر آن‌که از آن‌جا که قرآن شریف برای مردم آمده و فهم متوسط مردم را در نظر گرفته است، فهم عرفی از مراحل که قرآن کریم یاد می‌کند این است که بین هر مرحله با مرحلۀ دیگر، مدتی فاصله شده باشد و اگر همه مراحل یک لحظه طی شده باشد، عرفاً دیگر به آن اطلاق «مرحله» نمی‌شود؛ گرچه با دقت عقلی به آن اطلاق بشود.^۳

برای مطالعه بیشتر در این باره می‌توانید به کتاب قرآن و مراحل آفرینش، نوشته محمدعلی رضایی مراجعه فرمایید. لازم به یادآوری است که آنچه بیان شد با نظریۀ داروین – بر فرض اثبات آن – منافاتی ندارد؛ زیرا مراحل که قرآن گفته، ممکن است برای یک فرد از نوع انسان اتفاق افتاده باشد. به عنوان مثال، ممکن است موجوداتی هم‌شکل انسان، به نام «نسناس»، از راه تکامل به وجود آمده باشند و بعداً خداوند یک فرد را به صورت مستقل و استثنائی و با عقل و درک کامل به نام «آدم» و با همان ظاهر و شکل نسناس خلق کرده باشد که چون این فرد از عقل و شعور ویژه‌ای برخوردار بوده، خلیفۀ الله شده باشد و سپس از طریق ازدواج آدم با نسناس و غلبۀ زن خوب بر بد و بر طبق نظریۀ تکامل، کم‌کم نسناس‌ها به انسان تبدیل گردیده و در نهایت نسناس‌ها حذف شده باشند.

باز ممکن است گفته شود نظریۀ قرآن و خلقت از خاک، گل و... مربوط به مرحلۀ ای از خلقت است تا یک موجود تک‌سلولی به وجود بیاید و از آن به بعد که مرحلۀ حیات است با فرضیۀ داروین

۱. انسان، ۱.

۲. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۶۱۴.

۳. منبع: <http://khzaeegtc852.blogfa.com/post-3.aspx>

پیش رفته باشد و «ثم» در «ثم نفخت من روحی» را قرینه‌ای بدانیم بر این‌که بین مراحل خاک و گل و... فاصله کم بوده، اما بین آخرین مرحله که دارای حیات شده است تا انسان شدن فاصله زیاد بوده است.

خلاصه، چون قرآن مطلب جزمی غیر قابل تفسیر ندارد، پس این فرضیه‌های موجود هیچ‌یک با قرآن تنافی ندارد.

البته ممکن است منظور شما از این سؤال، مراحل تکاملی کودک در جنین باشد که نظر قرآن در این باره نیز کاملاً علمی و مطابق علم روز است:

مراحل و چگونگی خلقت انسان از دیدگاه قرآن کریم چنین است:

۱. علقه: خداوند در آیات مختلف قرآن کریم، به مراحل خلقت انسان اشاره کرده است. یکی از این مراحل، «علق» است.

واژه «علق» شش بار و در پنج آیه^۱ به صورت‌های مختلف به کار رفته است و هم‌چنین سوره‌ای در قرآن با نام «علق» نازل شده است: ﴿أَفَرَأَى بِإِشْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ عَلَقٍ﴾؛ ۲ «بخوان به نام پروردگارت که آفرید. انسان را از علق آفرید.»

بیشتر مفسران اتفاق نظر دارند که پنج آیه اول سوره علق، نخستین آیاتی است که در غار حرا بر پیامبر اسلام ﷺ نازل شده است.

واژه «علق» جمع «عَلَقَهُ»، در اصل به معنای «چیزی است که به چیز بالاتر آویزان شود». موارد استعمال آن در خون بسته، زالو، خون منعقد که در اثر رطوبت به هر چیزی می‌چسبد، زالو یا کرم سیاه که به عضو آدمی می‌چسبد و خون را می‌مکد و... است. پس می‌توان گفت در مواردی که علق استعمال شده یکی چسبندگی و دیگری آویزان بودن، لحاظ شده است؛ مانند زالو، خون بسته و کرم که به عضو بدن می‌چسبد و آویزان می‌شود.

علق از نگاه علم: «علق»، همان خون بسته‌ای است که از ترکیب اسپرم مرد با اوول زن حاصل می‌شود و سپس در رحم زن داخل و بدان آویزان می‌شود. پس از پیوستن نطفه مرد به تخمک زن، تکثیر سلولی آغاز می‌شود و به صورت یک توده سلولی در می‌آید که به شکل توت است (به آن

۱. علق، ۲؛ حج، ۵؛ مؤمنون، ۱۴؛ غافر، ۶۷؛ قیامت، ۳۸.

۲. علق، ۱ و ۲.

مارولا Marula می‌گویند) و در رحم لایه‌گزینی می‌کند؛ یعنی سلول‌های تغذیه‌کننده به درون لایه مخاطی رحم نفوذ کرده و به آن معلق (آویزان، نه کاملاً چسبیده به رحم) می‌شوند. قرآن این مطلب را با تعبیر زیبای «علق» بیان کرده است.

در نتیجه می‌توان گفت با توجه به دیدگاه دانشمندان و مفسران و اهل لغت، «علق» به معنای «خون بسته آویزان به رحم» است؛ به‌ویژه آن‌که این مرحله از خلقت انسان در علم جنین‌شناسی جدید، به‌عنوان واسطه‌ای بین نطفه و مضغه (گوشت شدن) محسوب می‌شود؛ یعنی حدود ۲۴ ساعت این خون بسته به جدار رحم آویزان است و از خون آن تغذیه می‌کند.

خداوند می‌توانست با بیان «الدم المنقبضة؛ خون بسته» مطلب را ذکر نماید؛ اما با آوردن واژه «علق»، هم معنای خون بسته و هم معنای آویزان بودن را رسانده است که با نظریات جدید پزشکی هم‌خوانی دارد.

با توجه به عدم پیشرفت علم پزشکی در ۱۴ قرن قبل، می‌توان مسئله «علق» را یکی از شگفتی‌های علمی قرآن نامید که بعد از ۱۴ قرن کشف شده است.

برای مطالعه بیشتر به این کتاب‌ها مراجعه نمایید: پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، دکتر رضایی اصفهانی، ج ۲، ص ۴۸۱ تا ۴۸۷؛ طب در قرآن، دکتر دیاب و قرقوز، ترجمه چراغی، ص ۸۶؛ اولین دانشگاه آخرین پیامبر، دکتر پاک نژاد، ج ۱۱، ص ۱۱۰؛ مطالب شگفت‌انگیز قرآن، گودرز نجفی، ص ۹۹.

۲. مضغه: قرآن کریم در مراحل خلقت انسان پس از نطفه و علقه، مرحله‌ای دیگر به نام «مضغه» مطرح می‌سازد که در دو آیه و سه بار از آن سخن گفته است.^۱

خداوند در سوره حج آیه ۵ می‌فرماید: ﴿ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ﴾؛ «پس، از علقه، آن‌گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و خلقت ناقص؛ تا قدرت خود را به شما روشن گردانیم.» واژه «مضغه» در لغت به معنای «غذای جویده‌شده و گوشت جویده» آمده است. به عبارت دیگر، قطعه‌ای از گوشت که شبیه گوشت جویده‌شده است. واژه «مخلقه» تعبیری است که برای مبالغه در «خلق» به کار می‌رود و «خلق» به معنای ایجاد چیزی بر کیفیت مخصوص است. پس تعبیر به

۱. حج، ۵؛ مؤمنون، ۱۴.

«مخلّقه» درباره «مضعه» اشاره به این است که حقیقت خلق و تحقق آن - یعنی ایجاد بر کیفیت مخصوص و تعیین خصوصیات و مقدمات - در این مرتبه است؛ اما غیرمخلّقه به این معناست که تعیین برخی خصوصیات (تماماً یا بعضاً) در این مرتبه - یعنی «مضعه» - نیست.

مضعه در علم روز: جنین انسان از هنگام لقاح تخمک و کرمک (اوول و اسپرم) تا شش روز در راه است تا در رحم جایگزین شود. سپس در رحم لانه‌گزینی می‌کند و به صورت آویزک (علق) تا ۱۴ روز به رشد خود ادامه می‌دهد. و از هفته سوم بارداری با چشم غیر مسلح کاملاً به صورت گوشت جویده پدیدار می‌گردد.^۱ دوره تمایز لایه‌های زاینده (مضعه) را می‌گذارند که تا ماه سوم بارداری ادامه دارد. «مضعه» همیشه یک حالت ندارد و مراحل و حالات گوناگونی دارد که قرآن از آن به «مخلّقه» و «غیرمخلّقه» نام برده است.

تعبیر بسیار زیبا و شگفت‌انگیز قرآن (مضعه، مخلّقه و غیرمخلّقه)^۲ با یافته‌های پزشکی جدید هماهنگ است و جنین را در این دوره (هفته سوم به بعد) به صورت گوشت کوبیده معرفی می‌کند و به تمایز لایه‌های آن (مخلّقه = ایجاد به کیفیت مخصوص و تعیین خصوصیات) اشاره‌ای لطیف می‌کند که نوعی رازگویی و اعجاز علمی قرآن را می‌رساند.

در نتیجه می‌توان گفت که «مخلّقه و غیرمخلّقه» صفت برای «مضعه» است؛ به این معنا، برخی از اقسام مضعه (مقدرات، کیفیت و خصوصیات) در این مرتبه کامل است و اقسام دیگر، کامل نیست.

۳. استخوان و گوشت: قرآن بعد از بیان مرحله «مضعه = گوشت جویده»، به مرحله دیگری از خلقت اشاره کرده است: ﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾؛^۳ «و آن‌گاه مضعه را استخوان‌هایی آفریدیم، بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم.»

برای این‌که بهتر با مرحله استخوان‌بندی جنین آشنا شویم، لازم است همراه آن، مرحله پوشاندن گوشت را نیز بیان کنیم. آیه فوق بیانگر آن است که ابتدا استخوان تشکیل شده و بعد از آن گوشت روی آن قرار می‌گیرد.

نکات علمی: در مراحل سومین هفته رشد جنین، لایه زایای، اکتودرم، مزودرم و اندودرم تشکیل

۱. بوکای، موریس، مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۲۷۵.

۲. حج، ۵.

۳. مؤمنون، ۱۴.

می‌شود. از لایه اکتودرمی، اعضا و ساختمانی که در ارتباط با دنیای خارج هستند ایجاد می‌گردد؛ مانند دستگاه عصبی، پوششی گوش، بینی، چشم و... از لایه مزودرمی، اعضای سلکروتوم (غضروف و استخوان)، دستگاه ادرار و تناسلی و... به وجود می‌آید. از لایه اندودرمی، دستگاه معده‌ای و روده‌ای، دستگاه تنفسی و مثانه و... ساخته می‌شود.

با توجه به موارد فوق، غضروف و استخوان‌ها از لایه میانی (مزودرم) تشکیل می‌شود که دو لایه دیگر (اکتودرم و اندودرم) آن را می‌پوشاند که آن دو لایه، بیشتر گوشت بدن هستند؛ مثل پوست، غدد و... هم‌چنین ساخته شدن سلول‌هایی که باعث پیدایش غضروف و استخوان می‌شود، از هفته چهارم بارداری شروع می‌شود. البته سلول‌های ماهیچه‌ای پس از آن ساخته می‌شود.^۱

۴. آفرینش روح و جنین جنین: از آیات قرآن استفاده می‌شود که پس از مرحله تسویه و تنظیم و تعادل اعضای بدن انسان در رحم مادر، مرحله دیگری با نام «نفخ روح، دمیدن روح» انجام می‌شود: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ﴾^۲؛ «آن‌گاه او را درست اندام کرده و از روح خویش در او دمید»، ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَا خَلْقًا آخَرَ﴾^۳؛ «بعد استخوان‌ها را به گوشتی پوشانیدیم، آن‌گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم.»

از آیات فوق بر می‌آید که در آدمی جز بدن، چیز بسیار شریف دیگری نیز وجود دارد که مخلوق خداست و تا آن چیز شریف در انسان به وجود نیاید، آدمی، انسان نمی‌گردد؛ چیزی که در حضرت آدم به وجود آمد و به تبع آن، شأنی یافت که فرشتگان در برابر او خضوع کردند. عبارت «انشأناه خلقاً آخر»، نشان از خلقتی می‌دهد که فعل و انفعالات طبیعی و مادی در آن نیست. انشاء به معنی ایجاد کردن چیزی توأم با تربیت آن است. این تعبیر نشان می‌دهد که مرحله اخیر با مراحل قبل، کاملاً متفاوت است.

اگر گفته شود نطفه انسان از آغاز که در رحم قرار می‌گیرد و قبل از آن یک موجود زنده است، پس نفخ روح چه معنایی دارد. در پاسخ باید گفت: زمانی که نطفه منعقد می‌شود، تنها دارای یک نوع «حیات نباتی» (گیاهی) است؛ یعنی فقط تغذیه و رشد و نمو دارد؛ ولی از حس و حرکت که نشانه «حیات

۱. پاک‌نژاد، سیدرضا، *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر*، ج ۱ (بحث جنین‌شناسی)، ص ۲۴۱.

۲. سجده، ۹.

۳. مؤمنون، ۱۴.

حیوانی» است و همچنین قوه ادراکات که نشانه «حیات انسانی» است، در آن خیری نیست تا تکامل نطفه در رحم به مرحله‌ای می‌رسد که شروع به حرکت می‌کند و تدریجاً قوای دیگر انسانی در آن زنده می‌شود. این، همان مرحله‌ای است که قرآن از آن به نفخ روح تعبیر می‌کند. اما ماهیت روح چگونه است؟ و حلول او بر جسم از چه زمانی است؟ آیات قرآن در این باره ساکت است و تفصیلی ندارد و حقیقت آن نیز برای ما روشن نیست.^۱

۱۲. طبق آیه ۷۲ سوره احزاب (خداوند بار امانت را بر دوش انسان گذاشته است). اولاً مراد از انسان کیست؟ اگر منظور حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام است، پس، از من توقعی نیست؛ چون من نپذیرفتم. اگر منظور، همه انسان‌ها هستند، پس چرا من یادم نمی‌آید؟ مراد از ظلوم و جهول بودن انسان چیست؟

همان‌طور که از ظاهر آیه مشخص است، منظور از انسان فقط حضرت آدم نیست، بلکه انسان است. البته نه به این معنی که تک تک افراد انسان پذیرفته باشند، بلکه منظور نوع انسان است؛ یعنی انسان چون برای قبول این امانت قدرت و توانایی داشت، بر عهده او گذارده شد. بنابراین، انسان برای پذیرش این امانت هیچ‌گونه منتی نمی‌تواند بنهد، بلکه در واقع این لطف و منتی از جانب خداوند است که این شایستگی و توان را فقط به انسان داده است. برای این‌که منظور آیه را بهتر درک کنید، باید دید منظور از امانت در این آیه چیست.

درباره امانت تفسیرهای مختلفی شده است؛ از جمله:

۱. منظور از امانت «ولایت الهیه» و «کمال صفت عبودیت» است که از راه معرفت و عمل صالح حاصل می‌شود.
۲. منظور، صفت اختیار و آزادی اراده است که انسان را از سایر موجودات ممتاز می‌کند.
۳. مقصود، عقل است که ملاک تکلیف و مناط ثواب و عقاب است.
۴. منظور، اعضای پیکر انسان است؛ مانند چشم که امانت الهی است و باید آن را حفظ کرد و در طریق گناه مصرف ننمود. گوش و دست و پا و زبان، هر کدام امانت‌هایی دیگر هستند که حفظ آن‌ها واجب است.

۱. سایت باشگاه اندیشه به نقل از: <http://www.quransc.com>.

۵. منظور، واجبات و تکالیف الهی، هم‌چون نماز و روزه و حج است.

با کمی دقت روشن می‌شود که این تفسیرهای مختلف، با هم متضاد نیستند. برای به‌دست آوردن پاسخ جامع باید نظری به انسان بیفکنیم و ببینیم او چه دارد که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها فاقد آن هستند. چرا به زمین آسمان و کوه‌ها پیشنهاد شد و آن‌ها نپذیرفتند؟ آیا آن‌ها فاقد شعور هستند؟ از آیات قرآن – مانند آیه ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغْ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾^۱ و آیه ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾^۲ چنین بر می‌آید که تمامی موجودات جهان، دارای شعور و درک هستند؛ به‌گونه‌ای که گاهی مورد خطاب قرار گرفته و پاسخ نیز می‌دهند. بنابراین، این جهت مسئله از دیدگاه قرآن کاملاً روشن است؛ ولی این‌که چرا انسان پذیرفت، طبیعی است این پذیرش به معنای لیاقت و شایستگی او برای این درجه است. انسان می‌تواند به‌وسیله عقل و اراده خویش، در خود و جهان تغییر ایجاد کند، کمال بیافریند و به پیش برود.

چنین نیست که حضرت آدم از جانب خود، بار امانت الهی را بر عهده گرفته باشد؛ بلکه اساساً قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾^۳؛ یعنی، «انسان» این بار را به دوش گرفت. به دوش گرفتن انسان نیز به معنای این است که در میان خلاق، تنها انسان شرایط و توانایی لازم برای به عهده گرفتن بار رسالت و تکلیف الهی را داراست؛ زیرا او از قدرت عقل و اختیار برخوردار است.

انسان، تنها موجودی است که عرصه‌های قوس صعودی و نزولی‌اش بی‌نهایت است و به‌طور نامحدود، قادر به پرواز به سوی قله‌های تکامل است و تمام این کارها را با اراده و اختیار انجام می‌دهد و همین است دلیل این‌که همه موجودات از حمل آن سرباز زدند و انسان به میدان آمد و یک‌تنه آن را بر دوش کشید.

۱. اسراء، ۴۴.

۲. فصلت، ۱۱.

۳. احزاب، ۷۲.

بنابراین، در یک جمله باید گفت: امانت الهی همان استعداد خلافت الهی و قابلیت تکامل به صورت نامحدود و آمیخته با اراده و اختیار و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

به تعبیر دیگر، امانت الهی، همان تعهد و قبول مسئولیت است. بنابراین، کسانی که امانت را صفت اختیار و آزادی انسان دانسته‌اند، به گوشه‌ای از این امانت بزرگ اشاره کرده‌اند. همان‌گونه که آن‌ها که آن را به عقل یا به اعضای پیکر یا فرایض و واجبات یا تکالیف تفسیر کرده‌اند، هر کدام، دست به سوی شاخه‌ای از این درخت بزرگ و پر بار دراز کرده و میوه‌ای چیده‌اند.^۱

جمله «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، به گونه‌ای لطیف انسان را مدح می‌کند؛ در عین حال، هشدار می‌دهد که او نیز هست؛ اما چگونه؟ اگر انسان در آیه «عرضه امانت»، به ظلم و جهل متصف گردیده، به این دلیل است که می‌تواند در نقطه مقابل آن قرار گیرد؛ یعنی بسیار عادل یا بسیار عالم باشد؛ اما از آنجا که علم و عدالت، به تلاش و مراقبت نیاز دارد و بسیاری از انسان‌ها چنین زحمتی بر خود هموار نمی‌کنند، در این آیه به ظلم و نادانی نکوهش شده‌اند؛ زیرا توانایی رشد و استعداد کمال داشته‌اند، ولی به جهت سستی و دنیاطلبی، از مراتب عالی علم و عدالت بهره‌مند نشده‌اند. این حقیقت در آیات سوره «تین» بیان شده است؛ در آنجا که خداوند می‌فرماید: «ما انسان را در بهترین اندازه آفریدیم و سپس او را به پایین‌ترین درجه باز می‌گردانیم؛ مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند».^۲

۱۳. درست است که خدا مرا آفریده است؛ ولی ائمه معصومین علیهم‌السلام که به نحو احسن خدا را عبادت می‌کنند؛ دیگر چه نیازی به عبودیت من است؛ آن‌هم من گنهکار که آن‌طور که باید و شاید خدا را عبادت نمی‌کنم؟

به این سؤال دو گونه پاسخ می‌دهیم:

پاسخ اول: انسان موجودی مختار و دارای دو نوع گرایش معنوی و حیوانی است. ملائکه فقط دارای گرایش معنوی و فاقد تمایلات حیوانی‌اند و از آن‌سو، حیوانات نیز فاقد گرایش‌های

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۳، ذیل آیه ۷۲ احزاب.

۲. تین، ۴ تا ۶.

معنوی (در حد گرایش‌های معنوی انسان) هستند. از این‌رو، اگر انسان با اختیار خود، راه تکامل به سوی خدا را بی‌ماید، از ملائکه برتر خواهد شد؛ زیرا آنان در کمالات خود فاقد گرایش‌های بازدارنده حیوانی‌اند. از طرف دیگر، اگر انسان تنها به تمایلات حیوانی خود پاسخ دهد، از حیوانات پست‌تر خواهد شد؛ چراکه آن‌ها در برابر تمایلات حیوانی‌اشان فاقد گرایش‌های معنوی بلند انسانند. هدف خداوند از آفرینش انسان - به‌عنوان موجودی متفاوت از ملائکه و حیوان - خلق موجودی با امکان کمال اختیاری است و راه رسیدن به این کمال نیز، عبودیت و بندگی است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱.

لازمه آفرینش موجود مختار و کمال‌مند، این است که برای آن موجود، زمینه مخالفت نیز فراهم باشد؛ یعنی بتواند با دستورات مخالفت کند و درعین‌حال، راه بندگی و اطاعت را انتخاب کند؛ چراکه اگر برای این موجود، فقط راه اطاعت باز باشد اطاعت او مانند ملائکه خواهد بود. پس اگر فرض کنیم که خداوند، به حکمت خودش، باید فقط انسان‌هایی را بیافریند که اطاعت می‌کنند، این بدان معناست که آفرینش گنهکاران، ممتنع باشد. نتیجه آن نیز امتناع مخالفت انسان با خدا خواهد بود. روشن است که چنین امتناعی با اصل هدف آفرینش انسان، منافات دارد. پس نه تنها حکمت اقتضا نمی‌کند که خداوند فقط باید انسان‌های مطیع را بیافریند، بلکه اقتضا می‌کند که برای موجوداتی که آفریده، راه مخالفت را باز بگذارد. لازمه آفرینش کمال اختیاری، این است که خداوند امکان کفر و مخالفت را برای انسان باز بگذارد. پس اگر نظام آفرینش به گونه‌ای بود که فقط انسان مطیع امکان وجود داشت، چنین نظامی با حکمت آفرینش انسان، منافات پیدا می‌کرد.

معمولاً انسان‌های گنهکار نیز کارهای نیکی انجام می‌دهند و کمتر انسانی است که کفر، عناد و مخالفت با خدا، همه وجود او را فرا گرفته باشد. همان کارهای نیک و خوب گنهکاران، کمال اختیاری آنان است. بنابراین، ارزش آفرینش را دارند. آنان با همان کمال اختیاری، می‌توانند مشمول رحمت الهی شوند. حتی اگر تمام وجود انسان را کفر فراگیرد، باز حکمت اقتضا می‌کند که آفریده شود؛ زیرا همو نیز موجودی است که می‌تواند با اختیار خود به کمال برسد.

هر کس در حد توان و معلومات و استعداد و تلاش خود، خداوند متعال را عبادت می‌کند. وجود این مراتب و درجات، دلیل نمی‌شود که بگوییم فقط انسان‌های با درجات عالی عبادت، حق زندگی

و حیات دارند و دیگران نه. به عبارت دیگر، هدف از آفرینش انسان‌ها این نیست که تمامی آن‌ها در عبادت، حضرت علی و حضرت فاطمه و... بشوند، بلکه هدف این است که هر کسی به اندازه توان، استعدادها، تلاش و معرفت خود به عبادت بپردازد و هرگز نمازی که از حضرت علی علیه السلام می‌خواهند از من و شما نخواهند خواست.

پاسخ دوم: پاسخ دوم را با یک سؤال آغاز می‌کنیم: آیا خداوند به عبادت نیاز دارد تا گفته شود عبادت‌های ائمه اطهار علیهم السلام بهتر از عبادت‌های من و شماست؟ قطعاً پاسخ این سؤال منفی است؛ زیرا اگر خداوند نیازمند عبادت من و شما باشد، موجودی نیازمند خواهد بود و موجود نیازمند نمی‌تواند خدا باشد. نتیجه می‌گیریم که عبادت‌های موجودات، هر فایده‌ای داشته باشد مسلم است که آن فایده به خدا نمی‌رسد. بنابراین، فایده عبادت یا به خود عبادت‌کننده می‌رسد یا به دیگران. بعید است کسی بگوید فردی در تنهایی، بدون توجه دیگران، عبادت کند و اصلاً نفعش به خودش نرسد، بلکه به دیگران برسد. پس مسلماً نفع عبادت به خود عبادت‌کننده خواهد رسید؛ چه این‌که دیگران نصیبی ببرند، چه نبرند. وقتی نفع به عبادت‌کننده برسد، نظیر سایر کارها خواهد بود که هرکس بیشتر کار کند، درآمد بیشتری خواهد داشت و به اصطلاح «هرکس بامش بیش، برفش بیشتر». آن‌گاه ائمه اطهار و پیامبران عبادت بیشتر و بهتری می‌کنند و بر همین اساس از عالم وجود، از معنویت، از اخلاص، از علم و کمال و... بهره بیشتری می‌برند. از آن‌سو، ما عبادت کم و نامرغوب انجام می‌دهیم و در نتیجه، بهره کمی می‌بریم. به همین جهت، آنان الگوی ما شدند تا ما را به اعمال و رفتار بهتر سوق دهند تا بهره بیشتری ببریم.

خلاصه آن‌که عبادت‌های هر کس گام‌های کمالی است که آن فرد طی می‌کند. پس من و شما باید برای کمال خودمان تلاش کنیم.

۱۴. در سوره زلزال آمده ﴿فمن يعمل مثقال ذره خيراً يره﴾؛^۱ پس چرا گناهان، باعث حبط اعمال

نیک می‌شود؟

سؤال را اول طبق نظر معروف و مشهور پاسخ می‌دهیم و سپس با بیانی دیگر به جمع‌بندی می‌پردازیم. برای پی بردن به پاسخ خود اولاً به معنی احباط و ثانیاً اعمالی که موجب حبط می‌شود باید توجه کامل داشته باشید.

احباط در دو مقام بحث می‌شود: یک‌بار نسبت به شخصی است که مدتی با ایمان بوده و اعمال صالح انجام داده، لکن آخر کار مرتد و مشرک شده و ایمان خود را از دست داده است؛ یک‌بار نسبت به شخصی است که از ابتدا تا انتها ایمان خود را حفظ کرده، لکن مرتکب طاعت و معصیت شده است. محقق طوسی و علامه حلی این دو صورت را جداگانه و در دو مقام بحث می‌کنند.

نظر محقق طوسی در قول اول: ایشان می‌فرمایند ثواب و پاداش عمل مشروط به این است که شخص تا آخر عمر بر ایمانش پایدار بماند و هرگاه شرط منتفی شود، مشروط (ثواب و پاداش) هم منتفی می‌شود. بنابراین، درباره شخص مرتد یا گناهکارانی که اصل ایمان و عقیده را از دست می‌دهند، اصلاً ثواب و پاداشی برای آن‌ها محقق نشده است تا نوبت به احباط برسد و بگوییم که با عدالت الهی یا با آیات رؤیت اعمال منافات داشته باشد. ایشان به دو آیه هم استدلال فرموده‌اند. طبق این قول، معنای آیه شریفه ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾^۲ این است که در صورت تحقق شرک به خدا، ثواب و پاداش اصلاً محقق نشده است (احباط).

علامه حلی در توضیح مراد محقق طوسی می‌فرماید: اگر در علم الهی این شخص به گونه‌ای باشد که تا آخر عمر به ایمانش وفا کند و پایدار بماند، در این صورت مستحق ثواب است. همین‌طور، گنهکار اگر تا آخر عمر بر شرک و گناهِش پایدار بماند، مستحق عقاب است. اما اگر در علم الهی چنین باشد که این شخص صالح که کارهای خوب هم انجام داده و با ایمان هم هست در آخر عمر مشرک شود، اصلاً مستحق ثوابی نشده است. گنهکار نیز اگر توبه کند و ایمان آورد، مستحق معصیت نشده است. معنای احباط و تکفیر از دیدگاه محقق طوسی و علامه حلی در مقام اول به همین بیان است. علامه حلی این قول را به محققین نسبت می‌دهد و اقوال دیگر در معنی احباط و تکفیر را رد می‌کند.^۳

تفسیر نمونه هم در یک‌جا ظاهر همین نظر را تأیید نموده و می‌گوید: آیات بسیاری داریم که به صراحت می‌گویند «موافات بر ایمان» (با ایمان از دنیا رفتن)، شرط قبولی اعمال است و بدون آن، هیچ عملی پذیرفته نیست.^۴

۱. شعرانی، ابوالحسن، تجرید الاعتقاد، ص ۵۷۸.

۲. زمر، ۶۵.

۳. حسن‌زاده آملی، تحقیق کشف المراد، ص ۴۱۲ و ۴۱۳.

۴. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۵۳۲.

نظر محقق طوسی و علامه حلی در مقام دوم: «و الاحباط باطل لاستلزامه الظلم و لقوله تعالی: فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره»؛ احباطی را که در این مقام باطل می‌دانند، معنای مورد نظر جماعتی از معتزله است. آن‌ها گفته‌اند: مسلمانی که از ابتدا تا انتها ایمان خود را حفظ کرده لکن مرتکب معصیت و طاعت شده، در قیامت طاعات و ثواب‌هایش جدا محاسبه می‌شود و معاصی و عقوباتش هم جدا؛ پس هر کدام کمتر بود، از آن‌که زیادتر است کسر می‌شود. اگر ثواب زیاد بود، «تکفیر» و اگر (معاصی) زیاد بود، «احباط» است. محقق طوسی و علامه حلی این تفسیر را باطل می‌دانند؛ زیرا اولاً چنین محاسبه‌ای مستلزم ظلم است؛ چون هر گاه معاصی و طاعات مساوی شود، چنین کسی با شخصی که اصلاً ثواب و طاعتی نکرده مساوی انگاشته شده است و این نزد عقلاً مردود است؛ چون اگر کارگری کارش را انجام دهد ولی تخلّقاتی هم بکند، ندادن تمام مزدش نزد عقلاً مذموم است. ثانیاً قرآن مجید تصریح دارد که هر مؤمنی نتیجه کار خوب و بدش را می‌بیند. پس خوب است احباط را چنین تفسیر کنیم که هر مؤمن گنهکار، اول عقوبات و تاوان معاصی‌اش را می‌دهد، سپس به پاداش و ثواب خود می‌رسد.^۱

توجه به دو نکته زیر می‌تواند در روشن شدن هر چه بهتر مطلب راهگشا باشد:

الف) اعمالی که باعث حبط اعمال می‌شوند: خداوند علیم و قدیر مانند همه عقلاً، کارهای نیک را جدا محاسبه می‌کند و پاداش می‌دهد و کارهای بد را نیز جداگانه کیفر می‌دهد؛ مگر بعضی از گناهان که باعث قطع کامل بنده از بندگی می‌شود که قرآن و روایات این اعمال را کفر، شرک، قتل انبیا و اولیا، بی‌حرمتی و انکار آیات انبیا و اولیا از روی عناد، لجاجت، تعصب، حسد و انکار آخرت، معرفی کرده‌اند. استاد شهید مطهری درباره یکی از این آفت‌ها می‌نویسد: یکی دیگر از آن آفات، «جحود» به معنی ستیزه‌گری با حقیقت است؛ یعنی آدم، حقیقت را درک کند و در عین حال با آن مخالفت کند. به عبارت دیگر، فکر و اندیشه به واسطه دلیل و منطق تسلیم گردد و حقیقت از نظر عقل و چراغ اندیشه روشن گردد؛ اما روح و احساسات خودخواهانه و متکبران سر باز زند و تسلیم نشود. روح کفر، ستیزه‌جویی و مخالفت با حقیقت، در عین شناخت حقیقت است... کافر از آن جهت کافر خوانده شده است که حالت عناد و انکار در عین ادراک کشف حقیقت در او هست و همین حالت است که موجب حبط است و آفت عمل خیر به شمار می‌رود.^۲

۱. حلی، ابن‌مطهر، کشف المراد، ص ۴۱۳؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۷۱.

۲. مطهری، مرتضی، عدل الهی، ص ۲۹۲ تا ۲۹۳.

ب) علت حبط اعمال: ممکن است انسانی، عمل نیکی را با همه شرایط صحت انجام دهد؛ اما همین انسان نیکوکار، در برابر یکی از اصول دین، لجاجت و عناد ورزد. در این صورت، آن عمل نیک به واسطه این عناد و لجاجت یا انحراف دیگر، از بین می‌رود و به خاطر آفت‌زدگی، پوچ و تباه می‌گردد؛ هم‌چون بذری سالم که در زمین مساعد پاشیده می‌شود و حاصل هم می‌دهد، ولی قبل از این‌که استفاده شود دچار آفت می‌گردد و ملخ یا صاعقه آن را نابود می‌سازد. قرآن کریم این آفت‌زدگی را «حبط» می‌نامد که اختصاص به کفار هم ندارد و ممکن است اعمال نیک مسلمانان نیز دچار حبط شود.

ممکن است یک مسلمان، برای خدا به نیازمندی صدقه بدهد و صدقه او قبول شود؛ ولی بعد آن را با منت گذاشتن یا نوعی آزار روحی، نابود و تباه گرداند؛^۱ همان‌طور که در این آیه کریمه آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^۲؛ «ای مؤمنان، صدقه‌های خود را با منت نهادن و آزار رساندن، باطل نکنید.»

موضوع حبط اعمال را از منظری دیگر نیز می‌توان نگریست. هر کسی در آخرت میهمان ملکات خود است؛ ملکات به معنای صفات ثابت و راسخ در وجود آدمی است. در یک مثال، فرد حسود خودش به خاطر همین حسادت در عذاب است؛ حتی احسان دیگران به او نیز برایش با عذاب است، رها ساختن او نیز عذاب است. این عذاب، با آب و با لطف... نیز خاموش‌کردنی نیست. تا حسادت او هست، عذاب او نیز موجود است. برخی صفات نفسانی به صورت ملکه ثابت در نیامده‌اند، بلکه به صورت «حال» هستند. حال‌ها گاهی به سرعت زایل می‌شود و گاهی به کندی. ما به تعداد و میزان ثبات صفات خود، علم نداریم؛ حوادث دهر است که ناگاه یک صفت مخفی در درون را به ظهور می‌کشاند؛ اما خداوند به صفات روحی ما و مقدار ثبات آن علم دارد. آن کس که صفت ثابت پلیدی داشته باشد، بالأخره آن صفت بروز می‌کند و نمی‌گذارد کارهای خیر، خود را نشان دهد. در همان مثال، فرض کنید حسود خودش را مقداری کنترل کند و خوشحال نشان دهد، ولی بالأخره آن حسادت اگر ثبات داشته باشد، خودش را نشان می‌دهد.

۱. همان، ص ۲۸۹ تا ۲۹۰.

۲. بقره، ۲۶۴.

مهم این است که چون ما به علم خدا، علم نداریم و از وجود صفات نفسانی خود به طور کامل آگاه نیستیم و مقدار ثبات صفات برایمان روشن نیست، باید پیوسته کار نیک انجام دهیم تا بتوانیم صفت کار نیک انجام دادن را در خود به ثبات برسانیم تا صفات بد، بر آن غلبه نکند و حیطی صورت نگیرد. در واقع، بحث حبط، هشدار است به انسان که مواظب باش صفات بد درونیات بر صفات خوب وجودت غلبه نکند.

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه نمایید:

۱. معاد در پرتو کتاب و سنت، استاد سبحانی، ترجمه علی شیروانی.

۲. عقاید، استاد مصباح یزدی، جلد ۲.

۱۵. لا اکراه فی الدین، چرا عمل نمی شود؟

آنچه موجب ایجاد چنین شبهه‌ای در ذهن می شود، خلط کردن و تفکیک نکردن دو مقوله آزادی بیان و آزادی عقیده است. باید دقت کنید که بین عقیده و بیان و طبعاً آزادی عقیده و آزادی بیان تفاوت‌های زیادی وجود دارد:

«عقیده»، امری «قلبی»، «درونی» و «شخصی» است. آیه «لا اکراه فی الدین»^۱ مربوط به عالم عقیده و اعتقاد است. درحقیقت، خداوند متعال بدین وسیله مؤمنان را از یک کار لغو و بیهوده که هیچ فایده‌ای جز خراب کردن چهره دین ندارد، بازداشت است و به مؤمنان می فرماید دین و عقیده اصولاً و تکویناً اکراه‌بردار نیست و با زور به وجود نمی آید. بنابراین، تمسک به زور برای مسلمان نمودن افراد نه تنها لغو و بیهوده است، بلکه موجب تنفر و گریختن از دین می شود.

اما مقوله بیان و هم‌چنین آزادی بیان - به خلاف عقیده و آزادی عقیده - امری شخصی نیست، بلکه مقوله‌ای اجتماعی است. به بیان دیگر، بیان و آزادی بیان، پدیده‌ای است که تنها در جمع و اجتماع مفهوم و معنا پیدا می کند؛ لذا چون مانند همه مقولات و پدیده‌های اجتماعی، به سرنوشت دیگران مربوط می شود، باید احساس‌ها، نیازها و مصالح دیگران نیز در نظر گرفته شود. به همین علت، هیچ‌کدام از پدیده‌ها و مقولات اجتماعی - از جمله بیان و اظهار عقیده - در هیچ جامعه‌ای رها نیستند، بلکه قانونمند و محدود به حدودی هستند که در آن، نفع اکثریت جامعه لحاظ شده است.

همهٔ جوامع (از خانه و خانواده گرفته تا جوامع بزرگ و کلان) به‌منظور حفظ منافع جمعی و گروهی، خطوط قرمزی دارند که اجازهٔ ورود و افشای آن را به هیچ‌کس نمی‌دهند. محدودیت بیان و تابعیت آن از مصالح فردی و گروهی، همان حقیقتی است که در فرهنگ عامیانه نیز مورد تصدیق همگان قرار گرفته است. نظیر این ضرب‌المثل حکیمانه که می‌گوید: «هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.» اسلام نیز، همگام با این حکم عقلایی، بیان هر عقیده و مطلبی را در جامعه مفید ندانسته، از آزادی مطلق اطلاعات و بیان در جامعهٔ اسلامی تحذیر کرده است.

یکی از مواردی که آزادی بیان در آن‌جا ممنوع است، اعلام ناامیدی و پشیمانی از دین است؛ زیرا بدنهٔ اصلی همهٔ جوامع را عوام تشکیل می‌دهند؛ یعنی کسانی که به دلیل مشاغل روزمره، فرصت مطالعه، تحقیق دقیق و مفضل ندارند و برای ایمان و اعتقاد بی‌آلایش خود به دست‌کمی از ادله و براهین بسنده می‌کنند. برای این دسته از مردم، گرویدن دیگران به دین بیش از هر دلیل دیگری، موجب تحکیم اعتقاد و ایمان آنان است؛ چنان‌که دین‌گریزی و اعلام پشیمانی از دین، آثار مخربی بر بنیان اعتقادی و ایمان آنان دارد و موجب شک و تردید آن‌ها می‌شود. دقیقاً به همین دلیل، اهل کتاب با اطلاع از چنین ویژگی روان‌شناختی، به جنگ روانی و مبارزهٔ منفی علیه گسترش روزافزون اسلام به منظور ایجاد شک و دودلی در دل مسلمانان دست زدند و قرار گذاشتند صبح‌ها ایمان آورده و شامگاهان از اسلام، اعلام براءت کنند. خداوند در قرآن مجید در آیهٔ ۷۲ سورهٔ آل عمران به این ماجرا اشاره می‌کند.

بنابراین، هرگاه از راه قرائن گوناگون یقین یا اطمینان حاصل شد که توطئه‌ای در کار است، در این صورت، با آنان برخورد قاطعی می‌شود و حتی حکم قتل آنان نیز ممکن است صادر شود؛ اما اگر توطئه‌ای در کار نبود، مثلاً دانشمندی با تحقیقات خود برتری دین دیگری را یافت و آن را فقط در جمع دانشمندان مطرح ساخت و از عوام‌فریبی و... به دور بود، مجازاتی برای او وجود ندارد.

۱۶. ما در قرآن «لا اکراه فی الدین» (در دین اجباری نیست) را داریم. چرا پیامبر ﷺ براءت از مشرکین می‌کنند و می‌گویند چهار ماه فرصت دارید تصمیم بگیرید: یا مسلمان شوید یا بجنگید و اگر اسلام نیاورید کشته می‌شوید؟ آیا این اجبار در دین نیست؟

مشرکان وقتی قدرت داشتند، مسلمانان را آن‌قدر شکنجه دادند تا آنان همگی از مکه فرار کردند که به هجرت معروف است. از آن‌سو، وقتی مسلمانان بر مکه پیروز شدند و اکثر اهل مکه مسلمان شدند،

اسلام کسی را مجبور به مسلمان شدن نکرد، بلکه چون مکه مرکز خانه خدا و مرکز توحید بود، به آنان چهار ماه فرصت داد که تحقیق کنند و اگر حقانیت اسلام را فهمیدند، مسلمان شوند و اگر نتوانستند یا نخواستند، در خلال این چهار ماه، مال و اموال خود را بردارند و به مکان دیگری بروند و بر هر دینی که خواستند بمانند. پس تفاوت اسلام با عمل آنان بسیار روشن است. این که مشرکان باید از مکه می‌رفتند نیز برای آن بود که اول خانه خدا تأسیس شد و بعد آن افراد، خانه و زندگی‌شان را به آن جا منتقل کردند. به عبارتی اساس خانه، اساس توحیدی بود و متولی آن هاجر و اسماعیل بودند. روشن است که وقتی دو گروه نتوانند در سرزمینی زندگی کنند، ساکن اصلی می‌ماند و مستأجر می‌رود. آنان درواقع مستأجر بودند؛ چون با اجازه اسماعیل و تحت شرایطی آن جا ماندند.

حال که پس از بیش از بیست سال از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اکثر مکه مسلمان شده‌اند، آن چند نفر مشرک نیز باید یا مسلمان شوند یا آن جا را ترک کنند.

۱۷. اگر ﴿لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ هست، پس تقلید از مجتهد برای چیست؟

درواقع، تعبیر «وسعها» در این جا یعنی این که سراغ مجتهد بروید؛ همان گونه که اگر مریض شوید، سراغ دکتر و درمان می‌روید و هیچ گاه نمی‌گویید به همان اندازه که خودم می‌دانم خود را مداوا می‌کنم. تقلید کردن نیز همان رجوع به کارشناس است. درواقع، شما اگر نخواهید تقلید کنید، باید خودتان بروید و مجتهد شوید. به عبارت دیگر، تقلید از مجتهد و رجوع به پزشک یعنی این که شخص دیگری زحمت تحقیق در این زمینه را کشیده و شما از حاصل رنج و زحمت او استفاده می‌کنید.

نکته دیگر این که معنی ﴿لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ این است که خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی‌کند.

وسع در لغت به معنی گشایش و قدرت است. بنابراین، مضمون آیه شریفه، همان حقیقت عقلی را تأیید می‌کند که وظایف و تکالیف الهی، هیچ گاه بالاتر از میزان قدرت و توانایی افراد نیست و لذا باید گفت تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقیید می‌گردد و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می‌یابد. با این اوصاف، آیا تقلید کردن فوق طاق و وسع انسان است؟

۱۸. قرآن در سوره بقره خطاب به آدم می‌گوید ﴿وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾. وقتی آدم به آن درخت نزدیک شد، از ظالمین شد. حال، سؤال این است که چگونه پیامبر از ظالمین می‌شود؟

ظلم آدم و همسرش، ظلم به نفس خود بوده، نه نافرمانی خدا. معمولاً وقتی این کلمه گفته می‌شود، معصیت و نافرمانی خدای سبحان به ذهن می‌رسد؛ درحالی‌که این‌جا این چنین نبوده و نهی مولوی نبوده است. در نتیجه، این نیز روشن می‌گردد که نهی نام‌برده (نزدیک این درخت مشوید)، نهی تنزیهی و ارشادی و خلاصه نهی خیرخواهانه بوده، نه نهی مولوی که نافرمانی‌اش عذاب داشته باشد؛ مثل این‌که شما به فرزند خود بگویید: «پا برهنه راه مرو، تا میخ پای تو را سوراخ نکند.» مخالفت چنین نهی را معصیت نمی‌گویند. پس آدم و همسرش به نفس خود ظلم کردند و خود را از آن باغ محروم ساختند، نه این‌که نافرمانی خدا را کرده و به اصطلاح گناهی مرتکب شده باشند.^۱

توضیح: اوامر و نواهی الهی دو دسته است: مولوی و ارشادی. اوامر مولوی، یعنی چون خدا مولاست دستور می‌دهد و بنده خدا باید اطاعت کند و اگر اطاعت نکرد عذاب دارد. در این‌گونه اوامر، معمولاً حکمت و دلیلی برای آن کار آورده نمی‌شود. این اوامر را تعبدی می‌نامند.

دسته دیگر، دستوراتی هستند که ارشادی نامیده شده‌اند. در این نوع دستورات، خداوند با فرمان خود، مکلف را راهنمایی می‌کند و همان چیزی را به او می‌گوید که خود وی نیز با عقل خود می‌توانست آن را ادراک کند. تخلف از این نوع اوامر عذاب ندارد؛ بلکه همان منافی که عقل برای ارتکاب آن در نظر می‌گرفت، در صورت مخالفت، از دست می‌رود.

حال، امر خداوند به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ ارشادی بود؛ یعنی «از آن درخت مخور و اگر خوردی از باغ بیرون می‌شوی و به گرفتاری می‌افتی که این ظلمی به خودت خواهد بود». همین‌گونه هم شد. آدم، با مخالفت امر خدا از آن باغ بیرون شد، نه این‌که عذاب شود و در جهنم بسوزد.

۱۹. از دیدگاه قرآن، آینده تاریخ از آن چیست؟

با استفاده از آیات و روایات بسیار متعددی که وعده پیروزی، گسترش و جهانگیر شدن اسلام را داده، از قبیل: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۲ «اراده

۱. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. قصص، ۵.

ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آن‌ها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم» یا حدیث «الْإِسْلَامُ يُعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^۱ و... آینده‌ای بسیار درخشان برای دین مبین اسلام وجود دارد و این از وعده‌های حتمی و تخلف‌ناپذیر خداوند است. البته زمان تحقق آن را فقط خداوند می‌داند.

مطالعه حوادث تاریخی که در حوزه اسلام و مسلمانان روی داده است، نشان می‌دهد روند گسترش اسلام در جهان در مجموع یک روند صعودی است؛ با این حال، فراز و نشیب‌هایی هم داشته است. همه این حوادث بیانگر این اصل مهم قرآنی است که: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾^۲؛ «خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی‌دهد، مگر آن‌که آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند.» در این آیه مبارکه «ما بقوم» روبنا و «ما بانفسهم» زیربناست. بنابراین، بقا و دوام هر تحول و انقلابی در جوامع بشری، همانند اصل هرگونه تغییر و تحول و انقلاب، بستگی به خود آن جوامع دارد. بر این اساس، با توجه به در نظر گرفتن واقعیاتی از قبیل تهاجم همه‌جانبه غرب در مقابل گسترش اسلام و از سویی، تفرقه مسلمانان و ضعف و سستی آنان، تا آمدن مصلح جهانی راهی طولانی در پیش داریم. در این راستا باید کارهای زیر را انجام دهیم:

۱. وحدت و همدلی تمامی مذاهب اسلامی و تکیه بر نقاط مشترک و پرهیز از تفرقه.
 ۲. تلاش مجدانه مسلمانان برای پیشرفت در زمینه‌های مختلف علمی، صنعتی، تکنولوژیکی و... و رها شدن از عقب‌ماندگی و وابستگی در اقتصاد، صنعت، دانش و فن‌آوری و... .
 ۳. عمل به تعالیم و ارزش‌های والای اسلامی.
- برای آشنایی بیشتر درباره آینده تاریخ از منظر قرآن می‌توانید به مقاله «آینده جهان»، مندرج در کتاب سرچشمه/ندیشه، جلد ۴، تألیف آیه‌الله جوادی آملی مراجعه نمایید.

۲۰. آیا بهشت خداوند چیز دیگری نداشت که همیشه به یک شکل توصیف شده است؟

آنچه از نظر قرآن کریم و روایات اسلامی مسلم است این‌که همان‌طوری که اهل جهنم به تناسب بدی‌هایشان سختی و عذابشان گوناگون است، اهل بهشت هم به فراخور اعمالشان دارای درجات و

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴.

۲. رعد، ۱۱.

کمالات مختلف هستند. از این‌رو، بهشت دارای مراتب و درجاتی متفاوت است: ﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى﴾؛^۱ «اهل ایمان و عمل صالح، دارای درجات عالی هستند»، ﴿وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا﴾؛^۲ «درجات آخرت و برتری‌هایش از این هم بیشتر است.»

با عنایت به مطلب نخست، در بهشت نعمت‌های گوناگونی وجود دارد که اهل ایمان و عمل صالح از آن بهره‌مند می‌شوند؛ اما برترین و بهترین لذت‌ها، محبت و خشنودی خداوند متعال است. به تعبیر دیگر، برای انسان بهشتی، هیچ لذتی در بهشت به اندازه خشنودی و محبت الهی، شادی‌بخش نیست و حتی لذت‌های دیگر، در پرتو این لذت، ارزشمند می‌نماید. قرآن در آیات متعددی به این مطلب اشاره می‌کند که در این‌جا به ذکر یک آیه می‌پردازیم: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛^۳ «خداوند به مردان و زنان با ایمان، باغ‌هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های جاویدان (نصیب آن‌ها ساخته) و رضا و (خشنودی) خدا (از همه این‌ها) برتر است و پیروزی بزرگ، همین است.» البته این لذت و رضوان الهی از آن کسانی است که در دنیا همه اعمال خود را بر پایه رضای خداوند قرار داده باشند؛ یعنی عباداتشان بر اصل حب و حمد الهی استوار شده باشد؛ چنان‌که در کلام نورانی امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةُ النَّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةَ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ»؛^۴ «همانا گروهی خدا را به انگیزه بهشت می‌پرستند که این عبادت تاجران و سودگران است، و گروهی نیز خدا را به خاطر هراس و عذاب جهنم عبادت می‌کنند که این شیوه بردگان است، و نیز گروهی خدا را به خاطر شکر و سپاسش می‌پرستند که این شیوه عبادت آزادگان است.» حضرت امیر علیه السلام عبادت خود را از نوع گروه سوم می‌داند و می‌فرماید: «إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ عِقَابِكَ وَلَا طَمَعًا فِي تَوَابِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»؛^۵ «معبودا! هیچ‌گاه تو را به خاطر ترس از عذاب یا طمع به پاداش نپرستیدم، بلکه چون تو را شایسته عبادت یافتم، بندگی می‌کنم.» در روایات امامان معصوم علیهم السلام نیز محبت و

۱. طه، ۷۵.

۲. اسراء، ۲۱.

۳. توبه، ۷۲.

۴. سید رضی، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۱۰، حکمت ۲۳۷.

۵. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۴.

خشنودی خداوند، پاک‌ترین و زیباترین لذت اهل بهشت خوانده شده است. امیر مؤمنان علیه السلام در بیان علت آن می‌فرماید: «اهل بهشت هنگامی که با نعمت‌های گوناگون در بهشت روبه‌رو می‌شوند، دل‌هایشان چنان از وجد و سرور افروخته می‌گردد که زبان به سپاس و شکر الهی می‌گشایند و همه آن نعمت‌ها را در برابر رضوان خداوند ناچیز می‌نگرند و هدف نهایی را در این می‌دانند که قرآن بازگو می‌فرماید: ﴿وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۱ امام سجاد علیه السلام نیز با تکیه بر بیان قرآن می‌فرماید: «خداوند به اهل بهشت در بهشت می‌فرماید: بهترین لذت برای شما، رضایت و محبت من است.»^۲

اما این‌که برخی آیات درباره باغ و درخت و حورالعین تکرار شده است برای این است که توده مردم به همین امور فکر می‌کنند و خداوند اراده فرموده تا خواسته مردم را در همه‌جا برآورده شده بداند؛ اما در کنار آن تذکر می‌دهد که ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾؛^۳ «برای آنان در آن‌جا هرچه که بخواهند وجود دارد و نزد ما چیزهای بیشتری است.» برخی از موارد دیگری که ذکر شده نیز مثال‌هایی بوده برای فهم بیشتر مردم.

نکته پایانی آن‌که قرب الهی که موجب رضا و رضوان عظیم خداوند است، در واقع، بالاترین کمالی است که فطرت انسان پی آن می‌رود. پس همان‌طور که ارتباط با خدا در دنیا زندگی آدمی را در همه ابعاد آرامش‌بخش می‌کند، در آخرت که سرای ابدی به‌شمار می‌آید نیز برترین آرزوها همین رضایت الهی است و هر نعمت دیگری در پرتو آن، لذت‌آفرین خواهد بود.

خلاصه آن‌که بهشت نعمت‌های گوناگونی دارد؛ اما درک بشر از خوراک و شهوت و تفریح‌های کنار جوی آب، بالاتر نمی‌رود و برای این بشر بهشت نیز همین‌گونه توصیف می‌شود؛ مانند کودک که همه چیز را در قالب بستنی و شکلات می‌فهمد. خداوند با آوردن کلمه «مَثَل» در اول برخی آیات نظیر ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ﴾^۴ یا با فراز ﴿وَ رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۵ و امثال این تعابیر، به امور بالاتری که ادراک‌ناپذیر است، اشاره کرده است.

۱. یونس، ۱۰، ترجمه: «و آخرین سخنان اهل بهشت این است که حمد مخصوص پروردگار عالمیان است.»

۲. ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۳۳، باب ۵۵۷، ح ۲۶۱۳.

۳. ق، ۳۵.

۴. محمد، ۱۵.

۵. توبه، ۷۲.

۲۱. آیا برخی از آیات قرآن، مثلاً توصیف بهشت یا احکام جنسی، مربوط به همان دوران نزول است؟

درباره این مسئله، باید چند نکته را در نظر بگیرید:

الف) برخی آیات ممکن است از جهتی، مربوط به همان زمان نزول باشد؛ ولی از نظر محتوا یا از نظر جزئیات مربوط به زمان‌های دیگر نیز باشد؛ مثلاً درخت و باغ در آیات مربوط به بهشت، مربوط به آن زمان باشد، ولی این که فرموده است ﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾^۱، مربوط به زمان‌های دیگر نیز باشد.

دین خداوند در طول تاریخ، متناسب با رشد علمی، اجتماعی، فکری و مقتضیات عصری، روندی تکاملی داشت تا آنجا که بشر به حدی از بلوغ رسید که توانست برنامه تکاملی مربوط به تمام ادوار تاریخی را یکجا دریافت دارد. قرآن - که اساسنامه و مرامنامه تکامل نهایی بشر برای همه اعصار و امصار است - بر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل گردید و به عنوان سندی جاودان و زنده برای بشریت باقی ماند.

ب) این که «قرآن به مقدار فهم مردمی بدوی و عرب‌زبان نازل شده است»، سخنی نادرست است؛ زیرا اگرچه قرآن «در میان مردمی بدوی و عرب‌زبان» نازل شده، اختصاصی به آنان ندارد. فرق است بین این که چیزی در میان قومی خاص ظهور یابد با این سخن که «مخصوص آن‌ها پدید آمده باشد». جالب این است که قرآن هیچ‌گاه مخاطب خود را عرب‌ها قرار نداده و همواره روی سخنش «ناس»، یعنی جمیع مردم یا «الذین آمنوا» است؛ اولی هر انسان در هر عصر و وابسته به هر نسلی را شامل می‌شود و دومی مربوط به هر فردی است که دین اسلام را پذیرفته باشد.

آیات قرآن از نظر فهم‌پذیری نیز چند دسته‌اند:

۱. برخی از آیات قرآن برای عرب‌های بدوی آن زمان فهم‌پذیر بود و در عین بساطت و سادگی بیان، دارای چنان استواری علمی و منطقی است که برای دانشمندان برجسته امروزی نیز جالب توجه و درخور دقت است.

۲. برخی از آیات، چه در زمان نزول و چه در زمان ما، جز با تعمق و ژرف‌کاوی‌های دقیق و روشمند قابل درک نیستند.

۳. بسیاری از حقایق علمی و فلسفی و مباحث اجتماعی قرآن، تنها در پرتو دانش کنونی یا آینده بشریت درک پذیر است. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب *مقایسه‌ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم*، نوشته موریس بوکای، ترجمه مهندس ذبیح‌الله دبیر مراجعه نمایید.

۴. بسیاری از آیات قرآن نیز تا حد زیادی فراتر از عقول و افهام عادی بشر بوده و تنها در سایه پرتوافشانی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام فهم پذیر است. تفاسیر مأثوره از آنان، گنجینه‌های ارزشمندی است که حقایق والای قرآن را به نیکوترین وجه در اختیار بشریت قرار می‌دهد. این نکته چیزی نیست که تنها شیعه بدان معترف باشد، بلکه اهل تسنن نیز در بسیاری از تفاسیر خود به احادیث مأثوره تمسک می‌جویند.

۵. این که قرآن به وقایع زمان خود اشاره نموده است، این کتاب را به آن عصر منحصر نمی‌سازد؛ زیرا قرآن منحصر به ذکر چند حادثه و نکته تاریخی گذرا نیست، بلکه مشتمل بر معارفی جاودان در باب خداشناسی، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی، راه‌شناسی، راهنماشناسی و مجموعه گسترده‌ای از احکام، اخلاق، فقه و حقوق و ... است که همه زمان‌ها را پوشش می‌دهد و هدایت بشریت به سوی سعادت را در هر مقطع تاریخی تأمین می‌کند.

وقایع تاریخی نیز که در قرآن اشاره شده، هر چند مربوط به گذشته است، کارکرد آن‌ها در آینده است. به عبارت دیگر، هر یک از آن‌ها به نحو استلزام، بیانگر نوعی سنت لا یتغیر تاریخی یا حکم و قانونی است که دارای کلیت و شمول است. مثلاً وقتی قرآن درباره بنی اسرائیل می‌گوید: «آنان پس از رهایی از چنگال فرعون اظهار نارضایتی از غذای واحد نموده و خواست‌های مادی متعددی نمودند و لاجرم گرفتار غضب الهی گردیدند»،^۱ نشان می‌دهد که رفاه‌طلبی، افزون‌خواهی و نافرمانی در برابر فرستاده خداوند، سرانجام به تباهی و تیره‌بختی خواهد انجامید و این درس بزرگی برای همه کسانی است که پس از رهایی از بند حکومت‌های استبدادی و ظالمانه، در برابر اندک دشواری، صبوری نمی‌ورزند و در جست‌وجوی خواست‌های مادی بی‌تابی می‌کنند.

برای مطالعه بیشتر در این زمینه، به مقاله «قرآن، فراتر از فرهنگ زمانه»، مندرج در کتاب *شریعت و سازوکارهای پویایی آن*، نوشته احمد عابدینی مراجعه کنید.

۲۲. چرا در قرآن خداوند از خود تمجید کرده است؟

اولاً همان‌طور که می‌دانیم بین خودستایی ناشی از غرور و تکبر، با معرفی‌هایی که برای هدف‌های مقدس و ضروری انجام می‌گیرد، تفاوت وجود دارد. زشتی خودستایی میان عقلای عالم به صورت ضرب‌المثل در آمده است: «تزکیة المرء نفسه قبیحة؛ خودستایی، زشت و ناپسند است».^۱ خودستایی به‌خاطر فقدان شناخت انسان به خویشتن و گاه ناشی از غرور و غفلت و خودبرتری‌بینی و تفکرات جاهلی و انگیزه‌های دیگر است. چون چنین اوصاف و صفاتی نسبت به خدا محال است، پس تمجید خودش از خودش اشکالی ندارد. علاوه بر این، خدا که در قرآن ما را از خودستایی منع فرموده است علتش را نیز بیان کرده است: ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾؛^۲ «پس خودستایی نکنید؛ چراکه او پرهیزکاران را بهتر می‌شناسد.»

در روایتی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه آمده است: «هیچ‌کس از شما نباید به فزونی نماز و روزه و زکات و مناسک حج و عمره افتخار کند؛ زیرا خداوند پرهیزکاران شما را از همه بهتر می‌شناسد».^۳ چون خداوند داناتر است، پس خودستایی نکنید. البته اگر کسی توانمندی‌های فرد توانمند را نمی‌داندست و شخص توانمند خود را معرفی کرد، این، از شمول آیه خارج است. واقعاً اگر دکتر متخصصی خود را معرفی کرد، کار بدی کرده است؟ حال، خداوند نیز خود را معرفی کرده است؛ زیرا ما راهی برای شناخت او، جز معرفی‌های خود او نداریم.

بنابراین، گاه ضرورت‌هایی ایجاب می‌کند که انسان با تمام امتیازاتی که دارد، خود را معرفی کند. حالا این مطلب را درباره‌ی خدا در نظر بگیریم که نه قابل رؤیت است و نه قابل توصیف؛ مگر این‌که از ناحیه‌ی خود توصیف و معرفی شود؛ چراکه بدون آن ممکن است هدف‌های مقدسی پایمال گردد و حتی حرف‌هایی ناروا و شرک‌آلود به خدا نسبت داده شود. در نتیجه، میان این‌گونه سخنان، با خودستایی و تزکیه‌ی نفس، تفاوت بسیار است. نمونه‌ی این سخن، خطبه‌ی امام سجاد علیه السلام در مسجد شام است که می‌خواهند خود و خاندانشان را به مردم معرفی کنند تا توطئه‌ی بنی‌امیه در زمینه‌ی خارجی بودن شهیدان کربلا عقیم گردد.

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ۵۴۲.

۲. نجم، ۳۲.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۱۰.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که از مسئله ستایش خویشتن سؤال کردند، فرمود: «گاه به خاطر ضرورت‌هایی لازم می‌شود.» سپس به دو مورد از سخنان انبیاء علیهم السلام که در قرآن آمده است، استدلال کردند: نخست حضرت یوسف علیه السلام که به عزیر مصر پیشنهاد کرد او را خزانه‌دار کشور مصر کند و افزود: «من نگاهبان آگاهی هستم»،^۱ و دیگری درباره پیامبر بزرگ خدا، هود علیه السلام است که قوم خود را مخاطب ساخته و گفت: «من برای شما خیرخواه امینی هستم.»^۲

اگر خدا گاه در قرآن به تعریف و معرفی خود پرداخته، به جهت حکمت و مشیت الهی و تبیین هدف‌های مقدس و ضروری و تنزیه از هرگونه شرک و افکار خرافی در نزد جاهلان و زورگویان خرافه‌گو و مشرک است.

تعریف از خود در مقابل خداوند علیم و دارای تمامی کمالات، زینده نیست؛ چون همه موجودات امکانی، دارای کمالات اعطایی هستند، نه ذاتی و با این کمالات اعطایی نباید در برابر مُعطی، خودستایی کرد.

خودستایی برای کسی که از نطفه گندیده به وجود آمده، در مقابل خالق بی‌نیاز بسیار زشت است؛ ولی تعریف و تمجید خدا از خودش که کمال مطلق و بی‌نیاز مطلق است، زینده است؛ زیرا همه چیز از اوست و هر چه دارد از خودش است، نه از کس دیگر. نباید کارهای خدا را با بشر مخلوق مقایسه نمود. غیر خدا به چه چیز بنازد؟ به کمالی که خدا داده است؟

نکته‌ای هم در پایان سزاوار است ذکر شود و آن این‌که به نظر می‌رسد منع از معرفی خود، از توطئه‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس است؛ آنان چون هیچ‌یک از فضائل ائمه را نداشتند، برای این‌که ائمه اطهار معرفی نشوند، دست به توطئه‌ای کتیف زدند و هرگاه ائمه اطهار، علم خودشان و صفات خودشان را مطرح کردند با «تزکوا انفسکم»، دهان ائمه را بستند و با انواع حیل‌ها در صدد تبلیغ و معرفی خود برآمدند و آن توطئه چنان در جامعه رسوخ کرد که امروزه فکر می‌کنیم خداوند نیز نباید خودش را معرفی کند.

۱. یوسف، ۵۵.

۲. اعراف، ۶۸.

۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۸۱.

۲۳. خداوند در بعضی از آیات قرآن کریم از جایگزینی «سینات» با «حسنات» خبر داده و در برخی دیگر تنها از زدودن سینات سخن گفته (مثل آیه ۱۹۵ سوره آل عمران). چگونه ممکن است خداوند گناه انسان را ببخشد و پاک کند و به جایش نیکی قرار دهد؟ چرا یکجا این تعبیر را آورده و جای دیگر آن تعبیر دیگر را؟

گناهانی که ممکن است یک شخص انجام دهد، دو دسته است: گروهی که قرآن نام آن‌ها را «کبیره» و دسته‌ای که نام آن‌ها را «سبیه» گذاشته است. در سوره کهف، آیه ۴۹، از «سبیه» به «صغیره» نیز یاد فرموده است. در یک مثال ساده، چه اشکالی دارد که یک مسئول حکومتی برای به راه آوردن مخالفان خود یک بار بگوید جرائم کوچکشان را می‌بخشم، وقت دیگری بگوید گناهان بزرگشان را می‌بخشم و وقت سومی بگوید به آنان جایزه می‌دهم و همه این سخنان در راستای به راه راست کشاندن آنان باشد. حال، خداوند نیز برای ترغیب ما انسان‌های گنهکار همین الفاظ و سلسله‌مراتب را به کار برده است. باز، چه اشکالی دارد که خداوند گروه‌های مختلف را با خطاب‌های متفاوت، ترغیب کرده باشد؛ گروهی را به زدودن سینات و گروهی را به تبدیل بدی‌هایشان به خوبی.

از سوی دیگر، گناهان متفاوت است و افراد نیز مختلف. مثلاً کسی که دزد و گردنه‌زن بوده و جسور و بی‌باک است، اگر برگردد و در صف مؤمنان قرار گیرد، شمشیرش در راه اسلام مصرف می‌شود. پس بی‌باکی او در گردنه‌زنی و آدم‌کشی با اسلام آوردنش به مبارزه با کفر منجر می‌شود و در نتیجه، بدی او به خوبی تبدیل می‌شود؛ اما کسی که مثلاً فحاش، زناکار و ... بوده است، فقط بدی‌های او زدوده می‌شود، نه این‌که به خوبی تبدیل شود.

به هر حال، هرگونه گفتن، مصلحت خاص خود را دارد و باید در ذیل همان آیات پیگیری شود. مثلاً در آیه ۱۹۵ آل عمران، مهاجران فی سبیل‌الله و رزمندگانی که در جنگ احد شرکت کردند و ضربات سختی خوردند و باز در راه حق ماندند و در شب‌ها نیز به شب‌زنده‌داری و راز و نیاز پرداخته‌اند، ترغیب شده‌اند و به آنان گفته شده است اشتباه‌کاری آنان در جنگ احد بخشیده شده است.

باز فرموده: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛^۱ «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید، تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را

ببخشد و خدا آمرزندهٔ مهربان است.» این آیه به مطلب مهمی اشاره دارد و آن این است که اگر به خداوند متعال محبت داشته باشید و در عمل و زندگی نیز از پیامبر او تبعیت کنید، خداوند هم شما را دوست می‌دارد و به دنبال این دوستی، عنایات و اثراتش در زندگی شما آشکار می‌گردد؛ از جمله آن‌که گناهانتان را می‌بخشد و شما را مشمول رحمتش می‌کند.

باز فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُوقَانَا وَ يَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از خدا بپرهیزید، برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل قرار می‌دهد و گناهان شما را می‌زداید و شما را می‌آمرزد.» این آیه اشاره دارد به این‌که نتیجهٔ «تقوا» و پرهیزکاری علاوه بر تشخیص حق از باطل، این است که خداوند گناهان شما را می‌پوشاند و شما را مشمول آمرزش خود قرار داده و پاداش‌های فراوان دیگری نصیب شما می‌کند. کلمهٔ «سیئات»، به طوری که از ماده و هیأت آن بر می‌آید، به معنای حادثه یا عملی است که زشتی و بدی را با خود همراه دارد. این لفظ در آیات گوناگون قرآن کریم بر اموری اطلاق شده که بعضی از آن‌ها عبارتند از: ۱. مصائبی که آدمی را بد حال می‌کند (نساء، ۷۹؛ رعد، ۶)؛ ۲. نتایج معاصی و آثار خارجی و دنیوی و اخروی آن (نمل، ۳۴؛ زمر، ۵۱)؛ ۳. نفس معصیت (شوری، ۴۰).

«معصیت» گاهی بر مطلق گناهان اطلاق می‌شود؛ یعنی چه صغیره باشد و چه کبیره؛ مانند جایشه، ۲۱. گاه نیز در خصوص گناهان صغیره اطلاق می‌شود؛ مانند نساء، ۳۱.

بنابراین، طبق ظاهر آیهٔ شریفهٔ یادشده، خداوند متعال وعده داده است کسانی که از ارتکاب گناهان کبیره خودداری کنند، «سیئات» آن‌ها را از بین می‌برد. پس هر فردی می‌تواند با دوستی خداوند، تقوای الهی و پیروی از پیامبر ﷺ، تاریکی و ظلمتی که از گناهان گذشته بر قلب و روانش نشسته را بشوید و پاک نماید و به نورانیت و صفای فطری بازگرداند.

برای گاهی بیشتر مراجعه کنید به:

۱. المیزان، علامه طباطبایی، ج ۴، ص ۳۲۴، نشر اسلامی.

۲. تفسیر نمونه، آیه‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۱۱۴ و ج ۱۰، ص ۱۹۶.

دارالکتب الاسلامیه.

این را نیز بدانیم که طبق آیات قرآن، اگر خداوند می‌خواست مردم را به جرم آنچه مرتکب می‌شوند، در همین دنیا مؤاخذه کند، روی زمین احدی باقی نمی‌ماند: ﴿وَلَوْ يَأْخُذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُوَخَّضُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فِإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْذِنُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾^۱. این تعبیرات لطیف، بخشایش الهی از بسیاری از جرائم بندگان را در آیات مختلف می‌رساند که شایسته مقام ربوبیت او از یک طرف و مقام عبودیت ما از طرف دیگر است.

در این میان، آنچه از ما ساخته است، استغفار و طلب مغفرت است و سر بر آستان خدا ساییدن و از محضر ربوبی‌اش طلب عفو و بخشش کردن؛ چنان‌که مولوی می‌گوید:

ما که ایم این را بیا ای شاه من طالعم مُقبل کن و چرخى بزن
روح را تابان کن از انوارِ ماه ز آنکه ز آسیب دَنب جان شد سیاه
از خیال و وهم و ظن بازش رهان از چه و جور رسن بازش رهان
تاز دلدارى خوب تو دلی پَر برآرد بر پَر د ز آب و گلی

۲۴. اصطلاح «برزخ» یعنی چه و چند بار در قرآن آمده است؟

برزخ چیزی است که بین دو شیء حائل و واسطه شود. از این رو، عالمی که بین دنیا و آخرت قرار می‌گیرد را عالم برزخ می‌گویند. انسان بعد از پایان زندگی‌اش در دنیا، در ادامه مسیر، وارد جهان دیگری می‌شود و آن‌قدر در آن‌جا می‌ماند تا قیامت کبرا برپا شود. به دیگر سخن برزخ، جهانی نو و زندگی تازه و جدیدی است که از هنگام مرگ هر انسانی شروع می‌شود و تا برپایی روز قیامت ادامه دارد. با برپایی قیامت، زندگی انسان در برزخ پایان می‌پذیرد. برزخ، دالان ورود به قیامت کبرا و نخستین منزل از منازل آخرت است. در آیه ۹۹ تا ۱۰۰ سوره مؤمنون چنین آمده است: وقتی هنگام مرگ تبهکاران فرا رسد، درخواست برگشت می‌کنند و خداوند با رد درخواست آنان، می‌فرماید: ﴿وَمِنْ وَّرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾؛ «پشت سر آن‌ها برزخی است تا روزی (روز قیامت) که برانگیخته شوند.» در روایات، هنگامی که از معصوم علیه السلام پرسیده می‌شود برزخ چیست،

می‌فرماید: «الْقَبْرُ مُنْذُ حِينِ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱ «عالم برزخ همان عالم قبر است که از هنگام مرگ آغاز می‌شود و تا زمان برپایی قیامت ادامه دارد.»

بنابراین، هم‌اکنون – که قیامت برپا نشده – عالم برزخ وجود دارد و امری صرفاً ذهنی نیست و همه آنان که مرده‌اند، هم‌اکنون در آن جهان به سر می‌برند و دارای حیات و زندگی‌ای هستند که از یک سو ادامه زندگی دنیاست و از سوی دیگر، شروع زندگی و حیاتی است که مرگی برای آن متصور نیست و امتداد آن تا ابدیت است.

به غیر از آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون، کلمه برزخ در قرآن دو بار دیگر هم آمده است: یکی در آیه ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾^۲ و دیگری آیه ﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً﴾^۳ که البته در این دو آیه، برزخ به معنای لغوی آن (فاصله بین دو چیز) آمده است؛ ولی در سوره مؤمنون، به معنای اصطلاحی آن (عالم حائل بین دنیا و آخرت) آمده است.

۲۵. در قرآن از کلمه «برزخ» یکبار یاد شده است؛ فلسفه آن چیست؟

سؤالی که مطرح فرموده‌اید را می‌توان درباره همه کلمات قرآن مطرح کرد. پاسخ بیشتر این‌گونه سوالات روشن نیست و به تحقیقاتی وسیع احتیاج دارد. در این زمینه، فقط بین تعداد محدودی از کلمات توانسته‌اند ارتباط‌هایی کشف کنند؛ مثلاً کلمه «یوم» ۳۶۵ بار در قرآن آمده که با تعداد روزهای سال برابر است. البته این ارتباط اعداد، بیانگر علت آن در قرآن نیست. ثانیاً شاید دانستن این مطالب – با توجه به وجود مطالب بسیار عمیق و گسترده در قرآن که برای هدایت بشر و تأمین سعادت دنیا و آخرت انسان نازل شده – فایده چندانی نداشته باشد. این‌که در قرآن یکبار کلمه برزخ (به معنای اصطلاحی آن) آمده است، به این معنی نیست که در قرآن فقط یک آیه درباره برزخ داریم؛ بلکه در آیات فراوان دیگری درباره عالم برزخ صحبت شده، بدون این‌که اسمی از برزخ در میان باشد.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۴۲.

۲. الرحمن، ۱۹ و ۲۰.

۳. فرقان، ۵۳.

مثلاً از جمله آیاتی که صریحاً وجود چنین جهانی را اثبات می‌کند، آیات مربوط به حیات شهیدان است؛ مانند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْزُقُونَ﴾؛ «هرگز گمان نکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند؛ آن‌ها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»

برای اطلاع بیشتر می‌توانید به تفسیر نمونه، ج ۱۴، صفحه ۳۱۰ مراجعه فرمایید.

۲۶. علت این که اسلام سفارش نموده که مرده را کفن‌پوش نماییم چیست؟ به عبارت دیگر،

چرا سفارش کرده رنگ کفن سفید باشد؟

درباره سفید بودن کفن، نکته اول این است که فلسفه و علت احکام برای ما مشخص نیست و مواردی هم که به عنوان فلسفه احکام مطرح شده، علت کامل و تمام آن احکام نیست؛ بلکه یکی از حکمت‌ها و در واقع جزئی از علت است. علت سفید بودن کفن نیز در حقیقت برای ما مشخص نیست؛ ولی شاید یکی از حکمت‌های آن این باشد که شخص میت با ساده‌ترین و بی‌آلایش‌ترین لباس در محضر خداوند متعال حاضر شود و با رفتن از این دنیا، تمام مادیات و مظاهر آن‌ها را رها کند. به عبارتی، لباس‌های رنگارنگ که یکی از وسائل تمایز و فخر او بود را از بدن درآورده و با لباسی سفید و ساده به سرای دیگر رود. از دیگر حکمت‌های آن نیز می‌تواند نظیف بودن لباس میت و هم‌چنین احترام به میت مسلمان باشد.

۲۷. چرا آیه ۱۱۲ سوره هود پیامبر را پیر کرد؟

خدای متعال در آیه ۱۱۲ سوره هود خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «پس همان‌گونه که فرمان یافته‌ای، استقامت کن، و نیز کسانی که با تو به سوی خدا آمده‌اند (باید استقامت کنند) و طغیان نکنند، که خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌بیند.»

در تفسیر مجمع البیان از ابن عباس روایت شده: «هیچ آیه‌ای شدیدتر و مشکل‌تر از این آیه بر پیامبر نازل نشد؛ لذا هنگامی که اصحاب از آن حضرت پرسیدند: چرا به این زودی موهای شما سفید و آثار پیری نمایان شده است؟ فرمود: مرا سوره هود و واقعه پیر کرد.»^۲

۱. آل عمران، ۱۶۹.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۰۴.

یادآوری می‌شود که آیه یادشده شامل چند دستور مهم است: استقامت و پایداری برای خدا و رهبری و مبارزه در مسیر حق و عدالت.^۱ در برخی روایات نیز وارد شده است که پیامبر فرمودند: «پیر کرد مرا سوره هود؛ برای خاطر این آیه» و اشاره فرمودند به آیه ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾.^۲ شبیه این آیه، بدون «و من تاب معک»، در سوره شوری نیز وارد شده است؛ ولی حضرت فقط نام سوره هود را بردند. معلوم می‌شود که چون خدای تعالی استقامت امت را نیز از ایشان خواسته است و حضرت بیم آن داشتند که مأموریت انجام نگیرد، پیر شدند و گرنه خود آن حضرت استقامت داشتند.^۳

از طرف دیگر، مضامین اغلب آیات این چهار سوره، درباره آغاز قیامت و کیفیت حساب و کتاب و عذاب‌های الهی در روز رستاخیز است. خداوند در آغاز سوره نبا از حادثه بزرگ یا «نبا عظیم» یاد می‌کند که منظور، روز قیامت است. هم‌چنین در سوره واقعه، اخبار تکان‌دهنده‌ای از حوادث هولناک و مجازات مجرمان در روز قیامت آمده است. لحن سوره مرسلات نیز، مشابه سه سوره دیگر است که خداوند مطلب خود را با قسم‌های شدید شروع می‌کند و وعده وقوع حتمی قیامت را می‌دهد و چند بار بعد از هر فراز از سخنان خود می‌فرماید: ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾؛^۴ «وای بر تکذیب‌کنندگان، در آن روز».

برخی از مفسران گفته‌اند: یکی از علّت‌هایی که این چهار سوره، سبب پیری زودرس در پیامبر شد، همین معانی است. خود پیامبر، اهل یقین بودند؛ ولی گویا این حوادث را با چشم خود می‌دیدند و برای ایشان فراتر از یک خبر بود. به همین جهت بیشتر بر ایشان تأثیر می‌گذاشت. از طرف دیگر، چون ایشان، پیامبر رحمت بودند و تحمل نداشتند عذاب امت خود را ببینند، وقتی از طریق این آیات مطلع می‌شدند که عده‌ای از امت او بر اثر گمراهی، به این عذاب‌ها گرفتار می‌شوند، رنج می‌بردند. این مسئله نیز مانند رنج بردن پدری که فرزندش بر اثر خطایی که مرتکب شده، پیش چشمش شکنجه و عذاب شود، سبب ناراحتی و نگرانی بیش از حد پیامبر ﷺ می‌شد. این چند چیز روی هم رفته، باعث شدند تا پیامبر، زودتر از موعد طبیعی پیر شوند.

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.

۲. هود، ۱۱۲.

۳. ر. ک: امام خمینی، چهل حدیث، ص ۱۷۲.

۴. مرسلات، ۱۵، ۱۹، ۲۴، ۲۸، ۳۴، ۴۰، ۴۵، ۴۷، ۴۹.

۲۸. چرا در قرآن بعضی اوقات لفظ «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» آورده و گاهی «اطيعوا الله و الرسول» و لفظ «اطيعوا» را دیگر نیاورده است (البته دلیلی غیر از حفظ نظم و آهنگ میان آیات را خواستار هستیم)؟

خدای تعالی از این دستور که مردم او را اطاعت کنند، منظوری جز این ندارد که ما در آنچه از طریق پیامبر عزیزش به سوی ما وحی کرده او را اطاعت کنیم و معارف و شرایعش را به کار بندیم. در این، جای هیچ تردیدی نیست؛ اما رسول گرامی‌اش دو جنبه دارد: یکی جنبه تشریح بدانچه پروردگارش از غیر طریق قرآن به او وحی فرموده؛ یعنی همان جزئیات و تفصیلات احکام که آن جناب برای کلیات و مجملات کتاب و متعلقات آن‌ها تشریح کردند و خدای تعالی در این باره فرموده: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ بِهِ؛^۱ ما کلیات احکام را بر تو نازل کردیم تا تو برای مردم جزئیات آن‌ها را بیان کنی. دوم، یک دسته دیگر از احکام و آرایبی است که آن جناب به مقتضای ولایتی که بر مردم داشتند و زمام حکومت و قضا را در دستشان قرار داشت، صادر می‌کردند و خدای تعالی در این باره فرموده: ﴿لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ؛^۲ تا در بین مردم به آنچه خدای تعالی به فکرت می‌اندازد حکم کنی. این همان رأیی است که رسول خدا ﷺ با آن بر ظواهر قوانین قضا در بین مردم حکم می‌کردند. هم‌چنین آن رأیی است که در امور مهم به کار می‌بستند و خدای تعالی دستورش داده بود که وقتی می‌خواهد آن رأی را به کار بندد، قبلاً مشورت کند: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛^۳ «با مردم در هر امری که می‌خواهی درباره آن تصمیم بگیری، نخست مشورت بکن و همین‌که تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن.» ملاحظه می‌فرمایید که مردم را در مشورت شرکت داده، ولی در تصمیم گرفتن شرکت نداده و تصمیم خود آن جناب را - به تنهایی - معتبر شمرده است.

حال که به این معنا توجه کردید، می‌توانید به خوبی بفهمید که اطاعت رسول معنایی و اطاعت خدای سبحان معنایی دیگر دارد. هرچند اطاعت از رسول خدا ﷺ، درحقیقت اطاعت از خدا نیز هست؛ چون تشریح‌کننده تنها خداست؛ زیرا اوست که اطاعتش واجب است؛ هم‌چنان‌که در آیه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ؛^۴ و جوب اطاعت رسول را هم منوط به اذن خدا دانسته است.

۱. نحل، ۴۴.

۲. نساء، ۱۰۵.

۳. آل عمران، ۱۵۹.

۴. نساء، ۶۴.

پس بر مردم واجب است که رسول را در دو ناحیه اطاعت کنند: یکی ناحیه احکامی که به وسیله وحی بیان می‌کند و دیگر، احکامی که خودش به عنوان نظریه و رأی صادر می‌نماید.

این معنا باعث شده است که کلمه «اطاعت» در آیه تکرار شود؛ چون اگر اطاعت خدا و رسول تنها در احکامی واجب می‌بود که به وسیله وحی بیان شده، کافی بود بفرماید: «اطیعوا الله و الرسول و اولی الامر منکم»؛ ولی چنین نکرد و کلمه «اطیعوا» را دوباره آورد تا بفهماند اطاعت خدا یک نحوه اطاعت است و اطاعت رسول یک نحوه دیگر است.

پس پیروی از رسول و پیمودن راه او، اطاعت خدا و رسول اوست در شریعتی که تشریح شده است. شاید این که نام خدا را با رسول ذکر کرد، برای اشاره به این باشد که هر دو اطاعت، یکی است و ذکر رسول با نام خدای سبحان برای این بود که سخن در پیروی آن جناب بود.^۱

اما درباره آیه شریفه ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ﴾^۲، این که بعضی از مفسرین گفته‌اند معنای آیه، «اطیعوا الله فی کتابه و الرسول فی سنته» است، سخن درستی نیست؛ برای این که از مقام آیه استفاده می‌شود که گویی جمله «اطیعوا الله و الرسول» بیانگر آیه ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾^۳ است. آیه شریفه اشعار دارد بر این که اطاعت خدا و اطاعت رسول یک اطاعت است و به همین جهت، امر به اطاعت در آیه تکرار نشده است. اگر مورد اطاعت خدا غیر از مورد اطاعت رسول بود، مناسب بود که بفرماید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول»؛ همان طور که در آیه شریفه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، به خاطر اقتضاء مقام، کلمه «اطیعوا» تکرار شده است.^۴

به بیان دیگر، گاهی پیامبر از خودشان سخنی ندارند و آنچه وجود دارد وحی است و تبیین وحی. در این صورت، «اطیعوا» تکرار نمی‌شود؛ زیرا رسول تنها یک واسطه و رساننده و کلامشان در طول کلام خداست. اما گاه خداوند بیانی ندارد و این رسول است که در شرایطی خاص، تصمیم می‌گیرند و فرمانی صادر می‌کنند. در این صورت، برای این گونه دستورها، نظیر جنگ و صلح و شکل اجرایی دستورهای الهی، باید بر اطاعت از رسول، جداگانه تأکید شود.

۱. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۱۸.

۲. آل عمران، ۳۲ و ۱۳۲.

۳. آل عمران، ۳۱.

۴. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۵۲.

۲۹. بار مسئولیتی که خداوند بر دوش کوه و خاک قرار داد و آن‌ها نپذیرفتند و بعد به انسان محول شد چیست؟

برای به‌دست آوردن پاسخ جامع، باید نظری به انسان بیفکنیم و ببینیم او چه دارد که آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها فاقد آنند.

انسان موجودی است با استعداد فوق‌العاده که می‌تواند با استفاده از آن مصداق خلیفه‌الله شود. انسان می‌تواند با کسب معرفت و تهذیب نفس و کمالات به اوج افتخار برسد و از فرشتگان آسمان هم بگذرد.

این استعداد، توأم با آزادی اراده و اختیار است؛ یعنی این راه که از صفر شده و تا بی نهایت امتداد دارد، انسان با پای خود و با اختیار خویش طی می‌کند. آسمان و زمین و کوه‌ها دارای نوعی معرفت الهی هستند، ذکر و تسبیح خدا را نیز می‌گویند، در برابر عظمت او خاضع و ساجدند، ولی همه این‌ها به‌صورت ذاتی و تکوینی و اجباری است و به همین دلیل، تکاملی در آن‌ها وجود ندارد. تنها موجودی که قوس صعودی و نزولی‌اش بی‌انتهاست و به‌طور نامحدود قادر به پرواز به‌سوی قلعه تکامل یا فرود به چاه ضلالت است انسان است. این است همان امانت الهی که همه موجودات از حمل آن سر باز زدند و انسان به میدان آمد و یک‌تنه آن را بر دوش کشید.

بنابراین، در یک جمله کوتاه و مختصر باید گفت: امانت الهی همان قابلیت تکامل به‌صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

اما چرا از این امر تعبیر به «امانت» شده، با این‌که هستی ما و همه چیز ما، امانت خداست؟ این، به‌خاطر اهمیت این امتیاز بزرگ انسان‌هاست و گرنه باقی مواهب نیز امانت‌های الهی هستند. با وجود این، در برابر آن اهمیت کمتری دارند.^۱

۳۰. اگر اسلام با برده‌داری مخالف است چرا در قرآن این کار منع نشده و سخن از تصرف در

کنیز ملکی به میان آمده است؟ مگر تمام انسان‌ها آزاد نیستند؟

نظام‌های اجتماعی در هر دوران، تابعی از مجموعه شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... است.

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۵۳.

همان‌گونه که امروزه نظام کارگری و کارفرمایی و ... در جهان حاکم است و شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی خاص آن را ایجاب نموده است، تا چند قرن پیش در تمامی جهان نظام برده‌داری روش معمول برای اداره امور آن دوران بوده است؛ به‌گونه‌ای که هیچ نظامی در شرایط آن روز امکان جایگزینی آن را نداشته است. از این‌رو، مناسب‌ترین شیوه در شرایط آن روز، شیوه برده‌داری بوده است. بررسی زمینه‌های این موضوع بسیار وسیع و گسترده و از مجال این پاسخ خارج است. اسلام نیز با توجه به این‌که تغییر اساسی در سیستم اجتماعی آن روز به‌طور ناگهانی ممکن نبوده است، به اصل این مسئله صحه گذاشت؛ ولی با وضع قوانین، در چند جهت حرکت کرد:

۱. تأمین حقوق افراد با وضع قوانین درباره کیفیت استرقاق (بنده گرفتن) و تحریم آن جز در موارد خاص.

۲. وضع قوانین در جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالک و برده.

۳. ترغیب مردم به آزادسازی بردگان و وضع قوانینی برای حصول این مقصود؛ مانند کفارات و شرایط عتق.

در مجموع، اسلام شرایطی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند. حتی مدت‌ها حکومت «ممالیک» در بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی تشکیل شد. درحقیقت، اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، بردگان را از سراسر دنیا به پیوستن به جامعه اسلامی مشتاق نمود و آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج اسلام می‌شدند. اسلام راه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و از سوی دیگر راه آزادی بردگان را گشود و مسلماً یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزها نیز در این بین مشمول همین قاعده و قانون بوده‌اند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیر می‌شدند یا به‌صورت تجاری وارد ممالک اسلامی می‌گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات‌بخش آن آشنا شده و بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند و مالکیت کنیز در حکم عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالک آن می‌گردید. بجاست بدانیم که مادر برخی از ائمه ما کنیز بوده‌اند. حتی مادر امام زمان (عج) نیز کنیزی رومی بوده است.

توجه به این نکته مهم است که تنها عاملی که در اسلام مجوز استرقاق (گرفتن بنده و کنیز) است

موردی است که کسانی در جنگ با اسلام اسیر شده باشند. معذک، اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده، کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و در معرکه جنگ روا ندانسته است. پرواضح است باید دایره فعالیت‌ها و آزادی افرادی که از آزادی عمل خود سوء استفاده نموده، علیه دین خدا قیام کرده و در نبرد علیه دین خدا و مؤمنین شرکت جستند، محدود گردد. با وجود این، اسلام آموزه‌های بسیاری برای رهایی همین افراد ارائه نموده است و برای تحقق این آموزه‌ها نیز پاداش بسیار زیادی قرار داده است.

ذکر این نکته‌ها نیز لازم است:

۱. در اسلام «تملك ايمانكم» به صورت مضارع نداریم و تمامی موارد «ملکت ایمانکم» است که به نظر می‌رسد انتساب جواز برده‌گیری و کنیزگیری به اسلام بی‌اشکال نباشد.

بله، اسیرانی که در جنگ‌های صدر اسلام می‌گرفتند، از باب اضطرار نگاه‌داری می‌شدند و برای کار به خانه‌ها فرستاده می‌شدند و با کمترین بهانه‌ای آزاد می‌شدند. این‌که چرا اسیران مانند برده‌ها به خانه‌ها فرستاده می‌شدند، برای آن بوده که آزادسازی آنان موجب تقویت دشمن و جنگ مجدد نگردد.

۲. در اردوگاه، نگاه‌داری آنان هزینه داشت و مسلمانان برای خوراک خود در مضیقه بودند و هزینه‌ای برای اردوگاه نداشتند.

۳. کشتن اسیر به مراتب بدتر از برده شدن آنان بود.

۴. در مواردی که امکان آزادی آنان وجود داشت و مقاومتی نمی‌کردند و جنگی به راه نمی‌انداختند، مثل جنگ بنی‌المصطلق و جنگ هوازن، پیامبر ﷺ اسیران را آزاد کردند.

با مطالعه تاریخ معلوم می‌شود برده‌داری روشی اجتماعی در آن زمان بوده است و اسلام آن را تأیید نکرده، بلکه از باب اضطرار به آن تن داده است.

برای مطالعه در این باره رجوع کنید به:

۱. ترجمه تفسیر المیزان، ۲۰ جلد، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، چاپ پنجم، ۱۳۷۴، ج ۶، ص ۴۹۱ به بعد، ذیل آیات ۱۱۶ تا ۱۲۰ مائده (سخنی درباره بردگی و بردگی گرفتن).

۲. اسلام و مسئله آزادی، بردگی، موسوی زنجانی.

۳. از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم، حجتی کرمانی.

۴. فرآورده‌های دینی، ناصر مکارم.

۵. برده داری در روم باستان، بیدار فکر.

۶. حقوق بشر، اسدالله مبشری.

۷. نگاهی به بردگی، محمدعلی گرامی.

۸. بردگی در اسلام، صادق ایرجی.

۳۱. برده‌داری در قرآن کاملاً پذیرفته شده است؟

در یک جمله کوتاه باید گفت اولاً اسلام هرگز ابداع‌کننده بردگی و برده‌داری نبوده است، بلکه در حالی ظهور کرد که بردگی سراسر جهان را فراگرفته و با تاروپود جوامع بشری آمیخته بود. ثانیاً، اسلام برنامه‌ای دقیق و زمان‌بندی شده برای آزادی بردگان دارد که بالأخره همه آنها تدریجاً آزاد می‌شوند؛ بی آن‌که این آزادی عکس‌العمل نامطلوبی در جامعه به وجود آورد. از طرفی، حتی بعد از اسلام در تمام جوامع، بردگی تا حدود یک صد سال قبل که نهضت آزادی بردگان شروع شد، ادامه یافت؛ چراکه به‌خاطر دگرگون شدن نظام زندگی بشر، مسئله بردگان به شکل قدیمی پذیرفتنی نبود. اگر اسلام طبق یک فرمان عمومی دستور می‌داد همه بردگان را آزاد کنند، چه بسا بسیاری از آنان تلف می‌شدند؛ زیرا نه کسب و کار مستقلی داشتند و نه خانه و وسیله‌ای برای ادامه زندگی، نه کسی از آنان حمایت کرد و نه امنیت اجتماعی داشتند. از این‌رو، باید تدریجاً آزاد و جذب جامعه می‌شدند؛ نه این‌که با آزادی دفعی، جان خودشان به خطر بیفتند و امنیت جامعه را به خطر اندازند. اسلام این برنامه حساب‌شده را تعقیب کرد.

برنامه اسلام درباره الغای بردگی، فقط درباره اسیران جنگی که از کفار گرفته می‌شد، نبود؛ گرچه احکام خاص بردگان، مربوط به اسیران جنگی است. در جنگ‌ها گاهی افراد بسیاری از کافران و مشرکان اسیر می‌شدند و اگر می‌خواستند افراد را زندانی کنند، بودجه و هزینه هنگفتی بر دوش جامعه اسلامی بار می‌شد. اگر هم می‌خواستند همه را یک‌دفعه آزاد کنند، غیرعقلانه بود؛ چون اینان کسانی بودند که با مسلمانان جنگیده و حتی تعدادی از مسلمانان را کشته بودند. بنابراین، راه عاقلانه این بود که حاکم اسلامی، سرپرستی این اسیران را با دریافت مبلغی، به افراد توانمند مسلمان بسپارد و از این طریق به بیت‌المال کمک شود. از طرفی، این بردگان و اسیران کم‌کم در جامعه

اسلامی، هدایت و بسیاری از آنان مسلمان می‌شدند و برای مولای خود، کار اقتصادی انجام می‌دادند. بدین ترتیب، هیچ باری بر دوش جامعه اسلامی و حکومت اسلامی اضافه نمی‌شد. بنابراین، درباره اسیران جنگی و کنترل آنان و هدایت آنان به اسلام، این طرح، خوب بود. البته انجام این طرح الزامی نیست و حاکم اسلامی می‌تواند اسیران را بدون دریافت وجه آزاد کند یا می‌تواند با دریافت وجه آزاد کند و نیز می‌تواند به صورت اسیر و برده نزد مسلمانان بگذارد. در صورت آخر در برنامه‌های اسلامی تشویق بر آزاد کردن بنده‌ها فراوان است؛ مثلاً کفارة افطار عمدی روزه ماه مبارک رمضان و کفارة قتل عمد، یکی از چند چیز است: آزاد کردن برده، اطعام دادن به فقیر و روزه گرفتن. کفارة سوگند، نذر و... نیز از همین قبیل است. این‌ها همه، وسیله‌ای برای آزاد کردن بردگان بوده است.

از سوی دیگر، در اسلام دستورهای زیادی درباره رفق و مدارا با بردگان وارد شده است تا آن‌جا که آن‌ها را در زندگی صاحبان خود شریک و سهیم کرده‌اند. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به غلام خود قنبر می‌فرمودند: «من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم؛ زیرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمود: از آنچه خودتان می‌پوشید، بر آن‌ها بپوشانید و از آنچه خود می‌خورید، به آن‌ها غذا دهید.»^۱

جرجی زیدان در کتاب *تاریخ تمدن* می‌گوید: اسلام با بردگان فوق‌العاده مهربان است. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره بردگان سفارش بسیار نموده، از آنجمله می‌فرماید: «کاری که برده تاب آن را ندارد، به او تحمیل نکنید و هر چه خودتان می‌خورید، به او بدهید.»^۲

۳۲. حقوق کنیز در قرآن؟ مگر کنیز آدم نبوده است؟

اسلام تمام افراد بشر را از یک پدر و مادر می‌داند و هیچ امتیازی برای رنگ، ثروت، مقام، قبیله، نژاد و... قائل نمی‌شود. اسلام تنها امتیاز را تقوا می‌داند و گرامی‌ترین مردمان را پرهیزکارترین آنان می‌داند. اسلام مردم را مانند دانه‌های شانه برابر می‌داند: «النَّاسُ كُنُفُهم سَوَاءٌ كَأَنَّ شَنَانَ الْمُشَطِّ»؛^۳ «مردم مانند دانه‌های شانه برابرند.»

۱. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، *الغارات* (ط. القدیمة)، ج ۱، ص ۶۶؛ مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، ج ۴۰،

ص ۳۲۴ و ج ۷۱، ص ۱۴۴؛ مکارم شیرازی و دیگران، *تفسیر نمونه*، ج ۲۱، ص ۴۲۱.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، *تفسیر نمونه*، ج ۲۱، ص ۴۲۲، نقل از *تاریخ تمدن*، ج ۴، ص ۵۴.

۳. حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، *نزهة الناظر و تنبيه الخاطر*، ص ۳۹.

اسلام، بردگی و کنیزی را به هیچ وجه فطری نمی‌داند و اعتقاد ندارد که خداوند دو نوع انسان آفریده است. اسلام برخلاف اعتقاد مردم یونان باستان و عربستان در حق بردگان - مبنی بر این که آنان هیچ گونه حقوق اجتماعی ندارند - ضمن احترام به شخصیت ایشان، آنان را در صف بقیه مردم شمرده و برای آنان حقوق متناسب وضع کرده است. اگر احیاناً در حقوق آنها اختلاف ناچیزی دیده می‌شود، به جهت مصلحت خود بردگان و رعایت مصالح اجتماع است و هیچ گونه تحقیر و توهینی در آن منظور نبوده است. در این زمینه می‌توان به مسلمان شدن بردگان و کنیزان استناد کرد؛ چراکه اگر توهینی به خود در این دین می‌دیدند، با وجود اذیت‌های مشرکان، مسلمان نمی‌شدند، بلکه آنها دین اسلام را دین آزادی و برابری بین انسان‌ها یافته بودند و به همین دلیل به این دین عشق می‌ورزیدند.

اسلام بر خلاف روش‌های ظالمانه و غیرانسانی بسیاری از نقاط جهان، شالوده یک روش عادلانه را پی‌ریزی کرد و در مجموع شرایطی برای بردگان و کنیزان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند. درحقیقت، اسلام با فراهم نمودن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان و کنیزان، آنها را از سراسر دنیا مشتاق پیوستن به جامعه اسلامی نمود. آنها در بازگشت به وطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج دین اسلام شدند. اسلام راه آزاد شدن بردگان را گشود. به یقین یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است که کنیزان نیز مشمول این قاعده بودند. آنها که در جنگ با مسلمانان اسیر می‌شدند یا به صورت کالای تجاری وارد ممالک اسلامی می‌شدند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات‌بخش آن آشنا شده و همانند دیگر مردم، در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند. مالکیت کنیز، شبیه عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالک می‌گردید. گفتنی است که مادران برخی از ائمه علیهم‌السلام نیز کنیز بوده‌اند.

۳۳. چرا کسی در قرآن از خدا نگفته؛ یعنی هیچ شکلی و هیچ علامتی هیچ چیز نگفته‌اند، چرا؟

این که خدا چه شکلیه، چه اندازه‌ایه؟ آیا آن هم مثل ما انسان‌هاست؟

خداوند متعال نه روح است و نه جسم، بلکه خالق و آفریدگار و محیط بر روح و جسم است. شکل و اندازه داشتن، مکان داشتن، علامت داشتن، تغییر و تحول و... از خصوصیات اجسام است. خدا را

فقط از طریق صفاتش می‌توان شناخت و توصیف کرد؛ آن هم به‌طور اجمالی. در قرآن هم به صفات خدا مثل عالم، غفور، حکیم، خبیر، قادر، حیّ و... اشاره شده است.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است.» «نور» چیزی است که خودش ظاهر باشد و سبب ظهور غیر خود هم بشود. اگر ما به نورهای مادی، مانند نور خورشید و شمع و مانند این‌ها نور می‌گوییم، به این دلیل است که روشنایی آن‌ها از خودشان است و روشنایی چیزهای دیگر از آن‌هاست؛ ولی نور واقعی آن است که وجود او از خودش بوده و وجود همه چیز از او باشد، و خداوند این چنین است؛ یعنی همه چیز را او خلق فرموده است، ولی او را کسی خلق نکرده و وجود او مال خودش است. پس مقصود از این‌که خداوند نور است به این معناست که او کامل‌ترین وجودهاست و هر وجود دیگری نیز از او ظاهر شده است. اگر علمی در عالم وجود دارد یا اگر قدرت و توانایی در عالم هست، او همه را به وجود آورده است. اصل علم و قدرت و توانایی‌ها نزد خود اوست. پس اگر می‌گوییم خداوند نور است و همه قدرت‌ها نزد اوست، به این معناست که او عین قدرت بوده و همه قدرت‌ها را خلق فرموده است.^۲

۳۴. در سوره فیل آمده است که خداوند اصحاب فیل را که قصد خرابی کعبه را داشتند با فرستادن مرغان و سنگباران اصحاب فیل هلاک کرد. چرا در زمان ما کسانی به راحتی مثلاً مساجد را تخریب می‌کنند، در حرم ائمه اطهار علیهم‌السلام بمب‌گذاری می‌نمایند و حرم را تخریب می‌کنند، به قرآن کریم اهانت می‌نمایند، رژیم اشغالگر قدس، قبله اول مسلمانان یعنی بیت المقدس را تخریب می‌نماید، اما هیچ ممانعتی از طرف خداوند به عمل نمی‌آید؟ حتی پس از این جنایات هم عذابی برای عاملان آن از طرف خدا نازل نمی‌گردد. آیا این مسئله موجب تضعیف ایمان مسلمانان نمی‌گردد؟ با توجه به این‌که همه مردم توان مطالعه و تحقیق یا درک پاسخ این سؤالات را ندارند، احتمال تضعیف ایمان کاملاً محسوس است. لطفاً به این سؤالات به‌طور دقیق و واقع‌بینانه و قانع‌کننده پاسخ فرمایید؛ زیرا در صورتی که

۱. نور، ۳۵.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۲۱.

به شبهات درست پاسخ داده نشود این شبهه به وجود می‌آید که دین پاسخی برای این شبهات ندارد؛ بنابراین، شبهات، وارد ورطه خطرناکی خواهند شد.

خداوند قدرت خود را در برابر مستکبران و گردنکشان در این ماجرا (ماجرای خراب کردن خانه کعبه) به عالی‌ترین وجهی نشان داده است. شاید مجازاتی سخت‌تر از مجازات لشکر ابرهه در دنیا پیدا نشود که جمعی چنان در هم کوبیده شوند که به صورت گاه خردشده و خورده‌شده ﴿كَعْضِفٍ مَّاكُولٍ﴾^۱ درآیند و برای نابودی جمعیتی با آن همه قدرت و شوکت، از سنگریزه‌هایی سست و از پرنده‌های ضعیف و کوچکی همانند پرستو استفاده شود. این هشدار است به همه گردنکشان و مستکبران جهان تا بدانند در برابر قدرت او تا چه حد ناتوانند.

از سوی دیگر، این ماجرا که مقارن میلاد مسعود پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واقع شد، درحقیقت، زمینه‌ساز آن ظهور بزرگ و پیام‌آور عظمت این قیام بود و این همان چیزی است که مفسران از آن به «ارهاص» تعبیر کرده‌اند.

هم‌چنین تهدیدی است برای همه گردنکشان جهان، اعم از قریش و غیر آن‌ها که بدانند هرگز نمی‌توانند در برابر قدرت پروردگار بایستند. پس چه بهتر که پندار خام را از سر به در کنند و سر بر فرمان او نهند و تسلیم حق و عدالت گردند.

افزون بر این، اهمیت این خانه باعظمت را نشان می‌دهد که وقتی دشمنان «کعبه» توطئه نابودی آن را در سر می‌پروراندند و می‌خواستند مرکزیت این سرزمین ابراهیمی را به جایی دیگر منتقل کنند، خداوند چنان گوشمالی به آن‌ها داد که برای همگان مایه عبرت شد و بر اهمیت این کانون مقدس افزود.

از دیگر سو، خداوندی که دعای ابراهیم خلیل را درباره امنیت این سرزمین مقدس اجابت فرمود و آن را تضمین نمود، در این ماجرا نشان داد که مشیت‌اش بر این قرار گرفته که این کانون توحید و عبادت همیشه مرکز امن باشد.

واکنش قهرآمیز الهی در برابر کسانی که به رویارویی با اساس دین او و حق برخاسته‌اند، رویکردی است که در قرآن کریم و نیز روایات، آشکارا بیان شده است. از جمله آیات این موضوع آیاتی از سوره مبارکه انبیاست: ﴿يَلْ تَقْدُفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا

تَصْفُونَ»^۱ «بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را نابود سازد و باطل این‌گونه از میان می‌رود.» نیز در آیه دیگری آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾^۲ «کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند، خوار و ذلیل شدند؛ آن‌گونه که پیشینیان به چنین سرنوشتی دچار گردیدند.»

در سخنی از امام علی علیه السلام نیز در این باره می‌خوانیم: «مَنْ صَارَ الْحَقَّ صَرَغَةً»^۳ «هر کس با حق گلاویز شود، حق او را بر زمین می‌افکند.»

با وجود چنین بیان آشکاری از پشتیبانی حق در قرآن کریم و روایات، درنگ درباره نکات زیر بایسته است:

۱) رویکرد اصلی در آموزه‌های دینی، روان شدن رویدادها بر روندی عادی و طبیعی بوده و دخالت معجزه الهی، پدیده‌ای استثنایی است. خاستگاه رویکرد یادشده نیز آزمایش انسان‌هاست که انجام آن در ساختاری طبیعی و عادی، شدنی است.

۲) استثنای یادشده نیز هنگام رویارویی نمادهای دین الهی (هم‌چون قرآن، کعبه، ائمه (ع) و...) با خطری جدی نمایان می‌شود؛ خطری که ریشه و پایه آن‌ها را هدف قرار داده و زمینه از میان رفتن کلیت‌شان را فراهم سازد؛ مثلاً به نابودی سپاهیان ابرهه در ماجرای یورش به کعبه، می‌توان اشاره کرد که گروهی به منظور از میان بردن نماد دین، یعنی کعبه، کعبه‌ای دروغین را سپر ساخته و به نابودی فراگیر نماد دین همت گمارده بودند. بدین سان آن‌جا که اساس دین، با یورش دشمنان رویارو شده و در آستانه از میان رفتن باشد، دخالت معجزه الهی صورت می‌پذیرد. تشخیص مورد نیز با خداوند است. مسئله خودداری حیوانات از ورود بر قبر امام حسین علیه السلام در زمان متوکل عباسی و لگدمال شدن بدن امام توسط اسبان پس از شهادت آن حضرت نیز همین‌گونه توجیه پذیر است.

هرگاه نماد دین در معرض خطر باشد و چاره دیگری نباشد، دستی از غیب می‌آید و کاری می‌کند؛ البته نه همیشه و در همه جا. به عبارت دیگر، دخالت خداوند در قوانین طبیعی و معجزه کردن او، تنها برای نابودسازی ظلم ظالمان نیست تا گفته شود ظالمان ظالم‌تر از ابرهه نیز موجود بوده و

۱. انبیاء، ۱۸.

۲. مجادله، ۵.

۳. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۴۸.

هستند؛ بلکه دخالت‌های خارق‌العاده خداوند در جایی است که دینش در خطر نابودی کامل باشد و هیچ راه چاره دیگری غیر از دخالت در امور طبیعی نباشد. به همین جهت، تشخیص این که چه وقت دخالت بکند با خود خداست و بشر در آن محدوده، علمی ندارد.

۳) آن‌جا که تلاش دشمن نه موجبات از میان رفتن کامل حق، بلکه سبب نیرومندتر شدن آن و حتی بالاتر، زمینه نابودی خود را فراهم می‌آورد، دیگر برای مداخله معجزه الهی، توجیهی منطقی وجود نخواهد داشت.

۴) نبود شرایط کافی و بایستنی به منظور دخالت معجزه الهی تا بدان‌جاست که یورش به حرم معصومین علیهم‌السلام که سهل است، بلکه اگر خود معصوم علیه‌السلام همچون امام حسین علیه‌السلام آماج حملات دشمن قرار گرفته و حتی بدن مقدس ایشان پایمال تاخت و تاز اسبان شود، واکنش الهی را شاهد نخواهیم بود؛ زیرا پشت صحنه این رویداد دردناک و جانکاه، نه از میان رفتن حسین علیه‌السلام و هدف او، بلکه جاودانگی آن را در همیشه تاریخ به دنبال خواهد داشت. نیک‌بختی انسان‌ها و گرفتار نیامدن آنان در کوره‌های کج‌روی و نگون‌بختی، آن‌چنان از دیدگاه الهی برجسته است که برای عملی ساختن آن، حتی بار گران قربانی شدن شخصیتی چون حسین علیه‌السلام را بر دوش می‌کشد. آنچه در برنامه الهی نمی‌گنجد، قربانی شدن هدف حسین علیه‌السلام است، نه خود ایشان.

۵) خلاصه آن‌که خداوند متعال، بر انجام کاری از جمله دفاع از شکستن حریم خود توانمند است؛ اما چنین اقدامی بسته به این است که مصلحتی جدی، موجب شود پای معجزه الهی به میان کشیده شود. فرمول کلی چنین مصلحتی نیز به مخاطره افتادن اساس توحید و پیکره دین الهی است.

ایمان و گرایش مذهبی مردم نیز نباید بر احساسات صرف استوار باشد. آنان باید بدانند - و حتماً می‌دانند - که روی نمودن هرگونه حادثه فرامادی؛ یعنی معجزه، حتی از سوی ائمه علیهم‌السلام، تنها به اذن الهی و تابعی از خواست اوست. اراده الهی نیز هیچ‌گاه بدون وجود حکمت رسا و فراگیر، وارد عمل نمی‌شود؛ حکمتی که درک چند و چون آن، از درک انسان‌ها بیرون است.

نکته درخور ذکر دیگر این‌که آنچه انسان را از سایر موجودات ممتاز می‌سازد اختیار و آزادی او در انتخاب راه زندگی است. بدیهی است اگر انسان مجبور باشد فقط از یک راه برود، تکاملی برای او تصور نمی‌شود؛ همان‌طور که زندگی زنبور عسل تکاملی ندارد. از این روست که خداوند همه را آزاد

گذارده تا هر کسی از نیروی خدادادش استفاده کند و پرورش یابد. بنابراین، جا ندارد که بگوییم چرا خدا ستمکاران را نابود نمی‌سازد؛ زیرا اگر این‌طور بود، تکاملی اختیاری معنا نداشت، بلکه همه مجبور بودند به راه حق بروند و نتوانند گناه و ظلم نمایند. اضافه بر این، جلوگیری از ظلم و ستم به دست خود ماست؛ اگر در برابر ستمکاران به‌پا خیزیم و استقامت کنیم، می‌توانیم به ظلم و ستم آن‌ها خاتمه دهیم و محیطی مسالمت‌آمیز بسازیم که همه در آن آسوده‌خاطر باشند. چه بسیار ملت‌هایی که زیر یوغ استعمار و ظلم و ستم به‌سر می‌بردند، ولی در اثر استقامت و به‌کار بستن نیروی خود، توانستند بر آن‌ها چیره شوند. این ما هستیم که در برابر ظلم و ستم ساکت می‌نشینیم و به پایان دادن آن نمی‌اندیشیم. این وظیفه‌ای است که خدا به عهدهٔ اجتماع گذارده است تا در راه برطرف کردن ظلم بکوشند و ستم دیدگان را یاری کنند و حقوق آن‌ها را از ستمکاران بگیرند. البته اگر دسته‌ای به سهم خود کوشش کردند ولی در این صحنه پیروز نشدند، خداوند انتقام آن‌ها را از ستمکاران می‌گیرد و در برابر ناراحتی‌هایی که دیده‌اند، پاداش بزرگی به آنان خواهد داد.

در روایات متعددی وارد شده است که در دورهٔ آخرالزمان فساد و ستم به نهایت خود می‌رسد و گناه به‌صورت امری عادی درمی‌آید. در این دوره، دینداری بسیار مشکل می‌شود و از همین روست که انتظار فرج بسیار ثواب دارد؛ زیرا توان مبارزه با ظلم و ظالم در سطح گسترده برای مردم آخرالزمان ممکن نیست. مردمان مؤمن، از باب این‌که منتظر ظهور مصلح‌اند و لاجرم خود باید صالح و پاک و دیندار باشند، دینداری می‌ورزند. به‌عبارتی، در کنار اکثریت گناهکار، اقلیتی قرار دارند که زندگی‌اشان براساس دین و آموزه‌های دینی است و تلاش می‌کنند بر صراط مستقیم حرکت کنند، ولی در عین حال، توان کشاندن دیگران به این صراط را ندارند. این‌جاست که معجزهٔ نهایی الهی، یعنی ظهور حضرت حجت(عج)، رخ خواهد نمود. بر همین اساس، به منتظران نیز توصیه شده است که برای ظهور ایشان بسیار دعا کنند؛ زیرا اگر چنین اتفاقی بیفتد، توحید و معنویت و عدالت و در یک کلام همهٔ اسلام بر سرتاسر جهان حاکم می‌شود و بساط ظلم و ستم و فساد و تباهی برچیده می‌شود. این معجزه نیز با همهٔ معجزات دیگر تفاوت دارد؛ زیرا پشتوانهٔ آن ارادهٔ قطعی و حتمی الهی بر تحقق آرمان همهٔ پیامبران و امامان علیهم‌السلام و بسط عدالت و معنویت بر صحنهٔ گیتی است.

۳۵. در قرآن کریم موارد متعددی از عذاب‌های اقوام گناهکار در این دنیا ذکر شده است. چرا در زمان ما نمونه این عذاب‌ها مشاهده نمی‌شود؟

به نظر برخی از عالمان دینی و با استناد به برخی از روایات، این‌گونه عذاب‌ها بیشتر مربوط به دوران پیش از خاتمیت بوده است. با فرا رسیدن عصر خاتمیت و بلوغ بشریت، حکمت الهی بر آن تعلق گرفت که عقوبت این جهانی اعمال سوء فاجران و کافران بعضاً از طریق مبارزات مؤمنان و در برخی موارد با مقابله نظام حاکم اسلامی از طریق حدود و تعزیرات شرعی و در مواردی خاص نیز از طریق مکافات تکوینی طبیعی پاسخ داده شود و بقیه آن در سرای جاودان آخرت کیفر گردد. البته این به معنای آن نیست که این‌گونه عذاب‌ها به کلی رفع گردیده، بلکه باز هم در قالب سیل، توفان، زلزله و... چه بسا چنین عذاب‌هایی رخ بدهد و برخی از متون دینی مؤید رابطه این حوادث با اعمال سوء است.

۳۶. در روز قیامت «وحوش» چگونه محشور می‌شوند که در قرآن نیز بدان اشاره شده است:

﴿وإذا الوحوش حشرت﴾؟ به عبارتی، منظور از محشور شدن وحوش چیست؟

در این جا به دو موضوع باید دقت کرد:

الف). آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟

شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا، مسئله عقل و شعور و به دنبال آن تکلیف و مسئولیت است. طرفداران این عقیده می‌گویند مدارکی در دست است که نشان می‌دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند، از جمله: زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت‌انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آنهاست. کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آنها و نظام شگفت‌انگیز لانه و کندو، سخنانی شنیده باشد و بر درک و شعور تحسین‌آمیز آنها آفرین نگفته باشد؟ بعضی میل دارند همه این‌ها را یک نوع الهام غریزی بدانند؛ اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آنها به صورت ناآگاه (غریزه بدون عقل) انجام می‌شود.

چه مانعی دارد که این اعمال همان‌طور که ظواهرشان نشان می‌دهد، ناشی از عقل و درک باشد؟ بسیار می‌شود که حیوانات بدون تجربه قبلی در برابر حوادث پیش‌بینی‌نشده دست به ابتکار می‌زنند؛ مثلاً گوسفندی که در عمرش گرگ را ندیده برای نخستین بار که آن را می‌بیند، به‌خوبی خطرناک بودن این دشمن را تشخیص داده و برای دفاع از خود و نجات از خطر به هر وسیله‌ای که بتواند متوسل می‌شود.

علاقه‌ای که بسیاری از حیوانات تدریجاً به صاحب خود پیدا می‌کنند، شاهد دیگری برای این موضوع است. بسیاری از سگ‌های درنده و خطرناک با صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان مانند یک خدمت‌گزار مهربان رفتار می‌کنند.

داستان‌های زیادی از وفاق حیوانات و این‌که آن‌ها چگونه خدمات انسانی را جبران می‌کنند در کتاب‌ها و در میان مردم شایع است که همه آن‌ها را نمی‌توان افسانه دانست.

مسلم است این نکات را به‌آسانی نمی‌توان ناشی از غریزه دانست؛ زیرا غریزه معمولاً سرچشمه کارهای یکنواخت و مستمر است؛ اما اعمالی که در شرایطی خاص و پیش‌بینی‌ناپذیر در قالب عکس‌العمل انجام می‌گردد، به فهم و شعور شبیه‌تر است تا به غریزه.

هم امروز بسیاری از حیوانات را برای مقاصد مهم و درخور توجه تربیت می‌کنند. سگ‌های پلیس برای گرفتن جنایت‌کاران، کبوترها برای رساندن نامه‌ها، بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه‌ها و حیوانات شکاری برای شکار، آموزش می‌بینند و وظائف سنگین خود را با دقتی عجیب انجام می‌دهند. امروز حتی برای بعضی از حیوانات رسماً مدرسه افتتاح کرده‌اند!

از همه این‌ها گذشته، در آیات متعددی از قرآن، مطالبی دیده می‌شود که دلیلی قابل ملاحظه برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می‌شود. داستان فرار مورچگان از برابر لشکر سلیمان و داستان آمدن هدهد به منطقه «سبا و یمن» و آوردن خبرهای هیجان‌انگیز برای سلیمان، شاهد این مدعاست.

در روایات اسلامی نیز احادیث متعددی در زمینه رستاخیز حیوانات دیده می‌شود، از جمله: از ابوذر نقل شده که می‌گوید: ما خدمت پیامبر ﷺ بودیم که در پیش روی ما دو بز به یکدیگر شاخ زدند. پیغمبر ﷺ فرمودند: می‌دانید چرا این‌ها به یکدیگر شاخ زدند؟ حاضران عرض کردند: نه. پیامبر ﷺ فرمودند: ولی خداوند می‌داند و به‌زودی در میان آن‌ها داوری خواهد کرد. (تفسیر مجمع البیان و نور الثقلین، ذیل آیه ۵ سوره تکویر).

در روایتی از طرق اهل تسنن از پیامبر ﷺ نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: «ان الله يحشر هذه الامم يوم القيامة و يقتص من بعضها لبعض حتى يقتص للجما من القرناء»؛ «خداوند تمام این گروه‌ها را روز قیامت بر می‌انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می‌گیرد؛ حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی‌جهت به او شاخ زده است از او خواهد گرفت.»^۱

به‌هرحال، در آیه ﴿وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾^۲ «هنگامی که وحوش محشور می‌شوند»، دو احتمال وجود دارد: اگر معنی این آیه را حشر در قیامت بگیریم با آیه قرآن، حشر آن‌ها معلوم می‌شود و اگر آیه را به‌معنای حشر و جمع به‌هنگام پایان این دنیا بدانیم، روایاتی که نقل شد دلیل حشر حیوانات است.

ب) اگر آن‌ها رستاخیز دارند تکلیف هم دارند؟

سوالات مهمی که در این جا پیش می‌آید و تا آن‌ها حل نشوند تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد، این‌هاست: آیا می‌توانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند؛ با این‌که یکی از شرایط مسلم تکلیف عقل است و به‌همین جهت کودک یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است؟ آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که تکلیف بر آن‌ها گذاشته شود؟ و آیا می‌توان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟ و اگر قبول کنیم که آن‌ها چنان عقل و درکی ندارند، چگونه ممکن است تکلیف متوجه آن‌ها شود؟

در پاسخ این سوالات باید گفت که تکلیف مراتبی دارد و هر مرتبه ادراک و عقلی متناسب خود می‌خواهد. تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای انسان وجود دارد به‌قدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک، انجام آن‌ها ممکن نیست و ما هرگز نمی‌توانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم؛ زیرا شرط آن، در آن‌ها حاصل نیست. با وجود این، مرتبه ساده و پایین‌تری از تکلیف تصور می‌شود که مختصری فهم و شعور برای آن کافی است. ما نمی‌توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را به‌طور کلی درباره حیوانات انکار کنیم.

حتی درباره کودکان و دیوانگانی که پاره‌ای از مسائل را می‌فهمند، انکار همه تکالیف مشکل

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۲۵.

۲. تکویر، ۵.

است؛ مثلاً اگر نوجوانان ۱۴ ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملاً مطالب را خوانده و فهمیده‌اند در نظر بگیریم، عمداً مرتکب قتل نفس شوند - درحالی‌که تمام زیان‌های این عمل را می‌دانند - آیا می‌توان گفت هیچ گناهی از آن‌ها سر زده است؟ قوانین کیفری دنیا برای افراد غیربالغ در برابر پاره‌ای از گناهان مجازات تعیین کرده‌اند؛ اگرچه مجازات‌های آن‌ها خفیف‌تر است.

بنابراین، بلوغ و عقل کامل، شرط تکلیف در مرتبه عالی و کامل است. در مراتب پایین‌تر، یعنی درباره پاره‌ای از گناهانی که قبح و زشتی آن برای افراد پایین‌تر نیز کاملاً درک‌پذیر است، نمی‌توان بلوغ و عقل کامل را شرط دانست.

با توجه به تفاوت مراتب تکلیف و تفاوت مراتب عقل، اشکال یادشده درباره حیوانات نیز حل می‌شود.

تازه از همه این‌ها گذشته، شاید حیوانات محسوس می‌شوند تا از ظلمی که از ناحیه انسان بر آن‌ها روا داشته شده، شکایت کنند.

بله، حیوانات زبان بسته‌اند و گاه به آن‌ها ظلم می‌شود. عدالت اقتضا می‌کند که این ظلم جبران شود و انسان عاقلی که به آن حیوان ظلم کرده است، محکوم گردد.^۱

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۲۲۷.

فصل نهم:

اهل البيت عليهم السلام در قرآن (۱۷ پرسش)

۱. لطفاً آیه مباهله را همراه با معنی آن بیان کنید و توضیح دهید که مباهله به چه معنایی است؟
در سال‌های آخر عمر شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله (بنابر مشهور در سال دهم هجرت)، هیئتی از نصاری نجران به مدینه آمدند و با حضور در مسجد، با ایشان بحث و گفت‌وگو کردند و با آن‌که حق برای آن‌ها روشن شده بود، از روی لجاجت و عناد، حاضر به پذیرش حق نشدند. از این‌رو، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور شدند تا به آن‌ها پیشنهاد مباهله دهند. بدین‌گونه که پیامبر و رئیس هیئت نجران، عزیزترین افراد خود را از میان فرزندان و زنان و از میان مردها کسانی که به منزلهٔ جانشان هستند گرد هم آورند و در مقابل هم قرار گیرند. آن‌گاه هر دو گروه شروع به نفرین کنند و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهند.

هیئت نصاری نجران، نخست، مباهله را پذیرفت. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای این امر خطیر و پرمخاطره از میان مردها فقط علی بن ابی طالب علیه السلام، از میان زنان تنها فاطمه زهرا علیها السلام و از میان فرزندان فقط حسن و حسین علیهما السلام را انتخاب کردند و پا در میدان مباهله گذاشتند. هیئت نجران با دیدن همراهان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جدیت آن حضرت در این میدان، از انجام مباهله منصرف شد.

تذکر: با توجه به این‌که «أبناء» و «أنفس» جمع و «نساء» اسم جمع است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باید دست‌کم نه نفر را همراه خود می‌بردند (۳ مرد، ۳ زن و ۳ فرزند)؛ زیرا اقل جمع ۳ نفر است؛ درحالی‌که فقط چهار نفر را همراه خود بردند. این، نشان می‌دهد که آن حضرت بیش از چهار نفر، واجد صلاحیت برای شرکت در میدان مبارزه معنوی نیافتند.

فخر رازی داستان مباحله را این‌گونه نقل می‌کند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی برای مباحله خارج شد که جامه نادرخته پشمین سیاه‌رنگی بر دوش، حسین را در بغل و دست حسن را در دست خود گرفته بود. فاطمه علیها السلام پشت سر آن حضرت و علی علیه السلام پشت سر آنان حرکت می‌کرد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله به همراهان خود فرمودند: وقتی دعا کردم شما آمین بگویید.

آن‌گاه می‌گوید: در روایت آمده است: [در میدان مباحله] حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیر همان جامه پشمین سیاه‌رنگ رفت. پس از آن حسن علیه السلام جلو آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله او را داخل کرد. سپس حسین علیه السلام، بعد فاطمه علیها السلام و پس از آن علی علیه السلام جلو آمدند و همگی زیر آن جامه رفتند. وقتی همگی جمع شدند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱.

فخر رازی در پایان می‌گوید: اهل تفسیر و حدیث، گویا بر صحت این حدیث اتفاق دارند: «و اعلم أن هذه الرواية كالمتمفق على صحتها بين أهل التفسير و الحدیث»^۲.

عالم بزرگ اهل سنت، ابو عیسی ترمذی، در کتاب خود آورده است: سعد بن ابی وقاص از پدرش نقل کرده است: وقتی آیه مباحله نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین را خواند و آن‌گاه گفت: خدایا، اهل من این‌ها هستند: «لما نزلت هذه الآية ﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ﴾، الآية، دعا رسول الله صلی الله علیه و آله علیاً و فاطمة و حسناً و حسیناً فقال: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أهلی»^۳. بنابراین، می‌توان گفت: اگر واقعاً کسان دیگری نیز جزو «اهل‌البیت» بودند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنان را نیز حاضر می‌کردند؛ چون دست‌کم نه نفر را باید می‌آوردند. از این‌رو، نیاوردن دیگران به میدان مباحله، نشان می‌دهد که دیگران مصداق «اهل‌البیت» (به مفهومی که در این آیه مطرح است) نبوده‌اند.

۲. در تفسیر نورالثقلین (ج ۱، ص ۳۵۱) و اصول کافی (ج ۲) آمده است که امام صادق علیه السلام به تمام مردم اجازه مباحله داده‌اند. آیا این، صحیح است؟

از جمله معجزه‌های همیشگی، مباحله است. مباحله به نبی اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص ندارد، بلکه معجزه‌ای

۱. احزاب، ۳۳.

۲. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۴۷، ذیل آیه ۶۱ آل عمران.

۳. ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی، سنن ترمذی (الجامع الصحیح)، ج ۵، ص ۲۲۵، ح ۲۹۹۹.

همیشگی برای اثبات حقانیت اسلام است و انسان‌های کامل و صاحب نفس طیبه و اهل ورع و یقین نیز در عصر حاضر می‌توانند برای اثبات حقانیت اسلام و به حق بودن عقاید دین، با دشمنان دین مباحله کنند.

علامه طباطبایی می‌گوید: مباحله برای همیشه برای مسلمانان معجزه است و با آن بر صحت عقاید خودشان احتجاج می‌کنند و هر کس درباره محتوای کلام الهی (قرآن) و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد مباحله کند، ما استعداد بر مباحله را داریم.^۱ بنابراین، این معجزه برای نسل حاضر نیز تحقق پذیر است. لازم به یادآوری است که موارد مباحله، قرآن، رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و تمامی آنچه است که دینداران می‌گویند یا به دین منسوب است.

برای آگاهی بیشتر رک:

۱. الهیات، ج ۳، جعفر سبحانی، ص ۱۰۳.

۲. آموزش کلام اسلامی ۲، محمد سعیدی، ۸۷.

۳. مدینه المعجز، سیدهاشم بحرانی.

۴. منتهی الآمال، حاج شیخ عباس قمی.

۳. آیه مبارکه ۳۳ سورة احزاب می‌فرماید: ﴿أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. بنا بر روایات، ما سندهایی داریم که تطهیر مختص به پنج نفر از کسانی است که به آل عبا معروفند. چگونه این عصمت را به بقیه ائمه هم تعمیم می‌دهیم؟ آیا این آیه می‌تواند عصمت بقیه ائمه را هم اثبات نماید؟

وقتی آیه عصمت چند نفر را تأیید کردند و آنان خودشان افراد دیگری را معصوم دانستند، آنان نیز معصوم می‌شوند؛ زیرا این پنج تن وقتی معصوم شدند، حرف بی‌دلیل و نادانسته نمی‌زنند. پس وقتی هر امامی، امام بعد از خود را معرفی کرد، این خودش دلیل عصمت امام بعدی است.

اما، درباره این‌که این آیه می‌تواند عصمت بقیه ائمه عليهم السلام را هم اثبات کند یا نه، باید سراغ کلام معصومین عليهم السلام رفت تا ببینیم آن‌ها که مفسران واقعی قرآنند، «اهل بیت» را شامل چه کسانی می‌دانند و تفسیر آن‌ها از این آیه چیست. در این باره به چند روایت از معصومین عليهم السلام توجه فرمایید:

۱. سبحانی، جعفر، الهیات، ج ۳، ص ۱ تا ۵.

محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند: «فی قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا يريد الله لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛^۱ يَعْنِي الْأَيْمَةَ عليهم السلام وَلَا يَتَنَبَّهُمْ مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه وآله»؛^۲ «مراد از اهل بیت، ائمه هستند و مراد از بیت، ولایت آن‌هاست. کسی که در آن ولایت داخل گردد، در خانه بیغمبر داخل شده است.»

رازی با سند خود از حضرت حسین بن علی علیه السلام از پدرشان چنین روایت می‌کند: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه وآله فِي بَيْتِهِ أُمَّ سَلَمَةَ وَقَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةٌ: ﴿إِنَّمَا يريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه وآله: يَا عَلِيُّ، هَذِهِ آيَةٌ نَزَلَتْ فِيكَ وَفِي سِبْطِي وَالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِكَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَكَيْمِ الْأَيْمَةِ بَعْدَكَ؟ قَالَ: أَنْتَ يَا عَلِيُّ، ثُمَّ ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ جَعْفَرٌ ابْنُهُ وَبَعْدَ جَعْفَرٍ مُوسَى ابْنُهُ وَبَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ وَبَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَالْحُجَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ. هَكَذَا وَجَدْتُ أَسَامِيَهُمْ مَكْتُوبَةً عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ، فَسَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هُمُ الْأَيْمَةُ بَعْدَكَ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُونَ وَاعْدَاؤُهُمْ مَلْعُونُونَ»؛^۳ حضرت سیدالشهداء علیه السلام از پدرشان نقل فرمودند: «من بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در منزل ام سلمه وارد شدم و آیه تطهیر در آنجا فرود آمد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: ای علی، این آیه درباره تو و دو نور دیده و دو سبط من است و درباره ائمه از اولاد تو. عرض کردم: ائمه بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: تو هستی ای علی و بعد از تو حسن و حسین و بعد از حسین فرزندش علی و بعد از علی فرزندش محمد و بعد از محمد فرزندش جعفر و بعد از جعفر فرزندش موسی و بعد از موسی فرزندش علی و بعد از علی فرزندش محمد و بعد از محمد فرزندش علی و بعد از علی فرزندش حسن و حجت عصر از اولاد حسن است. این‌طور اسامی آن‌ها در ساق عرش نوشته بود. من از خدای تعالی از این‌ها سؤال کردم، خطاب آمد: ای محمد، اینان ائمه بعد از تو هستند، همگی پاکیزه شده از جمیع عیوب و همگی معصوم و دشمنان آن‌ها ملعون هستند.»

۱. احزاب، ۳۳.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی* (ط. الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳. خزاز رازی، علی بن محمد، *کفایة الأثر*، ص ۱۵۶.

ابن بابویه با سند متصل خود از عبدالرحمن بن کنیر روایت می‌کند: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا عَنَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؟ قَالَ: نَزَلَتْ فِي النَّبِيِّ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ (ع) فَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ عليه السلام ثُمَّ وَقَعَ تَأْوِيلُ هَذِهِ آيَةِ: ﴿وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۱ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام إِمَامًا ثُمَّ جَرَتْ فِي الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ الْأَوْصِيَاءَ عليهم السلام فَطَاعَتْهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۲ «از حضرت صادق عليه السلام از معنای آیه تطهیر سؤال کردم، حضرت فرمودند: این آیه درباره پیغمبر و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام وارد شده است، و چون خداوند عز و جل پیغمبرش را به سوی خود برد، امیرالمؤمنین امام شد و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او به تأویل آیه اولوا الارحام، حضرت علی بن الحسین امام شد، و پس از او امامت در اولاد اوصیای او نسلاً بعد نسل گردش کرد. پس طاعت آن‌ها طاعت خدا و معصیت آن‌ها معصیت خدای عز و جل است.»

هم‌چنین نظیر همین روایت با مختصری اختلاف در لفظ، از معصومین دیگر از جمله حضرت امام محمد باقر عليه السلام روایت شده است.

ابن بابویه در *مالی* با سند خود از ابوبصیر روایت می‌کند: «قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مَنْ آلُ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: ذُرِّيَّتُهُ. فَقُلْتُ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ قَالَ: الْأَيْمَةُ الْأَوْصِيَاءُ. فَقُلْتُ: مَنْ عَثْرَتُهُ؟ قَالَ: أَصْحَابُ الْعَبَاءِ. فَقُلْتُ: مَنْ أُمَّتُهُ؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَّقُوا بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْمُتَمَسِّكُونَ بِالتَّقْلِيدِ الَّذِينَ أَمَرُوا بِالتَّمَسُّكِ بِهِمَا كِتَابِ اللَّهِ وَ عَثْرَتِهِ أَهْلُ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا»^۳ «به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: آل محمد چه کسانی‌اند؟ فرمود: ذریه او. عرض کردم: اهل بیت او چه کسانی‌اند؟ فرمود: ائمه اوصیای آن حضرت. عرض کردم: عثرت او چه کسانی‌اند؟ فرمود: اصحاب عبا. گفتم: امت او چه کسانی‌اند؟ فرمود: مؤمنینی که تصدیق کنند به آنچه او از جانب خدا آورده است؛ آنان که تمسک جویند به دو چیز گرانبها: کتاب خدا و عثرت او اهل بیت او که خدا آن‌ها را از هر پلیدی پاک نموده و به مقام طهارت مطلقه رسانیده است.»

۱. انفال، ۷۵؛ احزاب، ۶.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۲۰۵.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، *الأمالی*، ص ۲۴۰.

ابن بابویه در *مالی* از ابوبصیر روایت کند از حضرت صادق علیه السلام: «أَنَّهُ قَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ، نَحْنُ شَجَرَةُ الْعِلْمِ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ فِي دَارِنَا مُهْبِطُ جِبْرِئِيلَ وَ نَحْنُ حُرَّانُ عِلْمِ اللَّهِ وَ نَحْنُ مَعَادِنُ وَحْيِ اللَّهِ مَنْ تَبِعَنَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»^۱ «ای ابوبصیر، ما درخت دانشیم و ما اهل بیت پیغمبریم و خانه ما محل نزول جبرائیل است، و ما خزانه داران علم خدا هستیم، و ما معدن‌های وحی خدا هستیم. هر کس از ما پیروی کند نجات می‌یابد و هر کس تخلف ورزد، حق است بر خدای عزّ و جلّ که او را هلاک کند.»

از این روایات و نظایر آن که بسیار و فراوان است، معلوم می‌گردد که آیه تطهیر شامل بقیه ائمه اطهار نیز می‌شود. البته لازم به یادآوری است که سند برخی روایات دارای اشکال و دلالت برخی نیز خدشه‌پذیر است. با این حال، در میان روایات، روایاتی با سندهای صحیح و دلالت بدون اشکال نیز فراوان وجود دارد.

اما دلیل به روایات منحصر نیست. از نوع برخورد ائمه اطهار علیهم السلام با یکی از فرزندان و معرفی او به اصحاب و نیز از پاسخ دادن آن یکی به تمامی سؤال‌های علمی اصحاب، امامت او و امتیاز ویژه او روشن می‌شده است. با توجه به این‌که مراد از رجس و پلیدی در آن آیه به احتمال زیاد، شک و ریب است، پس آن کس که عالم کامل بوده ریب و شک نداشته است.

۴. آیه سوره مبارکه احزاب می‌فرماید: ﴿انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا﴾. این آیه عصمت پنج تن آل عبا علیهم السلام را براساس روایات شیعه و سنی ثابت می‌کند. سؤال من این است که چطور از این آیه عصمت بقیه ائمه علیهم السلام نیز فهمیده می‌شود؟

«اهل» در زبان عربی به معنای تعلق خاطر از روی وابستگی است و چون به «بیت» اضافه شده است و منظور از بیت، بیت نبوت است، در نتیجه شامل کسانی که از لحاظ نبوت، ارتباطی تنگاتنگ با نبی اکرم صلی الله علیه و آله دارند. معیار این ارتباط، ولایت و عصمت است. از این‌رو، هر که صاحب ولایت الهی و دارای ملکه عصمت باشد جزو اهل بیت پیامبر محسوب می‌شود. حال، با توجه به این

مقدمه باید بگوییم که مصادیق این آیه در زمان نزول آیه به غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله، چهار نفر بودند. البته این به معنای حصر آیه در این چهار نفر نیست. در نتیجه، اهل بیت چون دارای ولایت الهی هستند، در مفهوم اهل البیت داخلند و عصمت آنان نیز از همین آیه ثابت می‌شود. بر مبنای این آیه، از طریقی دیگر نیز می‌توان عصمت سایر ائمه را نیز اثبات کرد و آن عبارت است از این که بر اساس این آیه عصمت پنج تن ثابت است و این پنج تن، تصریح به تبعیت از هر که کنند، چون عصمت ایشان ثابت است، عصمت او نیز ثابت می‌شود. حال می‌گوییم بر اساس روایات متعددی که از این پنج تن رسیده است، ما به تبعیت از سایر ائمه نیز مأمور شده‌ایم. در نتیجه، عصمت آن‌ها نیز ثابت می‌شود.

۵. چرا نام علی علیه السلام در منصب جانشین پیامبر مانند جانشینان سایر پیامبران قید نشده است؟ آیا درباره دین اسلام که آخرین دین است و باید هیچ مشکلی بعد از رحلت آورنده دین در بین مسلمین نباشد، لازم نبود اسم صراحتاً قید شود؛ مانند حضرت موسی که در سوره طه با صراحت می‌فرماید برادرم هارون را همراه من بفرست؟

به طور خلاصه می‌توان گفت: شاید علت ذکر نشدن نام علی علیه السلام در قرآن، یکی از موارد زیر باشد (لازم به یادآوری است که پنج پاسخ اول از یک دیدگاه و پاسخ ششم از دیدگاه دیگری است):
پاسخ ۱: بنای قرآن همواره بر این است که مسائل را به صورت اصول کلی بیان کند و حتی الامکان وارد جزئیات نشود که این خود، بنا به مصالح و حکمت‌هایی است که ذکر آن در وسع این مجال نیست.

پاسخ ۲: شاید خداوند تبارک و تعالی نمی‌خواست است در چنین مسئله‌ای که بالأخره هوا و هوس‌ها دخالت می‌کند، مطلب به صورت صریح ذکر شود؛ چراکه ممکن بود با توجیه و با بهانه‌هایی هم‌چون اجتهاد و... برای دستیابی به برخی مقاصد، حرمت کلام الهی شکسته گردد؛ هم‌چنان‌که این امر درباره سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله اتفاق افتاده است.

مرحوم مطهری رحمته الله علیه در کتاب / امامت و رهبری می‌گویند: «... اگر آیه‌ای هم به طور صریح در این خصوص وجود داشت، باز آن را توجیه می‌کردند. پیغمبر صلی الله علیه و آله در گفتار خودش به طور صریح گفت:

هذا علیّ مولاہ. دیگر از این صریح‌تر چه می‌خواهید؟ ولی خیلی فرق است میان زمین زدن گفتار پیغمبر ﷺ با این صراحت و آیه قرآن را به‌خاطر وجود کمال صراحت اسم بردن در آن، که این همان روز اول بعد از وفات پیغمبر ﷺ، اتفاق افتاد. ... نقل شده است که یک نفر یهودی، در زمان حضرت امیر ائمه به قصد طعن و سرکوفت مسلمانان به حوادث نامطلوب صدر اسلام اشاره کرده و می‌گوید: مَا دُفِنْتُمْ نَبِيِّكُمْ حَتَّىٰ اُخْتَلَفْتُمْ فِيهِ؛ [یعنی] هنوز پیغمبرتان را دفن نکرده بودید که درباره‌اش اختلاف کردید. امیرالمؤمنین ائمه به او پاسخ خیلی عجیبی می‌دهد، ایشان می‌فرماید: إِنَّمَا اُخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ وَ لَكِنَّا كُنَّا مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّىٰ قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾؛^۲ [یعنی] ما درباره پیغمبر ﷺ اختلاف نکردیم، اختلاف ما درباره دستوری بود که از پیغمبر ما رسیده بود؛ ولی شما هنوز پایتان از آب دریا خشک نشده بود که از پیغمبرتان خواستید که همان اصل اول توحیدتان را زیر پا بگذارید. گفتید برای ما بتی بساز مثل این‌ها و مسئله را به آن‌جا کشانید که ایشان به شما فرمود: شما گروهی نادان هستید.»

پاسخ ۳: به عقیده مسلمانان، قرآن کریم در طول ۲۳ سال به مناسبت‌های گوناگون از جانب خداوند بزرگ نازل شد و به‌وسیله پیامبر اکرم ﷺ تنظیم و به دستور ایشان مکتوب گردید. با نزول هر یک از آیات، پیامبر ﷺ جای آن را مشخص می‌فرمود. از همین‌رو، آیات قرآن به ترتیب نزول، مرتب نشده است؛ زیرا نخستین سوره‌ای که نازل شد، سوره علق بود؛ درحالی‌که در آغاز قرآن قرار نگرفته است. گاه یک آیه مکی در سوره‌ای که بیشتر آن مدنی است، گنجانده شده است و گاه نیز در وسط پاره‌ای از آیات که مضامین آن فقهی است، مسائل اعتقادی قرار گرفته است.

یکی دیگر از ویژگی‌های قرآن، بیان تمامی گوناگون فقهی، اعتقادی، تاریخی و اخلاقی است: ﴿وَلَا رُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾.^۳ این ویژگی (جامعیت)، از مصادیق اعجاز قرآن است. قرآن کریم در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾؛^۴ «ما برای مردم در این قرآن از هر نمونه‌ای - چیزی - بیان کردیم.»

از مجموع این آیات به نظر می‌رسد قرآن، اصول کلی را بیان فرموده و تبیین جزئیات را بر عهده

۱. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۳۱.

۲. اعراف، ۱۳۸.

۳. انعام، ۵۹.

۴. اسراء، ۸۹.

پیامبر صلی الله علیه و آله نهاده است.

قرآن، در بسیاری موارد از کنایه، مجاز و استعاره نیز استفاده کرده است. به گفته علمای علم معانی و بلاغت، به کنایه سخن گفتن، از تصریح بهتر و رساتر است. بنابراین، در قرآن به نام افراد یا جزئیات کمتر اشاره شده؛ چنان که نام‌های پیامبران بلکه اسامی صحابه و یاران پیامبر نیز نیامده است. آنچه از نگاه قرآن اهمیت دارد، ضرورت نبوت و امامت است؛ اما تعیین مصداق آن، به شیوه‌های دیگر ارائه شده است.

اگر در قرآن نامی از بیشتر پیامبران برده نشده است - تنها ۲۶ تن نام برده شده‌اند - دلیل آن نیست که آنان پیامبر یا رسول نبوده‌اند؛ زیرا قرآن خود می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَضَيْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضُصْ عَلَيْكَ﴾^۱ «پیش از تو رسولانی فرستادیم که سرگذشت گروهی را برای تو ذکر کردیم و سرگذشت گروهی را ناکفته گذاشتیم.» البته نام برخی از پیامبران به صورت اشاره و کنایه آمده است؛ به طور مثال، نام اشموئیل با عنوان ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۲ آمده و نام حضرت خضر به عنوان ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾^۳ ذکر شده است.

باسخ ۴: نام حضرت علی عليه السلام در قرآن به صراحت نیامده است؛ اما قرآن با عناوین و عبارات گوناگونی که از تصریح کردن به نام آن حضرت تأثیر بیشتری دارد، به آن حضرت اشاره کرده است؛ مانند: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۴ «ولی شما خدا و رسول خدا و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و نماز را به پا داشته و زکات را در حال رکوع پرداخت می‌نمایند.»

ب) آیه مباهله: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ...﴾^۵ «ای رسول، بگو بیایید بخوانیم فرزندانمان را و فرزندانتان را و جانمان را و جانتان را...» با توجه به این که پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت علی را به دنبال خود بُرد، از آیه و کار پیامبر صلی الله علیه و آله معلوم می‌شود که در این

۱. غافر، ۷۸.

۲. سوره بقره، ۲۴۸.

۳. کهف، ۶۵.

۴. مائده، ۵۵.

۵. آل عمران، ۶۱.

آیه از علی با عنوان «جان رسول خدا» یاد شده است.

ج) ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^۱. این آیه، طبق تفسیر روایات، علی علیه السلام را کسی معرفی می‌نماید که تمام علم کتاب نزد اوست.

د) ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲. روایات، مصداق اولی الامر را حضرت علی علیه السلام معرفی می‌نمایند. بنا به این آیه شریفه هم، حضرت علی علیه السلام ولی امر بوده و اطاعت از او هم تراز اطاعت از خدا و رسول دانسته شده است. دهها آیه دیگر که در جای خود بحث شده و به اثبات رسیده نیز به همین شیوه از حضرت یاد کرده است.

آنچه یادآوری شد، گویای این واقعیت است که در قرآن کریم، اگرچه نام حضرت علی برده نشده، تعبیراتی بهتر به جای تصریح به نام آن حضرت آمده است. نباید گمان کرد چون قرآن از آن حضرت نام نبرده پس ولایت ایشان اهمیتی ندارد؛ چراکه اگر به قرآن و دستوره‌های آن از این منظر بنگریم، باید ببینیم بسیاری از احکام و عقاید که نزد مسلمانان اهمیتی ویژه دارند، اهمیت چندانی نداشته باشند؛ درحالی که چنین نیست.

از دیدگاه مسلمانان، پیروی از آنچه پیامبر فرموده است واجب است؛ چون دستوره‌های آن حضرت مانند فرمان‌های خداوند است. قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۳ «آنچه رسول حق دستور دهد، بگیرید و هر چه نهی کند، واگذارید.»

یکی از دستوره‌های بسیار مهم پیامبر صلی الله علیه و آله که در جهت تفسیر و تبیین آیات یادشده صادر شده است، اطاعت و پیروی از علی علیه السلام است که او را مدار حق و ولی و سرپرست مسلمانان پس از خودش معرفی فرموده است.

در انتها لازم به ذکر است این‌که نام هارون، برادر حضرت موسی در قرآن آمده، بنا بر مصلحت بوده و مشکل و اختلافی درباره‌ی جانشینی او نبوده است. البته این را هم توجه داشته باشید که اصلاً قرآن در آن زمان نازل نشده بوده است. خلاصه قیاس هارون و حضرت علی علیه السلام در این جا اصلاً

۱. رعد، ۴۳.

۲. نساء، ۵۹.

۳. حشر، ۷.

صحیح نیست و شرایط هارون کاملاً با شرایط حضرت علی علیه السلام متفاوت است. پاسخ ۶: مهم‌ترین و اصلی‌ترین وظایف پیامبر صلی الله علیه و آله که در چهار جا از قرآن به آن تصریح شده، تلاوت آیات، تزکیه مردم و تعلیم کتاب و حکمت است. مسئله حکومت سیاسی بر مردم جزو وظایف ایشان نبوده، بلکه حکومت وسیله‌ای بوده که بتوانند آن چهار وظیفه را خوب انجام دهند. برای انجام آن چهار وظیفه، علم درونی، وحی، خودساختگی و... نیاز است و حکومت صحیح و مفید در سایه داشتن آن امور درونی محقق می‌شود.

خلاصه: حضرت علی علیه السلام مجری منویات پیامبر و ادامه‌دهنده وظایف چهارگانه پیامبر بود و آن امور توانمندی ذاتی و درونی می‌خواست که تنها حضرت علی علیه السلام داشتند و دیگران نداشتند. بنابراین، با گذشت زمان، خودبه‌خود فضائل علی علیه السلام و لیاقت او برای جانشینی حقیقی پیامبر در انجام آن وظایف، روشن می‌شد و نیازی به تصریح در قرآن نبود. در قرآن کلیات، نظیر علم، تقوا، تزکیه، طهارت و... مطرح گشت تا مردم ملاک‌ها را بشناسند تا پیوسته جانشین حقیقی پیامبر شناخته شود؛ اما جانشینی سیاسی به تنهایی مسئله مهم و ارزشمندی نبود. تصریح نشدن به نام حضرت علی برای این بود که این موضوع بعداً خودبه‌خود روشن می‌شد. حضرت علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام، آن وظایف چهارگانه را در طول تاریخ انجام داده‌اند. در مقایسه با این وظایف، حکومت سیاسی که آن بزرگواران می‌توانستند در زمان حیات به عهده بگیرند، مسئله‌ای دارای اهمیت نبود و به فرموده خود حضرت علی حکومت از آب بینی بز نیز برای ایشان پست‌تر بود.

۶. برخی، دلیل نیاوردن اسم ائمه علیهم السلام را در قرآن، امکان حذف آن از قرآن دانسته‌اند. آیا خدای قهار توانایی حفظ آن را نداشت تا با بودن آن تعداد گمراهان کمتر شود؟

شیوه قرآن مجید در رابطه با ائمه هدی علیهم السلام - به‌ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام و خانواده آن حضرت - این است که به معرفی «شخصیت» ممتاز و برجستگی‌های آنان بپردازد، نه به معرفی «شخص». این شیوه، حکمت‌های متعددی دارد که بعضی از آن‌ها به اختصار بیان خواهد شد.

در این جا دو زمینه برای گفت‌وگو وجود دارد:

الف) موارد و چگونگی معرفی شخصیت اهل بیت علیهم السلام در قرآن: قرآن مجید در جاهای گوناگون، از

امتیازات و ویژگی‌های رفتاری ائمه هدی علیهم‌السلام به‌ویژه امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرده برداشته است؛ از جمله:

۱. ﴿إِنَّمَا تُطْعَمُكُمْ لُوجِهٍ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا﴾^۱. مفسران بزرگ شیعه و سنی آورده‌اند که این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خانواده ایشان است و مسئله روزه‌داری حضرت علی علیه‌السلام و دادن افطار خود به مسکین، یتیم و اسیر در سه شب متوالی را به‌طور متواتر نقل کرده‌اند.

۲. ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲. در خصوص این آیه مقالات و کتاب‌های متعددی نگاشته شده و در این‌که شامل حضرت علی علیه‌السلام و فاطمه علیهما‌السلام و حسن و حسین علیهما‌السلام است، نزد شیعه و سنی هیچ اختلافی نیست. تنها، در شمول آن به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اختلاف است که علمای شیعه با ادله متعددی شمول آن را به همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رد کرده‌اند.

۳. ﴿إِنَّمَا وَلِيَّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۳. شأن نزول این آیه نیز در تمام تفاسیر معتبر شیعه و سنی، اختصاصاً مربوط به حضرت علی علیه‌السلام است. البته آیات بسیار دیگری نیز وجود دارد که در این‌جا به همین سه آیه اکتفا می‌کنیم. در آیه اول اوج ایثار در شدت نیاز و در آیه دوم طهارت مطلق از هر کژی و کاستی و عیب و گناه و در آیه سوم تلفیق دو عبادت بزرگ با یکدیگر همراه با اوج اخلاص و خدادوستی نمایان شده است. البته در آیه سوم نکته دیگری وجود دارد که در قسمت بعد به آن اشاره خواهیم کرد.

ب) حکمت روش قرآن در معرفی اهل بیت علیهم‌السلام: شیوه ذکر شده، حکمت‌های متعددی دارد؛ از جمله:

۱. انگشت نهادن بر نام اشخاص در برخی موارد، نقش چندانی در روشنگری ندارد؛ بلکه نهایتاً افراد را به تبعیت و پیروی کورکورانه می‌کشاند. البته این مانع آن نیست که در موقع لزوم، افراد نیز معرفی شوند؛ ولی اساساً معرفی شخصیت، معرفی الگوهاست و در نتیجه جامعه را به جای گرایش‌های تعصب‌آمیز جاهلانه، به سمت تعقل و ژرف‌اندیشی و توجه به ملاک‌ها، فضائل و امتیازات واقعی سوق می‌دهد.

۱. انسان، ۹.

۲. احزاب، ۳۳.

۳. مائده، ۵۵.

۲. معرفی شخصیت، زمینه‌ساز پذیرش معقول است؛ درحالی‌که معرفی شخص، در مواردی موجب دافعه می‌شود. این روش به‌ویژه در شرایطی که شخص از جهاتی در حمله تبلیغات سوء قرار گرفته باشد یا جامعه به هر دلیلی آماده پذیرش وی نباشد، بهترین روش است. این مسئله دقیقاً درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت عليهم السلام وجود داشته است.

برای شناخت درست این مسئله لازم است نخست شرایط و ویژگی‌های جامعه اسلامی زمان نزول قرآن را در نظر بگیریم تا در پرتو جامعه‌شناسی آن زمان و روان‌شناسی اجتماعی خاص آن جامعه، بتوانیم به درکی صحیح از مسئله نایل آییم. واقعیت آن است به استثنای اندکی از مؤمنان برجسته، اکثریت جامعه صدر اسلام، به اهل بیت عليهم السلام به‌ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام، اقبال نداشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مقاطع مختلف با دشواری‌های زیادی آن حضرت را معرفی می‌کردند و در هر مورد با نوعی واکنش منفی و مقاومت روبه‌رو می‌شدند. دلایل این امر متعدد است؛ از جمله:

یک) بسیاری از آنان کسانی بودند که تا چند صباح پیش، در صف معارضان اسلام قرار داشتند و رویاروی خود شمشیر علی علیه السلام را دیده و از همان جا کینه وی رابه دل گرفته بودند؛ چنان‌که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز یکی از علل رویگردانی مردم از آن حضرت را همین نکته (نکیر سیفه) بیان فرمودند.

دو) تفکرات و سنن غلط جاهلی هنوز بر اندیشه مردم حاکم بود و آنان اموری مانند سن و... را در امور سیاسی دخیل می‌دانستند؛ لذا به‌دلیل جوانی حضرت علی علیه السلام، وی را برای رهبری جامعه چندان شایسته نمی‌دانستند.

سه) این تفکر خطرناک در سطح جامعه رایج بود و از سوی عده‌ای تبلیغ می‌شد که پیامبر صلی الله علیه و آله درصدد است خویشان خود را برای همیشه بر مسند قدرت و حکومت بنشانند و در این راستا خدمات ارزنده پیامبر را نیز نوعی بازی سیاسی تفسیر می‌کردند که برای چنگ‌اندازی به حکومت برای خود و اهل بیتش انجام داده است. این مسئله چنان بالا گرفته بود که روز غدیر، پس از معرفی امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از حاضران صدا زد «خدا یا، ما را گفت که از سوی خدا آمده و کتاب الهی آورده‌ام و ما پذیرفتیم و اکنون می‌خواهد داماد و پسر عمش را بر ما حاکم و مستولی

سازد. اگر او راست می‌گوید، سنگی از آسمان بیار و مرا بکش!» اکنون این سؤال پدید می‌آید که در چنین وضعیتی، تا چه اندازه صلاح بود نام آن حضرت یا ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بعد از ایشان در قرآن به صراحت ذکر شود. ممکن است کسی با خود بیندیشد که اگر چنین شده بود، ریشه اختلافات از بن‌کنده می‌شد و امت اسلامی یکپارچه و هم‌آوا می‌شدند و راه هدایت را پیشه می‌ساختند؛ زیرا قرآن مورد قبول همه است و بر آن اختلافی نیست. آیا واقعیت چنین بوده است؟ خیر؛ زیرا این خطر به‌طور جدی وجود داشت که اساس اسلام و قرآن بر سر مسئله امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به خطر افتد. اگر نام آن حضرت به صراحت در قرآن می‌آمد، این مشکل وجود داشت که طیف عظیمی که پایگاه تبلیغاتی وسیعی در جامعه داشتند و احتمالاً در صدر اطرافیان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز بودند، اساساً رسالت آن حضرت و قرآن و... را یکسره نفی و انکار کنند و خطر جدی برای اساس اسلام و قرآن بیافرینند. شاید این مسئله اغراق‌آمیز جلوه نماید؛ ولی رخدادهای مهم تاریخی به‌خوبی از این نکته پرده برگرفته‌اند. در این‌جا به ذکر دو نمونه که در منابع تاریخی مهم اهل‌تسنن به تکرار آمده و از مسلمات تاریخی است اکتفا می‌شود:

بیشتر مورخان برجسته آورده‌اند که چون پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لحظات آخر عمر خویش را می‌گذراند، قلم و دوات خواست تا سندی برای امت به یادگار نهد که هیچ‌گاه به انحراف و ضلالت گرفتار نگردند. این درخواست برای اطرافیان کاملاً روشن بود و هدف از آن با توجه به موضع‌گیری‌های پیشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ واضح بود. در این هنگام، شخصی صدا زد: «ان الرجل ليهجر»، «همانا این مرد بر اثر شدت تب هذیان می‌گوید.»

شگفتا! پیامبری که خداوند در وصفش فرموده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾، در خانه‌اش و نزد عزیزترین و بهترین حامیان‌ش، این چنین جسارت‌آمیز مورد طعن قرار گیرد و کار به جایی برسد که آن حضرت از تصمیم خود منصرف شود! آشکار است که خوف آن وجود داشت که پایداری بر این مسئله، موجب انکار رسالت شود. مسلماً کسانی که در خانه پیامبر خدا با وی چنین برخورد می‌کنند، خود را به پشتیبانی وسیع اجتماعی مستظهر می‌دیدند و گرنه هرگز جرأت چنین جسارتی به خود نمی‌دادند.

از همین‌جا روشن می‌شود که سرّ شیوه قرآن چه بوده است؛ یعنی، قرآن هم برای اهل فهم و درک و تعقل حرف خود را زده است و هم کاری کرده که فاقدان چنین خصوصیتی، یکسره از

اصل دین جدا نشوند و انگیزه‌های سیاسی خاص باعث نشود که به‌طور کلی مردم را از اصل دین و دیانت جدا سازند. جالب آن است که علاوه بر آیاتی که به گونه‌های مختلف، مسئله ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را مطرح ساخته‌اند، سومین آیه‌ای که در آغاز این نگاشته آورده‌ایم، بسیار روشن این پیام را داده و همراه با بیان امتیازات خاص آن حضرت، مسئله ولایت و رهبری امت را گوشزد ساخته است.

در این جا یک سؤال باقی می‌ماند و آن این‌که خداوند فرموده است: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾، با توجه به این آیه، از آن خطرات چه باک. پاسخ آن است که حافظ بودن خداوند برای قرآن از راه اسباب و علل خاص آن است و یکی از آن‌ها به‌کارگیری همین شیوه است؛ شیوه‌ای که انگیزه کنارزدن قرآن را از بین می‌برد.

نکته دیگر این‌که وظایف اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق چهار آیه قرآن، تلاوت قرآن، تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت بوده است که این وظایف نیازمند شخص عالم و دانشمند است و دانشمند بودن، امری ذاتی است و خودش به خودی خود روشن می‌شود و نیازی به ذکر اسم ندارد؛ همان‌گونه که آن فردی که حضرت موسی علیه السلام نزد او رفت تا علم بیاموزد، اسمش در قرآن نیامده و تنها در روایات نام او حضرت خضر گفته شده است؛ در آیه قرآن آمده است: ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾.^۱ پس ذکر نام حضرت علی علیه السلام لازم نبود؛ زیرا با علمش شناخته می‌شد؛ همان‌گونه که شناخته شده است و الان همه جهانیان او را می‌شناسند.

۷. در قرآن کریم در کدام سوره و آیه به حضرت علی علیه السلام اشاره شده است؟

الف) علی علیه السلام، ولی مؤمنان: مائده، ۵۵.

ب) علی علیه السلام، جان رسول‌الله: آل عمران، ۶۱.

ج) علی علیه السلام، منادی برائت از مشرکان: توبه، ۱ تا ۳.

د) علی علیه السلام، هدایت‌گر جوامع: رعد، ۷.

- ه) علی‌علیه‌السلام، خیر البریه: بینه، ۷ تا ۸.
- و) علی‌علیه‌السلام، در بستر پیامبر ﷺ «لیلة المبيت»: بقره، ۲۰۷.
- ز) علی‌علیه‌السلام، مظهر حکمت: بقره، ۲۶۹.
- ح) علی‌علیه‌السلام، سقایة الحاج: توبه، ۱۹.
- ط) علی‌علیه‌السلام، نمونۀ کامل صالح المؤمنین: تحریم، ۴.
- ی) علی‌علیه‌السلام، وزیر پیامبر ﷺ: طه، ۲۹ تا ۳۲.
- ک) علی‌علیه‌السلام، تنها صدقه‌دهنده برای ملاقات با پیامبر ﷺ: مجادله، ۱۲ و ۱۳.
- ل) علی‌علیه‌السلام، پیشتانز در ایمان: واقعه، ۱۰ تا ۱۴.
- م) علی‌علیه‌السلام، انفاق‌کننده در نهان و آشکار: بقره، ۲۷۴.
- ن) علی‌علیه‌السلام، جهادکننده در راه خدا: مائده، ۵۴.
- البته بیشتر این تعیین مصداق‌ها با توجه به احادیث و قضایای تاریخی قابل اثبات است، نه مراجعه صرف به قرآن کریم.

برای تفصیل بیشتر به کتاب‌های زیر مراجعه نمایید:

علی فی الکتاب و السنة، نوشته حسین الشاکری.

رهبری امام علی‌علیه‌السلام / از دیدگاه قرآن و پیامبر، نوشته علامه شرف الدین.

پیام قرآن، ج ۹، نوشته آیه‌الله مکارم شیرازی.

بررسی شخصیت اهل‌البيت ﷺ در قرآن.

آیات متعدد دیگری نیز وجود دارد که بسیاری از مفسران معتقدند که درباره عظمت علی‌علیه‌السلام نازل شده است که خیلی از آن‌ها با کمک تاریخ و روایات، به دلالت تضمّن یا به دلالت التزام، مصداق یا ملاک برای امامت و ولایت علی‌علیه‌السلام است. برخی از آن‌ها عبارتند از:

﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾^۱.

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ

عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱.

- ﴿ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى ﴾.^۲
- ﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى ﴾.^۳
- ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾.^۴
- ﴿ وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى ﴾.^۵
- ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾.^۶
- ﴿ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ﴾.^۷
- ﴿ إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً ﴾.^۸
- ﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾.^۹
- ﴿ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾.^{۱۰}
- ﴿ وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا ﴾.^{۱۱}
- ﴿ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴾.^{۱۲}
- ﴿ قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴾.^{۱۳}

حتی برخی علمای اهل سنت نیز در این زمینه کتاب نوشته‌اند. از جمله حاکم نیشابوری که کتاب

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. حشر، ۷.

۳. انفال، ۴۱.

۴. توبه، ۱۱۹.

۵. طه، ۸۲.

۶. نساء، ۵۹.

۷. آل عمران، ۶۱.

۸. احزاب، ۳۳.

۹. شوری، ۲۳.

۱۰. انبیاء، ۷.

۱۱. آل عمران، ۱۰۳.

۱۲. شعراء، ۲۱۴.

۱۳. رعد، ۴۳.

شواهد التنزیل را نوشت و در آن آیاتی که درباره حضرت علی ع است را جمع‌آوری کرد.

۸. در قرآن کریم چند جا از کشتن پیامبران به غیر حق اشاره شده است؛ سؤال من این است که مگر پیامبران را هم می‌شود «به حق» کشت؟ (کشتن پیامبران به غیر حق یعنی چه؟) قید «به غیر حق» که درباره کشتن انبیا آمده است، قید توضیحی است؛ یعنی قرآن می‌خواهد بگوید که کشتن انبیا امری است که فاقد هرگونه حقانیت است و امری است که از پشتوانه حقیقت برخوردار نیست. این قید، احترازی نیست تا سؤال شود که مگر مواردی نیز وجود دارد که کشتن انبیا از روی حق و حقیقت باشد.

برای مطالعه بیشتر به تفسیر المیزان مراجعه نمایید.

شاید کشتن افراد دیگر، از روی اشتباه یا خطای در تطبیق رخ دهد؛ ولی انبیا طوری عمل می‌کرده و دلیل می‌آورده‌اند و برخورد می‌کرده‌اند که بهانه به دست هیچ‌کس ندهند و آنان کاملاً بفهمند که این فرد پیامبر است و هیچ خطایی که مستحق «قتل» باشد مرتکب نشده است تا کشتن انبیا، صورت تجاوزگری و عصیان به خود بگیرد.

برای مطالعه بیشتر به تفسیر تسنیم، جلد ۴، صفحه ۶۵۴، ذیل آیه ۶۱ از سوره بقره مراجعه نمایید.

۹. در آیه ۵۹ سوره نساء: ﴿يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم﴾، از این آیه چگونه اثبات امامت و رهبری ائمه اطهار ع می‌کنیم؟ به نظر من، «منکم» که به «اولی الامر» اضافه شده است یعنی از خودتان، یعنی علما یا هرکس دیگر. به هر حال، منظور از کسی که خدا مستقیماً تأیید نکرده چون (منکم) را نباید می‌آورد، مثل رسول که قبل از آن آمده.

پاسخ این سؤال را یک‌بار طبق نظر معروف توضیح می‌دهیم و یک‌بار طبق نظر خاص. باید توجه داشت که از امور بسیار خطرناک که در روایات هم درباره آن هشدار داده شده، این است که انسان با آشنایی مختصری با زبان عربی سراغ ترجمه و تفسیر قرآن برود. برای فهم تفسیر و ترجمه و مقصود ظاهری و نهایی آیات، باید مجموعه آیات مربوطه و روایات و ادله عقلی با هم بررسی شود و با استفاده از علوم لغت و ادبیات عرب و معانی بیان (و حتی اصول و فقه)، از این مجموعه معنا را بفهمیم. مشکل بزرگ منحرفین و بعضی از روشنفکران زمان ما همین آشنایی ناقص

آن‌ها با علوم دینی است.

از تعبیر «منکم» استفاده‌های مختلفی می‌توان کرد؛ مثلاً این‌که باید مسلمان باشد (که برخی از مفسرین اهل سنت مانند محمد عبده دانشمند معروف مصری این استفاده را کرده است).^۱ یا این‌که اطاعت از حاکمی واجب است که مؤمن و از خود مردم باایمان باشد. «اطیعوا... منکم» یا این‌که منظور این باشد که اولو الامر از جنس بشرند و قرار نیست مثلاً ملائکه و... ولی امر انسان باشند و... البته باید توجه کرد که این برداشت‌ها باید با سایر آیات و دلایل عقلی و نقلی مانند روایات و... هماهنگ باشد. مثلاً همین برداشت محمد عبده اشکالات فراوانی به همراه دارد که می‌توانید برای اطلاع از آن‌ها به تفسیر نمونه مراجعه نمایید.

مفسر گرانقدر علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان درباره قید «منکم» می‌فرماید: «این قید به همان معنایی است که قید «منهم» در آیه ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^۲ به آن معناست و هم‌چنین در آیات زیر و نیز در دعایی که از حضرت ابراهیم عليه السلام نقل کرده، می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^۳ و نیز درباره رسولان الهی فرموده: ﴿رُؤْسُلٌ مِنْكُمْ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي﴾^۴. [یعنی از جنس خود مردم و بشر است] اما خدا او را رسول قرار داده است. منظور ما از این گفتار این است که خواننده را متوجه مردود بودن گفتار بعضی از مفسرین در معنای کلمه «منکم» بکنیم. آن مفسر گفته است: از این کلمه اولی الامر مقید به آن شده به‌خوبی استفاده می‌شود که اولی الامر نیز فردی از افراد معمولی جامعه است، می‌فرماید اولی الامر را که فردی مثل خود شما مؤمن است و مثل خود شما گاه‌گاهی گناه و خطا می‌کند اطاعت کنید. مفسر نامبرده با این تفسیر خواسته است اعتبار مسئله عصمت از اولی الامر را بیندازد.»^۵

درباره آیه فوق اگر ما باشیم و ظاهر آیه، همین‌طور است؛ یعنی ظاهر «منکم» شامل غیر معصوم هم می‌شود و بلکه اصلاً شامل غیر معصوم می‌شود؛ چون اکثر مؤمنین غیر معصوم هستند. همان‌طور

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۳۷.

۲. جمعه، ۲.

۳. بقره، ۱۲۹.

۴. انعام، ۱۳۰؛ اعراف، ۳۵.

۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۹۲.

که تعبیر «رسولاً منکم» (۱۵۱ بقره) هم درباره پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همین معنا را در ظاهر و در ابتدای نگاه به آیه می‌رساند؛ یعنی پیغمبر هم لازم نیست معصوم باشد. اما گذشته از آیات و روایات فراوانی که این ظاهر و اطلاق را به معصوم تخصیص می‌زند، مانند ﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱، قرائن قطعی عقلی وجود دارد که پیغمبر و امام باید معصوم باشند؛ مثل این قرینه که اگر معصوم نباشد، تناقض پیش می‌آید؛ چون غیر معصوم اگر به اطاعت خدا فرمان دهد که هیچ، اما اگر به عمد یا اشتباه به گناه فرمان دهد این فرمان را هم باید اطاعت کرد - چون فرمان پیغمبر یا امام است - و هم نباید اطاعت کرد - چون خلاف اطاعت خداست و اطاعت خدا واجب است - پس، فرمان چنین پیغمبر یا امامی را هم باید اطاعت کرد، هم باید اطاعت نکرد که این تناقض است و تناقض قطعاً باطل است. پس رهبر معصوم باید باشد.

جالب است بدانیم فخر رازی مفسر معروف اهل سنت که در همه چیز تشکیک می‌کند و به امام المشککین معروف است، با همین بیان و با طرح مسئله تناقض می‌گوید اولی الامر حتماً باید معصوم باشد.

نکته مهم دیگری که باید به آن توجه داشت این است که: «آیه شریفه بین رسول و اولی الامر را جمع کرده و برای هر دو یک اطاعت را ذکر نموده و فرموده: ﴿وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولی الامر منکم﴾. با این که درباره رسول حتی احتمال این نیز نمی‌رود که امر به معصیت کند یا گاهی در خصوص حکمی دچار اشتباه و غلط گردد، اگر درباره اولی الامر این احتمال برود حتماً باید برای جلوگیری از این احتمال قیدی بیاورد. پس ما همین که می‌بینیم درباره آنان نیز قیدی نیآورده، چاره‌ای جز این نداریم که بگوییم آیه شریفه از هر قیدی مطلق است. و لازمه مطلق بودنش همین است که بگوییم همان عصمتی که درباره رسول مسلم گرفته شد، درباره اولی الامر نیز اعتبار شده باشد. و خلاصه کلام، منظور از اولی الامر، آن افراد معینی هستند که مانند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دارای عصمتند.»^۲

اما طبق نظر خاص نگارنده (عابدینی)، مناسب است مقام تبیین دین و امامت علما را از مقام

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۰۱.

امامت سیاسی و خلیفه بر مردم بودن جدا ساخت؛ نه این که دین را از سیاست جدا دانست. در اولی باید شخص، معصوم باشد، دارای علمی لدنی باشد و... که ائمه اطهار عليهم السلام این چنین بودند و باید از آنان اطاعت شود و معارف دینی از آنان فرا گرفته شود و این، به فراز «و اولی الامر منکم» ربطی ندارد. لازم است این نکته نیز ذکر شود که ائمه اطهار برای برعهده گرفتن مقام سیاسی و خلیفه مردم بودن، کاملاً توانمند بودند؛ یعنی از نظر توان، فکر، استعداد و... از هر حاکمی برتر بودند؛ چون صفات روحی کاملی داشتند، علم خوبی داشتند، پیوسته در صحنه اجتماع بودند و افراد و جریان‌ها را می‌شناختند، مدیر و مدبّر بودند و... اما مجال به فعلیت رسانیدن و نشان دادن چنین قدرتی، تنها برای حضرت علی عليه السلام در برهه‌ای کوچک فراهم شد.

آیه اطاعت از اولی الامر، مربوط به این مقام سیاسی است. روایات ذیل آیه نیز اصرار دارد که بفهماند ائمه اطهار برای احراز این مسئولیت بهترین توان را داشتند. بالأخره «اولی الامر منکم» ابتدا ائمه اطهار را شامل می‌شود؛ زیرا آنان از نظر توان حکومت‌داری از دیگران برتر بودند و دستیابی آنان به این مقام باعث می‌شد علاوه بر اداره خوب جامعه، علم و دانش آن جامعه را نیز ارتقا دهند. البته این گونه نیست که اولی الامر منحصر در آنان باشد، بلکه «منکم» می‌رساند که باید از بین مسلمانان و دارای عقاید مسلمانی باشد و عصمت هم در آن شرط نیست؛ زیرا یک مقام سیاسی است، نه یک مقام دینی و وحیانی و تبیین شرایع؛ هر چند اگر معصومی عهده‌دار آن شود، موجب شکوفایی بهتر آن مقام خواهد شد.

در نتیجه، آن مقامی که مربوط به دین مردم است، تنها در انحصار ائمه است و با بیان‌های دیگری مطرح شده است و ذیل آیات دارای کلمات «هاد»، «بشیر»، «نذیر»، «مبین» می‌توان آن را یافت؛ اما آن مقامی که سیاسی است، در آن فقط «منکم» بودن کافی است.

بدین ترتیب، تناقض نیز اصلاً پیش نمی‌آید؛ چون در امور دینی و آن‌جاهایی که سخن از اطاعت خداست، نه رسول و نه امام و نه خلیفه، حق مخالفت ندارند؛ اما آن اموری که خدا نظر نداده است، یعنی محدوده فرامین حکومتی یا به قول شهید صدر منطقه الفراغ، در این منطقه، خداوند حکمی ندارد که با حکم حاکم تنافی پیدا کند و محدوده حکومت حاکم، مربوط به غیر منطقه فرمان‌های صریح خدا، مثل نماز، روزه و حج است.

بنابراین، از این آیه ولایت الهی ائمه معصوم بر امور سیاسی مردم روشن نمی‌شود؛ اگرچه توان آنان از روایات برداشت می‌شود. به عبارت بهتر، ولایت سیاسی بر مردم، مردمی است و اولی الامر باید «منهم» باشد و با انتخاب خودشان؛ اما در ولایت الهی، روحانی، علمی، تبیینی، اندازی و هشداری، ولایت معنوی الهی مطرح است و به‌کاربردن لفظ «ولایت» در هر دو، این دو را با هم مخلوط کرده است.

برای اطلاع بیشتر از این نظر رجوع کنید به: «بررسی منشأ حکومت ولایی با توجه به حکومت پیامبر»، به قلم احمد عابدینی، چاپ شده در: مجموعه آثار امام خمینی و حکومت اسلامی، جلد ۲، صفحات ۱۶۳ تا ۲۴۲.

۱۰. با توجه به آیه‌ای از سوره بقره که می‌فرماید ﴿لَاتَقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۱ چرا معصومین علیهم‌السلام ما آن قدر انفاق می‌کردند که خود در نان شبشان می‌ماندند و خودشان با مشکل مواجه می‌شدند؟

رفتار پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام کاملاً بر طبق قرآن بوده است. آنان بهتر از هرکسی قرآن را می‌فهمیده‌اند و به آن عمل می‌کرده‌اند؛ اما گاهی گزارشگران، کار و راه آنان را نشناخته و در گزارش خود دچار اشتباه شده‌اند. گاه نیز افرادی برای بد معرفی کردن آنان، احادیث دروغی جعل کرده و در کتاب‌ها نوشته‌اند تا مردمان نتوانند از آن بزرگان الگو بگیرند. ائمه اطهار علیهم‌السلام زاهدانه زندگی می‌کردند؛ مانند حضرت علی علیه‌السلام که غذای ساده می‌خورد و لباسی ساده می‌پوشید: «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَ مِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ»^۲ البته با همین غذای ساده و لباس ساده، نیاز بدنشان تأمین می‌شد و خود را به هلاکت نمی‌انداختند. با این حال، راویان که می‌خواستند این ساده‌زیستی را خوب ترسیم کنند، دچار افراط شده و غذای کم و سالم را غذا نپنداشته‌اند. برخی نیز می‌خواستند امام الگو نباشد؛ لذا وی را بد معرفی کرده‌اند.

۱. بقره، ۱۹۵.

۲. سیدرضی، نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۱۷، نامه ۴۵.

از جمله معرفی‌های بد در این باره، مربوط به مطالب ذیل آیات سوره دهر است. طبق ظاهر آیات، آن‌جا کسانی (حضرت علی و حضرت زهرا) برای وفای به نذرشان روزه گرفته و به مسکین و یتیم و اسیر نیز طعام داده‌اند؛ از طعامی که محبوب آنان بوده است. تا این‌جا داستان، طبیعی و بدون اشکال است؛ اما اغراق، کار را به آن‌جا کشانیده که گفته‌اند غذای پنج نفر (حضرت علی، زهرا، حسن، حسین و فضا) را به یتیم یا اسیر یا مسکین داده‌اند و با بقیه افطار کرده‌اند و حتماً نیز همین کار را انجام داده‌اند. یا در هنگام روزه، حضرت علی، زهرا و فضا روزه گرفته‌اند - چون این سه نفر بالغ و سالم بوده‌اند - افزون بر آن، دست اغراق، حسن و حسین پنج‌شش ساله‌ای که تازه از بیماری شفا یافته‌اند را نیز به صف روزه‌گیرانی که سه روز طعام نخورده‌اند وارد کرده و برای شما سؤال ایجاد نموده است.

نکته‌ای که باید به آن دقت کرد این است که آن بزرگواران کاملاً بر طبق قرآن عمل می‌کرده‌اند و هیچ‌گاه نیز خود را به هلاکت نمی‌انداخته‌اند. پیرایه‌ها و اغراق‌ها را باید از قصه‌های اصیل و زیبای زندگی ائمه اطهار عليهم السلام زدود و آن حقیقت خالص و ناب را پیدا کرد.

۱۱. در کدام سوره و آیه به‌طور روشن یا به‌طور اشاره از حضرت مهدی (عج) یاد شده است؟

در بیش از یکصد و بیست آیه از آیات قرآن، به‌گونه‌ای به مسئله مهدویت اشاره شده است. برخی از این آیات مصداق اتم مهدویت را حضرت حجت (عج) دانسته است. برخی دیگر بر دوره ظهور قابل تطبیق است. در این‌جا به چند آیه اشاره می‌کنیم. البته یادآور می‌شویم که این اشارات گاهی بسیار خفی است و برخی از روایات نیز از نظر سند قوی نیست؛ اما از مجموع، می‌توان مطالب مفیدی استفاده کرد:

۱. ﴿... هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾. یکی از مصادیق «غیب» می‌تواند وجود حضرت حجت (عج) باشد؛ زیرا در روایتی از امام صادق عليه السلام در ذیل این آیه آمده است: «متقیان شیعیان علی عليه السلام هستند و غیب همان حجت غائب است.»^۲

۱. بقره، ۱ تا ۳.

۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۶.

۲. ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾^۱. به نظر می‌رسد یکی از مصادیق «ایام الله»، روز قیام حضرت حجت (عج) باشد؛ زیرا از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «ایام الله عزَّ وَّ جَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ يَقُومُ الْقَائِمُ وَ يَوْمُ الْكُرَّةِ وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»^۲ «روزهای خدا سه تاست: روزی که قائم (عج) قیام خواهد کرد، روز رجعت و روز قیامت.»

۳. ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾^۳. از امام صادق علیه السلام درباره این آیه و وقت معلوم سؤال کردند. آن حضرت در پاسخ فرمودند: «وقت معلوم، روز قیام قائم آل محمد است. هرگاه خداوند او را برانگیزد در مسجد کوفه ابلیس می‌آید، درحالی‌که بر زانوهایش راه می‌رود و می‌گوید: ای وای از این روزگار، آن‌گاه با پیشانی‌اش گرفته شده، گردنش زده می‌شود. آن هنگام، روز وقت معلوم است که مدت او به پایان می‌رسد.»^۴

۴. ﴿وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا﴾^۵ «و هر آن‌که مظلوم کشته شود، پس البته که ما برای ولی او حکومت و تسلط دادیم.» وقتی از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد، آن حضرت در پاسخ فرمودند: «آن، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است که خروج می‌کند و به انتقام خون حسین علیه السلام دشمنان را می‌کشد. پس چنانچه اهل زمین را به قتل رساند، مسرف نخواهد بود.»^۶

۵. ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۷ «و بگو که حق آمد و باطل نابود شد که همانا باطل محو شدنی و سزاوار نابودی است.»

۱. ابراهیم، ۵.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، ص ۱۰۸؛ ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۳۶۶.

۳. حجر، ۳۶ تا ۳۸.

۴. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۲.

۵. اسراء، ۳۳.

۶. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ص ۶۳؛ کلینی، محمد بن یعقوب، بهشت کافی (ترجمه روضه کافی)، ص ۲۹۹.

۷. اسراء، ۸۱.

امام صادق عليه السلام در تفسیر این آیه شریفه فرمودند: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام ذَهَبَتْ ذُلَّةُ الْبَاطِلِ»؛^۱ «هرگاه قائم عليه السلام به پا خیزد، دولت باطل از بین می‌رود و زایل می‌گردد.» البته این آیه کلامی از قرآن است که آن زمان هم می‌توان تلاوت کرد و به منزله شأن نزول نیست.

۶. ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾؛^۲ «و به راستی که ما پس از نوشتن در ذکر (تمام کتب آسمانی یا تورات) در زبور نیز نگاشتیم که البته بندگان صالح من زمین را به ارث خواهند برد.»

مسلماً حضرت مهدی (عج) از صالحان است؛ پس وارث زمین خواهد شد.
علی بن ابراهیم در تفسیرش که منسوب به امام صادق عليه السلام است در معنی این آیه گوید: «و قوله: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ﴾. قال: الكتب كلها ذكر. ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾. قال: القائم عليه السلام و أصحابه»؛^۳ «فرمود: تمام کتاب‌های آسمانی، ذکر [خداوند] است. البته بندگان صالح من زمین را به ارث خواهند برد. فرمود: حضرت قائم عليه السلام و اصحاب اویند.»

۷. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾؛^۴ «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده فرموده که آن‌ها را در زمین خلافت دهد.» این وعده خدا با این‌که حق است، تا حالا محقق نشده است و در زمان ظالمان و ستمگران نیز محقق نخواهد شد. بنابراین، حتماً دولت حقی با رهبر حقی خواهد آمد که در آن مؤمنان خلیفه‌های زمین باشند و آن دولت، دولت مهدی خواهد بود. امام صادق عليه السلام در معنای این آیه شریفه می‌فرماید: «[این آیه] درباره حضرت قائم عليه السلام و اصحاب او نازل شد.»^۵

۸. ﴿أَمَّنْ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾؛ «آن کیست که دعای مضطر را هنگامی که او را می‌خواند به اجابت می‌رساند و رنج و غم را برطرف می‌سازد و شما را جانشینان زمین قرار می‌دهد؟» از امام باقر عليه السلام یا امام صادق عليه السلام درباره این آیه نقل شده است که

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۸۷.

۲. انبیاء، ۱۰۵.

۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر التمی، ج ۲، ص ۷۷.

۴. نور، ۵۵.

۵. ابن ابی‌زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی، ص ۲۴۰.

- فرمودند: «این آیه درباره قائم از آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است. هرگاه که خروج کند و در کنار مقام نماز گزارد و به درگاه پروردگارش تضرع نماید، پس هیچ پرچمی از او رد نشود.»^۱
۹. ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾؛^۲ «و ما اراده کردیم بر آنان که در زمین مستضعف شدند منت گذاریم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم.» روایات درباره این‌که این آیه درباره امامان از آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده بسیار است که در کتب روایی آمده است.^۳
۱۰. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛^۴ «بدانید که البته خداوند زمین را پس از مردن آن زنده خواهد کرد.» لازم به یادآوری است که مراد، رویش زمین در بهاران نیست، چون چنین چیزی نیاز به تأکید ندارد تا بگوید: «بدانید...»، بلکه مراد، زنده‌ساختن افرادی است که با جهل مرده‌اند. از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام درباره این آیه نقل شده است که فرمود: «خداوند عزوجل زمین را به وسیله حضرت قائم عَلَيْهِ السَّلَام زنده می‌کند، پس از مردن آن.»^۵
- برای رعایت اختصار، سایر آیات را تنها با ذکر شماره و منبع استناد ذکر می‌کنیم:
۱۱. بقره، ۱۴۸: ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾.^۶
۱۲. بقره، ۱۵۵: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ لَنَشَرَّ الصَّابِرِينَ﴾.^۷
۱۳. آل عمران، ۸۳: ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يَرْجَعُونَ﴾.^۸
۱۴. آل عمران، ۲۰۰: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا﴾.^۹

۱. همان، ص ۱۸۲.

۲. قصص، ۵.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۷۹؛ ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، ص ۴۷۹.

۴. حدید، ۱۷.

۵. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی، ص ۲۵؛ ابن بابویه، محمد بن علی، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۲، ص ۶۶۸.

۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۱۳.

۷. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۶۸.

۸. همان، ص ۱۸۳.

۹. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی، ص ۱۹۹.

۱۵. نساء، ۴۷: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرَّهَا عَلَىٰ آذَانِهَا﴾^۱.

آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد؛ مثل: نساء، ۵۹؛ نساء، ۷۷؛ نساء، ۱۵۹؛ مائده، ۱۴؛ انعام، ۴۴؛ انعام، ۱۵۸؛ اعراف، ۵۳؛ اعراف، ۱۵۷؛ اعراف، ۱۵۹؛ بقره، ۱۹۳؛ توبه، ۳۳؛ یونس، ۲۰؛ طه، ۱۳۵؛ انبیاء، ۱۱. البته آیات مربوط به امام زمان علیه السلام چندین برابر این مقدار است. خوانندگان محترم را برای آگاهی بیشتر به مطالعه کتاب‌های زیر توصیه می‌کنیم:

۱. سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن، سیدهاشم حسینی بحرانی، ترجمه سیدمهدی حائری قزوینی.

۲. امام مهدی از دیدگاه قرآن و عترت، علی دوانی.

۳. مهدی در قرآن، رضا فیروز.

۱۲. آیا قرآن فعلی با آن قرآنی که خدمت حضرت ولی عصر (عج) است یکی است یا خیر؟ تفاوت آن در صورت مغایرت چیست؟

فرقی بین این دو قرآن نیست. در روایات آمده است که مثلاً ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «... وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبَايِعُ النَّاسَ عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ...»^۲ «... به خدا سوگند، گویا نظر می‌کنم به مهدی در بین رکن و مقام که با مردم بر کتاب جدید بیعت می‌کند...» درباره این گونه تعبیر احتمالاتی وجود دارد:

۱. مقصود، آوردن قرآن جدید باشد. این احتمال قطعاً باطل است؛ زیرا امت اسلامی اتفاق دارند بر این که در قرآن نقصان و زیادتی ایجاد نشده و نخواهد شد.

۲. مقصود این باشد که حضرت قرآن را آن‌گونه که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده می‌آورند؛ یعنی آن را با تقدیم و تأخیر در آیات می‌آورند. این احتمال با قول به این که قرآن به امر رسول خدا تدوین شده، سازگاری ندارد.

۱. همان، ص ۲۸۱.

۲. همان، ص ۱۹۴.

۳. ممکن است که مراد همان قرآنی باشد که حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام تدوین کرده‌اند؛ قرآنی که متنش همین قرآن موجود است، البته همراه با بیان شأن نزول، تفسیر برخی آیات، ذکر ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید و برخی خصوصیات دیگر.

امام باقر علیه السلام فرمود: «إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَضَبَ صَرْبٍ فَسَاطِيطٍ لِمَنْ يَعْلَمُ النَّاسَ الْقُرْآنَ عَلَيَّ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ فَأَضَعَبُ مَا يَكُونُ عَلَيَّ مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ لِأَنَّهُ يَخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ»؛ «هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام قیام کنند خیمه‌هایی برپا می‌شود و مردم قرآن را آن‌گونه که خداوند عزوجل نازل کرده فرا می‌گیرند و این امر برای کسانی که قرآن را امروز حفظ کرده‌اند بسیار دشوار خواهد بود؛ زیرا با آنچه الفت داشته و از قرآن مأنوس بوده‌اند، مخالفت و مغایرت دارد.»

۴. ممکن است که مقصود از «کتاب جدید»، معارف و مفاهیم بلند و والایی است که امام از آیات برداشت کرده و به مردم عرضه می‌کنند؛ معانی‌ای که برای آنان تازگی دارد و گویا کتابی با مفاهیمی جدید آورده است. این احتمال، به واقع نزدیک‌تر است.

۱۳. در آموزه‌های دینی ما آمده است که برای فرج امام زمان (عج) دعا کنید؛ در حالی که در اوّل سوره نحل می‌خوانیم که «فرمان خدا به زودی می‌رسد، پس تقاضای تعجیل در آن را نکنید». این موضوع را چگونه می‌توان توضیح داد؟

منظور از «امرالله» در این آیه، فرمان خداوند درباره عذاب مشرکان است، نه فرج امام زمان (عج). برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۵۲ مراجعه کنید. تازه بر فرض که شامل ظهور حضرت بشود – چراکه حضور آن بزرگوار خودبه‌خود عذاب بر کافران و مشرکان است – دعا، به این معنای متعارف صوری نیست، بلکه واقعاً خواهان آن وجود شریف بودن است که خودش یکی از اسباب تکوینی برای ظهور حضرت است.

توضیح این‌که حضرت فقط با دعای «اللهم عجل لوليك الفرج» ظاهر نمی‌شوند؛ بلکه باید زمینه‌ها آماده شود و از جمله آن زمینه‌ها این است که انسان‌ها به نقطه‌ای برسند که واقعاً با تمام وجود به او احساس نیاز کنند. این‌گونه احساس نیاز، یکی از علل تکوینی ظهور آن حضرت است؛ چون خداوند، واجب‌الوجود و بی‌نیاز مطلق است و واجب‌الوجود بالغیر ساختن دیگران و برآوردن نیاز دیگران بر عهده اوست.

۱. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۶.

۱۴. از کسی شنیدم که آیه مستقیم قرآن می گوید که حضرت عیسی زنده است و هنگام ظهور امام زمان (عج) همراه ایشان ظهور می کند و هنگامی که می خواستند حضرت عیسی علیه السلام را بکشند، خداوند آن حضرت را غیب کرده و فردی دیگر را به شکل او درآورده است. آیا این، صحت دارد؟

آیه مربوطه، آیه ۱۵۷ سوره نساء است: ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾؛ «و به سبب گفتار [سراسر دروغ] شان که ما عیسی بن مریم فرستاده خدا را کشتیم؛ در صورتی که او را نکشتند و به دار نیاویختند، بلکه بر آنان مُشْتَبِه شد [به این خاطر شخصی را به گمان این که عیسی است به دار آویختند و کشتند]؛ و کسانی که درباره او اختلاف کردند، نسبت به وضع و حال او در شک هستند، و جز پیروی از گمان و وهم، هیچ آگاهی و علمی به آن ندارند، و یقیناً او را نکشتند.» خداوند در این آیه درباره زنده ماندن حضرت عیسی و کشته شدن فرد دیگری به جای او سخن گفته است. البته در این آیه، درباره ظهور حضرت عیسی و... صحبتی نشده است. در این زمینه، مطالبی در روایات نیز بیان شده است که می توانید مراجعه نمایید.

۱۵. خداوند که قول داده است قرآن تحریف نمی شود؛ پس چرا یکی از علائم ظهور حضرت، تحریف شدن قرآن است؟ در اصل، تحریف قرآن چند نوع دارد و یعنی چه؟
در بین علائم ظهور چیزی با عنوان تحریف قرآن نداریم.

تحریف دو گونه است: لفظی و معنوی. تحریف لفظی به معنای افزودن، کاستن یا جابه جایی الفاظ و عبارات است. در این که قرآن کنونی دست نخورده و همان قرآن نازل شده بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، شواهد قطعی تاریخی فراوانی داریم. بنابراین، تحریف لفظی قرآن به کلی منتفی است. تحریف معنوی به معنای این است که در عین حفظ اصل کلمات و عبارات قرآن مجید در ترجمه یا تفسیر، معنایی برخلاف آنچه مقصود از آیات قرآن است ارائه شود. این گونه تحریف، امکان دارد؛ لیکن این تحریف مربوط به اصل کتاب و منبع دینی نیست، بلکه در واقع، ایجاد انحراف در دایره معرفت دینی و فهم از نصوص دینی است.

۱۶. در قرآن در چند آیه و چند سوره به ظهور امام زمان اشاره شده است؟

آیات مربوط به حضرت مهدی (عج) در قرآن مجید فراوان است که از بین آن‌ها به ذکر دو آیه اکتفا می‌کنیم:
 آیه اول: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ﴾^۱؛ «به تحقیق در زبور پس از تورات نوشتیم که مسلماً زمین را بندگان صالح من به ارث خواهند برد. به یقین، در این سخن پیام رسایی است برای قومی که بندگان خدایند.»

آیه شریفه از سرنوشت نهایی زمین خبر می‌دهد که بندگان صالح، آن را به ارث خواهند برد. نکته درخور تأمل در آیه یادشده این است که در تورات حضرت موسی و زبور حضرت داوود از این حکومت یاد شده است؛ درحالی‌که این دو پیامبر الهی، خودشان از انبیاپی بوده‌اند که حکومت داشتند؛ با این حال، به آن‌ها از حکومت صالحان بر روی زمین خبر داده شده است؛ آن هم با این همه تأکید. مطلب یادشده، این حقیقت را روشن می‌کند که این وعده الهی، حکومت دیگری است و آن حکومت بر کل زمین است. کلمه «الارض» هم به همین معنا اشاره دارد. گفتنی است که برای همین در کتاب این دو پیامبر، وعده تحقق حکومت جهانی داده شده است و چنین حکومتی تا این زمان نبوده و مخصوص به زمان ظهور امام زمان (عج) است. اختصاص ذکر این وعده جهانی در تورات و زبور (از میان کتاب‌های آسمانی دیگر)، ظاهراً به جهت تجربه حکومت مؤمنان بر بخشی از زمین در زمان حضرت موسی و حضرت داوود بوده است.

آیه دوم: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲؛ «خداوند کسانی از شما را که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده فرمود که آنان را قطعاً در زمین جانشین خواهد ساخت؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین ساخت و قطعاً برایشان دینشان را که برایشان پسندیده است مستقر خواهد نمود؛ و قطعاً بيمشان را به ایمنی مبدل می‌کند؛ [در حالی‌که] مرا عبادت می‌کنند [و] چیزی را با من شریک نمی‌گردانند و هر که بعد از آن کفر ورزد پس قطعاً آنان فاسقانند.»

۱. انبیاء، ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲. نور، ۵۵.

در این آیه شریفه، خداوند استقرار حکومت الهی بر روی زمین را به مسلمانان وعده می‌دهد؛ حکومتی که در سایه آن هیچ‌گونه ترسی نیست و در آن عبادت خداوند بدون شرک انجام می‌شود؛ یعنی حکومتی صددرصد اسلامی که در آن از شرک و نفاق اثری نیست. کاملاً روشن است که حکومتی با این خصوصیات، تا به حال نبوده و تنها حضرت حجت است که حکومت جهانی خواهد داشت و دنیا را پر از عدل و داد نموده و ریشه کفر و نفاق را خواهد کند.

تشبیه این حکومت به حکومت پیامبران گذشته، در نوع حکومت (یعنی الهی بودن آن) است، نه در خصوصیات آن از جهت جهانی بودن و برجسته شدن کفر و شرک از سراسر جهان. برای آشنایی بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتاب‌های زیر مراجعه نمایید:

۱. امام مهدی در قرآن در پرتو روایات، سیدجواد رضوی.

۲. معجم الاحادیث المهدی، جلد پنجم، علی کورانی.

۳. سیمای مهدویت در پرتو قرآن، سیدهاشم بحرانی، مترجم سیدمهدی حائری قزوینی.

۱۷. لطفاً آیاتی را که درباره حضرت زهرا علیها السلام در قرآن آمده است ذکر کنید؛ با منبع

موجود در این مورد.

قبل از هر چیز لازم به یادآوری است که مجله قرآنی بیانات، شماره پنجاه و ششم خود (زمستان ۱۳۸۶ ش) را به موضوع قرآن و حضرت زهرا علیها السلام اختصاص داده است. با توجه به مقالات چاپ شده در آن مجله و با مراجعه به مرجع‌شناسی حضرت زهرا علیها السلام و قرآن، به گنجینه مهمی از قرآن و حضرت زهرا می‌توان دست یافت.

در این‌جا نمونه‌هایی از آیات و روایات بیان می‌شود؛ اما نکته‌ای که ذکرش خالی از لطف نیست این‌که عشق به حضرت زهرا علیها السلام موجب شده که در سند و دلالت برخی روایات دقت لازم نشود. بنابراین، اگر هر جا با عقل سلیم یا نص صریحی ناسازگاری داشت یا مطلب بسیار دور از ذهن می‌نمود، باید راه‌های معمول حدیث‌شناسی را پیش گرفت تا اشکال رفع شود. از سوی دیگر، برای انتساب یقینی هر امری به قرآن نیز باید دقیقاً متن و سند بررسی گردد؛ اما در انتساب احتمالی، سخت‌گیری‌های کمتری وجود دارد.

سخن گفتن از فاطمه، فراتر از اندیشه بشری است؛ لذا باید شناخت او را در کلمات خدا و

رسولش یافت. اگر معانی در قالب آن الفاظ بیان می‌شود، به منزله تنزیل حقیقت بلندپایه اوست. از این‌رو، نخست آیات نازل شده درباره معرفتش را بررسی می‌کنیم؛ اما قبل از ورود به بحث، نکاتی را یادآوری می‌کنیم:

۱. چون هدف، نشان دادن شمه‌ای از شخصیت فاطمه ع در کلام وحی است، به مباحث جزئی و فنی ادبی، تفسیری و فقهی نمی‌پردازیم و به دست‌کمی در این زمینه اکتفا می‌کنیم.

۲. دلالت همه آیات مورد بحث یکسان نیست. گذشته از ظاهر کلام، روایات متواتری از طریق شیعه و سنی بر برخی از آیات، دلالت دارد. برخی دیگر، علاوه بر معنا و تفسیر ظاهری، به حکم تفسیر باطنی بر آن حضرت منطبق است و برخی از آیات از قبیل بیان یکی از مصادیق آیه و از باب تطبیق است، نه تفسیر.

۳. برخی آیات، تنها بر شخصیت حضرت زهرا ع دلالت دارد و بعضی ناظر به مقام و منزلت اهل بیت رسول خداست که حضرتش یکی از آنهاست.

آیاتی که دلالت بر فاطمه ع دارند - مطابق شاخص‌هایی که ذکر کرده‌ایم - بر طبق احادیث و اعتقادات شیعه بسیارند:

از جمله: آیه ۶ سوره فاتحه؛ ۲۱ و ۳۷ سوره بقره؛ ۶۱، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۷ و ۱۹۵ سوره آل عمران؛ ۶۹ سوره نساء؛ ۱۱۹ سوره توبه؛ ۲۴ سوره ابراهیم؛ ۲۶ و ۵۷ سوره اسراء، ۱۱۱ سوره مؤمنون؛ ۸۷ سوره انعام؛ ۳۵ سوره نور؛ ۱۱۵ و ۱۳۲ سوره طه؛ ۵۴ و ۷۴ سوره فرقان؛ ۳۳ و ۵۷ سوره احزاب؛ ۲۳ سوره شوری؛ ۱۱ سوره محمد؛ ۱۷ سوره ذاریات؛ ۲۱ سوره طور؛ ۱۹ و ۲۰ سوره الرحمن؛ ۸ سوره حشر؛ ۱ سوره قدر، ۳۸ و ۳۹ سوره مدثر؛ ۳ تا ۷ سوره لیل؛ ۹ سوره مزمل؛ ۱۰۲ سوره انبیاء و ۱ تا ۳ سوره کوثر.

در این مقوله، چند نمونه از این آیات را بررسی می‌کنیم:

۱. سوره کوثر: ﴿إِنَّا أَغْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾.^۱ در شأن نزول این سوره چنین گفته‌اند: زمانی که رسول خدا ص و تن از فرزندان خود به نام‌های عبدالله و قاسم را از دست دادند، دشمنان آن حضرت برای تضعیف او زبان طعن و شماتت گشودند و عاص بن وائل او را «ابتَر» خواند.^۲ «ابتَر» در لغت عرب به «مقطوع النسل» اطلاق می‌شود.^۳

۱. کوثر، ۱ تا ۳.

۲. نیشابوری، ابوالحسن علی بن احمد الواحیدی، اسباب النزول، ص ۳۰۷؛ سیوطی، الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۴.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ۳۶.

«کوثر» از ریشه کثرت است و برجیزی اطلاق می‌شود که شأنیت کثرت در او باشد. مراد از کوثر، خیر فراوان است.^۱ البته آن خیر کثیری که پیامبر در نتیجه اعطای خداوند مالک آن شده است، در آیه اول مشخص نشده و شاید بدین لحاظ باشد که با اطلاق و عدم تقیید آن، عظمت و شأن خاص بدان ببخشد. برای کلمه «کوثر» در این سوره، معانی متعدد مطرح شده است. علامه طباطبایی در *المیزان* با توجه به معنای آخرین آیه که دشمن، آن حضرت را ابرتر معرفی کرده، مناسب‌ترین معنا را «کثرت» ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذکر می‌کند.^۲ اگر خیر کثیر هم مراد باشد، یقیناً یکی از مصادیق آن، فراوانی نسل آن حضرت است. کوثر، صیغه مبالغه است.

آیات این سوره بدین معناست که ای پیامبر، به تو، دختری دادیم که مجسمه خیر است، استوانه برکت و اسطوره بالندگی است. به تو دختری دادیم که اگر همه فضائل و سجایای انسانی را مجسم کنند، زهرا می‌شود. ای پیامبر، به شکرانه این نعمتی که به هیچ‌کس داده نشده و نخواهد شد، نماز بخوان و در هنگام تکبیر، دست‌هایت را بلند کن که این یک حالت خضوع است برای بنده و جلالتی است برای خدا. چگونه فاطمه خیر کثیر نباشد، درحالی که از این نهر کوثر، صدها و بلکه هزاران جوی زلال و روشن، منشعب است. اشرف مخلوقات عالم، باید به شکرانه برخورداری از آن، در برابر پروردگارش، سربرخاک بساید. در کدامین مکتب می‌توان چنین قرب و منزلتی برای زن یافت؟^۳

۲. آیه تطهیر: ﴿إِنَّمَا يَرِيْدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۴ این آیه به گفته بیشتر محدثان اهل سنت و تمام علمای شیعه، در خصوص اهل کسا نازل شده است.

صحیح مسلم و ترمذی و تفسیر کشاف و طبری و *در المنثور*، مستدرک حاکم، منتخب *کنز العمال* و کتاب‌های دیگر از عایشه و ام سلمه و انس بن مالک و ابوسعید خدری و دیگران با مختصر اختلافی روایت کرده‌اند که چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا، فاطمه و علی و حسن و حسین را خواندند و کسای خود را بر روی آن‌ها انداختند و فرمودند: «اللهم إن هؤلاء أهل بيتي، فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا».^۵

۱. طبرسی، مجمع البیان فی علوم القرآن، ج ۵، ص ۵۴۹.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۷۱.

۳. ورعی، سیدجواد، کوثر، محبوبه است، ص ۶۳؛ ماهنامه پیام زن، سال ششم، شماره ۶۸، آبان ۱۳۷۶ ش.

۴. احزاب، ۳۳.

۵. برای نمونه بنگرید به: ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبه للنعمانی، ص ۷۲؛ ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه،

ج ۴، ص ۱۷۹.

در انتهای سوره واقع می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾؛^۱ «هیچ‌کس به قرآن، مسّ وجودی پیدا نمی‌کند مگر مطهرون.» با توجه به این آیه، تنها اهل بیت، مسّ وجودی به کتاب مکنون دارند و این هم فضیلتی بزرگ برای حضرت زهراست.

با توجه به این‌که منظور از اراده حق تعالی در این آیه، اراده تکوینی است، نه تشریحی و با توجه به احادیثی که معنای «رجس» را پاکی از گناه و آلودگی می‌داند - نه پاکی از نجاسات ظاهری - این آیه شریفه، بزرگ‌ترین دلیل بر عصمت فاطمه زهرا از هرگونه گناه و آلودگی است، بلکه می‌توان گفت از بعضی جهات مقام صدیقه طاهره، از بسیاری از انبیا و ائمه نیز برتر است؛ چنان‌که این مطلب، از سخنان تاریخی امام حسین در شب عاشورا در پاسخ به بی‌تابی خواهرش زینب مشاهده می‌شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام با استناد به آیه تطهیر، عصمت و طهارت زهرا را مرضیه را یادآوری می‌کنند. وقتی خلیفه اول با حضرت زهرا به منازعه برخاست و فدک را که در اختیار آن حضرت بود، مصادره کرد و دعوی آن حضرت را نشنید و شهادتش را قبول نکرد، امام علی خطاب به وی گفت: اگر کسی ادعا کند که نعوذا بالله، فاطمه زهرا مرتکب منکر شده است و برای ادعای خود، شاهدانی هم بیاورد و تو او را تصدیق کنی، کتاب خدا را تکذیب کرده‌ای؛ زیرا آیه تطهیر، شهادت خدا بر طهارت زهراست.

آن بانوی بزرگ حد وسط و محور ارتباط اهل کسا بود: «هم اهل بیت النبوه و معدن الرساله، هم فاطمه و أبوها و بعلها و بنوها»؛^۲ «آنان اهل بیت نبوت و معدن رسالت هستند: آنان فاطمه، پدر فاطمه، همسر فاطمه و پسران فاطمه هستند.»

محور اصلی ارتباط اهل بیت با رسول خدا، یک زن است؛ زنی که ذریه‌ای پاک از او زاده می‌شود و اوست که تنها حلقه اتصال این فرزندان با رسول خداست.^۳

اگر به این نکته دقت کنیم که گوینده این کلام، الله، ذات مستجمع صفات جمالیه و جلالیه است - خدایی که پروردگار عالم وجود است و اراده‌اش مساوی با تحقق و وقوع است - حقیقت این تکریم را بهتر احساس خواهیم کرد.

۱. واقعه، ۷۷ تا ۷۹.

۲. حدیث معروف کساء.

۳. گرجی، منیره، نگرش قرآن به حضور زن در تاریخ انبیا، ۱۷۲.

۲. آیه مباهله: ﴿فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾؛^۱ «با کسانی که با تو در امر نبوت مجادله می کنند بگو بیایید پسران و زنان و نفوس خویش را بخوانیم و تضرع کنیم. آن گاه لعنت خدا بر دروغ گویان.»

طبق احادیث متواتر و مشهور میان شیعه و سنی که قریب به اجماع و اتفاق است، در روز مباهله، مسیحیان نجران، پیامبر را مشاهده کردند در حالی که حسنین و فاطمه و علی همراه او بودند و به سوی مکان مورد نظر می آمدند.

در این آیه «نساءنا»، منحصر به حضرت فاطمه شده است؛ با این که زنان و همسران پیامبر در حجره های آن حضرت بوده اند و زنان بزرگ دیگری مانند صفیه و ام هانمی و دیگران وجود داشتند، هیچ کدام به این مباهله دعوت نشدند؛ زیرا مباهله (ابتهال و نفرین کردن) با نصارای نجران یک کار عادی نیست و تنها افراد خاص، صلاحیت آن را دارند.

صحنه مباهله، از لحظات حساس تاریخ اسلام است و حضور در این صحنه، ایمان و اعتقاد خاصی می طلبد. پیامبر برای حضور در این صحنه از میان زنان، تنها، فاطمه را انتخاب می کند. حال، یا این انتخاب از آن روی است که فاطمه به منزله امتی از زنان است؛ درست همان گونه که ابراهیم، خود به تنهایی یک امت بود؛ یا از این روست که او محبوب ترین افراد در نزد پیامبر بود؛ یا چون در میان زنان مسلمان، تنها فاطمه بود که با یقینی تام می توانست قدم در این صحنه بگذارد. البته حق این است که فاطمه هم یک امت بود، هم محبوب ترین زنان در نزد رسول خدا و هم تنها زنی بود که می توانست تکمیل کننده گروهی باشد که به حقیقت و بر حق بودن مسلمانان، یقینی کامل دارند. هم چنین او محور اصلی اتصال آن گروه به رسول خدا بود؛ زیرا آنان شوهر و فرزندان او بودند.

این که پیامبر، فاطمه را در این درگیری اجتماعی - اعتقادی، احضار می کند و او را در چنین مخاطره ای قرار می دهد، خود، نمونه ای بارز و سرمشقی عینی است برای تمام زنان عقیفی که دارای اعتقادات حقد و پیرو صادق راه خدایند و می توانند شجاعانه در چنین صحنه هایی حاضر شوند. نیز این نمایش، دلیلی عینی و ملموس است بر جایگاه والای زهرای مرضیه نزد پیامبر خدا و برابر نبودن هیچ زنی با او در مقام و رتبه خاصی که واجد آن بود.

۳. آیه مودت: ﴿ذَلِكَ الَّذِي يَبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئَ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَيَمُحِّ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيَجْعَلُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾؛^۱ «این همان است که خداوند به بندگان آن که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، مژده می‌دهد. بگو برای آن کار از شما مزدی نمی‌طلبم، مگر دوستداری در حق اهل بیت، و هر کس کار نیکی کند در آن برایش جزای نیک بپذیریم؛ چراکه خداوند آمرزندهٔ قدردان است. یا می‌گویند پیامبر خدا دروغ بسته است...»

ابن عباس دربارهٔ شأن نزول آیات فوق که به آیات مودت شهرت یافته، می‌گوید: چون اسلام پس از هجرت پیامبر به مدینه استحکام یافت، انصار گفتند: نزد پیامبر برویم و بگوییم در گرفتاری‌هایی که پیش می‌آید، اموال ما در اختیار توست و می‌توانی برای پیشبرد دین از آن‌ها استفاده کنی. آیه شریفه نازل شد و پیامبر آن را در پاسخ آنان، تلاوت فرمود. منافقان مانند همیشه که درصدد تضعیف رسول خدا بودند، اظهار داشتند: او در همان مجلس این سخن را ساخت تا ما را پس از خود، نزد خویشانش ذلیل و خوار گرداند. آن‌گاه آیهٔ دوم نازل شد که: آیا بر خداوند دروغ و افتراء می‌زنید؟^۲

از نظر ادبی، بین این که استثنا در آیه ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ متصل باشد یا منقطع، تفاوتی وجود ندارد. اگر استثنا متصل باشد بدین معناست که «من پاداشی از شما نمی‌خواهم جز دوستی اهل بیت». و اگر منقطع باشد، بدین معناست که «دوستی اهل بیت پیامبر، اجری برای پیامبر نیست؛ چراکه بهرهٔ این دوستی، نصیب مسلمانان و دوستان اهل بیت آن حضرت است و بدین وسیله چنین خواهش‌های از سوی رسول خدا ﷺ در راستای دعوت مردم به دین است.»

باید دید این چه مودتی است که هم‌سنگ، هم‌کفه و هم‌وزن اجر رسالت است؛ مودت گروهی که بر سر سلسلهٔ آنان زهرای مرضیه و محبوبهٔ امت قرار دارد؛ همان بانویی که پیامبر درباره‌اش فرمود: «یا حسن یا حسین، انما کفتا المیزان، فاطمة لسانه و لا تعدل الکفتان إلا باللسان، ولا یقوم اللسان إلا علی الکفتین»؛^۳ «ای حسن و حسین، شما دو کفهٔ ترازویی هستید که فاطمه، شاهین آن

۱. شوری، ۲۳ و ۲۴.

۲. زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۳. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله، عوالم العلوم، ج ۱۱، قسم ۲، فاطمه ع، ص ۱۱۸۷.

است و کفه ترازو در حال تعادل قرار نمی‌گیرد، مگر به وسیله شاهین آن و شاهین استوار نمی‌شود، مگر بر دو کفه ترازو.»

در این کلام، زهرا، تنظیم کننده و برقرار کننده تعادل در این کانون معرفی می‌شود.

۴. آیات ابرار: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا يَوْفُونَ بِالَّذِينَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا غُيُوبًا قَفْظِيرًا﴾^۱ «ابرار در آخرت از جام‌های بزرگ لبریز بهشت که چون کافور، سرد و دلپذیر است، می‌آشامند و آن کافورها، خوشبوی و شیرین است. این آب، آمیخته است به آب چشمه‌ای که برای بندگان خاص خود خلق شده و هر کجا بخواهند آن کاسه‌ها حاضر است و در قصرها مهیاست. این آب گوارا مثل این است که در عمارات و ابنیه بهشت، همیشه جریان دارد و در اختیار بنده‌های وفادار خداست. اینان به نذر خود وفا کرده و اطاعت خدا کرده و از روزی که محنت آن آشکار است، می‌ترسند. اینان در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر، اطعام می‌کنند و به زبان حال می‌گویند: ما برای خدا، اطعام کردیم و از شما جزا و تشکری نمی‌خواهیم. ما از پروردگاران در روزی که چهره برافروخته و درهم کشیده است، می‌ترسیم.»

از مسلمات فریقین است که این آیه‌ها درباره حضرت زهرا و شوهر و دو فرزندشان علیها السلام نازل شده است. آیات این سوره در مدینه در هنگام کسالت حسنین علیهما السلام و درباره نذر فاطمه و علی برای سلامتی آنان نازل شد. علامه امینی در *الغدیر*، نام سی و چهار تن از کسانی که شأن نزول این سوره را این داستان دانسته‌اند، ذکر کرده است.^۲

در این مختصر، مجال پرداختن به دقایق تفسیری و جزئیات آنچه در این سوره آمده، نیست. تنها به ذکر این نکته لطیف از آلوسی، مفسر اهل سنت، اکتفا می‌کنیم: در این سوره، سخنی از «حورالعین» که در سوره‌های دیگر یکی از نعمت‌های بهشتی عنوان شده، به میان نیامده است و چه بسا این ناگفتن، به حرمت نور چشم رسول خدا، حضرت فاطمه زهرا باشد که سوره در فضیلت او و

۱. انسان، ۵ تا ۱۰.

۲. علامه امینی، *الغدیر*، ج ۳، ص ۱۵۴ به بعد.

خانواده‌اش و نعمت‌هایی که در بهشت از آن بهره‌مند خواهند شده، نازل شده است.^۱

۵. آیه التقاء بحرین: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ يُخْرَجُ مِنْهُمَا اللَّوْزُ وَالْمُرْجَانُ﴾.^۲ این آیه از جمله آیاتی است که به حکم تفسیر باطنی بر آن حضرت منطبق است. برخی مفسران و محدثان و مورخان فریقین، معتقدند که شأن نزول این آیات درباره تلاقی بحر نبوت و ولایت و درباره حضرت فاطمه و علی علیهما السلام است.

علامه بحرانی، دوازده روایت که بعضی از آن‌ها از طریق اهل سنت نقل شده، ذکر می‌کند که مراد از «بحرین» علی و فاطمه هستند که هیچ‌گاه بر یگدیگر، بغی و سرکشی نمی‌کنند.^۳

بارگاه الهی، از طریق نبوت و ولایت مطلقه با بندگانش مرتبط شده و برایشان مشعل هدایت برافروخته است. فرد اتم و اکمل سلسله نبوت و ولایت، حضرت رسول و خاندان عترت‌اند. اینان هستند که بارگاه روحانیت ربوبی را تشکیل داده و واسطه فیوضات غیبی هستند.

همان‌طور که عالم طبع از ترکیب و تجزیه و تحلیل عناصر و موالید، دائماً در ایجاد وجود است، در عالم انسانیت و معنویت نیز این ارتباط در بین ارواح مجرده که در ابدان مختلفه بروز و ظهور می‌کنند، تجلی کرده، از آن تلاقی‌ها، عناصری ممتاز به دست می‌آورد. از آن جمله، تلاقی اقیانوس محیط نبوت با دریای عمیق ولایت است که به واسطه مهد عصمت و طهارت، تلاقی کرده و از آن گوهرهایی گرانبها برای استفاده بشر به وجود آمده است.

چنان‌که در آغاز سخن گفتیم، آیاتی که در قرآن کریم درباره وجود پنج تن و فاطمه زهرا علیها السلام است، بسیار است و ما در این مقال، تنها به ذکر چند نمونه از آیات پرداختیم.

۱. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۶۵.

۲. الرحمن، ۱۹ تا ۲۲.

۳. بیانات (نخستین نشریه قرآنی به زبان فارسی)، شماره ۵۶، ویژه‌نامه قرآن و حضرت زهرا(س).

فصل دهم:

جایگاه و شخصیت زن در قرآن (۲۵ پرسش)

۱. با توجه به آیه ۲۲۳ سوره بقره که «زنان کشتزار شمایند، هرگونه خواهید به کشتزار خود درآید» و با توجه به حدیث پیامبر (وسائل، ج ۱۴، ص ۱۰۳) «نزدیکی از راه عقب که اگر خود همسر راضی به این امر باشد اشکال ندارد، می‌خواستیم بدانم که از نظر پزشکی و علمای دینی چگونه است. خواهش داریم از هر دو نظر با توجه به علت‌ها برای من شرح دهید. احکام مربوط به کامجویی از پشت زن:

قرآن کریم:

الف) ﴿يَسْأَلُكُمُ خَوْتُ لَكُمْ فَأْتُوا خَوْتَكُمْ أَنِّي سِئِمٌ﴾؛ «همسران شما محل بدرافشانی شما هستند، بنابراین هر زمان بخواهید می‌توانید با آن‌ها آمیزش نمایید.»

در آیه، «هر زمان» منظور است و ربطی به کیفیت نزدیکی (از پشت و...) ندارد. اگر «أنی» به معنی مکان و زمان (با هم) باشد، منظور این است که دو همسر می‌توانند هرگونه و در هر زمان و مکان، از لذت جنسی بهره‌گیرند (جز آنچه در قانون شرع ممنوع شده است).^۱ نکته مهم این است که مهریه‌ای که برای زن هنگام عقد ازدواج قرار داده می‌شود؟ برای آمیزش به‌طور طبیعی با زن و بهره‌وری طبیعی از زن است. بنابراین، اگر کسی خواست از راه غیرطبیعی - مثلاً از عقب - با زن آمیزش کند باید با اجازه زن باشد و زن می‌تواند با این عذر که در هنگام عقد، برای این بهره‌وری مهریه‌ای قرار داده نشده است از تسلیم شدن خودداری کند و اجازه ندهد. پس از قراردادن مهریه‌ای جدید برای بهره‌وری از عقب و اجازه زن، باز چنین عملی به شدت مکروه است.

۱. رک: مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۱.

ب) ﴿...فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ...﴾؛ «...چون پاک شدند، از آن‌جا که خدا فرمان داده است با ایشان نزدیکی کنید...» قائلان به حرمت، به این آیه استشهاد می‌کنند.

ج) خداوند از زبان پیامبرش لوط که قومش را خطاب قرار داده بود، می‌فرماید: ﴿يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ...﴾ «گفت: ای قوم من، این‌ها دختران من هستند [و من حتی حاضرم دختران خودم را به عقد شما درآورم. این‌ها] برای شما پاکیزه‌ترند.» ﴿قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾؛ «لوط به قوم خود گفت: من این دخترانم را به نکاح شما می‌دهم تا اگر خیال عملی دارید انجام دهید.» معتقدان به جواز این کار به این آیه و آیه ۷۸ سوره هود و ۲۲۳ سوره بقره استشهاد می‌کنند.

حدیث شریف:

الف) عبدالله بن ابی‌یعفور می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام دربارهٔ مردی پرسیدم که از پشت با زنش نزدیکی می‌کند. فرمودند: «اگر زن راضی باشد، اشکالی ندارد.»

ب) همو می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام دربارهٔ نزدیکی با زنان از عقب پرسیدم و حضرت علیه السلام فرمود: «اشکالی ندارد؛ ولی من دوست ندارم تو این کار را بکنی.»

ج) علی بن حکم می‌گوید: از صفوان شنیدم که می‌گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مردی از دوستان شما از من خواسته پرسشی را مطرح کنم که او می‌ترسد آن را مطرح کند و از شما شرم دارد. حضرت علیه السلام فرمودند: «پرسش او چیست؟» عرض کردم: آیا مرد می‌تواند با زنش از عقب نزدیکی کند؟ حضرت علیه السلام فرمودند: «آری، این به دست خود اوست.» عرض کردم: شما نیز این کار را می‌کنید؟ فرمودند: «نه، ما این کار را نمی‌کنیم.»

تفصیل احکام:

الف) بنا به نظر اقوی - که نظر مشهور است - نزدیکی کردن با زن یا کنیز از عقب جایز است؛ ولی شدیداً کراهت دارد و احوط، ترک این کار است. به‌ویژه هنگام نارضایتی زن یا زیان رساندن بدو؛ چنان‌که خبر ابن ابی‌یعفور - که پیش‌تر گفته شد - بر آن دلالت دارد.

ب) بنا بر جواز این عمل، آیا می‌توان در ایام حیض از عقب با زن نزدیکی کرد؟ اقوی چنین است.

ج) نزدیکی از عقب در احکام زیر همانند جماع از راه طبیعی [از جلو] است؛ وجوب غسل، عده

گرفتن، تعلق گرفتن مهر، باطل کردن روزه، ثابت شدن حد زنا اگر زن بیگانه باشد، ملاک تحقق جماع که دخول حشفه (قسمت جلویی آلت تناسلی مرد) یا به مقدار آن است، حرمت دختر و مادر زن مورد آمیزش قرار گرفته و دیگر احکام مصاهره که بر دخول مترتب است.

د) این نوع جماع در حصول حلال شدن زن سه طلاقه کافی نیست؛ زیرا در اخبار آمده است که باید زن و مرد (عسیله)، همدیگر را بچشند (کنایه از انزال در رحم زن است)، پس به این قصد، آمیزش جنسی باید از طریق طبیعی صورت پذیرد.

ه) بعید به نظر می‌رسد که این کار از آمیزش جنسی واجب چهارماه یک‌بار، کفایت کند.^۱ نزدیکی با خانم‌ها از پشت از نظر آیات عظام (امام، بهجت، خامنه‌ای، صافی، مکارم، نوری)، کراهت شدید دارد.^۲ آیه‌الله مکارم شیرازی: «این کار بدون رضایت زوجه حرام و با رضایت وی کراهت شدید دارد و اشکال پزشکی آن قابل انکار نیست و تکرار آن سبب نوعی انحراف جنسی می‌شود.»^۳

بررسی رابطه جنسی از نوع مقعد و آسیب‌های جسمانی آن از منظر پزشکی: هیچ پزشکی چنین رابطه‌ای را توصیه نمی‌کند و مسلماً هیچ نظریه‌ای مبنی بر سالم بودن و بی‌ضرر بودن این رابطه ارائه نگردیده است. برعکس، این رابطه همیشه از نظر پزشکی ممنوع است. پزشکان گفته‌اند دستگاه گوارشی دارای دو نوع اسفنکتر^۴ یا دریچه است که یکی از آن‌ها داخلی و غیرارادی است که عبارت از دریچه ورودی غذا به معده و خروج آن است و یکی دیگر از این اسفنکترها خارجی است که ارادی است. در واقع، وقتی غذا بلعیده می‌شود، از طریق مری پایین آمده و به سمت معده می‌رود. در محل ورود و خروج معده، عضلات حلقوی وجود دارند که غیرارادی

۱. سایت دفتر آیه‌الله سیدمحمدتقی مدرسی (www. almodarresi. com).

۲. امام خمینی، آیه‌الله نوری و آیه‌الله فاضل، *تعلیقات العروة*، ج ۲، النکاح، الفصل الاول، مسئله ۱؛ آیه‌الله صافی، *توضیح المسائل* /مراجع، مسئله ۴۵۰؛ آیه‌الله خامنه‌ای، *استفتاء*، سؤال ۴۱۹؛ آیه‌الله مکارم، *تعلیقات علی العروة*، احکام الحيض، السابع؛ دفتر آیه‌الله بهجت و آیه‌الله سیستانی: اگر زن راضی باشد، کراهت شدید دارد و اگر راضی نباشد، بنا بر احتیاط واجب جایز نیست؛ آیه‌الله سیستانی، *توضیح المسائل* /مراجع، مسئله ۴۵۰؛ آیه‌الله تبریزی و آیه‌الله وحید: بنا بر احتیاط واجب جایز نیست؛ آیه‌الله تبریزی، *استفتائات*، سؤال ۱۴۶۳؛ *منهاج الصالحین*، ج ۱، مسئله ۲۲۸؛ آیه‌الله وحید، *منهاج الصالحین*، ج ۲، مسئله ۲۲۸.

۳. مکارم شیرازی، *استفتائات جدید*، ج ۲، ص ۵۵۸.

است و خود به خود در زمان مناسب باز و بسته می‌شود. زمانی که شما احساس می‌کنید که نیاز به عمل خروج مدفوع از دریچهٔ مقعد دارید، اسفنکتر داخلی دوم باز می‌شود. همان‌طور که گفته شد، این باز شدن غیرارادی است. اما عمل باز کردن دریچهٔ مقعد (اسفنکتر خارجی) و در کل دفع مدفوع، ارادی است و در اختیار شماست؛ یعنی از زمانی که احساس کردید نیاز به اجابت مزاج دارید و خودتان را ننگه می‌دارید تا به محل مناسب برسید و سپس به ارادهٔ خودتان باعث خارج شدن مدفوع می‌شود، این ننگه‌داشتن و این عمل خارج کردن مدفوع توسط اسفنکتر خارجی که ارادی است انجام می‌شود. حال، باید دانست که رابطهٔ جنسی از راه مقعد یا کلاً وارد شدن هر شیء در درون مقعد باعث آسیب‌دیدگی اسفنکتر خارجی شده و موجب می‌شود که دریچهٔ خروجی مقعد^۱ به درستی کار خودش را انجام ندهد؛ یعنی از قدرت ارادی خارج می‌شود. پس به مرور زمان، امکان ارادی خروج مدفوع یا ننگه‌داشتن خود را از دست می‌دهید. در این صورت، ناخواسته و غیرارادی مدفوع از دریچهٔ مقعد خارج می‌شود. در چنین حالتی، همیشه لکه‌هایی از مدفوع در لباس زیر مشاهده می‌گردد که مسلماً این برای هیچ آدمی خوشایند نیست.

از جهتی دیگر، سایر بیمارهای عفونی و ویروسی، همانند هپاتیت، ایدز، سفلیس و سایر بیماری‌های مقاربتی از طریق مقعد راحت‌تر منتقل می‌شوند. خیلی از افراد تصور می‌کنند که در رابطهٔ مقعدی هیچ خطری آن‌ها را تهدید نمی‌کند که باید بدانند اتفاقاً چون درون مقعد حاوی باکتری‌های زیادی است، انتقال ویروس‌هایی نظیر ایدز و... راحت‌تر انجام می‌گیرد. این باکتری‌ها با شستشو از بین نمی‌روند. این را هم ذکر کنیم که این باکتری‌ها در مقعد از نظر جذب ویتامین‌ها و... که در رودهٔ کوچک جذب نمی‌شوند برای انسان بسیار مفید هستند.^۲

برخی دیگر از عوارض این عمل (مقاربت از پشت یا دُبُر)، عبارتند از:

۱. مهم‌ترین عارضه‌ای که مجامعت از طریق مقعد برای زن دارد این است که چون لذت حقیقی جنسی برای زن از طریق مقاربت از فرج و مجرای تناسلی حاصل می‌شود نه از طریق مقعد، بنابراین، زن دچار سردمزاجی و بی‌میلی جنسی شده و در آیندهٔ نزدیک خود را موجودی می‌یابد که وسیلهٔ دفع شهوت شوهرش شده و خودش نباید از این غریزهٔ خدادادی لذتی ببرد.

1. Anal.

۲. ر.ک: دیاب، عبدالحمید،/حمد قرقوز، ترجمهٔ کمال روحانی، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۲. از آن جا که دهانه مقعد ماهیچه‌ای حلقوی دارد، مانند یک کش محکم دور آلت مرد را گرفته و در لحظه خروج منی مانند یک سد عمل می‌کند و در اثر این عمل، احتمال پس زدن منی به عقب و فشار به کیسه‌های منی و غده پروستات و عوارض ناشی از آن خیلی زیاد است.

۳. نکته آخر این که از جمله عوارض مقاربت از راه مقعد، ابتلای مرد به زودانزالی در آینده است. در نتیجه، نمی‌تواند آن گونه که باید از همبستری با همسرش لذت ببرد و بنابراین دچار سردمزاجی شده و مشکلات روحی پیدا خواهد کرد.

۲. چرا قرآن می‌فرماید: زن‌ها زمین‌های شما هستند، هر طور خواستید با زمین‌های خود رفتار کنید؟

از دیدگاه قرآن، افراد انسان (چه مرد، چه زن) از نظر حقیقت انسانیت و مسائل ارزشی یکسانند و هیچ‌یک بر دیگری جز به تقوا و عمل صالح بیشتر، برتری ندارند: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾؛ «گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست»، ﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنُجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛^۲ «هر کس، مرد یا زن، کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی‌ای پاکیزه [و نیکو]، حیات [واقعی] می‌بخشیم و یقیناً بهتر از آنچه انجام داده‌اند به آنان پاداش می‌دهیم.»

آیه ﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ﴾،^۳ دلیل برتری مرد بر زن یا دلیل بر تحقیر زن نیست. این آیه، زن را به کشتزار تشبیه کرده است. در هر تشبیه، باید وجه شبه مورد توجه قرار گیرد. گرچه در آیه، وجه شبه ذکر نشده است، شاید وجه شبه این باشد: همان‌گونه که انسان برای ادامه زندگی به تغذیه نیاز دارد و بدون کشت و زرع مواد غذایی، حیات آدمی تأمین نمی‌شود، برای ادامه نسل بشر نیز به وجود زن نیاز است. پس آیه در مقام بیان این ضرورت و نیاز است و در مقام بیان این نکته است که زنان نباید آزار و اذیت شوند و در مقام بیان برتری مرد بر زن نیست.

یکی از چیزهای لازم برای تحقق ظهور کلام این است که گوینده در مقام بیان چیزی باشد که ما

۱. حجرات، ۱۳.

۲. نحل، ۹۷.

۳. بقره، ۲۲۳.

می‌گوییم کلام در آن چیز ظهور دارد - در علم اصول فقه به این مطلب، مقدمات حکمت گفته می‌شود - و چون خداوند در این آیه، در مقام بیان برتری مرد بر زن نیست، بلکه در صدد بیان نیاز به زن و لزوم حفظ وی و آزار نرساندن به وی است، نمی‌توان از آن، برتری را برداشت کرد.

این سخن که زن به کشتزار تشبیه شده است و کشت‌کننده برتر از کشتزار است، یک برداشت ذوقی است و شاید چنین برداشت‌هایی تحمیل نظر به آیات قرآن باشد و از مصادیق تفسیر به رأی محسوب شود که به شدت از آن نهی شده است.

در پایان، عین عبارات تفسیر نمونه را برای وضوح بیشتر مطلب خدمتتان ارائه می‌نماییم:

«قرآن در سوره بقره، آیه ۲۲۳ می‌فرماید: همسران شما محل بذرافشانی شما هستند: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ﴾؛ بنابراین، هر زمان بخواهید می‌توانید با آن‌ها آمیزش نمایید: ﴿فَاتُوا حَرْثَكُمْ اِنِّیْ سَتِّمٌ﴾. در این‌جا زنان تشبیه به مزرعه شده‌اند و این تشبیه ممکن است برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام دربارهٔ نیمی از نوع بشر چنین تعبیری کرده است؛ درحالی‌که نکتهٔ باریکی در این تشبیه نهفته شده [است]. درحقیقت، قرآن می‌خواهد ضرورت وجود زن را در اجتماع انسانی نشان دهد که زن وسیلهٔ اطفاء شهوت و هوسرانی مردان نیست، بلکه وسیله‌ای است برای حفظ حیات نوع بشر. این سخن در برابر آن‌ها که نسبت به جنس زن هم‌چون یک بازیچه یا وسیلهٔ هوسبازی می‌نگرند، هشدار می‌محسوب می‌شود. «حرث» مصدر است و به معنی بذرافشانی است و گاهی به خود مزرعه نیز اطلاق می‌شود. «انی» از اسماء شرط است و غالباً به معنی «متی» که به معنی زمان است استعمال می‌شود و در این صورت آن را «انی» زمانیه می‌گویند و گاهی نیز به معنی مکان است؛ مانند آنچه دربارهٔ حضرت مریم آمده: ﴿قَالَ يَا مَرْيَمُ اَنْتِ لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ﴾؛^۱ «زکریا گفت: ای مریم، این غذای بهشتی را از کجا آورده‌ای؟ گفت: از نزد خدا.» اگر «انی» در آیهٔ فوق، زمانیه باشد، توسعهٔ زمانی مسئلهٔ آمیزش جنسی را بیان می‌کند؛ یعنی در هر ساعتی از شب و روز مجاز هستید، و اگر مکانیه باشد، توسعهٔ در مکان و چگونگی انواع آمیزش است. این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به هر دو جنبه باشد و به این ترتیب، دو همسر می‌توانند هرگونه و در هر زمان و مکان، از لذت جنسی بهره‌گیرند (جز آنچه در قانون شرع ممنوع شده است).^۲

۱. آل عمران، ۳۷.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۱.

لازم به یادآوری است که حتی اگر «انی» مکانیه دانسته شود، جواز آمیزش از عقب زن را صادر نمی‌کند؛ زیرا عقب زن، کشتزار نیست و در آن بچه تولید نمی‌شود. پس مراد این می‌شود که از هر مکان، ولو از پشت زن، در محل ایجاد فرزند آمیزش شود؛ زیرا مردم مدینه می‌گفته‌اند اگر با زن از پشت سر آمیزش شود بچه لوج به دنیا می‌آید. بدین ترتیب، شاید آیه در صدد نفی این سخن بوده باشد.

۳. آیه سوم سوره نوره: ﴿الزانی لا ینکح الا زانیه﴾، مصداق آن چه کسانی هستند و حکمش چیست؟

ظاهر آیات فوق، تحریم ازدواج با زانی و زانیه است. البته این حکم در روایات اسلامی به مردان و زنانی مقید شده است که به این عمل مشهور بوده و توبه نکرده‌اند. بنابراین، اگر به این عمل مشهور نباشند یا از اعمال گذشته خود کناره‌گیری کرده و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته و اثر توبه خود را نیز عملاً نشان داده باشند، ازدواج با آن‌ها شرعاً بی‌مانع است. بدین ترتیب، عنوان زانی و زانیه بر آن‌ها صدق نمی‌کند؛ زیرا این موضوع حالتی بوده است که زائل شده است. البته در صورت اول (این‌که به این عمل مشهور باشند و توبه نکرده باشند؛ قیدی که از روایات اسلامی استفاده می‌شود)، ازدواج با آنان جایز نیست و شأن نزول آیه نیز آن را تأیید می‌کند.

در حدیث معتبری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فقیه معروف زراره از آن حضرت پرسید: تفسیر آیه ﴿الزانی لا ینکح الا زانیه﴾ چیست؟ امام فرمودند: «هُنَّ نِسَاءٌ مَشْهُورَاتٌ بِالزَّنَا وَ رِجَالٌ مَشْهُورُونَ بِالزَّنَا، شُهُرُوا وَ عُرِفُوا بِهِ وَ النَّاسُ الْیَوْمَ بِدَلِّكَ الْمَنْزِلِ فَمَنْ أُقِيمَ عَلَيْهِ حَدُّ الزَّنَا أَوْ مُتَّهَمٌ بِالزَّنَا لَمْ یَنْبَغِ لِأَحَدٍ أَنْ یُنَاكِحَهُ حَتَّى یَعْرِفَ مِنْهُ التَّوْبَةَ»؛^۱ «این آیه اشاره به زنان و مردانی است که به زنا مشهور بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است؛ کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا به این عمل شنیع مشهور گردد، سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند تا توبه او ظاهر و شناخته شود.»^۲ این مضمون در روایات دیگری نیز آمده است.

صرف نظر از روایات، از خود آیه نیز می‌توان فهمید که با یک‌بار زنا، مشکلی برای ازدواج فرد

۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، *الکافی* (ط. الإسلامیة)، ج ۵، ص ۳۵۴.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۳۶۷.

زناکار پیش نمی‌آید؛ زیرا در این صورت، اسم «زانی» بر او صدق نمی‌کند، بلکه به صورت خبری گفته می‌شود که «فلانی زنا کرد»؛ اما وقتی به او زانی می‌گویند که زنا کردن حرفه و راه و روش او شده باشد؛ مانند «فلانی رانندگی کرد» که با فلانی «راننده است» فرق می‌کند.

۴. چرا در قرآن خداوند مردها را بر زن‌ها برتری داده است؟

در قرآن بیان نشده که مردان بر زنان برتری دارند، بلکه فرموده است: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾.^۱ در این باره باید نخست درکی درست از «قوام» بودن مرد و دایره شمول آن داشت تا بتوان به دلیل و فلسفه آن راه یافت. بنابراین، در این جا سه نکته باید روشن شود: معنا، گستره و حکمت.

الف) درباره معنای کلمه «قوام» آمده است: «القوام من القيام و هو ادارة المعاش»؛ یعنی، «قوام» مشتق شده از «قيام» و آن به معنای اداره امور زندگی است.^۲

ب) گستره این حکم به روابط خانوادگی محدود است. به عبارت دیگر، این آیه، بیانگر برتری مطلق مرد نسبت به زن نیست و تنها مسئولیت مرد در سرپرستی کانون خانواده را بیان نموده و به دنبال آن، به برخی از توابع این مسئولیت (مانند لزوم تأمین نیازهای اقتصادی خانواده) اشاره می‌کند. ج) فلسفه این حکم آن است که به طور طبیعی مرد، توانایی بهتری برای اداره خانواده و تأمین نیازمندی‌های آن دارد و نیز مهریه‌ای به زن پرداخته است و هزینه‌های زندگی زن نیز بر دوش اوست. از طرف دیگر، زن نیازمند محیطی امن همراه با آسایش کافی است تا در پرتو آن بتواند به انجام وظایف دیگری که در نظام آفرینش بر عهده او قرار داده شده است (مانند حمل، رشد و تربیت فرزند و...) بپردازد. بنابراین، ریاست و مسئولیت مرد و در راستای آن تلاش برای اداره و تأمین نیازهای خانواده، نه تنها امری شرعی بلکه حقیقتی تکوینی و متناسب با نظام خلقت زن و مرد است و شبیه این مسئله، در برخی از حیوانات نیز مشهود است. بر این اساس، مسئولیت امور مدیریتی و اقتصادی که با اعصاب خردی و... همراه است به مرد سپرده شده است؛ ولی رسیدگی به کودکان و تربیت آنان که آرامش و عاطفه بیشتری می‌خواهد، به زنان واگذار شده است.

۱. نساء، ۳۴.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۵.

۵. در آیه ۳۴ سوره نساء، اگر قرار باشد زن‌ها به خاطر نفقه از شوهر خود اطاعت کنند، پس خیلی از زن‌ها هم می‌توانند روزی خود را درآورند.

خانواده یک واحد کوچک اجتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد؛ زیرا رهبری و سرپرستی دسته‌جمعی که زن و مرد مشترکاً آن را به عهده بگیرند، مفهومی ندارد. در نتیجه مرد یا زن، یکی باید «رئیس» خانواده و دیگری «معاون» و تحت نظارت او باشد. قرآن در این جا تصریح می‌کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. مردان سرپرست زنان هستند: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۱. البته مقصود از این تعبیر، استبداد و اجحاف و تعدی نیست، بلکه منظور، رهبری واحد و منظم با توجه به مسئولیت‌ها و مشورت‌های لازم است.

این مسئله در دنیای امروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیئتی (حتی یک هیئت دو نفری) مأمور انجام کاری شود، حتماً باید یکی از آن دو «رئیس» و دیگری «معاون یا عضو» باشد و گرنه هرج و مرج در کار آن‌ها پیدا می‌شود. سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است. این موقعیت به خاطر وجود خصوصیتی در مرد است که آیه به اجمال از آن گذشته است.

به علاوه، تعهد مرد در برابر زن و فرزندان در خصوص پرداخت مهر، تأمین هزینه‌های زندگی و فراهم‌سازی شرایط زندگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق را به او می‌دهد که وظیفه سرپرستی بر عهده او باشد. البته ممکن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند؛ ولی باید گفت که قوانین به تک‌تک افراد و نفرات نظر ندارد، بلکه نوع و کلی را در نظر می‌گیرد. شکی نیست که از نظر کلی، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بیشتری دارند؛ اگرچه زنان نیز می‌توانند وظایفی بر عهده بگیرند که اهمیت آن تردیدپذیر نیست.^۲

لازم به یادآوری است که وقتی مرد مهریه را بدهد و هزینه‌های زندگی زن و فرزند را تأمین کند، مدیریتش کامل است؛ اما وقتی به هر جهتی نتواند و نیازمند باشد که از کمک‌های مالی زن بهره‌مند باشد، زن نیز می‌تواند در مقابل این کمک به شوهر، از او امتیاز بگیرد و در مدیریت خانه، نقش ایفا کند. بنابراین اگر امروزه، زنان، شاغل و دارای درآمدند می‌توانند از همین اهرم استفاده کنند تا

۱. نساء، ۳۴.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۴۱۲.

کارهای خانه همه براساس مشورت انجام شود. به عبارت دیگر، حکم مدیریت مردان، یک حکم تعبّدی نیست، بلکه بخشی از آن به خاطر هزینه‌های مالی است که مرد انجام می‌دهد. حال، اگر تمام یا بخشی از این هزینه‌ها را زن تأمین کرد، می‌تواند سهم خود را در مدیریت خانه ایفا کند.

۶. مسئله ازدواج مرد با چهار زن؟ احساس زن؟ مرد می‌تواند این حالت را قبول کند؟

در پاسخ به این پرسش، نخست تعدادی از نظرات موجود را ارائه داده، در آخر با نگاهی نو، مسئله را بررسی می‌کنیم.

با مراجعه به روایات اهل بیت، با پاره‌ای از حکمت‌های این قانون الهی می‌توان آشنا شد. برای پاسخ به پرسش شما به بیان برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

امام باقر علیه السلام در پاسخ کسانی که می‌پرسند چرا مؤمن زنان متعدد اختیار می‌کند، می‌فرماید: «برای این که خود را از آلودگی به گناه حفظ کند.» سپس در مقام توضیح ادامه می‌دهند: «اگر فرد به حلال دسترسی داشته باشد، از میل به حرام بی‌نیاز می‌شود و گرد حرام نخواهد رفت.»^۱

می‌دانیم که پاسخ دادن به نیازهای آدمی با عرضه مناسب، از سنّت‌های فراگیر جهان هستی است. اسلام، عرضه مناسب تقاضای جنسی انسان را ارضای دست‌کم آن دانسته است تا فردی از آن محروم نشود؛ ولی از آن جا که اسلام با تدابیری هم‌چون پوشش و عفاف و حیا، زنان را به گونه‌ای تربیت می‌کند که سبب کاسته شدن میل جنسی آن‌ها می‌شود، طبعاً وجود چنین میلی در مردان بیش از آنان خواهد شد. افزون بر این، وجود ایام عذر زنان که شامل یک سوم ایام معاشرت است، به اضافه بخشی از ایام بارداری و شیردهی و مانند آن، ممنوعیتی ایجاد می‌کند که تجویز قانون تعدد زوجات، موجب جبران این محدودیت‌ها و بازداشتن مرد از ارتکاب گناه می‌شود. از این روست که در غرب به خاطر ممنوعیت این قانون، فساد و بی‌بندوباری رواج یافته است.^۲

۲. روایتی دیگر، یکی از حکمت‌های قانون یادشده را بیشتر بودن جمعیت زنان از مردان دانسته

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۶۰.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۸۹ تا ۲۰۰؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۴،

و آن را برنامه‌ای جامع برای ایجاد تعادل و بهره‌مندی تهنی دست و توانمند در جامعه معرفی می‌کند.^۱ توضیح این‌که چه بسا ممکن است در بسیاری از جوامع، تعداد زن و مرد از نظر آمار برابر باشد، ولی چون این تقاضا از لحاظ سنی در زنان زودتر احساس می‌شود، عملاً تعداد متقاضی برای ازدواج میان آن‌ها بیش از مردان خواهد بود. به همین جهت، در جوامعی که سن ازدواج را بالاتر برده‌اند، فساد بیشتری رواج دارد. سوای این، عمر جنسی مردان طولانی‌تر از زنان است. از همه این‌ها گذشته، در جامعه حوادثی وجود دارد که مردان را بیشتر در خطر نابودی قرار می‌دهد. از این‌رو، وجود چنین قانونی می‌تواند تعادل ایجاد کند.^۲

۳. در روایتی دیگر، در بیان حکمت این‌که چرا این قانون فقط برای مردان مجاز شمرده شده، آمده است: زیرا وقتی مرد چهار همسر اختیار کند، نسبت خویشاوندی فرزندان همه زن‌ها با او روشن است؛ ولی چنانچه زنی دو شوهر یا بیشتر داشته باشد، چون همه مردان در ایجاد نطفه فرزندان او شریکند، نسبت خویشاوندی فرزندان با شوهرهای زن مشخص نخواهد شد و این موجب از هم پاشیدن نظام خانواده و اصل و نسب افراد و ... خواهد شد.^۳

بعد از بررسی برخی از حکمت‌های این قانون، بیان این مطلب لازم است که هرچند چنین قانونی را اسلام مجاز شمرده است، در اجرای آن شرایط سنگینی قرار داده که فقط اندکی از مردان می‌توانند از عهده آن برآیند. در این بخش از پاسخ، به برخی از این شرایط اشاره می‌کنیم: الف) رعایت عدالت میان زن‌ها در معاشرت؛ ب) تقسیم‌بندی زمان معاشرت (حق قسم)؛ ج) وجوب نفقه آنان؛ د) وجوب نفقه فرزندان آنان؛ ه) گذشته از همه این‌ها، راه‌های دینی و مشروعی وجود دارد که زن می‌تواند شوهرش را ملزم کند که بدون اجازه او همسر دیگری اختیار نکند.

- اما درباره احساس زن:

اولاً: اسلام اساس اجتماع انسانی را بر حیات عقلی گزارده، نه بر حیات احساسی.

ثانیاً: تعدد زوجات سبب از بین رفتن عواطف و احساسات زن و مواهب خدادادی طبیعی نمی‌شود. روانشناسی جدید اثبات نموده است که صفات روحی و عواطف و احساسات انسان‌ها به

۱. ابن بابویه، شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲. *تفسیر المیزان*، همان؛ *تفسیر نمونه*، همان.

۳. *علل الشرایع*، همان.

لحاظ کمی و کیفی تفاوت دارد و این تفاوت به دلیل تفاوت تربیت و عادت است. بسیاری از آداب و رسوم پسندیده شرقی در غرب مذموم است و بالعکس.

ثالثاً: آیا عواطف و احساسات زن غربی جریحه‌دار نمی‌شود وقتی مشاهده می‌کند که مرد او به‌طور نامشروع با زنان دیگر رابطه دارد؟

رابعاً: هیچ نظام دینی و فکری مانند اسلام به زن و حقوق و شئون او اهمیت نداده است. تجویز تعدد زوجات نیز به دلیل مصالح و فوایدی است که این حکم برای جامعه زنان به‌همراه دارد. به علاوه، حکم تعدد زوجات، حکمی واجب بر هر مرد نیست، بلکه حکمی جوازی است؛ آن هم مشروط به شرایط و قیودی است که بعضی از آن‌ها در مطالب بالا گفته شد. با توجه به این شروط و قیود، نه تنها به حرمت زن لطمه‌ای وارد نمی‌شود و حقوق او ضایع نمی‌گردد، بلکه احترام و شأن زن ارتقا یافته، جامعه از ابتلا به فساد و فحشا حفظ می‌شود.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب‌های زیر مراجعه نمایید:

۱. نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری.

۲. زن در آئینه جلال و جمال، آیه‌الله جوادی آملی.

۳. تفسیر المیزان، ج ۴، علامه طباطبایی.

اما نگاه دیگر به مسئله تعدد زوجات، احساسات زن و غیرت مرد:

به نظر می‌رسد آیه قرآن خوب ترجمه و تفسیر نشده است. صدر آیه چنین است: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾^۱ «و اگر می‌ترسید نسبت به یتیمان به عدالت رفتار نکنید، پس با زنانی که مورد پسند شماست، دو دو، و سه سه و چهار چهار ازدواج کنید. [و اگر می‌ترسید که به عدالت عمل نکنید با یکی [ازدواج کنید] یا [به] زنانی که مالکشان هستید [اکتفا کنید]. این دستور، به دوری گزیدن شما از انحراف نزدیک‌تر است.]»

مفسران آیه را این‌گونه معنی کرده‌اند: «اگر می‌ترسید در صورت ازدواج با دختران یتیم با آنان به عدالت رفتار نکنید، با زنان دیگر که مورد پسند شما باشد دو دو، سه سه و چهار چهار ازدواج کنید.»

معلوم نیست مفسران «ازدواج با دختران یتیم» را از کجا آورده‌اند. آیه فقط لفظ «یتیمان» را دارد و اصلاً سخنی از ازدواج با آنان نیست؛ اما مشکلی که هست این است که بین فراز اول و فراز دوم ربطی وجود ندارد؛ یعنی بین ترس از رفتار غیرعادلانه با یتیمان و ازدواج‌های متعدد ربطی وجود ندارد. مفسران برای ایجاد ربط، یتیمان را به دختران یتیم تبدیل کرده و سخن از ازدواج آنان به میان آورده‌اند و گفته‌اند «اگر می‌ترسید در صورت ازدواج با دختران یتیم، با آنان به عدالت رفتار نکنید با زنان دیگر که... ازدواج کنید»؛ اما باز سؤال قطع نمی‌شود. اولاً مگر با دختران یتیم [یعنی غیربالغ] ازدواج جایز است؟ مگر دختر غیربالغ، حق به نکاح در آوردن خود را دارد؟ ثانیاً بر فرض جواز، اگر نتوانند با دختران یتیمی که همسرش شده‌اند با عدالت رفتار کنند، به چه دلیل چندتا همسر از زنان دیگر انتخاب کند. مگر ظلم به سایر زنان جایز است؟

با توجه به اشکال‌ها معلوم می‌شود که آیه خوب تحلیل نشده است. شاید مراد این باشد: «اگر می‌ترسید نتوانید با بچه یتیم‌ها به عدالت رفتار کنید - مثلاً آنان را به پارک ببرید، روی زانو بنشانید و... - چراکه آنان از خانواده دیگری هستند و شما از خانواده‌ای دیگر و نیز با مادران آنان محرم نیستید، بنابراین سرپرستی از یتیمان برایتان مشکل است. در این صورت، شما می‌توانید با مادران این یتیمان ازدواج کنید تا با ایجاد محرمیت، زمینه عدالت و محبت به یتیمان برایتان فراهم شود.»

پس ترجمه چنین می‌شود: «اگر می‌ترسید که [به خاطر فقدان شناخت یا محرم نبودن یا...] در میان یتیمان با عدالت رفتار نکنید، پس [برای رفع این مشکلات] با زنان دارای دو و سه و چهار [فرزند یتیم] ازدواج کنید.»

بنابراین، تعدد زوجات مربوط به دوران پس از جنگ است که مردان زیادی در جنگ کشته شده‌اند، بچه‌هایشان نیاز به سرپرستی دارند و محرم نبودن، مانعی بر سر راه سرپرستی و عدالت است.

بر این اساس، قدر متقین جواز یا حُسن تعدد زوجات در آیه، مربوط به آن شرایط است، نه تمامی شرایط. پس اشکال‌ها به‌طور کلی مرتفع می‌شود.

۷. حقوق کنیز در قرآن؟ مگر کنیز آدم نبوده؟

اسلام تمام افراد بشر را از یک پدر و مادر می‌داند و هیچ امتیازی برای رنگ، ثروت، مقام، قبیله، نژاد و... قائل نمی‌شود. اسلام تنها امتیاز را تقوا می‌داند و گرامی‌ترین مردمان را پرهیزکارترین آنان می‌داند. اسلام مردم را مانند دانه‌های شانه برابر می‌داند: «النَّاسُ كُلُّهُمْ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمُشْطِ»؛ «مردم مانند دانه‌های شانه برابرند.»

اسلام بردگی و کنیزی را به هیچ وجه فطری نمی‌داند و اعتقاد ندارد که خداوند دو نوع انسان آفریده است. اسلام بر خلاف اعتقاد مردم یونان باستان و عربستان در حق بردگان - مبنی بر این که آنان هیچ گونه حقوق اجتماعی ندارند - ضمن احترام به شخصیت ایشان، آنان را در صف بقیه مردم شمرده و برای آنان حقوق متناسب وضع کرده است. اگر احياناً در حقوق آنها اختلاف ناچیزی دیده می‌شود، به جهت مصلحت خود بردگان و رعایت مصالح اجتماع است و هیچ گونه تحقیر و توهینی در آن منظور نبوده است. در این زمینه، می‌توان به مسلمان شدن بندگان و کنیزان استناد کرد؛ چراکه اگر توهینی به خود در این دین می‌دیدند، با وجود اذیت‌های مشرکان مسلمان نمی‌شدند، بلکه آنها دین اسلام را دین آزادی و برابری بین انسان‌ها یافته بودند و به همین دلیل به این دین عشق می‌ورزیدند.

اسلام برخلاف روش‌های ظالمانه و غیرانسانی بسیاری از نقاط جهان، شالوده یک روش عادلانه را پی‌ریزی کرد و در مجموع، شرایطی برای بردگان و کنیزان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند. درحقیقت، اسلام با فراهم نمودن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بندگان و کنیزان، آنها را از سراسر دنیا برای پیوستن به جامعه اسلامی مشتاق نمود و آنها در بازگشت به وطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج دین اسلام شدند. اسلام راه آزاد شدن بندگان را گشود. به یقین، یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزان نیز مشمول این قاعده بودند. آنها که در جنگ با مسلمانان اسیر می‌شدند یا به صورت کالای تجاری وارد ممالک اسلامی می‌شدند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات‌بخش آن آشنا شده و همانند دیگر مردم، در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند. مالکیت کنیز، شبیه عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالک می‌گردید. گفتنی است که مادر برخی از ائمه عليهم السلام نیز کنیز بوده‌اند.

۸. آیه سوم نساء: «زنانی که مالک آن‌ها یید...»؛ این بی‌حرمتی نیست؟

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾^۱ «و اگر می‌ترسید نسبت به یتیمان به عدالت رفتار نکنید، پس با زنانی که مورد پسند شماست، دودو، سه‌سه و چهارچهار ازدواج کنید. [و اگر می‌ترسید که به عدالت عمل نکنید، با یکی [ازدواج کنید] یا [به] زنانی که مالکشان هستید [اکتفا کنید]. این دستور، به دوری گزیدن شما از انحراف نزدیک‌تر است.]»

منظور از زنان در فقره «او ما ملکت ایمانکم»، کنیز است، نه زنان دیگر؛ چون در آن زمان، کنیز خرید و فروش می‌شد و هر کس کنیزی می‌خرید، صاحب و مالک آن می‌شد. به این اعتبار، قرآن این بیان شریف را می‌فرماید.

پس مالک زن بودن در آن زمان، اولاً فقط نسبت به کنیزان بوده، ثانیاً این ملکیت به این معنا بوده که کس دیگری حق استفاده از او را نداشته است، جز مالکش که با او محرم بوده است. این، به معنای مالک و صاحب تمام اختیارات بودن، نبوده است. ثالثاً لفظ «ملکت» به صورت ماضی است؛ یعنی آنچه قبلاً مالک آن شده‌اید و سخنی درباره مالکیت جدید بر کنیزان مطرح نساخته است. رابعاً در این آیه، نظریات جدیدی مطرح است که برخی ذیل سؤال ازدواج با چهار زن مطرح گشت.

۹. چرا زن در قرآن فقط وسیله‌ای برای آرامش و راحتی و آسایش مرد است و حقوق او بسیار کم؟

بہتر است بدانید آیه کریمه‌ای که شما در پرسش خود بدان اشاره نموده‌اید، دارای نکات فراوانی است که برجسته‌ترین نکته‌اش همان آرامش است. این آرامش برای طرفین است؛ حتی می‌توان گفت این، مرد است که اسیر زن می‌شود و در خدمت او قرار می‌گیرد. واقعاً مولوی زیبا گفته است:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ» حق آراسته است ز آنچه حق آراست، چون دانند جاست؟

چون پی «یسکن الیها»ش آفرید کی تواند آدم از حوا بُرید؟

رستم زال ار بُود وز حمزه بیش هست در فرمان، اسیر زال خویش

آن که عالم مست گفتش، آمدی «کَلِّمْنِي يَا حُمَيْرَا» می‌زدی
 آب غالب شد بر آتش از نهیب ز آتش او جوشد، چو باشد در حجاب (حجاب)
 چون که دیگری حایل آمد هر دو را نیست کرد آن آب را، کردش هوا
 ظاهراً بر زن چو آب ارغالبی باطناً مغلوب و زن را طالبی
 این چنین خاصیتی در آدمیست مهر، حیوان را کم است، آن از کمیست
 گفت پیغمبر که زن بر عاقلان غالب آید سخت و بر صاحب‌دلان
 باز بر زن جاهلان چیره شوند زان که ایشان تند و بس خیره روند
 کم بودشان رقت و لطف و وداد زان که حیوانی است غالب بر نهاد
 مهر و رقت وصف انسانی بود خشم و شهوت وصف حیوانی بود
 یرتو حق است آن معشوق نیست خالق است آن گویا مخلوق نیست^۱

مولوی در اولین بیت خود به آیه مورد نظر شما اشاره می‌کند: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲ «از نشانه‌های او این است که از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدان‌ها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری، در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند، قطعاً نشانه‌هایی است.» این آیه نشان می‌دهد که زن و مرد همجنس‌اند و زن آفریده شد تا مرد در کنار او آرامش یابد. در این جهت که مردان نیاز به آرامش و همسر دارند، فرقی بین پیامبران و دیگران نیست و همه در راه تحقق هدف الهی و تشکیل خانواده کوشا هستند.

چون نکاح، عقدی نظیر عقد بیع و امثال آن است، عزم بر کلاه‌برداری و فریب، قصد نپرداختن مهریه و تصمیم به زور و ارباب در هنگام انعقاد عقد، به صحت آن ضربه می‌زند و انجام هر یک از این امور پس از عقد، مهر و محبت و صمیمیت را از بین می‌برد. در چنین میدانی، صداقت و محبت و

۱. مولوی، مثنوی، دفتر اول، ۲۴۳۷.

۲. روم، ۲۱.

اموری از این قبیل، بیشتر کارساز است و به همین جهت مولوی گفته است: اگر چه شخص رستم زال یا حمزه سیدالشهدا باشد، در این جا اسیر و تحت فرمان همسر خویش است. او با مثال دیگری نیاز و احتیاج را به بهترین نحوی پی می‌گیرد و می‌گوید: پیامبر که همه جهانیان عاشق گفتار اویند و گفتارش همگان را مدهوش می‌کند و از زبانش سخنان وحی ادا می‌شود، وقتی با عایشه روبه‌رو می‌شود، به او می‌گوید: «کلمینی (با من سخن بگو)». به عبارت صریح‌تر، تمامی عالم محتاج نطق او و او محتاج سخن گفتن عایشه است. البته اشتباه نشود این دو نوع نیاز، کاملاً با یکدیگر متفاوت و مختلف‌اند؛ مردم به نطق پیامبر نیازمندند تا تکامل یابند و راهی به جهان معنویت بگشایند؛ اما پیامبر به نطق عایشه نیازمند است تا از جهان معنویت به جهان مادیت بیاید و با موجودات این جهان همنشین شود.

در این جا ناگهان شبهه‌ای در ذهن مآلی رومی خلجان می‌کند: مسلماً مرد از قوت بازو و زور بیشتری برخوردار است و امکانات مادی بیشتری در دست اوست؛ چطور ممکن است او محتاج باشد و زن بی‌نیاز؟ چگونه ممکن است مرد اسیر زن باشد و او صاحب اختیار؟ در صورتی که مرد می‌تواند با زور و تدبیرهای مردانه او را تسلیم خود سازد و از وی هرگونه بهره‌ای ببرد و حتی از او بیگاری بکشد. به همین جهت، فوری، با مثالی به پاسخ‌گویی می‌پردازد و می‌گوید: آب نیز از لحاظ زور و نهیب‌زدن بر آتش غلبه دارد و آن را خاموش می‌کند؛ ولی وقتی حجاب و پرده‌ای بین آنان وجود داشت و آب به وسیله ظرفی روی آتش قرار گرفت، نه تنها آتش را خاموش نمی‌کند، بلکه آتش آن را به جوشش می‌آورد و حتی آن را بخار و فانی می‌کند. اگر تنها جنبه حیوانی انسان مطرح باشد و سخنی از علم و فرهنگ و معنویت و اخلاق و... در کار نباشد، مردان بر زنان غالب و پیروزند و زنان را به سکوت و تسلیم وا داشته، حتی آنان را نابود می‌کنند و از وجود زنان نفعی برده نمی‌شود؛ همان‌گونه که آتش با آب خاموش می‌شود و از وجودش نفعی حاصل نمی‌شود؛ ولی اگر صفات انسانیت موجود باشد، مانند حایلی بین مرد و زن واقع می‌شود و در این صورت، چیرگی از آن زن است و او مرد را با عشق خود گرم می‌کند و به زندگی معنا می‌بخشد.

مولوی با الهام از آیه قرآن که فرموده: ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ می‌گوید: مهر و رقت، وصف انسانی است. از همین رو، از دید یک عارف به زن نگاه می‌کند و می‌گوید: او پرتوی از پرتو خداوند سبحان است و به همین جهت قدرت خلاقیت دارد و می‌تواند آرامش ایجاد کند و

چونان او خالقیت دارد و به کانون خانواده مهر و محبت و صفا و صمیمیت می‌بخشد که ناخودآگاه انسان تصور می‌کند او خالق غیر مخلوق است؛ درحالی‌که خالقیت او ناشی از پرتو خالق بودن اوست، نه استقلال داشتش.

از آنچه گذشت معلوم شد زن در نظام تکوین، قدرت خالقیت دارد و با همان قدرت در مرد، آرامش ایجاد می‌کند. پس اگرچه در ظاهر زن برای آرامش مرد است، درواقع، آیه مطرح می‌سازد که زن توان آرامش‌بخشی دارد.

از سوی دیگر، روح قسمت آخر پرسش شما به فلسفه قانون‌گذاری بر می‌گردد. در پاسخ باید به ملاک‌های جعل یک حکم یا وضع قوانین توجه داشت. خصوصاً درباره تفاوت حقوقی بین زن یا مرد باید توجه نمود که آیا بی‌ملاک است یا آن‌که مصلحت و مفسده مترتب بر آن‌ها مورد نظر بوده است؛ لذا در دو قسمت ذیل، پرسش شما را پاسخ می‌دهیم: یکی در ارتباط با صفات و ویژگی‌های لازم قانون‌گذار صالح و دیگری بحث تشابه حقوقی زن و مرد.

نظام حقوقی اسلام مملو از مسائل و احکام اجتماعی یا فردی شرعی است. اسلام، عقل را یکی از منابع استنباط احکام شرعی دانسته و به تلازم بین حکم عقل و شرع، قایل است. درعین‌حال، قانون شایسته، قانونی است که بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی باشد و این بر شناخت کامل از تمام ابعاد جسمی و روحی و نیازها، غرائز و استعدادها و کمال لایق انسانی و راه رسیدن به آن متوقف است. حال آن‌که روز به روز با پیشرفت علم و تأملات فکری، جهل بشری بیشتر مکشوف می‌گردد و لذا قوانین بشری، همواره دستخوش تغییر و تحول است.

اشتراک تکوینی و تشریحی زن و مرد در قرآن: اسلام بر خلاف آنچه در تاریخ و فرهنگ قرن‌های پیشین غرب و شرق گذشته است، علی‌الاصول، زن و مرد را در امتیازات تکوینی و تشریحی، یکسان دانسته است. چند نمونه از این موارد، عبارتند از:

۱. شوری، آیه ۱۱؛ حجرات، آیه ۱۳؛ اعراف، آیه ۱۸۹ و...؛ ۲. تساوی در ماهیت انسانی و لوازم آن (نساء، آیه ۱؛ خدا و عبودیت (نساء، آیه ۱۲۴؛ نحل، آیه ۹۷؛ توبه، آیه ۷۲؛ احزاب، آیه ۳۵)؛ ۳. تساوی در امکان انتخاب جناح حق و باطل، کفر و ایمان (توبه ۶۷ و ۶۸؛ نور، آیه ۲۶؛ آل عمران، آیه ۴۳ و...؛ ۴. اشتراک در اکثر قریب به اتفاق تکالیف و مسئولیت‌ها؛ گرچه به لحاظ فرهنگ محاوره‌ای احیاناً به صیغه مذکر بیان شده‌اند (بقره، آیه ۱۸۳؛ نور، آیات ۲، ۳۱، ۳۲؛ مائده، آیه ۳۸ و...؛ ۵. استقلال

اجتماعی، سیاسی و اعتقادی زنان و حق مشارکت (ممتحنه، آیات ۱۲، ۱۰ و...); ۶. استقلال اقتصادی زنان؛ حال آن‌که غرب تا چند دهه پیش زن را مالک هیچ چیز نمی‌دانست (نساء، آیه ۳۳); ۷. برخورداری مادران از حقوق خانوادگی نظیر پدران، بلکه حق مادر با توجه به زحمات و تکالیف و مسئولیت‌هایش احیاناً بیشتر است (عنکبوت، آیه ۸؛ اسراء، آیات ۲۳ و ۲۴؛ بقره، آیه ۸۳؛ مریم، آیه ۱۴؛ انعام، آیه ۱۵۱؛ نساء، آیه ۳۶؛ لقمان، آیات ۱۵ و ۱۴؛ احقاف، آیه ۱۵) و ده‌ها مورد دیگر.

«تساوی» آری، «تشابه» خیر: قرآن کریم می‌فرماید: ﴿الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «النَّاسُ كُلُّهُمْ سَوَاءٌ كَأَنَّ سَنَانَ الْمَشْطِ»؛^۲ یعنی مردم اعم از زن و مرد مانند دندان‌های شانه با هم برابرند. لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی، به‌هیچ‌رو تشابه آنان در حقوق نیست، بلکه زن و مرد در حقوق عمومی و حقوق انسانی برابرند؛ اما آیا با توجه به تفاوت‌های موجود و انکارناشدنی، نباید هیچ‌گونه تقسیم کار و وظیفه و اختصاص کارکردی در میان باشد؟ اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی و ارزشی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست؛ البته با توجه به تلازم حق و تکلیف ممکن است به دلیل تکالیف بیشتری که بر عهده مردان گذاشته است، احیاناً اختیارات بیشتری نیز قائل شده باشد.

اینک به تبیین چند مورد که اختیارات بیشتری به مرد داده شده، همراه با فلسفه آن اشاره کنیم:

اول. حق طلاق: این‌که حق طلاق به مرد داده شده، دلیلش این است که بالأخره یک زندگی جمعی نیاز به مدیر دارد؛ اسلام نیز کسی را که کمتر در مقابل عواطف و احساسات تحت تأثیر قرار می‌گیرد و از نظر مدیریت جمعی قوی‌تر است، مسئول اداره زندگی مشترک معرفی کرده و حتی نفقه و هزینه اداره این زندگی را هم بر او واجب نموده است. در این‌که نوع مردان از نظر مدیریت و انعطاف‌پذیری کمتر در برابر احساسات خام، از خانم‌ها قوی‌تر هستند، شکی نیست. به عبارت روشن‌تر، زندگی مشترک به مدیریت نیاز دارد و یکی از شئون این مدیریت، تلاش در حفظ خانواده است. حال، اجرای طلاق و انفکاک از چند حال خارج نیست:

۱. حق طلاق به دست مرد باشد؛

۱. نساء، ۱.

۲. حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص ۳۹.

۲. حق طلاق به دست زن باشد؛

۳. هر دو به‌طور استقلالی این حق را دارا باشند؛

۴. این حق به‌صورت اشتراکی به دست هر دو باشد؛

۵. اصلاً حق طلاقی وجود نداشته باشد.

فرض پنجم صحیح نیست؛ چراکه گاهی، جدایی و گسستن این رابطه به صلاح طرفین است. فرض چهارم هم معقول نیست و با حکمت جعل قانون طلاق منافات دارد؛ زیرا ممکن است یک نفر طالب طلاق و نفر دیگر طالب عدم آن باشد و باز زندگی را سخت می‌کند. فرض سوم آمار طلاق را بالا خواهد بُرد. تازه اگر زن این حق را اعمال کند و مهریه نگیرد، به ضرر او تمام می‌شود؛ چون از نظر جسمی و روحی ضرر دیده است و اگر مهریه را بگیرد به ضرر مرد است؛ زیرا باید مهریه‌ای بپردازد، بدون این‌که همسری داشته باشد و اگر مرد این حق را اعمال کند که فرض اول از فروض پنج‌گانه است. فرض دوم هم با توجه به احساسات و عواطف فراوان خانم‌ها علاوه بر این‌که آمار طلاق را بالا می‌برد (زیرا از نظر آمار غالباً خانم‌ها تقاضای طلاق دارند) و علاوه بر اشکالی که در فرض سوم مطرح شد، باعث سستی کانون محبت خانواده نیز می‌گردد و محبت زن را در دل مرد کاهش می‌دهد.

در نتیجه، بهترین فرض، صورت اول است که مرد خود برای طلاق پیش‌قدم شود. بر این اساس، لازم می‌آید که مهریه زن را بپردازد تا ضررهای زن کاهش یابد و چون مرد احساسات کمتری دارد و مهریه را نیز باید بپردازد، حتی‌المقدور از دادن طلاق خودداری می‌کند. بله، اگر زن، جداً خواستار طلاق بود می‌تواند مهریه خود را ببخشد و در این صورت مرد او را طلاق می‌دهد. علاوه بر این، در شرایطی نیز زن حق طلاق دارد که مانع ظلم به وی می‌شود؛ از جمله طلاق وکالتی، طلاق قضایی و طلاق توافقی.

مسئله ارث و دیه زن در نظام حقوقی اسلام جزئی از کل است و نگاه به آن به‌صورت گسسته و بی‌ارتباط با دیگر اجزای این مجموعه، راهزن اندیشه و موجب برداشت‌های ناصواب می‌شود. بنابراین، نمی‌توان جدا از مجموعه نظام خانواده در اسلام، به این احکام توجه کرد.

در نظام خانوادگی اسلام، موضوع آرامش خانواده و سلامت فرزند بسیار مهم است. حال اگر زن، در جریان مشکلات مالی و... قرار گیرد، با استرس و اضطراب مواجه می‌شود. در نتیجه، از یک‌سو،

کانون خانواده غم‌زده می‌شود و از سوی دیگر، در زمان وضع حمل و شیر دادن که باید زن از آرامش کامل برخوردار باشد، آرامشش گرفته می‌شود. بر همین اساس، هزینه‌های زندگی زن و فرزند کاملاً بر عهده مرد قرار گرفته تا نیازی نباشد که زن درباره آن‌ها فکر کند. آن‌گاه برای این‌که مرد بتواند این هزینه‌های زیاد و همچنین مهریه را تأمین کند، سهم الارث او در بیشتر موارد، دو برابر سهم الارث زن قرار داده شده است.

لازم به یادآوری است که سهم الارث زن و نیز مهریه او برایش پس‌انداز می‌شود تا بیش از پیش بر آرامشش افزوده شود و اموال مرد و درآمدهای او برای زندگی روزمره هزینه می‌گردد.

سوم. دیه: این‌که دیه مرد دو برابر زن است، بحث قرآنی نیست و این تفاوت بر طبق روایات است.^۱ این‌جا تنها به همین نکته بسنده می‌شود که پولی که در مقابل جان مرد پرداخت می‌گردد، دقیقاً مساوی با پولی است که در مقابل جان زن پرداخت می‌شود. آن مقدار اضافه‌ای که پس از کشته شدن مرد می‌دهند، درواقع، بابت جان او نیست، بلکه بابت اموری است که بر ذمه و عهده او بوده است؛ یعنی هزینه‌های زندگی زن و فرزند اوست که بر عهده او بوده و الان که نیست تا آن‌ها را بپردازد، باید از سوی قاتل پرداخت گردد.

به عبارت دیگر، کشته شدن زن و مرد، دیگران را یک‌گونه ناراحت نمی‌کند، کشته شدن مرد، علاوه بر همه ناراحتی‌هایی که برای کشته شدن یک زن دارد، ناراحتی دیگری نیز ایجاد می‌کند که از اکنون هزینه‌های زندگی زن و فرزندانش از کجا تأمین شود و مقدار اضافه دیه مرد برای تأمین این هزینه‌ها و رفع این‌گونه نگرانی‌هاست.

خلاصه: دیه و ارث زن در همه موارد کمتر از مرد نیست، بلکه در مواردی کاملاً یکسان و در مواردی ارث زن بیش از مرد است، از جمله:

۱. دیه زن در کمتر از ثلث با مرد برابر است.

۲. میراث پدر و مادر یا بستگان مادری، بین زن و مرد یکسان است. هم‌چنین در کلاله امی طرف مادری بر طرف پدری مقدم می‌شود و اگر زن نسبت به میت نزدیک‌تر از مرد باشد، چیزی به مرد نمی‌رسد.

۱. این مطلب در مقاله‌های «ثابت و متغیر»، نوشته احمد عابدینی در مجله فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی)، شماره‌های ۳۱ تا ۳۵، به تفصیل بحث شده است.

۳. اگر در مواردی ارث و دیه زن کمتر از مرد است، این مسئله مبتنی بر مصالحی در نظام خانوادگی و روابط زن و مرد است. در مقابل، نه تنها به نیکوترین وجهی جبران شده است، بلکه اساساً حقوق زن در چنین نظامی بسیار بیش از مرد و فراتر از چیزی است که در «فمنیسم» غربی وجود دارد. توضیح این‌که:

الف) اسلام در شرایطی به زن حق ارث بردن داده که به کلی زن از این حق محروم بوده و نه تنها از مرد ارث نمی‌برد، بلکه خود هم چون کالایی به ارث برده می‌شد.

ب) اسلام به زن استقلال اقتصادی داد و او را در تصرف دارایی خود استقلال بخشید.
ج) علاوه بر استقلال اقتصادی، اسلام در هیچ شرایطی زن را به تأمین نیازمندی‌های خود و خانواده موظف نکرده است و در عین حال، رفع نیازمندی‌های او بر عهده مرد است و اگر خودش نیز درآمد اقتصادی داشته باشد، مالک شخصی آن درآمدهاست و موظف نیست که آن‌ها را در جهت نیازمندی‌های خانواده یا حتی نیازمندی‌های خود صرف کند؛ لیکن مرد در هر حال موظف است نیازهای زن را تأمین نماید.

اما در کشورهای غربی، اولاً چیزی به نام حق نفقه وجود ندارد و زن نیز مجبور است برای تأمین معاش خود به تلاش و فعالیت پردازد و همین، موجب افسردگی و استرس زن می‌گردد که آنان در معادلات خود، اصلاً به این مقوله فکر نکرده‌اند. آنان کار و تأمین مقداری از هزینه را برای زن ضروری می‌دانند؛ اما اسلام در این باره، اختیار را به خود خانم‌ها داده که کار بکنند یا نکنند و هزینه‌ای را تقبل نکنند یا نکنند؛ ثانیاً در جهان غرب شخص می‌تواند با وصیت خود، شخص واحدی را وارث تمام دارایی خود بگرداند و آن را به زن و فرزند ندهد. شگفت این‌جاست که در موارد متعددی دیده شده است که ثروتمندان بزرگی تمام دارایی خود را طبق وصیت برای گربه یا سگ خود به ارث نهاده‌اند و تمام اعضای خانواده را از آن محروم ساخته‌اند! در حالی که در حقوق اسلامی، میراث میت بر اساس حکم معین الهی تقسیم و توزیع می‌شود و کسی نمی‌تواند بیش از یک سوم مال خود را وصیت نماید و زن و فرزند را از حقوق خودشان محروم سازد.

لازم به یادآوری است که علامه طباطبایی در تفسیر گرانسنگ *المیزان* می‌نویسد: «نتیجه این‌گونه تقسیم ارث بین مرد و زن آن است که در مرحله «تملک»، مرد دو برابر زن، مالک می‌شود؛ ولی در مرحله «مصرف»، همیشه زن دو برابر مرد بهره می‌برد؛ زیرا زن، سهم و دارایی خود را برای خود نگه می‌دارد؛ ولی مرد باید نفقه زن را نیز بپردازد و در واقع، نیمی از دارایی خود را صرف زن می‌کند.»^۱

۱. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۴، ص ۲۱۵.

برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به:

۱. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام؛
۲. جوادی آملی، عبدالله، زن در آئینه جمال و جلال؛
۳. کمالی، سیدعلی، قرآن و مقام زن؛
۴. مهرپور، حسین، بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران؛
۵. صبحی محمصانی، قوانین فقه اسلامی، ج ۱ ترجمه جمال‌الدین جمالی محلاتی؛
۶. الهامی، داود، روشنفکر و روشنفکرانما؛
۷. ربانی خلخالی، زن از دیدگاه اسلام؛
۸. زیبایی‌نژاد، محمدرضا و محمدتقی سبحانی، درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام.

۱۰. در آیه ۳۴ سوره نساء که درباره نافرمانی زنان از شوهرانشان است، منظور از «و اضرِبوهن» چه نوع کتک‌زدنی است: دست، تازیانه یا چوب؟

متن آیه مدنظر چنین است: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالضَّالِحَاتُ فَانِثَاتٌ خَافِضَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ الَّلَاتِي تَخَافُونَ يُسُوْرُهُنَّ فِعْظُوْهُنَّ وَ أَهْجُوْهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اِضْرِبُوْهُنَّ فَإِنْ أَطَعْتَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيْلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيْمًا كَبِيْرًا﴾؛ «مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آن‌که خدا مردان را [از جهت توان جسمی، تحمل مشکلات و قدرت روحی و فکری] بر زنان برتری داده، و به خاطر آن‌که [مردان] از اموالشان هزینه زندگی زنان را [به‌عنوان حقی واجب] می‌پردازند؛ پس زنان شایسته و درستکار [با رعایت قوانین حق] فرمانبردار [و مطیع شوهر]ند [و] در برابر حقوقی که خدا [به نفع آنان برعهده شوهرانشان] نهاده است، در غیاب شوهر [حقوق و اسرار و اموال او را] حفظ می‌کنند. و زنانی که از سرکشی و نافرمانی آنان بیم دارید [در مرحله اول] پندشان دهید، و [در مرحله بعد] در خوابگاه‌ها از آنان دوری کنید، و [اگر اثر نبخشید] آنان را [به‌گونه‌ای که احساس آزار به دنبال نداشته باشد] تنبیه کنید؛ پس اگر از شما اطاعت کردند برای آزار دادن آنان هیچ راهی مجویید؛ یقیناً خدا بلندمرتبه و بزرگ است.»

در پاسخ به این سؤال، نخست نکاتی را که دیگران گفته‌اند متذکر می‌شویم:

۱. در آیه فوق، بحث دربارهٔ زوجهٔ ستم‌دیده و مظلوم نیست؛ زیرا معلوم است زنی که شوهرش حق او را مراعات نمی‌کند، حق دارد از او امر شوهر تمرد کند. بحث دربارهٔ زنی است که شوهرش تمام حقوق او را مراعات می‌کند؛ ولی او از اطاعت شوهر سرپیچی می‌کند.^۱

۲. اگر به مفهوم آیه درست دقت کنیم می‌بینیم که تنبیه بدنی در رتبهٔ سوم از مراتب سه‌گانهٔ ذکر شده در آیه واقع است؛ بنابراین، در درجهٔ اول اندرز و نصیحت است، در درجهٔ دوم به اصطلاح قهرکردن است و در درجهٔ سوم تنبیه بدنی است. حال، اگر این مراتب به خوبی مراعات شود، ممکن است نوبت به مرحلهٔ آخر نرسد و اگر هم بدان رسید، مواردش خیلی کم خواهد بود.^۲

۳. همان‌طور که در کتب فقهی نیز آمده، مطلق تنبیه منظور نیست؛ بلکه طبق مفاد روایات، تنبیه باید ملایم و خفیف باشد؛ به طوری که موجب شکستگی و جراحت نگردد و باعث کبودی بدن نشود. بنابراین، فقها گفته‌اند اگر در اثر ضرب، ضرر و زبانی حاصل شود، مرد باید غرامت آن را بپردازد. افزون بر آن، تنبیه باید برای اصلاح باشد و اگر برای تشفی خاطر و انتقام صورت بگیرد طبق بیان فقها، حرمت و گناه دارد.^۳

دربارهٔ مقدار و چگونگی زدن، علامه مجلسی رحمته‌الله در بحار الانوار،^۴ روایتی از فقه الرضا عاشق‌الله نقل نموده است که «... وَ الضَّرْبُ بِالسَّوَاكِ وَ شِبْهِهِ ضَرْباً رَفِيقاً»؛ «زدن باید با وسایلی مانند مسواک و امثال آن باشد، آن‌هم با مدارا و ملایمت.»

ظاهر روایت فوق به خوبی نشان می‌دهد که «ضرب» باید در پایین‌ترین حد ممکن باشد و هرگز نباید اندک آسیبی بر بدن وارد کند. وسیله‌ای که در این روایت اشاره شده، چوبی بسیار نازک، مانند ساقهٔ ریحان یا مسواک، سبک و کم‌ضربه است.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیثی می‌فرماید: «من تعجب می‌کنم از کسی که زنش را می‌زند و حال آن‌که مرد به زدن اولی از زن است. زنانان را با چوب نزنید که در آن قصاص است.» همین‌طور در حدیث

۱. سبحانی، جعفر، رسائل و مقالات، ص ۵۲۲.

۲. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۴۶.

۳. نجفی، جواهر الکلام، ج ۳۱، ص ۲۰۷؛ حسینی جرجانی، آیات الاحکام، ج ۲، ص ۳۴۳.

۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار (ط. بیروت)، ج ۱۰۱، ص ۵۸.

۵. منسوب به علی بن موسی، امام هشتم عاشق‌الله، الفقه الرضا عاشق‌الله، ص ۲۴۵.

دیگری هم می‌فرماید: «هر مردی آسیبی به زنش برساند، خداوند به نگهبان آتش جهنم خود دستور می‌دهد که هفتاد بار، به گونه‌ او با گرمای جهنم لطمه وارد آورند.»^۱

تنبیه، خلاف عقل یا فطرت محسوب نمی‌شود. هرگاه زن از امور زناشویی سرباز زد، مرد باید در درجه اول صبر کند، بعد نصیحت کند و سپس قهر کند. آن‌گاه اگر مراتب قبلی پاسخ نداد، با ملاحظه شرایط، به تنبیه روی بیاورد. اگر تنبیه در رتبه نخست بود، نقد عقلی درباره آن به جا بود. درحالی‌که عقل هم در جایی‌که مراتب سه‌گانه پیشین پاسخگو نباشد، به تنبیه حکم می‌کند.^۲ علاوه بر آنچه گفته شد، باید دانست که حل اختلافات خانوادگی در درون خانه از گسترش مشکلات و به بن‌بست رسیدن ادامه زندگی جلوگیری می‌کند؛ حتی اگر برخی فراز و نشیب‌ها در اوائل زندگی و برخی رفتارهای نامناسب با همسر، ظلمی در حق او باشد. به تجربه ثابت شده است بسیاری از خانواده‌ها پس از چنین رفتاری، سازگاری پیدا می‌کنند و زندگی مشترک را سامان می‌دهند. در مقابل، به تجربه ثابت شده است، فرهنگی که حق شکایت و مراجعه به دادگاه را برای زن برجسته می‌کند، آمار طلاق را بالا برده است و این، ظلمی بزرگ‌تر برای زن به وجود آورده است.

روشن شد که نظریه‌های دیگران بالأخره به این منجر شد که ظلم کم، مجاز است؛ اما به نظر نگارنده^۳ مسئله باید به نحوی دیگر حل شود:

- هیچ‌کس حق دخالت در مال، جان و ناموس دیگری را ندارد مگر آن‌که مجوز شرعی داشته باشد.

- با عقد نکاح مجوز استمتاعات جنسی متعارف و لذت بردن مرد از زن صادر می‌شود.

- هرگونه درخواستی خارج از استمتاعات جنسی متعارف، تصرفی است که تا زن اجازه ندهد، حرام و ممنوع است.

- اجبار زن به کاری خارج از مفاد عقد نکاح و شروط ضمن آن، هیچ مجوز شرعی ندارد.

- زن حق ندارد از استمتاعات متعارف مرد جلوگیری کند و در این صورت، مقصر است.

۱. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۰؛ شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ص ۱۵۸.

۲. رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۵، ص ۷۴؛ صابونی محمدعلی، روائع البیان، ج ۱، ص ۴۷۵.

۳. منظور از نگارنده در این بخش، حجت‌الاسلام والمسلمین احمد عابدینی است.

- اگر زن بر چنین تقصیری اعتراف داشت، قانون او را به تمکین فرمان می‌دهد.
 - اگر مرد ادعا داشت که زن تمکین نمی‌کند و زن ادعا داشت که تمکین می‌کند، نزاعی است که در هیچ محکمه‌ای قابل اثبات یا رد نیست؛ چون شاهد و بیّنه‌ای بر آن نمی‌توان اقامه کرد. سوگند نیز برای اثبات آن کارساز نیست؛ زیرا سوگند برای ترک دعواست و این‌جا جای ترک نیست. در چنین موردی که سایر راه‌ها بسته است، بحث موعظه، قهر نمودن مرد از زن و بالأخره زدن زن مطرح می‌شود؛ زیرا یا زن دروغ می‌گوید و تمکین ندارد، پس به جرم دروغ گفتن کتک می‌خورد و چون قاضی در این مورد دخالت ندارد، مقدار کتک به عهده مرد است و روایات او را به دست‌کمی از ضرب سفارش کرده‌اند؛ زدن زن را به تمکین بکشاند، نه بیشتر، و اگر مرد دروغ می‌گوید و زن تمکین دارد، علاوه بر گناه دروغ‌گویی و گناه تصرف حرام در بدن زن، زدن زن به زیان خود وی می‌شود؛ زیرا لذت بردن از زن کتک‌خورده و ناراحت، امری ناممکن است.

از آنچه بیان شد روشن می‌شود که مرد تنها در جایی حق کتک زدن دارد که قاضی و شاهد، امکان دخالت نداشته باشند و این زدن باید پس از بی‌اثر بودن موعظه و قهر نمودن در رختخواب باشد و مقدار آن باید در حدی باشد که زن را به تمکین بکشاند، نه بیشتر؛ زیرا در جای خود گفته شده است که: «الضرورات تقدر بقدرها»؛^۱ «اموری که به‌خاطر ضرورت مباح می‌شود، در محدوده همان ضرورت مباح است.»

۱۱. طبق آیه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾، آیا می‌توان چنین برداشت کرد که تهیه جهیزیه هم به عهده مرد است و اگر چنین است، چرا در جامعه ما عرف نیست؟
 درباره آیه شریفه ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۲ باید معنای آن را به‌درستی فهم نمود. در این رابطه باید ابتدا درکی درست از «قوام بودن» مرد و دایره شمول آن داشت تا بتوان به دلیل و فلسفه آن راه یافت. بنابراین، در این‌جا سه نکته باید روشن شود: معنا، گستره و حکمت.

۱. حکیم، سیدمحسن طباطبایی، مستمسک العروة الوثقی، ج ۸، ص ۵۷۷؛ خویی، سیدابوالقاسم موسوی، موسوعة الإمام الخوئی،

ج ۱۱، ص ۳۰۸؛ شیرازی، سیدمحمد حسینی، الفقه، القواعد الفقهیة، ص ۱۳۰.

۲. نساء، ۴.

الف) در رابطه با معنای کلمه «قوام» آمده است: «القوام من القيام و هو ادارة المعاش»؛ «قوام مشتق از قیام است و آن به معنای اداره امور زندگی است.»^۱

ب) گستره این حکم به روابط خانوادگی محدود است. به عبارت دیگر، این آیه، بیانگر برتری مطلق مرد بر زن نیست و تنها مسئولیت مرد در سرپرستی کانون خانواده را بیان می‌کند و به دنبال آن، به برخی از توابع این مسئولیت (مانند لزوم تأمین نیازهای اقتصادی خانواده) اشاره می‌نماید.

ج) فلسفه این حکم آن است که به طور طبیعی مرد، توانایی بهتری برای اداره خانواده و تأمین نیازمندی‌های آن دارد. از طرف دیگر، زن نیازمند محیطی امن همراه با آسایش کافی است تا در پرتو آن، بتواند به انجام وظایف دیگری که در نظام آفرینش بر عهده او قرار داده شده است، مانند حمل، رشد و تربیت فرزند و... بپردازد. بنابراین، ریاست و مسئولیت مرد و در راستای آن تلاش برای اداره و تأمین نیازهای خانواده، نه تنها امری شرعی بلکه حقیقتی تکوینی و متناسب با نظام خلقت زن و مرد است.

سؤال شما اجمال دارد و واضح نیست: اگر مقصود جهیزیه دخترخانه است که بر عهده پدر است. اگر مراد جهیزیه خانمی است که بناست خانم این آقا بشود که قبل از عقد ازدواج، بین این زن و مرد رابطه قوام بودن برقرار نبوده است؛ چون شوهر بر همسرش قوامیت دارد، نه هر مردی بر هر زنی. بنابراین از این آیه، قوام بودن به معنایی که جهیزیه همسر خودش را تهیه کند، استفاده نمی‌شود.

۱۲. قرآن کریم (دین اسلام و فرهنگ دینی) حجاب را برای افراد به هنگام حضور در خانواده

و جامعه چگونه معرفی می‌کند؟

برای پاسخ به این پرسش، باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. «مجتهد»، کارشناس دین است؛ نه چیزی را از نزد خود حلال می‌کند، نه حرام. البته این اختیار را خداوند به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز نداده است که چیزی را از نزد خود حلال یا حرام کنند: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.^۲ این آیه درباره رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که آن حضرت

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۵.

۲. نجم، ۳ و ۴.

هرگز بر اساس خواسته‌های نفسانی خود، سخن نمی‌گویند؛ بلکه این سخنان، وحی الهی است که به آن حضرت القاء می‌شود.

۲. برای دریافت احکام الهی، رجوع به قرآن کفایت نمی‌کند. این منطق، ناپذیرفتنی و محکوم است؛ زیرا اولاً در قرآن جزئیات و تفصیل بدیهی‌ترین احکام دینی (مانند نماز و روزه) نیز نیامده است؛ این‌که نماز چند رکعت است، چگونه باید خواند و سایر شرایط آن، در کجای قرآن بیان شده است؟

۳. خداوند خواسته است برای دریافت و فهم مسائل، علاوه بر قرآن، به مفسران آن یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز رجوع شود.

۴. به اتفاق شیعه و سنی، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث متواتر «تقلین»، شرط نجات از انحرافات را تمسک به قرآن و عترت دانسته است. از این رو، باید علاوه بر قرآن، به روایات نقل‌شده در این موضوع نیز رجوع گردد.

درباره آیات حجاب، از جمله می‌توان به آیات زیر اشاره نمود:

الف) خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ... وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾؛^۱ «ای پیامبر، به زنان باایمان بگو... روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند [تا گردن و سینه با آن پوشانده شود]». «خُمُر» جمع خمار است و خمار به معنای وسیله و پوششی است که با آن سر خود را می‌پوشانند؛ یعنی همان روسری و مقنعه. همان‌طور که مفسران سنی و شیعه بیان کرده‌اند و شأن نزول آیات نیز تأیید می‌کند، زنان عرب قبل از نزول آیه، اطراف روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنان نمایان می‌شد. از این رو، قرآن دستور می‌دهد که به گونه‌ای روسری را بر سر خود بیندازید که کاملاً بدن شما پوشیده باشد (تعبیر «ضَرْب» با «علی») به معنای القاء و افکندن با شدت است و این تعبیر، تأکید بر پوشش کامل است). یکی از محققان می‌گوید: این آیه سخن از پوشش سر نکرده است؛ این موضوع، امری طبیعی بوده است؛ چراکه این مسئله مسلم و مفروغ‌عنه بوده و کسی در آن تردیدی نداشته است. زنان

۱. نور، ۳۱.

۲. راغب اصفهانی، مفردات، ماده «خمر»، ج ۱، ص ۶۳۸.

عرب قبل از این آیات نیز سر خود را می پوشاندند و اصلاً معنای روسری و خمار این است؛ لذا نیازی به بیان و توضیح نداشت.^۱

در روایتی که از امامان معصوم علیهم السلام در تفسیر این آیه وارد شده است و نیز طبق بیان مفسران صدر اسلام (مانند ابن عباس و...)، مقصود این است که زنان باید موهای خود را بپوشانند. علاوه بر آن که روسری ها را به گونه ای بپوشانند که به پشت سر خود نیز نیفکنند تا گردن و سینه هایشان پیدا باشد و تنها موضعی از بدن زن - که دیدن غیر گناه آلود آن برای بیگانگان (نامحرم) جایز است - پوشیده نباشد. برای مرد، نگاه به صورت و دست های زنان تا مچ اشکال ندارد؛ البته به شرط این که به قصد تلذذ نگاه نکند و ریبه (خوف از این که به خاطر نگاه شهوانی و تحریک آمیز به فتنه بیفتد) نباشد؛ و گرنه هم بر مرد حرام است به این مواضع نگاه کند و هم بر زن واجب است آن ها را بپوشاند.^۲

ب) در آیه ۶۰ سوره نور فقط به زنان سالمند - که از جهت مسائل نکاح و مسائل شهوانی از کار افتاده اند - اجازه داده شده که لباس های رویین خود را بر زمین گذارند. البته به شرط این که در برابر مردم خود آرایی نکنند. در عین حال، هم از نظر مفسران و هم بر اساس روایات وارده از ائمه معصومین علیهم السلام، مقصود، جواز کشف حجاب فقط در خصوص روسری و چادر است. پس مورد استثنا نیز بیانگر این است که در حکم اصلی، پوشش سر و گردن و سینه، مد نظر بوده است. «جلباب» نیز پوششی است شبیه چادر؛ بلندتر، بزرگ تر و کامل تر از روسری و خمار؛ چنان که با مراجعه به کتاب های تفسیر و لغت آشکار می شود.

برای اطلاع بیشتر به کتاب های زیر مراجعه نمایید:

۱. کتاب های تفسیر قرآن، مانند: مجمع البیان، اثر طبرسی؛ المیزان، اثر علامه طباطبایی؛ نمونه، اثر مکارم شیرازی و همکاران؛ کشف، اثر زمخشری؛ التفسیر الکبیر، اثر فخر رازی؛ الصافی، اثر مولی محسن فیض کاشانی.

۲. کتاب های لغت؛ به ویژه لغات قرآنی، مانند: المفردات فی غرائب القرآن، اثر راغب اصفهانی؛

قاموس قرآن، اثر سید علی اکبر قرشی.

۱. مصطفوی حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۳۰ و ص ۳۵۸.

۲. حویزی، عبدعلی، تفسیر نور النقلین، ج ۳، ص ۵۸۹ تا ۵۹۰.

۳. مسئله حجاب، شهید مطهری.

۴. «سیری در آیات حجاب»، مندرج در: مجله فقه، شماره ۲۳.

۱۳. در کدام آیه از قرآن یا کدام حدیث از عترت آمده که زن باید موه‌های سر خود را بپوشاند؟ (در سطح عموم مردم).

بر اساس آیات ۳۱ سوره نور و ۵۹ سوره احزاب و روایات، مقدار پوشش حجاب برای زنان از سر تا پاست؛ به استثنای گردی صورت و دست‌ها تا مچ. برای نمونه در آیه ۵۹ سوره احزاب آمده است: «ای پیامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن‌که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیک‌تر است و خدا آمرزنده مهربان است.»

در این آیه از واژه‌های «خمار» و «جلایب» استفاده شده است. خمار به معنای پوشش است و به‌طور معمول به چیزی مانند روسری گفته می‌شود که زنان با آن، سر خود را می‌پوشانند. «جلایب»، جمع «جلباب» است و معانی متعددی دارد و قدر مسلم، چیزی است مانند چادر که زنان با آن خود را می‌پوشانند.

حفظ پاکدامنی زنان منحصر به این مقدار پوشش نیست؛ بلکه آنان باید از هر نوع رفتاری که موجب تحریک و تطمیع افراد هوسران شود، اجتناب کنند؛ مثلاً در قرآن کریم، از نرمش در سخن گفتن - که موجب تحریک و تطمیع است - نهی شده است: «زنهار! نازک و نرم با مردان سخن مگوید؛ مبادا آن که دلش بیمار [هوی و هوس است] در طمع افتد؛ بلکه متین سخن گوید.»^۱

۱۴. لطفاً تمام آیات قرآن را که مربوط به حجاب می‌شود، برایم یادداشت کنید.

کندوکاو در آیات حجاب، آن هم یک‌جا و همه‌سونگرانه، برای اهل نظر و فقه‌پژوهان می‌تواند راهگشا و پرفایده باشد و آنان را در دستیابی به زوایای گوناگون این گزاره مهم اجتماعی رهنمون سازد. کنار هم گذاردن آیات حجاب و درنگ بر روی آن‌ها و توجه به آغاز و پایان نشانه‌های

پیوسته و ناپیوسته هر یک از آیات، بسیار روشنگر و راهگشا خواهد بود که در ضمن بحث، به آن‌ها اشاره خواهد شد. نکته شایان توجه این است که قرار دادن آیات در کنار هم، آوردن آن‌ها به ترتیب نزول و دقت و درنگ روی آن‌ها، نشان خواهد داد که حکم حجاب، یک باره اعلام نشده است؛ بلکه کم‌کم و با گذشت زمان و آماده شدن زمینه بر قلب مبارک پیامبر ﷺ نازل شده است.

ابتدا، در روزهای پایانی سال پنجم هجری قمری در جریان ولیمه ازدواج پیامبر ﷺ با «زینب بنت جحش» (همسر طلاق داده شده زید بن حارثه)، آیه حجاب همسران پیامبر ﷺ بر آن حضرت نازل شد. برابر دستور این آیه شریفه، همه مردان می‌بایست از پس پرده با همسران پیامبر ﷺ سخن بگویند.

در مرحله دوم، خویشاوندان نسبی از دایره این حکم بیرون شدند و آنان اجازه یافتند با همسران پیامبر ﷺ بی آن‌که پرده‌ای در بین باشد، سخن بگویند.

در مرحله سوم، جلباب (چادر) حقی برای همسران و دختران پیامبر ﷺ و زنان مؤمن شمرده شد.

در مرحله چهارم، آیات سوره نور، احکام حجاب بانوان را تکلیف قلمداد کرد.

در مرحله پنجم، اجازه گرفتن برای ورود به محل استراحت بانوان محرم، مطرح شد.

مرحله نخست: تا پیش از سال پنجم هجری قمری، بر زنان مسلمان واجب نشده بود که حجاب داشته باشند. آنان با همان لباس معمول و مرسوم آن زمان، در جامعه حاضر می‌شدند، با مردان سخن می‌گفتند و حتی با آنان بر سر یک سفره می‌نشستند و از یک ظرف غذا می‌خوردند؛ تا این‌که در سال پنجم هجری قمری، پس از ازدواج پیامبر ﷺ با «زینب بنت جحش» خداوند، حجاب را بر زنان حضرت قرار داد و به مؤمنان دستور داد که هرگاه از همسران پیامبر ﷺ چیزی خواستید، از پشت پرده بخواهید: ﴿وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾، سپس دلیل این دستور را چنین بیان فرمود: ﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ﴾.^۱

مرحله دوم: در پی نازل شدن حکم حجاب درباره همسران رسول خدا ﷺ و بازداشته شدن مردان از سخن گفتن مستقیم با آنان و دستور به نگاه نکردن به ایشان - که ظاهراً گویا این حکم، همه حتی پدران، برادران و خویشان همسران رسول خدا ﷺ را در بر می‌گرفت - این پرسش‌ها مطرح شد: آیا

پدران همسران رسول خدا ﷺ از دیدن دختران خود باز داشته شده‌اند؟ آیا برادران همسران رسول خدا ﷺ حق دیدن خواهران خود را ندارند؟ آیا پسران همسران پیامبر ﷺ که از شوی پیشین همسران ایشان هستند، دیگر اجازه ندارند مادران خود را ببینند؟ آیا زنان مؤمن، بسان مردان مؤمن باید از پس پرده با همسران پیامبر ﷺ سخن بگویند؟ آیا همان‌گونه که ﴿یا ایها الذین آمنوا﴾ زنان و مردان با ایمان را در بر می‌گیرد و تنها از باب «تغلیب» ضمیرها، مذکر آمده است، در ﴿اذا سألتموهن﴾ ضمیر مخاطب از باب «تغلیب» به صورت مذکر آمده است؛ ولی در واقع زنان را هم شامل می‌شود و برابر این حکم، زنان مؤمن نیز باید از پس پرده با همسران رسول خدا ﷺ سخن بگویند یا این‌که این حکم ویژه مردان است؟

در بی‌بروز این‌گونه پرسش‌ها و شبهه‌ها، این آیه شریفه فرود آمد: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَیْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَ لَا أَبْنَائِهِنَّ وَ لَا إِخْوَانِهِنَّ وَ لَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَ لَا نِسَائِهِنَّ وَ لَا مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُنَّ وَ اتَّقِیْنَ اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدًا﴾^۱ «بر زنان درباره پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان [هم‌کیش] و بردگان نشان گناهی نیست [که دیده شوند]؛ و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است.»

مرحله سوم: ﴿یا ایها النبی قل لأزواجک و بناتک و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک اذنی أن یعرفن فلا یؤذین و کان الله عفورا رحیما﴾^۲ «ای پیامبر، به همسران و دختران خود و زنان مؤمنان بگو: چادرهایشان را بر خود فرو گیرند، این نزدیک‌تر است برای این‌که شناخته شوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند و خدا آمرزنده مهربان است.»

تاکنون روشن شد که همسران پیامبر ﷺ می‌باید خود را در پس پرده نگه دارند و تنها می‌توانند با خویشان نسبی و زنان مؤمن و بردگان، بدون پرده روبه‌رو شوند.

از دیگر سو، این وظیفه، شرافت و ویژه‌ای بود که شامل زنان پیامبر ﷺ شده بود؛ همان‌گونه که پیش از این نیز شرافت‌ها و وظایف دیگری پیدا کرده بودند؛ از جمله، شرافت ام المؤمنین بودن: ﴿النّبی اولى بالمؤمنین من انفسهم و ازواجهم امهاتهم﴾^۳، مساوی نبودن با دیگر زنان مسلمان در کفر و

۱. احزاب، ۵۵.

۲. احزاب، ۵۹.

۳. احزاب، ۶.

پاداش، البته به شرط داشتن تقوا: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾.^۱ از آن سو، وظیفه‌هایی نیز بر همسران پیامبر مقرر شد؛ از جمله، به ناز و کرشمه سخن نگفتن با مردان و پسندیده سخن گفتن: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ... وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾،^۲ خارج نشدن از خانه: ﴿قَرْنَ فِي بَيْوتِكُنَّ﴾^۳ و به گونه دوران جاهلی، خود را نیاراستن: ﴿لَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾.^۴ به هر حال، بخشیدن شرافت بدون قرار دادن وظیفه و تکلیف ویژه، نبوده است.

حال، پس از فراخواندن امهات المؤمنین به حجاب – که هم شرافت و امتیاز بود و هم تکلیف و وظیفه – همین وظیفه و امتیاز را به دیگر زنان مؤمن نیز تسری یافت تا آنان هم از شرافت بهره‌مند گردند و قدر و منزلت آنان شناخته شود. و جوانان و ولگردان، با آنان برخورد دور از ادب و آزاردهنده نداشته باشند و دریابند که اینان، زنان باشخصیت و شریف و پاک هستند و نباید به هیچ‌روی، آزرده و اذیت شوند.

از این رو، حجاب جایگاه ویژه‌ای دارد و برای زنان مؤمن شرافت به‌شمار می‌آید. چنین بود که زنان مدینه از این دستور خداوند استقبال کردند و به سرعت مقنعه‌ها و چادرهای سیاه تهیه نموده، خود را با آن‌ها پوشاندند.

مرحله چهارم: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْتَبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۵ «به زنان باایمان بگو: دیده فرو بندند و ناموسشان را مصون دارند و زیورهایشان را – مگر آنچه از آن نمایان است – آشکار نگردانند و [اطراف] روسری‌هایشان را بر گریبانشان بیندازند، و زینتشان را مگر بر شوهرشان

۱. احزاب، ۳۲.

۲. همان.

۳. احزاب، ۳۳.

۴. همان.

۵. نور، ۳۱.

یا پدرشان یا پدران شوهرشان یا پسرانشان یا پدران شوهرشان یا برادرشان یا پسران برادرشان یا پسران خواهرشان یا زنان هم‌کیششان یا کنیزانشان یا خدمتکاران مردی که [از زن] بی‌نیازند یا بر کودکانی که بر نهانی‌های زنان وقوف ندارند. آشکار نگردانند. پاهایشان را آن‌چنان بر زمین نکوبند که زبنتی که نهان داشته‌اند عیان گردد. و ای مؤمنان، همه به سوی خدا باز آیید؛ باشد که رستگاری یابید.»

خداوند در این مرحله، به زنان پارسا و مؤمن فرمان می‌دهد چشمان خود را از نگاه‌های ناروا فرو گیرند، اندام خود را بپوشانند، زینت و آرایش خود را به‌جز آن‌جا که ناگزیر آشکار می‌شود، بر بیگانه آشکار نسازند، سینه و دوش خود را به مقنعه بپوشانند، زینت و جمال را جز برای محرم‌های سببی و نسبی یا زنان و کنیزکان و کودکان ناآگاه بر عورت زنان، نمایانند و چنان پا به زمین نکوبند که خلخال و زیورشان بیرون آید و آشکار شود.

مرحله پنجم: پوشش در برابر محرم‌ها: از آیاتی که پیش از این، از آن‌ها سخن گفته شد، روشن شد که لازم نیست زنان، قسمت‌هایی از بدن خود را که پیش از نازل شدن آیه حجاب نمی‌پوشانده‌اند، در برابر خویشاوندان دوازده‌گانه مطرح شده در آیه ۳۰ سوره نور بپوشانند؛ ولی از آیات به‌دست نیامد که حکم آن جاهایی را که پیش از آیه حجاب می‌پوشانده‌اند، اکنون چیست و در برابر این دوازده گروه چه باید بکنند؛ مثلاً: آیا مادر می‌تواند تمامی بدن - غیر از عورت - را در برابر فرزند بالغ خود نمایان کند؟ آیا خواهر می‌تواند تمامی بدن - غیر از عورت - را در برابر برادر بالغ خود نمایان کند؟ از آیات مورد بحث، روا بودن آشکار ساختن سینه، شکم، کمر، ساق پا و ران‌ها و مانند آن در برابر مَحْرَمَها به دست نیامد.

اکنون می‌خواهیم بگوییم: از ظاهر قرآن مجید، به‌دست می‌آید که حاضر شدن زن با لباس نامناسب و نمایاندن شکم، سینه، ران و... در برابر خویشان نسبی، بی‌چون و چرا، حرام است. خداوند در آیه ۵۸ تا ۵۹ سوره نور مسئله را مطرح فرموده و حتی ورود بدون اجازه به اتاق پدر و مادر را ممنوع فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَ لَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱ «ای آنان که ایمان آورده‌اید، غلامان و کنیزان زرخرد شما و کودکان نابالغ، - برای وارد شدن به اتاق شما - باید سه وقت از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، هنگامی که لباس‌های

خود را هنگام ظهر در می‌آورید و پس از نماز عشا. این سه وقت، عورت است از برای شما. بر شما و بر آنان، غیر از این سه وقت، گناهی نیست. شماری از شما بر شماری دیگر وارد شونده و گردش کننده‌اند. این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند و خداوند، دانای حکیم است.» ﴿وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ بَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾؛ «هنگامی که کودکان شما به سن بلوغ رسیدند، باید از شما اجازه بگیرند؛ همان‌گونه که پیشینیان آنان اجازه می‌گرفتند. این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند. خداوند دانای حکیم است.»

آیه می‌فرماید کودکان نابالغ، در سه وقت، برای ورود به اتاق پدر و مادر اجازه بگیرند. حال، کودکان بالغ چگونه؟ اینان، باید در هر حال اجازه بگیرند؛ چه در این سه وقت، چه در وقت‌های دیگر. با این‌که در وقت‌های دیگر، احتمال برهنگی و... مادر یا به کلی وجود ندارد یا بسیار کم پیش می‌آید، چرا کودک بالغ برای ورود به اتاق پدر و مادر، باید اجازه بگیرد. این بدان جهت است که در دیگر وقت‌ها نیز احتمال دارد جاهایی از بدن مادر که عورتین نیست، ولی از زینت‌های نهان به شمار می‌رود، پیدا باشد که تنها برای همسر دیدن آن‌ها رواست و برای غیرهمسر ناروا. بنابراین، مفهوم آیه ۵۸ و صریح آیه ۵۹ - که واجب بودن اجازه را برای فرزند بالغ بیان می‌کنند - با ملازمه عرفی، به حرام بودن نظر به زینت‌های باطنی مادر و حرام بودن نمایاندن زینت‌های پنهان بر مادر، دلالت دارد.^۲

۱۵. معنی و مفهوم کلمه «جلابیهن» در قرآن چیست؟

در مفهوم «جلباب» اختلاف نظر وجود دارد. با توجه به کتب لغت^۳ و گفتار مفسران شیعه مانند علامه طباطبایی^۴ و فیض کاشانی^۵ و اهل سنت مانند قرطبی^۶ آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد آن است که

۱. نور، ۵۹.

۲. پاسخ تفصیلی این سؤال را به‌همراه روایات تفسیری، نقل قول مفسرین شیعه و اهل سنت، اشکالات احتمالی و جواب آن‌ها را تحت عنوان «سیری در آیات حجاب» در پایان این کتاب ببینید.

۳. ک: مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲. این کتاب‌ها کلمات اهل لغت را ذکر کرده‌اند؛ مانند تعبیر به «الجلباب: القميص أو الثوب الواسع» یا «الجلباب ثوب أوسع من الخمار دون الرداء تُغطّي به المرأة رأسها و صدرها».

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۳۹ (هو ثوب تشتمل به المرأة فيغطي جميع بدنها).

۵. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۲۰۳.

۶. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۵۶.

«جلباب» ملحفه و پوششی چادرمانند است، نه روسری و خمار. از ابن عباس و ابن مسعود روایت شده که منظور، «عبایه» است. پس جلباب لباس گشاد و پارچه‌ای است که همه بدن را می‌پوشاند. ضمناً همان‌طور که مفسران بزرگ مانند شیخ طوسی و طبرسی فرموده‌اند، در گذشته دو نوع روسری برای زنان معمول بود: روسری‌های کوچک که آن‌ها را «خمار» یا «مقنعه» می‌نامیدند و معمولاً در خانه از آن استفاده می‌کردند و روسری‌های بزرگ که مخصوص بیرون خانه به‌شمار می‌آمد. زنان با این روسری بزرگ که «جلباب» خوانده می‌شد و از «مقنعه» بزرگ‌تر و از «رداء» کوچک‌تر بود و به چادر امروزی شباهت داشت، مو و تمام بدن خود را می‌پوشاندند.^۱

نزدیک ساختن جلباب - ﴿يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ﴾ - کنایه از پوشیدن چهره و سر و گردن با آن است؛^۲ یعنی چنان نباشد که چادر یا روپوش‌های بزرگ (مانتو)، تنها جنبه تشریفاتی و رسمی داشته باشد و همه بیکرشان را نپوشاند. قرآن فرمان می‌دهد: «بانوان با مراقبت جامه‌شان را بر خود گیرند و آن را رها نکنند تا نشان دهد اهل عفاف و حفظ به‌شمار می‌آیند.» تعلیل پایانی آیه نیز بیانگر همین امر است؛ یعنی آن پوششی مطلوب است که خودبه‌خود دورباش ایجاد می‌کند و ناپاک‌دلان را نومید می‌سازد.^۳

خداوند متعال درباره علت چنین پوششی می‌فرماید: ﴿يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ اَنْذَى اَنْ يَعْرِفَنَّ فَاَلَا يُوَدِّعْنَ﴾.^۴ برخی این آیه را چنین معنا کرده‌اند: «بدین وسیله شناخته می‌شوند آزادند، نه کنیز؛ پس با آزار و تعقیب جوانان روبه‌رو نمی‌شوند.» استاد شهید مطهری در این باره می‌فرماید: «حرکات و سکناات انسان گاهی زبان‌دار است، گاهی وضع لباس، راه رفتن، سخن گفتن زن معنادار است و به زبان بی‌زبانی می‌گوید: دلت را به من بده، در آرزوی من باش، مرا تعقیب کن. گاهی برعکس، با زبان بی‌زبانی می‌گوید: دست تعرض از این حریم کوتاه است.»^۵

۱. درباره جلباب گفته‌اند: «آن روسری خاصی که بانوان هنگامی که برای کاری به خارج از منزل می‌روند، سر و روی خود را با آن می‌پوشند»؛ «الجلباب خمار المرأة الذي يغطي رأسها و وجهها اذا خرجت لحاجة» [طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۷۸].

۲. طبرسی، مجمع البیان، ص ۵۸۰؛ طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۶۱.

۳. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۴. احزاب، ۵۹.

۵. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۶۳.

بدون شک، هر اندازه بدن زن پوشیده‌تر باشد، نقش نیرومندتری در دورسازی انظار دیگران ایفا می‌کند. اگر نگاه‌های آلوده را هم‌چنان‌که در روایات آمده است، تیرهای زهرآلود شیطان بدانیم، پوشش زن همانند قوسی است که تیر از آن کمانه می‌کند و منحرف می‌شود و از اصابت و نفوذ در هدف باز می‌ماند. برعکس، هر اندازه بدن زن برهنه‌تر باشد، تیرهای شیطانی را بیشتر متوجه خود ساخته و از آن آسیب خواهد دید. از همین روست که چادر را حجاب برتر شناخته‌اند؛ زیرا با وجود شرایط دیگر، بیشترین پوشش و مطمئن‌ترین مصونیت را فراهم می‌آورد و حکمت‌های حجاب در چادر بیشتر یافت می‌شود. بنابراین، حجاب منحصر به چادر نیست و مانتوی کامل نیز می‌تواند حجاب زن را تأمین کند؛ نه تنها مانتو، بلکه هر لباسی که غیر از وجه و کفین (دست‌ها تا مچ) را بپوشاند و موجب تحریک و جلب توجه نامحرم نگردد، کافی است. البته باید توجه داشت که همان‌طور که سایر واجبات دارای مراتب مختلفی است، حجاب نیز دارای مراتب متوسط، خوب و برتر است و چادر، حجاب برتر بانوان محسوب می‌گردد.

۱۶. حجاب؟ آیات کم و مبهم؟ اگر مسئله مهمی بود چرا به‌طور واضح به آن اشاره نشده است؟

این موضوع، نشانه کم‌اهمیتی دستورات خداوند نیست. مهم‌تر از حجاب، نماز است که ستون دین است و آیات زیادی به آن امر کرده است؛ اما تنها چند حکم مختصر درباره آن بیان شده است و حتی چند رکعتی بودن آن هم بیان نشده است. آیات مربوط به حجاب در دو سوره از قرآن (سوره نور، آیات ۳۰، ۳۱، ۳۳ و ۶۰؛ سوره احزاب، آیات ۳۵، ۵۳، ۵۵ و ۵۹) آمده است. سوره نور، آیه ۳۰ و ۳۱ کیفیت پوشش را بیان می‌کند. ابتدا می‌فرماید: بگو (ای پیامبر) برای مؤمنین و مؤمنات که نگاه‌هایشان را کوتاه کنند؛ یعنی هنگام نگاه به یکدیگر به صورت خیره به هم نگاه نکنند و... آن‌گاه به زنان مؤمن خطاب کرده و می‌فرماید: ﴿وَلِيُضْرِبَ بَخْمَرٍ عَلَى جَبْهَيْهِنَّ﴾ «می‌باید روسری خود را بر روی سینه و گریبان خویش قرار دهند.»^۱

اتفاقاً درباره حکم حجاب در این آیات به تفصیل سخن گفته شده و حکمت و فلسفه حجاب و مسائل مربوط به آن بیان شده است. در این باره مناسب است به بخش پایانی همین کتاب با عنوان «سیری در آیات حجاب» مراجعه نمایید.

۱. احزاب، ۵۹.

۱۷. کلمهٔ حجاب یعنی چه؟

کلمهٔ حجاب هم به معنای پوشیدن است و هم به معنی پرده و حاجب. بیشتر استعمالش به معنی پرده است. این کلمه از آن جهت معنی و مفهوم پوشش می‌دهد که پرده وسیلهٔ پوشش است. شاید بتوان گفت که به حسب اصل لغت، هر پوششی حجاب نیست. آن پوششی حجاب نامیده می‌شود که به شکل پشت پرده واقع شدن باشد. وظیفهٔ پوشش که اسلام برای زنان مقرر کرده است بدین معنی نیست که از خانه بیرون نروند. زندانی کردن و حبس زن در اسلام مطرح نیست. پوشش زن در اسلام این است که زن در معاشرت خود با مردان، بدن خود را بیوشاند و به جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد. آیات مربوطه همین معنی را ذکر می‌کند و فتوای فقها هم مؤید همین مطلب است.^۱

به عبارت دیگر، حجاب معنای هر چیزی است که حقیقتی را بیوشاند. بعضی از حقایق را باید پوشاند تا از گزند ناهلان مصون بماند؛ مثل گوهر عفت زن، و بعضی از حقایق نباید در حجاب قرار گیرند؛ مثل فضائل اخلاقی و مقام والای انسانی که حیف است در حجاب تعلقات دنیا قرار گیرد:

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که ازین چهره پرده برفکنم

۱۸. قرآن می‌فرماید زنان خوب برای مردان خوب و زنان بد برای مردان بد، پس چطور آن

عالم فرمود من با تحمل همسر خویش به این مقام رسیده‌ام؟

﴿الْحَبِيثَاتُ لِلْحَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّزُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۲ «زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند! و مردان ناپاک نیز تعلق به زنان ناپاک دارند. اینان از نسبت‌های ناروایی که به آن‌ها داده می‌شود مبرا هستند و برای آن‌ها آمرزش (الهی) و روزی پرارزش است.»

در طول تاریخ، تحمل ناسازگاری‌ها و بدخلقی‌های همسر نه تنها در برخی بزرگان بوده، بلکه حتی نمونهٔ آن در قرآن که همسر نوح و لوط هستند، آمده است. در همسران برخی از ائمهٔ علیهم‌السلام نیز کم‌وبیش نمونه‌هایی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن است.

۱. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۶۲.

۲. نور، ۲۶.

البته با دقت در آیه می‌توان گفت منظور اصلی از «خبثت»، آلودگی به اعمال منافی عفت است و «طیب بودن»، نقطه مقابل آن است. به این ترتیب، پاسخ سؤال روشن می‌شود؛ زیرا هیچ‌یک از همسران پیامبران و امامان یا شخص مورد نظر شما به‌طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند.

با دقت بیشتر معلوم می‌شود مراد آیه این است که کارها و حرف‌های زشت و ناروا از افراد خبیث صادر می‌شود و حرف‌ها و کارهای خوب از افراد خوب. در واقع، آیه همان ضرب‌المثل معروف را می‌گوید: «از کوزه برون همان تراود که در اوست.» به سخن دیگر، به ما راه شناخت افراد را نشان می‌دهد که زبان، نمایاننده درون افراد است و راه تشخیص افراد خوب و بد، معمولاً زبان آنان است.

مسئله تحمل همسر نامناسب، همکار نامناسب، وضع سیاسی نامناسب و... همه، انسان را به مقام صبر می‌رساند و رسیدن به مقام صبر، توفیقی بزرگ است.

۱۹. چرا قرآن همواره مذکر را بر مؤنث مقدم می‌دارد؟

در برخی زبان‌ها مثل زبان فارسی فعل‌ها، صفت‌ها، ضمیرها و اسم‌ها برای مرد و زن یکی است و در برخی زبان‌ها مثل انگلیسی تنها در جاهای خاصی نظیر ضمیرها متفاوت است و در برخی از زبان‌ها نظیر عربی در بیشتر امور بین مذکر و مؤنث متفاوت است؛ حتی بیشتر اشیاء بی‌جان را نیز به مذکر و مؤنث تقسیم می‌کنند. این ویژگی باعث می‌شود که بتوان مطالب بسیار زیاد را در حجم کم بیان کرد؛ بدون این‌که اجمالی پیش بیاید. از همین‌جا، ویژگی مهم زبان عربی که صریح و بی‌اجمال و درعین حال مختصرگویی است روشن می‌شود. آن‌گاه چون صیغه مذکر پیوسته مختصرتر از مؤنث است، در جاهایی که درصدد وضع قانون است عبارتی به‌کار می‌برد که شامل مرد و زن بشود؛ مثلاً می‌گوید: «من سرق» (کسی که دزدی کند) تا شامل زن و مرد بشود. نیز اموری که به زن اختصاص دارد و در مردان موجود نیست، مثل «آبستن شدن» را به صیغه مذکر که مختصرتر است به‌کار می‌برد و می‌گوید: «امرأة حامل»، درحالی‌که باید «حامله» گفته می‌شد و همین‌طور «حائض». باز در جاهایی که مرد و زن مشترکاً موجودند یا تکلیف برای هر دو وجود دارد برای اختصار، به صیغه مذکر می‌آورند.

پس اگر مقصود از آنچه در سؤال ذکر شده این است که عبارات مردانه است، این‌گونه نیست؛ عبارات در صدد صراحت و اختصار است. اگر مقصود این است که در گفتن، اول مذکر و سپس مؤنث را می‌گوید؛ مثلاً: «المسلمون و المسلمات» یا «التائبون و التائبات»، این هم طبق دستورالعمل خود زبان عربی است که لفظ مذکر مقدم می‌شود و به قرآن اختصاص ندارد. در این موضوع، امور متعدد دیگری نیز رعایت می‌شود؛ مثلاً در قرآن «السارق و السارقة» آمده است که مذکر مقدم شده است و طبق قانون است؛ ولی در جایی دیگر «الزانیة و الزانی» آمده که مقدم شدن مؤنث خلاف قاعده است و برای بیان نقش بیشتر زن در تحقق زناست یا در جاهایی «الوالدات»، «المطلقات» و... آمده است. پس چنین نیست که پیوسته مردان مقدم باشند، بلکه جایی که حکمی مشترک بین مرد و زن است، ضمیرها و کلمات مردانه است تا اختصار رعایت شود و حریم زنان در کلام نیز حفظ شود.

قرآن پژوهان، خطاب‌های قرآن را به دو دسته تقسیم نموده‌اند:

۱. خطاب ویژه مرد یا زن، مانند: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ﴾^۱ و ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ﴾^۲.

۲. خطاب مشترک، مانند: ﴿لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْتُ بَاطِلًا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْتُ بَاطِلًا وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۳.

خطاب‌های مشترک در قرآن دو گونه است: گاهی با عنوان فراگیری مانند واژه «ناس»، «انسان» و «من» موصول، عموم انسان‌ها را خطاب می‌کند، مانند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا رُؤُوسَهُمْ وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۴. گاهی در ظاهر از لفظ مذکر استفاده می‌کند ولی اعم از زن و مرد را خطاب می‌نماید، مثل: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا ۵، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ ۶، لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾^۷ و...

۱. بقره، ۲۱۶.

۲. بقره، ۲۳۳.

۳. نساء، ۳۲.

۴. نساء، ۱.

۵. نساء، ۱۳۶.

۶. نساء، ۴۷.

۷. احزاب، ۲۱.

درباره شیوه اخیر باید به نکاتی توجه کرد:

یک) خطاب‌های قرآن درباره مرد و زن یکسان است؛ گرچه صیغه‌های آن مذکر است. این مسئله برای رعایت قاعده ادبی «تغلیب» است. در زبان‌هایی مانند عربی که برای مرد و زن، دو گونه فعل وجود دارد (مذکر و مؤنث)، در مواردی که جمع مورد نظر باشد، صیغه مذکر به کار می‌رود. از این رو، تاکنون هیچ مفسر یا آشنا به زبان و ادبیات، نگفته است که مجموعه خطاب‌های قرآن به مردان اختصاص دارد.

دو) این گونه سخن گفتن در میان انسان‌ها معمول است و به قرآن اختصاص ندارد؛ به خصوص در مقام قانون‌گذاری از الفاظ و ضمائر مذکر استفاده می‌شود، ولی معنای عموم اراده می‌گردد.

سه) سخن گفتن قرآن با زنان، برخاسته از نگرش آن به ارزش‌های انسانی و رعایت حرمت زنان است. طبیعی است که مؤدبانه و عقیفانه سخن گفتن با زنان، یکی از راه‌های حفظ حرمت آنان است. این به معنای عقب‌نگه‌داشتن نیمی از انسان‌ها نیست؛ زیرا این گونه سخن گفتن، نشانگر نوعی احترام و ارج نهادن به مقام شامخ آنان است؛ چنان‌که همین شیوه برای احترام به بزرگ‌ترها در میان انسان‌ها معمول است.

۲۰. چرا خداوند متعال در قرآن مخاطب خود را اکثراً «مردها» می‌داند؟ مگر این کتاب، کتابی جامع نیست که برای همه انسان‌ها نازل شده است؟ مثلاً چرا نمی‌گوید: «به زن‌های خود بگویید»؟

خطاب‌های قرآن درباره مرد و زن یکسان است؛ گرچه صیغه‌های آن مذکر است. این مسئله برای رعایت قاعده ادبی «تغلیب» انجام می‌شود. در زبان‌هایی مانند عربی که برای مرد و زن دو گونه فعل وجود دارد (مذکر و مؤنث)، در صیغه‌های جمع، صیغه مذکر به کار می‌رود. بنابراین، «یا ایها الذین آمنوا» هم شامل زن‌ها می‌شود و هم مردها. از این رو، تاکنون هیچ مفسر یا آشنای به ادبیات و زبان عربی نگفته است که مجموعه خطاب‌های قرآن به مردها اختصاص دارد و این همان‌طور که عرض کردیم از قواعد ادبی زبان عربی است. به عبارت دیگر، در فارسی تمامی افعال برای مرد و زن یکسان است؛ مثلاً می‌گوییم: «زنان رفتند» یا «مردان رفتند»؛ اما در زبان عربی برای مردان فعل «ذهبوا» و برای زنان فعل «ذهبن» به کار می‌رود. خطاب‌های قانونی و دینی یک لفظ دارد که مثل لفظ مردان

است، یعنی با صیغه مذکر است. این به آن معنا نیست که خطاب‌ها مردانه است. از این رو، عباراتی مانند «قولوا لنسائکم» (به زنان خود بگویید)، اصلاً در قرآن وجود ندارد؛ بلکه خداوند به پیامبر فرموده «قل للمؤمنین ... قل للمؤمنات» «قل لزوجک» «قل للذین آمنوا» «قل للذین کفروا» و

۲۱. دلیل آورید که چرا در قرآن در اکثر موارد هنگامی که نامی از مردان و زنان می‌آید، ابتدا کلمات با علامت جمع مذکر و سپس اسم‌های مؤنث می‌آید.

هر زبانی قوانینی مربوط به خود دارد. در زبان عربی نیز قاعده این است که اسم مذکر را بر مؤنث مقدم می‌دارند. کتاب قرآن به زبان عربی نازل شده است؛ لذا باید تابع قوانین آن زبان باشد. در غیر این صورت، در فصاحت و بلاغت آن خدشه وارد شده و نمی‌تواند به‌عنوان کلام الهی مطرح شود. البته در جاهایی مؤنث بر مذکر مقدم شده است که این تقدم‌ها حاوی نکات بلاغی است و به‌خاطر رساندن نکته و مطلبی، مؤنث را بر مذکر مقدم داشته است.

۲۲. چرا در بعضی سوره‌ها حوری زن آمده است؟ اگر منظور مؤنث است، چرا اسم حوری مرد نیامده است؟

از مضمون برخی آیات و روایات، چنین برمی‌آید که مسئله لذت‌های جنسی به مردان اختصاص ندارد، بلکه زنان نیز در بهشت می‌توانند برای خویش شوهرانی دلخواه برگزینند. اصطلاح «حور» نیز به زنان ندارد اختصاص، بلکه حوره‌های مذکر نیز در بهشت وجود دارند. در بهشت هم حوریان بهشتی وجود دارند که از نعمت‌های بهشتی هستند و در دنیا نبوده‌اند، هم زنان دنیا - که اهل بهشت باشند - با زیبایی و شکوهی برتر از حوریان در بهشت حضور دارند و چنانچه مایل باشند به شوهران خویش می‌پیوندند و گرنه هرگونه که بخواهند عمل می‌کنند. این‌که در قرآن، حوری یا کواعب و نظائر آن‌ها آمده است، دلیل آن نیست که مخاطبان قرآن تنها مردان هستند؛ زیرا در قرآن از ولدان و غلمان نیز یاد شده است و هر دو جمع بوده و به‌معنای پسران است. افزون بر آن، به نظر برخی از علمای لغت و مفسرین «حور» انحصار در زن ندارد و به مردان بهشتی نیز اطلاق می‌شود.^۱

۱. برای اطلاعات بیشتر در این باره به کتاب عروس قرآن، نوشته احمد عابدینی مراجعه نمایید.

اشکال: چرا قرآن این قدر زنان بهشتی را برای مردان توصیف کرده است؟ چرا لحن و عبارات قرآن همه به نفع مردان است؟ چرا پیوسته به مردان وعده حورالعین می‌دهد؛ ولی زنان بهشتی مثل این‌که هیچ بهره‌ای ندارند؟

پاسخ: در قرآن، غلمان بهشتی و ولدان مخلصان هم وجود دارد و جست‌وجوگر اگر آن‌ها را ملاحظه کند، شبهه‌اش رفع می‌شود. از سوی دیگر، بهشتیان هر چه بخواهند برای آن‌ها حاضر می‌شود و خداوند افزون بر آن نیز به آنان عطا می‌کند. بنابراین، برای زنان نیز هرگونه بهره‌مندی که طلب کنند و افزون بر آن، مهیاست؛ ولی طبع جامعه و طبع زنان و روحیهٔ یرحیایی که دارند، اقتضا می‌کند که اشاره به برخی امور را نپسندند، چه رسد به تصریح آن. به همین دلیل، اشاراتی که دربارهٔ بهره‌مندی مردان وجود دارد، دربارهٔ زنان وجود ندارد.

۲۳. آیا قرآن مردسالار است؟ چرا الفاظ قرآن همیشه جانب مردان را می‌گیرد و برای آنان امتیاز قائل است؟

اشکالی که معمولاً این روزها به قرآن گرفته می‌شود، این است که هر کسی با قرآن انس داشته باشد، می‌یابد که قرآن در بیشتر امور، جانب مردان را رعایت کرده است.

در امور خانوادگی که ﴿الرِّجَالُ قَوَّاهُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾^۱ را مطرح ساخته است یا فرموده: ﴿وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾^۲ در برخی موارد نیز زدن زنان را جایز دانسته و فرموده است: ﴿فَعِظُّوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ﴾^۳ در امور آخرتی نیز حورالعین را به مردان وعده داده و زنان بهشتی را برای مردان مطرح ساخته است. گویی همه‌چیز ساخته شده که در خدمت مردان باشد و مردان هر تفریحی که خواستند انجام دهند. در مقابل، برای زنان چیزی قرار نداده است و اساساً ثواب‌ها و پاداش‌ها بیشتر برای مردان است.

برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها باید مقدماتی را بیان کرد:

۱. در برخی زبان‌ها ضمایر، کلمات، افعال، صفات و... برای مرد و زن (مذکر و مؤنث)، یکی است

۱. نساء، ۳۴.

۲. بقره، ۲۲۸.

۳. نساء، ۳۴.

و تفاوتی بین زن و مرد وجود ندارد؛ مثل زبان فارسی که در این امور بین زن و مرد هیچ تفاوتی وجود ندارد؛ نظیر: «حسن رفت»، «زینب رفت»، «او رفت»؛ ولی در برخی زبان‌ها مثل زبان انگلیسی، ضمائر برای زنان و مردان، متفاوت است؛ مثلاً برای زنان She و Her و برای مردان He و Him به کار می‌رود؛ ولی فعل‌ها یکی است؛ مثل: Saw یا Went. صفات نیز یکی است و

در برخی زبان‌ها مثل زبان عربی، بین مذکر و مؤنث، تفاوت وجود دارد و حتی اشیای عالم را بر اساس تقسیم‌بندی خاصی به مذکر و مؤنث تقسیم کرده‌اند؛ مثل: «ذهب زید» و «ذهبت زینب» که برای اولی ضمیر «هو» و برای دومی ضمیر «هی» و برای زید، صفت‌های مذکر و برای زینب، صفات مؤنث به کار می‌برند. همچنین خورشید را مؤنث و ماه را مذکر می‌دانند. علاوه بر این، بین مفرد و جمع یک حالت تشبیه نیز قرار داده‌اند. به همین دلیل، برای فعل ماضی «رفت» که در فارسی شش شکل و صیغه وجود دارد، در عربی چهارده شکل و صیغه در نظر گرفته شده است. همین امور باعث می‌شود که در عربی بتوان مطالبی فراوان را در عبارتی مختصر بیان کرد.

اگر شما یک متن عربی را به فارسی یا انگلیسی ترجمه کنید، بسیار طولانی می‌شود و بسیاری از اسامی و افعال و ... باید تکرار شود؛ اما باز به وضوح و روشنی عبارات عربی نیست. بنابراین، تفاوت ضمیرهای مذکر و مؤنث و فعل‌ها و صفت‌ها و ... باعث می‌شود که متن در عین اختصار، رسا باشد و در وقت مناسب بتوان اجمال‌گویی‌های خاصی انجام داد و چندپهلوی صحبت کرد.

۲. در زبان عربی، اصل بر مذکر آوردن است؛ بنابراین:

اولاً اموری که تک و منفرد است و تنها از آن، یک فرد و یک نمونه وجود دارد برای آن ضمیر مذکر به کار می‌برند؛ نظیر خداوند که «الله» و «رحمان» است و همیشه ضمیر مفرد مذکر غایب به آن برمی‌گردد.

ثانیاً هر وقت گروهی مذکر و مؤنث در جایی باشند و بخواهیم با ضمیر و اسم اشاره با آنان صحبت کنیم، همیشه آن‌ها را مذکر حساب می‌کنیم.

ثالثاً در امور قانون‌گذاری و وعده و وعید و ... از «مَنْ» موصول استفاده می‌کنند؛ یعنی «هر کس» و به آن ضمیر مذکر برمی‌گردد.

رابعاً اموری که مختص زنان است و مردان به هیچ‌نحوی آن را ندارند و موجب اشتباه زن با مرد

نمی‌شود، به‌گونه‌ی مذکر به‌کار می‌رود؛ مثلاً گفته می‌شود: «(امرأة حائض)»؛ درحالی‌که باید گفته می‌شد: «(امرأة حائضة)»؛ ولی چون هیچ مردی حیض نمی‌شود، این وصف برای زنان به‌صورت مذکر به‌کار می‌رود و هم‌چنین چون هیچ مردی آبستن نمی‌شود می‌گویند: «(امرأة حامل)»؛ ولی علم‌که مشترک بین زن و مرد است، دو صورت دارد: «(رجل عالم)» و «(امرأة عالمة)».

خامساً برخی اموری که مذکر و مؤنث دارند و هر دو نیز استعمال می‌شود ولی مذکر آن فصیح‌تر است، در قرآن مذکر به‌کار رفته است؛ مثل کلمه «زوج» در آیه ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾^۱ یا آیه شریفه ﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ فَلَا يَخْرُجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ۲ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَضَلَّحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا بيسارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾^۳.

۳. انسان دارای دو نفس است: نفس برین و نفس فرودین. انسان به اموری که منشأ آن، نفس برین است افتخار می‌کند و از اموری که سرچشمه آن، نفس فرودین است منزجر و متنفر است؛ مثلاً اگر احسان یا فداکاری کرده که منشأ آن کمالات نفسانی است به آن افتخار می‌کند؛ ولی اگر حیوان ضعیفی را برای تفریح، آتش زده از کارش منزجر است.

۴. انسان‌های منحط و منحرف در طبیعت خود و در امر باطل خود دو گونه‌اند: گاهی نقش فاعلی و گاهی نقش مفعولی دارند. معمولاً فاعلان به فاعل بودن خود افتخار می‌کنند و مفعولان، خود را تحقیر شده می‌دانند؛ مثلاً زنا از نظر شرع، حرام است و فاعل و مفعول هر دو باید شلاق بخورند؛ ولی مرد زانی و طایفه او از این عمل سرافکنده نیستند؛ درحالی‌که خانواده زن، سرافکنده و شرمسارند.

هم‌چنین است غاصب و کسی که مالش غصب شده. با این‌که اساساً مغضوب‌منه یا مظلوم، گناهی مرتکب نشده‌اند یا زنی که با زور با وی زنا شده، گناهی مرتکب نشده است و زناکننده با زور، محکوم به اشد مجازات می‌شود؛ ولی با این‌حال، عرف، آن زن را با دید حقارت می‌نگرد.

۵. از آنچه در مقدمه سوم و چهارم بیان شد، نتیجه می‌گیریم که عرف به هر دلیل، از بیان لذت‌های مردانه و فاعلانه و شنیدن آن تنفر و انزجار ندارد؛ اما به‌هیچ‌نحو گفتن و شنیدن لذت‌های زنانه و مفعولانه را تحمل نمی‌کند.

۱. بقره، ۳۵؛ اعراف، ۱۹.

۲. طه، ۱۱۷.

۳. انبیاء، ۹۰.

حال با توجه به آنچه گذشت، مردسالار بودن قرآن را بررسی می‌کنیم. از مقدمه دوم معلوم می‌شود بسیاری از جملات قرآن، عمومیت دارد و شامل زن و مرد - هر دو - می‌شود. در قرآن هم درباره «حورالعین» و هم درباره «ولدان مخلصون» آیاتی وجود دارد؛ ولی نمود حورالعین به دلیل مطالبی که بیان شد، بیشتر است؛ یعنی همه فکر می‌کنند که فاعلند و حورالعین به‌عنوان همسر در اختیار آنان قرار می‌گیرد. بنابراین، از درخواست و گفتن و... آن ابایی ندارند.

از دعاهای مأثوره نیز می‌توانیم شاهی برای این مطلب به‌دست آوریم. از جمله این‌که در دعا چنین می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ زَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ»؛^۱ «خداوندا، حورالعین را به ازدواج ما درآور.» این جملات در ادعیه فراوان به چشم می‌خورد؛ ولی از سوی زنان «زَوِّجْنَا بِالْغُلَمَانِ أَوْ الْوِلْدَانِ» وجود ندارد؛ با این‌که این هر دو در قرآن وجود دارد.

علاوه بر این، در جای خود بحث شد که احتمالاً باغ‌هایی با نهرهای روان، حورالعین و... اوج خواسته‌های یک انسان در محیط داغ استوایی است که خداوند آن خواسته‌های روحی را که انسان در دنیا تصور می‌کند مطرح ساخته تا بگوید بهشت و نعمت‌های آخرتی از این‌ها بسیار برتر است؛ مثل این‌که به کودک که اوج لذتش در خوردن بستنی است و تنها حس چشایی‌اش به فعلیت رسیده، گفته می‌شود: «ازدواج از هر بستنی شیرین‌تر است.»

قرآن نیز با آیاتی نظیر ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲ یا آیه ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾^۳؛ «به سوی آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن به مقدار آسمان‌ها و زمین است، بشتابید»، آنان را به این فکر می‌اندازد که اگر عرض بهشت این قدر است پس طول آن چقدر است تا کم‌کم به این فکر بیفتند که بهشت، بسیار والاتر از امور دنیایی است. آن‌گاه با آیات دیگری نظیر ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ﴾^۴، «به آنان می‌فهماند که نهر شیر و نهر عسل و میوه‌های دائمی همه مثل هستند و حقیقت، بسیار بالاتر از این‌هاست.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. آل عمران، ۱۳۳.

۳. حدید، ۲۱.

۴. رعد، ۳۵.

همچنین وقتی انسان از خود می‌پرسد که آیا در بهشت همسر، فرزندان و پدران انسان همراه وی هستند یا نه، خداوند این را نیز ممکن دانسته و فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾^۱ «و کسانی که ایمان آورده و فرزندانشان در ایمان از آنان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق می‌کنیم» یا می‌فرماید: ﴿جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۲ «باغ‌های دائمی که آنان و پدرانشان و همسران و فرزندان شایسته‌شان وارد آن‌ها می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان در می‌آیند (و می‌گویند) سلام بر شما...» یا فرمود: ﴿هُمُ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأُرَائِكِ مُتَّكِنُونَ﴾^۳ «آنان و همسرانشان در سایه‌ها بر تخت‌های آراسته تکیه می‌زنند.»

همچنین می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۴ «[به] همانان که به آیات ما ایمان آورده‌اند و تسلیم [حق] بودند [گفته می‌شود] شما و همسرانتان شادمانه به بهشت درآید. ظرف‌هایی زرین [پراز خوراکی] و تئگ‌هایی [پراز نوشیدنی] بر آنان گردانیده می‌شود و در آن‌جا هر چه دل‌ها بخواهد و چشم‌ها از آن لذت ببرد وجود دارد و شما در آن جاودانید.»

از این نمونه آیات، نکات متعددی برداشت می‌شود: اولاً همه اهل بهشت از پدر، مادر، فرزند و... کنار هم و از یک‌گونه امکانات بهره‌مندند؛ پس این‌که لذات بهشت مردانه است، وجهی ندارد. ثانیاً وقتی هر چه دل بخواهد و چشم لذت ببرد در آن‌جا وجود دارد؛ پس برای هیچ‌کس هیچ‌گونه نقصی وجود ندارد.

۲۴. چرا در تمامی آیات قرآن به جای نام «الله» ضمیر مذکر «هو» به کار رفته و هیچ‌گاه از

ضمیر مؤنث «هی» استفاده نشده است؟ آیا خداوند مذکر است؟

در پاسخ به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. طور، ۲۱.

۲. رعد، ۲۳ تا ۲۴.

۳. یس، ۵۶.

۴. زخرف، ۶۹ تا ۷۱.

۱. نخست، علت این‌که در رابطه با خداوند متعال: گاه ضمیر غایب «هو» اطلاق می‌شود، به‌خاطر این‌که ذات او از ما پنهان است و گاه ضمیر مخاطب «انت» به‌کار می‌رود، به این دلیل‌که عالم در محضر خداست و ما نیز در محضر او هستیم و او همیشه در صحنه عالم حاضر است. بنابراین، استعمال هر دو ضمیر جایگاه خاص خود را دارند.

۲. این‌که چرا بر خداوند ضمیر غایب مذكر اطلاق می‌شود، نه ضمیر مؤنث (مانند: قل هو الله احد)، علتش این است که از نظر ادبی ضمیر «هو» اعم از ضمیر «هی» است؛ زیرا ضمیر «هو» در دو مورد به‌کار می‌رود: ۱. در موجود مذكر، چه حقیقی، چه مجازی؛ ۲. در موجودی که نه مذكر است، نه مؤنث؛ مانند «الله»؛ ولی ضمیر «هی» تنها یک کاربرد دارد و آن هم خصوص مؤنث است.

با توجه به آنچه گفته شد، هنگام اطلاق «هو» بر خداوند به‌هیچ‌وجه پرسش از مذكر و مؤنث بودن مرجع ضمیر معنایی نخواهد داشت؛ زیرا خداوند جنس ندارد: نه مذكر است و نه مؤنث و نه چیزی دیگر شبیه این موارد: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾.^۱

قرآن مجید به زبان مردم نازل شده است و باید قواعد ادبیات عرب در آن رعایت گردد. به بیان دیگر، اصل و قانون در زبان عربی، مذكر آوردن است و حتی اموری که مربوط به زنان است ولی اگر به‌صورت مذكر بیاید اشتباهی رخ نمی‌دهد، شکل مذكر آن را به‌کار می‌برند؛ مثلاً چون روشن است که هیچ مردی حیض نمی‌شود یا آبستن نمی‌شود می‌گویند: «امرأة الحائض»؛ درحالی‌که باید «حائضة» می‌گفتند یا می‌گویند: «امرأة حامل»؛ درحالی‌که باید «حامله» می‌گفتند. بنابراین، صیغه مؤنث بر تأنیث حقیقی یا مجازی دلالت می‌کند؛ اما صیغه مذكر بر تذکیر حقیقی یا مجازی دلالت نمی‌کند، بلکه اعم است.

یادآوری: به‌کاربردن ضمیر مفرد و جمع درباره افعال الهی در قرآن، بیانگر دو نحوه انتساب فعل به پروردگار است. مواردی که صیغه جمع به‌کار برده شده، نشانگر نقش و کارکرد وسائط فیض الهی، مانند ملائک در تحقق فعل است؛ مانند آیه شریفه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾؛^۲ «ما به‌سوی تو کتاب را بر اساس حق و راستی فرو فرستادیم» که فعل خداوند با واسطه فرشته وحی انجام پذیرفته است. به همین دلیل، از ضمیر جمع استفاده شده است. گاه انجام کار به‌طور مستقیم و بدون

۱. شوری، ۱۱.

۲. نساء، ۱۰۵.

به‌کارگیری وسائط، به خود خداوند منسوب است که در این صورت از ضمیر مفرد استفاده می‌شود؛ مانند: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱ «من قرار دهنده‌ی جانشینی در زمین هستم». البته در مواردی هم که صیغه مفرد به‌کار رفته، لزوماً به‌معنای نفی نقش وسائط نیست، بلکه می‌تواند اعم از فعل مباشر خداوند یا کاری باشد که به اراده او از طریق وسائط فیض انجام گرفته است.

بنابراین، این آیات می‌رسانند که برخی از افعال الهی دوگونه انتساب‌پذیری به ذات اقدس حق دارند: مستقیم و غیرمستقیم. به بیان دیگر، همان‌گونه که در قسمت قبلی «هو»، اعم از مذكر بود، در این جا نیز ضمیر غایب، اعم از فعل مستقیم و غیرمستقیم و فعل بی‌واسطه و باواسطه است.

۲۵. آیا مردان همیشه بر زنان برتری دارند؟

برخی با تمسک به آیه ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكِ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۲ اشکال کرده‌اند که مردان همیشه بر زنان برتری دارند.

باید به این نکته توجه کرد که هر مذهب، مکتب و مرام برای خانواده، جایگاه، تعریف و حقوقی خاص خود دارد. برای عادلانه بودن یا نبودن یک سیستم باید تمامی جوانب را باهم در نظر گرفت و سنجید و تنها مقایسه یک گوشه از یک سیستم با یک سیستم دیگر کار درستی نیست و انسان را به اشتباه می‌اندازد.

مثلاً اکنون در کشورهای اروپایی با تولد هر نوزادی دولت پولی به عنوان هزینه فرزند به آن خانواده پرداخت می‌کند و با بزرگ شدن بچه، آن را افزایش می‌دهد تا به مبلغ ثابتش مثلاً ششصد یورو برسد. پرداخت این مبلغ تا ۲۶ سالگی ادامه دارد. در آن زمان این مبلغ، قطع می‌شود و فرد باید تا آن زمان، مهارتی فرا گرفته باشد و جایی به‌کار مشغول شود تا پولی به دست آورد یا ساعات خاصی را اجباراً برای دولت کار و همین پول را دریافت کند. در این امور، تفاوتی بین دختر و پسر وجود ندارد.

۱. بقره، ۳۰.

۲. بقره، ۲۲۸.

هم‌چنین در عرف آن‌جا، معقول و پسندیده نیست که پس از بیست سال، کسی پیش پدر و مادر خود زندگی کند. از طرفی، چون ششصد یورو، کفاف زندگی فرد را نمی‌دهد، افراد ترجیح می‌دهند که دو نفری با هم زندگی کنند که ترجیحاً یک پسر و یک دختر با هم زندگی مشترکی را برای کم‌شدن هزینه‌ها تجربه می‌کنند و اگر به ازدواج منجر شد و فرزندى به دنیا آمد او دوباره سهمیه‌ای دارد که به حسابش واریز می‌شود.

بنابراین، در آن‌جا زن و مرد به یک شکل، هزینه‌های زندگی را متحمل می‌شوند؛ یعنی بار زندگی بر دوش هر دوی آن‌هاست. کمبودها، گرفتاری‌ها و استرس‌ها را هر دو باید تحمل کنند و از همه مهم‌تر این‌که دولتی صنعتی و مقتدر تا چندین سال هزینه زندگی افراد را تأمین و بعد از آن نیز امکان کار را فراهم می‌کند و در شرایطی خاص بیمه بیکاری پرداخت می‌شود و...

در آن سیستم، مرد بر زن مدیریت ندارد و این دولت‌ها هستند که بر زن و مرد، مدیریت عام و شامل دارند و کنترل تمامی امور مردم در دست آنان است.

اما در اسلام، هزینه‌های همسر و فرزند اعم از غذا، لباس و مسکن بر عهده مرد است و زن هیچ مسئولیتی در این رابطه ندارد و اگر هزینه‌ای پرداخت کرد، می‌تواند پس بگیرد.

علاوه بر این‌ها، در حین ازدواج نیز مرد باید مهریه بپردازد که مقدار آن به توافق طرفین بستگی دارد و امروزه رقم بزرگی را تشکیل می‌دهد. در چنین سیستمی، مدیریت بر عهده مرد گذاشته شده است تا به‌گونه‌ای هزینه کند که پسندیده باشد و دارایی وی کفاف تمامی این امور را بدهد. به همین دلیل، قرآن می‌فرماید: ﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾؛^۱ «مردان بر زنان خود مدیریت دارند بدان سبب که خداوند بعضی از آنان (مردان) را بر بعضی (زنان) برتری داده است و نیز بدان سبب که آنان [در زندگی مشترک خود] از اموالشان هزینه می‌کنند.»

بنابراین، همان‌طور که در آن نظام، دولت، مدیریت همه را بر عهده دارد و در زمانی پول می‌دهد و در زمان دیگر، پرداخت آن را برای مرد و زن منوط به شرایط خاصی می‌کند، در این سیستم نیز مرد در قامت یک دولت کوچک هزینه زن و فرزند را می‌دهد و بر آنان مدیریت می‌کند.

مقایسه: شاید مقایسه دو ساختار خانوادگی اسلام و غرب به طور کامل امکان پذیر نباشد؛ زیرا تمامی قوانین غرب و آداب و رسوم آنان و چگونگی شکل گیری آنها به طور کامل برای ما معلوم نیست و نتیجه آن را نیز هنوز به طور کامل لمس نکرده ایم و از سوی دیگر، در ممالک اسلامی نیز هیچ شهر و روستای مشخصی کاملاً به دستورهای اسلام عمل نکرده است تا نتیجه کارشان بررسی شود؛ پس مقایسه تنها، اجمالی است.

در ساختار غربی، هزینه‌ها و گرفتاری‌های زندگی بر دوش زن و شوهر است. بنابراین، زن نیز چون مرد، گاه با نگرانی، استرس و... روبه‌رو می‌شود و این گونه بچه‌داری کردن و شیر دادن به بچه، مشکل آفرین است؛ به‌ویژه که زنان، عاطفی‌تر و ظریف‌ترند و بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرند. در آن ساختار نیاز به پول و کار زن نیز در انتخاب همسر تأثیر فراوان دارد؛ به طوری که زن، نصف هزینه‌ها را تقبل می‌کند. بنابراین، اساس خانواده بر عشق نیست، بلکه علاقه، تنها جزئی از قضیه است؛ جزء دیگر، تأمین مشترک هزینه‌هاست.

اما در اسلام همه هزینه‌ها بر عهده مرد است تا زن هیچ دله‌ای نداشته باشد و با خیال راحت به وظایف خویش مشغول باشد و عواطفش جریحه‌دار نشود.

در این ساختار شاید زن نگاه به مال و منال شوهر کند و به تقاضای ازدواج او پاسخ مثبت بدهد؛ ولی مرد در انتخاب همسر به دنبال مال، شغل و درآمد وی نیست؛ زیرا همه دارایی و درآمدهای زن، متعلق به خود اوست. بنابراین، مرد تنها بر اساس عشق و علاقه، همسر مورد نظر خویش را برمی‌گزیند و زندگی بر اساس مودت و رحمت خواهد بود، نه بر اساس یک معامله: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ «از نشانه‌های [قدرت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرام گیرید و میان شما محبت و مهربانی قرار داد. قطعاً در این [تدبیر عجیب] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هاست.»

به هر ترتیب، در این ساختار، مدیریت مرد یک امر تبعیض‌آمیز نیست، بلکه بر این اساس است که با توجه به زور بازو و فراغت بال کار می‌کند، پول به دست می‌آورد و هزینه‌های زندگی را

متحمل می‌شود و اگر زمانی یا در شرایط خاصی، دولت یا غیر دولت، تمامی این امور را فراهم ساخت، یعنی خانه‌ای ساخت و به زوجها داد، با کوپن یا با فراوان ساختن ارزاق، نان و غذای همه را تأمین کرد و با نیروی نظامی و انتظامی همه شهرها و روستاها را امن نمود، حتی مهریه زن‌ها را خود قبول کرد، دلیلی بر مدیریت مرد باقی نخواهد ماند، مگر در حدی که دو همسفر و دو همراه، مستحب است یکی را از بین خود به مدیریت و ریاست برگزینند.

چرا طلاق به دست مرد است؟

از این جا پاسخ ﴿وَلِلرَّجَالِ عَلِيَهُنَّ دَرَجَةٌ﴾ روشن می‌شود؛ زیرا در آیه ۲۲۸ سخن از طلاق است و احتمالاً «مَرَّتَبٌ» داشتن مردان بر زنان» به این است که طلاق به دست مرد است. علت این امر هم این است که مرد به زن، مهریه می‌دهد. حال، اگر زن پس از گرفتن مهریه، خود قدرت بر طلاق داشته باشد و خود را طلاق دهد، مرد ضرر می‌کند؛ زیرا مهریه را داده و زنی ندارد. بر این اساس، اختیار طلاق به دست مرد است تا اگر خواست، زن را طلاق بدهد، خودش به خودش ضرر زده باشد.

اگر در شرایطی زن از مرد خوشش نیاید، می‌تواند مهریه‌ای را که گرفته پس دهد تا مرد، او را طلاق دهد. به این گونه طلاق، «خُلْع» می‌گویند.

از سوی دیگر، اختیار طلاق به دست مرد داده شده است؛ زیرا وی کمتر از زن تحت تأثیر عاطفه است. بنابراین، بیشتر جوانب مسئله را می‌سنجد و با کمترین ناراحتی، عصبانی نمی‌شود تا کانون خانواده بر پایه‌ای متزلزل بنا نشود. در این رابطه، تمهیدات دیگری نیز اندیشیده شده که همه برای حفظ کانون خانواده است، نه امتیاز دادن به مرد؛ مثلاً طلاق باید در حضور دو شاهد عادل باشد. بر این اساس، پیدا کردن دو مرد عادل گاهی مشکل است و مرد برای حفظ آبروی خویش، حاضر نمی‌شود مشکلات خود را با دو مرد عادل در میان بگذارد. تازه، آنان پس از شنیدن اسم طلاق، چون آن را امری ناپسند می‌دانند، به نصیحت کردن مرد می‌پردازند و تلاش می‌کنند تا او را از این کار، منصرف سازند.

از سوی دیگر، در هر زمانی نیز نمی‌شود زن را طلاق داد، بلکه باید از زمانی که مرد و زن با هم آمیزش جنسی داشته‌اند مدتی بگذرد تا در آن مدّت، زن حیض شود و دوباره از حیض پاک شود. این فاصله زمانی، گاه موجب می‌شود که زن و شوهر با هم آشتی کنند و از فکر طلاق بیرون بیایند. خلاصه این‌که مهم‌ترین درجه و مرتبه مرد بر زن در دست داشتن اختیار طلاق است و این خود

سَدِّ راهی برای صورت نگرفتن طلاق است. البته باید گفت تحقق پذیرفتن آن برای زنان، سودمند است؛ زیرا در همه جوامع، زنان مطلقه در رتبه‌ای متأخرتر از سایر زنان هستند.

موارد زدن زنان: بحث زدن زنان در ادامه آیه سوره نساء - که صدر آن مربوط به مدیریت مرد بود و بحث شد - آمده است. دنباله آیه چنین است: ﴿فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾^۱ «زنان شایسته، فرمانبردارند و در غیاب [شوهر] حقوق او را حفظ می‌کنند همان‌گونه که خدا [حقوق آنان را] حفظ کرده است و زنانی که از ناسازگاری آنان بیم دارید، اندریشان دهید و [اگر سود نداد] در بستر از آنان دوری کنید و [اگر سود نداد] آنان را بزنید. پس اگر از شما اطاعت کردند، راهی به زیانشان مجوید. همانا خداوند بلندمرتبه و بزرگ است.»

نخست باید این به این مطالب توجه کرد: اساس دین اسلام بر رحمت و مهربانی است و در کتابش ۱۱۴ بار «بسم الله الرحمن الرحيم» به کار رفته است. خداوند این دین، رحمان است و پیامبر آن، پیامبر رحمت. در قرآن، حدود ۴۰ بار کلمه «معروف» یعنی پسندیده به کار رفته است که حدود نصف آن در رابطه با خانه و همسر است. اسلام اصرار دارد به دنبال صدقه مستحبی نباید آزار و اذیت باشد و گرنه صدقه باطل می‌شود. اسلام به مسلمانان امر می‌کند که در شبانه‌روز دست‌کم بیست بار خداوند را با رحمانیت و رحیمیت بخوانند. چنین دینی، امکان ندارد بدون دلیل زدن کسی را تجویز کند؛ به‌ویژه آن‌که آن زن، مادر فرزندان و کسی است که در خانه تحت نظر مرد است. بنابراین، حتماً آیه دارای نکته‌ای دقیق است که باید آن را یافت.

برخی گفته‌اند: «ضرب» در آیه به معنای مسافرت است؛ یعنی او را به مسافرت ببرید. نظیر آیه ﴿وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْضُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾؛^۲ ولی بین «ضرب» با «ضرب فی الأرض» تفاوت واضحی است. علاوه بر این، با سیاق آیه نیز سازگار نیست.

برخی دیگر گفته‌اند: زدن باید بسیار ملایم باشد؛ مثلاً با چوب مسواک؛ زیرا اگر با چیزی زدید که رنگش کیود شد، باید دبه آن را پرداخت کنید. این نیز نمی‌تواند پاسخ کاملی باشد؛ زیرا زنی که سر ناسازگاری گذاشته است از چوب مسواک و زدن ملایم مانند ناز کشیدن، ترسی به

۱. نساء، ۳۴.

۲. نساء، ۱۰۱.

دل راه نمی‌دهد و اگر ضرب، شدید باشد که باز اشکال به قوت خود باقی است. بنابراین، باید دنبال راه حل دیگری بود.

نخست باید دانست که اصل و قاعدهٔ اولی این است که هیچ‌کس حق ندارد در مال یا جان دیگری تصرف کند، مگر با مجوز شرع.

دربارهٔ اموال، آیهٔ ۲۹ سورهٔ نساء می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموالتان را در میان خودتان به باطل نخورید؛ مگر این‌که تجارتی با تراضی یکدیگر باشد.»

دربارهٔ تصرف در بدن دیگری، ادلهٔ ازدواج و نکاح، جواز بهره‌بری و التذاذ از همسر و آمیزش در فرج را اثبات می‌کند؛ ولی هیچ دلیلی بر تصرفات دیگر بدون رضایت زن وجود ندارد؛ حتی در جای خود بحث شده که لذت بردن‌های غیرمتعارف - مثل پشت زن - نیز بدون اجازهٔ زن، جایز نیست. بنابراین، زدن زن، کودک و... حتی برای تربیت، جلوگیری از نشوز و... جایز نیست و دربارهٔ تخلف هر کسی، تنها امام و حاکم شرع است که حق تنبیه و تأدیب بدنی دارد.

بنابراین، زن و مرد هر نزاعی که داشتند یا از طریق گفت‌وگو و حکم، حل می‌کنند یا مرد، زن را طلاق می‌دهد یا زن با برگرداندن مهریه و امثال آن طلاق خود را می‌گیرد و هیچ جایی برای ضرب و شتم نیست.

بله، ممکن است زنی از در حيله وارد شود و نزد حکمین یا حاکم بگوید: من مطیع شوهرم هستم و برای التذاذهای او آماده‌ام، اما در خلوت، اجازهٔ هیچ التذاذی را به شوهر ندهد و باز وقتی نزد حاکم می‌رود به دروغ خود را آمادهٔ التذاذ نشان دهد و در خلوت از التذاذ، جلوگیری کند. در این صورت، چاره‌ای جز زدن زن در حدی که از این حيله‌گری دست بردارد نیست؛ زیرا در چنین موردی و درحین خلوت زن و مرد، هیچ‌کس حق وارد شدن، نگاه کردن و استماع ندارد. حال، اگر زن از استمتاع، امتناع کند سزاوار کتک خوردن است؛ چون هم دروغ می‌گوید و هم شوهر را در خلوت از حقش محروم می‌کند. اگر مرد، دروغ بگوید و بی‌جهت زن را بزند به ضرر خود اوست؛ زیرا بهره‌وری از زن گریبان کتک‌خورده ممکن نیست.

پس زدن زن مربوط به رختخواب و هنگام التذاذهای خاصی است که هیچ‌کس در آن حال

نمی‌تواند بر زن و مرد وارد شود. اگر زن واقعاً تسلیم است، زدن او جلوی التذاذ مرد را می‌گیرد و اگر در آن حال، تسلیم نیست باید زده شود؛ زیرا تسلیم نبودن او در آن وقت به هیچ‌نحو برای حاکم یا حکمین اثبات‌پذیر نیست؛ مگر از طریق زن و شوهر که زن می‌گوید: تسلیم هستم و مرد می‌گوید: تسلیم نیست. پس در این حال، خودشان باید مشکل را حل کنند ولو با زدن. اشکال: شاید همین حيله را مرد به کار ببرد؛ یعنی به دروغ بگوید: همسرم تمکین نداشت، پس او را زدم.

پاسخ: چون مرد اختیار طلاق دارد، نیازی به این حيله ندارد؛ زیرا با زدن او خود را از التذاذ محروم می‌کند.

اشکال: مرد شاید زن را در خلوتگاه بزند تا وی با پس دادن مهریه از مرد طلاق بگیرد. پاسخ: اگرچه طلاق خُلعی به ضرر زن است، مرد نیز از این حيله نفعی نمی‌برد و هر زن دیگری را که انتخاب کند او نیز مهریه می‌خواهد و تازه این زن با وی سازگار است؛ اما سازگاری زن دیگری معلوم نیست.

با این همه، زورگفتن به زن در خلوتگاه، مشکلی است که در همهٔ مکتب‌ها و نحله‌ها وجود دارد؛ زیرا در خلوتگاه، هیچ‌کس حق ورود ندارد و امکان چنین حيله‌گری وجود دارد. البته اسلام با تکیه بر تقوا، آخرت، عذاب دروغگو، عذاب آزاررسان و ظالم و... خواسته است افراد را از نظر اخلاقی به نیکی تربیت کند تا چنین متجاوزانی بین آنان پیدا نشود. به هر حال، تنها راه حل این مشکل، ارتقای اخلاقیات افراد است که در اسلام به بهترین نحو به آن توجه شده است.

فصل یازدهم:

احکام در قرآن (۱۵ پرسش)

۱. لطفاً آثار و اهمیت نماز اول وقت را بنویسید (با مثال‌هایی از قرآن کریم).

خواندن نماز علاوه بر آن‌که انجام یک دستور و یک واجب الهی است، خود مانع از انجام زشتی‌ها، خلاف‌ها و گناهان دیگر است. نمازگزار واقعی از فحشا و منکرات به دور است. این خاصیت بازدارندگی نماز در سایر اعمال و دستورات اسلامی وجود ندارد: ﴿اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾؛^۱ «آنچه از این کتاب بر تو وحی شده است تلاوت کن و نماز را به‌پا دار، که نماز از فحشا و منکر باز می‌دارد و قطعاً ذکر خدا بزرگ‌تر است و خدا به کارهایی که می‌کنید آگاه است.»

درباره اهمیت نماز، امام صادق علیه السلام فرمودند: «روز قیامت اول چیزی که از انسان سؤال می‌کنند، نماز است.» هم‌چنین فرمودند: «اگر نماز پذیرفته شد هر آنچه جز آن است، پذیرفته خواهد شد و اگر نماز رد شد، هر آنچه جز آن است رد خواهد شد.»^۲

﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾؛^۳ «آن‌ها که در نمازشان خشوع دارند»، ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾؛^۴ «و آن‌ها که از نمازها مواظبت می‌نمایند.»

۱. عنکبوت، ۴۵.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳. مؤمنون، ۲.

۴. مؤمنون، ۹.

جالب این‌که، سوره مؤمنون، نخستین ویژگی مؤمنان را خشوع در نماز و آخرین صفت آن‌ها را محافظت بر نماز شمرده است؛ از نماز شروع می‌شود و به نماز ختم می‌گردد؛ چراکه نماز مهم‌ترین رابطه خلق و خالق است.

نماز برترین مکتب عالی تربیت است.

نماز وسیله بیداری روح و جان و بیمه‌کننده انسان در برابر گناهان است. نماز هرگاه با آدابش انجام گیرد، زمینه‌ای مطمئن برای همه خوبی‌ها و نیکی‌ها خواهد بود.

یادآوری این نکته نیز لازم است که آیه نخست و آیه دوم به دو مطلب متفاوت اشاره دارند: در آیه نخست، صلاة به صورت مفرد و در آیه اخیر به صورت جمع است. اولی به مسئله خشوع و توجه خاص درونی که روح نماز است و بر تمام اعضا اثر می‌گذارد اشاره می‌کند. دومی به مسئله آداب و شرائط نماز از نظر وقت و زمان و مکان و هم‌چنین از نظر تعداد نمازها اشاره می‌نماید و به نمازگزاران و مؤمنان راستین توصیه می‌کند در همه نمازها مراقب این آداب و شرائط باشند.

درباره اهمیت نماز در مجلدات مختلف تفسیر نمونه مشروحاً بحث شده است. به جلد نهم (ذیل آیه ۱۱۴ سوره هود) و جلد چهارم (ذیل آیه ۱۰۳ سوره نساء) و جلد سیزدهم (ذیل آیه ۱۴ سوره طه) مراجعه فرمایید.

درباره نماز اول وقت در قرآن چیزی یافت نشد، قرآن می‌فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قرآن الْقَجْرِ إِنَّ قرآن الْقَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً﴾^۱ که نشان می‌دهد وقت نماز موسع است؛ هرچند در روایات تأکیدات فراوانی برای نماز اول وقت وجود دارد که اشاره می‌شود. البته بررسی سند احادیث، مجالی دیگر می‌طلبید.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «أَنَّ أَوَّلَ الْوَقْتِ أَبَدًا أَفْضَلُ»؛^۲ «اول وقت همیشه برتر است.»

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «کسی که نمازهای واجب را اول وقتش بخواند، فرشته آن را سفید و نظیف بالا می‌برد و نماز ندا می‌دهد مرا حفظ کردی، خداوند تو را حفظ کند.»^۳

امام صادق علیه السلام در حدیث دیگری فرمودند: «فضل اول وقت بر آخر آن برای مؤمن از فرزند و مالش بهتر است.»^۴

۱. اسراء، ۷۸.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۳، ص ۲۷۴.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴. ابن طاووس، علی بن موسی، ادب حضور (ترجمه فلاح السائل)، ص ۲۷۴.

برآورده شدن خواسته‌ها، برطرف شدن گرفتاری و ناراحتی، ورود به بهشت و دوری از جهنم، در امان بودن از بلاهای آسمانی، خشنودی خداوند، استجاب دعا و بالا رفتن اعمال، دوری شیطان و تلقین شهادتین، زیاد شدن عمر، مال و اولاد صالح در دنیا، در امان بودن از ترس و هول مرگ در موقع مردن، آسان شدن سؤال نکیر و منکر در قبر، توسعه یافتن قبر، نورانی شدن چهره، دادن نامه عمل به دست راست و آسان گرفتن حساب در محشر، رضایت خداوند، سلام دادن خدا به او و نگاه کردن از روی رحمت به او در هنگام عبور از صراط و... از آثار و برکات نماز اول وقت است که در روایات به آن اشاره شده است. البته لازم به یادآوری است که گاهی مستحب است نماز اول وقت کمی تأخیر بیفتد؛ مثلاً در گرمای شدید هوا یا برای تشکیل نماز جماعت و امثال آن. در هر حال، بدون عذر نباید نماز را از اول وقتش تأخیر انداخت.

۲. آیه ششم سوره مائده را معنی کنید.

آیه این است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾. به نظر می‌رسد نکته اصلی سؤال شما شستن دست در وضو است که آیا از بالا به پایین شسته شود یا بالعکس. در این باره باید گفت: حد دست که باید در وضو شسته شود تا آرنج ذکر شده است؛ زیرا «مرفق» جمع «مرفق» به معنی آرنج است و چون هنگامی که گفته شود دست را بشوید ممکن است به ذهن چنین برسد که دست‌ها را تا مچ بشوید؛ زیرا غالباً این مقدار شسته می‌شود. برای رفع این توهم است که می‌فرماید: تا آرنج بشوید: «الی المرافق».

با این توضیح روشن می‌شود، کلمه «الی» در آیه فوق تنها برای بیان حد شستن است نه کیفیت شستن. بعضی از برادران اهل سنت توهم کرده‌اند و پنداشته‌اند که آیه می‌گوید: باید دست‌ها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشوید.

توضیح این‌که این درست به آن می‌ماند که انسان به کارگری سفارش کند دیوار اتاق را از کف تا یک متر، رنگ کند. بدیهی است منظور این نیست که دیوار از پایین به بالا رنگ شود، بلکه منظور این است که این مقدار باید رنگ شود، نه بیشتر، نه کمتر.

بنابراین، در آیه فقط مقداری از دست که باید شسته شود ذکر شده است. کیفیت شستن در سنت پیامبر ﷺ که اهل بیت ایشان علیهم السلام بیان کرده‌اند، آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان.^۱

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۸۷.

علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید: «کلمه دست سه معنا دارد: ۱. از نوک انگشتان تا مچ؛ ۲. از نوک انگشتان تا مرفق؛ ۳. از نوک انگشتان تا شانه. این اشتراک در معنا باعث شده که خدای تعالی در کلام خود قرینه‌ای بیاورد تا یکی از این سه معنا را در بین معانی مشخص کند و آن قرینه، کلمه «الی المرفق» است تا بفهماند منظور از شستن دست‌ها در هنگام وضو، شستن از نوک انگشتان تا مرفق است، نه تا مچ دست و نه تا شانه. چیزی که هست از آن‌جا که ممکن بوده است کسی از عبارت «دست‌ها را بشوید تا مرفق» خیال کند که منظور از «شانه تا مرفق است». سنت این جمله را تفسیر کرد به این‌که منظور از آن قسمتی از دست هست که کف در آن قرار دارد... علاوه بر این‌که هر انسانی که بخواهد دست خود را بشوید، چه در حال وضو و چه در غیر حال وضو، به‌طور طبیعی می‌شوید و شستن طبیعی همین است که از بالا به پایین بشوید و از پایین به بالا شستن هرچند ممکن است، لیکن طبیعی و معمولی نیست و روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم‌السلام هم به همان طریقه طبیعی فتوا می‌دهد، نه به طریقه دوم.»^۱

مذاهب چهارگانه اهل سنت هم معتقدند که آیه کیفیت شستن دست‌ها را که از پایین یا بالا اول دست چپ یا دست راست بیان نمی‌کند و به هر کیفیتی که وضو گرفته شود فرقی ندارد. پس شستن از پایین به بالا واجب نیست.

اما شیعه به پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام که معرف سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند، از بالا (مرفق) به پایین وضو می‌گیرند؛ چون همان‌طور که قبلاً بحث شد، در موارد اختلاف، تنها کسی که طبق حدیث تقلین می‌تواند قرآن و سنت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تفسیر کند، اهل علیهم‌السلام هستند.

در باره آیه ششم سوره مائده و معنای «الی» در آن، دانشمند و فقیه سنی مذهب آقای وهب الزحیلی می‌گوید: «در نزد تمامی دانشمندان و عالمان - از جمله امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت - داخل نمودن دو آرنج در شستن واجب است؛ زیرا حرف «الی» که برای انتهای غایت است در این‌جا به معنای «مع» می‌باشد؛ یعنی دست‌ها را با آرنج بشوید، نه این‌که از سر انگشتان تا آرنج بشوید؛ مانند دو آیه شریفه ﴿وَ يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ ثَابِرُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ﴾^۲ و ﴿وَ اتَّوَا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَ بِالطَّيْسِ وَ لَا تَأْكُلُوا

۱. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۵۶.

۲. هود، ۵۲.

أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ خُوبًا كَثِيرًا ﴿۱﴾ که در این دو نیز «الی» به همین معناست. درباره نحوه وضو گرفتن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز چنین می‌گوید: و دار قطنی (از دانشمندان حدیث اهل سنت) از عثمان روایت نموده که گفت: بیاید تا مانند وضوی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وضو بگیریم. پس صورتش و دو دستش را شست و اطراف دو آرنج را مس کرد. و هم‌چنین دار قطنی از جابر نقل نموده است که گفت: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زمانی که وضو می‌گرفت آب را بر دو آرنج می‌ریخت.^۲

۳. از یک نفر از اهل تسنن سؤال کردم: چرا این طوری وضو می‌گیری؟ گفت: خداوند می‌فرماید:

﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَإيديكم إلى المرافق﴾ (سوره مائده، آیه ۶). آیا «الی» به معنای «به طرف» است؟

آیات قرآن، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بیان‌کننده قرآن معرفی کرده است. بنابراین، اگر بر اساس روایات متعدد ثابت شود که آن حضرت دست‌های خود را از بالا به پایین می‌شستند، آن‌گاه عمل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبین این آیه می‌شود و ما باید در این آیه «الی» را به معنای «مع» بگیریم. از سوی دیگر، فقهای ما نظیر سیدمرتضی، وضوی منکوس را جایز می‌دانسته‌اند. بهر حال، در هر مسئله‌ای که قرآن صراحت داشته باشد، بین شیعه و اهل سنت اختلاف نیست. این جاهایی که اختلاف وجود دارد، به دلیل دویلهو یا چندپهلوی بودن آیات است؛ پس دلیل صریح قرآنی در این باره وجود ندارد تا کار آنان یا کار ما به آن مستند باشد.

در پاسخ سؤال شما باید گفت شخصی به نام «واحدی» که از علمای علم نحو است می‌گوید: بسیاری از دانشوران علم نحو «الی» را در این جا به معنای «مع» گرفته‌اند. در نتیجه، آیه در صدد بیان این مطلب است که شستن مرفق به همراه شستن دست‌ها، لازم و واجب است. این که حرف «الی» به مفهوم «مع» آمده باشد در آیات دیگر نیز نمونه دارد؛ از جمله در این آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾؛^۳ «اموال یتیمان را همراه با اموال خود نخورید.» در این جا نیز «الی» به معنای «مع» است.

باز ممکن است گفته شود «الی» برای تعیین حد است؛ یعنی این مقدار را بشوید، نه مقدار تا میچ

۱. نساء، ۲.

۲. همان.

۳. نساء، ۲.

را که بین مردم در هنگام شستن دست‌ها متداول است؛ اما این‌که چگونه بشوید: از بالا یا از پایین، بیان نشده است. مثل این‌که شما به نقاش می‌گویید: «دیوارها را تا یک متری رنگ کن» که مراد شما این است که لازم نیست تا سقف رنگ شود. در عین حال، هیچ اصراری ندارید که او برس را از پایین به بالا بکشد یا برعکس. از سوی دیگر، امت اتفاق نظر دارند که هرکس وضو را از مرفق‌ها آغاز و به سر انگشتان پایان دهد، وضوی او صحیح است و اختلاف نظر درباره شروع شستن دو دست از انگشتان به طرف مرفق‌هاست.^۱ در نتیجه، عمل شیعیان درباره نحوه گرفتن وضو، صحیح است. به عبارت دیگر، درباره نحوه وضو گرفتن به این نحو که از سر انگشتان شروع و به مرفق ختم شود، اختلاف است ولی به این نحو که از مرفق شروع و به سر انگشتان ختم شود، اختلافی نیست. بنابراین، اگر انسان عملی را براساس اتفاق امت انجام دهد، یقین به این مطلب پیدا می‌کند که قطعاً آن عمل را درست انجام داده است.^۲

برای آشنایی بیشتر در این زمینه می‌توانید به کتاب‌های زیر رجوع نمایید:

۱. *الانصاف فی مسائل ما دام فیها الخلاف*، آیه‌الله سبحانی؛

۲. *وضوء النبی (وضوی پیامبر)*، سیدعلی شهرستانی، ترجمه حسین صابری.

۴. آثار و عواقب نماز آخر چیست؟

۱. ﴿قَوْلٌ لِّلْمُضَلِّينَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾؛^۳ «پس وای بر نمازگزارانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سیارند.»

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیات شریف فوق که درباره مذمت بی‌اعتنایی به نماز نازل گردیده

۱. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۳، ص ۲۵۴.

۲. این‌جانب احمد عابدینی شخصاً به کتاب *فقہ علی المذاهب الاربعه* که فتوای چهار فقیه مشهور اهل سنت را نقل کرده مراجعه کردم. هیچ‌کدام نگفته‌اند که شستن از پایین به بالا واجب یا مستحب است، بلکه همه «الی» را به معنای «مع» گرفته‌اند؛ یعنی باید آرنج هم شسته شود. بنابراین، به نظر می‌رسد این اختلاف و نزاع بر سر وضو از بالا به پایین یا پایین به بالا، نزاعی عوامانه است و گرنه علمای آنان هر دو نوع وضو را صحیح می‌دانند.

در ضمن به کتاب *خلاف شیخ طوسی* که اختلاف‌های شیعه و سنی را نقل می‌کند نیز مراجعه کردم و معلوم شد این مسئله جزو موارد اختلافی بین شیعه و سنی نیست. حال، ببینیم عوام چه می‌کنند!

۳. ماعون، ۴ و ۵.

است می‌فرمایند: «تَأْخِيرُ الصَّلَاةِ عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا لِعَيْرِ عُذْرٍ»^۱؛ مراد از بی‌اعتنایی به نماز، «تأخیر آن از اول وقت بدون عذر است.»

۲. ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَابًا﴾^۲؛ «اما بعد از آن‌ها فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به‌زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید.»

این آیه ممکن است اشاره به گروهی از بنی‌اسرائیل باشد که در طریق گمراهی گام نهاده، خدا را فراموش کردند، پیروی از شهوات را بر ذکر خدا ترجیح دادند، جهان را از فساد پر نمودند و سرانجام به نتیجه اعمال سوء خود در دنیا رسیدند و در آخرت نیز خواهند رسید.

در این‌که منظور از «اضاعه صلاة» در این‌جا ترک نماز است یا تأخیر از وقت آن یا انجام دادن اعمالی که نماز را در جامعه ضایع کند، مفسران احتمال‌های مختلفی داده‌اند؛ ولی معنای اخیر، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.^۳

تأخیر نماز از اول وقت آن، موجب محروم ماندن انسان از فیوضات و پاداش‌های نماز اول وقت و باعث تضییع و سبک شمردن نماز است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «کسی که نمازها را بی‌سبب به تأخیر اندازد و حدود آن‌ها را حفظ نکند، فرشته‌ای نماز او را سیاه و تاریک به آسمان برد؛ درحالی‌که نماز با صدای بلند به نمازگزار گوید: مرا ضایع کردی، خدا تو را ضایع کند؛ آن‌چنان‌که مرا ضایع کردی.»^۴

نخواندن نماز در اول وقت، موجب جرأت و سلطه شیطان بر انسان می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «شیطان همیشه از مؤمن می‌ترسد تا زمانی که بر نمازهای پنجگانه محافظت دارد؛ اما هنگامی که پنج وقت نماز را ضایع کرد، بر او جرأت پیدا می‌کند و او را در گناهان بزرگ می‌اندازد.»^۵

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۴۴.

۲. مریم، ۵۹.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۱۰۱.

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ترجمه بندریگی، ص ۴۹۵.

۵. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ترجمه آقا نجفی، ج ۲، ص ۲۶۷.

یکی دیگر از آثار شوم سستی و تهاون در نماز، محسور شدن با افراد دوزخی در قیامت است. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «کسی که نمازهای پنجگانه‌اش را با طهارت کامل در اول وقت به جا آورد، این نماز در قیامت برای او نور و برهان است و کسی که نمازش را ضایع کند (اول وقت نخواند)، با فرعون و هامان محسور خواهد شد.»^۱

نخواندن نماز در اول وقت، موجب محروم ماندن انسان از شفاعت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام است. حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «فردای قیامت، شفاعت من به کسی که نمازهای واجب را از اول وقتش بی جهت به تأخیر افکند، نخواهد رسید.»^۲

برای یافتن احادیثی در این باره به کتاب *بحار الانوار*، جلد‌های ۸۲ و ۸۳ مراجعه نمایید.

۵. چرا علامه طباطبایی در المیزان نماز را فرد اتم عبادات بدنی و زکات را فرد اتم عبادات مالی می‌داند؟ استدلال ایشان را برای ما بنویسید.

معنی کلام علامه این است که نماز هم مشتمل است بر ذکر زبانی است: تهلیل، حمد، تسبیح و تکبیر، هم مصداقی است از مصادیق ذکر؛ چون مجموعه آن عبودیت بنده خدا را مجسم می‌سازد؛ لذا خدای تعالی نماز را «ذکر الله» نامیده و فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾^۳. هم‌چنین، نماز چیزی است که ذکر بر آن مترتب می‌شود (ترتّب غایت بر صاحب غایت)؛ یعنی نتیجه نماز یاد خداست؛ هم‌چنان‌که آیه ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾^۴ به آن اشاره می‌کند.^۵ در میان عبادت‌های بدنی هم، برخی مثل حج در طول عمر یک‌بار و برخی مثل روزه سالی یک‌بار واجب می‌شود. تنها عبادت بدنی که انجام آن همیشگی است و در شبانه‌روز پنج مرتبه به جا آورده می‌شود، نماز است؛ لذا کامل‌ترین عبادات بدنی است.

زکات، واجبی از واجبات اسلامی است. همان‌گونه که تمام دستورات و احکام دین مقدّس اسلام بر اساس مصالح و مفاسد استوار گشته و ضامن سعادت و خوشبختی آدمی است، این حکم نیز چنین است.

۱. شعیری، محمد بن محمد، کاشف الأستار، ترجمة جامع الأخبار، ص ۷۲.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، الأموال (للدوق)، ص ۳۹۹.

۳. جمعه، ۹.

۴. طه، ۱۴.

۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

از یک سو، دادن زکات، روحیه بخل و تنگ نظری را در فرد از بین می‌برد و این مسئله بسیار مهمی است که روح انسان در پرتو آن پرورش می‌یابد.

از سوی دیگر، پرداخت زکات موجب از بین رفتن اختلاف طبقاتی می‌شود. اسلام برای از بین بردن اختلافات طبقاتی در میان اجتماعات، احکامی قرار داده است تا مسلمانان با مراعات آن‌ها به یکدیگر رسیدگی کرده و از تهیدستان و بینوایان دست‌گیری به عمل آورند و در سایه آن سطح فقر و پریشانی را پایین آورده، تمام افراد تهیدست را با کمک یکدیگر از زندگانی معمولی برخوردار سازند. عمل کردن به این فریضه بزرگ مالی اسلام در این مسئله نقشی چشمگیر دارد. این فریضه یک نوع مالیات اسلامی است که پرداخت آن بر مسلمانان با وجود شرایط لازم است. وجوه به دست آمده برای پیشرفت دین و غیر آن از مصالح اسلامی دیگر به کار می‌رود تا ممالک اسلامی از نظر عمران و آبادی و همچنین جهات اقتصادی و سیاسی و غیر این‌ها تأمین شوند. بدیهی است که با پرداخت این گونه مالیات‌های اسلامی در مدتی بسیار کوتاه، فقر و تهیدستی ریشه‌کن می‌شود و همه یا دست‌کم بیشتر آن وجوه به سود ملت، مملکت و حکومت اسلامی مصرف خواهد شد.

یکی دیگر از نتایج پرداخت زکات آن است که وقتی گروهی فقیر و گروهی غنی باشند، امنیت از اجتماع رخت بر می‌بندد و فقیران به فکر دزدی از ثروتمندان می‌افتند و ثروتمندان باید برای حفظ مال و جان خود به فکر گاوصندوق و دزدگیر و نرده و پلیس و دادگاه و ... باشند. به این ترتیب، بیشتر امکانات جامعه صرف امور دفاعی و امنیتی خواهد شد. در حالی که اگر زکات و انفاق‌های مالی انجام شود و فقیران سیر شوند، چنین اتفاقاتی نخواهد افتاد.

با توجه به توضیحات یادشده مشخص می‌شود که نماز بالاترین فرد عبادات بدنی و زکات بالاترین فرد عبادات مالی است.

۶. به جز آیه ۴۱ سوره انفال، درباره مصارف خمس آیه دیگری هم وجود دارد؟

سوره‌هایی که در آن‌ها درباره خمس بحث شده، یک سوره بیشتر نیست و آن سوره انفال، آیه ۴۱ است که خداوند در آن می‌فرماید: «بدانید هرگونه غنیمتی به دست آورید، خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی‌القربی (خویشاوندان پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه [از آن‌ها] است ...».

مقوله خمس از مقوله زکات جدا نیست بنابراین، تمامی آیاتی که به دادن زکات یا انفاق ترغیب می‌کنند شامل خمس نیز می‌شوند. یکی از مهم‌ترین مصرف‌های خمس، سادات هستند. مسلمانان باید نخست به سادات فقیر رسیدگی کنند و در مرتبه بعد به سایر مصارف پردازند.

۷. آیا مصارف خمس منحصر در موارد مورد اشاره آیه خمس است؟

باید به این نکته توجه کرد که تنها منبع استنباط احکام شرعی، قرآن کریم نیست. افزون بر آن، سنت، اجماع و عقل نیز از منابع استنباط احکام‌اند. از همین روست که می‌بینیم برخی احکام در قرآن کریم و برخی دیگر - حتی شرح جزئیات همان احکامی که در قرآن ذکر شده - در سنت پیامبر بیان شده است. مثلاً در قرآن کریم نمازهای پنج‌گانه به‌طور کلی آمده است؛ ولی جزئیات آن در سنت بیان شده است یا این‌که از نماز آیات در قرآن هیچ نامی برده نشده است؛ در حالی‌که نماز آیات مورد اتفاق مسلمانان، اعم از شیعه و سنی است و هیچ‌کس را نمی‌یابیم که بگوید چون نماز آیات در قرآن ذکر نشده است و تنها در سنت پیامبر اکرم آمده، نباید به آن عمل کرد. در باب خمس نیز فقیهان با توجه به آیه خمس و روایات مربوط در باب خمس، موارد و مصارف آن را معین کرده‌اند. مصارف خمس همان مواردی است که در رساله‌های عملیه آمده است. آنچه در قرآن آمده، بسیار مجمل است و تبیین آن با سنت صورت گرفته است.

۸. معنی کلمه زکاتی که بعد از نماز در قرآن آمده چیست؟

راغب در کتاب مفردات خود معنای اصلی زکات را این‌طور بیان کرده است: «الزَّكَاةُ: التَّمَوُّ الحَاصِلُ عَنِ بَرَکَةِ اللَّهِ تَعَالَى، وَ یَعْتَبَرُ ذَلِكَ بِالْأُمُورِ الدَّنِیَوِیَّةِ وَ الْأُخْرَوِیَّةِ»؛^۱ «رشد حاصل از برکت خدای تعالی که هم درباره امور این جهان به‌کار می‌رود و هم امور آخرتی.» وی در ادامه، معنای اصطلاحی زکات را این‌طور شرح داده است: «هر آنچه انسان خرج کند برای حقی که خداوند درباره فقرا برگردان او نهاده، در جهت امید به برکت یا پاک نمودن (تزکیه) نفس یا هر دو که البته هر دو در آن موجود است.»^۲

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۸۰.

۲. همان.

در مجمع البحرین نیز آمده است که زکات یا از مصدر «زکی» است که به معنی رشد و نمو و زیاد شدن است؛ چراکه زکات موجب برکت در مال و نمو آن می‌شود و صفت کرم را در نفس انسان زیاد می‌کند یا از مصدر «زکا» به معنی پاکی و طهارت است؛ چراکه زکات، مال انسان را از خبث [و حق دیگران] و همچنین صفت بخل را از نفس بخیل، پاک می‌کند. زکات در اسلام، نوعی صدقه است که شرع آن را قرار داده است.^۱

زکات بنا بر فتوای اکثر مراجع تقلید در نه چیز واجب است: گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گاو، شتر و گوسفند. باید توجه داشت زکات در صورتی واجب است که مال به مقداری که اسلام مشخص کرده و اصطلاحاً به آن «حد نصاب» گفته می‌شود، برسد و مالک آن، بالغ و عاقل و آزاد باشد و بتواند در آن مال تصرف کند (مقدار نصاب در رساله‌های مراجع تقلید آمده است).

۹. آیا یکی از دلایلی که قرآن امروز کاربرد ندارد، می‌تواند مسائلی چون زکات باشد؛

در حالی که امروز مصادیق بسیار کمی دارد، مثل شتر که مخصوص زندگی عرب است؟

چندین نکته درباره این پرسش شایان توجه است:

۱. در حکم به شمول و جاودانگی قانون‌ها یا عدم آن، بسنده کردن به مصادیق خاص درست نیست. پیدا کردن مصداق و نمونه‌ای خاص و جزئی، دلیلی بر رد کلیت و عمومیت همه قوانین نیست.
۲. همه قوانین در جهان، بسان قضایای حقیقیه است؛ به این معنا که قانون وضع می‌شود و مقصود از آن این است که در هر کجا چنین چیزی محقق شد، حکم اجرا خواهد شد. حال، شاید چنین مصداقی در منطقه‌ای خاص یا زمانی خاص به هیچ وجه روی ندهد.

۳. دین اسلام و به تبع آن قوانینش، بر اساس فطرت انسان‌ها پایه‌گذاری شده و چون فطرت در همه انسان‌ها مشترک است، پس اسلام همگانی است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ﴾^۲

۱. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. روم، ۳۰.

نشانه فطری بودن قوانین اسلام، عقل ستیز نبودن و دانش ستیز نبودن آنهاست. البته ناگفته نماند برخی از احکام و مقررات برای رفع نیازمندی‌های مخاطبین همان زمان و مکان است که بالطبع به لحاظ تغییر زمان و مکان و مقتضیات آنها، این احکام نیز متغیر است؛ لذا در اسلام دو دسته احکام وجود دارد: ثابت و متغیر. البته این احکام متغیر را کارشناس عالی اسلامی در هر عصر و منطقه‌ای به تناسب آن عصر و منطقه تشخیص می‌دهد. ثانیاً همین احکام متغیر با توجه به یک‌دسته اصول کلی ثابت می‌شود. در هر صورت، احکام اسلام مخصوص یک منطقه خاص نیست؛ گرچه برخی از احکام آن به تناسب عصر نزول و منطقه نزول وحی، مقرر شده است.

۴. از جمله مالیات‌های اسلامی زکات است که برای رفع نیاز فقرای جامعه و به‌خاطر راکد نماندن اموال در دست عده‌ای از ثروتمندان ستانده می‌شود. مواد نه‌گانه زکات چنان‌که گذشت، به‌صورت قضایای حقیقه است؛ یعنی در هر نقطه و زمانی که چنین موادی پیدا شد، در صورت رسیدن به نصاب، از افراد ستانده می‌شود. این اشیای نه‌گانه در بیشتر مناطق جهان یافت می‌شود. چنان‌که همه این نه چیز در منطقه‌ای نباشد، برخی آنها مانند طلا، نقره، گوسفند، گاو و... به‌طور حتم وجود دارد.

۵. مشهور فقیهان بر این عقیده‌اند که زکات در اشیای نه‌گانه منحصر است؛ اما برخی از آنان نیز بر این باورند که با توجه به فلسفه تشریح زکات و با توجه به هدف اصلی از وجوب این واجب الهی، زکات منحصر در اشیای نه‌گانه نیست و به نیاز و بی‌نیازی جامعه اسلامی و موارد مصرف در نظام اسلامی بستگی دارد؛ یعنی در صورت نیاز جامعه و پاسخ‌گو نبودن مواد نه‌گانه، می‌تواند به اشیای دیگر نیز توسعه یابد و رفع و وضع آن بر عهده ولی فقیه است.^۱ مالیات‌های دریافتی از مردم، در زکات منحصر نیست. افزون بر آن، خراج‌های زمین، خمس و... مالیات‌هایی است که از مردم ستانده می‌شود.

ملاحظه مجموع این‌ها، اولاً گستردگی اخذ مالیات و ثانیاً شمول آن به همه اموال در هر زمان و مکانی را می‌رساند. بنابراین، ممکن است متعلق زکات، جزو متغیرها باشد و امروزه به ساختمان‌سازها و امور الکترونیکی و... نیز تعلق بگیرد که کارشناسان اسلام باید آن را با محاسبه دقیق نصاب‌بندی کنند.^۲ لازم به یادآوری است که قرآن مصادیق زکات را در نه چیز منحصر ن ساخته

۱. ر. ک: مجله فقه/اهل بیت، شماره‌های ۱۰، ۱۱ و ۱۲.

۲. برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع کنید به: عابدینی، احمد، «ثابت و متغیر»، در: مجله فقه (کاوشی نو در فقه)،

است، بلکه نه مورد را پیامبر ﷺ فرموده است. احتمالاً آن حضرت به این دلیل این نه مورد را متعلق زکات قرار داده که عمده‌ترین ثروت عرب در آن زمان در همین نه چیز خلاصه می‌شده است. در روایات آمده است که پیامبر ﷺ بر نه چیز زکات قرار داد و سایر چیزها را عفو کرد.^۱

۱۰. به جز آیه ۶۰ سوره توبه، آیه دیگری هم دربارهٔ مصارف زکات وجود دارد؟

کلمهٔ زکات در آیات قرآن در موارد متعدد دربارهٔ صدقهٔ مستحبی به‌کار رفته و از همان زمان صدر اسلام و در مکه مکرمه نیز مورد سفارش بوده است. مصرف آن بیشتر برای کمک به فقیران و آزادسازی بندگان بوده است.

با زیاد شدن صدقات در مدینه، آیه ۶۰ سوره توبه، هشت مصرف برای آن معین کرد و کم‌کم حکم زکات نیز از استحباب در آمد و در قسمتی از دارایی به‌صورت وجوب جلوه‌گر شد که آیه ۱۰۳ سوره توبه نیز در همین راستاست.

۱۱. آیا آیه‌ای در قرآن برای دفاع از خود در برابر ضرب و شتم وجود دارد؟

آیات متعددی از قرآن کریم به امر دفاع اختصاص یافته است که برای نمونه به چند آیه اشاره می‌کنیم:

آیه ۱۹۴ سوره بقره: «هرکس که به شما تجاوز کند، به مانند آن بر او تجاوز روا دارید.»

آیه ۸ سوره مائده: «اعمال تجاوزکارانه و ناپسند مردمی شما را بر آن ندارد که شیوهٔ عدالت را از دست بدهید. شما عدالت را پیشه سازید که به تقوا نزدیک‌تر است.»

آیه ۱۹۱ سوره بقره: «در مسجدالحرام با آن‌ها جنگ نکنید مگر آن‌که آنان با شما بجنگند، و چون با شما جنگیدند آنان را بکشید که این سزای کافران است.» چنان‌که ملاحظه می‌گردد، فراز نخست این آیه، به حرمت قتل در مکان‌های حرام اشاره دارد، اما اگر کافران این حرمت را شکستند، قرآن به مؤمنین اجازهٔ مقابله به مثل و دفاع داده است. در فراز آخر آیه نیز تصریح می‌کند که چون با شما جنگیدند آن‌ها را بکشید، و آن را سزای اعمال کافران می‌داند.

۱. ر. ک: وسائل الشیعه، کتاب الزکاة، باب ۱.

افزون بر این‌ها، در آیه ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾^۱، فتنه به معنای شکنجه آمده است؛ یعنی شکنجه از کشتن بدتر است. سپس به مؤمنان دستور داده شده که با شکنجه‌گران بجنگند. بنابراین، نه تنها شما می‌توانید از خود دفاع کنید، بلکه جامعه مسلمانان باید در مقابل متعددی و تجاوزکار بایستد. به همین دلیل در هر کشور دادگاه و نیروی انتظامی وجود دارد تا جلوی ضرب و شتم بی‌دلیل افراد را بگیرد؛ زیرا هیچ‌کس حق ندارد کسی را ضرب و شتم کند، مگر برطبق قانون.

۱۲. به جز سوره اعراف آیه ۳۱، درباره تمام اصول احکام، آیا سوره و آیه دیگری هم آمده است؟

آیات الاحکام بسیار است و به گفته برخی محققان، این قبیل آیات از ۳۵۹ آیه و به گفته برخی دیگر از ۵۰۰ آیه نیز بیشتر است. اجمالاً آیات ۱۸۲ تا ۱۸۷ سوره بقره بحث روزه و اعتکاف، آیات ۱۹۶ تا ۱۰۴ احکام حج، آیات ۲۱۶ و ۲۱۷ احکام دفاع، آیه ۲۱۹ حکم شراب و قمار، آیه ۲۲۲ احکام حیض زنان، آیات ۲۲۸ تا ۲۳۲ همین سوره احکام طلاق و... را می‌رساند این تازه سوره بقره است. در سایر سوره‌ها نیز احکام فراوانی وجود دارد که برای رعایت اختصار به معرفی منابعی در این باره بسنده می‌کنیم:

۱. آیات الاحکام، کاظم مدیر شانه‌چی، انتشارات سمت.

۲. تفسیر شاهی یا آیات الاحکام، سیدمیرابوالفتح زنجانی (فارسی در دو جلد).

۳. تقدیروهی قرآنی (درآمدی بر مبانی نظری آیات الاحکام)، سیدمحمدعلی ایازی.

۴. آیات الاحکام، محقق اردبیلی.

تفسیر جامع آیات الاحکام، زین‌العابدین قربانی لاهیجی، نشر سایه (فارسی و تاکنون ۵ جلد).

۱۳. درباره سوره‌هایی که سجده واجب دارند، کیفیت خواندن آیه به چه صورت خواهد بود؟ آیا ذکر سجده باید کلمات آیات باشد یا ذکر خاصی دارد؟

سوره‌های نجم، علق، فصلت و سجده، هر یک، دارای آیه‌ای هستند که با خواندن آن آیه یا شنیدن آن، سجده بر فرد مکلف واجب می‌شود و اگر فراموش کرد، هر وقت که یادش آمد واجب است به

مقداری که یقین دارد سجده نماید. در آن سجده، ذکر خاصی واجب نیست و تنها نهادن سر بر مهر کافی است؛ اما مستحب است ذکر نیز گفته شود و ذکر مستحبی که در خواندن آیه سجده دار خوانده می شود این است:

«لا اله الا الله حقاً حقاً، لا اله الا الله ايماناً و تصديقاً، لا اله الا الله عبوديةً و رقاً، سجدت لك يارب تعبداً و رقاً، لامستنكفاً و لامستكبراً بل انا عبد ذليل خائف مستجير.»^۱

۱۴. اگر شخصی نماز قضای پدرش را نخواند گناهکار است؛ درحالی که خداوند می فرماید: ﴿وَ

لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾؟^۲ وجه جمع بین این آیه و فتوا چگونه است؟

همان طور که نوشته اید هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی کشد و این که در اسلام نماز قضای پدر بر پسر بزرگ واجب است به معنای این نیست که پسر بار گناه پدر را به دوش می کشد یا پدر به خاطر ترک نماز در معرض سؤال و بازخواست و عقاب قرار نمی گیرد، بلکه یک تکلیف مازاد بر پسر بزرگ است که دارای مصالح و حکمت های خاص خود است. پسر بزرگ در مقابل، از ارث بیشتری نیز برخوردار می گردد و اموال اختصاصی پدر مثل انگشتر، اسلحه و... به پسر بزرگ می رسد.

در این جا به نمونه هایی از حکمت های این موضوع نیز اشاره می کنیم:

الف) اهمیت دادن به احترام فرزندان به والدین حتی والدین گنهکار.

ب) اهمیت دادن به پسر بزرگ تر. این بدان جهت است که خانواده بعد از فقدان پدر دچار فقدان مدیر و بزرگ نگردد.

ج) اهمیت دادن به نماز و روزه. این حکم می فهماند که اگر کسی نماز و روزه را به جا نیاورد، حتی بعد از مردن او این حکم ساقط نمی شود و با وجودی که او مؤاخذه و عقاب خواهد شد، باید در همین دنیا آن نماز و روزه را به نیت او انجام دهند. پس پدر نمی تواند بگوید من نماز نمی خوانم و پسر من به جای من می خواند؛ زیرا این حکم به این معنا نیست که پدر عذاب نمی شود یا حتی ثواب آن نمازهایی که پسر می خواند به پدر برسد، بلکه ثواب آن نمازها هم برای پسر و کسی که

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۶.

۲. اسراء، ۱۵.

نماز قضا را می‌خواند محسوب می‌گردد. در نتیجه، حکمت و جوب نماز قضای پدر بر پسر بزرگ‌تر، مسائل دیگری است که به سه مورد از آن اشاره کردیم.

در خاتمه ذکر این نکته ضروری است که این جانب احمد عابدینی با توجه به تحقیقات گسترده‌ای که کردم برایم معلوم شد که وجوب قضای نمازهای پدر برای پسر بزرگ‌تر، هیچ مستندی ندارد و تنها یک روایت صحیح درباره نمازی که در همان وقت نماز، پدر وفات کرده و نخوانده است وجود دارد که آن بر عهده پسر بزرگ‌تر است نه سایر نمازهای وقت‌های گذشته‌ای که فراموش شده یا معصیت شده است. درباره نماز مادر، حتی همین یک روایت نیز وجود ندارد. بله، برای قضای روزه پدر، از آخرین ماه رمضان یا فدیة دادن برای آن روزه‌ها، روایت داریم. باز لازم به یادآوری است که فتوا به قضای نمازهای پدر در بین فقیهان قدیم وجود ندارد.^۱ بله، اگر کسی وصیت کرد که با مقداری از مالش برایش نماز یا روزه انجام شود، چون عمل به وصیت در محدوده شرعی نافذ است، باید طبق آن عمل شود.

۱۵. درباره موسیقی و شرع مبین اسلام توضیح دهید. چه جور موسیقی حرام است؟ حدیث «الغناء مقدمة الزنا» (احتمالاً از امام علی علیه السلام) تا چه حد معتبر است؟ آیا کلمه «غنا» منظور هرگونه موسیقی است یا استثناً هم دارد؟ درباره موسیقی تلویزیون و رادیوی جمهوری اسلامی توضیح دهید. تفاوت این موسیقی با غنای حدیث مذکور چیست؟ بعضی از آهنگ‌های مجاز موجود در بازار محرک هستند، آن‌ها چه حکمی دارند؟ اگر ممکن است بفرمایید با استفاده از چه آیات و روایاتی، فقها و مراجع، فلان نوع موسیقی را حرام دانسته‌اند؟ بررسی متون دینی و آرای عالمان دین نشان می‌دهد که موسیقی از نظر اسلام در چند صورت حرام است:

۱. ذکر این نکته ضروری است که این جانب احمد عابدینی با توجه به تحقیقات گسترده‌ای که کردم برایم معلوم شد که وجوب قضای نمازهای پدر برای پسر بزرگ‌تر، هیچ مستندی ندارد و تنها یک روایت صحیح درباره نمازی که در همان وقت نماز، پدر وفات کرده و نخوانده است وجود دارد که آن بر عهده پسر بزرگ‌تر است نه سایر نمازهای وقت‌های گذشته‌ای که فراموش شده یا معصیت شده است. درباره نماز مادر، حتی همین یک روایت نیز وجود ندارد. بله، برای قضای روزه پدر، از آخرین ماه رمضان یا فدیة دادن برای آن روزه‌ها، روایت داریم. باز لازم به یادآوری است که فتوا به قضای نمازهای پدر در بین فقیهان قدیم وجود ندارد [ر.ک: عابدینی، احمد، «الافتضاء من الوالدین»، در: مجله عربی الاجتهاد والتجدید (چاپ لبنان)، شماره ۲].

۱. موسیقی مطرب؛ یعنی آهنگ‌هایی که موجب تحریکات غیرارادی در شنونده شود و انسان را از یاد خدا غافل سازد. منظور از محرک بودن نیز نوعی و شأنی است؛ یعنی به‌طور معمول چنین اثری داشته باشد، نه فقط نسبت به شخص خاص.

۲. موسیقی همراه با مضامین لهوی؛ یعنی آهنگ‌هایی که در کنار آن اشعار و سرودهایی قرائت می‌شوند که به‌گونه‌ای موجب فساد اخلاق و انحراف اذهان است؛ مانند ترانه‌های عاشقانه و اشعاری که در وصف زن، شراب و غیره است و از همین قسم است اشعاری که به هر نحو موجب ترویج باطل و مخالفت با حق باشد؛ مانند اشعاری که علیه دین اسلام و مقدسات آن هم‌چون قرآن، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ یا نظام و حکومت اسلامی بوده یا در جهت تأیید کفر و شرک و نظام‌های فاسد و سردمداران آن باشد.

۳. موسیقی در مجلس گناه و لهو و لعب؛ مانند آهنگ‌هایی که در حال رقص یا نوشیدن شراب و غیره نواخته می‌شوند.

حدیثی که نوشتید در مجامع روایی به این صورت آمده است: «الْعِنَاءُ رُقِيَةٌ الرَّنَا»^۱
در هر صورت معیار در حرمت موسیقی، مناسب بودن آن با مجالس لهو و داشتن مضامینی است که انسان را به سمت سقوط سوق می‌دهد.

۱. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ص ۱۵۴.

فصل دوازدهم:

علوم در قرآن (۱۲ پرسش)

۱. اعجازهای علمی قرآن را بنویسید و توضیح دهید.

اگر مراد از اعجازهای علمی، پیش‌گویی‌های مربوط به علوم تجربی باشد که امروزه دانشمندان علوم تجربی به آن‌ها رسیده‌اند یا می‌رسند و پس از رسیدن به آن‌ها، معلوم می‌شود قبلاً قرآن به‌گونه‌ای سر بسته به آن‌ها اشاره کرده است، لازم است بدانیم که قرآن در آیات متعددی، از مسائل مربوط به قوانین آفرینش طبیعت سخن گفته است. قسمتی از این حقایق علمی آن‌چنان مهم و دقیق است که آن روز - نه در یونان و نه در غیر آن - خبری از آن‌ها نبود؛ بلکه پس از قرن‌ها با پیشرفت و ازدیاد علوم، این اسرار کشف گردید. نکته درخور توجه دیگر این‌که در قرون وسطی، تنها مردمی که دارای علم و دانش بودند، مسلمانان بودند که آفتاب تمدن علم و اخلاق را در سایر سرزمین‌ها درخشان نمودند.

در این‌جا نمونه‌های چندی از آن آیات و مطالب ذکر شده در آن‌ها بیان می‌گردد:

۱. آیه ۱۹ سوره حجر: ترکیب خاص نباتات؛
۲. آیه ۲۲ همین سوره: تلقیح میان نباتات؛
۳. آیه ۳ سوره رعد: قانون ازدواج و تعمیم آن به عالم نباتات؛
۴. آیه ۵۳ سوره طه: موضوع حرکت وضعی و انتقالی زمین؛
۵. آیه ۱۷ سوره رحمن: وجود یک قاره دیگر؛
۶. آیه ۴۰ سوره معارج: اصل کروی بودن زمین؛
۷. آیه ۱۶۴ سوره بقره و آیه ۵ سوره جاثیه: ارتباط بین پدیده‌های جوی؛
۸. آیات ۶ تا ۹ سوره همزه: اشعه‌های دارای حرکت مستقیم.

۹. سوره واقعه: قدرت تخریب صورت.

۱۰. آیه ۴۲ سوره انعام: نیروی جاذبه زمین.

۱۱. آیه ۶ سوره تکویر: سوزندگی و سازندگی مواد تشکیل دهنده آب.^۱

گفتنی است با توجه به این‌که قرآن یک کتاب انسان‌ساز و هدایت‌گر است، تنها ممکن است در موضوعاتی خاص به مسائل علمی اشاره بکند. البته این اشارات جزئی، منبع الهام برای دانشمندان است. گذشته از آن، قرآن همیشه مردم را به سیر در روی زمین و مطالعه بر روی پدیده‌های آن فراخوانده و حتی از امکان صعود به کرات دیگر خبر داده است. قرآن همواره مردم را به تعقل و اندیشه همراه با سعی و تلاش، سفارش کرده است. روشن است که این‌ها، زمینه و بستر را برای رشد و شکوفایی هر چه بیشتر علم و دانش آماده می‌کنند.^۲

اگر مراد شما نهضت فرهنگی باشد، باید بگوییم که نهضت فرهنگی با آمدن قرآن شروع شد و این خودش به تنهایی اعجازی عجیب است که یک‌مرتبه باعث پیدایش یا گسترش علوم زیادی شد. باید دانست گستردگی معانی قرآن و موضوعات مختلفی که در آن بیان شده، نه تنها باعث پیشرفت مسلمان‌ها در طول تاریخ از نظر علوم تجربی شد، بلکه در ابعاد دیگری همچون فلسفه، ادبیات، عرفان، حقوق، فقه، اخلاق، تاریخ و فرهنگ، برای دانشمندان منبع الهام گردید؛ زیرا قرآن در اغلب این مسائل، افق‌های جدیدی گشوده است.^۳

به‌عنوان نمونه قرآن درباره نقش خود در تاریخ می‌گوید: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾؛^۴ «بیش از این نه تو و نه همه مردم عرب آن قصص را نمی‌دانستید.»

هم‌چنین قرآن کریم در باب اخلاق نیکوی فردی، از قبیل شجاعت، استقامت، صبر، احسان، محبت و درباره اخلاق اجتماعی، از قبیل اتحاد، توأسی برحق، توصیه بر صبر، تعاون بر برّ و تقوا، ترک دشمنی، امر به معروف و نهی از منکر، در آیات متعددی سخن گفته است.

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره و به‌ویژه شماره‌های ۸ تا ۱۱، به کتاب ژرفایی قرآن، به قلم احمد عابدینی مراجعه نمایید.

۲. ر. ک: طباطبایی، محمدحسین، اعجاز قرآن؛ مکارم شیرازی، قرآن و آخرین پیامبر؛ سبحانی، جعفر، الالهیات، ج ۳، ص ۴۱۸، خوئی، ابوالقاسم، ترجمه البیان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. ر. ک: مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۲۱۱ به بعد.

۴. هود، ۴۹.

در زمینه فلسفه نیز قرآن با بیان آیاتی مانند ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۲، ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^۳ و... زمینه‌ساز پیدایش مکتب‌های مختلفی در فلسفه اسلامی شده است.

قرآن در رابطه با عرفان می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^۴، ﴿وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۵، ﴿وَإِلَىٰ رَبِّكَ مُتَّهَاتَاتٌ﴾^۶ حضرت زین العابدین (علیه السلام) نیز می‌فرماید: «بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَّيْتَنِي عَلَيْكَ»^۷ «به وسیله تو، تو را شناختم و تو مرا به سوی خودت هدایت نمودی.»

برخی از علما با اهتمام بر معرب و مبنی بودن اسما، افعال و حروف موجود در قرآن موجب پیدایش «علم نحو»، گروهی دیگر با اهتمام به الفاظ و کشف معانی و مفاهیم آن باعث پدید آمدن «علم تفسیر»، عده‌ای دیگر با دقت در دلایل عقلی و نظری آن سبب به وجود آمدن «علم کلام» و برخی نیز با تأمل در معانی خطاب خداوند، زمینه‌ساز تدوین «علم اصول فقه و علم فقه» گردیدند.^۸

۲. جنبندگان و موجودات زنده در کره زمین و سایر کرات که به آن‌ها در قرآن اشاره شده است کدام‌اند؟

حیوانات در قرآن:

۱. گاو: ﴿وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً﴾^۹ «خداوند به شما دستور می‌دهد ماده گاوی را ذبح کنید.»
۲. شتر: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ﴾^{۱۰} «این شتر الهی برای شما معجزه‌ای است.»

۱. نور، ۳۵.

۲. فاطر، ۱۵.

۳. اخلاص، ۱.

۴. نحل، ۱۲۸.

۵. بقره، ۱۵۶.

۶. نازعات، ۴۴.

۷. ابن طاووس، علی بن موسی، *اقبال الأعمال* (ط. القديمة)، ج ۱، ص ۶۷، قسمتی از دعای ابوحمزه ثمالی.

۸. ر. ک: سیوطی، *ترجمة الاتقان*، ج ۲، ص ۳۹۷.

۹. بقره، ۶۷.

۱۰. اعراف، ۷۳.

۳. مار: ﴿فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾^۱؛ «پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان ماری شد که به هر سو می‌شتافت.»
۴. اژدها: ﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾^۲؛ «(موسی) عصای خود را افکند، ناگهان اژدهایی آشکار شد.»
۵. ملخ: ﴿حُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ﴾^۳؛ «هم‌چون ملخ‌های پراکنده از قبرها خارج می‌شوند.»
۶. خوک: ﴿أَوْ لَحْمٍ خنزيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ﴾^۴؛ «یا گوشت خوک که این‌ها پلیدند.»
۷. میمون: ﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^۵؛ «ما به آن‌ها گفتیم: به صورت بوزینه‌هایی طرد شده درآیید.»
۸. قورباغه: ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجُرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الصَّفَادَ﴾^۶؛ «سپس (بلاها را پشت سر هم بر آن‌ها نازل کردیم) توفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه‌ها...»
۹. بز: ﴿تَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾^۷؛ «واز بز دو جفت.»
۱۰. میش: ﴿تَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾^۸؛ «از میش دو جفت.»
۱۱. زنبور عسل: ﴿وَ أَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾^۹؛ «و پروردگار توبه زنبور عسل وحی (الهام غریزی) نمود.»
۱۲. مگس: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾^{۱۰}؛ «کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند.»

۱. طه، ۲۰.

۲. اعراف، ۱۰۷.

۳. قمر، ۷.

۴. انعام، ۱۴۵.

۵. بقره، ۶۵.

۶. اعراف، ۱۳۳.

۷. انعام، ۱۴۳.

۸. انعام، ۱۴۵.

۹. نحل، ۶۸.

۱۰. حج، ۷۳.

۱۳. شانه به سر یا هدهد: ﴿وَتَقَدَّ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِي لَا أَرَى الْهُدْهَدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾؛^۱ «(و سلیمان) گفت: چرا هدهد را نمی بینم.»
۱۴. پشه: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً﴾؛^۲ «خداوند از این که (به موجودات ظاهراً کوچکی مانند) پشه و حتی کمتر از آن، مثال بزند شرم نمی کند.»
۱۵. استر: ﴿وَالْخَيْلَ وَالْإِبْغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً﴾؛^۳ «هم چنین اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا بر آنها سوار شوید و زینت شما باشد.»
۱۶. الاغ: ﴿كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا﴾؛^۴ «مانند الاغی هستند که کتابهایی حمل می کنند.»
۱۷. اسب: ﴿وَأَعَدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾؛^۵ «هر نیرویی در قدرت دارید برای مقابله با آنها (دشمنان) آماده سازید و (هم چنین) اسبهای ورزیده.»
۱۸. ماهی: ﴿فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾؛^۶ «(او را به دریا افکندند) و ماهی عظیمی او را بلعید، درحالی که مستحق سرزنش بود.»
۱۹. فیل: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾؛^۷ «آیا ندیدی پروردگارت با فیل سواران چه کرد؟»
۲۰. شیر: ﴿فَقُوَّتُ مِنَ قَسْوَرَةٍ﴾؛^۸ «(که از (مقابل) شیری فرار کرده اند.»
۲۱. سگ: ﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾؛^۹ «مثل او هم چون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی، دهانش را باز و زبانش را بیرون می آورد.»
۲۲. مورچه: ﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَفْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ﴾؛^{۱۰} مورچه‌ای گفت: به لانه‌های خود بروید.

۱. نمل، ۲۰.

۲. بقره، ۲۶.

۳. نحل، ۸.

۴. جمعه، ۵.

۵. انفال، ۶۰.

۶. صافات، ۱۴۲.

۷. فیل، ۱.

۸. مدثر، ۵۱.

۹. اعراف، ۱۷۶.

۱۰. نمل، ۱۸.

۲۳. موریانه: ﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ﴾؛^۱ «کسی آن‌ها را از مرگ وی آگاه نساخت، مگر موریانه که عصای او را می‌خورد.»
۲۴. گرگ: ﴿وَتَرَكْنَا يَوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ﴾؛^۲ «و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد.»
۲۵. گوسفند: ﴿وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ شَحُومَهُمَا﴾؛^۳ «واز گاو وگوسفند پیه و چربی‌شان را بر آنان (یهودیان) تحریم نمودیم.»
۲۶. عنکبوت: ﴿وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنْكَبُوتِ﴾؛^۴ «سست‌ترین خانه‌ها، خانه عنکبوت است.»
۲۷. کلاغ: ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يَبْرَأُ سَوَاءَ أَخِيهِ﴾؛^۵ «سپس خداوند کلاغی را فرستاد که در زمین، جست‌وجو (و کندوکاو) می‌کرد.»
۲۸. پروانه: ﴿يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾؛^۶ «روزی که مردم مانند پروانه‌های پراکنده خواهند بود.»
۲۹. حیوانات شکاری: ﴿وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾؛^۷ «بگو برای شما هر چه پاکیزه است حلال شده؛ صدایی که به سگان شکاری آموخته‌اید.»
۳۰. ماده شتر: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ﴾؛^۸ «خدا برای شتر ماده حکمی مقرر نفرموده.»
۳۱. شتر آزاد که برای نذری و قربانی گذاشته شود: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ... وَلَا سَائِبَةٍ﴾؛^۹ «خدا حکمی مقرر نفرموده برای شتر نذر شده.»
۳۲. گوسفند ماده: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ... وَلَا وَصِيلَةٍ﴾؛^{۱۰} «خداوند حکمی مقرر نفرموده برای گوسفند.»

۱. سبأ، ۱۴.

۲. یوسف، ۱۷.

۳. انعام، ۱۴۶.

۴. عنکبوت، ۴۱.

۵. مائده، ۳۱.

۶. قارعه، ۴.

۷. مائده، ۴.

۸. مائده، ۱۰۳.

۹. مائده، ۱۰۳.

۱۰. مائده، ۱۰۳.

۳۳. شتر آزاد: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ... لَا حَامٍ﴾؛^۱ «خداوند حکمی مقرر نفرموده برای شتر آزاد.»
۳۴. شتران بارکش: ﴿وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾؛^۲ «و از بعضی از حیوانات استفاده باریبری و سواری کنید.»
۳۵. چهارپایان: ﴿وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ﴾؛^۳ «و از بعضی از حیوانات.»
۳۶. دسته‌های مرغان: ﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾؛^۴ «و بر سر آن‌ها پرنده‌گانی را گروه‌گروه فرستاد.»
۳۷. اسبان نیکو: ﴿إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْإِجْيَادُ﴾؛^۵ «یاد کن وقتی را که بر او اسب‌های بسیار تند و نیکو هنگام عصر ارائه دادند.»
۳۸. میش ماده: ﴿وَلِي نَعَجَةً وَاحِدَةً﴾؛^۶ «و من یک میش دارم.»
۳۹. قربانی که به مکه فرستند: ﴿وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾؛^۷ «و نحر شتران فربه را از شعائر حج قرار دادیم.»
۴۰. اسبان دونده: ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾؛^۸ «قسم به اسبانی که نفس‌شان به‌شماره افتاده.»
۴۱. گوساله: ﴿ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾؛^۹ «پس شما گوساله پرستی اختیار کردید.»
۴۲. شتران ده ماهه آبتن: ﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾؛^{۱۰} «و شتران آبتن به‌کلی رها کنند و به‌دور افکنند.»

۱. مائده، ۱۰۳.

۲. انعام، ۱۴۲.

۳. انعام، ۱۴۲.

۴. فیل، ۳.

۵. ص، ۳۱.

۶. ص، ۲۳.

۷. حج، ۳۶.

۸. عادیات، ۱.

۹. بقره، ۵۱.

۱۰. تکویر، ۴.

گیاهان در قرآن:

۱. کدو: ﴿وَأَنْبِثْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْتِينٍ﴾؛^۱ «و بوتۀ کدویی بر او رویاندیم.»
۲. سبزیجات: ﴿يُخْرِجُ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا﴾^۲ «از خدای خود بخواه که از آنچه زمین می‌رویاند از سبزیجات.»
۳. خیار: ﴿مِنْ بَقْلِهَا وَ تَتَائِهَا﴾؛^۳ «و خیار.»
۴. سیر: ﴿و قَوْمِهَا﴾؛^۴ «و سیر.»
۵. عدس: ﴿و وَعَدْسِهَا﴾؛^۵ «و عدس.»
۶. پیاز: ﴿و بَصْلِهَا﴾؛^۶ «و پیاز.»
۷. انگور: ﴿أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ﴾؛^۷ «یا باغی از نخل و انگور از آن تو باشد.»
۸. دانه: ﴿و نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبِثْنَا بِهِ حَبَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ﴾؛^۸ «و از آسمان، آبی پربرکت نازل کردیم و به‌وسیله آن باغ‌ها و دانه‌هایی را که درو می‌کند رویاندیم.»
۹. انار: ﴿فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ﴾؛^۹ «در آن میوه‌های فراوان و درخت خرما و انار است.»
۱۰. موز: ﴿وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ﴾؛^{۱۰} «و موزی که میوه‌هایش روی هم چیده شده.»
۱۱. خرما: ﴿وَ هَرَىٰ إِلَيْكَ بِجُدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا﴾؛^{۱۱} «و تنه درخت را سوی خود تکان بده که خرمای تازه بر تو بیفتد.»
۱۲. میوه: ﴿فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ﴾؛^{۱۲} «در آن‌ها میوه‌های فراوان است.»

۱. صافات، ۱۴۶.

۲. بقره، ۶۱.

۳. بقره، ۶۱.

۴. بقره، ۶۱.

۵. بقره، ۶۱.

۶. بقره، ۶۱.

۷. اسراء، ۹۱.

۸. ق، ۹.

۹. الرحمن، ۶۸.

۱۰. واقعه، ۲۹.

۱۱. مریم، ۲۵.

۱۲. الرحمن، ۶۸.

۱۳. درخت: ﴿وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ﴾؛^۱ «و (هم چنین) گیاهان و درختانی که حیوانات خود را در آن به چرا می برید نیز از آن است.»

۱۴. درخت خرما: ﴿وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ﴾؛^۲ «در این زراعت‌ها و نخل‌هایی که میوه‌هایش شیرین و رسیده است.»

۱۵. درخت سدر: ﴿وَشَيْءٍ مِنْ سِدرٍ﴾؛^۳ «و اندکی درخت سدر.»

۱۶. میوه تلخ: ﴿أَكَلِ حَمَاطٍ﴾؛^۴ «درختانش تلخ و ترش و بدطعم.»

۱۷. درخت گز (شوره): ﴿وَ أَثَلٍ﴾؛^۵ «و شوره گز.»

۱۸. درختی در جهنم: ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ﴾؛^۶ «همانا درخت زقوم جهنم.»

۱۹. خار خشک تلخ و بدبو: ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ صَرِيحٍ﴾؛^۷ «غذایی جز ضریع (خار خشک تلخ و بدبو) ندارند.»

۲۰. گیاه بی ساقه: ﴿وَ النَّجْمِ وَ الشَّجَرِ يَسْجُدَانِ﴾؛^۸ «گیاه و درخت برای او سجده می‌کنند.»

۲۱. درختانی که سقفی و عرشی می‌خواهند: ﴿وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ﴾؛^۹ «اوست که

باغ‌های معروش (باغ‌هایی که درختانش روی داربست‌ها قرار دارد) را آفرید.»

۳. چرا خداوند زمین و آسمان را در شش روز آفرید؟ مگر نمی‌توانست یک لحظه‌ای بیافریند؟

در آیه مد نظر شما: ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾،^{۱۰} چند مطلب به توضیح و تفسیر نیاز دارد:

۱. نحل، ۱۰.

۲. شعراء، ۱۴۸.

۳. سبأ، ۱۶.

۴. سبأ، ۱۶.

۵. سبأ، ۱۶.

۶. دخان، ۴۳.

۷. غاشیه، ۶.

۸. الرحمن، ۶.

۹. انعام، ۱۴۱.

۱۰. اعراف، ۵۴.

الف) خلق آسمان‌ها و زمین در شش‌روز؛

ب) قرار گرفتن خداوند بر عرش؛

پ) تسخیر خورشید و ماه و ستارگان.

خلق آسمان‌ها و زمین در شش‌روز: این مطلب در هفت آیه از آیات قرآن مجید آمده است. ممکن است این سؤال به ذهن آید که پیش از آفرینش آسمان و زمین، شب و روز وجود نداشته که این‌ها در آن آفریده شود. شب و روز از گردش زمین به دور خود و در برابر نور آفتاب به وجود می‌آید؛ لذا برخی از مفسران می‌گویند «یوم» در این آیات به معنای روز اصطلاحی نیست، بلکه به معنای یک دوران است؛ خواه این دوران یک سال باشد یا صد سال. شواهد فراوانی وجود دارد که می‌فهمیم یوم به معنای دوران نیز استعمال می‌گردد. راغب در مفردات می‌گوید: «یوم گاهی به مقدار زمان میان طلوع و غروب آفتاب گفته می‌شود و گاهی به مدتی از زمان، هر مقدار بوده باشد.» هم‌چنین حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در نهج البلاغه می‌فرماید: «الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ»^۱ «دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو.» روشن است که «یوم» در این کلام، به معنای دوران است.

در ذیل همین آیه روایتی نقل شده که امام فرمودند: «فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ أَى فِي سِتَّةِ أَوْقَاتٍ»^۲ «شش‌روز یعنی شش وقت و دوران.» تفسیر نمونه (ج ۶، ص ۲۰۲)، ذیل همین آیه این شش‌روز را چنین بیان می‌نماید: «گاز، ماده مذاب، منظومه شمسی و جدایی زمین از خورشید، سرد شدن زمین، رویش گیاهان در زمین و خلق انسان‌ها و حیوانات.»

در این‌جا سؤال دیگری مطرح می‌گردد که خداوند با وجود قدرت بی‌انتهایی که دارد، چرا آسمان‌ها و زمین را در یک لحظه نیافرید. بزرگان به این سؤال، پاسخ‌هایی داده‌اند که به یکی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: خداوند حکیم است و برای جهان و تمامی امور، اسباب و قوانینی قرار داده که بر طبق آن‌ها کارها را انجام دهد؛ مثلاً برای این‌که دانه گندمی به خوشه تبدیل شود، مقرر فرموده که حتماً دانه زیر خاک و تحت وضع مناسب رطوبت و نور در مدت چند ماه قرار گیرد. این برنامه برای جهان

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۹۵.

۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۵۰.

هستی فوائد فراوانی دارد. خداوند می‌توانست در یک لحظه گندم را خلق کند؛ ولی در آن صورت، مصالح و منافی از جهانیان فوت می‌گشت که با حکمت او سازگار نبود.

یکی از آن منافع می‌تواند شناخت نظم خداوند در کارها و نشان دادن مراحل مختلفی باشد که از دقت و ظرافت وی حکایت دارد. فایده دیگرش فراگیری قوانین طبیعت و به‌کارگیری آن برای پیشرفت است که اگر خلقت در یک لحظه بود، امکان الگوگیری از آن ممکن نبود.^۱

۴. خداوند در سوره یس آیه ۳۶ می‌فرماید: «پاک و منزّه است خدایی که همه ممکنات عالم را جفت آفریده است» و در جاهای دیگر قرآن آمده است که «السموات و الارض» یعنی آسمان‌ها و زمین، و از طرف دیگر چندی پیش اعلام شد که ستاره‌ای هم‌چون خورشید در کهکشان‌ها یافت شده است که این مطلب به جفت بودن ستاره‌ها و سیاره‌ها نیز اشاره دارد؛ حالا سؤال این است که آیا احتمال وجود زمین دیگری نیز هست؟

ذکر چند نکته، قبل از پرداختن به اصل پاسخ، ضروری است:

بدون شک، قرآن کریم، کتاب «رشد» و «هدایت» مردم است.^۲

اگر در قرآن از آفرینش جهان و انواع آفریده‌ها سخنی ذکر شده، برای آگاهی بخشیدن و رهنمون شدن انسان به سیرگی و عظمت الهی در آفرینش خداوندی است و یادآوری آن انگیزه‌ای برای شکر و معرفت حضرت حق و حق‌شناسی بیشتر نسبت به او خواهد بود تا از این طریق، آنچه بشر در راه تکامل حقیقی (تقرب به خداوند) نیاز دارد، به او بیاموزد؛ وگرنه قرآن کریم هرگز کتاب فیزیکی یا کیهان‌شناسی و... نبوده و در صدد حل یا بیان مسائل علوم تجربی و امثال آن نیست. بنابراین، اولاً از قرآن، نباید انتظار داشت همه واقعیات طبیعی را بیان کند؛ ثانیاً از تطبیق «فرضیه‌های» ناستوار علوم دیگر بر قرآن کریم، باید پرهیز نمود.

۲. واژه «سما» (آسمان) در قرآن کریم، به دو صورت مفرد و جمع، به‌کار رفته است؛^۳ هرچند در اغلب آیه‌هایی که سخن از خلقت آسمان و زمین است، آسمان به صورت جمع (سموات) آمده است.

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۲ تا ۲۰۴.

۲. جن، ۲؛ نحل، ۸۹.

۳. ص، ۲۷؛ زمر، ۲۱؛ بقره، ۲۲ و ...

۳. واژه «ارض» در قرآن کریم، همواره به صورت مفرد آمده که این خود دلالت بر یکی بودن زمین می‌کند. تنها در یک آیه، احتمال تعدد زمین به چشم می‌خورد؛ آن‌جا که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْزُ يُبْسِتُهُنَّ﴾^۱ «خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها را.» البته در برخی از ادعیه تعبیر «ارضین السبع» آمده است. بنابراین، شاید بتوان گفت که زمین‌های هفت‌گانه در برابر آسمان‌های هفت‌گانه وجود دارد و این به معنای «اقلیم‌های هفت‌گانه» در گذشته و جدید یا «طبقات هفت‌گانه» زمین یگانه، نیست.^۲

۴. سوره یس یکی از مشکل‌ترین سوره‌های قرآن است و همان‌گونه که آن را قلب قرآن نامیده‌اند، واقعاً ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های خاصی دارد؛ مثلاً همین آیه‌ای که اشاره شد، آیا در آن – آن‌گونه که تعداد زیادی از مفسران گفته‌اند – مراد از ازدواج، انواع و اصناف است یا مراد، زوجیت بین اشیاء است. احتمال نخست با ظاهر آیه، بیشتر هماهنگ است؛ یعنی خداوند در صدد بیان منشأ تمامی مخلوقات است و می‌فرماید: «منزه است آن کس که همه انواع را – از آنچه زمین می‌رویانند و از خودشان و از آنچه نمی‌دانند – آفرید.»

البته طبق نظر شما باید آیه این‌گونه بود: «سبحان الذی خلق الاشیاء کلها ازواجاً»؛ درحالی‌که چنین نیست. بنابراین، به نظر می‌رسد این آیه در موضوع زوجیت اشیاء ساکت باشد.

۵. آیا در زمینه انرژی هسته‌ای آیاتی از قرآن وجود دارد؟

خدای سبحان، قرآن کریم را «کتاب مبین» معرفی می‌کند: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۳. چنان‌که در آیات گوناگون، آنچه را انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آورده‌اند تحت عنوان کتاب منیر و مبین وصف فرموده است: ﴿فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ﴾^۴. باز قرآن فرموده است ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^۵؛ «ما کتاب را بر تو فرو فرستادیم بیانگر همه چیز.»

۱. طلاق، ۱۲.

۲. ر.ک: جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۶۱۶؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۶۱.

۳. مائده، ۱۵.

۴. آل عمران، ۱۸۴.

۵. نحل، ۸۹.

از این آیه می‌توان استفاده کرد که قرآن بیان‌کننده همه‌چیز است؛ ولی برای پیامبر خدا، نه برای همه‌کس؛ به دلیل این‌که «علیک» جار و مجرور است و باید بعد از «الکتاب» آمده باشد و حال‌که قبل از آن آمده است، فایده‌اش حصر است.^۱ بنابراین، ممکن است علم اتم و اتم‌شکافی و انرژی هسته‌ای در قرآن باشد ولی فهمش از عهده هر کسی بر نیاید. هم‌چنین ممکن است به‌صورت اجمال از تعدادی از آیات این‌گونه استفاده کرد؛ مثلاً سوره قارعه که به‌معنای کوبنده است و کوبندگی عجیبی که کوه‌ها را چون پشم زده می‌کند، احتمالاً می‌تواند اشاره به انرژی هسته‌ای باشد.

۶. آسمان اول و هفتم کجاست؟ و ما در کدام آسمان هستیم؟

درباره آسمان‌های هفت‌گانه تفسیرهای مختلفی شده است که صحیح‌ترین آن‌ها این است: مقصود از «سَمَوَاتِ سَبْعٍ» همان معنی واقعی آسمان‌های هفت‌گانه است. تکرار این عبارت در آیات مختلف قرآن نشان می‌دهد که عدد «سبع» در این‌جا به‌معنی تکثیر نیست، بلکه اشاره به همان عدد مخصوص است.

از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که تمام کُرَات و سیاراتی که ما می‌بینیم، همه جزو آسمان اول است و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز ما بیرون است و در مجموع هفت عالم را به منزله هفت آسمان تشکیل می‌دهند. شاهد این سخن این‌که قرآن می‌فرماید: ﴿وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ﴾^۲: «ما آسمان پایین را با چراغ‌های ستارگان زینت دادیم.» از این آیه و مانند آن به‌خوبی استفاده می‌شود همه آنچه ما می‌بینیم و جهان ستارگان را تشکیل می‌دهد جزو آسمان اول است و در ماورای آن، شش آسمان دیگر وجود دارد که ما در حال حاضر اطلاع دقیقی از جزئیات آن نداریم و ممکن است در آینده، علوم از روی آن‌ها پرده بردارد؛ همان‌گونه که علوم ناقص بشر هرچه پیش می‌رود از شگفتی‌های آفرینش چیزهای تازه‌ای به‌دست می‌آورد.^۳

بنابراین، آسمان دنیا از میان آسمان‌های هفت‌گانه عبارت است از فضایی که این ستارگان بالای سر ما در آن قرار دارند.

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره به کتاب ژرفایی قرآن، به قلم احمد عابدینی مراجعه کنید.

۲. فصلت، ۱۲.

۳. ر.ک: مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

آسمان‌های هفت‌گانه جزو خلقت جسمانی هستند و همه داخل طبیعت و ماده‌اند، نه ماورای ماده؛ لکن عالم طبیعت هفت طبقه است که هر یک روی دیگری قرار گرفته است و از همه نزدیک‌تر به ما، آسمانی است که ستارگان در آن‌جا قرار دارند. قرآن درباره شش آسمان دیگر سخنی نگفته است و تنها فرموده است که روی هم قرار دارند. با توجه به آنچه گفته شد معلوم می‌شود که مراد از آسمان‌های هفت‌گانه، ستاره‌های آسمانی یا خصوص بعضی از آن‌ها، مانند خورشید و ماه و غیر آن دو نیست.

درباره آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نوح که می‌فرماید: «آیا نمی‌دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفرید؟ و ماه را در آن‌ها مایه روشنایی و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است»، معنای آیه این نیست که ماه در همه هفت آسمان نور می‌دهد، بلکه معنایش این است که ماه در ناحیه آسمان‌ها قرار دارد؛ مانند این که می‌گوییم در این خانه‌ها یک چاه آب هست؛ درحالی‌که چاه آب در یکی از آن‌هاست. نیز مانند این که می‌گوییم من به میان مردم فلان قبیله رفتم؛ درحالی‌که به خانه بعضی از آنان رفته‌ام.

بنابراین، آیه ۱۶ سوره نوح با آیه‌ای که می‌فرماید: «ما آسمان پایین را با چراغ‌های ستارگان زینت دادیم»، منافات ندارد. به احتمال قوی، آسمان اول که تمامی ستارگان در آن قرار دارد مادی است و سایر آسمان‌ها نحوه‌ای تجرّد دارد تا به تجرّد تام که ذات هاهوت است برسد. ناسوت، عالم نفوس، عالم ملکوت، عالم جبروت، عالم اسماء و صفات، عالم واحدیت و عالم احدیت، چون از لحاظ ارزشی بالاتر از عالم ماده هستند، به «طباقاً» یعنی منطبق بر هم، تعبیر شده است.

۷. چرا خداوند در اول سوره زیتون، قسم به زیتون و انجیر خورده است و چرا قسم به خرما و انگور نخورده؛ حتماً بین این دو میوه رابطه‌ای هست؟ رابطه علمی بین این دو را برای من بنویسید.

پرسش شما را در دو بخش بررسی می‌کنیم:

اول: حکمت‌ها و فلسفه‌های سوگند در قرآن.

دوم: سوگند قرآن به انجیر و زیتون و حکمت آن.

چرا خداوند سوگند یاد کرده است؟ وقتی ما انسان‌ها سوگند یاد می‌کنیم معمولاً برای این است

که بگوییم راست می‌گوییم. گاهی هدف‌های دیگری را نیز دنبال می‌کنیم؛ مثلاً می‌خواهیم مطلبی را تأکید کنیم؛ اما خداوند چرا قسم می‌خورد؟

مفسران و صاحب‌نظران علوم قرآنی دلائل متعددی را برای قسم‌های قرآن برشمرده‌اند که با بررسی آن‌ها چند مطلب روشن می‌شود:

۱. برخی قائلند سوگندهای قرآن به‌خاطر نشان دادن عظمت و تأکید بر مطلبی است که بعد از قسم می‌آید؛ یعنی این مطلبی که دنباله آیات معمولاً بیان می‌کند، مطلب مهمی است.^۱
۲. برخی گفته‌اند گاهی خداوند می‌خواهد عظمت آن مطلبی که به آن سوگند یاد کرده را نشان بدهد.^۲

به گفته یکی از نویسندگان، سوگندهای قرآن فکر و عقل انسان را توسعه می‌دهد و در واقع، تمام هستی را جولانگاه فکر بشر قرار داده، وی را در عالم محسوسات و مادی و عالم غیب به پرواز در می‌آورد و زمین و خورشید و ستارگان و کهکشان‌ها و حتی انجیر و زیتون را در برابر فکر او عرضه می‌کند تا همه و همه را مد نظر قرار دهد و با تحقیق و دقت آن‌ها را بررسی کند.^۳

۳. احتمال دیگری هم داده شده که در سوگندهای قرآن، «رَب» در تقدیر است؛ یعنی مثلاً «والفجر» در اصل «رب الفجر» بوده؛ یعنی: «سوگند به پروردگار سپیده دم» و اصولاً هر جا خداوند به مادیات و امور مادی قسم می‌خورد، یک «رب» در تقدیر است. بدین ترتیب مثلاً معنای آن‌ها می‌شود: «سوگند به پروردگار خورشید»، «سوگند به پروردگار ماه» و

ممکن است این سه احتمال را با هم جمع کنیم؛ زیرا با هم منافاتی ندارند. به‌هر حال، سوگندهای قرآن هم اشاره دارد به عظمت مطلبی که به آن قسم خورده شده است و هم عظمت مطلبی که برایش قسم خورده را مشخص می‌کند و هم بر عظمت خالق آن‌ها ناظر است. بنابراین، قسم‌ها و سوگندهای قرآن برای اثبات راست‌گویی خداوند تبارک و تعالی نیست، بلکه برای نشان دادن عظمت این‌گونه مطالب و اهمیت آن‌هاست.

چرا خداوند به انجیر و زیتون قسم خورده است؟

مفسرین احتمالاتی درباره این دو قسم ذکر کرده‌اند:

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۹.

۲. همان.

۳. رزاقی، ابوالقاسم، سوگندهای قرآن، ص ۴۵.

الف) برخی گفته‌اند مراد از «تین»، کوهستانی است که «دمشق» بر بلندی آن واقع شده است و منظور از «زیتون» کوهستانی است که «بیت‌المقدس» بر بالای یکی از کوه‌هایش بنا شده است. اطلاق نام دو میوه «انجیر» و «زیتون» بر این دو کوه، شاید برای این بوده که این دو میوه در این دو منطقه می‌روید و سوگند خوردن به این دو منطقه هم شاید به خاطر این بوده که عده بسیاری از انبیا در این دو منطقه مبعوث شده‌اند.^۱

ب) برخی «تین» و «زیتون» را اشاره به دو دوران حضرت آدم و حضرت نوح عَلَيْهِمَا السَّلَامُ می‌دانند؛ زیرا لباسی که آدم و حوا در بهشت پوشیدند از برگ درخت انجیر بود. در پایان توفان نوح نیز شاخه زیتونی از آب بیرون آمد و نوح فهمید توفان پایان یافته است.^۲

ج) در روایتی وارد شده که «تین» مدینه است و «زیتون» بیت‌المقدس.^۳

د) مقصود دو میوه معروف است. اگر این دو قَسَم را بر معنای ابتدایی آن‌ها حمل کنیم - یعنی مقصود از «انجیر» و «زیتون» همین دو میوه معروف باشد - باز سوگند پرمعنایی است؛ زیرا انجیر و زیتون ارزش غذایی فراوانی دارند و دانشمندان علم تغذیه و پزشکان، فوائد بسیاری برای آن‌ها برشمرده‌اند که در این جا برخی از این فوائد را به نقل از تفسیر نمونه بیان می‌کنیم:

«و هر گاه این دو قَسَم (تین و زیتون) را بر معنی ابتدایی آن‌ها حمل کنیم، یعنی انجیر و زیتون معروف، باز سوگند پرمعنایی است؛ زیرا انجیر دارای ارزش غذایی فراوانی است و لقمه‌ای است مغذی و مقوی برای هر سن و سال و خالی از پوست و هسته و زوائد. غذاشناسان می‌گویند: از انجیر می‌توان به‌عنوان قند طبیعی جهت کودکان استفاده نمود، ورزشکاران و آن‌ها که گرفتار ضعف و پیری‌اند می‌توانند از انجیر برای تغذیه خود استفاده کنند. می‌گویند افلاطون به قدری انجیر را دوست می‌داشت که بعضی آن را دوست فیلسوفان نامیده‌اند و سقراط انجیر را جذب‌کننده مواد نافع و دفع‌کننده مضار می‌دانسته. جالینوس رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده بود. به پهلوانان روم و یونان قدیم نیز انجیر داده می‌شد. دانشمندان غذاشناس می‌گویند انجیر سرشار

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۳۹.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۳. «فَالْتَيْنِ الْمَدِينَةَ وَالزَّيْتُونَ بَيْتَ الْمُقَدِّسِ وَ طُورَ سِينِينَ الْكُوفَةَ وَ هَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ مَكَّةَ» [ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۴۰].

است از ویتامین‌های مختلف و قند و در بسیاری از بیماری‌ها از آن به‌عنوان یک دارو می‌توان استفاده کرد؛ مخصوصاً هرگاه انجیر و عسل را به‌طور مساوی مخلوط کنند برای زخم معده بسیار مفید است. خوردن انجیر خشک فکر را تقویت می‌کند. خلاصه، به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می‌گردد، انجیر را غذای هر سن و شرائطی معرفی کرده‌اند. در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «التَّيْنُ يَذْهَبُ بِالْبَحْرِ وَيَشُدُّ الْقَمَمَ وَالْعَظْمَ وَ يَنْبُتُ الشَّعْرَ وَ يَذْهَبُ بِالذَّاءِ وَ لَا يَحْتَاجُ مَعَهُ إِلَى دَوَاءٍ وَ قَالَ عليه السلام التَّيْنُ أَشْبَهُ شَيْءٍ بِنَبَاتِ الْجَنَّةِ»؛ «انجیر بوی دهان را می‌برد، لثه‌ها و استخوان‌ها را محکم می‌کند، مو را می‌رویاند، درد را برطرف می‌سازد و با وجود آن نیاز به دارو نیست.» و نیز فرمود: «انجیر شبیه‌ترین اشیاء به میوه بهشتی است.»^۲ و اما درباره «زیتون» غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه‌ها صرف کرده‌اند، برای زیتون و روغن آن اهمیت فوق‌العاده‌ای قائلند و معتقدند کسانی که می‌خواهند همواره سالم باشند باید از این اکسیر حیاتی استفاده کنند.

روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی و برای رفع عوارض کلیه‌ها و سنگ‌های صفراوی و قولنج‌های کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤثر است. به همین دلیل، از درخت زیتون به‌عنوان «شجره مبارکه» در قرآن مجید یاد شده است. روغن زیتون نیز سرشار از انواع ویتامین‌هاست و دارای فسفر و گوگرد و کلسیم و آهن و پتاسیم و منگنز است. مرهم‌هایی را که از روغن زیتون و سیر تهیه می‌شود برای انواع دردهای رماتیسمی مفید دانسته‌اند. سنگ‌های کیسه صفرا به‌وسیله خوردن روغن زیتون از بین می‌روند.^۳ در خبری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «مَا أَفْقَرُ بَيْتٍ يَا تُدْمُونَ بِالْحَلِّ وَالزَّيْتِ وَ ذَلِكَ إِدَامُ الْأَنْبِيَاءِ»؛^۴ «خانه‌ای که در آن از سرکه و روغن زیتون به‌عنوان نان خورش استفاده می‌کنند، هرگز خالی از طعام نمی‌شود، و این غذای پیامبران است.»^۵ و در حدیثی از امام علی

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی* (ط. الإسلامية)، ج ۶، ص ۳۵۸.

۲. علامه مجلسی در *بحار الانوار* (ج ۶۶، ص ۱۸۴) روایات متعددی در زمینه خواص انجیر آورده است؛ مصطفوی، *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر*، ج ۹، ص ۹۰ به بعد.

۳. مصطفوی، *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر*، ج ۹، ص ۱۳۰ به بعد.

۴. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *محاسن*، ج ۲، ص ۴۸۲.

۵. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ج ۶۶، ص ۱۸۰، حدیث ۶.

بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «نعم الطعام الزَّيْتُ يَطِيبُ النَّكْهَةَ وَيُدْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَ يَصْفَى اللَّوْنُ وَ يَشُدُّ الْعَصَبَ وَ يُدْهَبُ بِالْوَصْبِ وَ يَطْفِئُ الْعَضْبَ»؛^۱ «روغن زیتون غذای خوبی است. دهان را خوشبو و بلغم را برطرف می‌سازد، رنگ صورت را صفا و طراوت می‌بخشد، اعصاب را تقویت کرده، بیماری و درد و ضعف را از میان می‌برد و آتش خشم را فرو می‌نشانند.» این بحث را با حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، فرمود: «كُلُوا الزَّيْتِ وَ ادَّهِنُوا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ»؛^۲ روغن زیتون را بخورید و بدن را با آن چرب کنید که از درخت مبارکی است.»^۳

۸. چرا خداوند در جایی جفت بودن تمام ممکنات را مطرح می‌کند و در جای دیگر به تک بودن زمین اشاره دارد؟

اگر مقصود شما آیه ۳۶ از سوره یس باشد: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾، بیان شده که این آیه ظاهراً در زوج بودن همه ممکنات ظهور ندارد؛ اما اگر آیه مد نظر شما آیه ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنَ﴾^۴ باشد، باز بسیاری از مفسران زوج را در این جا به معنای اصناف مختلف دانسته و آیه فوق را اشاره به اصناف مختلف موجودات این جهان می‌دانند که به صورت زوج زوج درآمده است؛ مانند شب و روز، نور و ظلمت، دریا و صحرا، خورشید و ماه، نر و ماده و غیر این‌ها. برخی هم این تعبیر را کنایه از ماده و صورت یا جوهر و عرض می‌دانند که هر موجودی از آن تشکیل شده است.

البته زوجیت در این گونه آیات می‌تواند اشاره به معنی دقیق‌تری باشد که مد نظر شماست؛ زیرا واژه زوج را معمولاً به دو جنس نر و ماده می‌گویند؛ خواه در عالم حیوانات باشد یا گیاهان. اگر معنای آن را کمی توسعه دهیم، تمام نیروهای مثبت و منفی را شامل می‌شود. با توجه به این‌که قرآن در این آیه می‌فرماید: «و من کل شیء» (از همه موجودات)، نه فقط موجودات زنده، می‌تواند اشاره به این حقیقت باشد که تمام اشیا جهان از ذرات مثبت و منفی ساخته شده و امروزه از نظر علمی

۱. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، ص ۱۹۰.

۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، محاسن، ج ۲، ص ۴۸۴.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۱۴۱ تا ۱۴۴.

۴. ذاریات، ۴۹.

مسلم است که اتم‌ها از اجزای مختلفی تشکیل شده‌اند؛ از جمله از اجزائی که دارای بار الکتریسته منفی هستند و الکترون نامیده می‌شوند و اجزائی که دارای بار الکتریسته مثبت هستند و پروتون نام دارند.^۱ بنابراین، الزامی نیست که شیء را حتماً به معنای حیوان یا گیاه تفسیر کنیم یا زوج را به معنای صنف بدانیم؛ گرچه آن تفاسیر نیز صحیح است. تفسیر دیگر این است که بگوییم منظور از زوجین، ضد و قرین داشتن است؛ یعنی هر چیزی در این جهان یا دارای ضد است یا دارای قرین؛ برخلاف خداوند که نه ضد دارد و نه قرین.

در قسمتی از یکی از خطبه‌های امیر مؤمنان (علیه السلام) چنین آمده است:

«خداوند اشیاء جهان را متضاد آفرید تا روشن شود برای او ضدی نیست و آن‌ها را با هم قرین ساخت تا معلوم شود قرینی برای او نیست. نور را ضد ظلمت و خشکی را ضد تری و خشونت را ضد نرمش و سرما را ضد گرما قرار داد. در عین حال، اشیاء متضاد را جمع کرده و موجودات نزدیک به هم را از هم جدا نموده تا این جدایی دلیل بر جداکننده و آن پیوستگی دلیل بر پیونددهنده باشد و این است معنای ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.^۲»

۹. در آیات دیگری که خداوند از کلمه «زوج» استفاده می‌کند از نباتات نیز یاد کرده و از آن‌ها مثال می‌آورد. چرا از حیوانات، مثالی نمی‌آورد و از آن‌ها یاد نمی‌کند، جز در سوره یس، آیه ۳۶؟ پیش‌تر گذشت که زوج در آیات قرآن همیشه به معنای نر و ماده نیست، بلکه گاهی به معنای اصناف است؛ مثل آیه ۸۸ از سوره حجر و ۱۳۱ از سوره طه و ۷ از سوره واقعه و... بنابراین، در آیه ۳۶ از سوره یس نیز ممکن است ازواج به معنای اصناف باشد.

از سوی دیگر، برای حیوانات نیز زوج به کار نرفته است. شاید در آیه ۱۱ از سوره شوری، «ازواج» به معنای اصناف و شاید به معنای نر و ماده باشد: ﴿جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا﴾؛ اما جمله ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾،^۳ ممکن

۱. البته باز جای این بحث باز می‌ماند که در هسته اتم، نوترون نیز وجود دارد که هیچ بار مثبت یا منفی ندارد.

۲. ذاریات، ۴۹.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۱، ص ۱۳۹.

۴. یس، ۳۶.

است «ما» در «مما» اثویه باشد؛ یعنی خداوند همه انواع را از جنس آنچه زمین می‌رویاند و از جنس خود انسان‌ها و از جنس چیزهایی که انسان‌ها نمی‌دانند، آفرید و ممکن است «ما» برای بیان «ازواج» باشد؛ یعنی خداوند همه زوج‌ها را آفرید؛ گیاهان را، انسان‌ها را، آنچه انسان‌ها نمی‌دانند را، همه را زوج آفرید. به نظر نگارنده، این معنا خلاف ظاهر است و باید آیه این‌گونه نازل می‌شد: «خلق الاشياء كلها ازواجاً من النبات و الانسان و ما لا يعلمون».

اما علامه طباطبایی آیه را همین‌گونه معنا کرده است؛ ایشان فرموده:

«و جمله «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» با جمله بعدی‌اش، بیان برای ازواج است. آنچه که زمین می‌رویاند عبارت است از نباتات و ممکن هم هست بگوییم شامل حیوانات (که یک نوع از آن آدمی است) نیز می‌شود؛ چون این‌ها هم از مواد زمینی درست می‌شوند. خدای تعالی هم درباره انسان که گفتیم نوعی از حیوانات است فرموده: ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾.^۱ باز مؤید این احتمال، ظاهر سیاق است که شامل تمامی افراد مبین می‌شود؛ چون می‌بینیم که حیوان را در عداد ازواج نام نبرده، با این‌که زوج بودن حیوانات در نظر همه از زوج بودن نبات روشن‌تر بود. پس معلوم می‌شود منظور از «مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ» (هر چه را که زمین از خود می‌رویاند)، همه گیاهان و حیوانات و انسان‌هاست».^۲

بعضی در تفسیر این آیه گفته‌اند: مراد از «ازواج» انواع و اصناف است، نه نر و ماده بودن موجودات و معنای آیه این است: «منزه است آن خدایی که همه انواع موجودات را آفرید»؛^۳ ولی این نظر با آیات دیگری که متعرض خلقت ازواج است، سازگار نیست؛ مانند آیه ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾؛^۴ زیرا اصولاً مقارنه دو چیز با هم و نوعی تآلف و ترکیب، از لوازم مفهوم زوجیت است؛ درحالی‌که معنای اصناف و انواعی که گفته‌اند، نه مقارنتی در آن است و نه تآلف و ترکیبی.

راغب می‌گوید: «به هر یک از دو قرین یعنی هم نر و هم ماده، در حیوانات زوج می‌گویند و در

۱. «خدا شما را از زمین رویانید، و چه رویاندنی.» (نوح، ۱۷).

۲. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۲۹.

۳. زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۱۴، ص ۱۵.

۴. ذاریات، ۴۹.

غیر حیوانات هم به قرین، زوج گفته می‌شود؛ مثلاً می‌گویند یک جفت چکمه، یک جفت دمپایی و امثال این‌ها. نیز به هر چیزی که با مماثل یا با ضد خودش جمع شده باشد، زوج می‌گویند سپس می‌گوید: خدای تعالی که فرموده: «خلقنا زوجین» این معنا را بیان کرده که تمامی آنچه در عالم است زوج است؛ چون یا ضدی دارد که گفتیم ضد هر چیزی را هم زوج می‌گویند یا مثلی دارد که آن نیز زوج است یا با چیزی ترکیب یافته که ترکیب هم خود نوعی زوجیت است، بلکه اصلاً در عالم چیزی نیست که به هیچ وجه ترکیب در آن نباشد.» بنا به گفته او، زوجیت زوج عبارت است از این که در وجود یافتن محتاج به تألف و ترکیب باشد؛ به همین جهت، به هر یک از دو قرین البته از آن جهت که قرین است زوج می‌گویند. پس زوج بودن اشیاء عبارت شد از مقارنه بعضی با بعضی دیگر برای نتیجه دادن یک شیء سوم یا برای این که از ترکیب دو چیز درست شده است.

ملاحظه می‌فرمایید که آیه شریفه زوجیت را به صورت کلی بیان نموده و مثالی نیاورده است؛ اما به نظر می‌رسد «ازواج» با «زوجین» تفاوت داشته باشد؛ اولی ظهورش در انواع و اصناف بیشتر است و دومی در نر و ماده، ضد، مقارن و تألف و ترکیب. دلیلش نیز این است که خود اصناف و ازواج با یکدیگر، نوعی تقابل دارند.^۱

۱۰. در ادامه آیه ۳۶ سوره یس خداوند می‌فرماید: «و دیگر مخلوقات که از آن‌ها آگاه نیستند»؛ آیا

نمی‌تواند این مخلوقات، مخلوقات روی زمین دوم باشند، چرا؟

«و من انفسهم»؛ یعنی از خود مردم و «مما لا یعلمون»؛ یعنی از آنچه مردم نمی‌دانند و آن عبارت است از مخلوقاتی که هنوز انسان از وجود آن‌ها خبردار نشده و از کیفیت پیدایش آن‌ها یا از کیفیت زیاد شدن آن‌ها اطلاع پیدا نکرده است. در پاسخ پرسش قبلی نیز معلوم شد که در آیه دو احتمال وجود دارد که «ازواج» به معنای انواع باشد یا به معنای جفت، مقارن و ضد که علامه طباطبایی دومی را برگزیده بود. حال تاکنون، طبق نظر علامه، (نه همه مفسران)، آیه زوجیت به معنای عام را بیان می‌کند. این که مراد از «ما لا یعلمون» چیست، خود، احتمالات گوناگونی دارد که یکی از آن‌ها با سخن شما منطبق است. بنابراین، چنین نکته‌ای را تنها با احتمالی بر مبنای یک احتمال دیگر می‌توان به قرآن نسبت داد.

۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۱۳۰.

۱۱. مفهوم ﴿وَلَا رُطْبٌ وَلَا يَابِسٌ﴾ در آیه ۵۹ سوره انعام چیست؟ درباره آن توضیح دهید.

رطب و یابس به ترتیب در زبان عربی به معنای تر و خشک و کنایه از تمام موجودات است. منظور از «کتاب مبین»، مرتبه واقعی اشیاء و تحقق خارجی آنهاست. کتاب مبین امری است که نسبتش به موجودات، نسبت برنامه عمل است به خود عمل. هر موجودی در این کتاب، اندازه و تقدیری دارد. البته خود این کتاب، موجودی است که قبل از هر موجودی و در حین وجود یافتن و بعد از فنای آن، وجود داشته و خواهد داشت. این کتاب، موجودی است که مشتمل است بر علم خدای متعال به اشیاء؛ همان علمی که فراموشی و گم کردن حساب، در آن راه ندارد.^۱

۱۲. در قرآن آیه‌ای هست که می‌گوید روز قیامت دریاها آتش می‌گیرد؛ این امر چگونه

ممکن است؟

﴿وَ إِذَا الْبِحَاؤُ شَجَرَتْ﴾؛^۲ «و در آن هنگام که دریاها بر افروخته شوند.»

آب از دو ماده اکسیژن و هیدروژن ترکیب یافته که هر دو سخت، اشتعال‌زاست و بعید نیست که در آستانه قیامت آب دریاها چنان تحت فشار قرار گیرد که تجزیه شود و تبدیل به آتش یکپارچه گردد.^۳

برای آگاهی بیشتر در این باره می‌توانید افزون بر کتاب‌های تفسیری ذیل این آیه به کتاب ژرفایی قرآن و شیوه‌های برداشت از آن، نوشته احمد عابدینی مراجعه نمایید.

۱. برای فهم بهتر و عمیق‌تر آیه می‌توانید به ترجمه تفسیر المیزان (ج ۷، ص ۱۷۷ به بعد) مراجعه فرمایید. برای یافتن نمونه عینی از فروگذار نکردن هیچ چیز در کتاب مبین به سفرنامه علمی فرهنگی از منارجنبان تا برج ایفل، نوشته احمد عابدینی، بخش بازدید از باغ وحش، صفحه ۱۶۸ مراجعه نمایید.

۲. تکویر، ۶.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۷۵.

فصل سیزدهم

تفسیر برخی آیات قرآن (۷۲ پرسش)

۱. چرا در سوره بقره فرموده «ذلک الکتاب» و نفرموده «هذا الکتاب»؟

در این باره دو احتمال وجود دارد:

نخست این که این به خاطر آن است که گاهی از اسم اشاره بعید برای بیان عظمت چیز یا شخصی استفاده می‌شود؛ یعنی آن قدر مقام آن بالاست که گویی در نقطه‌ای دور دست در اوج آسمان‌ها قرار گرفته است. در تعبیرات فارسی نیز نظیر آن وجود دارد؛ فی‌المثل در حضور افراد بزرگ می‌گوییم: «اگر آن سرور اجازه دهند چنین کاری می‌کنیم»؛ در حالی که باید «این سرور» گفته شود. بنابراین، این موضوع، تنها برای بیان عظمت و بلندی مقام است.

در بعضی دیگر از آیات قرآن تعبیر به «تلك» شده که آن هم اشاره بعید است؛ مانند: ﴿الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾^۱.

دوم این که ممکن است اشاره به اصل و حقیقت کتاب داشته باشد که در لوح محفوظ است: ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾^۲؛ چنان که اصل کتاب صورتی دارد و به صورت الفاظ عربی بر ما نازل شده است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ذیل تفسیر آیه اول سوره یوسف تلویحاً به چنین معنایی اشاره دارند: «ضمیر «انزلناه» به کتاب برمی‌گردد؛ چون کتاب مشتمل است بر آیات الهی و معارف حقیقی و انزال کتاب به صورت قرآن و عربی بدین معناست که آن را در مرحله انزال به لباس عربی درآوردیم و آن را الفاظی خواندنی مطابق با الفاظ معمول نزد عرب قرار دادیم؛ هم چنان که

۱. یونس، ۱.

۲. لقمان، ۲.

در آیه دیگری در این باره فرموده: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَى حَكِيمٍ﴾.^۱

۲. آیا در قرآن صحبتی از توفیق الهی شده است یا نه؟ در کدام آیات؟ این توفیق شامل حال چه کسانی می‌شود؟ آیا لیاقت انسان باعث توفیق می‌شود یا این که توفیق لیاقت می‌آورد؟

در پاسخ سؤال شما نخست باید توفیق تعریف شود. امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه ﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾^۲ «توفیقی برایم نیست مگر به کمک خداوند تعالی» و نیز آیه شریفه ﴿إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ﴾^۳ «اگر خدای تعالی ناصر شما باشد کسی بر شما غالب نیست»، چنین فرموده‌اند: «هرگاه بنده آن طاعتی را که خدای تعالی امر فرموده انجام دهد، کارش بر وفق امر الهی خواهد بود و بنده هم به خاطر همین عمل موافق امر الهی، موفق نامیده می‌شود. و هرگاه بنده بخواهد در یکی از معصیت‌های الهی داخل شود، پس [از آن] خداوند تبارک تعالی بین بنده و آن معصیت حائل شود [و مانع ایجاد کند]، سپس آن بنده هم معصیت را ترک کند. خود این ترک به سبب توفیق خداوند و نصرت اوست. و هر زمان خداوند بنده را با آن معصیت رها سازد و حائل و مانعش نگردد تا این که معصیت را انجام دهد، او را خوار گردانیده و یاری‌اش ننموده و توفیقش نداده است.»^۴

بنابراین، توفیق یعنی موافقت اعمال با اوامر الهی. آیات دیگری نیز بر توفیق الهی دلالت دارند که دو آیه از آن‌ها عبارتند از: ﴿كُلًّا نُمِيتُ هَوْلَاءَ وَ هَوْلَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَخْظُورًا﴾^۵ و ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۶. آیات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد.

۱. زخرف، ۳ و ۴.

۲. هود، ۸۸.

۳. آل عمران، ۱۶۰.

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، ص ۲۴۲.

۵. اسراء، ۲۰.

۶. عنکبوت، ۶۹.

البته لازم به یادآوری است که گاهی واژه توفیق در بین عرف بطور عام تر استعمال می‌شود و آن یعنی این‌که عمل بر وفق هدف محقق شود. این‌که توفیق الهی شامل چه کسانی می‌شود باید بگوییم این سنت الهی نصیب کسانی می‌شود که در راه راست گام بر می‌دارند.

درباره بخش آخر سؤال شما باید بگوییم نسبت بین توفیق و لیاقت بدین قرار است که کسی که با اختیار خود در مسیر صحیح گام بر می‌دارد، درحقیقت از خود لیاقت نشان می‌دهد و حرکت او در مسیر صحیح، خود باعث توفیق می‌شود. از سویی، این جلب توفیق زمینه را برای کسب لیاقت بیشتر برای مراتب بالاتر فراهم می‌کند.

۳. خداوند در قرآنش فرموده «جهان را برای تو آفریدم و تو را برای خودم»، منظور چیست؟

اولاً، این سخن در قرآن نیامده است، بلکه یک حدیث قدسی است. ثانیاً، منظور و مقصود از آن، همان راز آفرینش است؛ به این معنا که انسان آفریده‌ای است خداگونه که مظهر تام صفات جمال و جلال الهی است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۱. ودایع الهی به انسان سپرده شده است: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾^۲. تنها انسان را شایسته یافتیم تا ودایع خود را بدو بسپاریم؛ لذا تعلیم «اسماء» (پی بردن به حقایق هستی) بدو اختصاص یافت: ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۳. خداوند او را گرامی داشت: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾^۴. چون او را منتسب به خود دانست، او را مسجود ملائک قرار داد: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۵. بدین سبب، تمامی نیروهای جهان هستی، چه در بالا و چه در پایین، در اختیار کامل او قرار گرفت: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً﴾^۶. از این‌رو، تمامی اشیا برای انسان آفریده شده است؛ یعنی در انسان نیرویی نهاده شده تا تمامی نیروها را

۱. بقره، ۳۰.

۲. احزاب، ۷۲.

۳. بقره، ۳۱.

۴. اسراء، ۷۰.

۵. حجر، ۲۹.

۶. جاثیه، ۱۳.

در اختیار گیرد و وجود خویش را تجلی‌گاه حضرت حق گرداند و تمامی صفات جمال و جلال کبریایی حق در وجود او جلوه‌گر شود. «خلقت الاشياء لاجلک و خلقتک لاجلی»؛^۱ «همه‌چیز را برای تو - خطاب به انسان کامل - آفریدیم و تو را برای خود»؛ زیرا آفریده‌ای جز انسان شایستگی نداشت که بتواند جلوه‌گاه کامل حضرت حق قرار گیرد؛ لذاست که خداوند در آفرینش او به خود تیریک گفت: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.^۲

اصلاً مقصود از آفرینش همه جهان، صدقه سر انسان کامل است؛ یعنی همه آنچه در عالم وجود دارد، به‌خاطر وجود انسان کامل است. اگر همه موجودات جهان دارای حیات و زندگی هستند، این زنده‌بودنشان را مدیون انسان کامل هستند. خداوند برای این‌که انسان به مقام و درجه کمال برسد، این همه اشياء را خلق کرد. از طرف دیگر، همین انسان کامل، محبوب خداوند است؛ چون همه صفات و ویژگی‌های خدایی را در خود پیدا کرده و تمام استعدادهای درونی خودش را به مرحله شکوفایی رسانده است. در صورت تمایل، برای آگاهی بیشتر در این باره کتاب *انسان کامل* استاد شهید مرتضی مطهری رحمته الله علیه را حتماً مطالعه فرمایید.

۴. چرا قرآن کریم در آیه‌ای مال دنیا را زینت زندگی و در آیه دیگری آن را فتنه می‌خواند؟

این دو با یکدیگر منافاتی ندارند؛ مال و فرزندان، زینت زندگی دنیایی هستند؛ یعنی بدون آن‌ها زندگی دنیا جلوه‌ای ندارد و وجود آن‌هاست که چرخه زندگی را به گردش در می‌آورد و آن را گرم نگه می‌دارد. در عین حال، همین زن و فرزند و تعلقات دیگر، زمینه ابتلا و آزمایش و بروز شخصیت افراد است؛ از آن‌رو که اولاً آیا حقوق آن‌ها رعایت می‌شود یا نه و ثانیاً آیا به‌خاطر آن‌ها مرتکب گناه می‌شود یا نه و... بنابراین، اموال و فرزندان از یک‌سو زینت دنیا و نعمت پروردگار هستند و از سوی دیگر، ابزاری برای ابتلا و امتحان.

فراموش نکردن هدف اصلی از زندگی - که همان تقرب به خداوند در پرتو عبودیت اوست - محور اصلی برای مصون ماندن از خطر فتنه مال و فرزند است.

البته لازم است توجه داشته باشید که فتنه در این آیه، به معنی آزمایش است.

۱. هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، ج ۱۱، ص ۱۲۷.

۲. مؤمنون، ۱۴.

۵. از آن جایی که شاعران اسلام از عارفان و خدانشناسان ما هستند، نظیر مولوی و حافظ و... و در مدح ائمه اطهار علیهم السلام نیز مدیحه سرایی کرده‌اند، چرا قرآن فرموده است: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾؛^۱ یعنی «و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند»؟

بدون شک ذوق شعر و هنر شاعری مانند همه سرمایه‌های وجودی انسان، در صورتی ارزشمند است که در یک مسیر صحیح به کار افتد و از آن بهره‌گیری مثبت و سازنده شود؛ اما اگر به‌عنوان یک وسیله مخرب برای ویران کردن بنیان اعتقاد و اخلاق جامعه و تشویق به فساد و بی‌بندوباری استفاده شود یا انسان‌ها را به پوچی و بیهودگی و خیال‌پروری سوق دهد یا تنها یک سرگرمی بی‌محتوا تلقی گردد، بی‌ارزش و حتی زیانبار خواهد بود.

پاسخ این پرسش آن است که ارزیابی اسلام در این زمینه روی هدف‌ها، جهت‌گیری‌ها و نتیجه‌هاست. به گفته امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگامی که گروهی از یاران‌شان در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان به هنگام افطار، سخن را به شعر و شاعران کشیدند، آن‌ها را مخاطب ساخته، فرمودند: «اعلموا ان ملاک امرکم الدین، و عصمتکم التقوی، و زینتکم الادب، و حصون اعراضکم الحلم»؛^۲ «بدانید ملاک کار شما دین است و مایه حفظ شما تقواست و زینت شما ادب و دژهای محکم آبروی شما، حلم و بردباری است.»

شعر وسیله است و معیار ارزیابی آن هدفی است که شعر در راه آن به کار گرفته می‌شود. متأسفانه در طول تاریخ ادبیات اقوام و ملل جهان، از شعر فراوان سوءاستفاده شده است و این ذوق لطیف الهی در محیط‌های آلوده آن‌چنان به ننگ کشیده شده است که گاه از مؤثرترین عوامل فساد و تخریب بوده است؛ مخصوصاً در عصر جاهلیت که دوران انحطاط فکری و اخلاقی قوم عرب بود، شعر و شراب و غارت همواره در کنار هم قرار داشتند.

با وجود این، چه کسی می‌تواند این حقیقت را انکار کند که اشعار سازنده و هدفدار در طول تاریخ، حماسه‌های فراوان آفریده است و گاه قوم و ملتی را در برابر دشمنان خونخوار و ستمگر آن‌چنان بسیج کرده که بی‌پروا از همه چیز بر صف دشمن زده و قلب او را شکافته‌اند.

۱. شعراء، ۲۲۴.

۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۵۳.

در دورانی که شاهد و ناظر بارور شدن انقلاب اسلامی بودیم با چشم خود دیدیم که اشعار موزون و شعارهایی که در قالب شعر ریخته می‌شد، چه شور و هیجان و جنبشی می‌آفرید و چگونه خون‌ها را در رگ‌ها به جوش می‌آورد و صفوف انسان‌ها را به خروش و می‌داشت و چگونه این اشعار کوتاه و ساده، اما حماسی و هیجان‌انگیز، لرزه بر اندام دشمن می‌انداخت و پایه‌های کاخشان را متزلزل می‌ساخت. نیز چه کسی می‌تواند انکار کند که گاه یک شعر اخلاقی آن‌چنان در اعماق جان انسان نفوذ می‌کند که یک کتاب بزرگ و پر محتوا، آن کار را انجام نمی‌دهد.

آری، همان‌گونه که در حدیث معروف از پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده: «إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةً وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»؛^۱ «بعضی از اشعار، حکمت است و پاره‌ای از سخنان، سحر!»

گاه اشعار، غوغا به پا می‌کند. گاه کلمات موزون شاعرانه، بَرندگی شمشیر و نفوذ تیر را در قلب دشمن دارد؛ چنان‌که در حدیثی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که دربارهٔ چنین اشعاری فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ فَكَأَنَّمَا تَنْضَهُونَهُمْ بِالنَّيْلِ»؛^۲ «به آن کسی که جان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دست قدرت اوست، با این اشعار گویی تیرهایی به سوی آن‌ها پرتاب می‌کنید.» این سخن را آن‌جا فرمود که دشمن با اشعار هجوآمیزش برای تضعیف روحیهٔ مسلمانان تلاش می‌کرد و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد که در مذمت آنان و تقویت روحیهٔ مؤمنین، شعر بسرایند. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم چنین دربارهٔ یکی از شعرای مدافع اسلام فرمود: «اهجهم فان جبرئيل معك»؛^۳ «آن‌ها را هجو کن که جبرئیل با توست.»

هنگامی که کعب بن مالک، شاعر باایمانی که در تقویت اسلام شعر می‌سرود، از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید: یا رسول‌الله، دربارهٔ شعر، این آیات مذمت‌آمیز نازل شده، چه کنم؟ ایشان فرمود: «ان المؤمن يجاهد بنفسه و سيفه و لسانه»؛^۴ «مؤمن با جان و شمشیر و زبانش در راه خدا جهاد می‌کند.»

از ائمهٔ اهل‌بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز تمجید فراوانی دربارهٔ اشعار و شعرای باهدف، دعا در حق آنان و اعطای جایزهٔ فراوان به آن‌ها نقل شده است که اگر بخواهیم به بیان آن‌ها پردازیم سخن به درازا می‌کشد.

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۹.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۴۶۰، به نقل از: مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۸۳.

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۲۹۹، به نقل از مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۸۳.

۴. قرطبی، محمد بن احمد (قرن هفتم)، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

افسوس که در طول تاریخ، گروهی این هنر بزرگ و ذوق لطیف ملکوتی را که از زیباترین مظاهر آفرینش است آلوده کرده‌اند و از اوج آسمان به حوض مادگی سقووش داده‌اند و آن‌قدر دروغ گفته‌اند که ضرب‌المثل معروف احسنه اکذبه (بهترین شعر دروغ‌ترین آن است) به وجود آمده است. گاه آن را در خدمت ظالمان و جباران درآوردند و به خاطر صله‌ای ناچیز آن‌چنان تملق و چاپلوسی کردند که نه کرسی فلک را اندیشه آنان به زیر پای نهاد تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند! و گاه در وصف عیش و شراب و رسوایی و ننگ آن‌قدر پیش رفتند که قلم از ذکر آن شرم دارد. گاه آتش جنگ‌هایی را با اشعار خود برافروختند و انسان‌ها را برای غارت و کشتار به جان هم انداختند و صفحه زمین را از خون بی‌گناهان رنگین ساختند.

از آن‌سو، شعرای باایمان و پرهمتی بودند که باج به فلک نمی‌دادند و این قریحه ملکوتی را در طریق آزادگی انسان‌ها و پاکی و تقوا، مبارزه با دزدان و غارتگران و جباران به‌کار گرفتند و به اوج افتخار رسیدند. گاه در دفاع از حق، اشعاری گفتند که با هر بیتی، بیتی در جنت برای خود خریدند و گاه در دوران‌های خفقان‌باری که حکامی بیدادگر هم‌چون بنی‌امیه و بنی‌عباس، نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده بودند، با گفتن قصیده‌ای هم‌چون قصیده مدارس آیات، قلب‌ها را جلا دادند و پرده‌های دروغ و تزویر را کنار زدند؛ گویی روح‌القدس این اشعار را بر زبان آن‌ها جاری می‌ساخت و گاه برای ایجاد حرکت در توده‌های رنج‌دیده که احساس حقارت می‌کردند، شعر می‌سرودند و شور و حماسه و هیجان می‌آفریدند. قرآن درباره این دسته از شاعران و سخنوران می‌گوید: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾^۱.

جالب این‌که این گروه از شاعران، گاه چنان آثار جاودانه‌ای از خود به یادگار گذاشتند که پیشوایان بزرگ اسلام طبق بعضی از روایات، مردم را به حفظ اشعار آن‌ها توصیه می‌فرمودند؛ چنان‌که درباره اشعار عبدی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «یا معشر الشیعة، علموا اولادکم شعر العبدی فانّه علی دین الله»^۲ «ای شیعیان، به فرزندان خود، اشعار عبدی را بیاموزید که او بر دین خداست»^۳.

۱. شعراء، ۲۲۷.

۲. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی (الأصول و الروضة)، ج ۱۲، ص ۲۷۴.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۳۸۵.

خلاصه آن‌که شعری که خیالات انسان را پرورش دهد و انسان را از راه عقل باز گیرد مذموم است؛ ولی شعری که مطالب عقلی را به صورت منظوم بیان نماید خوب است. هم‌چنین هنگام تعدی دشمنان با شعر و هجو کردن مسلمانان، پاسخ دادن به آنان با شعر، جایز است؛ زیرا قرآن می‌فرماید:

﴿فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ﴾^۱.

۶. اگر آیه ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره آل‌عمران را با هم مقایسه کنیم می‌بینیم در آیه ۱۵۷ خداوند ابتدا از کشته شدن در راه خدا و سپس از مردن سخن می‌گوید؛ در حالی که در آیه ۱۵۸، خداوند اول از مردن و سپس از کشته شدن سخن می‌گوید. با توجه به این که این دو آیه پشت سر هم است، علت این جابه‌جا شدن چیست؟

علامه طباطبایی در جلد چهار تفسیر المیزان در ذیل این آیات (آیه ۱۵۶) چنین می‌گویند:

در جمله «ما مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا»، موت مقدم بر قتل آمده تا نشر هم به ترتیب لَفّ در جمله «إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرًى» باشد، چون در این جمله نیز اول مسافرت آمده است: «إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ» که معمولاً مرگ در آن طبیعی است و بعد، جنگ آمده که معمولاً مرگ در آن به کشته شدن است. ممکن هم هست که به این خاطر این موت را مقدم بر قتل ذکر کرده که مردن امری طبیعی و عادی است و کشته شدن امری غیرطبیعی است و لذا آن‌که طبیعی بود، جلوتر آمده. و اگر در این جمله: ﴿وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ...﴾^۲، قتل را جلوتر از موت ذکر کرده، برای این بود که کشته شدن در راه خدا نزدیک‌تر به مغفرت است تا مردن: ﴿لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾. پس این نکته باعث شد که در خصوص آیه مورد بحث، قتل را جلوتر از موت بیاورد و لذا در آیه بعدی باز می‌بینیم که به همان ترتیب طبیعی برگشته و موت را قبل از قتل آورده و می‌فرماید: «وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ»؛ چون نکته‌ای که گفتیم (نزدیکی به مغفرت و رحمت) در این جا نبود.

به عبارت دیگر، باید سه آیه را در نظر گرفت و چهار مطلب را: مطلب اول این‌که در آیه ۱۵۶ فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند و درباره‌ی برادرانشان

۱. بقره، ۱۹۴.

۲. آل‌عمران، ۱۵۷.

هنگامی که به سفر رفتند یا رزمند شددند [و از دنیا رفتند] گفتند اگر نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند.» در این‌جا امور به ترتیب است؛ زیرا در سفرها معمولاً مرگ، یا بیابان‌مرگ شدن بود و در جنگ‌ها معمولاً با کشته شدن؛ پس لَفّ و نشر مرتب است. تازه مرگ، امری طبیعی است که برای همه پیش می‌آید، پس اول ذکر شده، و کشته شدن امری عارضی و گهگاهی است، پس بعداً ذکر شده است.

در آیه ۱۵۸ نیز همین‌طور است و طبق ترتیب طبیعی است؛ اما آیه ۱۵۷ این نظم طبیعی رعایت نشده است و علتش این است که مغفرت الهی با کشته شدن در راه او بیشتر تناسب دارد؛ پس کشته شدن در راه او را مقدم ذکر کرد و گفته: «اگر در راه خدا کشته شوید یا [در راه خدا] بمیرید، قطعاً آمرزشی که از طرف خداست از آنچه آنان گرد می‌آورند بهتر است.»^۱ آنچه علامه فرمود در نظر نگارنده کاملاً صحیح است و نکته دیگری نیز می‌توان به آن افزود و آن این‌که در آیه ۱۵۷ درصدد تشویق به جنگ در راه خداست و در آن احتمال کشته شدن بیشتر است؛ درحالی‌که در حالت‌های عادی «مرگ» احتمالش بیشتر است.

۷. در آیه ۱۷۸ سوره آل عمران خداوند از دو کلمه «أنا» و «أنا» نام برده؛ با توجه به این‌که أنا تأکید بیشتری دارد و در وسط جمله می‌آید و أنا در ابتدای جمله می‌آید، چرا در جمله اول تأکید بیشتر بوده است؟

همان‌طور که می‌دانید انما مرکب از «ان» و «ما» است و در معنای «ان» تأکید وجود دارد و در میزان تأکید تفاوتی نیست بین این‌که همزه «ان» به فتح یا به کسر خوانده شود. آنچه باعث می‌شود همزه «ان» به فتح یا کسر خوانده شود جایگاه آن در جمله است. در آیه شریفه، اول «أنا» با فتح آمده است؛ چون مفعول «لایحسبن» است و یکی از مواردی که «ان» به فتح خوانده می‌شود، جایی است که مفعول واقع شود. در قسمت بعدی آیه، «أنا» با کسر آمده است؛ چون مبتداست و یکی از مواردی که «ان» به کسر خوانده می‌شود جایی است که مبتدا واقع شود. به عبارت دیگر، «لایحسبن» نیازمند فاعل و مفعول به است که هر دو باید اسم باشند. «الذین كفروا» فاعل آن است و «نملی لهم

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۵.

خیر لانفسهم» مفعول آن؛ ولی مشکلی که وجود دارد این است که مفعول^۱ به یک جمله است، نه یک اسم. در این جا از «آن» استفاده می‌کنند تا جمله را به صورت یک مصدر با متعلقاتش در آورد و در حکم یک اسم باشد «انما نملی لهم» مساوی است با «الاملاء خیر لهم»؛ اما فراز دوم، مفعول فعلی نیست و لازم نیست که جمله به یک اسم تبدیل شود.

۸. در آیه ۳۷ سوره انبیاء، منظور از «آفرینش انسان از عجله» چیست؟

در حقیقت، تعبیر ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَجَلٍ﴾^۱ یک نوع تأکید است؛ یعنی آن چنان انسان عجل است که گویی از «عجله» آفریده شده و تاروپود وجودش از آن تشکیل یافته است و به راستی بسیاری از مردم عادی چنین‌اند؛ هم در خیر عجلند و هم در شر. حتی وقتی به آن‌ها گفته می‌شود اگر آلوده کفر و گناه شوید، عذاب الهی دامتنان را می‌گیرد، می‌گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی‌آید. در پایان آیه اضافه می‌کند: «عجله نکنید؛ من آیات خود را به زودی به شما نشان می‌دهم»: ﴿سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ﴾^۲. تعبیر «آیاتی» در این جا ممکن است اشاره به آیات و نشانه‌های عذاب و بلاها و مجازات‌هایی باشد که پیامبر ﷺ مخالفان را با آن تهدید می‌کرد و این سبک مغزان کراراً می‌گفتند: پس چه شد این بلاهایی که ما را با آن می‌ترسانی؟ قرآن می‌گوید: عجله نکنید، چیزی نمی‌گذرد که دامتنان را خواهد گرفت.^۳

۹. منظور از «خداوند موجودات را پراکنده آفرید» چیست؟

ظاهراً منظور شما این آیه است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾^۴؛ «و از نشانه‌های او این است که شما را از خاکی بیافرید، سپس ناگاه شما بشری هستید که منتشر می‌شوید.» در این آیه، منظور از منتشر شدن همین پراکنده شدن بشر در روی زمین است؛ چنان‌که می‌بینیم انسان‌ها امروزه در تمام زمین پراکنده هستند.

۱. انبیاء، ۳۷.

۲. انبیاء، ۳۷.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۰۸، ذیل آیه ۳۷ انبیاء.

۴. روم، ۲۰.

۱۰. در آیه ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ منظور از «دمیدن» چیست؟

نفخ به معنای دمیدن هوا در داخل جسمی است به وسیله دهان یا وسیله‌ای دیگر. این معنای لغوی نفخ است؛ ولی آن را به طور کنایه در تأثیر گذاشتن در چیزی یا القاء امر غیر محسوسی در آن چیز نیز استعمال می‌کنند.

در آیه شریفه، مقصود از آن، ایجاد روح در آدمی است. البته این که می‌گوییم در آدمی، معنایش این نیست که روح مانند باد که در جسم باد کرده داخل است در بدن آدمی داخل باشد، بلکه معنایش ارتباط دادن و برقرار کردن رابطه میان بدن و روح است؛ زیرا روح یک امر وجودی است که فی حد نفسه با بدن اتحاد دارد. معنای اتحاد این است که متعلق به بدن است. در عین حال، از بدن استقلال هم دارد؛ به طوری که هر وقت تعلقش به بدن تمام شد، از آن جدا می‌شود.

نکته دیگر این که در آیه محل بحث اگر خداوند روح را به خود نسبت داده و اضافه کرده، به منظور تشریف و احترام بوده تا بدین وسیله روح انسان مورد احترام قرار بگیرد و از باب اضافه لامی است که اختصاص و ملکیت را می‌رساند.^۲

لازم به یادآوری است که فهم امور مجرد و خالی از ماده برای ما افراد مادی سخت است. از همین رو، نزدیک ترین الفاظ به مجردات را به کار برده است تا شاید با آن حقیقت ادراک ناشدنی، کمی مأنوس شویم؛ مثلاً چون باد در نزد مردم، مادی نیست و هوا از نظر توده مردم، جسم نیست، ایجاد روح در بدن به دمیدن روح تعبیر شده است تا غیرمادی بودنش تا حدودی مطرح شده باشد. البته این عبارت هیچ در مقام بیان این نیست که وقتی چیزی در ما دمیده می‌شود، همان چیز از خدا کم می‌شود یا ما با خدا هم‌سنخ می‌شویم و... زیرا اصلاً در صدد بیان آن امور نیست.

این تشبیه مانند آن است که به بچه بگوییم برق در سیم‌ها جریان می‌یابد، همان گونه که آب در جوی به حرکت در می‌آید؛ ولی آشکار است که این تنها یک مثال است برای نزدیک ساختن یک امر جزئی مادی ادراک ناشدنی برای کودک به وسیله امری که برای او روشن است و هدف آن است که او آن را ادراک کند.

۱. حجر، ۲۹ و ص، ۷۲.

۲. ک: موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۲۲۷.

۱۱. غلام و ولد چه فرقی با هم دارند؟ چرا در آیه ۴۰ سوره آل عمران زکریا می‌گوید: «خدایا، چگونه برای من غلامی باشد؟»؛ در صورتی که در آیه ۴۷ همان سوره، حضرت مریم می‌گوید: «خدایا، چگونه برای من ولد باشد؟»؛ مگر این دو فرق دارند؟

تعبیر غلام درباره فرزند حضرت مریم نیز در آیه ۱۹ سوره مریم به‌کار رفته است و به حسب ظاهر فرقی بین این دو تعبیر نیست.

اگر در آیات دقت شود نکته‌های جالبی به‌دست می‌آید. از آیات ۳۵ تا ۳۸ آل عمران معلوم می‌شود که زن عمران صاحب فرزندی به‌نام مریم شد و او به معبد سپرده شد و زکریا کفیل او شد و هر وقت زکریا نزد او می‌رفت، رزق آماده‌ای می‌دید و مریم می‌گفت آن از جانب خداست. در این هنگام، زکریا که فرزندی نداشت از خداوند فرزند خواست (آیه ۳۸) و نامی از پسر یا دختر به میان نیاورد. ملائکه در هنگام عبادت زکریا به او وعده فرندی به اسم «یحیی» دادند (آیه ۳۹). زکریا از اسم آن فرزند تشخیص داد که فرزند اعطایی پسر خواهد بود؛ لذا گفت: «چگونه برای من پسری باشد و حال آن‌که خودم پیرم و همسرم نازاست؟» (آیه ۴۰). پس زکریا، پسر بودن را از محتوای وحی فهمید؛ اما بالأخره فرزنددار شدن او برایش تهمت ناروایی به همراه نداشت، بلکه کرامت الهی شمرده می‌شد؛ ولی در آیه ۴۵ که صحبت از فرزنددار شدن مریم به میان می‌آید و خداوند اسمش را نیز مشخص می‌کند، مریم ذهنش درگیر مسئله دیگری است که یک زن بی‌شوهر چگونه بچه‌دار شود و با تهمت‌های مردم چه کند. به همین دلیل، می‌پرسد: «چطور زنی که با مردی تماس نداشته است بچه‌دار شود؟» پس مریم ذهنش درگیر چگونگی بچه آوردن است و اصلاً نمی‌خواهد در محتوای پیام وارد شود که پسر است یا دختر.

در سوره مریم، جبرئیل به‌صورت مردی متمثل شد (آیه ۱۷) و مریم از او ترسید و به خدا پناه برد (آیه ۱۸). جبرئیل گفت: «[نترس] من فرستاده پروردگار توأم برای این‌که پسری [غلام] پاک به تو ببخشم» (آیه ۱۹). مریم که به‌شدت ترسیده بود و نمی‌دانست زن مجرد چگونه بچه‌دار می‌شود و نیز نگران آبروی خود بود، همان کلمه «غلام» را تکرار کرد و پرسید: «چگونه برای من پسری باشد؛ درحالی‌که نه بشری با من برخورد حلال داشته است و نه زناکار بوده‌ام؟»

بنابراین، آمدن واژه «غلام» در عبارت مریم، به‌خاطر این بود که در کلام جبرئیل لفظ غلام به‌کار رفته بود. مسئله اصلی مریم نیز چگونگی تولد فرزند از او بود؛ لذا در سوره آل عمران می‌گوید: چگونه «ولد» داشته باشم؛ یعنی چگونه از من متولد شود. در سوره مریم نیز مشکل وی سر چگونه

متولد شدن است؛ ولی چون جبرئیل غلام را به‌کار برده، مریم نیز همان را به‌کار برده است. «ولد» یعنی آنچه متولد می‌شود؛ چه پسر باشد، چه دختر.

۱۲. «صمد» یعنی چه و ما هر روز در سوره توحید خدا را به چه نامی می‌خوانیم (مفهوم این آیه چیست)؟

اصل آیه چنین است: ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾.^۱ برای «صمد» در روایات و کلمات مفسران و ارباب لغت، معانی زیادی ذکر شده است. راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: «صمد به معنی آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به‌سوی او می‌روند و بعضی گفته‌اند: صمد به معنی چیزی است که تو خالی نیست، بلکه پر است.» در مقاییس اللغة آمده است که «صمد» دو ریشه اصلی دارد: یکی به معنی «قصد» است و دیگری به معنی «صلابت و استحکام» و این‌که به خداوند متعال صمد گفته می‌شود به‌خاطر این است که بندگانش قصد درگاه او می‌کنند.

شاید به همین مناسبت است که معانی متعدد زیر نیز در کتب لغت برای صمد ذکر شده است: شخص بزرگی که در منتهای عظمت است و کسی که مردم در حوائج خویش به‌سوی او می‌روند؛ کسی که برتر از او چیزی نیست؛ کسی که دائم و باقی بعد از فنای خلق است.

امام حسین علیه السلام در حدیثی برای «صمد» پنج معنی بیان فرموده است: «صمد کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است. صمد ذاتی است دائم، ازلی و جاودانی. صمد وجودی است که جوف ندارد. صمد کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد. صمد کسی است که نمی‌خوابد.» در عبارات دیگری آمده است: «صمد کسی است که قائم به نفس است و بی‌نیاز از غیر.^۲ صمد کسی است که تغییرات و کون و فساد ندارد.»^۳

از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «صمد کسی است که شریک ندارد و حفظ چیزی برای او مشکل نیست و چیزی از او مخفی نمی‌ماند.»^۴ بعضی نیز گفته‌اند: «صمد کسی است که هر وقت چیزی را اراده کند، می‌گوید موجود باش، آن هم فوری موجود می‌شود.»^۵

۱. اخلاص، ۲.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، توحید، ص ۹۰.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

در حدیثی آمده است که اهل (بصره) نامه‌ای به محضر امام حسین علیه السلام نوشتند و از معنی «صمد» سؤال کردند. امام علیه السلام در پاسخ آن‌ها فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، در قرآن مجادله و گفت‌وگو بدون آگاهی نکنید؛ چراکه من از جدّم رسول الله شنیدم می‌فرمود: هر کس بدون علم سخن بگوید، باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده جای گیرد. خداوند خودش صمد را تفسیر فرموده است: ﴿لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾؛ نه زاد، و نه زاده شد و احدی مانند او نیست. آری، خداوند صمد کسی است که از چیزی به وجود نیامده و در چیزی وجود ندارد و بر چیزی قرار نگرفته، آفریننده اشیا و خالق آن‌هاست، همه چیز را با قدرتش به وجود آورده، آنچه را برای فنا آفریده، به اراده‌اش از هم متلاشی می‌شود و آنچه را برای بقا خلق کرده، به علمش باقی می‌ماند. این است خداوند صمد...»^۱

در حدیث دیگری می‌خوانیم که محمد بن حنفیه از امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره «صمد» سؤال کرد. حضرت علیه السلام فرمودند: «تأویل صمد آن است که او نه اسم است و نه جسم، و نه مانند و نه شبیه دارد، و نه صورت و نه تمثال، نه حد و حدود، نه محل و نه مکان، نه کیف و نه این، نه این‌جا و نه آن‌جا، نه پر است و نه خالی، نه ایستاده است و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه ظلمانی است، نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی و درعین حال، هیچ محلی از او خالی نیست و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد. نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده و نه بو برای او موجود است. همه این‌ها از ذات پاکش منتفی است.»^۲

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که «صمد» مفهومی بسیار جامع و وسیع دارد که هرگونه صفات مخلوقات را از ساحت مقدس خداوند نفی می‌کند؛ چراکه اسم‌های مشخص و محدود و هم‌چنین جسمیت و رنگ و بو و مکان و سکون و حرکت و کیفیت و حد و حدود و مانند این‌ها، همه، از صفات ممکنات و مخلوقات است، بلکه غالباً اوصاف جهان ماده است و می‌دانیم خداوند از همه این‌ها برتر و بالاتر است. در اکتشافات اخیر آمده است که تمام اشیاى جهان ماده، از ذرات بسیار کوچکی به نام «اتم» تشکیل یافته و «اتم» خود نیز مرکب از دو قسمت عمده است: هسته مرکزی و الکترون‌های که به دور آن در گردش است و عجیب این‌که در میان آن هسته و الکترون‌ها فاصله

۱. همان.

۲. همان.

زیادی وجود دارد (البته زیاد در مقایسه با حجم اتم)؛ به طوری که اگر این فاصله برداشته شود، اجسام به قدری کوچک می‌شوند که برای ما حیرت‌آور است؛ مثلاً اگر فاصله‌های اتمی ذرات وجود یک انسان را بردارند و او را کاملاً فشرده کنند، ممکن است به صورت ذره‌ای در آید که دیدنش با چشم مشکل باشد؛ ولی آن ذره کوچک با این حال، تمام وزن بدن یک انسان را داراست؛ مثلاً همین ذره ناچیز ۶۰ کیلو وزن دارد. بعضی با استفاده از این اکتشافات علمی و با توجه به این که یکی از معانی «صمد» وجودی است که توخالی و اجوف نیست، چنین نتیجه گرفته‌اند که قرآن می‌خواهد با این تعبیر، هرگونه جسمانی را از خدا نفی کند؛ چراکه تمام اجسام از اتم تشکیل یافته‌اند و اتم توخالی است. به این ترتیب، آیه می‌تواند یکی از معجزات علمی قرآن باشد. البته نباید فراموش کرد که «صمد» در اصل لغت، به معنی شخص بزرگی است که همه نیازمندان به سوی او می‌روند و از هر نظر پر و کامل است. ظاهراً بقیه معانی و تفسیرهای دیگری که برای آن ذکر شده، به همین ریشه باز می‌گردد.^۱

برای این که بدانید در سوره توحید خدا را با چه نامی می‌خوانیم، قسمت‌هایی از تفسیر نمونه را در این باره برایتان نقل می‌کنیم:

«الله» اسم خاص برای خداوند است و مفهوم سخن امام عَلَيْهِ السَّلَام این است که در همین یک کلمه به تمام صفات جلال و جمال او اشاره شده است و به همین جهت آن، اسم اعظم الهی نامیده شده. این نام جز بر خدا اطلاق نمی‌شود؛ در حالی که نام‌های دیگر خداوند معمولاً اشاره به یکی از صفات جمال و جلال اوست؛ مانند عالم و خالق و رازق و غالباً به غیر او نیز اطلاق می‌شود (مانند رحیم و کریم و عالم و قادر و...). با این حال، ریشه آن معنی وصفی دارد و در اصل مشتق از «وله» به معنی «تحیر» است؛ چراکه عقل‌ها در ذات پاک او حیران است؛ چنان‌که در حدیثی از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأْلُهُ فِيهِ الْخَلْقُ وَ يُؤَلُّهُ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتَوْرُ عَنْ دَرَكِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبِ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ»^۲؛ «الله مفهومش، معبودی است که خلق در او حیرانند و به او عشق می‌ورزند. الله همان کسی است که از درک چشم‌ها مستور است و از افکار و عقول خلق محجوب.» گاه نیز آن را از ریشه «الاهة» (بر وزن و به معنی عبادت) دانسته‌اند و در اصل «الاله»

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۴۰.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، توحید، ص ۸۹.

است به معنی «تنها معبود به حق»؛ ولی همان گونه که گفتیم ریشه آن هر چه باشد، بعداً به صورت «اسم خاص» درآمده و به آن ذات جامع جمیع اوصاف کمالیه و خالی از هر گونه عیب و نقص اشاره می‌کند. این نام مقدس، قریب «هزار بار» در قرآن مجید تکرار شده و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است. نامی است که قلب را روشن می‌کند، به انسان نیرو و آرامش می‌بخشد و او را در جهانی از نور و صفا مستغرق می‌سازد؛ اما واژه «احد» از همان ماده «وحدت» است و لذا بعضی «احد» و «واحد» را به یک معنی تفسیر کرده‌اند و معتقدند هر دو اشاره به آن ذاتی است که از هر نظر بی‌نظیر و منفرد می‌باشد. در علم یگانه است، در قدرت بی‌مثال است، در رحمانیت و رحیمیت یکتاست و خلاصه از هر نظر بی‌نظیر است؛ ولی بعضی عقیده دارند که میان «احد» و «واحد» فرق است؛ «احد» به ذاتی گفته می‌شود که قبول کثرت نمی‌کند، نه در خارج و نه در ذهن و لذا قابل شماره نیست و هرگز داخل عدد نمی‌شود؛ به خلاف «واحد» که برای او دوم و سوم تصور می‌شود یا در خارج یا در ذهن و لذا گاه می‌گوییم «احدی» از آن جمعیت نیامد؛ یعنی هیچ‌کس نیامد؛ ولی هنگامی که می‌گوییم «واحدی» نیامد، ممکن است دو یا چند نفر آمده باشند؛ ولی این تفاوت با موارد استعمال آن در قرآن مجید و احادیث چندان سازگار نیست. بعضی نیز معتقدند احد اشاره به بساطت ذات خداوند در مقابل اجزای ترکیبیه خارجییه یا عقلیه (جنس و فصل و ماهیت و وجود) است؛ درحالی‌که واحد اشاره به یگانگی ذات او در برابر کثرات خارجییه می‌باشد. در حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام می‌خوانیم: «احد» فردی است یگانه و «احد» و «واحد» یک مفهوم دارد و آن ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست و «توحید» اقرار به یگانگی و وحدت و انفراد اوست. در ذیل همین حدیث می‌خوانیم: واحد از عدد نیست، بلکه واحد پایه اعداد است. عدد از دو شروع می‌شود. بنابراین، معنی «الله احد» یعنی معبودی که انسان‌ها از ادراک ذات او عاجزند و از احاطه به کیفیتش ناتوان. او در الهیت فرد است و از صفات مخلوقات برتر. در قرآن مجید نیز «واحد» و «احد» هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است.

علاوه بر «الله» و «صمد»، نام دیگری نیز از خداوند در سوره توحید آمده و آن «هو» است. برخی از اهل ادبیات، «هو» را ضمیری می‌دانند که به معنای «او» است و می‌گویند «او» در این جا ضمیری است که استثناء آن مرجع آن پس از آن آمده است؛ اما اهل عرفان می‌گویند «هو» اسم اخص خداست و اشاره به هویت ذاتیه دارد که در آن جا هیچ اسمی نیست و مرحله‌ای بالاتر از «الله» است؛ به گونه‌ای

که در همین آیه خداوند به آن هویت مطلقه با لفظ «هو» اشاره می‌کند و سپس برای این‌که افراد کمی با آن آشنا شوند با «الله احد»، پرده از آن هویت برمی‌دارد. در واقع می‌گویند ما چند عالم داریم: ۱. عالم ماده (عالم ناسوت)؛ ۲. عالم ملکوت (عالم نفوس)؛ ۳. عالم جبروت (عالم عقول)؛ ۴. عالم لاهوت (عالم اسماء و صفات)؛ و بالأخره ۵. عالم هاهوت که همان عالم هویت مطلق است و «هو» اشاره به عالم هاهوت دارد.

در این‌جا ذکر این حدیث نیز مناسب است. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «در شب جنگ بدر «خضر» را در خواب دیدم. از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم. گفت: بگو: یا هو، یا من لا هو الا هو. هنگامی که صبح شد، جریان را خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم، فرمود: یا علی، علمت الاسم الاعظم (ای علی، اسم اعظم به تو تعلیم شده است). سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود...». «عمار یاسر هنگامی که شنید حضرت امیرمؤمنان علیه السلام این ذکر را روز صفین به هنگام پیکار می‌خواند، عرض کرد: این کنایات چیست؟ فرمود: «اسم اعظم خدا و ستون توحید است.»^۱

یادآوری این نکته ضروری است که اسم اعظم خدا، لفظ نیست تا لفظ «الله» یا لفظ «هو» باشد، بلکه حقیقت است و برای رسیدن به اسم اعظم باید حقیقتاً علم و ایمانمان بالا رود تا آن حقیقت را ادراک کنیم.^۲

۱۳. در قرآن آمده: «موجودات زمین و آسمان»؛ آیا آدم‌های فضایی وجود دارد؟

حضور موجوداتی قدرتمند در آسمان مورد تأیید قرآن است. خداوند فرموده است: «هر چه در آسمان‌ها و زمین است از جنبندگان و ملائکه، بدون هیچ تکبری تسلیم و خاضع در برابر پروردگارند.»^۳ بنابراین، اصل وجود موجوداتی در آسمان‌ها (کرات دیگر) مورد تأیید قرآن است؛ گرچه جزئیات آن برای ما مکشوف نیست.

از متون دینی و آیات قرآن می‌توان استنباط کرد که موجودات دیگر در آسمان‌ها و چه بسا در کرات دیگر وجود دارند؛ اما این‌که همانند انسان‌ها باشند یا همه آن‌ها موجودات دارای شعور باشند،

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، توحید، ص ۸۹.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۳۳.

۳. فصلت، ۱۱.

به قطعیت ثابت نمی‌شود. البته در آیات قرآن از موجوداتی به نام «جن» نام برده می‌شود که وجود آن‌ها از نظر دینی قطعی است و نظریات علمی نمی‌تواند آن را نفی کند. این موجودات می‌توانند در آسمان‌ها و در برخی از کرات آسمانی زندگی کنند و درعین حال در زمین باشند و به واسطه ماده‌ای که از آن آفریده شده‌اند (آتش)، قابلیت دارند که در کرات مختلف (اگر شرایط زندگی برای آن‌ها فراهم باشد) زندگی کنند. این موجودات دارای شعور و ادراک بوده و همانند انسان‌ها دارای تکلیف‌اند.

۱۴. از آیه ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ لِبَعْضٍ لَهْدَمْتُمْ صَوَامِعَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدَ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾، به نوعی رسمیت سایر معابد غیر از مساجد نیز برداشت می‌شود. آیا پلورالیزم دینی به اثبات نمی‌رسد؟

افزون بر آیه‌ای که ذکر شد، در هم‌سخنی بین ادیان و خصوصاً بین اسلام و مسیحیت، می‌توانیم آیات ۴۸ مائده و ۶۲ بقره و آیات مربوط به مباحثه (آل عمران، ۶۴) را سرلوحه کار و برنامه عمل قرار دهیم و در واقع پیروان سایر ادیان را دست‌کم به مشترکات دعوت نماییم. البته همین دعوت حداقلی، از دیدگاه آنان و برای آنان دعوتی حداکثری خواهد بود.

حال، اگر پلورالیزم را به معنای این‌که همه ادیان قدر مشترکی دارند و می‌توانند یکدیگر را در کنار هم تحمل نمایند در نظر بگیریم، این معنا صحیح است و قرآن کریم نیز مؤید آن است: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؛^۱ اما اگر به معنایی بگیریم که امروزه برخی اراده می‌نمایند و آن این‌که حق مطلق وجود ندارد و هر کدام از ادیان تنها قسمتی از حق را در اختیار دارند، یقیناً این معنا با آیات الهی و فلسفه تجدید نبوت‌ها و تکامل ادیان ناسازگار است.

با توجه به این مطالب، ذکر سایر معابد می‌تواند اشاره به همین قدر مشترک بین ادیان و تأیید آن توسط قرآن باشد؛ زیرا معابد به‌هرحال محلی است برای عبادت و دوام دین الهی. به عبارت دیگر، دینداری توحیدی، بهتر از بی‌دینی و شرک است.

۱. آل عمران، ۶۴.

پلورالیزم در رفتار، یکی از اقسام کثرت‌گرایی دینی است و به این معناست که با پیروان ادیان گوناگون به مسالمت رفتار کنیم و از برافروختن آتش تعصبات مذهبی پرهیزیم. این مطلب نیز مورد پذیرش و حتی تأکید قرآن است و علاوه بر آیات ذکر شده، آیات و روایات دیگری نیز بر این مطلب دلالت دارد.^۱

۱۵. چرا با این که خداوند غذاهای بهشتی (من و سلوی) برای بنی‌اسرائیل فرستاد، بعد از مدتی بنی‌اسرائیل از خوردن آن غذاها دچار ملال و دلزدگی شدند؛ در صورتی که طبق آیات قرآن، غذای بهشتی دلزدگی نمی‌آورد؟

علت درخواست بنی‌اسرائیل برای غذاهای دیگر، ملال و دلزدگی آنان از غذاهای بهشتی نبود، بلکه علت آن صفت بهانه‌گیری آنان بود و به‌خاطر همین صفت ایشان بود که بهانه‌های بنی‌اسرائیلی معروف گشته است. بنی‌اسرائیل، قومی خودخواه و زیاده‌طلب بودند که بسیار بهانه‌گیر بوده و به آنچه که داشتند راضی نبودند

البته باید روشن شود که اولاً دلیلی بر بهشتی بودن «من و سلوی» در قرآن نیامده است؛ هرچند «من و سلوی» غذایی کامل بود که نیاز آنان را برآورده می‌ساخت و پس از آن هیچ کمبود تغذیه‌ای نداشتند. ثانیاً نکته بسیار مهم این است که مردم دنیا پیوسته از وضع خود گله‌مند هستند و برای به دست آوردن لقمه‌ای نان باید رنج فراوانی تحمل کنند. این‌جاست که خداوند بنی‌اسرائیل را مثال زده که بیش از همه مردم برای یک تکه نان زحمت می‌کشیدند و درحالی‌که خودشان نوکر مصری‌ها بودند و مصری‌ها بچه‌هایشان را می‌کشتند و... اما همین مردم وقتی به جایی رسیدند که بدون زحمت برایشان غذا می‌آمد، تحمل نکردند و خواستار بازگشت به وضع سابق شدند که با دردسر و رنج، نان به‌دست آورند. خداوند خواست با این نمونه به ما نشان دهد که نظام خلقتش نظام احسن است و با جان‌کندن لقمه نانی تهیه کردن و خوردن، لذتی دارد که آماده‌خوری، آن لذت را ندارد.

۱. یوسفیان، حسن، کلام جدید، فصل دهم، ص ۲۸۸.

۱۶. در آیه ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾، خداوند خود را بهترین خالق ذکر می‌کند؛ خداوند متعال خودش را با چه کسی یا چه چیزی مقایسه می‌کند؟

پاسخ: از نظر لغت عرب، ماده «خلق» در سه معنی به‌کار می‌رود:

۱. تقدیر و اندازه‌گیری کردن چیزی؛ ۲. تفسیر و تبدیل صورت چیزی به صورت دیگر، مانند ساختن ابزارهای مختلف از آهن یا مواد دیگر؛ ۳. ابداع و ایجاد چیزی از عدم، یعنی هستی بخشیدن به چیزی که اصلاً سابقه وجود نداشته است.

معنی سوم مخصوص خداست و «خالق» یا «آفریدگار» به این معنی جز درباره خدا به‌کار نمی‌رود؛ ولی معنی اول و دوم درباره انسان نیز می‌تواند مصداق داشته باشد. در آیات قرآن مجید ماده «خلق» گاه به معنی اول یا دوم استعمال شده است؛ مثلاً درباره عیسی بن مریم عَلَيْهَا می‌فرماید: ﴿إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِ فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ﴾^۱ «و از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی.» در این آیه، «خلق» به معنی ساختن صورت و تبدیل صورتی به صورت دیگر است.

در آیه محل سؤال نیز «خلق» یا به معنی دوم است یا به معنی اول و از آن‌جا که خالق به این دو معنی متعدد است، صحیح است که گفته شود او بهترین خالق‌هاست. حال، اگر «خلق» به معنای سوم نیز باشد چون دیگران توانش را ندارند، باز جایز است که خداوند بهترین باشد.

۱۷. آیه ۳۶ سوره بقره که می‌گوید: «برخی را دشمنید با هم»، آیا درباره دشمنی

آدم با حواست یا حوا با آدم یا دیگران؟ توضیح دهید.

بنابر نظر مفسران، منظور دشمنی بین شیطان و انسان و نسل اوست؛ یعنی یک طرف عداوت شیطان و طرف دیگر انسان و نسل او هستند.

لازم به یادآوری است که ضمیرهای تشبیه، به آدم و حوا و ضمیر مفرد مذکر، به شیطان بر می‌گردد و ضمیر مفرد مؤنث، به آن باغ برمی‌گردد؛ اما در آخر آیه، ضمیرها جمع است و به هر سه برمی‌گردد.

یک بار آیه را مرور می‌کنیم و به جای هر ضمیر اسم ظاهرش را می‌گذاریم تا معنی روشن شود: «پس شیطان آن دو [آدم و حوا] را از آن جا [باغ] لغزاید و از آنچه در آن بودند بیرونشان کرد و ما گفتیم [هر سه] فرود آید؛ درحالی که بعضی از شما [سه نفر] دشمن بعضی دیگرید و برای شما [سه نفر] در زمین تا چندی قرارگاه و بهره‌مندی خواهد بود.»

۱۸. راضیه و مرضیه چیست؟

سؤال شما کلی است. اگر منظور شما معنی این کلمات است، راضیه (خشنود از خدا)، مرضیه (مورد رضایت خدا) است و اگر مرادتان استعمال قرآنی این دو کلمه است، در آیه ۲۸ از سوره فجر آمده و ویژگی‌های نفس مطمئنه را بیان نموده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اذْجَعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَُّرْضِيَةً فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّاتٍ﴾؛ «ای نفس آرام و مطمئن، خشنود [از خدا] و مورد رضایت [خدا] به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من در آی و در بهشت من داخل شو.»

این کلمات از القاب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و فاطمه معصومه علیها السلام است و مراد، رسیدن آن دو بزرگوار به مقام رضاست.

بهرحال، اگر منظور شما مقام رضاست، به نکات زیر توجه کنید:

مقام رضا و خشنودی از خدا بالاترین مقامات معنوی و روحانی و از صفات مقربان درگاه خداوند است. پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید: «در روز قیامت گروهی از امت من از قبرهای خود با بال و پر کرامت، مستقیماً به سوی بهشت پرواز می‌کنند و در آن جا به گونه‌ای که دوست دارند در راحتی و خوشی به سر می‌برند. فرشتگان از آن‌ها می‌پرسند: آیا شما موقف حساب را دیدید؟ می‌گویند: از ما بازخواست نکردند. باز فرشتگان می‌گویند: آیا از پل صراط گذشتید و جهنم را دیدید؟ می‌گویند: ما هیچ چیز ندیدیم. می‌پرسند: شما چه طایفه‌ای هستید؟ می‌گویند: ما از امت محمد صلی الله علیه و آله هستیم. فرشتگان می‌پرسند: عمل شما در دنیا چه بوده است؟ می‌گویند: در ما دو خصلت و صفت وجود داشت که خدا به فضل و رحمت خود ما را به این مرتبه رسانید: یکی آن که در خلوت از معصیت خدا شرم داشتیم، دیگر آن که به هر چه خدا برای ما قسمت کرده بود راضی بودیم. فرشتگان می‌گویند: پس سزاوار این مرتبه هستید.»

حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به خداوند عرض کرد: «بار خدایا، مرا به امری راهنمایی کن که در آن رضای تو باشد.» خداوند فرمود: «رضای من در آن است که تو به قضای من راضی باشی.»

در روایت آمده است بنی اسرائیل به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: «از خدا بپرس که چه کار کنیم تا از ما راضی شوی» خطاب رسید: «ای موسی، به آن‌ها بگو: از من راضی شوید تا من نیز از شما راضی شوم.»

از حضرت سجاد عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت شده است: «صبر و رضا، رأس همه طاعات است. هر که صبر کند و راضی شود از خدا در آنچه برای او مقدر ساخته، خداوند جز خیر برایش مقدر نمی‌کند.»

حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «در شگفتی از کار فرد مسلمان؛ خداوند هیچ چیزی برای او مقدر نمی‌کند مگر آن‌که خیر اوست. اگر بدن او را با قیچی پاره‌پاره کند، خیر اوست و اگر سلطنت شرق و غرب را به او عطا فرمایند باز خیر اوست.»

از جمله چیزهایی که خداوند به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ وحی نمود این است: «ای موسی، هیچ مخلوقی در نزد من محبوب‌تر از بنده‌ام نیست. من او را به بلاها گرفتار می‌سازم، چون خیر او در آن‌هاست و اگر نعمت دنیا را از او می‌گیرم، خیر او را در آن می‌دانم و من از کاری که صلاح او در آن است آگاه هستم. پس باید او بر بلای من صبر کند و نعمت‌های مرا شکر نماید و به قضای من راضی شود تا نام او را در میان صدیقان بنویسم.»^۱

ثمره رضای از خداوند آن است که موجب می‌شود خداوند از بنده‌اش راضی شود و این بزرگ‌ترین سعادت در دنیا و آخرت است و هیچ نعمتی در بهشت از رضای خداوند بالاتر نیست: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾؛^۲ «رضا و خشنودی خدا، از نعمت‌های بهشت بالاتر است.»

بهترین راه کسب رضا و خشنودی خداوند، محبت داشتن به اوست؛ چون اگر انسان به کسی عشق بورزد و به او محبت داشته باشد، به کار و عمل محبوبش راضی و خشنود است. اگر کسی واقعاً خداوند را دوست داشته باشد و خداوند محبوب او باشد، همه کارهای او و مقدرات او را خیر و نیک

۱. نراقی، احمد بن محمد مهدی، معراج السعاده، ص ۷۶۸.

۲. توبه، ۷۲.

و زیبا می‌بیند و اصلاً بدی و ناگواری نمی‌بیند تا بخواهد بر آن صبر کند یا از آن راضی و خشنود باشد؛ مانند مادری که به خاطر شدت علاقه‌ای که به فرزندش دارد همه کارهای او را زیبا می‌بیند. نمونه بارز این محبت، زینب کبری علیها السلام است که بعد از دیدن آن همه رنج و بلا و مصیبت و داغ فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»؛^۱ «جز زیبایی چیزی ندیدم.» البته از ما انتظار نمی‌رود در چنین رتبه‌الایی از رضا قرار بگیریم؛ ولی باید سعی کنیم به اندازه ظرفیت خود و با آگاهی از حکمت و عدالت و علم خداوند و مهربانی و لطف او و این که از خداوند جز زیبایی و خیر و لطف چیزی سر نمی‌زند، از جنبه علمی و نظری، زمینه رضایت از خداوند را در خود ایجاد نماییم و با تکرار و تمرین و انجام اعمال صالح، عملاً سعی نماییم در راه رضای او گام برداریم و باور کنیم که «هر چه آن خسرو کند شیرین بود».

باید با یاد دائمی خداوند و یادآوری نعمت‌های بی‌شمار او و تفکر در عجایب آفرینش او و تدبّر در حکمت‌ها و مصلحت‌هایی که در مخلوقات قرار داده است، محبت الهی را تحصیل نماییم و با پایبندی به عبادات و وظایف الهی و کم کردن علاقه‌های دنیوی و دلبستگی‌ها، رشته محبت دنیا را سست نموده و رشته محبت خداوند را در دل محکم کنیم و چنان بذر محبت خداوند را در دل بکاریم که بلاها و مصیبت‌ها و سختی‌ها را احساس نکنیم، بلکه آن را شیرین و گوارا بیابیم:

گَر تیرغ بارد از کوی آن ماه گگردن نه دادیم الحکم لله
بر نمی‌دارم از این در سر خود ای دربان صدره از سنگ جفای تو گرم سر شکند
مطالعۀ حکایات دوستان خدا و بندگانی که به صفت رضا آراسته بوده‌اند و صبر و استقامتی که
آن‌ها در برابر بلاها و شدائد داشته‌اند - مثل جریان عاشورا و بروز صفت رضا از امام حسین علیه السلام -
می‌تواند در اتصاف ما به این صفت ممتاز، نقشی بسزا داشته باشد.

برای آگاهی بیشتر در این باره می‌توانید به کتاب *معراج السعاده*، اثر ملا احمد نراقی، انتشارات کشف‌الغطاء، ص ۶۲۷ مراجعه نمایید.

۱. ابن نما حلی، جعفر بن محمد، *مشیر الأحرار*، ص ۹۰؛ ابن طاووس، علی بن موسی، *اللهموف علی قتلی الطفوف*، ترجمه فهری، ص ۱۶۰.

۱۹. لطفاً تفسیر این آیه را بنویسید: ﴿و نحن اقرب الیه من جبل الورد﴾؛^۱ «و ما از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم.»

وقتی گفته می‌شود «خدا از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است»، تشبیه معقول به محسوس است برای بیان نزدیک بودن خدا به انسان؛ زیرا حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به‌طور مرتب از یک سو وارد قلب می‌کند و از سوی دیگر خارج می‌سازد و به تمام اعضا می‌رساند. اگر یک لحظه در این عمل توقفی ایجاد شود، فوری مرگ به سراغ انسان می‌آید. خداوند از چنین رگ قلبی نیز به ما نزدیک‌تر است. این فقط یک تشبیه است. قرب خداوند از این هم برتر و بالاتر است. توجه به این واقعیت، انسان را بیدار می‌کند و به مسئولیت سنگین او در دادگاه عدل الهی آشنا می‌سازد.

نزدیکی خداوند به ما (که قرب معنوی است، نه حسی) از شدت وابستگی ما به او سرچشمه می‌گیرد. در یک مثال دیگر، ما مانند پرتو هستیم و خداوند مانند خورشید. پرتو، همه‌چیزش از نور خورشید است:

به اندک التفاتی زنده دارد آفرینش را اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالب‌ها هستی تمام موجودات عالم بدون وابستگی و پیوند با ذات او اصلاً مفهوم و وجود و بقایی ندارد و این نهایت قرب خداوند را به بندگان و قرب اینان را به او نشان می‌دهد:

دوست نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

در یک مثال ساده دیگر، برای فهمیدن و فهماندن مطلب می‌توان نزدیکی خود انسان را با اعضا و جوارح خودش مثال زد که معمولاً می‌گوییم خودم گفتم، خودم زدم؛ درحالی‌که زبان و دهانم گفته و دست و پاهایم زده است؛ ولی اراده من آن قدر بر اعضا و جوارح حکومت دارد که کار آن‌ها را به خود نسبت می‌دهم.^۲

۱. ق، ۱۶.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۵۲.

۲۰. در سوره مبارکه ابراهیم، آیه هفتم آمده است: ﴿لَإِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾. چرا این جا می فرماید: «زیاد می کنم شما را»؟ معمولاً نعمت با شکر زیاد می شود؛ ولی این جا آیه می فرماید: «لازیدنکم». علت آوردن «زیاد نمودن شما»، نه «زیاد نمودن نعمت» چیست؟

اولاً، در زبان عربی، گاه بعضی از کلمات به خاطر قرینه‌ای که در کلام وجود دارد، حذف می گردد. در این آیه نیز به قرینه آیه قبل که سخن از نعمت‌های خداوند بوده است و همین‌طور سیاق آیه، کلمه «نعمت» حذف گردیده است و در ترجمه باید کلمه نعمت را در تقدیر گرفت. آیه این گونه است: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾؛^۱ «اگر شکر کنید، نعمت‌های شما را زیاد می کنم».

ثانیاً، اگر دقت شود که انسانیت انسان به روح اوست، نه به جسم او و شکرگزاری نعمت، باعث تکامل روح انسان می گردد و هرچه بیشتر شکرگزاری نماید بیشتر متکامل می شود، آن گاه در این حال نیازی نیست که کلمه «نعمت» در تقدیر گرفته شود، بلکه مراد این می شود که در اثر شکرگزاری، شما را از نظر وجودی زیاد می کنیم. شما قبلاً وجودی ضعیف، بخیل، تنگ نظر و... بودی که فقط خود را می دیدی؛ اما با هر مرحله از شکر، درجه‌ای از کمال را طی کردی.

لازم به یادآوری است که شکر نعمت مراحل دارد که عبارتند از: الف) شکر قلبی که انسان همه نعمت‌ها را از خداوند بداند؛ ب) شکر زبانی، نظیر گفتن «الحمد لله»؛ ج) شکر عملی که با انجام عبادات و صرف کردن عمر و اموال در مسیر رضای خدا و خدمت به مردم به دست می آید. امام صادق علیه السلام فرمود: «شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ»؛^۲ «شکر نعمت، دوری از گناه است.» نیز فرمود: «شکر آن است که انسان نعمت را از خدا بداند [نه از زیرکی و علم و عقل و تلاش خود یا دیگران] و به آنچه خدا به او داده راضی باشد و نعمت‌های الهی را وسیله گناه قرار ندهد. شکر واقعی آن است که انسان نعمت خدا را در مسیر خدا قرار دهد.»^۳

ثالثاً، شکرگزاری‌های ما در برابر نعمت‌های الهی بسیار ناچیز و ذکرناشدنی است. به گفته سعدی:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

۱. ابراهیم، ۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۲، ص ۹۵.

۳. قرائتی، محسن، تفسیر نور (چاپ جدید)، ج ۴، ص ۳۸۹.

عذر به درگاه خدا آورد
و رنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که به‌جا آورد.

در حدیث می‌خوانیم که خداوند به موسی وحی کرد: «حق شکر مرا به‌جا آور.» موسی گفت: «این کار امکان ندارد؛ زیرا هر کلمه شکر نیز شکر دیگری لازم دارد.» وحی آمد: «همین اقرار تو و این که می‌دانی هر چه هست از من است بهترین شکر من است.»^۱
رابعاً، کسی که از مردم تشکر نکند، از خدا نیز تشکر نکرده است و هنوز در خودبینی و خودخواهی غرق است.

۲۱. چرا خداوند در آیه ۱۰۷ سوره هود می‌فرماید: «آن‌ها در آتش دوزخ تا آسمان و زمین باقی است مخلدند؛ مگر آن‌که...»؟ در صورتی که در جاهای دیگر می‌خوانیم: هنگامی که قیامت برپا می‌شود، آسمان شکافته می‌شود و زلزله‌های شدید در زمین به وقوع می‌پیوندد و روزی که زمین به غیرزمین تبدیل می‌شود و...

طبرسی در مجمع‌البیان گفته است که در این باره چند قول است:

۱. ضحاک و جبائی گفته‌اند: منظور، آسمان و زمین آخرت است که این آسمان و زمین دنیا به صورت دیگری در قیامت تبدیل می‌شوند و آسمان و زمین آخرت فنا و زوال ندارد و همیشگی است.
۲. منظور، آسمان و زمین بهشت و جهنم است؛ زیرا هر چه بالای سر انسان است آن را آسمان گویند. چنان‌که به هر چه پای انسان روی آن قرار گیرد زمین گویند و این وجه نیز مانند وجه اول یا نزدیک به آن است.

۳. وجهی است که حسن گفته و آن این است که این جمله برای تشبیه ذکر شده و معنای «ما دامت السموات و الارض...» یعنی تا قیامت برپاست و آن همیشگی است؛ چنان‌که دوام آسمان و زمین دنیا به مقدار مدت دوام دنیاست.

۴. جمله مزبور کنایه از ابدیت و همیشگی بودن است و منظور خصوص آسمان و زمین نیست و این رسم عرب است که برای دور کردن مطلب و ابدیت آن این‌گونه سخن می‌گویند؛ مثلاً کاری را که

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط. الإسلامية) ج ۲، ص ۹۸.

هرگز نمی‌خواهند انجام دهند می‌گویند: «لا افعل - ذلك ما اختلف الليل والنهار و ما دامت السماوات و الارض، و ما نبت النبت، و ما اطنت الابل و ما اختلف الجره و الدرہ، و ما ذر شارق»؛ «تا شب و روز در گردش است و آسمان و زمین بر پاست و گیاه می‌روید و شتر ناله می‌کند یا دهانش کف می‌کند یا آفتاب می‌تابد، من این کار را نمی‌کنم.» یا امثال این کنایات که منظور انجام ندادن کار است برای همیشه؛ منتها چون به خیال خودشان این چیزها تغییر و تبدیل‌پذیر نیست و همیشگی است، با این الفاظ می‌گویند. خدای سبحان نیز در این آیه روی خرد و فهم آن‌ها و محاورات کلام آن‌ها این‌گونه فرموده است. عمرو بن معدی‌کرب در همین باره گوید:

وکلل اخ مفارقُهُ اُخوهُ لعمراً ایبک الافرقدان
و زهیر نیز گفته:

الا لا ارى على الحوادث باقيا و لا خالدا الا الجبال الرواسيا
والا السماء والنجوم وربنا و ايامنا معدودة والليالي

که کوه‌های پا برجا، آسمان، ستارگان و پروردگار را همیشگی و زوال‌ناپذیر خیال کرده‌اند؛^۱ درحالی‌که تنها پروردگار خالد است.

پاسخی که ماده اشکال را از بین ببرد این است که خدای تعالی در کلام خود آسمان‌ها و زمینی برای قیامت معرفی می‌کند که غیر آسمان‌ها و زمین دنیاست و می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۲ و از اهل بهشت حکایت می‌کند که می‌گویند: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾^۳ و در مقام وعده به مؤمنین و توصیف ایشان می‌فرماید: ﴿لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۴. پس معلوم می‌شود برای آخرت نیز آسمان‌ها و زمینی است؛ هم‌چنان‌که در آن بهشت و دوزخی و برای هر یک سکنه و اهلی است که خدا همه آن‌ها را به این وصف توصیف کرده که نزد اویند و فرموده: ﴿مَا

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۹۷.

۲. ابراهیم، ۴۸.

۳. زمر، ۷۴.

۴. رعد ۲۲.

عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ﴿۱﴾. ^۱ به حکم این آیه، آسمان و زمین آخرت از بین نمی‌رود و اگر در آیه محل بحث، بقای بهشت و دوزخ و اهل آن دورا به مدت بقای آسمان و زمین محدود کرده از این جهت است که معنای این دو اسم از حیث آسمان و زمین بودن هیچ‌گاه از بین نمی‌رود؛ آنچه از بین می‌رود یک نوع آسمان و زمین است و آن آسمان و زمین دنیایی است که این نظام مشهود را دارد؛ اما آسمان‌ها و زمینی که مثلاً بهشت در آن‌هاست و به نور پروردگار روشن می‌شود، به هیچ‌وجه از بین نمی‌رود. خلاصه، جهان همواره آسمان‌ها و زمینی دارد. چیزی که هست در آخرت نظام دنیایی‌اش را از دست می‌دهد و با این وضع دیگر هیچ اشکالی باقی نمی‌ماند. تفسیر کشف به طور اجمال به این وجه اشاره کرده و چنین می‌گوید: «دلیل بر این‌که قیامت، آسمان و زمینی دارد، قول خدای سبحان است که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾ ^۲ و نیز گفتار اوست که می‌فرماید: ﴿وَأُورَثْنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنَزِعَ الْأَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ ^{۳،۴}.

برای اطلاع بیشتر در این باره به تفسیر المیزان، ذیل آیه ۱۰ سوره هود مراجعه نمایید.

۲۲. منظور از «مخفی‌تر از سر» در ﴿يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾ چیست؟ لطفاً تشریح کامل بفرماید.

آیه شریفه چنین است: ﴿وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾ ^۵. «جهر به قول» به معنای بلند حرف زدن و «اسرار به آن» به معنای آهسته صحبت کردن است؛ هم‌چنان‌که در جای دیگر فرموده: ﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ ^۶.

البته باید در نظر داشت که «سر»، غیر از «ستر» است؛ چون سر به معنای مطلب مکتوم و پوشیده در نفس است و کلمه «اخفی» صیغه افعال تفضیل از خفاء و به معنای پنهان‌تر است؛ زیرا از سیاق آیه

۱. «آنچه نزد شماست از بین می‌رود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند» (نحل، ۹۶).

۲. ابراهیم، ۴۸.

۳. زمر، ۷۴.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۱.

۵. طه، ۷.

۶. ملک، ۱۳.

بر می‌آید که در مقام ترقی دادن مطلب است؛ یعنی نه تنها سرّ را می‌داند، بلکه بالاتر از آن این‌که مخفی‌تر از سرّ را هم می‌داند. بنابراین، دیگر نباید اعتنا نمود به قول کسی که گفته است: «اخفی» فعل ماضی و فاعلش ضمیر آن است که به خدا بر می‌گردد و معنایش این است که «خدا سرّ را می‌داند ولی پنهان کرده است.»

دلیل این‌که «اخفی» را نکره آورد و نفرمود: «والاخفی»، آن است که خفاء را تأکید کرده باشد. این‌که در آیه، اول جهر به قول را آورد، بعد علم را به دقیق‌تر از آن یعنی سرّ قول اثبات نمود، سپس مطلب را ترقی داد و علم را به مخفی‌تر از سرّ اثبات فرمود، برای این است که دلالت کند بر این‌که مراد، اثبات علم خدا به جمیع است و معنا این است که تو اگر سخنت را بلند بگویی و آنچه را که می‌خواهی - که گویا مراد از «قول» همان نیات درونی است، چون غالباً با «قول» اظهار می‌شود - علنی بداری یا آن را آهسته بگویی و در دلت پنهان کنی یا از این هم مخفی‌تر بداری به این‌که بر خودت هم پوشیده باشد، خدای تعالی همه را می‌داند. پس نخست، میان کلام جهری و آهسته و مخفی‌تر از آن، تردید کرده و آن‌ها را دو قسم نموده و فرموده اگر با صدای بلند سخن بگویی خدا می‌داند و اگر آهسته بگویی یا اصلاً مخفی داشته باشی، باز خدا می‌داند. به عبارتی، بلند و علنی سخن گفتن را قسم اول و آن دو صورت دیگر را قسم دوم قرار داده و سپس به طور مختصر و کوتاه پاسخ را داده و فرموده است که آن را می‌داند. این اسلوب کلام با همه کوتاهی و اختصارش، هم بر جواب دلالت می‌کند و هم اولویت را می‌رساند؛ گویا فرموده اگر از علم خدا به سخنان علنی و بلندت بی‌رسی، پاسخ می‌گویم که خدا از آن آگاه است و چطور آگاه نباشد و حال آن‌که او به سرّ و پنهان‌تر از سرّ هم عالم است. بنابراین، این اسلوب که گفتیم از لطائف صنعت سخنوری است.

بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از سرّ آن سخنان و اسراری است که سرّی به دیگران القاء کنی و مراد از اخفی آن مطالبی است که در دل خود پنهان کنی و اصلاً به زبان نیاوری. این تفسیر نسبت به «اسرار» صحیح است؛ ولی سخن را سرّ نمی‌نامند، مگر از جهت کتمان آن در نفس. بنابراین، معنای بی‌اشکال همان است که ما بیان کردیم.

آیه شریفه، علم به هر چیز را برای خدا اثبات می‌کند؛ چه به ظاهر و چه به پنهان. این آیه در ذکر علم در دنباله استواء خدا بر عرش - که در آیات پیشین آمده است - نظیر آیه «ثم استوی علی العرش یعلم ما یلیح فی الارض و ما یخرج منها...» است. معلوم است که علم خدای تعالی به حوادثی که در ملک او جریان می‌یابد و در مسند سلطان و قلمرو ملک او پیش می‌آید، مستلزم اذن و رضای

او به آن است. از منظری دیگر، مستلزم مشیت او به این نظامی است که جریان می‌یابد و این همان تدبیر است. پس آیه شریفه، عموم تدبیر خدا را اثبات می‌کند؛ همان‌طور که آیه قبلی در مقام اثبات عموم ملکیت او بود. مجموع مدلول این دو آیه، ملک و تدبیر خداست که این همان معنای ربوبیت مطلقه اوست. پس این دو آیه در مقام تعلیل است و با آن دو، ربوبیت مطلقه خدا اثبات می‌شود.^۱

در کتاب *معانی الأخبار* به سند خود از محمد بن مسلم، روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام معنای کلام خدای را پرسیدم که می‌فرماید: «یعلم السرّ و اخصی»، فرمود: «سرّ، آن مطالبی است که در دل پنهان بدارید و مخفی تر از سرّ، مطالبی است که به خاطر آمده ولی فراموش کرده‌ای.»^۲ در مجمع از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند: «سرّ آن مطالبی است که در دل پنهان داشته‌ای و مخفی تر از سرّ آن چیزی است که به خاطر گذشته ولی فراموش کرده‌ای.»^۳

۲۳. منظور از آیه ﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾ چیست؟^۴

لازم به یادآوری است که هر چیزی برای هر کسی ادراک‌شدنی نیست. در این آیه، زیبایی رفتن و بازآمدن حیوانات برای روستاییان و صاحبان دام، بسیار مطرح و چشمگیر است؛ ولی شهرنشینان شاید چنین ادراکی از این موضوع نداشته باشند.

توضیح آیه را از تفسیر برایتان نقل می‌کنیم تا معلوم شود می‌توان به حیوانات از دیدگاه اقتصادی و از منظر تأمین نیازهای زندگی و از نگرش حرکت دسته‌جمعی و... نگاه کرد. جنبه استفاده روانی از حیوانات در این آیه بیان شده است؛ آن‌جا که می‌گوید: «در این حیوانات برای شما زینت و شکوهی است به هنگامی که آن‌ها را به استراحت گاهشان باز می‌گردانید و هنگامی که صبح‌گاهان به صحرا می‌فرستید: ﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾.^۵ تریحون از ماده «اراحه»، به معنی باز گرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغل‌ها و استراحت گاهشان است؛ لذا محلی را که در آن

۱. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۱۶۹.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ص ۱۴۳.

۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۶.

۴. نحل، ۶.

۵. نحل، ۶.

استراحت می‌کنند «مراح» می‌گویند. «تسرحون» از ماده «سروح» به معنی بیرون کردن چهارپایان به هنگام صبح به سوی چراگاه است.

منظرهٔ جالب حرکت دسته‌جمعی گوسفندان و چهارپایان به سوی بیابان و چراگاه، سپس بازگشتشان به سوی آغل و استراحت‌گاه که قرآن از آن به «جمال» تعبیر کرده، تنها یک مسئلهٔ ظاهری و تشریفاتی نیست، بلکه بیانگر واقعیتی است در اعماق جامعه و گویای این حقیقت است که چنین جامعه‌ای خودکفاست و فقیر و مستمند و وابسته به این و آن نیست؛ خودش تولید می‌کند و آنچه را خود دارد مصرف می‌نماید. این در واقع، جمال استغناء و خودکفایی جامعه و جمال تولید و تأمین فرآورده‌های مورد نیاز یک ملت است. به تعبیر گویاتر، جمال استقلال اقتصادی و ترک هرگونه وابستگی است.

روستاییان و روستازادگان بهتر از مردم شهرنشین درک می‌کنند که مشاهدهٔ رفت‌وآمد چهارپایان سودمند چگونه باعث آرامش خیال می‌شود؛ آرامشی که از احساس بی‌نیازی برمی‌خیزد؛ آرامشی که از انجام مؤثر یک وظیفهٔ اجتماعی حاصل می‌شود. مشاهدهٔ چهارپایانی که در بازگشت، پستان‌هایشان پرشیر، شکم‌هایشان سیر و در چهره‌هایشان نشانه‌های رضایت‌مندی دیده می‌شود، مسرت‌بخش است. به همین دلیل، از آن حرص و ولع و عجله‌ای که صبح به هنگام حرکت به صحرا دارند در آن‌ها خبری نیست؛ آرام و مطمئن گام بر می‌دارند و به استراحتگاه نزدیک می‌شوند و از مشاهدهٔ منظرهٔ پستان‌های پرشیرشان هر کس احساس بی‌نیازی می‌کند.^۱

۲۴. چرا در نمازهای فرادا باید بگوییم ﴿ایاک نعبد و...﴾ یا ﴿اهدنا الصراط...﴾ و ضمیر متکلم

مع‌الغیر به کار ببریم؟

عبادت وقتی تمام و کامل می‌شود که انسان به خودش مشغول نباشد؛ زیرا اشتغال به نفس، منافی مقام عبودیت است؛ عبودیت کجا و منم زدن و استکبار کجا. گویا علت آمدن پرستش و استعانت به صیغهٔ متکلم مع‌الغیر (ما تو را می‌پرستیم و از تو یاری می‌جوییم)، همین دوری از منم زدن و استکبار بوده باشد و می‌خواهد به همین نکته اشاره کند که گفتیم؛ زیرا مقام عبودیت با خود دیدن منافات دارد. از همین رو، بندهٔ خدا عبادت خود و همهٔ بینندگان دیگر را در نظر گرفته،

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۶۰.

می‌گوید: «ما تو را می‌پرستیم»؛ چون به همین مقدار هم در ضم نفس و دور افکندن تعینات و تشخّصات اثر دارد؛ چون در وقتی که من خود را تنها ببینم، به آیت و خودبینی و استکبار نزدیک‌ترم؛ به خلاف این‌که خودم را مخلوط با سایر بندگان و آمیخته با توده مردم بدانم که اثر تعینی و تشخّص را از بین برده‌ام.^۱

ذکر صیغۀ جمع در «نعبد» و «نستعین» و هم‌چنین آیات بعد - که همه به صورت جمع است - نشان می‌دهد که اساس عبادت، مخصوصاً نماز، بر پایه جمع و جماعت است. حتی هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز برمی‌خیزد باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، چه رسد به سایر کارهای زندگی‌اش. به این ترتیب، هرگونه فردگرایی، تک‌روی، انزواطلبی و مانند این‌ها از نظر قرآن و اسلام، مفاهیمی مردود شناخته می‌شود.

سوره حمد که آغازگر نماز است تا السلام علیکم که پایان آن است، همه، دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد؛ یعنی باید به صورت جماعت انجام شود. درست است که نماز فرادا نیز در اسلام صحیح است؛ اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوم دارد.^۲

۲۵. آیا طبق آیه ۷۸ سوره نساء، همه خوبی‌ها و بدی‌ها را خداوند به بنده‌اش می‌دهد یا طبق

آیه بعدی (آیه ۷۹ سوره نساء)، فقط خوبی‌ها از جانب خداست و بدی‌ها از جانب انسان است؟

قرآن کریم همه اشیا و پدیده‌ها را مخلوق خداوند می‌داند: ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾.^۳ هم‌چنین خداوند می‌فرماید: هر چیزی، نیکو و حسن خلق شده است: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾.^۴ بنابراین، قرآن کریم همه مخلوقات را نیک می‌داند؛ زیرا مخلوق خداوندند. مراد از مخلوقات، اعم از اشیا و رفتارها و پدیده‌هاست. از طرفی، در میان مخلوقات، به‌ویژه مخلوقات جاندار و بالأخص عاقل، در غایات و منافع، تعارض وجود دارد. گاه، پدیده یا مخلوقی برای مخلوق دیگر مناسب و ملائم نیست و از این جهت آن مخلوق، بد، زشت و ناپسند است. از این‌رو، در سوره نساء، با عبارت ﴿قُلْ كُلُّ مِشْنُ

۱. ر.ک: موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۴۲.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۴.

۳. زمر، ۶۲.

۴. سجده، ۷.

عِنْدِ اللَّهِ،^۱ قرآن درصدد بیان این امر است که همه مخلوقات، حتی آنچه را شما ناپسند می‌دانید، مخلوق خداوند است و اگر در مجموع هستی در نظر گرفته شود و از آن جهت که موجود است لحاظ شود، نیکوست.

آیه ۷۹ سوره نساء نیز درصدد بیان این امر است که فعل خداوند یکسره نیکوست و آنچه بدی یا ناپسندی به نظر می‌رسد به دلیل تعارضی است که میان منافع و امیال شما و آن چیز احساس می‌کنید. به عبارت دیگر، بدی، مستقیم به افراد منسوب است؛ اگر چه علت‌العلل در همه جا خداست. فعل اشخاص نیز گرچه به خودشان منسوب است، از تحت اراده خدا خارج نیست.

با مطالعه و دقت در مضمون دو آیه، به چند نکته برخورد می‌کنیم که هر کدام می‌تواند پاسخ جداگانه‌ای به این سؤال باشد:

۱. اگر سیئات و بدی‌ها را تجزیه و تحلیل کنیم، دارای دو جنبه هستند: یکی جنبه مثبت، دیگری جنبه منفی. همین جنبه منفی است که به آن قیافه سیئه می‌دهد و آن را به شکل زیان نسبی در می‌آورد. برای مثال، انسانی که به وسیله سلاح گرم یا سرد، فردی بیگناه را به قتل می‌رساند، مسلماً مرتکب سیئه‌ای شده است. اکنون، عوامل وجود این کار بد را بررسی می‌کنیم: در میان این عوامل، قدرت انسان، فکر انسان، قدرت یک اسلحه سرد یا گرم، نشانه‌گیری صحیح، استفاده از فرصت مناسب، تأثیر و قدرت گلوله و... دیده می‌شود که تمام این‌ها جنبه‌های مثبت قضیه است؛ زیرا همه آن‌ها می‌توانند مفید و سودمند واقع شوند و اگر در جای خود به‌کار گرفته شوند، مشکلات بزرگی را حل می‌کنند. تنها جنبه منفی قضیه آن است که تمام این قدرت‌ها و نیروها در غیر جای خود به‌کار گرفته شده‌اند؛ مثلاً به جای این‌که به وسیله آن‌ها خطر حیوان درنده یا یک قاتل جانی و خطرناک دفع شده باشد، درباره انسانی بیگناه به‌کار رفته است. همین جنبه منفی اخیر است که آن را به صورت سیئه در می‌آورد و گر نه نه قدرت نشانه‌گیری انسان چیز بدی است و نه نیروی باروت و نفوذ گلوله. همه این‌ها منابع قدرتند و در جای خود قابل استفاده فراوان.

بنابراین، این‌که در آیه اول، تمام حسنات و سیئات به خداوند نسبت داده شده است، به خاطر آن است که تمام منابع قدرت، حتی قدرت‌هایی که از آن سوءاستفاده می‌شود، از ناحیه خداست و

سرچشمه قسمت‌های سازنده و مثبت، اوست. همچنین اگر در آیه دوم، سیئات به مردم نسبت داده شده است، اشاره به همان جنبه‌های منفی قضیه و سوءاستفاده از مواهب و قدرت‌های خدادادی است. این، درست به آن می‌ماند که پدری برای ساختن خانه‌ای خوب، به فرزند خود سرمایه‌ای بدهد؛ ولی او آن را در راه مواد مخدر و فساد و تبهکاری یا دائر کردن خانه و مرکز فساد به‌کار اندازد. شکی نیست که او از نظر اصل سرمایه، مدیون پدر است؛ ولی کار از نظر سوءاستفاده، مستند به خود اوست.

۲. ممکن است آیه شریفه، اشاره به اصل «الامر بین الامرین» باشد که در بحث جبر و تفویض بیان شده است. خلاصه آن این است که همه حوادث جهان، حتی اعمال و افعال ما، خواه حسنه باشد یا سیئه، خوب باشد یا بد، از یک نظر مربوط به خداست؛ زیرا اوست که به ما قدرت داده و اختیار و آزادی اراده بخشیده است. بنابراین، آنچه ما اختیار می‌کنیم و با آزادی اراده انتخاب می‌نماییم، بر خلاف خواست خدا نیست؛ ولی در عین حال، اعمال ما به ما منسوب است و از وجود ما سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا عامل تعیین‌کننده عمل، اراده و اختیار ماست و به همین دلیل، ما در برابر اعمالمان مسئولیم و استناد اعمال ما به خدا از ما سلب مسئولیت نمی‌کند و مستلزم پذیرش عقیده جبر نیست. بر این اساس، آن‌جا که می‌فرماید: «حسنات و سیئات از خداست»، به فاعلیت خداوند نسبت به همه چیز اشاره می‌کند و آن‌جا که می‌فرماید: «سیئات از شماست»، به فاعلیت ما و مسئله اراده و اختیار ما اشاره می‌نماید. در واقع، مجموع دو آیه، اصل «امر بین الامرین» را ثابت می‌کند.

۳. تفسیر دیگری که برای این دو آیه وجود دارد و در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام نیز به آن اشاره شده است این است که منظور از سیئات، کیفرهای اعمال و مجازات و عقوبات معاصی است. شکی نیست که این کیفرها از ناحیه خداوند است؛ ولی چون نتیجه اعمال و افعال بندگان است، از این جهت، گاه به بندگان نسبت داده می‌شود و گاه به خداوند که هر دو صحیح است؛ مثلاً صحیح است گفته شود قاضی دست دزد را قطع می‌کند و در عین حال، صحیح است که گفته شود این خود دزد است که دست خود را قطع می‌نماید.^۱

نمونه گویاتر در این موضوع آن است که به جای «دزدی»، «حسادت» را مثال بزنیم. آشکار است همه زجری که حسود می‌کشد از ناحیه خود اوست و به خدا اصلاً منتسب نیست؛ اگرچه شخص

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۳.

حسود را نیز خداوند به وجود آورده است. بنابراین، حسود کیفر حسادت‌های خودش را می‌بیند و عذاب و عذاب‌کننده، خودِ حسود است. راه خاموش کردن عذاب نیز به دست خودِ اوست و آن این است که از حسادت دست بردارد؛ هرچند بالأخره شخص حسود یکی از مخلوق‌های خداست که می‌توانسته شخص خوب و خیرخواهی باشد؛ ولی با اختیار خویش حسادت را برگزیده است.

۲۶. آیه ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا عَابَدُوا﴾ در سوره کافرون دوبار تکرار شده است؛

راز این تکرار چیست؟ آیا تفسیر مرتبه دوم با تفسیر اولی متفاوت است؟

درباره چستی تکرار نفی عبادت بت‌ها از ناحیه پیغمبر ﷺ و نفی عبادت خدا از ناحیه مشرکان، گفت‌وگو بسیار است. جمعی معتقدند که این تکرار برای تأکید و مایوس کردن کامل مشرکان و جدا نمودن مسیر آن‌ها از مسیر اسلام و اثبات سازش‌ناپذیری توحید و شرک است. به تعبیر دیگر، چون آن‌ها در دعوت پیغمبر اکرم ﷺ به سوی شرک اصرار می‌ورزیدند و تکرار می‌کردند، قرآن نیز رد آن‌ها را تکرار کرده است.

در حدیثی آمده است که ابو شاکر دیصانی (یکی از زنادقه عصر امام صادق ع از یکی از یاران امام صادق به نام ابو جعفر احوول (محمد بن علی نعمانی کوفی معروف به مؤمن طاق)، از دلیل تکرار این آیات سؤال کرد و پرسید: آیا ممکن است شخص حکیم این چنین تکراری در کلامش باشد؟ ابو جعفر احوول چون در این جا پاسخی نداشت، وارد مدینه شد و خدمت امام صادق ع رسید و در این باره سؤال کرد. امام ع فرمودند: «سبب نزول این آیات و تکرار آن این بود که قریش به رسول خدا پیشنهاد کردند که یک سال تو خدایان ما را بپرست، سال دیگر ما خدای تو را می‌پرستیم و هم‌چنین سال بعد تو خدایان ما را بپرست و سال دیگر (سال چهارم) ما خدای تو را می‌پرستیم. آیات فوق نازل شد و تمام این پیشنهادها را نفی کرد.» هنگامی که ابو جعفر احوول این پاسخ را برای ابو شاکر بیان کرد، او گفت: «هذا ما حملہ الإبل من الحجاز!»؛ «این، باری است که شتران از حجاز آورده‌اند»^۱ (اشاره به این‌که سخن تو نیست و گفتار امام صادق ع است).

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر، ج ۲، ص ۴۴۵.

بعضی دیگر گفته‌اند این تکرار به‌خاطر این است که یکی ناظر به حال است و دیگری ناظر به آینده؛ یعنی نه در حال و نه در آینده، هرگز معبود شما را پرستش نمی‌کنم؛ هرچند ظاهراً شاهدهی برای این تفسیر وجود ندارد.

تفسیر سومی نیز برای این تکرار گفته‌اند که «اولی» اختلاف در معبودها را بیان می‌کند و دومی اختلاف در عبادت را؛ یعنی نه معبودهای شما را هرگز می‌پرستم و نه چگونگی عبادت من هم چون شماست؛ زیرا عبادت من خالصانه و خالی از هرگونه شرک است. به‌علاوه عبادت شما از بت‌ها از روی تقلید کورکورانه نیاکان است و عبادت من از روی تحقیق و شکر است.^۱ البته ظاهر این است که این تکرار برای تأکید است؛ همان‌گونه که پی‌شتر توضیح داده‌ایم و در حدیث امام صادق ع نیز به آن اشاره شده بود.

در این‌جا تفسیر چهارمی نیز وجود دارد و آن این‌که در آیه دوم می‌فرماید: «آنچه را که شما اکنون می‌پرستید، من پرستش نمی‌کنم» و در آیه چهارم می‌فرماید: «من در گذشته نیز معبودهای شما را نمی‌پرستیدم، چه رسد به امروز.» این تفاوت، با توجه به این‌که در آیه دوم «تعبدون» به‌صورت فعل مضارع و در آیه چهارم «عبدتم» به‌صورت فعل ماضی است، بعید به نظر نمی‌رسد؛^۲ هرچند این تفسیر فقط تکرار آیه دوم و چهارم را حل می‌کند و تکرار آیه سوم و پنجم هم‌چنان به قوت خود باقی است. در ضمن باید توجه داشت که «ما موصوله» هرچند غالباً برای غیر ذوی‌العقول می‌آید، بسیار دیده شده که در ذوی‌العقول نیز به کار می‌رود و آیات قرآن نیز شاهدهی بر این مدعاست.^۳

مرحوم طباطبایی رحمته در ذیل بحث روایی این سوره پس از آوردن روایت ابی جعفر احول، چنین می‌فرماید: «مفاد تکرار در کلام قریش این است که بیا تا آخر عمر یک سال تو خدایان ما را و یک سال ما خدای تو را پرستیم.»^۴

۱. بنا بر این تفسیر، «ما» در آیه دوم و سوم «موصوله» است و در آیه چهارم و پنجم «مصدریه» است (این وجه را ابوالفتح رازی، یکی از تفسیرهای آیه در ج ۱۲، ص ۱۹۲ دانسته و مرحوم طبرسی نیز ذیل آیات محل بحث به آن اشاره کرده است).

۲. بنابراین، «عابد» که اسم فاعل است نیز در این آیه باید معنی ماضی بدهد.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۳۸۸ تا ۳۹۰.

۴. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۷۵.

۲۷. اسمائی که خداوند به آدم آموخت چه بود؟

مفسران اسلامی حول آیه ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۱ زیاد بحث کرده و نظرات متفاوتی را درباره آن مطرح نموده‌اند که در این جا به اشاره‌ای مختصر از آن‌ها اکتفا می‌کنیم:

الف) نظر علامه طباطبایی: حاصل سخن ایشان این است که مراد از اسماء در این جا صرف تعلیم اسم و نام موجودات نیست؛ چراکه تنها یادگیری لفظ موجب برتری بر ملائک نمی‌تواند باشد؛ به لحاظ این‌که ملائکه با توجه به عظمت مقامشان بدون وساطت الفاظ، مقاصد را درک می‌کنند. از این رو، منظور از علم به اسماء، علمی توأم با کشف حقیقت و وجود موجودات است که در پشت پرده غیب از نظرها مستور و در نزد خداوند تعالی به‌عنوان خزائن قرار دارند. خداوند هر اسمی را در این جهان به برکت آن‌ها در اندازه‌های معین ایجاد می‌کند: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾^۲. بنابراین، علم به همه این موجودات عاقل و غائب است که از طرف خداوند به آدم تعلیم گردید و باعث برتری و خلیفه گشتن وی بر روی زمین شد.^۳

ب) امام فخر رازی نیز با ترجیح این نظر می‌گوید: روشن است که فضیلت در معرفت به حقایق اشیاء صحت پیدا می‌کند، نه با آگاهی به صرف اسم.^۴ طبرسی هم با پذیرش این نظریه می‌فرماید: مراد از آن، معانی اسماء است، نه خود اسامی؛ زیرا اسم بدون معنا فایده‌ای ندارد.^۵

۲۸. حقایق اسماء که در نظر فرشتگان پدید آمد چه بود؟

در باره حقایق اسماء در پاسخ پرسش پیش سخن گفتیم. اسماء نامبرده یا مسماهای آن‌ها، موجوداتی زنده و دارای عقل بوده‌اند که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند و به همین جهت، علم به آن‌ها غیر آن نحوه علمی است که ما به اسماء موجودات داریم؛ چون اگر از سنخ علم ما بود باید بعد از آن‌که آدم از آن اسماء به ملائکه خبر داد، ملائکه هم مثل آدم به آن اسماء دانا شده باشند و در داشتن آن علم با او مساوی باشند. برای توضیحات بیشتر می‌توانید به تفسیر المیزان، ذیل آیات مربوطه مراجعه کنید.

۱. بقره، ۳۱.

۲. حجر، ۲۱.

۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۶.

۴. فخر رازی، مفاتیح الغیب، ذیل آیه.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه.

۲۹. تفسیر آیه ۲۱ سوره ابراهیم چیست؟ در این آیه ظاهراً مستضعفین اهل آتش معرفی شده‌اند؛ ولی در آیات دیگر خداوند به آن‌ها وعده «خليفة الله» شدن را داده است. این دو گروه از مستضعفین، چه فرقی با هم دارند؟

آیه یادشده: ﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبْرُنَا مَا لَنَا مِنَ مَحِيصٍ﴾^۱ دلالت دارد که تمام انسان‌ها با تمام وجود و تمام هستی خویش، در صحنه عظیم قیامت ظاهر می‌شوند و هیچ چیز مکتوم نمی‌ماند. در رساله درآمدی بر تاریخ در قرآن آمده که در لسان قرآن مجید هر نوع استضعافی درخور حمایت و دلسوزی نیست؛ زیرا در بین کفار هم مستضعف و مستکبر داریم که هر دو به جهنم می‌روند. شاید به تعبیر دیگر بشود گفت مستضعفین مقصر داریم و مستضعفین بدون تقصیر و فقط این دومی است که درخور دفاع و پشتیبانی است.^۲ در این آیه نیز منظور، مستضعفین مقصر است؛ اما مستضعفین بدون تقصیر مانند بنی اسرائیل که به خاطر حضرت یوسف و به خاطر خشکسالی و قحطی به مصر رفتند ولی پس از وفات حضرت یوسف، کم‌کم به استضعاف کشیده شدند و آنان را به نوکری گرفتن و فرزندانشان را کشتند و... هیچ چاره‌ای نداشتند؛ چون به آنان اجازه خارج شدن از مصر را نمی‌دادند و توان مقابل با فرعونیان را نیز نداشتند.

۳۰. نکات فصاحتی و بلاغتی سه آیه ﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾^۳ چیست؟

در باره نکات فصاحتی و بلاغتی آیات و به طور کلی تفسیر آن‌ها باید گفت: جمله «الذی خلقنی فهو یهدین» سرآغاز هر نعمت را مسئله خلقت ذکر کرده است؛ چون مطلوب، بیان استناد تدبیر امر اوست به خود او. این، از باب حکم کردن به تعبیری است که دلیلش نیز همراهش باشد؛ زیرا برهان این‌که تدبیر عالم قائم به خود خدای تعالی است، همین است که خلقت عالم و ایجاد آن قائم به او – به تنهایی – است. از همین رو، هدایت را با فاء تفریع بر خلقت عطف کرد و فهمانید که خدای تعالی

۱. ابراهیم، ۲۱.

۲. گواهی، عبدالرحیم، برداشت‌هایی از قرآن کریم، کوثر.

۳. شعراء، ۷۸ تا ۸۰.

بدین جهت هادی است که خالق است. ظاهر جمله «فهو یهدین» - که به هدایت قیدی نزده است - این است که مراد از آن، مطلق هدایت است؛ چه هدایت به سوی منافع دنیوی و چه منافع أُخروی. تعبیر هدایت به لفظ مضارع (هدایت می‌کند)، به منظور افاده استمرار است. جمله «الذی هو یطعمنی» و جملات بعدی در حقیقت، از باب ذکر خاص بعد از عام است؛ چون همه این جملات مصداق‌هایی از هدایت عام را بیان می‌کند که بعضی از آن‌ها مربوط به هدایت به سوی منافع دنیوی و بعضی دیگر هدایت به سوی منافی است که به زندگی آخرت مربوط می‌شود. سرّ تکرار «الذی» برای این است که دلالت کند که یک‌یک این صفات به تنهایی در اثبات ربوبیت خدای متعال و تدبیر امر آدمی و این‌که خداوند قائم بر نفس آدمی و اجابت‌کننده دعای اوست، کافی است. برای آشنایی بیشتر با مباحث این آیه می‌توانید به تفسیر المیزان، ذیل این آیات مراجعه نمایید.

۳۱. منظور خدا در قرآن از این که دو کلمه مخلص و مخلص را به کار برده چیست؟

با دقت در آیات قرآن استفاده می‌شود که «مخلص» (به کسر لام)، بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی است و هنوز به تکامل لازم نرسیده است؛ ولی «مخلص» (به فتح لام)، در مرتبه‌ای بالاتر است که انسان پس از مدتی جهاد با نفس و طی مراحل معرفت و ایمان، به مقامی می‌رسد که از نفوذ وسوسه‌های شیاطین مصونیت پیدا می‌کند؛ چنان‌که قرآن از قول ابلیس نقل می‌کند: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^۱ «به عزتت سوگند که همه آن‌ها را جز بندگان مخلصت گمراه خواهم کرد.»

خداوند از یوسف به عنوان یکی از بندگان مخلص خود یاد می‌کند: ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۲ «او (یوسف) از بندگان مخلص ما بود.» از همین رو، این تعبیر و تعابیر مشابه در قرآن آشکار می‌سازد که مخلصین را خود خداوند خالص گردانیده است: ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾^۳ «ما آن‌ها را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم و آن یادآوری سرای آخرت بود.»

۱. ص، ۸۲ و ۸۳.

۲. یوسف، ۲۴.

۳. ص، ۴۶.

۳۲. ﴿وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾؛ «و اما کسی که ترازوهایش سبک است، پناهگاهش دوزخ است»؛ با توجه به همان سوره که هاویه را آتش سوزان معرفی کرده است، مگر کسی حتی انسان گناهکار پناهگاهش و آرامگاهش دوزخ و آتش سوزان است؟ (با توجه به ترجمه آیه‌الله مکارم شیرازی).

تعبیر به «ام» در جمله «فامه هاویه» به خاطر این است که «ام» به معنی «مادر» است و می‌دانیم مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می‌برند و نزد او می‌مانند. این تعبیر در این جا اشاره به این است که این گناهکاران خفیف‌المیزان، محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی‌یابند؛ پس وای به حال کسی که پناهگاهش جهنم باشد.^۱

بنابراین، می‌توان گفت این تعبیر کنایه است که در آن روز سخت و هولناک که هر کسی به دنبال پناهگاهی برای پناه گرفتن و در امان بودن است، برای این افراد پناهگاهی جز همان آتش سوزان دوزخ نخواهد بود.

برای ملموس شدن بحث، به این مثال دقت کنید: حسود پیوسته از درون خود، در آتش حسادت خودش می‌سوزد. در عین حال، همان حسادت او نیز پناهگاه خودش است؛ یعنی او نمی‌تواند به دیگری و به صفات خوب پناه ببرد؛ زیرا حسادت او نمی‌گذارد با دیگری حرف بزند؛ با همه دشمن است و آرزو دارد همه نابود شوند و فقط می‌خواهد خودش باشد؛ درحالی‌که خودش نیز یعنی حسادتش و یعنی آتشی که از حسادتش بلند است و او را می‌سوزاند.

۳۳. تفسیر آیه ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۲ چیست؟

کلمه «مقعد» به معنای مجلس است. «ملیک» به طوری که گفته‌اند، صیغه مبالغه از ملک است. واژه «مقتدر» به معنای قادری عظیم‌القدره است که همان خدای سبحان است. مراد از کلمه «صدق»، راستی عمل و ایمان متقین یا به عبارتی دیگر، راست‌گویی متقین در عمل و در ادعای ایمان است. بر این پایه، اضافه شدن «مقعد» به «صدق» از این بابت است که میان مجلس آنان و صدق عمل و

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۶۴.

۲. قمر، ۵۵.

ایمانشان رابطه‌ای هست. ممکن هم هست مراد از «صدق» این باشد که مقام متقین و هر چه در آن مقام دارند صدقی است خالص و نیامیخته با کذب؛ حضوری است نیامیخته با غیبت و قُربی است که بُعدی با آن نیست؛ نعمتی است که نعمت با آن نیست و سروری است که غمی همراهش نیست و بقایی است که فنايي با آن نیست.

ممکن هم هست مراد از «صدق»، صدق همین خیر باشد؛ چون جمله در مقام بشارت دادن و وعده جمیل به متقین است و می‌فرماید: این وعده‌ها که دادیم، مجلسی است صدق و تخلف‌ناپذیر. بنابراین، آیه شریفه، بیانگر نوعی مقابله میان مشخصات عاقبت متقین و مجرمین است؛ زیرا مجرمین را به عذاب آخرت و ضلالت دنیا تهدید کرد و آن‌گاه چنین تقریرش نمود که این عذاب یکی از مصادیق قدر است و به همین جهت تخلف نمی‌پذیرد. از سوی دیگر، متقین را به ثواب و حضور نزد پروردگارشان، خدای ملیک مقتدر، وعده داد و آن‌گاه این طور تقریرش کرد که این وعده و این مجلس، مجلس صدقی است که دروغ در آن نیست.^۱ به بیان ساده‌تر، این آیه باید همراه با آیه قبلی معنا شود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَعْدِنِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾؛^۲ «باتقویان در باغ‌ها و نه‌ها هستند، در جایگاه راستی، نزد پادشاه قدرتمند». آیه اول مربوط به جسم باتقویان است که در باغ‌ها و نه‌هاست و آیه دوم جایگاه روح آنان را مطرح می‌کند که در جایگاه راستی و نزد خداوند قدرتمند است.

توجه به این نکته لازم است که روح مجرد است و مادی نیست. بنابراین، جایگاهش نیز مادی نیست. صداقت نیز امری روحانی است و بر همین اساس، نزد خداوند توانا، معنای جمعیت و مادیت نمی‌دهد، بلکه مراد این است که از خداوند فیض دریافت می‌کنند.

۳۴. با توجه به آیه ۳۱ سوره یونس ﴿قُلْ مَنْ يَزُوقُكُمْ... فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾، مشرکان حجاز نه در خالقیت و نه در تدبیر، خدا را انکار نمی‌کرده‌اند. با این وصف، مشکل آنان چه بود و برای بت‌ها چه نقشی قائل بودند؟

مشکل اهل حجاز آن بود که اگر چه به توحید در خالقیت خدای متعال قائل بودند، به توحید در

۱. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۹، ص ۱۴۶.

۲. قمر، ۵۴ و ۵۵.

ربوبیت قائل نبودند و بت‌ها را در ربوبیت خدای متعال شریک می‌دانستند. خدای متعال در قرآن بر اساس اعتراف آن‌ها، در توحیدشان بر خالقیت خدا، بر توحید بر ربوبیت احتجاج نموده است. برای آشنایی بیشتر می‌توانید به تفسیر المیزان مراجعه نمایید.

۳۵. می‌خواستم درباره‌ی صور اول و دوم و اسرافیل بیشتر بدانم؟

از آیات نورانی قرآن کریم (همانند سوره مبارکه نمل، آیه ۸۷ و زمر، آیه ۶۸) استفاده می‌شود که دو نفخ وجود دارد: نفخ اول برای میراندن و نفخ دوم برای زنده ساختن.

حکایت صور و دو نفخ آن حکایت همان شیپوری است که در جنگ‌ها برای کارزار به کار می‌برده‌اند. بار اول در صور دمیده می‌شد که لشکریان ساکت و برای حرکت آماده شوند و سپس برای بار دوم در صور دمیده می‌شد که برخیزند و حرکت کنند.

بنابراین، صور، حقیقتی است موجود که دارای دو گونه صیحه است: صیحه میراننده و صیحه زنده‌کننده. حکم نفخ صور، همه موجودات آسمان و زمین از جمله ملائکه و ارواح را شامل می‌شود. تنها، مخلصین و اولیاء الله هستند که از جزع و فزع، در نفخ صور استثنا شده‌اند. به عبارتی، همه ساکنان زمین و آسمان با نفخ اول در می‌گذرند؛ ولی مخلصین به حیات خود ادامه می‌دهند.

بر این اساس، ساکنان زمین و آسمان از جمله ملائکه و ارواح، در نفخ صور اول می‌میرند و با این نفخ صور - که مرگ برزخی است - از نظام برزخی رها و به نظام بالاتر و اولین عالم از عوالم حشر وارد می‌شوند.

برای آگاهی بیشتر در این باره می‌توانید به کتاب‌های زیر مراجعه نمایید:

۱. انسان از آغاز تا انجام، علامه طباطبایی، ترجمه و تعلیقات: صادق لاریجانی.

۲. معاد یا بازگشت به سوی خدا، محمد شجاعی.

۳. پیام قرآن، ناصر مکارم شیرازی، ج ۶.

۴. الالهیات، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۲۳۹.

۳۶. چرا خداوند در قرآن کریم به بعضی چیزها قَسَم خورده است؟ لطفاً درباره قَسَم‌های قرآنی توضیح دهید.

درواقع، برگشت این سؤال به این است که فلسفه و حکمت سوگندهای قرآن چیست یا به عبارتی، با وجود بی‌نیازی خداوند از سوگند، چرا در قرآن این‌همه قَسَم خورده شده است. پیش از پاسخ به این سؤال، پیش‌زمینه‌هایی را مطرح می‌نماییم:

الف) سوگندهای قرآن: در ۴۴ سوره قرآن، ضمن ۱۰۴ آیه، ۱۱۸ سوگند آمده است. ۹۵ سوگند از این سوگندها که در ۳۳ سوره قرآن آمده است، سوگندهای آفریدگار جهان است. ۲۳ سوره با سوگند آغاز شده است. در دو سوره، سوگندهایی آمده است که از زبان رسول خدا ﷺ درباره اثبات وقوع روز قیامت و محاسبه اعمال و جزاء در آن روز است. چهار سوگند از برادران حضرت یوسف عليه السلام نقل شده است. یک سوگند نیز سوگندی است که ساحران برای فرعون یاد کرده‌اند که بر موسی غالب خواهند شد. یک سوگند دیگر نیز سوگندی است که شیطان در اغوای بندگان غیر مخلص یاد کرده است. ۱۵ سوگند نیز مربوط به مشرکین و منافقین و منکرین روز قیامت است.^۱ بدین ترتیب، سوگندهای قرآنی چند دسته هستند: یکم) سوگندهای الهی؛ دوم) سوگندهای مردمی؛^۲ سوم) سوگند ابلیس. آنچه از این سوگندها محل سؤال است، همان دسته نخست یعنی سوگندهای الهی است که عمده سوگندهای قرآن را شامل می‌شود.

ب) پیشینه تاریخی سوگند: آثار به‌جای مانده از فرهنگ و تمدن بشری نشان می‌دهد که سوگند خوردن اختصاص به ملت و زبان خاصی نداشته و در تمام اعصار گذشته به‌مثابه یک سنت در میان اقوام و ملل مختلف جریان داشته است. به‌قطع می‌توان گفت تاریخچه سوگند به تاریخ و زبان بشر برمی‌گردد. گواه بر این مطلب، معتبرترین منبع تاریخ انسان یعنی قرآن کریم است که سوگند خوردن انسان‌ها را در اعصار مختلف نقل کرده است؛ همانند سوگند خوردن حضرت ابراهیم عليه السلام (انبیاء، ۵۷)، فرزندان حضرت یعقوب عليه السلام (یوسف، ۹۱)، ساحران دربار فرعون (شعراء، ۴۴) و مقدم‌تر از همه، سوگند خوردن شیطان در مقابل آدم و حوا (اعراف، ۲۱).

ج) تعریف سوگند: سوگند در اصل «سوکنته» (Saokenta) به معنی گوگرد و سوگند خوردن

۱. هاشم‌زاده هریسی، هاشم، شناخت سوره‌های قرآن، ص ۲۳ و ۲۴؛ تفسیر کبیر بصائر.

۲. سوگندهای مردمی، خود، به دو دسته سوگندهای پیامبران و سوگندهای مردمان تقسیم می‌شود. سوگندهای مردمان شامل: ۱. برادران یوسف؛ ۲. ساحران؛ ۳. مشرکین؛ ۴. منافقین؛ ۵. منکرین می‌گردد.

به معنی خوردن گوگرد است که نوعی آزمایش برای تشخیص گناهکار از بی‌گناه بوده است. در قدیم مقداری آب آمیخته به گوگرد به متهم می‌خورانیدند و از تأثیر آن در وجود وی، گناهکار بودن یا بی‌گناه بودن او را تعیین می‌کردند که بعدها به معنی سوگند به‌کار رفته است.^۱ سوگند، اقرار و اعترافی است که شخص بر روی شرف و ناموس خود می‌کند و خدا یا بزرگی را بر آن شاهد می‌گیرد؛ مانند سوگند به خدا، رسول، امامان و بزرگان.^۲

واژه «قَسَم» در زبان عربی و تمام اشتقاقات آن، مترادف واژه «سوگند» در زبان فارسی است. قسم را از این جهت قَسَم گفته‌اند که کلام را دو قِسْم می‌کند و قِسْم صواب و صحیح را از قِسْمِ خطا و اشتباه جدا می‌سازد. در اصطلاح، قَسَم جمله‌ای است که به واسطه آن جمله دیگری تأکید می‌شود.

د) ارکان سوگند: سوگند از هر نوعی که باشد، دارای ارکانی است که عبارتند از: ۱. مُقْسِم یعنی فردی که سوگند یاد می‌کند؛ ۲. مُقْسَم‌له یا مخاطب سوگند؛ فرد یا افرادی که به خاطر آن‌ها سوگند یاد می‌شود. در قرآن مجید برخی سوگندها مخاطب خاص دارد؛ لکن غالب آن‌ها برای عموم انسان‌ها اعم از مؤمن و کافر یاد شده است؛ ۳. مُقْسَم‌به؛ یعنی آنچه بدان سوگند یاد می‌شود، مثل خدا، پیامبر و سایر مقدسات؛^۳ ۴. آدات قَسَم یا الفاظ سوگند؛ واژه‌هایی که با آن‌ها جملات ساده به جمله قَسَم تبدیل می‌شود؛^۴ ۵. جواب قَسَم یا مُقْسَم‌علیه؛ کار یا مطلبی که برای آن سوگند یاد می‌شود.

ه) انگیزه‌های سوگندهای قرآنی: همان‌طور که سوگندهای قرآن را به سه دسته کلی تقسیم نمودیم، بالطبع انگیزه‌های آن را نیز می‌توان به سه دسته کلی تقسیم نمود. البته تعبیر به «انگیزه» درباره سوگندهای الهی مسامحه‌ای است؛ چون انگیزه از لوازم نیاز است و چنین تعبیری درباره خداوند بی‌نیاز، معنا و مفهوم ندارد؛ لکن به اعتبار نیاز قابل است که سوگند برای او به‌کار رفته است. این سه دسته عبارتند از:

۱. فرهنگ عمید، ج ۲، ص ۱۴۸۵.

۲. معین، محمد، فرهنگ فارسی معین، ج ۲، ص ۱۹۵۶.

۳. در قرآن به حدود چهل موضوع سوگند یاد شده که می‌توان همه آن‌ها را در شش گروه طبقه بندی کرد. این شش گروه عبارتند از: الف) اسماء ذات و صفات مقدس خداوند متعال؛ ب) انبیای بزرگوار چون محمد ﷺ، ابراهیم و اسماعیل (ع)؛ ج) انسان، نفس و وجدان و اعمال نیک و ابعاد معنوی او؛ د) مجردات، مقدسات، فرشتگان، کتب آسمانی، معانی و مفاهیم عالیه و ماورای طبیعت؛ ه) آسمان، کرات و دیگر موجودات آسمانی؛ و) زمین، دریا و موجودات آن‌ها.

۴. در زبان عربی الفاظ زیادی برای سوگند به‌کار می‌رود؛ لکن در قرآن کریم تنها چهار لفظ «بَاء»، «تَاء»، «واو» و «عَمْر» به‌کار رفته است.

۱. سوگندهای خدا که به ذات ربوبی خویش یا به پدیده‌های نظام آفرینش - اعم از حیات پاک پیامبر اسلام یا دیگر موجودات آفرینش - یاد شده است یا برای تأکید است؛ نظیر: ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾؛^۱ «از تو می‌پرسند آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است. بگو: آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً حق است و شما نمی‌توانید از آن جلوگیری کنید.» یا برای تعظیم و تفخیم مُقَسَّمٌ به است؛ مانند: ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^۲ یا برای اتمام حجت است؛ نظیر: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا سَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾؛^۳ «به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر این‌که تو را در کشمکش‌هایی که میانشان پدید می‌آید، حکم سازند...» و آیه شریفه ﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛^{۴،۵} «به پروردگارت سوگند، (در قیامت) از همه آن‌ها سؤال خواهیم کرد.» یا برای اثبات مُقَسَّمٌ علیه و بیان واقعیتی است که محل تردید مردم واقع گردیده است؛ نظیر: ﴿وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا فَالْزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ﴾؛^۶ «سوگند به (فرشتگان) صفت کشیده (و منظم)، و به نهی کنندگان (و باز دارندگان)، و تلاوت کنندگان پیایی آیات الهی، که معبود شما یگانه است» یا برای توییخ کفار و مشرکین است؛ نظیر: ﴿وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيْبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللهِ لَنَسْأَلَنَّهُ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾؛^۷ «آنان برای بت‌هایی که هیچ‌گونه سود و زیانی از آن‌ها سراخ ندارند، سهمی از آنچه به آنان روزی داده‌ایم قرار می‌دهند. به خدا سوگند، (در دادگاه قیامت) از این افتراها که می‌بندید، بازپرسی خواهید شد.»

۲. سوگندهای مردمی که این سوگندها بیان زبان حال بندگان است که خداوند به نقل و ذکر سوگندهای آنان اقدام نموده است؛ مانند سوگند برادران یوسف: ﴿قَالُوا تَاللهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا

۱. یونس، ۵۳.

۲. قلم، ۱.

۳. نساء، ۶۵.

۴. حجر، ۹۲.

۵. البته به‌خاطر اضافه «رب» به کاف - ضمیر خطاب که به شخص پیامبر بازمی‌گردد - بعضی آن دو آیه را علاوه بر اتمام حجت، برای تکریم و تشریف شخصیت پیامبر نیز شاهد آورده‌اند که مربوط به مورد پیشین می‌شود.

۶. صافات، ۱ تا ۵.

۷. نحل، ۵۶.

لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿۱﴾ «به خدا سوگند، شما می‌دانید ما نیامده‌ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما هرگز دزد نبوده‌ایم!» یا سوگند نفاق گونه فراریان از جهاد: ﴿وَسَيُخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ﴾؛^۲ «و به زودی، به خدا سوگند یاد می‌کنند که اگر توانایی داشتیم همانا برای سفر آماده می‌شدیم» و آیات بسیاری دیگر که عمده این‌گونه سوگندها به انگیزه اثبات مطلب خود بوده است.

۳. سوگندهای ابلیس که این نوع سوگندها به انگیزه فریب و تهدید یا عنادورزی ابلیس صورت پذیرفته است: ﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾؛^۳ «(ابلیس) برای آن‌ها سوگند یاد کرد که من برای شما از خیر خواهانم.» هم‌چنین: ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛^۴ «گفت: به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد.»

(و تفاوت سوگندهای الهی با سوگندهای غیر خداوند: سوگندهای الهی یا سوگندهای متعارف میان مردم تفاوت‌های درخور توجهی دارد. مردم معمولاً به چیزهایی سوگند یاد می‌کنند که در نظرشان مقدس یا بسیار عزیز است و در تمام آن‌ها در صورت دروغ‌گویی، نگران مؤاخذه یا صدمه هستند؛ مثلاً وقتی کسی به دروغ، به خدا، پیامبر، امام و قرآن سوگند می‌خورد، نگران است که آنان آسیبی به وی رسانده یا روز قیامت مؤاخذه‌اش کنند و هرگاه به جان خود، فرزند، آشنا، دوست و رفیق خود سوگند یاد می‌کند، خوف آن دارد که صدمه‌ای متوجه آنان گردد. علاوه بر این، هدف اصلی از سوگند مردم، اثبات مطلب است. وقتی گوینده‌ای احتمال می‌دهد که شنوندگان سخن او را باور نکنند سعی می‌کند با سوگند خوردن، آنان را وادار به پذیرش نموده، شک و تردید را برطرف سازد. این در حالی است که هیچ‌یک از این مطالب در سوگندهای قرآن نیست؛ زیرا خداوند نه از کسی یا چیزی ترس دارد و نه فقدان چیزی به او ضرر می‌رساند. از طرف دیگر، درباره سخن خدا، مؤمن نیاز به سوگند ندارد و برای کافر و معاند، سوگند سودی ندارد. نکته سوم این‌که در قرآن به موجوداتی سوگند یاد شده که برخی از آن‌ها در نظر مردم از تقدس و عزت‌ی خاص

۱. یوسف، ۷۳.

۲. توبه، ۴۲.

۳. اعراف، ۲۱.

۴. ص، ۸۲.

برخوردار نیستند. بنابراین، آنچه مفسرین در ابتدا اعتقاد دارند آن است که سوگند در کلام الهی غیر از سوگندی است که در مباحث فقهی یا کتاب‌های لغت از آن یاد می‌شود. از دیدگاه فقها، کاربرد سوگند موقعی است که در محاکم قضایی به علت فقدان شهود به قسم متوسل شوند یا در نذرها یا عهدهای مردمی، برای اثبات یا اسقاط حقی از آن استفاده نمایند. در هر حال، در این جا قسم به منزله یک حجت و دلیل شرعی که آثار حقوقی و تکلیفی و وضعی بر آن مترتب می‌شود، قلمداد شده است؛ لکن در نظر مفسرین، سوگندهای قرآن دارای چنین مشخصه‌ای نیست. پس این سؤال مطرح می‌شود که حکمت و فلسفه سوگندهای الهی قرآن چیست.

ز) حکمت و فلسفه سوگندهای قرآن: قطعاً خداوند از سوگندهایی که در قرآن یاد نموده، مقصودی داشته است و این سوگندها دارای حکمتی است که به برخی از آنها می‌پردازیم:

۱. برای تأکید و بیان اهمیت اموری که خداوند برای آنها سوگند یاد کرده (جواب‌های قسم) تا مردم در آنها نیک بیندیشند و برای آنها اهمیتی ویژه قائل شوند.
 ۲. برای متوجه کردن انسان به منافع و فوائد فراوان چیزهایی که به آنها سوگند یاد شده است؛ مانند خورشید و ماه و ستارگان و شب و روز و حتی مثل انجیر و زیتون که همگی وسیله رحمت و نعمتند و نشانه‌هایی‌اند بر یگانگی و وحدانیت خداوند؛ نشانه‌هایی که آثار قدرت نامتناهی خداوند در آنها نمودار است.
 ۳. برای بیان واقعیت داشتن اموری که محل انکار یا تردید مردم است؛ مانند سوگند به قیامت و فرشتگان و وجدان انسان و امثال آنها.
 ۴. برای تعظیم و تکریم اعمال خیر و شایسته تا مردم به انجام آنها تشویق و ترغیب شوند؛ مانند سوگند به اسبان مجاهدان و اوقات فریضه حج و امثال آن.
- پس آن‌طور که از آیات قرآن و بیانات ائمه علیهم‌السلام و نظرات پژوهشگران اسلامی استفاده می‌شود، سوگندهای قرآن عالی‌ترین وسیله برای گرایش افکار انسان به تحقیق در ژرفای مسائل و موجودات جهان است تا از رهگذر این کوشش‌ها و دقت‌ها، درهای علوم و دانش‌ها را به سوی جامعه انسانی بگشایند. به قول طنطاوی، «سوگندهای قرآن، کلید دانش‌هاست.»^۱

۱. طنطاوی، الجواهر، ج ۲۵، ص ۲۵۸، به نقل از: رزاقی، ابوالقاسم، سوگندهای قرآن.

۳۷. عدد ۱۹ چند بار در قرآن به کار رفته است و رابطه بین عدد ۱۹ و بسم‌الله الرحمن الرحیم چیست؟

تنها یک بار در آیه ۳۰ سوره مدثر می‌فرماید: ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾؛ «نوزده نفر [از فرشتگان عذاب] بر دوزخ گمارده شده‌اند»؛ فرشتگانی که قطعاً مأمور به ترحم و شفقت و مهربانی نیستند، بلکه مأمور به کیفر و عذاب و خشونتند. در این آیه، تنها عدد نوزده ذکر شده و به ملائکه مأمور عذاب تصریح نشده است؛ ولی از آیه بعد به خوبی استفاده می‌شود که این عدد اشاره به عدد فرشتگان مأمور عذاب است.

در باره رابطه عدد ۱۹ و بسم‌الله الرحمن الرحیم، روایتی در کتاب مستدرک الوسائل، جلد ۴، ص ۳۸۷ از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که حضرت می‌فرمایند: «هرکس می‌خواهد خداوند او را از جهنم نوزده‌گانه نجات دهد، باید بسم‌الله الرحمن الرحیم بگوید؛ زیرا دارای ۱۹ حرف است که خداوند هر حرف از آن را سپری در برابر یکی از ذرکات نوزده‌گانه آتش قرار داده است.»^۱

لازم به یادآوری است که احادیث مستدرک الوسائل معمولاً از نظر سندی ضعیفند و محل اعتنا نیستند؛ اما همین اخبار از شعیری در قرن ششم نقل شده است.^۲

۳۸. آیه‌الکرسی به چه دلیل به این نام نامیده شده است؟

دلیل نام‌گذاری آیه‌الکرسی عبارتی است که در این آیه آمده است: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾؛^۳ «تخت پادشاهی او در آسمان‌ها و زمین گسترده است.» نیز به خاطر این که کرسی همین یک بار در قرآن به کار رفته و آن هم در این آیه که تمامی آن درباره توحید است. به همین جهت است که خواندن آن ثواب فراوان دارد. پیامبر یا ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز هرگاه خواسته‌اند به این اشاره کنند، وجود کرسی را در آن مد نظر قرار داده‌اند تا مردم آن را بشناسند.

۱. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۴، ص ۳۸۷.

۲. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ص ۴۲.

۳. بقره، ۲۵۵.

۳۹. تفسیر آیه ﴿وَلِیَالٍ عَشْرٍ﴾ در سوره فجر را بیان کنید.

درباره آیه ﴿وَلِیَالٍ عَشْرٍ﴾؛ ۱ «قسم به شب‌های دهگانه»، چند نظر مطرح است:

۱. مشهور همان شب‌های دهگانه ذی‌الحجه است که شاهد بزرگ‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است. این معنا، در حدیثی از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.^۲

۲. بعضی آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شب‌های قدر در آن است تفسیر کرده‌اند.

۳. بعضی آن را به شب‌های آغاز ماه محرم تعبیر کرده‌اند.

جمع میان این تفسیرهای سه‌گانه نیز ممکن است.

در بعضی از روایاتی که به بطون قرآن اشاره می‌کند، «فجر» به وجود حضرت مهدی عجل الله فرجه و «لیال عشر» به ده امام پیش از او و «شفع» که در آیه بعد می‌آید به حضرت علی و فاطمه زهرا علیهما السلام تفسیر شده است.

به هر حال، سوگند به این شب‌های دهگانه به هر تفسیری که باشد، دلیل بر اهمیت فوق‌العاده آن‌هاست؛ چراکه همیشه به امور مهم سوگند یاد می‌کنند.^۳

۴۰. لوح محفوظ که مکرراً در قرآن گفته شده است چیست؟

«لوح» (به فتح لام) به معنای صفحه عریضی است که چیزی بر آن می‌نویسند. به نظر می‌رسد، «لوح محفوظ»، همان علم خداوند متعال باشد که شرق و غرب عالم را فرا گرفته و از هرگونه دگرگونی و تحریف، مصون و محفوظ است و احتمالاً همان چیزی است که در قرآن کریم از آن به «کتاب مبین» یا «أم‌الکتاب» یاد شده است.

در آیات قرآن، «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات» درباره قرآن کریم و نزول معجزات یا کتب آسمانی به پیامبران وارد شده است؛ ولی در واقع، بیانگر یک قانون کلی و شامل است که در منابع اسلامی نیز به آن اشاره شده و آن این که تحقق موجودات و حوادث مختلف عالم، دو مرحله دارد:

۱. فجر، ۲.

۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۱۹.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۴۴۳.

۱. «مرحله قطعی» که هیچ‌گونه دگرگونی در آن راه ندارد و در آیات قرآن از آن به «لوح محفوظ» و «أم‌الکتاب» تعبیر شده است.
 ۲. «مرحله غیرقطعی (مشروط)» که در آن دگرگونی و محو و اثبات راه دارد؛ یعنی هر لحظه، خداوند متعال مشغول محو آیتی و اثبات آیتی دیگر است؛ گویی در یکی از این دو لوح و در آنچه نوشته شده است، به‌هیچ‌وجه دگرگونی راه ندارد و کاملاً محفوظ است؛ اما در دیگری ممکن است چیزی نوشته شود و سپس محو گردد و به‌جای آن چیز دیگری نوشته شود.
- حقیقت امر این است که گاهی یک حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می‌گیریم؛ مثلاً سمّ کشنده، بنابر مقتضای طبیعتش انسان را می‌کشد و گفته می‌شود که هر کس آن را بخورد، می‌میرد؛ بی‌خبر از آن‌که این سمّ، یک «ضد سمی» هم دارد که اگر پشت سر آن خورده شود، اثر آن را از بین می‌برد. این منال، شبیه «لوح محو و اثبات» است که تغییر و دگرگونی (با توجه به حوادث دیگر) در آن راه دارد. حال، اگر این حادثه را با علت تامه‌اش، یعنی وجود مقتضی در نظر بگیریم - که در آن همه شرایط جمع و موانع نیز مفقود باشد - وقوع این حادثه قطعی خواهد بود و به‌منزله آن خواهد بود که تغییری در آن رخ نخواهد داد و به وقوع خواهد پیوست. در چنین حالتی، به‌اصطلاح، جایش در لوح محفوظ و ام‌الکتاب خواهد بود که هیچ‌گونه دگرگونی در آن راه نخواهد داشت.^۱

۴۱. چرا فقط در آیه ۱۲۹ بقره تعلیم بر تزکیه مقدم شده است؟

در چهار جا از قرآن مجید مسئله تعلیم و تربیت به‌عنوان هدف انبیا، با هم ذکر شده است که در سه جا، تربیت بر تعلیم مقدم شمرده شده (سوره بقره، ۱۵۱؛ آل عمران، ۱۶۴ و جمعه، ۲) و تنها در یک جا، تعلیم بر تربیت مقدم شده است (آیه محل بحث). این در حالی است که می‌دانیم معمولاً تا تعلیمی نباشد، تربیتی صورت نمی‌گیرد.

بنابراین، آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم شده، اشاره به وضع طبیعی آن است. در جاهایی که تربیت مقدم شده، گویا اشاره به مسئله هدف بودن آن است؛ چراکه هدف اصلی، تربیت است و سایر چیزها همه، مقدمه آن است.^۲

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۷۵؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۴۱ و

ج ۲۶، ص ۳۵۳.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۴۱ و ج ۱، ص ۴۵۸.

۴۲. چرا در قرآن آمده است: ﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ﴾؛ بشارت که برای خبر خوش است؟

﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.^۱ تعبیر بشارت در جایی که سخن از عذاب الیم است یا برای استهزای افکار پوچ و بی اساس آنهاست یا به خاطر آن است که کلمه بشارت که در اصل از بشر به معنی پوست گرفته شده، معنی وسیعی دارد و هرگونه خبری که در صورت و پوست انسان اثر بگذارد و آن را مسرور یا غم آلود کند، شامل می شود.^۲

۴۳. درباره آیه ۲۵ سوره یس توضیح دهید که گوینده این جمله کیست و به چه

معنایی است؟

﴿إِنِّي آمْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾؛^۳ «من به پروردگارتان ایمان آوردم؛ به سخنان من گوش فرا دهید.» گوینده این جمله، فردی است که پیش از آن در آیه ۲۰ درباره اش سخن گفته شده است. از دورترین نقطه شهر، مردی شتابان آمد و گفت: ای قوم من، از این رسولان پیروی کنید... [و باز گفت] من به پروردگارتان ایمان آوردم. غالب مفسران نام این مرد را حبیب نجار ذکر کرده اند. وی از کسانی بود که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آنها و عمق تعلیماتشان پی برد و مؤمنی ثابت قدم و مصمم از کار در آمد. هنگامی که به او خبر رسید که در مرکز شهر، مردم بر پیامبران الهی شوریده اند و شاید قصد شهید کردنشان را دارند، سکوت را جانش ندانست و با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد.

او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت و در مسیر خود تک و تنها بود. در عین حال، نور و حرارت ایمان آن چنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع، سرسختانه، وارد معرکه شد تا مؤمنان عصر پیامبر ﷺ در آغاز اسلام که عده ای قلیل بیش نبودند، از عمل او سرمشق بگیرند و بدانند حتی یک نفر مؤمن تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جانش نیست.

۱. نساء، ۱۳۸.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۶۹.

۳. یس، ۲۵.

این مؤمن تلاشگر و مبارز، پس از بیان چند استدلال و تبلیغات مؤثر و گیرا، با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: «همه بدانید من به پروردگار شما ایمان آورده‌ام و دعوت این رسولان را پذیرا شده‌ام: (انی آمنت بر بکم)؛ بنابراین، سخنان مرا بشنوید: (فاسمعون)».

در این‌که مخاطب در این جمله و هم‌چنین جمله «انی آمنت بر بکم» کیست، ظاهر آیات قبل نشان می‌دهد که همان گروه مشرکان و بت‌پرستانی هستند که در آن دیار بودند. تعبیر به «ربکم» (پروردگار شما) نیز منافاتی با این معنا ندارد؛ چراکه این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و به‌هنگام بیان استدلال‌ات توحیدی به‌کار رفته است.^۱

۴۴. در سوره اعراف، آیه ۱۴۳، منظور از تجلی خداوند در کوه طور چیست؟

مفسران در این جا گفت‌وگوی بسیاری کرده‌اند. آنچه از مجموع آیات به نظر می‌رسد این است که خداوند پرتوی از یکی از مخلوقات خود را بر کوه ظاهر ساخت. روشن است که آشکار شدن آثار خداوند در این جا به منزله آشکار شدن خود اوست. معلوم نیست که این مخلوق یکی از آیات عظیم الهی بوده که برای ما ناشناخته مانده یا نمونه‌ای از نیروی عظیم اتم یا امواج مرموز و تکان‌دهنده یا صاعقه‌ای عظیم و وحشتناک بوده که بر کوه افتاده و برقی خیره‌کننده و صدایی مهیب و نیرویی عظیم از آن برخاسته است، آن‌چنان‌که کوه به‌کلی از هم پاشیده است.^۲

به‌هر حال، مقصود این است که نشان دهد خدای واجب‌الوجود، آن ذات مطلق - به‌تمام معنای اطلاق - برای هیچ‌کس با چشم حسی قابل دیدن نیست و اساساً این جهان مادی، تحمل هیچ مقدار از جهان مجرد را ندارد؛ نظیر این‌که لامپ چراغ قوه، توان تحمل برق فشار قوی را ندارد و به مجرد اتصال، لامپ منفجر می‌شود.

۴۵. در قرآن آمده است ما شما را از آبی پاک و روان آفریده‌ایم؛ منظور چیست؟

در هیچ آیه‌ای قید «پاک و روان» برای آبی که انسان از آن خلق شده وجود ندارد. بله، خود آب،

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۳۴۸.

۲. همان، ج ۶، ص ۳۵۴.

روان بودن را می‌رساند و آب آسمان، پاکیزه است؛ ولی انسان از آب آسمان آفریده نشده است؛ مگر این‌که گفته شود مراد، آبی است که در ابتدا با خاک مخلوط گردید و گل درست شد.

به‌طور کلی ما انسان‌ها از نطفه به وجود می‌آییم که به آن نیز «آب» گفته می‌شود؛ آبی که پاکیزه نیست. اگر مراد، خلقت آدم است که او از آب و خاک یعنی از گل بوده است، خدای متعال در آیه ۵۴ سوره «فرقان»، سخن از آفرینش انسان از آب به میان آورده، می‌گوید: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا﴾؛ «او کسی است که از آب، انسانی را آفرید». در این‌که منظور از آب، در این‌جا کدام آب است، در میان مفسران گفت‌وگوست. جمعی معتقدند منظور، آبی است که با خاک آدم مخلوط گشت؛ زیرا مراد از «بشر» در آیه ذکر شده، نخستین انسان، یعنی آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ است و آفرینش او از «طین» یعنی معجونی از آب و خاک بود. به‌علاوه، طبق بعضی از روایات اسلامی، نخستین موجودی که خدا آفرید، آب بود و انسان را از آن آب آفرید. نکره بودن «بشرًا» (انسانی را)، گواه این معناست. جمعی دیگر معتقدند منظور از «ماء»، آب نطفه است که همه انسان‌ها به قدرت پروردگار، توسط آن به وجود می‌آیند؛ با آمیزش نطفه مرد (اسپرم) - که در آب شناور است - با نطفه زن (اوول)، نخستین جوانه حیات انسان یعنی اولین سلول زنده آدمی به وجود می‌آید.

هم‌چنین شاید به این جهت گفته شده است خدا از آب بشر می‌آفریند که بیشترین قسمت وجود انسان را آب تشکیل می‌دهد؛ به‌طوری که می‌توان گفت ماده اصلی وجود هر انسانی آب است. به همین دلیل، مقاومت انسان در برابر کمبود آب، بسیار کم است؛ درحالی‌که انسان در برابر کمبود مواد غذایی می‌تواند روزها و هفته‌ها مقاومت کند.

البته، این احتمال نیز وجود دارد که همه این معانی در مفهوم آیه، جمع باشد؛ یعنی هم بشر نخستین از آب آفریده شده و هم پیدایش تمام افراد انسان از آب نطفه است و هم آب مهم‌ترین ماده ساختمان بدن انسان را تشکیل می‌دهد. آبی که از ساده‌ترین موجودات این جهان محسوب می‌شود، چگونه مبدأ پیدایش چنین خلق شگرفی شده است؟ این، دلیل روشن قدرت اوست. به‌راستی، صورت‌گیری کردن در آب و چنین نقش بدیعی را بر آب زدن، دلیل بر نهایت قدرت پروردگار یکتا نیست؟^۱

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۴۳.

۴۶. راجع به آیه ۶۵ سوره مبارکه بقره توضیحات مختصر بدهید و بگویید مضمون

آیه چیست؟

این دو آیه به روح عصیانگری و نافرمانی حاکم بر یهود و علاقه شدید آنها به امور مادی اشاره می‌کند: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾. نخست می‌گوید: قطعاً حال کسانی که از میان شما در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند را دانستید و نیز دانستید که ما به آنها گفتیم: به صورت بوزینه‌گان طردشده‌ای درآیید و آنها چنین شدند. ﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛^۱ ما این امر را کیفر و عبرتی برای مردم آن زمان و زمان‌های بعد قرار دادیم و هم‌چنین پند و اندرز برای پرهیزکاران.

خلاصه ماجرا چنین بود: خداوند به یهود دستور داده بود روز شنبه را تعطیل کنند. گروهی از آنان که در کنار دریا می‌زیستند، برای آزمایش دستور یافتند در آن روز از دریا ماهی نگیرند؛ ولی از قضا روزهای شنبه که می‌شد، ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می‌شدند. آنها به فکر حیل‌گری افتادند و با یک‌نوع کلاه شرعی روز شنبه از آب ماهی گرفتند.^۲ خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره‌شان را از صورت انسان به بوزینه دگرگون ساخت.^۳

۴۷. می‌خواستیم درباره «مؤمن آل فرعون» اطلاعات مفصلی پیدا کنیم. ان شاء الله توضیحات

مفصلی بدهید.

از آیات قرآن همین قدر استفاده می‌شود که او مردی بود از فرعونیان که به موسی ایمان آورده بود؛ اما ایمان خود را مکتوم می‌داشت. وی، در دل به موسی عشق می‌ورزید و خود را موظف به دفاع از او می‌دید. او مردی بود هوشیار و دقیق و وقت‌شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی که در لحظات حساس به یاری موسی شتافت و چنان‌که از آیات ۲۷ به بعد سوره مؤمن معلوم می‌شود، او را از یک توطئه خطرناک قتل‌رهایی بخشید.

در روایات اسلامی و سخنان مفسران، توصیفات بیشتری درباره او آمده است. از جمله این‌که بعضی گفته‌اند او پسرعمو یا پسرخاله فرعون بود و تعبیر به آل فرعون را نیز شاهد بر این معنا

۱. بقره، ۶۶.

۲. آنان حوضچه‌هایی بر کنار دریا دایر کردند و روز شنبه راه آب را به آنجا باز کردند و پس از مملو شدن از ماهی، آن دریچه را بستند و روز یک‌شنبه ماهی گرفتند؛ یعنی محصور ساختن ماهی در روز شنبه و گرفتنش در روز یک‌شنبه بود.

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۹۷.

دانسته‌اند؛ زیرا تعبیر به «آل» معمولاً درباره‌ی خویشاوندان به‌کار می‌رود؛ هرچند درباره‌ی دوستان و اطرافیان نیز گفته می‌شود. بعضی دیگر او را یکی از پیامبران خدا به‌نام «حزبیل» یا «حزقیل» می‌دانند. بعضی روایت ذکر کرده‌اند که او خازن (سرپرست خزائن و گنجینه‌های) فرعون بوده است. از ابن عباس نقل شده که در میان فرعونیان تنها سه کس به موسی ایمان آوردند: مؤمن آل فرعون، همسر فرعون و آن مردی که پیش از نبوت موسی به او خبر داد که فرعونیان تصمیم دارند او را به‌خاطر قتل یکی از اتباعشان به قتل برسانند و باید هر چه زودتر از مصر بیرون برود.^۱ بعضی نیز احتمال داده‌اند که او از بنی اسرائیل بوده که در میان فرعونیان می‌زیسته و مورد اعتمادشان بوده است. البته این احتمال بسیار ضعیف به نظر می‌رسد؛ چراکه با تعبیر آل فرعون، سازگار نیست.

به‌هرحال، نقش مؤثر او در تاریخ موسی و بنی اسرائیل کاملاً روشن است؛ هرچند تمام خصوصیات زندگی او امروز برای ما روشن نیست.

در تفسیر قمی روایت شده که مؤمن آل فرعون درحالی‌که دستان و انگشتانش بر اثر صلیب، خشک و فلج شده بود با همان دستان به قومش اشاره می‌کرد و می‌گفت: ﴿وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾؛^۲ «ای قوم، مرا اطاعت کنید تا شما را به راه رشد و کمال هدایت کنم.» در ادامه آن، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ﴾؛^۳ «پس خداوند او را از نقشه‌های سوء آنان نگاه داشت.»^۴

امام صادق (ع) می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَقَدْ قَطَعُوهُ إِرْبًا إِرْبًا وَ لَكِنَّ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ يَفْتِنُوهُ فِي دِينِهِ»؛^۵ «به خدا سوگند که او را تکه‌تکه کردند؛ لکن خداوند او را از این‌که در دینش بلغزد حفظ کرد و نگاه داشت.»

هم‌چنین احادیث بسیاری از طریق شیعه و سنی وارد شده است که «صدیقان (بسیار تصدیق‌کنندگان پیامبران) سه کس هستند؛ مؤمن آل فرعون، مؤمن آل یاسین و علی بن ابی طالب (ع) که بهترین آن‌هاست.»^۶

۱. قصص، ۲۰.

۲. غافر، ۳۸.

۳. غافر، ۴۵.

۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۵۷.

۵. همان، ج ۲، ص ۲۵۸.

۶. ابن بابویه، محمد بن علی، خصال، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴۸. صاحب یاسین (حیب نجار) که بود؟

وی از شخصیت‌های برجسته قرآن کریم در عرصه دعوت و اصلاح به‌شمار می‌رود که برای سعادت قومش از جان مایه گذاشت و با استدلال و اصرار، آنان را به پذیرش دعوت فرستادگان عیسی ترغیب نمود. وی در دوران دعوت عیسوی و در پی ارسال سه فرستاده عیسی به انطاکیه، در این شهر ظهور کرد و به‌طور جدی از دعوت این رسولان پشتیبانی نمود.

قرآن از او با تعبیر ﴿رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى﴾؛ «مرد شتابان از آن سوی شهر»، یاد و در طی آیات ۲۰ تا ۲۷ سوره یس، ماجرای دعوتش را بیان می‌کند. در روایات، برخی او را حیب نجار دانسته‌اند؛ چنان‌که در مجمع‌البیان از ابن عباس و گروهی از مفسران نقل شده است: «كَانَ اسْمُهُ حَيْبَ النَّجَّارِ وَكَانَ قَدْ آمَنَ بِالرُّسُلِ عِنْدَ وُرُودِهِمُ الْقَرْيَةَ»؛ «نامش حیب نجار بود و به محض ورود رسولان عیسی به شهر، به آنان ایمان آورده بود.» نیز در بحار الأنوار از قتاده نقل شده است: «حیب بن اسرائیل النجار».^۲ در قصص الانبیاء ثعلبی نیز نام او حیب نجار ذکر شده است.

از جابر بن عبدالله از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمودند: «سه کس حتی به اندازه چشم‌برهم‌زدنی به خدا کفر نورزیدند: صاحب یاسین و علی بن ابی طالب و آسیه همسر فرعون».^۳

حیب نجار، اسوه تداوم راه رسولان: پس از آن‌که حضرت عیسی رسولانی را برای هدایت مردم انطاکیه بدان شهر گسیل داشت و اتخاذ شیوه‌های مختلف تبلیغی از سوی آنان در دل‌های آن مردم تأثیری به‌جا نگذاشت – بنا به نقل کتب روایی و تفسیری – حیب به عرصه تبلیغ گام نهاد. طبرسی در تفسیر خود می‌نویسد: «او به محض ورود رسولان عیسی، به آنان ایمان آورد. خانه او در کنار دورترین دروازه شهر بود. پس چون باخبر شد که قومش رسولان را تکذیب کرده و بر قتلشان کمر بسته‌اند، شتابان و خروشان سر رسید و با قومش چنین گفت: «يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ».^۴

از قتاده نیز نقل شده است: «حیب در غاری به عبادت خدایش مشغول بود. پس چون خبر رسولان بشنید، نزد ایشان شد و مسلمانی و اعتقاد به توحید و یکتاپرستی خود را آشکار کرد. آن‌گاه مردم کافر بر سر او ریختند و او را کشتند».^۵

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۶۵۵.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار (ط. بیروت)، ج ۱۴، ص ۲۴۴.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ترجمه مدرس گیلانی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۶۵۵.

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار (ط. بیروت)، ج ۱۴، ص ۲۴۴.

مطابق برخی روایات موجود که درباره سرنوشت فرستادگان سه گانه عیسی به انطاکیه و سرانجام دعوتشان است، در اثر نقشه حساب شده و صحنه سازی و استدلال های دقیق رسول سوم که او را شمعون دانسته اند، پادشاه آن قوم ایمان آورده است. اگر ماجرا بدین شکل بوده و ظهور حبیب نجار در این دوران صورت گرفته باشد، ترتیب وقایع چندان هماهنگ و منطقی به نظر نمی رسد؛ مگر آن که موضوع ایمان پادشاه، در صورت صحت، پس از ظهور حبیب اتفاق افتاده باشد که روایات در این زمینه خبری نداده اند.

بر پایه دسته دوم روایت های موجود، پادشاه و مردم انطاکیه به دعوت پیگیر رسولان پاسخ مثبت نداده، راه عناد و مخالفت پیمودند و حتی به حبس و تعذیب آنان اقدام نمودند. در این شرایط، مؤمن آل یاسین در قامت اصلاح گری دلسوز و مبلغی انقلابی ظهور کرد تا با متنوع ترین شیوه های دعوت، کافران را به راستی و ایمان و پذیرش پیام رسولان فرا خواند. علامه طبرسی و علامه مجلسی در تأیید این نظر، از ابن اسحاق چنین نقل کرده اند: «پادشاه کفر ورزید و حتی به همراه قومش در صدد کشتن رسولان برآمد. چون خبر به حبیب که در کنار دورترین دروازه شهر بود رسید، شتابان به سوی مردم آمد و آنان را یادآوری و تذکر داد و به اطاعت از فرمان فرستادگان عیسی دعوت کرد.»^۱

قرآن درباره سرنوشت مؤمن آل یاسین سخن صریحی نرموده؛ اما روایات حاکی از آن است که وی را کافران قومش به شدت شکنجه کرده و به طرزی فجیع به شهادت رسانده اند. «گفته اند وی در غاری به عبادت خدا مشغول بود و چون خبر رسولان را شنید، آمد و دینش را اظهار کرد و با کافران بگومگو داشت. گفتند: آیا با دین ما مخالفی؟ پس با او بیابو یختند و او را کشتند. برخی گفته اند: با پاهایشان او را له کردند تا اعضای بدنش متلاشی شد و برخی دیگر گفته اند: او را سنگسار نمودند؛ در حالی که او برای هدایت قومش دعا می کرد.»^۲

۴۹. چرا خداوند حضرت عیسی را کلمة الله معرفی کرده؟

درباره این که چرا عیسی کلمة الله است، اقوال و نظراتی است. راغب اصفهانی اقوالی ذکر می کند که به شرح زیر است:

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار (ط. بیروت)، ج ۱۴، ص ۲۴۴؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۶۵۵.

۲. زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عبون الأقاویل فی وجوه التأویل، ج ۴، ص ۱۰.

۱. عیسی را از این جهت کلمه نامیده‌اند که با کلمه «کُن» که در آیه شریفه ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ آمده، آفریده شد.
 ۲. همان‌طور که مردم با کلام نورانی خداوند هدایت می‌شوند و راه را از بیراهه تشخیص می‌دهند، با وجود مقدس عیسی نیز هدایت می‌شوند. بنابراین، عیسی با کلام خدا در هدایت و روشنگری راه تکامل بشر، مشترک است.
 ۳. عیسی هنوز در گهواره بود که خداوند او را به نور وحی، شرافت بخشید؛ چنان‌که خودش فرمود: ﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾^۲ «منم بنده خداوند که به من کتاب داده و مرا پیامبر گردانیده است.» این ویژگی عیسی که در اوایل تولد، شایستگی دریافت وحی الهی را پیدا می‌کند، موجب شده که او را کلمه بنامند.
 ۴. علت این‌که حضرت عیسی کلمه نامیده شده این است که او به مقام پیامبری رسید؛ هم‌چنان‌که پیامبر گرامی اسلام نیز به‌خاطر همین مقام، «ذکر» نامیده شده‌اند: ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^۳ «خداوند به سوی شما، ذکر (یعنی رسولی) را فرستاد که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می‌کند.» در این آیه کریمه، منظور از «ذکر»، رسول است و منظور از رسول، به قرینه «یتلوا علیکم آیات الله»، پیامبر گرامی اسلام است.
- «ذکر» و «کلمه» هر دو از یک مقوله‌اند. خداوند، ذکر و کلمه را درباره‌ی الفاظ به‌کار نبرده، بلکه یکی را درباره‌ی پیامبر اسلام و دیگری را درباره‌ی حضرت مسیح به‌کار برده است. معلوم می‌شود که رسالت آسمانی است که موجب شده، یکی از آن‌ها ذکر و دیگری کلمه نامیده شود.
- مرحوم علامه طباطبایی نیز درباره‌ی کلمه بودن عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اقوالی نقل کرده و خود به نقد آن‌ها پرداخته است. این اقوال به شرح زیر است:
- این‌که به عیسی کلمه گفته شده، به‌خاطر این است که انبیای پیشین یا پیامبران اسرائیلی، او را به‌عنوان رهبر نجات بنی‌اسرائیل برای قوم مطرح کردند و چندان در سخنان خود درباره‌ی او سخن

۱. آل عمران، ۵۹.

۲. مریم، ۳۰.

۳. طلاق، ۱۰ و ۱۱.

گفتند و به بعثت و قیامش مژده دادند که مردم گرفتار ظلم و اسیر بردگی و بدبختی، همواره چشم به راه او بودند. بنابراین، وقتی که عیسی ظهور می‌کند، خداوند می‌گوید: این است کلمه‌ای که من توسط پیامبرانم به شما ابلاغ کرده‌ام.

نظیر مطلب فوق درباره حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام هم در قرآن آمده است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْخُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾.^۱

۲. عیسی کلمه است؛ به‌خاطر این‌که مقاصد تورات را تبیین می‌کند و تحریف‌های یهودیان را برملا می‌سازد و اختلافات دینی مردم را رفع می‌کند؛ چنان‌که قرآن از زبان عیسی می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لَأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾؛^۲ «برای این‌که برخی از چیزهایی را که در آن‌ها اختلاف می‌کنید، برای شما بیان کنم.»

۳. همه مخلوقات به کلمه ایجادی «کن» آفریده شده‌اند و از این لحاظ، اختلافی میان آن‌ها نیست؛ اما در میان مخلوقات عالم طبیعت و مخصوصاً در میان انسان‌ها، عیسی خصوصیتی دارد که هیچ‌یک ندارند. حتی انبیا و ائمه نیز آن خصوصیت را ندارند. آفرینش سایر موجودات عالم طبیعت (اعم از انسان و غیرانسان) از مجاری عمومی بروز می‌کند. رویدن گیاه و پدید آمدن حیوان و آفرینش انسان، هر کدام از مجاری صورت می‌گیرد که مخصوصاً برای دانشمندان طبیعی و زیست‌شناسی شناخته شده و زمینه مطالعاتی گسترده و تحقیقاتی عمیق است. در این میان، خداوند متعال، قدرت‌نمایی کرد و فصلی جدید و استثنایی در نظام خلقت گشود و انسانی آفرید که از آمیزش زن و مرد پدید نیامد، بلکه اکثر اسباب عادی و تدریجی از صحنه آفرینش عیسی حذف شدند. از این جهت است که عیسی خود، کلمه نامیده شده است.^۳

نکته‌ای هم به نظر نگارنده می‌رسد و آن این‌که چون غربیان بر کلمه «dogos» به معنای «کلمه» اصرار داشتند و آن را کلمه وجود می‌دانستند، قرآن نخواست بر سر لفظ، آنان را حساس کند، بلکه همان لفظ را به‌کار برد تا برای تفاهم زمینه‌سازی کرده باشد.

۱. اعراف، ۱۳۷.

۲. زخرف، ۶۳.

۳. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۳۰۲.

۵۰. درباره معصومیت پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، ابن جهم آیاتی را آورد و به نظر خودش خطاهای پیامبران را از نظر قرآن بیان و عصمت پیامبران را رد کرد و امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «وای بر تو که گناهان زشتی را به پیامبران نسبت دادی و کتاب خدا را بر رأی خود تفسیر کردی» و جواب آیاتی را که ابن جهم گفته بود با تفسیر قرآن بیان کردند؛ اما من توضیح درباره حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ را متوجه نمی‌شوم. می‌خواهم آن را به‌طور واضح بیان کنید. مناظره چنین است: درباره یونس منظور از «لن نقدر علیه» این نیست که او گمان کرد خداوند قادر بر مجازات او نیست، بلکه به‌معنای این است که گمان کرد خداوند بر او تنگ نمی‌گیرد «و ترک اولی نکرده» و همان‌گونه که در آیه دیگر قرآن آمده است ﴿وَ أَتَا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾؛^۱ «اما هنگامی که خداوند انسان را مبتلا سازد و روزی را بر او تنگ بگذرد»؛ اگر او گمان کرده بود خدا قادر بر مجازات او نیست، کافر می‌شد.

عرب هرگاه کلمه «قدر» را استعمال می‌کند به‌معنای اندازه و مقدار استفاده می‌کند. معنای کنایی آن که در این جا به‌کار رفته است، تنگ گرفتن است؛ لذا این‌که حضرت یونس گمان نمود خداوند بر او تنگ نمی‌گیرد به این معناست که گمان کرد که عمل او و برخوردش نسبت به قومش، عملی نابه‌جا نیست و در پیشگاه الهی عقوبتی ندارد؛ بر همین اساس، قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا أَنْ لَأَنَّ نَقْدَرَ عَلَيْهِ﴾؛^۲ «او [فکر کرد وظیفه تبلیغی‌اش را خوب انجام داده و دیگر وظیفه‌ای ندارد پس] گمان نمود که بر او تنگ نمی‌گیریم.» به همین خاطر پس از این گمان، داستان او ادامه یافت تا به درون نهنگ افتاد و در آن جا فهمید که بهتر بود آن‌گاه که قومش از او خواستند که نزد آن‌ها آید، دعوت آن‌ها را اجابت می‌نمود.

۵۱. ویژگی‌های اخلاقی حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ چه بوده است که تا این حد منزلت آن پیامبر را بالا برده است و سوره‌ای در قرآن به نام ایشان قرار داده شده است؟ شکی نیست که آنچه در سوره یوسف آمده است گوشه‌ای از اخلاقیات حضرت یوسف به‌شمار می‌رود.

برای این‌که به شمه‌ای از اخلاق حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ دست یابیم مناسب است که به برخوردهای او در هنگام توانمندی وی با برادرانش که مجرم بودند نشان ثابت بود، دقت کنیم و آن را با برخورد افرادی

۱. فجر، ۱۶.

۲. انبیاء، ۸۷.

که در گوشه‌ای از جامعه بر چند نفر ریاست دارند مقایسه نماییم تا معلوم شود که چگونه اینان انتقام می‌کشند و آن حضرت عفو می‌کردند و حتی نمی‌گذاشتند برادرانش از وی عذرخواهی کنند.

یکی از کرامات اخلاقی یوسف عَلَيْهِ السَّلَام این است که هنگام گرو گرفتن برادرش به اتهام دزدی، وقتی برادرها گفتند: وی برادری داشت که او نیز سارق بود و این برادر همانند اوست، یوسف این اتهام ناروا را شنید، ولی آن را افشا نکرد: **﴿قَالُوا إِنْ يَشِرْ قَدْ سَرَ قَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يَبْدِهْا لَهُمْ﴾**^۱. او اتهام ناروا به خود را افشا نکرد و این کرامت اخلاقی را داشت که راز نهانی برادرها را فاش و آن‌ها را رسوا نکند. آن‌گاه که پدر و مادرش با همه برادرها به حضور وی آمدند و در پیشگاه او خضوع کردند نیز به برادرانش گفت: **﴿قَالَ لَا تَثْرِبَ عَلَیْكُمْ الْيَوْمَ﴾**^۲؛ «امروز با این که همه قدرت‌ها در اختیار من است، بر شما سرزنش و توبیخی نیست»؛ زیرا زکات قدرت، گذشت است. این‌گونه رفتارها نشانه ملکات برجسته کسانی است که با کشف و شهود یا سلوک مستمر به این مقام منبع راه یافته‌اند. خدای سبحان همان‌طور که کارهای یوسف صدیق را به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: **﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ﴾**^۳؛ ما برای این‌که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام بتواند با قوانین مصر برادر خود را نزد خود حاضر کرده، به وصال یکدیگر نائل شوند، این نقشه را کشیدیم و به او یاد دادیم تا آن پیمان را در بار برادرها بگذارد، آن‌گاه اعلام‌کننده بگوید: **﴿أَيُّهَا الْعِیْرُ إِنَّا لَسَارِقُونَ﴾**^۴. هم‌چنین به یوسف صدیق اجازه می‌دهد که خود را مظهر بعضی از اسمای تائمه خدای سبحان بداند: **﴿وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزَلِیْنَ﴾**^۵. خیرالمنزلین، از اسمای حسناى خدای سبحان است که حضرت نوح عَلَيْهِ السَّلَام نیز آن را به خدا نسبت می‌دهد. وقتی توفان منطقه‌ای وسیع را زیر پوشش گرفت، خدای سبحان به نوح عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: **﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْقُلُوكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِیْنَ وَ قُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِی مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَ أَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزَلِیْنَ﴾**^۶؛ «بگو: پروردگارا، در

۱. یوسف، ۷۷.

۲. یوسف، ۹۲.

۳. یوسف، ۷۶.

۴. یوسف، ۷۰.

۵. یوسف، ۵۹.

۶. مؤمنون، ۲۸ تا ۲۹.

هنگام نزول، مرا در جای امنی فرود آور؛ چون تو بهترین نازل‌کننده‌ای و به منزل خوب مأوا می‌دهی.» مشابه این تعبیر را یوسف صدیق به اذن خدا درباره خود بیان کرده، می‌فرماید: ﴿وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزَلِينَ﴾؛ یعنی من مظهر خیر المنزلینم و از این‌رو، بهترین پذیرایی‌کنندگان افراد نازل هستم.

کرامت اخلاقی یوسف بار دیگر به این صورت تجلّی کرد که وقتی همه برادران همراه پدر و مادر به حضور او آمدند و وی آن‌ها را تکریم کرد، در مراسم ستایش و شکرگزاری خداوند گفت: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾؛^۱ «خداوند به من احسان کرد و مرا از زندان بیرون آورد.» فرمود: مرا از چاه بیرون آورد تا مبادا برادرها شرمنده شوند. از جریان به چاه انداختنش نیز به لطیف‌ترین تعبیر یاد کرد و فرمود: شیطان بین من و برادرانم رخنه و تباهی ایجاد کرد: ﴿مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي﴾.^۲ سعه صدر و عفو جمیل، لطیف‌ترین کرامتی است که انسان نمونه، به آن متصف است.^۳

۵۲. نام چهار تن از زنانی که در قرآن الگوی تربیتی مطرح شده‌اند چیست؟ در صورت امکان چند کتاب درباره این زنان و الگوی تربیت بودن آن‌ها معرفی کنید.

زنانی که در قرآن الگوی مثبت معرفی شده‌اند و زنان باید به آنان اقتدا کنند عبارتند از:

۱. حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ که قرآن در باره او می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾؛^۴ «و [یاد کن] وقتی را که فرشتگان [به مریم] گفتند: ای مریم، خدا تو را برگزیده و پاکیزه ساخته و بر زنان جهانیان برتری داده است.»

۲. زن فرعون ﴿وَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَاتٍ فُوعُونَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فُوعُونَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛^۵ «و خدا برای آنان که ایمان آورده‌اند زن فرعون

۱. یوسف، ۱۰۰.

۲. یوسف، ۱۰۰.

۳. برای اطلاعات بیشتر در این باره، به کتاب *جمال انسانیت*، نوشته آیه‌الله صالحی نجف‌آبادی مراجعه نمایید.

۴. آل عمران، ۴۲.

۵. تحریم، ۱۱.

را مثل آورده است؛ آن‌گاه که گفت: پروردگارا، برای من نزد خودت در بهشت خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از این قوم ستمکار رهایی بخش.»

نام دو زنی که در قرآن به عنوان زنان بد معرفی شده‌اند عبارتند از:

۱ و ۲. زن لوط و زن نوح که قرآن درباره آن‌ها چنین می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتِ نُوحٍ وَ امْرَأَتِ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ اذْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾؛ «خدا برای آنان که کفر ورزیده‌اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده است که تحت سرپرستی دو بنده شایسته از بندگان ما بودند؛ ولی به آن دو خیانت کردند و در برابر [کیفر] خدا هیچ کاری از آن دو [پیامبر] برای آن‌ها ساخته نبود و [به آن دو زن] گفته شد با داخل‌شوندگان، داخل آتش شوید.»

برای آشنایی بیشتر با این زنان می‌توانید به تفاسیری نظیر نمونه و المیزان و... در ذیل این آیات و کتاب زن در آئینه جلال و جمال، تألیف آیه‌الله جوادی آملی مراجعه کنید.

۵۳. قوم یاجوج و ماجوج که در قرآن آمده است، چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید در دو سوره از یاجوج و ماجوج سخن به میان آمده است: یکی سوره کهف، آیه ۹۴ و دیگری سوره انبیا، آیه ۹۶. آیات به‌خوبی گواهی می‌دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته‌اند. دلایل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان در زمان‌های گذشته، گویی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته است. مردم این منطقه به‌سرعت زاد و ولد می‌کردند و پس از فزونی به سمت شرق یا جنوب سرازیر می‌شدند و هم‌چون سیلی روان این سرزمین را زیر پوشش خود قرار می‌دادند و تدریجاً در آن‌جا ساکن می‌شدند.

در تاریخ برای حرکت سیل‌آسای این اقوام، دوران‌های مختلفی ذکر شده است که یکی از آن‌ها، دوران هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری «آتیلیا» است که تمدن امپراتوری روم را از میان بردند.

دوران دیگر که ضمناً آخرین دوران هجوم آن‌ها محسوب می‌شود، در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیزخان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران کردند.

در عصر ذوالقرنین نیز هجومی از ناحیه آن‌ها اتفاق افتاد که در حدود سال پانصد قبل از میلاد بود؛^۱ ولی در این تاریخ، حکومت متحد ماد و فارس به وجود آمد و اوضاع تغییر کرد و آسیای غربی از حملات این قبایل آسوده شد. به این ترتیب، به نظر می‌رسد که یاجوج و ماجوج از همین قبایل وحشی (مغول) بوده‌اند که مردم قفقاز به هنگام سفر ذوالقرنین به آن منطقه از وی تقاضا نمودند از هجوم آن‌ها جلوگیری کند و او نیز اقدام به کشیدن سدّ معروف ذوالقرنین نمود. از مجموع گفته‌های تورات نیز بر می‌آید که یاجوج و ماجوج امت یا امت‌های بزرگی بوده‌اند که در بخش‌های بالایی شمال آسیا زندگی می‌کردند و مردمی جنگجو و معروف به جنگ و غارت بوده‌اند.

بر این اساس، یاجوج و ماجوج مغول هستند؛ امتی که در شمال شرقی آسیا زندگی می‌کنند. آنان در اعصار قدیم، امتی بزرگ بودند که مدتی به طرف چین حمله‌ور می‌شدند و مدتی از طریق داریال قفقاز به سرزمین ارمنستان و شمال ایران و دیگر نواحی سرازیر می‌شدند و مدتی دیگر یعنی بعد از آن‌که سد ساخته شد به سمت شمال اروپا حمله می‌بردند و اروپاییان آن‌ها را «سیت» می‌گفتند. از این نژاد، گروهی به روم حمله‌ور شدند که در این حمله، دولت روم سقوط کرد. در سابق گفتیم که از کتب عهد عتیق هم استفاده می‌شود که این امت مفسد، از سکنه اقصای شمال بودند.^۲

۵۴. اصحاب رسّ چگونه مردمی بوده‌اند و سرنوشت آنان چه بوده است؟

درباره این‌که اصحاب رسّ که در قرآن آمده چه کسانی هستند، دیدگاه‌های فراوانی ارائه شده است که برای آگاهی شما آن‌ها را می‌آوریم:

۱. اصحاب رسّ، طایفه‌ای در یمامه بودند و پیامبری به نام حنظله داشتند. آنان پیامبرشان را در جاه افکندند و او را به این طریق کشتند.

۲. اصحاب رسّ عبارتند از مردم زمان حضرت شعیب که گرفتار عذاب شدند.

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۵۲.

۲. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۳، ص ۵۴۱.

۳. اصحاب رَس، بقایای قوم ثمود بودند که در یمامه می زیستند.
۴. اصحاب رَس، عرب‌های قدیمی ساکن بین شام و حجاز بودند.
۵. اصحاب رَس، مردم انطاکیه شام بودند و پیامبرشان حبیب نجار بود.
۶. اصحاب رَس، مردمی بودند که در اطراف رود ارس زندگی می‌کردند و گرفتار عذاب الهی سختی شدند.^۱

دیدگاهی که روایت‌های بیشتری دارد و با اسم رَس هم تناسب دارد دیدگاه ششم است؛ اما صحت و سقم روایات و سخنان مطرح شده در آن فرصت دیگری می‌طلبد. اجمالاً روایات را مرحوم صدوق در *عیون اخبار الرضا* نقل کرده که با توضیحی خدمتتان ارائه می‌شود.

توضیح: اگر به آذربایجان شرقی سفر کنید و به جلفا بروید، محل سکونت اصحاب رَس را به چشم خود می‌بینید. جلفای ایران، شهر کوچکی در کنار رود ارس است.

اصحاب رَس در کناره‌های این رود، دوازده شهر داشتند به نام‌های فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دی، بهمن و اسفند. همین الان در کنار این رودخانه، شهرکی است به نام اردوباد که یادگار شهر اردیبهشت است، شهرکی است به نام دسته که یادگار شهر دی است و شهرکی است به نام آزا که یادگار شهر آذر است. این دوازده شهر، آباد و حاصلخیز بودند. شهر اسفند از همه بزرگ‌تر و پایتخت بود و پادشاه اصحاب رَس در این شهر زندگی می‌کرد. مردم این شهر که اصحاب رَس نامیده می‌شدند، درخت صنوبر را می‌پرستیدند و آن را «شاه‌درخت» می‌نامیدند. شاه‌درخت در کنار چشمه آب قرار داشت و در شهر اسفند بود. در هر کدام از یازده شهر دیگر از تخم این صنوبر کاشته بودند و این درخت‌ها را محترم می‌شمردند. از آب چشمه‌ای که شاه‌درخت در کنار آن بود، صنوبرهای دیگر را آبیاری می‌کردند. در هر کدام از این شهرهای دوازده گانه، در هر ماه یک روز را عید می‌داشتند و مردم آن شهر در آن روز شادی می‌کردند و برای درخت مقدس صنوبر عبادت می‌کردند. وقتی که نوبت عید اسفند می‌رسید، مردم یازده شهر به اسفند می‌آمدند و شاه‌درخت را عبادت می‌کردند و جشن می‌گرفتند. دوازده روز در این شهر جشن و شادی بود و آنچه می‌توانستند شادی می‌کردند: شراب می‌خوردند، مست می‌شدند، می‌رقصیدند و پس از پایان جشن به شهرها و خانه‌های خود می‌رفتند.

۱. مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار* (ط. بیروت)، ج ۱۴، ص ۱۴۸ تا ۱۶۰.

خداوند برای هدایت آنان پیامبری فرستاد. پیامبر خدا سال‌های طولانی آنان را به‌سوی خدا دعوت کرد؛ ولی به سخنان پیامبر گوش نکردند تا این‌که پیامبر خدا به خدا عرضه داشت: «خدایا، همه درختان صنوبر را خشک بکن و قدرت خودت را به آنان نشان بده.»

اصحاب رس فرمای آن روز دیدند همه صنوبرها خشک شده‌اند. آنان فهمیدند که علت خشکی درختان مقدس، همین پیامبر است. تصمیم گرفتند او را بکشند. برای همین، آن پیامبر را گرفتند و در چاه انداختند و درحالی‌که پیامبر خدا زنده بود، چاه را با خاک پر کردند. خداوند بر آنان خشم گرفت و در آن روز که همه در شهر اسفند بودند و در جشن و شادی به سر می‌بردند، در روز دوازدهم که پایان جشن بود، باد بسیار شدیدی آمد و زمین زیر پای آنان هم‌چون آهن گداخته شد. حرارت آن‌چنان زیاد شد که بدن آنان مانند سرب، آب شد و به این ترتیب، مردمی که در کنار رود ارس با ناز و نعمت زندگی می‌کردند، همگی به کام مرگ رفتند.^۱

کلمه رس به معنای «دفن کردن» است و چون آنان پیامبرشان را در چاه دفن کردند، آنان را اصحاب رس گفتند و آن رود را هم با توجه به‌کار آنان، رود رس نامیدند و اکنون آن رود، رود ارس نامیده می‌شود.

برای آگاهی کامل می‌توانید به جلد ۱۴ کتاب بحارالأنوار مراجعه کنید.^۲

۵۵. شأن نزول سوره ابولهب چیست؟

از ابن عباس نقل شده است هنگامی که آیه ﴿وَ أَنْزِلْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۳ نازل شد و پیغمبر مأموریت یافتند بستگان نزدیک خویش را انداز و به اسلام دعوت کنند و دعوت خود را علنی سازند، پیغمبر اکرم ﷺ بر فراز کوه صفا آمدند و فریاد زدند: «یا صباحاه!». این جمله را عرب زمانی می‌گفت که تحت هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می‌گرفت؛ برای این‌که همه را با خبر سازد و به مقابله برخیزند.

هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند، گفتند: کیست که فریاد می‌کشد؟ گفته شد: «محمد» است. جمعیت به سراغ حضرتش رفتند. ایشان فرمودند: «به من بگوئید، اگر به شما خبر دهم که

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، عبون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار (ط. بیروت)، ج ۱۴، ص ۱۴۸.

۳. شعراء، ۲۱۴.

سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله‌ور می‌شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟» در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده‌ایم. فرمودند: «انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید؛ من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می‌کنم» (شما را به توحید و ترک بت‌ها دعوت می‌نمایم). هنگامی که ابولهب این سخن را شنید، گفت: «زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی؟» در این هنگام بود که این سوره نازل شد.^۱

بعضی در این‌جا افزوده‌اند: هنگامی که همسر ابولهب (ام جمیل) باخبر شد که این سوره درباره او و همسرش نازل شده، به سراغ پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و درحالی‌که آن حضرت را نمی‌دید، سنگی در دست داشت و گفت: من شنیده‌ام محمد مرا هجو کرده است. به خدا سوگند، اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می‌زنم. من خودم نیز شاعرم. سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.^۲

لازم به یادآوری است که خداوند مهربان‌تر از آن است که با یک مرتبه تخلف از یک فرد، او را این چنین هجو نماید. بنابراین، مسلم است که پیامبر پیش‌تر چندین بار خویشان، از جمله ابولهب را جمع و آنان را موعظه کرده و با دلایل عقلی و منطقی، حق را برای آنان روشن ساخته است. پس از آن اتمام حجت‌ها، وقتی ابولهب در جمع مردم به پیامبر توهین نمود، خداوند نیز وی را هجو کرد.

۵۶. چه ویژگی‌هایی باعث شد که ماجرای حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام احسن القصص گردد؟ مگر داستان موسی و عبد صالح مهیج و شورانگیز نیست؟ مگر ماجرای اصحاب کهف، عجیب و شگفت نیست؟ ... چه شده است که داستان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام نخبگی یافته است؟

قصص به معنای قصه و احسن القصص، بهترین قصه و حدیث است. بعضی گفته‌اند این کلمه، مصدر و

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار (ط. بیروت)، ج ۱۸، ص ۱۶۴. همین روایت را قبل از علامه مجلسی، ابن شهر آشوب در مناقب با «روی» نقل نموده و قبل از ایشان سید رضی با «یقال»: «این شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل اَبی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَام، ج ۱، ص ۴۶؛ سید رضی، محمد بن حسین، مجازات نبویه، ص ۱۷۹.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۴۱۴، نقل از تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۷۳۲۴ (با کمی تلخیص). همین مضمون را با تفاوتی، طبرسی در مجمع البیان و ابن اثیر در الکامل (ج ۲، ص ۶۰) و در المنثور و ابوالفتح رازی و فخر رازی و فی ظلال القرآن، در تفسیر این سوره نقل کرده‌اند.

به معنای اقتصاد (قصه‌سرایی) است. هر کدام باشد صحیح است؛ چه اگر به معنای اسم مصدر (خود داستان) باشد، داستان یوسف بهترین داستان است؛ زیرا اخلاص و توحید او را حکایت نموده، ولایت خدای سبحان را نسبت به بنده‌اش مجسم می‌سازد که چگونه او را در راه محبت و سلوک تربیت نمود و از حسیض ذلت به اوج عزت کشانید و دست او را گرفته، از ته چاه اسارت و طناب بردگی و رقیبت و زندان عذاب و شکنجه، به بالای تخت سلطنت آورد. اگر به معنای مصدر (قصه‌سرایی) باشد، باز هم سراییدن قصه یوسف به آن طریق که قرآن سروده، بهترین سرایش است؛ زیرا با این‌که قصه‌ای عاشقانه است، طوری بیان شده که ممکن نیست کسی چنین داستانی را عقیف‌تر و پوشیده‌تر از آن بسراید.

معنای آیه - و خدا داناتر است - این است: ما با وحی این قرآن، بهترین قصه‌ها را برایت می‌سراییم و تو قبل از سراییدن ما نسبت به آن از غافلین بودی.^۱

چرا این داستان بهترین داستان نباشد با این‌که فرازهای هیجان‌انگیزش، ترسیمی از عالی‌ترین درس‌های زندگی است. حاکمیت اراده خدا بر همه چیز را در این داستان به خوبی مشاهده می‌کنیم. سرنوشت شوم حسودان را با چشم خود می‌بینیم و نقشه‌های نقش بر آب شده آن‌ها را مشاهده می‌کنیم. ننگ بی‌عفتی و عظمت و شکوه پارسایی و تقوا را در لابه‌لای سطورش مجسم می‌بینیم. منظره تنهایی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه، شب‌ها و روزهای یک زندانی بی‌گناه را در سیاهچال زندان، تجلی نور امید از پس پرده‌های تاریک یأس و نومیدی و بالأخره عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است، همه، در این داستان از مقابل چشم انسان رژه می‌رود.

لحظاتی که سر نوشت یک ملت با یک خواب پرمعنا دگرگون می‌شود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو آگاهی یک زمامدار بیدار الهی از نابودی نجات می‌یابد و دهها درس بزرگ دیگر، در این داستان منعکس شده است؛ چرا احسن القصص نباشد؟

منتها احسن القصص بودن سرگذشت یوسف، به تنهایی کافی نیست؛ مهم این است که در ما آن چنان شایستگی‌ای باشد که بتوانیم این همه درس بزرگ را در روح خود جای دهیم.^۲

۱. یوسف، ۳.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۳۰۲.

۵۷. فرق اساسی کافر و مؤمن چیست؟

اسلام از سلیم به معنای تسلیم بودن و کافر از «کفر» به معنای پوشیدن می آید. بنابراین، کافر کسی است که حق را بیوشاند. در میان حق‌ها، روشن‌ترین و برترین حق، خداوند متعال است که دلایل و براهین قدرتش برای همه ظاهر و آشکار است؛ پس کسی که این حق را انکار کند، بدترین و شدیدترین نوع کفر را دارد.

رفته‌رفته، اصطلاح‌های دیگری پیدا شد؛ مثلاً در کنار «اسلام»، «ایمان» آمد و مراد از «مسلمان» کسی شد که در ظاهر حال، به یگانگی خدا و رسالت محمد شهادت بدهد. آن‌گاه اگر معلوم می‌شد که این شهادت واقعی است و از عمق وجود فرد نشأت گرفته و به آن اعتقاد دارد، به او «مؤمن» می‌گفتند و اگر معلوم بود که شهادتش فقط زبانی است و در قلبش هیچ نفوذی ندارد بلکه قلبش کاملاً برعکس زبانش است، «منافق» نام می‌گرفت و اگر هیچ کدام معلوم نبود، «مسلمان» نام داشت؛ یعنی مسلمان عام‌تر از مؤمن و منافق شد.

در زمان‌های بعد، اصطلاح دیگری نیز در کتب شیعه رایج شد که مسلمان به عموم پیروان حضرت محمد ﷺ گفته شد؛ ولی مؤمن به کسانی اطلاق شد که پیرو ائمه دوازده‌گانه شیعه باشند. کافر نیز ابتدا به هر کسی که حقیقت رسالت پیامبر را بفهمد و انکار کند گفته می‌شد. کم‌کم به مشرکان نیز کافر گفته شد با این استدلال که حق برای آنان ثابت شده و بی‌جهت منکر آن هستند. رفته‌رفته اهل کتاب نیز کافر خوانده شدند با این استدلال که پس از دعوت به مباحله، حقانیت اسلام برایشان روشن شده است.

بنابراین، هر جا که این کلمات به کار می‌رود باید از قرینه‌های موجود در کلام، مراد از آن روشن شود. اسلام پیش از ایمان است و بر اساس اسلام، مسلمانان از هم ارث می‌برند و با هم ازدواج می‌کنند؛ یعنی ظواهر جامعه بر اساس اسلام اداره می‌شود؛ اما ثواب و اجر الهی بر اثر ایمان و عقد قلبی به افراد می‌رسد. اسلام، شهادت دادن به توحید و یگانگی خدا و تصدیق به رسالت رسول اکرم ﷺ است و شهادتین مرز بین اسلام و کفر است. ایمان، عقد قلبی و درونی و گردن نهادن به امر خداوند است. بنابراین، هر کسی که در ظاهر اسلام را قبول کند و شهادتین را بر زبان جاری سازد و اعمال ظاهری اسلام را به جا آورد، مسلمان است؛ اما مؤمن کسی است که حقانیت اسلام را در قلب پذیرفته باشد و با اعتقادات، تعالیم دین را به کار بندد.

با نفی ویژگی‌های منافقان و مؤمنان، می‌توان به ویژگی کافران در ساحت عمل فردی و اجتماعی پی برد؛ درعین‌حال، آیات قرآن به بعضی از ویژگی‌های کافران اشاره کرده است. بخشی از این آیات چنین‌اند:

۱. انفاق مال برای جلوگیری از دین (انفال، ۳۶)؛
۲. استهزای نشانه‌های الهی (غافر، ۸۱)؛
۳. مجادله به باطل (کهف، ۵۶)؛
۴. پایمال ساختن حق (همان)؛
۵. ایمان نداشتن به قرآن (سبأ، ۳۱)؛
۶. رویگردانی از فرمان‌های الهی (احقاف، ۳).

۵۸. سوره توبه را به حوادث ۱۱ سپتامبر ربط دادند. این، کار دشمنان اسلام بوده یا می‌توان

آن را از معجزات قرآن دانست؟

آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ سوره توبه درباره جریان مسجد ضرار است که عده‌ای از منافقین مدینه در مقابل مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسجدی بنا کردند که پایگاه منافقین باشد. برخی هم احتمال داده‌اند که آنان با دشمنان بیرونی اسلام مثل مسیحی‌های روم در ارتباط بودند. به‌رحال، این مسجد پایگاهی شد در مقابل پایگاه اصلی اسلام که مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود.

آیات ۱۰۷ و ۱۰۸، ویژگی‌های این دو مسجد و افرادش را بیان می‌کند و آیه ۱۰۹ که محل سؤال شماست، این دو مسجد را مقایسه می‌کند و می‌فرماید: «کسی که بنیانش را بر تقوا می‌نهد و کارش را بر اساس تقوا انجام می‌دهد و دنبال رضوان و رضایت و خشنودی خداوند است بهتر است [یعنی کسانی که مسجد پیامبر را ساختند] یا کسانی که بنیانشان بر لبه‌های یرتگاه جهنم است، درحالی‌که در آن سقوط می‌کنند؟ و خداوند ستمکاران را هدایت نمی‌کند.»^۱

در این آیه: ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانَهَارٍ بِهٖ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾، چند کلمه وجود دارد که موجب این پرسش شده

۱. توبه، ۱۰۹.

است که عبارتند از: «بنیان» به معنای ساختمان؛ «شفا» به معنای لبه چیزی؛ «جُرف» کنار نهر آب یا چاه را می‌گویند که زیر آن را خالی کرده باشند و «هار» به معنای شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است.

این بدان معناست که نفاق و منافقان، ظاهری زیبا دارند؛ اما محتوا و بنیان آن‌ها سست و در حال سقوط است. درحقیقت، این‌جا تشبیه روشنی شده است به این‌که کار بی‌ثبات منافقین، مثل کسی است که در لب پرتگاهی ایستاده و زیر پایش خالی شده و به‌زودی سقوط می‌کند که اشاره به جریان مسجد ضرار است. از آن‌سو، افرادی که بنیان کارشان براساس تقواست، درحقیقت، جای پای محکمی دارند و براساس «رضایت الهی» و تقوا کارشان را انجام می‌دهند. آن یکی در جهنم سقوط می‌کند و این یکی نجات می‌یابد و سعادت‌مند می‌شود. چنان‌که معلوم است این آیه بین مؤمنان و منافقان، تشبیه و مقایسه کرده است.

بنابر آنچه گذشت، این آیه از منظر تفسیری به جریانی مثل ۱۱ سپتامبر ارتباطی ندارد. این‌که برخی گفته‌اند خیابانی که این اتفاق در آن افتاده از لحاظ اسم شبیه بوده به «جُرفِ هار»^۱ یا این‌که برخی برای تأیید گفته‌اند آیه «۱۰۹» که دو عدد کشیده دارد («۱» و «۹») که شبیه برج‌های دوقلوست، به نظر می‌رسد این‌ها نوعی برداشت شخصی است؛ تشبیهاتی است که دلیلی برایش نداریم. ما آیات قرآن را نمی‌توانیم براساس نظر شخصی و برداشت شخصی خودمان تفسیر بکنیم و گرنه «تفسیر به رأی» می‌شود و تفسیر به رأی حرام است و در روایات متعددی از شیعه و اهل سنت و عده آتش بر آن داده شده است.

بنابراین، نمی‌توانیم بدون دلیل عقلی یا نقلی، آیات قرآن را تفسیر کنیم. و حق نداریم به علت تشابه لفظی، بدون این‌که معنای «لغت» ما را یاری کند یا روایتی در این‌جا باشد یا آیه دیگری آن را تفسیر کند یا دلیل علمی یا عقلی قطعی آن را حمایت کند، چیزی را به قرآن نسبت بدهیم. این‌گونه توجیهات، با اصول و قواعد تفسیر قرآن مطابق نیست و جنبه ذوقی دارد.

در تاریخ، هر روز شاهد حوادث گوناگون تلخ و شیرین هستیم. اگر هر واقعه‌ای را با ذوقیات خود با آیات قرآن تطبیق دهیم، علاوه بر این‌که خلاف قواعد و اصول تفسیر است، سبب سستی و سبکی درباره اعتقاد به این کتاب آسمانی خواهد شد. قرآن کریم، به کلیات، معیارها، افکار، اعمال، نتایج اعمال، دشمنی دشمنان و... اشاره کرده است و کمتر به جزئیات و وقایع پرداخته است. بنابراین، تطبیق وقایع و حوادث بر آیات قرآن، صحیح نیست.

۱. نام خیابان «جردن هاردن» است.

۵۹. در کتابی خواندم ابلیس و جن‌ها روی زمین به فساد مشغول بودند. مگر چه کسانی روی زمین بودند که جن‌ها روی زمین خون و خونریزی می‌کردند؟ ادامه‌ی مطلب نوشته بود ابلیس جزو کسانی بود که به اسارت گرفته شد، پس چه طور است که وقتی خداوند به فرشتگان و ابلیس دستور می‌دهد در برابر آدم سجده کنند و ابلیس سجده نمی‌کند، فرشتگان نمی‌دانستند که ابلیس از جنس آن‌ها نیست؟ مگر خودشان ابلیس را به اسارت نبرده بودند، پس چرا از هویت او باخبر نبودند؟

در باره موضوعات دینی باید دقت کنید که از چه منبعی اطلاعات کسب می‌کنید. به هر منبعی نمی‌توان اعتنا کرد. برای واضح شدن اصل مطلب، نکات زیر خدمتان ارائه می‌شود:

اولاً شیطان یا ابلیس «جن» بوده است، نه فرشته: ﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾؛ «پس سجده کردند جز ابلیس که از جن بود.»^۱ علاوه بر این، شیطان به تصریح خودش از جنس آتش بوده است؛ ولی در هیچ جای قرآن نیامده است که ملائکه و فرشتگان از آتش خلق شده باشند. هم‌چنین در قرآن تصریح شده که ابلیس عصیان کرد و حال آن‌که فرشتگان به دلیل ماهیت خلقتشان به هیچ‌وجه عصیان نمی‌کنند.

ثانیاً بر اساس آیات قرآن که طرح تفصیلی و تفسیر آن در این مجال ممکن نیست، جن مانند انسان موجودی انتخابگر و صاحب اراده است و هنگامی که بر سر دو راهی قرار گیرد، یکی را برمی‌گزیند.^۲ بنابراین، شیطان از آن‌جا که جن بوده است، موجودی انتخابگر و صاحب اراده بوده و می‌توانسته از فرمان خداوند سرپیچی کند.

ظاهر کلام الهی (حجر، ۳۰ و ۳۱) این است که ابلیس از فرشتگان استثنا می‌شود که این نشان می‌دهد ابلیس از فرشتگان بوده است. در مجموع محققین معتقدند که ابلیس از جن است و ماهیتی متفاوت با فرشتگان دارد؛ لذا در بررسی این آیات، گروهی معتقدند که فرشتگان و ابلیس - با هم - با یک امر، به سجده مأمور شده‌اند؛ اما از باب غلبه فرشتگان و اکثریت آن‌ها، در آیات الهی چنین تعبیر شده که به فرشتگان امر کردیم.^۳ گروهی دیگر معتقدند که اساساً دو امر شده است: یکی به فرشتگان و دیگری به ابلیس؛ اما در آیه، تنها امر اول ذکر شده است.

۱. کشف، ۵۰.

۲. اعراف، ۱۲.

۳. ذاریات، ۵۶؛ انعام، ۱۳۰؛ جن، ۱۴ و ۱۵ و ۱۱؛ بقره، ۲۴؛ تحریم، ۶؛ اعراف، ۳۸.

۴. حجر، ۲۸ و ۲۹.

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله نظر دیگری دارند. ایشان می‌فرمایند: «ابلیس [به جهت کثرت عبادت] در مقام و رتبه‌ای بود که فرشتگان در آن مقام قرار داشتند. (امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه می‌فرماید: ابلیس شش هزار سال خداوند را عبادت کرد که معلوم نیست از سال‌های دنیا بوده یا آخرت) و لذا متمایز از آنان نبود و امر به سجده متوجه همین مقام و مرتبه بود؛ اما ابلیس به دلیل مخالفت و عصیان از این مقام تنزل کرد و از فرشتگان متمایز شد. بنابراین، تعبیر حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه نیز به همین ملاک می‌تواند باشد. در واقع، حضرت می‌فرمایند: ابلیسی که در مقام و مرتبه، در رتبه ملائکه بود، به واسطه استکبار، از آن مرتبه تنزل نمود.»^۱

نکته درخور توجه این است که فهم معارف دینی از طریق دقت در همه متون دینی میسر است و آنچه از مجموع متون دینی فهمیده می‌شود ملاک است و همان‌طور که گذشت به صراحت قرآن، ابلیس از جن است؛ لذا مرحوم علامه با توجه به مجموع آیات در این باب این نظر را ارائه کرده‌اند؛ اما کتاب‌هایی که افراد غیر محقق می‌نویسند و بیشتر جنبه داستان‌پردازی دارد، چندان درخور اعتنا نیست.

۶۰. درباره علم (ارزش علم، چگونگی کسب علم، یافتن همت در راه کسب علم)، با توجه به

قرآن و روایات توضیح دهید.

علوم به دو قسمت تقسیم می‌شوند: یکی علوم دنیایی که هدف این علوم رسیدن به مقاصد مادی دنیوی است و دیگری علوم اخروی که هدف آن‌ها نیل به مقامات معنوی و وصول به مدارج عالی اخروی است. البته امتیاز هر یک از این علوم به امتیاز نیت‌ها و مقاصد آن‌هاست. خود علوم اخروی نیز از سه حال خارج نیست: یا از قبیل علوم و معارف الهی، نظیر توحید است یا از قبیل علم تهذیب نفس، تزکیه اخلاق و سلوک الی‌الله است یا از قبیل علم آداب و سنن عبودیت است. آباد نمودن جهان آخرت، بسته به این سه امر است.

مطابق این مقدمه که برگرفته از تعالیم انبیا و مستفاد از قرآن شریف است، علوم در هر درجه که باشند، راه‌های وصول به بهشتند. در واقع، رهرو هر علمی، رهرو راهی از راه‌های بهشت است؛ البته به این شرط که علم، راهی به سوی عمل باشد؛ حتی علم توحید، زمانی نافع است که انسان را از گناهان بازدارد و به انجام اعمال شایسته سوق دهد.

۱. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۰.

به تعبیر عرفا، اگر علوم مختلف در حدّ شناخت و معرفت باقی بماند، شریعت است؛ ولی اگر به عمل بینجامد و به قول شهید مطهری به ایمان تبدیل شود، «طریقت» یا ره‌پیمایی یا ره‌روی به‌سوی حق خواهد بود. به‌طور یقین، علم و شناخت، فقط روشنگر راه است؛ ولی اگر به باور قلبی و ایمان باطن تبدیل شود، انگیزه و حرکت ایجاد می‌نماید و تا حرکت نباشد وصولی نیز نخواهد بود:

عمل صالح ← ایمان ← شناخت

آثار علم نافع عبارتند از:

۱. علم به ما روشنایی و توانایی می‌بخشد.
 ۲. علم ابزار ترقی می‌سازد.
 ۳. علم به رهروی انسان، سرعت می‌بخشد.
 ۴. علم نمایاننده هست‌هاست و ما را با واقعیت‌ها آشنا می‌سازد.
 ۵. علم انقلاب بیرونی است.
 ۶. علم زیبایی عقل است.
 ۷. علم در مقابل هجوم بیماری‌ها، سیل‌ها، زلزله‌ها و توفان‌ها ایمنی می‌دهد.
 ۸. علم جهان را با انسان سازگار می‌کند.
- و... این‌ها آثاری است که بر علم مترتب است.^۱

اگر انسان از این ویژگی‌ها و خصوصیات بهره نبرد، به ایمان که شرط اول آن علم و شناخت است نمی‌رسد و در نتیجه، عمل شایسته‌ای نیز برای او حاصل نخواهد شد.

سخن را با گفتار رسول گرامی اسلام که درود عالمیان بر او باد به پایان می‌بریم: آن حضرت درباره ارزش علم و فرمانبرداری خدا می‌فرمایند: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ... بِهِ يَطَاعُ الرَّبُّ وَيَعْبُدُ، وَ بِهِ تُوَصَّلُ الْأَرْحَامُ، وَ يَعْرِفُ الْحَلَالَ مِنَ الْحَرَامِ، الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ تَابِعُهُ، يَلْهَمُ بِهِ السُّعْدَاءَ وَ يَحْرَمُهُ الْأَشْقِيَاءَ، فَطُوبَى لِمَنْ لَمْ يَحْرَمْهُ اللَّهُ مِنْهُ حَطُّهُ»؛^۲ «تحصیل دانش بر هر مسلمانی واجب است... با دانش است که پروردگار فرمانبری و پرستش می‌شود و با دانش است که پیوندهای

۱. برای کسب اطلاع بیشتر به کتاب *انسان و ایمان* شهید مطهری مراجعه نمایید.

۲. طوسی، محمد بن حسن، *امالی*، ص ۴۸۸.

خویشاوندی برقرار می ماند و روا از ناروا بازشناخته می شود. دانش پیشوای عمل است و عمل پیرو آن است. به نیک بختان دانش الهام می شود و شوربختان از آن محروم می شوند.»

اگر دانش این بهره ها را نداشت، به فرموده رسول مکرم اسلام ﷺ باید از آن به خدا پناه برد. «رسول الله ﷺ کان يقول: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَ قَلْبٍ لَا يَحْشَعُ...»^۱ «پیامبر خدا [که درود زبانی و تهنیت قلبی نثار او باد] می فرمود: بارخدایا، به تو پناه می برم از دانشی که سودی نبخشد و از دلی که خاشع نباشد.»

از نظر قرآن و روایات، علم وسیله است، نه هدف؛ آن هم وسیله ای که انسان را به کمال می رساند و دنیا و آخرت او را آباد می کند.

گفتنی است که ارزش هر علم به ارزش موضوع آن علم است. از این جهت، علوم الهی و دینی - با توجه به موضوع آن - از سایر علوم، اشرف و برتر است. البته این بدین معنا نیست که علوم دیگر بی اهمیت و بدون ارزش است و علم نیست. در نگاه کلی قرآن، هر علمی که انسان را به دنیاپرستی سوق دهد و به چنگال مادیات بسپرد و فهم و شعور او را به طرف خواب و عیش و نوش بکشاند و هدف نهایی او را تنها وصول به مادیات قرار دهد، چیزی جز ضلالت و گمراهی نیست. در قرآن کریم آمده است: ﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى﴾؛^۲ «این آخرین حد آگاهی آنهاست و خداوند به حال آن که از راه حق گمراه شده، آگاه است.»

پس علوم غیردینی نیز می تواند نقش آفرین باشد و موجبات سعادت آدمی را فراهم کند. این در صورتی است که هدف تلقی نشود، بلکه وسیله پیشرفت و رسیدن به کمال باشد. از طرف دیگر، علوم دینی نیز اگر طالب آن، قصدش رسیدن به دنیا باشد، موجب بدبختی انسان می شود. آموختن علم نباید برای رسیدن به دنیا باشد و کسی که منظورش از طلب علم، مال دنیا باشد، بهره اش همان است و در آخرت بهره ای ندارد. اگر کسی از علمی به فن و حرفه ای دست یافت و این فن وسیله رزق و ارتزاق او شد، این نه تنها مذموم نیست، بلکه خوب و مطلوب است؛ زیرا به وسیله فنش به جامعه خدمت می کند و به مردم نفع می رساند و در کنار آن با تلاش خود، روزی مقدرش را به دست می آورد.

۱. کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۸۵.

۲. نجم، ۳۰.

سخن دیگر در این زمینه این است که بالأخره ما در هر لحظه با عمل سر و کار داریم. عمل نیز باید به یک اساس و اصل تکیه کند. اگر عملی از پشتوانه نظری و عملی برخوردار نباشد، فاقد ارزش است. دستورالعمل قرآنی این است: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾؛^۱ «از چیزی که درباره آن دانش نداری، پیروی مکن.» بنابراین، پیش از عمل و رفتار، باید دانش و معرفت لازم را کسب کرد و آن‌گاه به عمل مبادرت ورزید. در تحصیل، تدریس، کار و حرفه و رفتار فردی و اجتماعی و در تمام شئون زندگی، در مرحله نخست باید «شناخت» و «معرفت» لازم را به دست آورد و گرنه ارزش عمل نامعلوم است.

فرد با اراده کسی است که دارای هدفی معقول باشد و تا موقعی که به آن نرسیده است، از تعقیب آن باز نایستد. مشکلات و موانع روانی یا مادی، به اراده و عزم او لطمه نزنند و از پیشرفتش جلوگیری نکند.

انسان در اولین گام، باید هدف یا اهداف دقیق و مشخص خود را از زندگی یا کاری که می‌خواهد انجام دهد، برای خویش ترسیم نماید. طبیعی است این هدف، باید معقول، قابل دستیابی، بدون افراط و تفریط، مطابق توان و استعداد فرد و واقع‌بینانه باشد؛ نه آن‌که آرمانی و بلندپروازانه و خارج از توانایی‌های وی باشد. در این صورت، در صحنه عمل وقتی با مشکلات و سختی‌های طاقت‌فرسا و خارج از توان خود روبه‌رو شد و با شکست‌های احتمالی به هدف مورد نظر خود دست نیافت، ناامید و دلسرد شده، از ادامه کار منصرف می‌گردد. هم‌چنین از انجام کارهای دیگر نیز دست می‌کشد و خود را ناتوان و بی‌اراده تلقی می‌کند.

دومین گام، شناخت توانایی‌ها و استعدادهای نهفته در وجود خویش است. همه ما در وجود خود، از استعدادهایی برخورداریم؛ کافی است این نیروها را بشناسیم و برای رسیدن به هدف، آن‌ها را به کار گیریم.

سومین گام، برنامه‌ریزی است. باید برای تمام کارها و فعالیت‌های شبانه‌روزی، برنامه‌ای مدون و منظم داشته باشید. بدین منظور از جدولی استفاده کنید که در ستون افقی آن، ساعات شبانه‌روز و در ستون عمودی، ایام هفته را یادداشت کرده و تمام کارهای روزانه را در آن درج کنید (از خواب و

استراحت تا عبادت، ورزش و تفریح، مطالعه کتب گوناگون، به ویژه کتبی که علاقه مند هستید و... هر فعالیتی را در زمان خاص خود در جدول بنویسید و هیچ زمانی را بدون کار و خالی نگذارید. هر روز صبح با نگاهی به آن برنامه، به اجرای دقیق آن پردازید و شبها قبل از خواب، آن را محاسبه و ارزیابی کنید. شایسته است هم چون یک محاسبه گر جدی و قاطع، فعالیت های روزانه و میزان موفقیت خود در انجام دادن کارها را بررسی کنید. در صورت موفقیت، خود را تشویق کنید و در صورت تخلف از برنامه و سهل انگاری در اجرا، خود را تنبیه نمایید.

چهارمین گام، «تلقین» است. تلقین به خود در تقویت اراده، اثر قابل ملاحظه ای دارد. بنابراین، هر روز جملاتی را به خود تلقین کنید؛ مانند: «من اراده لازم برای انجام کارهایم را دارم»، «هیچ چیز نمی تواند اراده ام را متزلزل کند»، «آنچه به نظرم انجام دادنی است، انجام می دهم و هیچ قدرتی نمی تواند مرا از آن باز دارد»، «اراده من هر روز محکم تر می شود»، «بر من لازم است که موفق شوم؛ زیرا موفقیت از آن نیرومندان است» و... .

پنجمین گام، توجه به تدریجی بودن تقویت اراده است. برای به دست آوردن اراده ای قوی و محکم، تدریجی بودن آن و نیاز به تمرین و ممارست، امری لازم و ضروری است. گمان نکنید می توانید به طور دفعی و بدون هیچ کوششی، به آن دست یابید. بنابراین، به راهکارهای عملی زیر توجه نموده، به آن ها عمل کنید:

راه های تقویت اراده:

۱. هر روز صبح دست کم بیست دقیقه به طور مرتب و در ساعتی معین ورزش کنید.
۲. سحرگاهان یا صبح گاهان، هر گاه که بیدار شدید، بی درنگ برخیزید و از رختخواب بیرون روید. حتی اگر خواب آلودگی مزاحمتان است، از اتاق بیرون روید و قدری نرمش کنید تا خواب آلودگی از بین برود.
۳. در صورت امکان، چند دقیقه پیش از اذان صبح از خواب بیدار شده، نماز شب بخوانید و اگر در آن وقت بیدار نشدید، قضای آن را به جا آورید.
۴. مقید باشید هر روز تعداد آیات معینی را قرائت کنید (همراه با تعقل و تدبیر)؛ مثلاً ۳۰ تا ۵۰ آیه. در صورت تمایل، در هفته های بعد به میزان آن بیفزایید.
۵. هرگز در کارها ناامید نشوید و با حالت تهاجمی برای پیگیری و به انجام رساندن کارهای ناقص و ناموفق، جدیت به خرج دهید.

۶. کارهایی را که به عهده می‌گیرید، ناتمام رها نکنید و آن‌ها را به نحو احسن و تا رسیدن به نتیجه مطلوب ادامه دهید.
۷. به ائمه علیهم‌السلام توسّل جوئید.

۶۱. قرآن کریم سیمای جوان را چگونه تبیین می‌کند؟

در آیات قرآن مجید، ۱۰ بار به «جوان» اشاره شده که در همه آن‌ها کلمه «فتی» و مشتقات آن (به معنی «جوانمرد») به کار رفته است. این تعبیر به نوبه خود، درس و تذکری مهم برای ماست؛ این که «جوان» در فرهنگ قرآن، «جوانمرد» است و باید اصول جوانمردی یعنی پاکی، گذشت، شهامت و رشادت را رعایت کند.

واژه «فتی» و مشتقات آن در قرآن درباره اشخاص و افراد گوناگونی به کار رفته که از این قرار است:

۳. حضرت ابراهیم (انبیاء، ۶۰)؛
- ۲ و ۳. دوست و رفیق حضرت موسی (کهف، ۶۰ و ۶۲)؛
۴. حضرت یوسف (یوسف، ۳)؛
۵. همراهان حضرت یوسف در زندان (یوسف: ۳۶)؛
- ۶ و ۷. اصحاب کهف (کهف، ۱۰ و ۱۳)؛
۸. خدمتگزاران حضرت یوسف در زمان پادشاهی (یوسف، ۶۲)؛
- ۹ و ۱۰. کنیزان مؤمن (نساء، ۲۵ و نور، ۳۳).

قرآن هنگامی که از فتوّت سخن به میان آورده، به اعتبار این که فتوّت شایسته جوانان است به این موضوع پرداخته است. قرآن در این خصوص، برای جوانان بهترین و زیباترین مثال‌ها را می‌زند؛ نخست مثال‌هایی درباره تعدادی از انبیا و کسانی که خداوند آن‌ها را برای رسالت و وحی خود برگزید و دوم مثال‌هایی درباره اولیای خداوند که آن‌ها را در عبادت خویش آزمود.

برای نمونه نخست می‌توان ابراهیم علیه‌السلام را مثال زد که به افق‌هایی دوردست رسید، آن‌ها را درک نمود، حقایق را کشف کرد و در ملکوت آسمان‌ها و زمین تأمل و تفکر نمود تا این که خدای تعالی حقیقت را بر وی آشکار ساخت و در نتیجه به خدا ایمان آورد و از بت‌ها و تمام مشرکان دوری

جست. خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^۱ «این چنین ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا اهل یقین گردد.» این گونه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام اسوه و الگو برای همهٔ جوانان موحد و شجاع و جوانانی است که از مشرکین و از گمراهی دوری می‌جویند.

مثال دوم قرآن کریم برای جوانان، حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام است. وی کسی است که هنگامی که به مرحلهٔ بلوغ و قوت رسید، خداوند متعال به او علم و حکمت داد. یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در برابر کشش‌های شهوانی و فریب مال و جاه، جوانی قوی، صابر و مقاوم بود و در برابر اذیت‌ها و طرد و رانده شدن و تهدید به زندانی شدن و تبعید، مقاومت کرد. خدای تعالی دربارهٔ او می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^۲ «و هنگامی که به مرحلهٔ بلوغ و قوت رسید، ما «حکم» و «علم» به او دادیم و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم و آن زن که یوسف در خانهٔ او بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیاست! (یوسف) گفت: پناه می‌برم به خدا، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته [آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنیم؟] مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند.»

مثال سوم، موسی عَلَيْهِ السَّلَام است که در خانهٔ فرعون زیست و در محیطی طاغوتی و سرشار از خوشگذرانی تربیت یافت؛ با وجود این، از ریشهٔ خویش که متصل به ریشهٔ الهی بود جدا نشد و بر آن باقی ماند. وی از یاری ظالمان دوری می‌جست و به یاری مستضعفین و مظلومان می‌شتافت و از آن‌ها دفاع می‌کرد و ضعیفان و محتاجان را یاری می‌کرد و دردها و سختی‌ها و هجرت و دوری را به‌خاطر هدف والای خویش تحمل می‌کرد. خداوند دربارهٔ او می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^۳

۱. انعام، ۷۵.

۲. یوسف، ۲۲ و ۲۳.

۳. قصص، ۱۴.

مثال چهارم، اصحاب کهف هستند که خداوند دربارهٔ ایشان فرموده است: ﴿تَخُنُّ نَقْصُ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا﴾؛^۱ «ما داستان آن‌ها را به حق برای تو بازگو می‌کنیم. آن‌ها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم و دل‌های آن‌ها را محکم ساختیم، در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است، هرگز غیر او معبودی را نمی‌پرستیم که اگر چنین گوییم، سخنی به گزاف گفته‌ایم.»

این نمونه‌ها و مثال‌های واقعی و زیبا و عبرت‌انگیز، از ابعادی مختلف دربارهٔ مفهوم صحیح فتوت و جوانمردی سخن می‌گویند. مفهوم درست جوانمردی، همان توحید در پرستش خدای یکتا و کنار گذاشتن عبادت خدایان دیگر است؛ هم‌چنین تسلط بر شهوت‌ها و میل‌ها و خواهش‌های نفسانی و یاری مظلومان و دفاع از آن‌هاست و نیز دست‌گیری از ضعیفان و نیازمندان و کنار زدن شجاعانهٔ ظالمان است.

این مفاهیم (فتوت و جوان و مضامین حقیقی آن‌ها) در کلام ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام نیز وارد شده است که برای نمونه یکی از آن سخنان، فرمودهٔ امام علی علیه‌السلام است: «نظامُ الْفُتُوَّةِ اخْتِمَالُ عَثْرَاتِ الْإِخْوَانِ وَ حُسْنُ تَعَهُدَاتِ الْجِيرَانِ»؛^۲ «شیرازهٔ جوانمردی، لغزش‌های برادران را تحمل کردن و به همسایگان خوب رسیدگی کردن است.» به‌همین خاطر، متصف شدن و مزین شدن به فتوت، زیباترین و نیکوترین زینت برای انسان است؛ هم‌چنان‌که حضرت علی علیه‌السلام فرموده است: «انسان به چیزی زیباتر از فتوت مزین نمی‌شود.»

در برابر این نمونه‌ها، خداوند در قرآن کریم مثال‌های دیگری می‌آورد که مربوط به جوانان منحرف، مغرور، گمراه، نادان و جاهل است؛ از جمله پسر نوح که خداوند متعال درباره‌اش می‌فرماید: ﴿وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرَلٍ يَا بُنَيَّ اذْكَبَ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ قَالَ سَأُوْىٰ اِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالٍ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾؛^۳ «او کشتی آن‌ها را از لابه‌لای امواجی هم‌چون کوه‌ها حرکت می‌داد. [در

۱. کهف، ۱۳ و ۱۴.

۲. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۷۲۳.

۳. هود، ۴۲ و ۴۳.

این هنگام [نوح فرزندش را که در گوشه‌ای قرار داشت فریاد زد: پسر من! همراه ما سوار شو و با کافران مباش! گفت: به کوهی پناه می‌برم تا مرا از آب حفظ کند، نوح گفت: امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست، مگر آن کس را که او رحم کند. در این هنگام، موجی در میان آن دو حائل شد و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت.»

مثال دیگری که قرآن برای جوانان منحرف از آن سخن می‌گوید، عاق والدین و سرپیچی از فرامین خداوند و گرفتار شدن در جهل و گمراهی است: ﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ وَبِكَ آمِنُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾؛ «کسی که به پدر و مادرش می‌گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می‌دهید که من روز قیامت مبعوث می‌شوم؟ در حالی که پیش از من اقوام زیادی بودند [و هرگز مبعوث نشدند] و آن‌ها پیوسته فریاد می‌کشند و خدا را به یاری می‌طلبند که وای بر تو! ایمان بیاور که وعده خدا حق است؛ اما او پیوسته می‌گوید: این‌ها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.»

به همین دلیل است که فرزند صالح جوان، نور چشم پدر و مادر است و در مقابل، فرزند فاسد، دشمن و مایه ضرر برای والدین است.

لازم به یادآوری است که با این‌که همیشه میزان عمر پسر از پدر و مادر کمتر است، معلوم نیست حتماً پسر، جوان باشد؛ شاید پدر پیر باشد و پسر نیز مسن باشد. بنابراین، «جوان» دانستن پسر نوح یا آن فردی که به والدین خود توهین می‌کرد، روشن نیست.

۶۲. سوره واقعه یعنی چه؟

پاسخ: «واقعه»، نام پنجاه و ششمین سوره قرآن است که به بیان حوادث قیامت پرداخته است. این سوره اوصاف و احوالات گروه‌های متعدد را بیان می‌کند و نعمت‌های بهشت و عذاب‌های جهنم را برای یک‌یک آنان توضیح می‌دهد. خود کلمه «واقعه» یعنی «واقع‌شونده» که مراد از آن، حوادث روز قیامت است. «واقع»، اسم فاعل است و «واقعه» مؤنث آن است. این نام از اولین آیه سوره واقعه گرفته شده است: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾؛ «وقتی که واقع شود آن حادثه واقع‌شونده.»

افزون بر آثاری که تلاوت آیات و سوره‌های قرآن به‌طور عموم در روح و روان و هدایت و

سعادت انسان دارد، هر کدام از سوره‌های قرآن، اثری ویژه و مخصوص خود نیز دارد. سوره واقعه نیز دارای آثار و برکات فراوانی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. در حدیثی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین می‌خوانیم: «من قرأ سورة الواقعة كتب ليس من الغافلين»؛^۱ «هر کس سوره واقعه را بخواند، درباره او نوشته می‌شود که این فرد از غافلان نیست.»

۲. در حدیثی از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «هر کس سوره واقعه را در هر شب جمعه بخواند، خداوند او را دوست دارد و او را نزد همه مردم محبوب می‌کند و هرگز در دنیا ناراحتی نمی‌بیند و فقر و آفتی از آفت‌های دنیا دامنگیرش نمی‌شود و از دوستان امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام خواهد بود.»^۲

۳. در حدیثی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «من قرأ سورة الواقعة كل ليلة لم تصبه فاقة ابدا»؛^۳ «هر کس سوره واقعه را هر شب بخواند، هرگز فقیر نخواهد شد.»

البته روشن است که این ثواب‌ها برای کسی است که در معانی آن سوره تدبیر کند و کوشش نماید جزو گروه‌های خوب، نظیر اصحاب یمین، اصحاب میمنه و... باشد.

برای آگاهی بیشتر در این باره به تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۱۹۴ مراجعه نمایید.

۶۳. «استغفرالله ربی و اتوب الیه» و «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» در کدام

سوره است؟

عبارتی که ذکر شده، صیغه استغفار است و آیه قرآن نیست. خداوند به ما می‌گوید: «اَسْتَغْفِرُوا»؛ یعنی: «استغفار کنید.» ما نیز فرمان خدا را گوش می‌دهیم و با عمل و زبان می‌گوییم: «اَسْتَغْفِرُالله...»؛ یعنی: «از خداوند طلب غفران می‌نمایم.» در قرآن، عبارت «استغفرالله ربی و اتوب الیه» نداریم؛ اما عبارت «استغفر» داریم که در آیات ۸۰ سوره توبه و ۹۷ سوره یوسف آمده است.

۱. حویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نورالتقلین، ج ۵، ص ۲۰۳.

۲. همان.

۳. همان.

همچنین عبارت «لا حول و لا قوة الا بالله العظیم» نیز در قرآن وجود ندارد؛ اما عبارت «ما شاء الله و لا قوة الا بالله» در آیه ۳۹ سوره کهف آمده دارد.

۶۴. فرق «ظلم» با «ذلت» در چیست؟

ظلم در لغت به معنای ستم کردن و بیداد کردن و اصل آن، به معنی ناقص کردن حق یا گذاشتن شیئی در غیر موضع خویش است. این واژه در قرآن کریم در هر سه معنا به کار رفته است:

الف) قرار دادن چیزی در غیر جای خودش: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ﴾^۱ «کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ستمی نیامیختند [اعتقاد به مبدأ را با ثنویت یا تثلیث یا تعدد ارباب یا عقاید قلبی را با فسق عملی، مخلوط و جابه‌جا نکرده‌اند] آن‌ها ایند که برایشان ایمنی است و آن‌ها هدایت یافتگانند.»

ب) کم و ناقص کردن: ﴿كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْهُنَّ أَكْلُهُنَّ وَ لَمْ تَظْلِمُنَّهُنَّ شَيْئاً وَ فَجَّرْنَا خِلَافَهُمَا نَهْرًا﴾^۲ «هر دو باغ میوه‌های خود را می‌آورند و از آن چیزی نمی‌کاهند، و میان آن دو [باغ]، نهرآبی روان ساختیم» و آیاتی دیگر که همین معنا را می‌رساند.

ج) ستم، جور، بیداد: ﴿لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعاً عَلِيماً﴾^۳ «خداوند، بدگویی بلند و آشکار را دوست ندارد؛ جز برای کسی که بر او ستم رفته باشد؛ و خدا شنوا و داناست.»

تعریف اصطلاحی ظلم: ظلم در اصطلاح، عبارت است از انحراف از جاده عدالت و عدول از کاری که سزاوار است به کاری ناسزاوار که موجب می‌شود شخص به منظور خویش نائل نگردد و بالأخره نومید و زیانکار شود. مرحوم ملا احمد نراقی نیز فرموده است: «ظلم به معنی کار بی‌جا کردن و تعدی نمودن از حد وسط [است]. ظلم به این معنی، جامع همه ذائل و ارتکاب هر یک از قبائح شرعی و عقلیه است و این ظلم به معنی اعم است. و از برای ظلم معنی دیگر است که عبارت از ضرر و اذیت رسانیدن به غیر است، از کشتن یا زدن یا دشنام و فحش دادن یا غیبت او کردن یا مال او را

۱. انعام، ۸۲.

۲. کهف، ۳۳.

۳. نساء، ۱۴۸.

به غیر حق تصرف کردن و گرفتن یا غیر این‌ها از کردار یا گفتاری که باعث اذیت غیر باشد. این، ظلم به معنی اخص است.»

ذُلّ - به ضم ذال - زبونی و خواری که در اثر فشار و ناچاری رخ می‌دهد. ذُلّ - به کسر ذال - حالتی است بعد از دشواری و سختی و نقطهٔ مقابل صعوبت است. ذُلّ هم چنین به معنای چموشی و توسنی است بدون فشار و زجر. خدای تعالی گوید: ﴿وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾؛ یعنی هم‌چون کسی که مقهور آن‌هاست باش که «جَنَاحَ الذُّلِّ» هم خوانده شده؛ یعنی: با پدر و مادر نرم خویی کن و فرمانبرشان باش.^۲ این متن، تعریفی است که در کتاب مفردات راغب ذکر شده و بیان می‌دارد که ذُلّت که از مادهٔ ذل است عبارت است از خواری و پستی‌ای که در اثر قهر و شدت و سختی برای فردی ایجاد می‌شود.

بنابراین، ظلم به معنای اوّل (که عبارت است از خروج از جادهٔ عدالت و عدول از کاری که سزاوار است به کاری که سزاوار نیست)، رابطه‌ای با معنای ذُلّت ندارد؛ ولی اگر معنای دیگر ظلم (که عبارت است از ضرر و اذیت رسانیدن به غیر) را در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم که در اثر ظلم شخصی به شخص دیگر، اگر طرفی که اذیت و آزار شده، زیر بار این ظلم برود، دارای صفت ذُلّت می‌شود.

شاید رابطهٔ ظلم و ذُلّت این‌گونه باشد که ظلم به اشخاص گاهی انظلام یعنی پذیرفتن ظلم را به همراه دارد که اگر چنین بود، ظلم‌پذیرندگان «ذلیل» خواهند بود. بنابراین، ظلم کردن عزّت نیست؛ ولی پذیرفتن ظلم ذُلّت است.

۶۵. فرق «عذاب الیم» با «عذاب عظیم» چیست؟

برای ارائهٔ پاسخی مناسب، دو مقدمه را بیان می‌کنیم و در ادامه به عبارات مذکور در پرسش شما می‌پردازیم.

مقدمهٔ نخست: مرگ و امور مربوط به آن، از جمله پاداش‌ها و کیفرها، همواره برای بشر در هاله‌ای از ابهام قرار داشته است؛ زیرا این مقوله خارج از تیررس عقل بشری و تلاش‌های تجربی وی

۱. اسراء، ۲۴.

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ قرآن، ص ۳۳۰.

قرار دارد. یگانه منبع موثق در این باره ادیان آسمانی و شرع مقدس است. پس اطلاعات و دانش ما از این محدودهٔ پر رمز و راز، تنها در چارچوب بیانات و گزارش‌های آیات قرآنی و روایات پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمهٔ معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ خلاصه می‌شود.

مقدمهٔ دوم: بسیاری از آیات قرآن که عذاب‌هایی را برای کیفر گناهان بیان کرده، از تعیین مصداق و جزئیات آن‌ها ذکر می‌کند؛ اما در عین حال با بیان صفاتی مختلف از این کیفرها، به تفاوت نوعی و سنخی آن‌ها اشاره کرده است که این تفاوت‌ها در چارچوب تناسب نوع گناه و کیفر آن قرار دارد. البته باید توجه داشت که کیفیت و کمیت کیفر و پاداش‌های اخروی با امور مادی محسوس بشری بسیار متفاوت است. پس اگر در آیات قرآن نعمت‌هایی هم‌چون خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و کیفرهایی هم‌چون سوختن با آتش بیان شده، نمی‌توان آن‌ها را از حیث کیفیت و کمیت با امور دنیوی مقایسه کرد.

با توجه به مقدمات پیشین، اینک به اصل پرسش می‌پردازیم.

عذاب الیم، عذاب عظیم: مجازات، گاهی دردناک است که آن را «عذاب الیم» می‌گویند؛ مانند شلاق زدن و آزار بدنی و گاهی پر سر و صداست که «عذاب عظیم» نامیده می‌شود؛ مانند مجازات در حضور جمعیت و...

روشن است که توصیف عذاب با یکی از صفات، با نوع گناه تناسب دارد؛ لذا در بسیاری از آیات قرآن، مجازات ظالمان با عنوان «عذاب الیم» آمده است؛ زیرا با دردناک بودن ظلم به بندگان خدا متناسب است. آن‌ها که گناهشان توهین‌آمیز است و هم‌چنین آن‌ها که دست به گناهان شدید و پر سر و صدا می‌زنند، مانند تهمت‌زنندگان، کیفری همانند آن دارند؛ یعنی «عذاب عظیم». منظور از ذکر مثال‌های فوق، نزدیک ساختن مطلب به ذهن است و گرنه مجازات‌های آن جهان با مجازات‌های این جهان، مقایسه‌پذیر نیست.^۱

۶۶. فرق صفت «عظیم» با «أعلى» و «کبیر» چیست؟

در کتاب قاموس قرآن آمده است: «عَظْمُ: (بر وزن عَنَب) بزرگی، خلاف صِغَر. راغب گوید: اصل آن از «كَبُرَ عَظْمَهُ» (استخوانش بزرگ شد) است. سپس به‌طور استعاره به هر بزرگ گفته شد؛ محسوس باشد یا معقول، عین باشد یا معنی.»^۲

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ۲۷ جلد، ج ۴، ص ۱۹۰.

۲. قرشی، قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۷، ماده «عظم».

بنابر این نظر، اصل عظیم به کبیر بازگشت می‌کند و ظاهراً فرقی بین این دو نیست؛ اما کتاب مجمع البحرین به فرقی بین دو صفت عظیم با کبیر - و نیز جلیل - خداوند اشاره کرده است که آن را ذکر می‌کنیم: «و الجلیل من أسمائه تعالی و هو راجع إلى کمال الصفات، كما أنَّ الکبیر راجع إلى کمال الذات و العظیم راجع إلى کمال الذات و الصفات»؛ «و جلیل از اسمای خدای تعالی است و این اسم به کمال در صفات برمی‌گردد؛ چنان‌که کبیر به کمال در ذات بر می‌گردد و عظیم به کمال در ذات و صفات برگشت دارد.»^۱

درباره صفت «أعلى» نیز مجمع البحرین می‌گوید: «... قال الشيخ ابوعلی: إن الاعلی نظیر الاکبر و معناه العالی بسلطانة و قدرته و کلّ دونه فی سلطانه و لا يقتضی ذلک المكان...»؛ «اعلی مثل اکبر است و معنایش بلندمرتبه به واسطه سلطان و قدرت است و همه چیز پایین‌تر از اوست در سلطنتش و این صفت اقتضای مکان ندارد...»^۲ از این ترجمه، فرق بین أعلى با دو صفت گذشته معلوم می‌شود: أعلى به علو مرتبه و مقام اشاره دارد و عظیم و کبیر به بزرگی و عظمت ذات و صفات اشاره دارد.

۶۷. آیه نور کدام است؟

آیه نور: آیه‌ای است که با ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۳ «خدا نور آسمان‌ها و زمین است»، شروع شده است.

۶۸. آیه لهو الحدیث کدام است؟

آیه لهو الحدیث: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾^۴ «و برخی از مردم، خریدار سخنان بیهوده و سرگرم‌کننده‌اند، تا بی‌هیچ علمی [دیگران را] از راه خدا گمراه کنند و آن را به مسخره گیرند؛ آنان برایشان عذابی خوارکننده است.»

۱. طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۸۹، ماده «ج ل ل»،

۲. طریحی، مجمع البحرین، ماده «ع ل و ی».

۳. نور، ۳۵.

۴. لقمان، ۶.

۶۹. آیه استرجاع کدام است؟

آیه استرجاع: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ «ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم.» آیه کامل آن، این است: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.^۱

۷۰. آیه سؤال کدام است؟

آیه سؤال: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛^۲ «اگر نمی دانید از اهل ذکر سؤال کنید.»

۷۱. آیه کتمان کدام است؟

آیه کتمان: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْأُهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾؛^۳ «آن گروه اهل کتاب، کتمان می نمایند آیاتی را که ما فرستادیم...»

۷۲. آیه عمران کدام است؟

آیه عمران: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾؛^۴ «به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان [زمان خودشان] برتری داد.»

۱. بقره، ۱۵۶.

۲. نحل، ۴۳.

۳. بقره، ۱۵۹.

۴. آل عمران، ۳۳.

سیری در آیات حجاب

احمد عابدینی

مقدمه

کندوکاو در آیات حجاب، آن هم یک جا و همه‌سویگرانه برای اهل نظر و فقه‌پژوهان می‌تواند ره‌گشا و پرفایده باشد و آنان را در دستیابی به زوایای گوناگون این گزاره مهم اجتماعی رهنمون سازد. کنار هم گذاردن آیات حجاب و درنگ بر روی آن‌ها و توجه به آغاز و پایان نشانه‌های پیوسته و ناپیوسته هر یک از آیات، بسیار روشنگر و ره‌گشا خواهد بود که در ضمن بحث، به آن‌ها اشاره خواهد شد.

نکته شایان توجه این است که در کنار هم قرار دادن و به ترتیب نزول آوردن آیات و دقت و درنگ روی آن‌ها، نشان خواهد داد که حکم حجاب، یک‌باره اعلام نشده، بلکه کم‌کم و با گذشت زمان و آماده شدن زمینه، بر قلب مبارک پیامبر ﷺ نازل شده است.

در مرحله نخست، در روزهای پایانی سال پنجم هجری قمری در جریان ولیمه ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بنت جحش (همسر طلاق داده شده زید بن حارثه)، آیه حجاب همسران پیامبر ﷺ بر آن حضرت نازل شد. همه مردان برابر دستور این آیه شریفه می‌بایست از پس پرده با همسران پیامبر ﷺ سخن بگویند.

در مرحله دوم، خویشاوندان نسبی از دایره این حکم بیرون شدند و اجازه یافتند با همسران پیامبر ﷺ بی آن‌که پرده‌ای در بین باشد، سخن بگویند.

در مرحله سوم، جلاب (چادر)، حقی برای همسران و دختران پیامبر ﷺ و زنان مؤمن قرار داده شد.

در مرحله چهارم، آیات سوره نور، احکام حجاب بانوان را به منزله تکلیف، روشن ساخت.

در مرحله پنجم، اجازه گرفتن برای ورود به محل استراحت بانوان محرم، مطرح شد.

در بحث روایات که همان شرح آیات از زبان معصومان علیهم‌السلام است تلاش شده تا نشان داده شود

که همهٔ محرم‌ها در یک سطح نیستند و بین رعایت پوشش در مواجهه با محرم‌های سببی و نسبی تفاوت وجود دارد که از بررسی آن‌ها چند نکته به دست می‌آید:

۱. در نگاه به بانوان محرم و اندازهٔ پوشش آنان در برابر محرمان، بین خویشاوندان نسبی و سببی تفاوت است؛ یعنی هیچ‌گاه پوشش مادر نزد فرزند، همانند پوشش مادرزن در نزد داماد نیست.
۲. این که گفته می‌شود محرمان - چه سببی و چه نسبی - می‌توانند به همه‌جای بدن یکدیگر به جز عورت و شرمگاه، نظر بیفکنند، سخنی است بی‌دلیل. این بخش از بحث مقداری به درازا کشید که چاره‌ای نبود؛ زیرا فقیهان روزگار ما، آن‌گونه که از حاشیه‌های عروۃ/سوتقی بر می‌آید، همه، برخلاف این، نظر دارند؛ از این رو، ضروری بود که دلایل این مسئله به‌طور کامل بررسی شود.
۳. روایات رسیده از معصومان علیهم‌السلام در این موضوع، سخنی غیر از آنچه از آیه‌های حجاب فهمیده می‌شود، بیان نکرده‌اند.

۴. از ملاک‌ها و معیارهای به‌دست‌آمده از بحث و کندوکاو در آیات شریف، در گزاره‌های جدید و مسائل نوپیدا بهره بردیم و آن‌ها را به‌گونه‌ای استدلالی، شرح دادیم. به‌عنوان مثال، تفاوت بین عکس و صاحب عکس و فیلم شخص و خود شخص بیان شده است.

ترتیب نزول آیات حجاب

مرحلهٔ نخست

تا پیش از سال پنجم هجری قمری، بر زنان مسلمان واجب نشده بود که حجاب داشته باشند. آنان با همان لباس معمول و مرسوم آن زمان، در جامعه حاضر می‌شدند، با مردان سخن می‌گفتند و حتی با آنان بر سر یک سفره می‌نشستند و از یک ظرف غذا می‌خوردند؛ تا این‌که در سال پنجم هجری قمری، پس از ازدواج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با «زینب بنت جحش» خداوند، حجاب را بر زنان حضرت قرار داد و به مؤمنان دستور داد که هرگاه از همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چیزی خواستید، از پشت پرده بخواهید: ﴿ذَلِكُمْ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾، سپس دلیل این دستور را چنین بیان فرمود: ﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ﴾^۱.

نکته: پیش از نازل شدن آیهٔ حجاب، در همین سورهٔ شریف، آیات دیگری نازل شده که در آن‌ها،

شأن همسران پیامبر ﷺ در صورت نگه‌داشت تقوای الهی، از شأن دیگر زنان برتر دانسته شده است و به همسران پیامبر ﷺ دستور داده شده که از حجره‌ها - مگر برای کارهای ضروری - خارج نشوند و با مردان، با ناز و کرشمه سخن نگویند و بسان دوران جاهلیت نخستین، خود را نیارایند: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقَدْ فِي بَيْوتِكُنَّ وَلَا تَبَرُّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ «ای همسران پیامبر، شما مانند هیچ‌یک از زنان [دیگر] نیستید. اگر سر پروا دارید، پس به ناز سخن مگویید تا آن که در دلش بیماری است طمع ورزد؛ و گفتاری شایسته گویند و در خانه‌هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینت‌های خود را آشکار نکنید.»

مرحله دوم

در پی نازل شدن حکم حجاب درباره همسران رسول خدا ﷺ و باز داشته شدن مردان از مستقیم سخن گفتن با آنان و دستور به نگاه نکردن به ایشان - که ظاهراً گویا این حکم، همه حتی پدران، برادران و خویشان همسران رسول خدا را در بر می‌گرفت - این پرسش‌ها مطرح شد: آیا پدران همسران رسول خدا ﷺ از دیدن دختران خود باز داشته شده‌اند؟ آیا برادران همسران رسول خدا ﷺ، حق دیدن خواهران خود را ندارند؟ آیا پسران همسران پیامبر ﷺ که از شوی پیشین همسران ایشان هستند، دیگر اجازه ندارند مادران خود را ببینند؟ آیا زنان مؤمن، بسان مردان مؤمن باید از پس پرده با همسران پیامبر ﷺ سخن بگویند؟ یعنی آیا همان‌گونه که «یا ایها الذین آمنوا»، زنان و مردان با ایمان را در بر می‌گیرد و تنها از باب «تغلیب» ضمیرها، مذكر آمده است، در «اذا سألتموهن» ضمیر مخاطب از باب «تغلیب» به صورت مذكر آمده است؛ ولی در واقع زنان را هم شامل می‌شود و برابر این حکم، زنان مؤمن نیز باید از پس پرده با همسران رسول خدا ﷺ سخن بگویند یا این‌که این حکم ویژه مردان است؟

در پی بروز این‌گونه پرسش‌ها و شبهه‌ها، این آیه شریفه بر قلب مبارک رسول خدا ﷺ فرود آمد: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أُنْثَاءٍ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا

نِسَائِهِنَّ وَ لَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَ اتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا؛^۱ «بر زنان دربارهٔ پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان [هم‌کیش] و بردگانشان گناهی نیست [که دیده شوند]؛ و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است.»

چند نکته

الف) پنج گروه نخست از گروه‌های نام‌برده شده، همانانی هستند که به محرمان نسبی معروف‌اند. بنابراین، حکم حجاب برای زنان پیامبر ﷺ بدین منظور نبوده که آنان خود را از تیررس چشم محرمان نسبی دور نگه دارند. به دیگر سخن، همسران رسول خدا وظیفه ندارند که با محرمان نسبی خود از پس پرده سخن بگویند. آنان همان‌گونه که پیش از این اجازه داشته‌اند و بر آنان روا بوده که بدون حجاب و پرده با محرمان نسبی خود سخن بگویند، اکنون نیز که به همسری پیامبر ﷺ در آمده‌اند و آیه حجاب برای آنان نازل شده، باز می‌توانند با محرمان نسبی، بی‌پرده سخن بگویند.

ب) تکلیف در پس پرده قرار گرفتن، متوجه همسران رسول خداست، نه مردان. به عبارت دیگر، همسران آن حضرت باید خود را در پس پرده نگه بدارند، نه این‌که مردان وظیفه داشته باشند نگاه نکنند. از این رو، به جای «لا جناح علی آبائهن» که کوتاه‌تر و آسان‌تر بود، عبارت «لا جناح علیهن فی آبائهن» آمد تا نشان دهد آن‌گاه که گناهی هست، آن گناه بر زنان پیامبر است.

در جملهٔ آخر، خداوند خطاب به زنان آن حضرت فرمود: «واتقین الله»؛ یعنی شما زنان باید تقوای الهی را پیشه کنید و خود را در پس پرده قرار دهید و نفرمود: «واتقوا الله»؛ یعنی شما مردان یا شما مردان و زنان باید تقوای الهی را پیشه کنید و چشم ندوزید.

بنابراین، روایت‌هایی که برابر آن‌ها رسول خدا ﷺ به همسران خود فرمود: از این مکتوم نابینا روی بگیرند و خود را در پس پرده حجاب نگه دارند، از همین باب است، نه این‌که از آن احادیث بتوان تنقیح مناط کرد و دستور کلی واجب یا مستحب برای تمامی زنان استفاده کرد؛ زیرا تنقیح مناط در جایی است که احتمال ویژگی برای مصداق وجود نداشته باشد؛ درحالی‌که احتمال ویژه بودن مصداق، در این‌جا بسیار قوی است.

اکنون برای روشن تر شدن بحث، روایات واقعه دیدار ابن مکتوم را از پیامبر ﷺ بازگو می‌کنیم: «استأذن ابن مکتوم علی النبی ﷺ و عنده عائشة و حفصة. فقال لهما: قوما فادخلا البيت. فقالتا: أنه اعمی. فقال: ان لم یرکما فانکما تریانه»؛^۱ ابن مکتوم از محضر پیامبر ﷺ اجازه ورود گرفت. این در حالی بود که عایشه و حفصه نزد پیامبر بودند. پیامبر ﷺ به آن دو فرمودند: برخیزید و داخل اتاق شوید. آن دو گفتند: او نابیناست. حضرت فرمودند: اگر او شما را نمی‌بیند، شما او را می‌بینید.

از ام سلمه روایت شده که گفته است: «كنت عند رسول الله ﷺ و عنده میمونة. فاقبل ابن ام مکتوم. و ذلك بعد ان امر بالحجاب. فقال: احتجبا. فقلنا: یارسول الله الیس اعمی لایبصرنا؟ قال: افعمیا وان اتما الستما تبصرانه؟»^۲ من و میمونه نزد رسول خدا ﷺ بودیم که ابن مکتوم وارد شد. این حادثه پس از دستور به حجاب بود. پیامبر ﷺ فرمود: در پس پرده حجاب روید. گفتیم: ای رسول خدا، آیا او نابینایی که ما را نبیند، نیست؟ فرمود: آیا شما نیز نابینا هستید؟ آیا شما او را نمی‌بینید؟

همان‌گونه که پیش از این یادآور شدیم، این روایات به فرض این‌که در صدد بیان مسئله فقهی باشد و بر فرض صحت سند، ویژه همسران پیامبر ﷺ است و به هیچ‌روی دیگر زنان مسلمان را در بر نمی‌گیرد و تنقیح مناط و سریان دادن حکم به تمامی زنان مسلمان، دلیل می‌خواهد.

ج) در مراد از «نسائهن» اختلاف است. در مجمع البیان دو قول نقل شده است:

۱. مراد زنان هم‌کیش یعنی زنان مؤمن است، نه زنان یهودی و نصارا؛ زیرا آنان زنان پیامبر ﷺ را می‌بینند و برای شوهران خود وصف می‌کنند. این، قول از ابن عباس است.
۲. مراد، همه زنان است.

از روح المعانی نیز دو قول به دست می‌آید:

۱. قول ابن عباس؛ یعنی زنان هم‌کیش.
۲. زنان خویشاوند و وابستگان و بیوسته‌های به آنان: وفي البحر: دخل فی «نسائهن» الامهات و الاخوات و سایر القربات و من يتصل بهن من المتصرفات لهن و القائمات بخدمتهن؛^۳ مادران، خواهران و دیگر خویشاوندان و زنانی که برای آنان کار می‌کنند و به خدمت آنان و خدمتگزار آنان هستند، در «نسائهن» داخلند.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط. الإسلامیة)، ۸ جلد، ج ۵، ص ۵۳۴.

۲. حویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور النقلین، ۵ جلد، ج ۳، ص ۵۸۸.

۳. آلوسی بغدادی، تفسیر روح المعانی، ج ۱۱، ص ۲۵۱.

بررسی: قول دوم روح/معانی با لفظ آیه سازگارتر است؛ زیرا اگر مراد همه زنان بود، نیازی به ضمیر «هن» وجود نداشت؛ بنابراین یا مراد، زنان هم‌کیش است یا زنان وابسته؛ ولی با توجه به کثرت استعمال این لفظ در احادیث، قول دوم به ذهن نزدیک‌تر است.

مرحله سوم

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾^۱ (ای پیامبر، به همسران و دختران خود و زنان مؤمنان بگو چادرهایشان را بر خود فرو گیرند، این نزدیک‌تر است برای این که شناخته شوند و مورد آزار و اذیت قرار نگیرند و خدا آمرزندهٔ مهربان است.)

تاکنون روشن شد که همسران پیامبر ﷺ می‌باید خود را در پس پرده نگه دارند و تنها با خویشان نسبی و زنان مؤمن و بردگان می‌توانند بدون پرده روبه‌رو شوند.

این وظیفه، شرافت و ویژه‌ای بود که شامل زنان پیامبر ﷺ شده بود؛ همان‌گونه که پیش از این نیز شرافت‌ها و وظایف دیگری پیدا کرده بودند؛ از جمله شرافت‌ها، ام المؤمنین بودن: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾^۲، مساوی نبودن با دیگر زنان مسلمان در کيفر و پاداش، البته به شرط داشتن تقوا: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾^۳. از سوی دیگر، از جمله وظیفه‌هایی که بر همسران پیامبر مقرر شده، به ناز و کرشمه سخن نگفتن با مردان و پسندیده سخن گفتن: ﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ... وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾، خارج نشدن از خانه: ﴿فِي بيوْتِكُنَّ﴾؛ و به‌گونه دوران جاهلی، خود را نیاراستن: ﴿لَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾. به‌هرحال، بخشیدن شرافت بدون قرار دادن وظیفه و تکلیف ویژه، نبوده است.

حال پس از فراخواندن «امهات المؤمنین» به حجاب که هم شرافت و امتیاز بوده و هم تکلیف و وظیفه، همین وظیفه و امتیاز را به دیگر زنان مؤمن نیز بخشیده است تا آنان از شرافت بهره‌مند گردند و قدر و منزلت آنان شناخته شود و جوانان و ولگردان، با آنان برخوردی دور از ادب و آزاردهنده نداشته

۱. احزاب، ۵۹.

۲. احزاب، ۶.

۳. احزاب، ۳۲.

باشند و دریابند که اینان، زنان باشخصیت و شریف و پاک هستند و نباید به هیچ روی، آزرده و اذیت شوند. از این رو، حجاب جایگاهی ویژه دارد و برای زنان مؤمن شرافت به شمار می آید. چنین بود که زنان مدینه از این دستور خداوند استقبال کردند و به سرعت مقنعه‌ها و چادرهای سیاه تهیه نموده، خود را با آن‌ها پوشاندند.

ام سلمه می‌گوید: «لما نزلت هذه الآية: ﴿يَدْنِينَ عَلَيْهِنَ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ﴾، خرج نساء الانصار كأنّ علی رؤسهن الغربان من اکیسیة سود یلبسناها»^۱ «وقتی آیه شریفه «خود را با چادرها فرو پوشانید» نازل شد، زنان انصار از خانه‌ها خارج شدند، به گونه‌ای که گویا کلاغ‌های سیاه بر روی سر آنان نشسته‌اند؛ به خاطر لباس‌های سیاهی که پوشیده بودند.» مانند همین سخن از عایشه نیز روایت شده است.^۲ بی‌گمان جنبه شرافتی و حق بودن حجاب از جنبه تکلیفی آن بیشتر بوده است؛ از این رو، در پی اعلام حکم حجاب، وعده بهشت برای پیروی‌کنندگان از این دستور و وعده عذاب برای مخالفان آن، مطرح نشد؛ بلکه دلیل عقل‌پسند و عرف‌پسند مطرح شد: ﴿ذلک ادنی ان یعرفن فلا یؤذین﴾؛ برای شناخته شدن و اذیت نشدن، این بهتر است.

به دلیل این‌که جنبه شرافتی و حق بودن حجاب، بیشتر مد نظر بوده است، زنان مدینه برای جلوه‌گر شدن ابهت و حشمت خود، چادر سیاه بر سر افکندند؛ با این‌که پیامبر ﷺ نفرموده بود چادر سیاه بر سر افکنند؛ به ویژه این‌که پوشش سیاه به سبب جذب حرارت خورشید، برای سرزمینی چون شبه‌جزیره عربستان مناسب نیست. بنابراین، تنها توجیهی که برای این‌گونه لباس وجود دارد، پیدا کردن ابهت و حشمت و استفاده کامل از این حق است. البته این احتمال نیز وجود دارد که چون پارچه‌ها معمولاً از موی بز و نظایر آن بوده، سیاهی در آن جلوه بیشتری داشته است.

حق و شرافت بودن حجاب و چادر، به قدری بر تکلیف بودن آن برتری داشته که حتی عمر بن خطاب، خلیفه دوم مسلمانان، گمان می‌کرد چادر حق است، نه تکلیف؛ از این رو، به کنیزکان اجازه پوشیدن چادر نمی‌داد: «کان عمر بن الخطاب، لایدع فی خلافته أمة تقنع و یقول انما القناع للحرائر لکیلا یؤذین»^۳ «عمر بن خطاب، در زمان زمامداری‌اش به هیچ روی اجازه نمی‌داد که کنیزان مقنعه

۱. سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۱.

۲. همان.

۳. همان.

بیوشند و می‌گفت: مقنعه، ویژه زنان آزاد است تا شناخته شوند و آزار نشوند.» انس می‌گوید: «رأی عمر جاریة مقنعة فضربها بدرته وقال القی القناع لاتشبهین بالحرائر»؛^۱ «عمر کنیزی را دید که مقنعه بر سر کرده بود، با تازیانه‌اش او را زد و گفت: مقنعه را بردار و خود را به زنان آزاد همانند نساز.» در این نوع تفکر، عمر تنها نیست و دیگران نیز چنین برداشتی از حکم حجاب داشته‌اند. برای نمونه از ابن شهاب پرسیدند: آیا کنیز ازدواج می‌کند و سرخود را می‌پوشاند؟ وی در پاسخ، آیه شریفه ﴿یا ایها النبی قل لازواجک...﴾^۲ را تلاوت کرد و گفت: «فنهی الله الاماء ان یتشبهن بالحرائر»؛^۳ «خداوند کنیزان را از این که خود را همانند زنان آزاد در آورند، بازداشته است.»

نکته: از پرسش و پاسخ روشن می‌شود که پرسش کننده می‌دانسته است کنیز تا شوهر نکرده، حق ندارد چادر سر کند؛ از این رو، حکم کنیز شوهر کرده را می‌پرسد که آیا کنیز با ازدواج کردن به شرف پوشیدن چادر نائل می‌شود. ابن شهاب پاسخ می‌دهد: کنیزکان، چه ازدواج کنند و چه ازدواج نکنند، از این حق، بهره‌ای نخواهند داشت.

نکته مهم: ما اکنون بر آن نیستیم که کار خلیفه دوم را موجه جلوه بدهیم یا به بوتۀ نقد بگذاریم. هم چنین بر آن نیستیم از روایی و ناروایی برده‌داری و شبهاتی که در این باب وجود دارد، سخن بگوییم؛ بلکه اکنون سخن در این است که آیا حجابی که بر همسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دختران آن بزرگوار و زنان مؤمن قرار داده شده، تنها یک تکلیف و اجبار تعبّدی و شرعی بوده یا تنها حق و شرافت بوده و در آن الزامی راه نداشته است یا این که حق و تکلیف، همراه هم بوده است.

روشن شد که بنا بر نگرش عمر بن خطاب و ابن شهاب، چادر و حجاب، حق و شرافت است و ویژه زنان آزاد و کنیزان از آن بهره‌ای ندارند. به دیگر سخن، عمر بن خطاب و دیگر همفکران وی، پوشیدن چادر را مانند «آزادی» و لازمه آن می‌دانسته‌اند و می‌پنداشته‌اند همان گونه که کنیز از آزادی محروم است، از پوشیدن چادر و مقنعه نیز محروم است یا همان گونه که کنیز از داشتن مال و مالک شدن محروم است، از داشتن حجاب و پوشیدن چادر نیز محروم است.

در برابر این قول، احتمالات و دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارد؛ مثلاً چه بسا حجاب، حق همراه با تکلیف باشد؛ همان گونه که آزادی حق همراه با تکلیف است. آن جا که شخص می‌خواهد

۱. همان.

۲. همان.

خود را بنده دیگران قرار دهد و با دست خود، ریسمان بردگی را برگردن خود بیندازد، خطاب «ولاتکن عبد غیرک قد جعلک الله حراً»^۱ (برده غیر نباش؛ خداوند تو را آزاد قرار داده است)، وی را به برخورداری از آزادی و زدودن بند بردگی مکلف می‌کند و آزاد بودن را بر او تکلیف می‌شمارد. از آن سو، آن‌جا که جایگاه آزادی شناخته شده است و افراد ارزش آن را می‌دانند، به هر قیمتی از آن پاسداری می‌کنند و برای آزاد زیستن، از همه چیز خود در می‌گذرند. حتی به این پندار و گمان که فرزندان‌شان هم پس از چند نسل آزاد زندگی کنند و آزادانه سرنوشت خود را رقم بزنند، حاضرند خود را به کشتن بدهند و از اساسی‌ترین حق که حق حیات است، خود را محروم سازند تا شاید نسیمی از آزادی به فرزندان و نسل‌های بعدی‌شان بوزد. این‌جا، جای تکلیف نیست و کسی به آزادی‌زیستن تکلیف نمی‌کند.

نتیجه: حجاب و چادر می‌تواند هم حق بشری باشد و هم حق الهی؛ یعنی اگر کسی خواست از آن حق بهره ببرد و به این پایه از رشد و عقل رسید که پوشش را مصونیت دانست نه محدودیت، شرافت دانست نه پستی و... از حق خود که همان استفاده از چادر است، به خوبی بهره می‌برد و نیازی به امر و نهی ندارد. چنین کسی حجاب را سرمایه خود می‌داند و از آن دفاع می‌کند؛ ولی اگر کسی به این پایه نرسیده است، شرع در قامت دوستدار و خیرخواه او، او را به داشتن حجاب وا می‌دارد.

مثال روشن و فقهی پذیرفته‌شده از سوی همگان، مسئله حق الحضانه است. به باور مشهور، نگهداری کودکان تا دو سالگی بر عهده مادر است و پس از دو سال، حق نگهداری دختر تا هفت سال با مادر و آن‌گاه با پدر است و حق نگهداری پسر، پس از دو سال، مطلقاً با پدر است.^۲ حال، اگر به پرونده‌های اختلافی دادگستری در این باب نگریم، روشن می‌گردد که بیشتر اوقات مادر، خواهان افزایش زمان نگهداری است و حاضر است برای رسیدن به این خواست خود، بهای سنگینی را بر عهده گیرد. در این صورت، هیچ سخنی از تکلیف به میان نمی‌آید و همه بحث‌ها درباره مصالحه و راضی کردن پدر برای واگذاری این حق به مادر است و سخن از جایز بودن و نبودن دریافت وجه در برابر این واگذاری، حق است. در این حال، اگر مصداقی پیدا شد که نه پدر و نه مادر، هیچ‌کدام

۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، *تحف العقول*، ص ۷۷؛ صبحی صالح، *نهج البلاغه*، نامه ۳۱، آخر نامه.

۲. البته این دیدگاه از نظر نگارنده محل نقد جدی است و دلایل آن مخدوش دانسته شده است. برای آگاهی بیشتر در این باره مراجعه کنید به: *مجله پیام زن*، شماره‌های ۱۳۰، ۱۳۱ و ۱۳۴.

حاضر نباشند کودک را سرپرستی و نگهداری کنند، مسئله تکلیف مطرح می‌شود و شرع و قانون، پدر یا مادر یا هر دو را می‌دارد که مصالح کودک را رعایت کنند.

بر این اساس، حجاب، بسان حق نگهداری کودک می‌تواند هم حق باشد و هم تکلیف؛ اگرچه باز جای این پرسش‌ها باقی است که آیا این حق و تکلیف، در محدوده زنان آزاد است و کنیزکان را در بر نمی‌گیرد یا گسترده است و آنان را هم شامل می‌شود. آیا این حق، مانند حق نفس کشیدن و حق بقای حیات است که همگانی است یا مانند حق نگهداری کودک است که شخصی و تنها برای پدر و مادر است؟

اکنون برای بهتر روشن شدن معنای آیه شریفه، شأن نزول آن را بررسی می‌کنیم:

۱. تفسیر علی بن ابراهیم: «فانه كان سبب نزولها أنّ النساء كن يخرجن الى المسجد ويصلين خلف رسول الله ﷺ إذا كان بالليل خرجن الى صلاة المغرب والعشاء الآخرة والغداة يقعد الشباب لهن في طريقهن فيؤذونهن ويتعرضون لهن فأنزل الله: يا ايها النبي... وكان الله غفورا رحیما»؛ سبب نزول آیه این بود که زنان برای گزاردن نماز، پشت سر رسول خدا ﷺ از منزل خارج می‌شدند و شب‌هنگام که برای گزاردن نماز مغرب و عشا و صبح به سوی مسجد روان می‌شدند، جوانان بر سر راه آنان می‌نشستند و به آزار و اذیتشان می‌پرداختند. در این هنگام، خداوند این آیه شریفه را نازل فرمود.

۲. تفسیر روح المعانی: «روی عن غیر واحد أنه كانت الحرّة والأمة تخرجان ليلاً لقضاء الحاجة في الغيطان وبين النخل من غير امتياز بين الحرائر والاماء وكان في المدينة، فساق يتعرضون للاماء و ربما تعرضوا للحرائر. فاذا قيل لهم، يقولون حسبنا هن اماء فأمرت الحرائر يخالفن الاماء بالزى والتستر، ليحتمن و يبهتن فلا يطمع فيهن»؛^۲ از کسان بسیار نقل شده که زنان آزاد و کنیز، شب‌هنگام برای دستشویی به گودال‌ها و بین درختان خرما می‌رفتند و فرقی بین زنان آزاد و کنیز نبود. در مدینه فاسقانی بودند که به آزار و اذیت کنیزکان می‌پرداختند و چه بسا زنان آزاد را نیز آزار می‌دادند. هنگامی که به آنان گفته می‌شد: این زن آزاد بوده و چرا با او به ناشایست برخورد کرده‌اید، در پاسخ می‌گفتند: گمان کردیم که کنیز است. از این رو، به زنان آزاد دستور داده شد پوشش و شکل لباس خود را تغییر دهند تا از کنیزکان باز شناخته شوند و با حشمت و ابهت جلوه کنند تا کسی بر آنان طمع نرزد.

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۱، ۲۶۴.

۳. تفسیر الدر المنثور: زنان پیامبر ﷺ شباهنگام برای برآوردن نیازهای خود [دستشویی رفتن] از منزل خارج می‌شدند. گروهی از منافقان به آزار و اذیت آنان می‌پرداختند. به منافقان اعتراض شد، آنان پاسخ دادند: ما تنها متعرض کنیزکان می‌شویم. آن‌گاه این آیه نازل شد.^۱

چند نکته

۱. این شأن نزولها، با یکدیگر سازگارند؛ زنان، هم برای گزاردن نماز در مسجد از منزل بیرون می‌رفته‌اند و هم برای کارها و برآوردن نیازهای دیگر.
۲. از شأن نزولها به دست می‌آید که آیه شریفه، زنان را به‌طور کلی از بیرون رفتن از منزل باز نداشته است و حتی زنان پیامبر ﷺ که فرمان «قرن فی بیوتکن» را داشته‌اند، برای نیازهایشان از منزل بیرون می‌رفته‌اند. زنان پیامبر ﷺ و دیگر زنان مؤمن، از نماز جماعت و مانند آن باز داشته نشده‌اند، با افراد لایالی نیز سر جنگ نبوده است؛ بلکه به‌خاطر رفتار ناشایست بی‌بندوباران و آزار و اذیت نمازگزاران، راه سومی ارائه شده که همانا بیرون رفتن با چادر است.
۳. کنیزان از پوشیدن چادر و پوشاندن سر با مقنعه، حتی در حال گزاردن نماز که عبادت فردی است، معاف شده‌اند.
- چون در شأن نزول دوم آمده بود که زنان آزاد و کنیزکان یک گونه لباس بر تن داشته‌اند، به دست می‌آید زنان تا آن زمان با سرهای برهنه و باز و با همان پوشش مرسوم زمان خود، نماز می‌خوانده‌اند و از منزل بیرون می‌رفته‌اند.
۴. پوشیدن چادر تکلیف و تحمیل نبوده، بلکه برای شناخته شدن شخصیت زن بوده و نمایانگر آزادی، پاکدامنی و نشان امتیاز و آزادگی وی بوده است.

بررسی واژه‌ها

حال، مناسب است واژگان اصلی آیه شرح داده شود:

جلیباب: برای جلیباب در کتاب‌های لغت و تفسیر، معانی و نمونه‌های گوناگونی ذکر شده است:
در روح المعانی چند معنی برای جلیباب آورده شده است: «۱. آنچه از بالا تا پایین را پوشاند؛

۱. سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۲۱.

مانند چادر؛ ۲. مقنعه؛ ۳. ملحفه؛ ۴. هر لباسی که زن، آن را روی لباس‌هایش بپوشد؛ مانند روپوش و...؛ ۵. هر آنچه با آن پوشش انجام بگیرد، چه عبا باشد و چه غیر آن؛ ۶. لباسی گشادتر از سرپوش و کوچک‌تر از رداء.^۱

تفسیر مجمع‌البیان: الجلباب: «خمار المرأة الذي يغطي رأسها و وجهها اذا خرجت لحاجة»؛^۲ «جلباب، پوششی که سر و روی زن را می‌پوشاند، وقتی که برای کاری از منزل خارج می‌شود.»
الميزان: «هو ثوب تشتمل به المرأة فيغطي جميع بدنها، او الخمار الذي تغطي به رأسها و وجهها»؛^۳ «لباسی که تمامی بدن زن را در برمی‌گیرد و می‌پوشاند یا سرپوشی که با آن، سر و روی را می‌پوشاند.»

التفسير الكاشف: «و في معناه اقوال: منها انه رداء يغطي المرأة من رأسها الى قدميها ومنها انه الخمار الذي يغطي رأسها و وجهها»؛^۴ «در معنای جلباب اقوالی است از جمله: ۱. ردایی که از سر تا پای زن را بپوشاند؛ ۲. سرپوشی که سر و روی زن را بپوشاند.»

قاموس قرآن: «جلايب، جمع جلباب و در معنای آن اختلاف است: راغب، آن را پیراهن و روسری گفته (قميص و خمار). مجمع‌البیان در لغت فرموده: روسری زن که وقت خارج شدن از منزل، سر و صورتش را با آن می‌پوشاند. صحاح، آن را ملحفه (چادر مانند) گفته. ابن‌اثیر در نهایه، آن را چادر و رداء معنی کرده و می‌گوید: گفته شده مانند چارقد و مانند ملحف است. در قاموس آمده: پیراهن و لباس گشاد، کوچک‌تر از ملحفه یا چیزی است مثل ملحفه که زن لباس خود را با آن می‌پوشاند.»

در نهج‌البلاغه، حضرت علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «سترنی عنکم جلبابُ الدین»؛^۵ «لباس دین، مرا از شما پوشیده داشت.» و می‌فرماید: «مَنْ أَحَبَّنَا اهل البيت فليستعدَّ للفقير جلاباً»؛^۶ «هر که ما اهل‌بیت

۱. آلوسی، روح‌المعانی، ج ۱۱، ص ۲۶۴.

۲. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۸، ص ۵۷۸.

۳. طباطبایی، محمدحسین، الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۳۹.

۴. مغنیه، محمد جواد، الكاشف، ج ۶، ص ۲۳۹.

۵. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج‌البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۱.

۶. همان، ص ۴۸۸.

را دوست دارد، برای فقر جلبابی (لباسی) آماده کند.» نیز به بعضی از کارگزارانش می‌نویسد: «فالبس لهم جلباباً من اللین»؛^۱ «برای مردم لباسی از نرمی بیوش (با مردم مهربان باش).»

با این قرائن و آنچه قاموس قرآن از نهاییه، صحاح و قاموس نقل کرده، می‌توان گفت: جلباب ملحفه و لباس بالایی و چادرمانند است، نه فقط روسری و خمار.^۲

از لغت‌نامه‌ها و تفسیرهای قرآن استفاده می‌شود: برای جلباب، دو معنی یاد شده است. برای روشن شدن زوایای بحث، به روایاتی که واژه جلباب در آن‌ها آمده است، نگاهی می‌افکنیم:

در بحار الأنوار، ۶۰ بار جلباب، جلباباً، جلبابها، جلبابک و... به‌کار رفته است که ۲۳ بار جلباب و ۳۰ بار جلباباً آمده است. در مجموع، از این واژه دو معنی اراده شده است: ۱. پرده: «قال سلمان فكأنها البسنا جلباب المذله»،^۳ «سترنی عنکم جلباب الدین»،^۴ «جلباب اللیل»،^۵ «من القی جلباب الحیاء عن وجهه فلاغیة له»^۶ و «البخل جلباب المسکنة»^۷

روایاتی که واژه «جلباباً» در آن‌ها آمده، بیشتر این‌گونه‌اند: «فلیتخذ للفقیر جلباباً»،^۸ یا «للفاقة جلباباً»^۹ که در تمامی آن‌ها می‌توان جلباب را به‌معنای پرده گرفت: پرده فقر، پرده ذلت، پرده شب و پرده حیا. پرده هم تمامی بدن را می‌پوشاند. با این معنی برای «جلباب»، روایات جایگاه خود را از لحاظ معنی، به‌خوبی پیدا می‌کنند.

روایاتی نیز وجود دارد که «جلباب» بی‌گمان در آن‌ها به‌معنای لباس سرتاسری نیست؛ مثلاً راوی می‌گوید: بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم و از نزد همسران خود پیش ما آمد: «و لیس علیه جلباب». روشن است که در این جا، مراد، لباس سرتاسری و چادر نیست، بلکه شاید مراد، عبا یا دشداشه (پیراهن عربی) باشد.

۱. همان، ص ۳۷۶.

۲. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ماده جلباب.

۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۵۵، ح ۲.

۴. همان، ج ۳۲، ص ۲۳۷.

۵. همان، ج ۴۱، ص ۲۲۷، ح ۳۷.

۶. همان، ج ۷۵، ص ۲۳۳، ح ۱.

۷. همان، ج ۱۱، ص ۷۸، ح ۷۰.

۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۲۵.

۹. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، ص ۴۱۰.

۱۰. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۹.

در روایت دیگری آمده که حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام در وصف عذاب گروهی فرمود: «ليقطع لهنّ جلباب من نار و درع من نار.»^۱ به قرینه درع، «جلباب» نمی‌تواند لباس سرتاسری باشد و گرنه واژه «درع» بی‌فایده می‌شود.

نکته شایان توجه این است که روایاتی که در آن‌ها «جلباب» به معنای پرده و لباس سرتاسری است، به‌طور معمول از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علی عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده؛ ولی روایاتی که در آن‌ها «جلباب» به معنای دشداشه و نظایر آن است، از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت شده است.

بنابراین، می‌توان گفت: مراد از «جلباب» در آیه شریفه، چادر و لباس سرتاسری است؛ ولی در زمان‌های بعدی به لباس گشادی نیز که بیشتر بدن را در خود می‌گیرد و می‌پوشاند، جلباب می‌گفته‌اند و کم‌کم به هر دو معنی گسترش یافته است.

خلاصه: واژه جلباب در قرآن، به معنای چادر و همانند آن است، نه به معنای روسری و پوشیه. در این جا باید به این نکته توجه داشت که چادر به‌طور معمول، جلو بسته نیست. بنابراین، چادر سر کردن، با بازبودن و آشکار بودن جلوی سر و صورت و گوش‌ها، منافاتی نداشته است.

به قرینه این‌که سوره احزاب، پیش از سوره نور نازل شده، معلوم می‌شود که این آیه در صدد تحدید حجاب و نمایاندن حد و مرز برای آن نبوده است؛ بلکه بر آن بوده که نشانه‌ای برای زنان آزاده و پاکدامن برنهد و می‌خواسته با این امتیاز و امتیاز قلمداد کردن آن، کاری کند که بانوان با شوق، پذیرای حجاب شوند و شاید این‌گونه نشانه‌گذاری و جداسازی صف پاکدامنان از ناپاک‌دامنان یا آزادگان از کنیزکان، با خواست خود زنان صورت گرفته باشد.

به این بیان، چون خانم‌ها مورد اذیت و آزار اراذل و اوباش قرار می‌گرفتند، گاه و بی‌گاه به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شکوه می‌کردند و خواستار راه چاره‌ای بودند و خداوند این راه چاره را برای آنان مطرح کرد. شاهد بر این گفته، آیه بعدی است که با لحنی شدید منافقان و آزاردهندگان به زنان پاکدامن را تهدید می‌کند و می‌فرماید: ﴿لَيُنَّ لَكُمْ يَنْتَهِي الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲؛ [پس از این] اگر منافقان و آنان که در دل‌هایشان، مرض و ناپاکی است و هم آنان که شایعه می‌افکنند

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۷۹، ح ۵.

۲. احزاب، ۶۰.

[دست از این زشتکاری بردارند]، تو را علیه آنان برانگیزیم تا پس از اندک زمانی در مدینه در جوار تو، زیست نتواند کرد.»

روشن است که منافقان و بیماردلان، کارشکنی‌های گوناگون می‌کردند؛ گاهی به آزار و اذیت زنان می‌پرداختند، گاهی شایعاتی در بین مردم درباره شکست مسلمانان، می‌پراکندند و... هر زمان نیز برای کار خود بهانه و عذر می‌آوردند؛ مثلاً هنگامی که به آزار زنان دست می‌یازیدند، می‌گفتند: فکر کردیم کنیز است و... خداوند در مرحله نخست، نشانه‌ای برای بازشناسی کنیز از آزاد نهاد و سپس به منافقان هشدار داد که پس از قرار دادن نشانه، دیگر هیچ توجیهی برای آزار دادن زنان مسلمان ندارند.

یدنین: از «ادناء» به معنای نزدیک کردن گرفته شده است؛ ولی در این آیه شریفه، به معنای آویختن است. *التفسیر الکاشف*، «یدنین» را به معنای «یسدلن = آویزان می‌کنند»^۱ و *المیزان*، آن را به معنای «یتسترن = می‌پوشانند»، گرفته است.^۲ در تفسیر *روح المعانی* آمده است: «الادناء التقریب یقال ادنانی ای قرّینی وضمن معنی الارحاء، او السدل ولذا عدی بعلی»؛^۳ «ادناء به معنای نزدیک کردن است. گفته می‌شود: ادنانی یعنی مرا نزدیک کرد و معنای آویزان و رها کردن را هم در بر دارد؛ از این رو، با «علی» آمده است.»

به نظر می‌رسد اختلاف در معنای «یدنین»، ناشی از اختلاف در معنای «جلباب» باشد. به هر حال، اگر «جلباب» به معنای چادر باشد، «یدنین» به معنای آویختن و رها کردن است. «من» در «من جلبابیهن» تبعیض است و زمخشری در *کشاف*، دو احتمال در این باره یادآور شده است: ۱. هرگاه از منزل بیرون می‌روند، بعضی از چادرهای خود را بر سر بیندازند؛ یعنی در هر نوبت، یکی از چادرهای خود را بر سر کنند و از منزل خارج شوند؛ ۲. هرگاه از منزل بیرون می‌روند، بخشی از چادرشان را بر سر بیندازند.^۴

به نظر می‌رسد احتمال دوم درست باشد؛ یعنی هر زن، قسمتی از چادر خود را بر سر بیندازد و

۱. مغنیه، محمد جواد، *الکاشف*، ج ۶، ص ۲۳۹.

۲. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۶، ص ۳۳۹.

۳. آلوسی، *روح المعانی*، ج ۱۲، ص ۱۲۷.

۴. زمخشری، *الکشاف*، ج ۳، ص ۵۶۰.

این معنی با همانندهای آن در قرآن نیز سازگار است: ﴿وَلْيَأْخُذُوا اسْلِحَتِهِمْ﴾؛ «هرکس اسلحه خود را بگیرد» یا ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾؛ «هرکس صورت خود را بشوید». نیز با واقعیت تاریخی آن زمان که مردم در فقر و تنگدستی به سر می‌بردند، بیشتر سازگار است؛ زیرا دور می‌نماید که در آن زمان‌ها که اصحاب صفا در فقر شدیدی می‌زیستند و لباس و مسکن نداشتند، زنان مسلمان چادرهای گوناگون داشته باشند و آیه شریفه ضمن تأیید بفرماید: یکی از چادرها را بر سر کنید.

از ترتیب نزول‌ها و شأن نزول‌ها، به دست می‌آید که سوره احزاب پیش از سوره نور نازل شده است. هم‌چنین روشن می‌شود که بخش نخست آیه، مقدمه‌ای است برای بخش دوم؛ یعنی پوشیدن چادر، مقدمه‌ای است برای شناخته شدن تا آزار نبینند و ولگردان گرد آنان نگردند؛ نه این‌که تکلیفی الزامی و شرعی برای زنان باشد؛ زیرا آن تکلیف، بعدها و در برهه‌ای دیگر، هنگام نازل شدن سوره نور^۱ بیان شده است. در نتیجه می‌توان گفت جلباب مطرح شده در این آیه، حقی است که خداوند برای زنانی که نمی‌خواهند مورد آزار و اذیت ولگردان قرار بگیرند، قرار داده است، نه این‌که اجباری در کار باشد.

برای روشن شدن بیشتر مسئله، مثالی می‌زنیم: هرگاه شخصی، چه زن و چه مرد، در منزل خود باشد، منزل، مکان امن و پناهگاه اوست و کسی حق هیچ‌گونه دست‌درازی به حقوق او و تجاوز به پناهگاه وی را ندارد. اگر کسی از پشت بام، بالای درخت، روزنه‌ای و... به داخل منزل کسی بنگرد یا شنود و دوربین مخفی بگذارد، به حریم خانه تجاوز کرده و صاحب خانه حق دارد با او برخورد کند و حتی چشمان او را نابینا سازد یا او را به قتل برساند. در احادیث گوناگون وارد شده است: «أَيُّمَا رَجُلٍ أَطَّلَعَ عَلَى قَوْمٍ فِي دَارِهِمْ لِيَنْظُرَ إِلَيْهِمْ فَرَمَوْهُ فَفَقَّئُوا عَيْنَيْهِ أَوْ جَرَّحُوهُ فَلَا دِيَةَ لَهُ»؛^۲ «هر فردی که بر خانه گروهی بنگرد و از اسرار آنان آگاه شود و آنان به سوی وی تیراندازی کنند و نابینا شود یا بر وی زخمی وارد کنند، دیه‌ای برایش نیست.» در حدیثی دیگر آمده است: «شخصی از سوراخ‌های حجره‌های رسول خدا ﷺ به درون آن می‌نگریست. پیامبر اکرم ﷺ با تیری که در دست داشتند به سوی او آمدند تا چشمانش را کور کنند. مرد فرار کرد. پیامبر ﷺ فرمودند: ای خبیث،

۱. نور، ۳۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۷، ص ۲۹۱.

سوگند به خدا، اگر ایستاده بودی، چشمانت را کور می‌کردم.»^۱ البته اگر در خانه‌ای گشوده بود و زنی برهنه در برابر در نشسته بود و دیگران به او نگاه کردند، چشم‌هایشان نابینا نمی‌شود و بیننده را تجاوزگر به حریم دیگران نمی‌دانند؛ گرچه تماشاکننده، کار حرامی انجام داده است؛ زیرا آن زن، با گشودن در و نشستن روبه‌روی آن، حریم خود و خانه خود را شکسته است.

حال، از این آیه روشن می‌شود که خداوند به زنان صالح و مؤمن ارفاق کرده و به آنان امتیاز داده است؛ به این‌گونه که اجازه داده است که حریم خود را به همراه خود ببرند؛ یعنی اگر «جلباب» و پرده‌ای بین خود و محیط خارج پدید آورند، این پرده، حریم آنان خواهد بود و کسی حق ندارد به این حریم دست یازد و با کسی که این حرکت زشت را انجام داد، می‌توان برخورد کرد؛ ولی اگر کسی چنین حریمی را برای خود قرار نداد و مورد اذیت و آزار دیگران قرار گرفت و نگاه‌ها به او دوخته شد و سخنان ناشایستی درباره او زده شد، نمی‌توان ادعای تجاوز و دست‌درازی به حریم خود را مطرح کرد؛ زیرا خود، حریمی برای خود قرار نداده است.

بنابراین، از احادیث استفاده نمی‌شود که آزارکنیزان جایز است، بلکه روشن می‌شود که آن‌ها حریمی همراه خود ندارند و از چنین شرافتی بی‌بهره‌اند.

مرحله چهارم

﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ بَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُؤُوجَهُنَّ وَ لَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْزَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۲ «به زنان باایمان بگو: دیده فرو بندند و ناموسشان را مصون دارند و زیروهایشان را - مگر آنچه از آن نمایان است - آشکار نگردانند و [اطراف] روسری‌هایشان را بر گریبان‌شان بیندازند و زینتشان را مگر بر شوهرشان یا پدرشان یا پدران شوهرشان یا پسرانشان یا پدران شوهرشان یا برادرشان یا پسران برادرشان یا پسران خواهرشان یا

۱. همان، ص ۲۹۱، ح ۵.

۲. نور، ۳۱.

زنان هم‌کیششان یا کنیزانشان یا خدمتکاران مردی که [از زن] بی‌نیازند یا بر کودکانی که بر نهانی‌های زنان وقوف ندارند، آشکار نگردانند. پاهایشان را آن‌چنان بر زمین نکوبند که زینتی که نهان داشته‌اند، عیان گردد؛ و ای مؤمنان، همه به سوی خدا باز آیید؛ باشد که رستگاری یابید.»

خداوند در این مرحله، به زنان پارسا و مؤمن فرمان می‌دهد چشمان خود را از نگاه‌های ناروا فرو گیرند، اندام خود را بپوشانند، زینت و آرایش خود را به‌جز آن‌جا که ناگزیر آشکار می‌شود، بر بیگانه آشکار نسازند، سینه و دوش خود را به مقنعه بپوشانند و زینت و جمال را جز برای محرم‌های سببی و نسبی یا زنان و کنیزکان و کودکان ناآگاه بر عورت زنان، ننمایند و چنان پا به زمین نکوبند که خلخال و زیورشان بیرون آید و آشکار شود.

زمان نزول: این مرحله از پوشش، به این چند دلیل بی‌گمان پس از آیات سوره احزاب نازل شده است:
۱. برابر ترتیب نزول سوره‌ها، سوره احزاب هشتاد و هشتمین یا هشتاد و نهمین یا نودمین سوره نازل شده بر رسول خدا ﷺ است؛ ولی سوره نور، نود و ششمین تا یکصد و دومین سوره نازل شده بر رسول خدا ﷺ است.^۱

۲. شأن نزول‌ها یا اسباب‌النزول‌هایی که برای سوره‌ها یا پاره‌ای از آیات بیان شده نیز بیانگر همین نکته‌اند؛ مثلاً در سوره احزاب، پیش از نازل شدن آیات حجاب، سخن از جنگ احزاب و داستان زید و زینب و غزوه بنی قریظه بود که همگی در سال پنجم هجری قمری و آغاز سال ششم رخ داده است؛ ولی در سوره نور، سخن از داستان اِفک به میان آمده که مربوط به غزوه بنی المصطلق و پس از نازل شدن آیه حجاب بوده است.^۲

عایشه می‌گوید: رسول خدا بین زنان خود قرعه کشید و قرعه به‌نام من در آمد و مرا دنبال خود برد و این رخداد پس از نزول حجاب بود.^۳

بنابراین، آیه ۳۱ سوره نور، بیان چهارمین مرحله حجاب است و چون این مرحله از حجاب، مهم‌ترین مرحله است و افزون بر حجاب زنان، امور گوناگون دیگری را نیز بیان کرده، ما بیشتر درباره این آیه بحث می‌کنیم تا زوایای مسئله به‌خوبی روشن شود.

۱. رامیار، محمد، تاریخ قرآن، ص ۶۷۴.

۲. همان، ص ۶۷۵.

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷ و ۸، ص ۱۳۰.

بررسی: این آیه شریفه را با توجه به واژگان، شأن نزول و لباس معمول زمان نزول و روایاتی که درباره بخش‌های گوناگون آیه به ما رسیده است، بررسی می‌کنیم.

در این بررسی، بیشتر سعی بر این است که واژگان آیه، محل دقت قرار گیرد و از روایات و شأن نزول‌ها تنها به منزله یاری‌دهنده استفاده شود.

نکاتی که از این آیه شریفه و آیه پیش از آن می‌شود فهمید از این قرار است:

۱. واژه «غَضٌّ»، به معنای کاستن است؛ مانند: «و اغضض من صوتک». ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾؛^۱ «به مردان باایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند که این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ زیرا خدا به آنچه می‌کنند آگاه است.»
صدای خود را فرو بکاه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ﴾؛^۲ «آنان که نزد رسول خدا صدای خود را پایین بیاورند.»

بنابراین، «يَغُضُّونَ مِنْ أَبْصَارِهِمْ»؛ یعنی از نگاه‌های خود می‌کاهند.

در آیه شریفه (آیه ۳۰ سوره نور) که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾، فعل «يَغُضُّوا» مجزوم است؛ زیرا جمله شرطی در تقدیر است: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ: غَضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ فَانْكَرُوا»^۱ نقل لهم، يَغُضُّوا؛ «به مؤمنان بگو: دیدگان خود را فرو نهند که اگر تو به آنان بگویی، دیدگان خود را فرو خواهند کاست.»

«يَغُضُّونَ» در آیه شریفه ۳۱ سوره نور نیز مجزوم است؛ زیرا عطف شده بر «يَغُضُّوا» و در آن نیز، فعل امر در تقدیر است.

۲. حذف جمله شرط در «يَغُضُّوا» و «يَغُضُّونَ» دلالت می‌کند که مردان مؤمن و زنان مؤمن، همین که از دستوره‌های خداوند آگاهی بیابند، بی‌درنگ به آن‌ها جامه عمل می‌پوشانند و در برابر دستوره‌های رسول خدا ﷺ، بی‌چون و چرا گردن می‌نهند؛ به گونه‌ای که کلام نیازی به آوردن جمله شرط ندارد.

بنابراین، باید جمله شرطی را در تقدیر گرفت تا توجیه نحوی برای حذف «نون» در «يَغُضُّوا»

۱. نور، ۳۰.

۲. حجرات، ۳.

باشد. ذکر نشدن جمله شرط نیز بی‌گمان دلیلی داشته که به احتمال قوی مراد، همان سر به فرمان بودن مردم در برابر امر خدا و رسول خداست.

۳. متعلق فعل «یغضوا» و «یغضن» محذوف است و در آیه از آن نشانه و اثری نیست. بنابراین، از آیه روشن نمی‌شود که دیدگان را از چه چیز باید فرو کاست. شاید حذف متعلق به دلیل روشنی آن باشد؛ یعنی چشم را از آنچه نظر کردن به آن حرام است، فرو بندید؛ اما چه چیزهایی نگاه کردن به آن‌ها حرام است و ناروا، روشن نیست و آیه در این باب، بیانی ندارد.

۴. جمع آمدن «مؤمنین»، «یغضوا»، «ابصارهم» و هم‌چنین «مؤمنات»، «یغضن» و «ابصارهن»، بیانگر این نکته است که هرکس باید چشم خود را فرو کاهد؛ مانند: «خذوا اسلحتکم»؛ «هر کس اسلحه خود را بردارد» و «فاغسلوا وجوهکم»؛ «هر کسی صورت خود را بشوید».

بنابراین، آیه شریفه در مقام بیان حکم تک‌تک اشخاص و افراد جامعه است و تنها در صدد بیان حکم مسئولان و سرپرستان جامعه و امر به معروف کنندگان جامعه نیست. حال، اگر کسی وظیفه شخصی خود را انجام نداد، چه باید کرد. از این آیه، حکمش روشن نیست.

۵. در شأن نزول آیه نخست^۱ از قول امام باقر علیه السلام آمده است: «اسْتَقْبَلَ شَابٌّ مِنَ الْأَنْصَارِ امْرَأَةً بِالْمَدِينَةِ وَ كَانَتِ السَّاءُ يَتَّقَعْنَ خَلْفَ آذَانِهِنَّ فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَ هِيَ مُقْبِلَةٌ فَلَمَّا جازتَ نَظَرَ إِلَيْهَا وَ دَخَلَ فِي زِقَاقِ قَدِ سَمَاءِ بِنِي فَلَانَ فَبَجَلَ يَنْظُرَ خَلْفَهَا وَ اعْتَرَضَ عَظْمَ فِي الْحَائِطِ أَوْ زَجَاجَةَ فَشَقَّ وَجْهَهُ فَلَمَّا مضتِ الْمَرْأَةُ نَظَرَ فَإِذَا الدَّمَاءُ تَسِيلُ عَلَيَّ صَدْرِهِ وَ ثَوْبُهُ فَقَالَ وَاللَّهِ لَأَتَيْنَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ لَأُخْبِرَنَّه قَالَ: فَأَتَاهُ فَلَمَّا رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهُ: مَا هَذَا؟ فَخَبَرَهُ فَهَيَّطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَذِهِ الْآيَةِ: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغْضُوا مِنْ ابْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾^۲؛ «در مدینه، جوانی از انصار با خانمی روبه‌رو شد. زنان در آن زمان، مقنعه‌ها را پشت گوش‌ها می‌انداختند. جوان، نگاه را به آن خانم دوخت و زن هم‌چنان به راه خود ادامه می‌داد. هنگامی که زن از برابر وی رد شد، باز به زن نگاه می‌کرد و راه خود را ادامه می‌داد تا داخل کوچه‌ای شد - که حضرت نام کوچه را ذکر کرد - و هم‌چنان که به پشت سر نگاه می‌کرد، استخوان یا شیشه‌ای که در دیوار بود، صورت وی را درید. هنگامی که زن از جلوی چشمش ناپدید شد، به خود آمد، دید خون بر لباس و سینه‌اش، جریان

۱. نور، ۳۰.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۵، ص ۵۲۱.

دارد. پیش خود گفت: به خدا سوگند، نزد رسول خدا ﷺ می‌روم و او را از واقعه می‌آگاهانم. هنگامی که نزد پیامبر ﷺ آمد و حضرت او را به آن حالت دیدند، فرمودند: این چه حالتی است؟ جوان داستان را برای حضرت باز گفت: آن‌گاه جبرئیل علیه‌السلام بر پیامبر ﷺ نازل شد با این آیه شریفه: ای رسول ما، به مؤمنان بگو چشم‌های خود را فرو نهند و عورت‌های خود را حفظ کنند. آن، برای ایشان بهتر است. همانا خداوند به آنچه انجام می‌دهند، آگاه است.»

۶. از شأن نزول و هم‌چنین از آیه «قل للمؤمنات» برمی‌آید که زنان مدینه سر و بدن خویش را می‌پوشانده‌اند و بخش‌هایی از سر و سینه خود را نمی‌پوشانده‌اند. بنابراین، آیه، درباره آن قسمت‌هایی که پوشیده نمی‌شده، دستورهایی داده است.

۷. آمدن واژگانی چون: «المؤمنین» و «المؤمنات» به جای «الذین آمنوا» نشانگر این است که این احکام برای کسانی است که به حمل شایع، مصداق مؤمن هستند. بنابراین، روی سخن با غیرمسلمانان و مسلمانان ناپایبند نیست. شأن نزول نیز این نکته را تأیید می‌کند؛ زیرا جوان انصاری همین که نگاهش به زن افتاد و دل در گرو وی گذاشت و در اثر آن صورتش مجروح شد، با همان سر و روی خونین، خود را به پیامبر ﷺ رساند و آن حضرت را از واقعه باخبر ساخت. اگر او فردی منحرف و ناپایبند و هوسباز و آلوده‌چشم می‌بود، باید کار ناروای خود را ادامه می‌داد تا دیگران، پیامبر ﷺ را باخبر سازند.

شاید بتوان نتیجه گرفت که غیرمسلمانان و مسلمانان شناسنامه‌ای و ناپایبند که در روایات، نگاه به سر و روی آن‌ها بی‌اشکال دانسته شده است، از همان ابتدا مکلف به پاره‌ای از دستورها نیستند و این دستورها برای رسیدن انسان خواستار کمال، به کمال انسانیّت و دور شدن از حیوان‌صفتی است.

۸. تکرار «قل» و جداسازی بین دو آیه، آوردن واژگان «المؤمنین» و «المؤمنات» با دو صیغه مذکر و مؤنث و هم‌چنین واژگان «یغضوا»، «یغضن» و... نشان می‌دهد که زن و مرد، هر یک احکام ویژه خود را دارند و از حکم یکی، نمی‌توان حکم دیگری را فهمید.

۹. در ابتدا اعلام کردن حکم نگاه و پوشش مردان، شاید افزون بر تغلیب که همیشه در زبان عرب، مذکر را بر مؤنث پیش می‌دارند، به این دلیل باشد که حکم مردان کوتاه است و در یکی دو جمله درخور بیان است؛ ولی حکم پوشش و حجاب زنان، به شرح فراوان نیاز داشته است؛ به گونه‌ای که حجم ظاهر آیه حجاب زنان، کم و بیش پنج برابر حجم آیه پوشش مردان است.

۱۰. آمدن حرف «من» تبعیضیه در جمله «یغضوا من ابصارهم» و «یغضضن من ابصارهن» و نیامدن آن در جمله «یحفظوا فروجهم» شاید بیانگر این نکته باشد که «فرج» هیچ محدوده مجازی ندارد که در آن، حفظ واجب نباشد؛ ولی برای دیدن و نگاه، محدوده مجاز نیز وجود دارد.

۱۱. علی بن ابراهیم در تفسیر خود، روایتی از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «کل آیه فی القرآن فی ذکر الفروج فهی من الزنا الا هذه الآیه فانها من النظر فلا یحل لرجل مؤمن ان ینظر الی فرج اخیه ولا یحل للمرأة ان تنظر الی فرج اختها»؛ «هر جا در قرآن بحث فرج مطرح شده است، مراد حفظ از زناست؛ مگر این آیه که مراد، حفظ از نگاه است. پس بر مرد مؤمن حلال نیست نگاه به فرج برادر خود و بر زن حلال نیست که نگاه کند به فرج خواهر خود.»

در تفسیر روح المعانی، همین مطلب به ابن زید و ابی العالیه نسبت داده شده است؛ ولی صاحب روح المعانی، این برداشت را نمی‌پذیرد و حفظ فرج را در تمامی آیات به یک معنی می‌داند و یادآور می‌شود که «این‌گونه تفصیل، دلیلی ندارد»؛ ولی اگر صاحب تفسیر روح المعانی به جمله‌های پیشین و پسین آیه و به شأن نزول توجه می‌کرد، برایش روشن می‌شد که آن تفصیل، تفصیل مناسبی است. وقتی صدر آیه، درباره چشم‌پوشی از نگاه باشد و ذیل آیه، درباره نمایان نساختن زینت و ازسویی، شأن نزول درباره نگاه باشد، می‌توان حفظ فرج را در آیه، ویژه حفظ از نگاه دانست. بنابراین، در تفسیر آیات و روایات و بیان واژگان آن‌ها، نباید تنها به اشتراکات واژگانی تکیه کرد، بلکه سیاق آیه نیز بسیار اهمیت دارد.

روشن است که پیدا کردن واژگان همانند از معجم المفهرس و مانند آن و تلاش برای هم‌معنی جلوه دادن آیات نازل شده در شرایط گوناگون و... کاری است غیر محققانه.

۱۲. نگاه کردن به زنان زیبا، رفتاری است که نفس مرد، بدان سوی گرایش دارد و آن را به مصلحت خود می‌داند؛ ولی پاکدامنی و پاک‌چشمی، مصلحت بیشتری دارد؛ از این‌رو، قرآن می‌فرماید: «ذلک ازکی لهم.»

۱۳. گاهی انسان‌ها دچار خودفریبی می‌شوند و با توجیحات یا بهانه‌هایی، گناه را برای خود روا یا واجب می‌شمارند. از این‌رو، خداوند در قرآن با جمله «ان الله خبیر بما یصنعون» به همگان هشدار می‌دهد که خداوند، رفتارها و کردارها را همان‌گونه که هست می‌بیند و به آن‌ها آگاهی دارد.

۱۴. نخستین جمله‌ای که حکم ویژه‌ای را برای زن‌ها بیان می‌کند «لایبیدن زینتهن الا مظهر منها» است که برای روشن شدن آن، باید به چند نکته توجه کرد:

الف) مراد از زینت نمی‌تواند دستبند، گردنبند، النگو و... باشد؛ زیرا نمایاندن آن‌ها وقتی که از بدن جدا باشند، هیچ اشکالی ندارد؛ مثلاً اگر زن در هنگام وضو، دستبند خود را در آورد و جایی بگذارد که مردان آن را ببینند یا طلای خود را برای تعمیر به طلاساز بدهد و... هیچ گناهی انجام نداده است. بنابراین، به احتمال قوی، مراد از واژه «زینت» در آیه شریفه، جای زینت است؛ یعنی گردن، دست، گوش و مانند این‌ها.^۱

ب) گفتن «زینت» و اراده کردن مکان زینت مجاز است و به علاقه حال و محلّ چنین مجازگویی، مجاز شمرده شده است. فلسفه آوردن مجاز به جای حقیقت، افزون بر تخفیف لفظ، مبالغه و تأکید است.

ج) فعل «لایبیدن» صیغه ششم از فعل مضارع «یبیدی = ظاهر می‌کند، نمایان می‌سازد» است و در حال رفع، نصب و جزم در ظاهر، تغییری نمی‌کند. بنابراین، می‌تواند نهی، نفی یا عطف به «یغضضن» و در پاسخ شرط مقدر باشد.

به هر حال، آیه شریفه یا از نمایاندن زینت باز می‌دارد یا روش زنان مؤمن را در نمایاندن زینت بیان می‌کند یا تسلیم بی‌چون و چرای پیامبر ﷺ بودن را یادآور می‌شود.

د) شاید سربسته گفتن «الا مظهر» و روشن نکردن حد و مرز آن، برای واگذار کردن این امور به عرف باشد. در مثل «مظهر» برای خانمی که هیزم جمع می‌کند و از صحرا می‌آورد یا برای خانمی که لب جوی به شستن لباس مشغول است یا برای خانمی که پشت میز اداره به رتق و فتق امور و پاسخ‌گویی مشغول است یا برای خانمی که در آزمایشگاه به ساماندهی وسایل می‌پردازد، تفاوت دارد. دو گروه نخست باید مقداری آستین را بالا بزنند؛ ولی دو گروه آخر، به بیش از انگشتان دست نیاز ندارند. به هر حال، بخش‌هایی از دست، پا و صورت که عرف، به پوشیدن آن‌ها حکم نمی‌کند یا ضرورت اقتضا می‌کند که پوشیده نشود، از موارد استثنا به‌شمار می‌روند. برابر حدیثی که از عایشه نقل شده، پیامبر ﷺ به اندازه یک قبضه (در حدود ۸ سانتی‌متر) بالاتر از کف دست را استثنا کرده است.^۲

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۰، ص ۲۰۴.

۲. سیوطی، الدر المنثور، ج ۵، ص ۴۲.

البته همان‌گونه که گذشت، این حدّ معین کردن نمی‌تواند برای همگان باشد. این حدّ، بر فرض صحیح بودن سند حدیث، برای زن رخت‌شوی و مانند اوست که در آن زمان‌ها متداول بوده است. در هر صورت، اگر دربارهٔ قسمتی از بدن یا زینت شک شد که آیا از استثناست یا از مستثنی منه (مثلاً دو عرف با هم ناسازگاری کردند یا ضرورت شغلی و عرف با هم نساختند یا در درستی خبری که دال بر گسترهٔ استثنا است شک شد)، استثنا بودن آن قسمت از بدن، ثابت نیست؛ بنابراین، از ذیل «الّا ما ظهر» خارج می‌شود و «لایبیدین» آن را دربرمی‌گیرد.

خلاصه اگر در جایی شک ایجاد شد که آیا از استثناهاست - تا پوشش آن لازم نباشد - یا از استثناء نیست، اصل این است که از استثناءها نیست و بنابراین، پوشش آن لازم است. این اصل در جاهایی که زن شک می‌کند، کاربرد بسیار دارد.

ه) واژه «زینتهن» برای بیان این نکته نیست که اگر خانمی زینت ندارد تا آن را نمایان سازد، مجاز است سر و گردن و دست و پا و... را برای نامحرمان نمایان سازد؛ بلکه بیانگر محدودهٔ حجاب است؛ یعنی حد و مرز آن را به‌گونه‌ای باز می‌شناساند که در خود دارای انعطاف باشد. همان‌طور که روش قرآن و دین در روشن کردن حدّ و مرز گزاره‌ها و احکام چنین است که بازشناسی موضوع را به عرف یا خود مکلف وا می‌گذارد، در این‌گونه موارد نیز راه را بر سخت‌گیری‌ها می‌بندد؛ مثلاً می‌گوید بیمار روزهٔ خود را بکشاید؛ اما در این‌که بیمار کیست، ساکت است.

و) روایات در بیان مراد «ماظهر» گوناگونند: دسته‌ای «وجه و کفین» (صورت و دو دست تا مچ) را می‌گویند و دسته‌ای «قدمین» (دو کف پا تا مچ) را نیز می‌افزایند.^۱

شاید آنچه روایات بیان کرده‌اند، قدر متیقن باشد؛ زیرا آیهٔ قرآن از بیان «وجه و کفین» ناتوان نبوده است. بیان مستثنی و مستثنی منه به‌صورتی کلی برای بیان مطلبی عام‌تر و مفیدتر بوده است. از این‌رو، در پاره‌ای از روایات، جای النگو نیز افزوده شده است. روایت نقل‌شده از عایشه نیز می‌تواند مؤید استثنای جای النگو باشد.^۲ در روایت عایشه پیش‌تر بیان شد که به مقدار یک قبضه (حدود ۸ سانتی‌متر) بالاتر از کف دست استفاده شده است. شاید روا بودن نگاه به سر زنان اهل تهامه، اهل سواد، علوج، زن دیوانه و... در همین راستا باشد.

۱. حویزی، نورالقلین، ج ۳، ص ۵۸۹، ج ۹۵، ص ۵۹۰، ح ۱۰۵.

۲. همان، ص ۵۹۰، ح ۱۰۳.

ز) شماری از مفسران گفته‌اند زینت بر دو گونه است: ظاهری و باطنی. جمله «الا ما ظهر منها» در صدد استثنای زینت‌های ظاهری است. اینان، سپس در مصداق‌ها و نمونه‌های آن اختلاف کرده‌اند. ابن مسعود، زینت ظاهری را لباس و زینت باطنی را گوشواره، انگو و خلخال دانسته است. ابن عباس گفته است: زینت ظاهری، شرمه، انگشتر، گونه‌ها و حنای دست است. قتاده، تنها شرمه، انگو و انگشتر را گفته و شماری دیگر، زینت ظاهری را وجه و کفین دانسته و شماری صورت و سرانگشتان و گروهی دیگر کف دست و سرانگشتان را گفته‌اند.^۱

این دیدگاه‌های گوناگون و پراکنده بیانگر این نکته است که شارع، مرز روشنی را بیان نکرده و هیچ یک از دیدگاه‌ها برای انسان لزوم پیروی نمی‌آورد و نمی‌توان گفت که بی‌گمان حداقل استتیا شده است. در سایر موارد، به عموم «لاییدین زینتهی» تمسک می‌شود؛ زیرا دست‌کم، همان قول ابن مسعود است که زینت ظاهری را لباس دانسته است؛ درحالی‌که بی‌گمان، زنان پیش از نازل شدن این آیه پوشیه نمی‌زده و دستکش به دست نمی‌کرده‌اند و پس از نازل شدن آیه هم، چنین بوده است. پس بی‌گمان آشکار بودن دست‌ها تا میج و چهره، اشکالی نداشته و پوشیدن کف پاها تا میج نیز رسم نبوده است. بنابراین، برابر این دیدگاه‌ها نیز باید «الا ما ظهر منها» را به عرف واگذاریم و سخن اینان را بر فهم آنان از عرف زمان خودشان حمل کنیم.

۱۵. دومین جمله‌ای که حکم ویژه‌ای را برای بانوان بیان می‌کند، ﴿وَلِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ﴾ است.

از این‌که می‌فرماید: «روسری‌های خود را برگریبان خود بیندازید»، ظاهر می‌شود که پیش از نازل شدن آیه شریفه، روسری‌ها را زیرگلو گره نمی‌زده‌اند و گریبان و سینه‌های آنان پیدا بوده است. روایتی که پیش از این در شأن نزول آیه بیان شد، تأییدکننده همین نکته است. بنابراین، وقتی که پیش از نازل شدن آیه، زیرگلو، گوش‌ها و مقداری از سینه پیدا بوده است، بی‌گمان دست‌ها، پاها و چهره ظاهر نیز ظاهر بوده؛ زیرا هیچ مرسوم نیست که در جامعه‌ای و در سرزمینی، زنان دست‌ها و پاها را بپوشانند؛ ولی سینه و گردن را باز بگذارند.^۲

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، و دیگر تفسیرها، ذیل آیه.

۲. حویزی، نورالتقلین، ج ۳، ص ۵۸۸، ح ۹۳.

۱۶. این جمله از آیه شریفه، تأییدکننده نکته‌ای است که از جمله پیش استفاده کردیم و آن این‌که باید لباس عرف آن زمان را وا رسید و آن را معیار قرار داد. آن‌گاه شارع هر جا را درست نمی‌داند، اعلام کند و حکم و نظر جدید خود را بیان فرماید. اگر نادرستی موردی را اعلام نکرد، باید از عرف پیروی کرد.

۱۷. از این بخش از آیه شریفه، واجب بودن پوشاندن زیر چانه، درخور استفاده نیست؛ زیرا نه از آیه این مطلب بر می‌آید و نه انداختن روسری بر روی سینه و گره زدن در زیر گلو، تمامی زیرچانه را فرا می‌گیرد.

پیش از این بیان شد که استثنای کف و وجهین، مصداقی از «ماظهر» است، نه تمام آن؛ بنابراین، نباید بحث کرد که آیا زیرچانه از صورت است یا نیست و نباید بحث کرد که «وجه» زیر چانه را در بر می‌گیرد یا خیر، بلکه باید بررسی کرد آیا شارع که خواسته است عرف را رد کند و بر نپوشاندن گریبان، بر زنان خُرده گیرد یا خواسته به پوشاندن گریبان و سینه امر کند، آیا امرش شامل زیرچانه می‌شود یا خیر. اگر امر شارع، زیرچانه را در بر گرفت، پیروی واجب است و اگر در بر نگرفت، زیرچانه، به همان اباحه اولی که عرف مردم مدینه داشته‌اند، باقی می‌ماند؛ مگر این‌که دلیل دیگری وجود داشته باشد که بعد بحث می‌کنیم.

۱۸. در بخش دیگر آیه شریفه که می‌فرماید: ﴿وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيُضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ...﴾^۱ نکته‌ای که به چشم می‌خورد، وجه تکرار «ولایبیدین زینتهن» است که یادآور شده‌اند: آوردن آن در بار نخست، برای بیان رخصت‌ها به اعتبار منظور بوده و در بار دوم، برای بیان ناظر بوده است؛ یعنی در بار نخست بر آن است این نکته را بیان کند که زن، وظیفه دارد زینت خود را بپوشاند، مگر آنچه از باب ضرورت که عرف آن را بایسته می‌داند، بیرون می‌ماند؛ مانند دست و چهره. در بار دوم، «لایبیدین زینتهن» درصدد بیان این است که شماری از مردان می‌توانند به زینت‌های زن بنگرند و لازم نیست که زن، زینت‌های خود را از آنان بپوشاند. پیش از این یادآور شدیم که مراد از زینت، جاهای زینت است که حداکثر، دست‌ها تا نصف آرنج، پاها تا مچ، گردن و گلو، گوش‌ها، گریبان و شاید موهای سر را دربر بگیرد؛ اما بی‌گمان، کمر،

شکم، سینه و ران‌ها، از جاهای زینت به‌شمار نمی‌روند. این اعضا بر همان حال نخستین خود می‌مانند که زنان به‌طور معمول، این‌ها را می‌پوشانده‌اند. بنابراین، زن باید آن‌ها را بپوشاند و خویشاوند مَحْرَم حق نگاه به آن اعضا را ندارد.^۱

بنابراین، آنچه از این‌جا و آن‌جا شنیده می‌شود که مردان مَحْرَم به غیر از عورت به هر جای زن می‌توانند بنگرند، سخنی است نادرست و بی‌بنیاد و ناسازگار با آیه شریفه محل بحث. البته این پندار از فتوای فقیهان سرچشمه گرفته که در این باره در بخش دیگر به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۱۹. این‌که بر شوهر رواست که به همه‌جای زن خویش بنگرد و زن هم چنین حقی را درباره شوهر خود دارد و ... مطلبی است که از آیات دیگری استفاده می‌شود، مانند: ﴿يَسْأَلُكُمْ حَزَنُ لَكُمْ فَأْتُوا حَزَنُكُمْ أَنِّي شَيْئٌ﴾^۲؛ «همسران شما، کشتزارهای شما؛ هر جا که خواستید بر کشتزار خود درآید.» یا ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾^۳؛ «مؤمنان، رستگار شدند آنان که ... و آنان که فرج‌های خود را نگاهبانی می‌کنند، مگر بر همسران یا کنیزان. بر چنین افرادی هیچ نکوهشی نیست.»

شماری پنداشته‌اند چون در آیه شریفه از شوهر نام برده شده: «الْأَلْبَعُولَتِ» و شوهر می‌تواند به تمامی بدن همسر خود نگاه کند، دسته‌های یازده‌گانه دیگری را بر شوهر عطف کرده، چنین استفاده می‌کنند که این یازده گروه هم می‌توانند به همه‌جای بدن خانمی که با آن‌ها مَحْرَم است، نگاه کنند، مگر این‌که دلیلی بر خلاف اقامه شود (مانند حرام بودن نگرستن به عورت غیر و حرام بودن نگاه شهوت آلود و...) این سخن، پنداری بیش نیست و سخنی است بی‌مبنا و بی‌دلیل که با کمترین درنگ، نادرستی آن روشن می‌شود.

۲۰. کسانی که در این آیه استثنا شده‌اند و لازم نیست زنان در برابر آنان جاهای زینت خود را بپوشانند، عبارتند از: شوهر، پدر، پدر شوهر، پسر، پسر شوهر، برادر، پسر برادر، پسر خواهر، زنان هم‌کیش، ملک یمین (کنیز زرخرید و به قولی عبد)، پیروانی که نیاز جنسی ندارند و کودکانی که بر عورت زنان چیره نشده‌اند.

۱. آلوسی، روح‌المعانی، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

۲. بقره، ۲۲۳.

۳. مؤمنون، ۱ تا ۶.

۲۱. در این‌که پیروانی که نیاز جنسی ندارند چه کسانی هستند، اختلاف است. در مجمع‌البیان پنج قول نقل شده است: الف) آنان که به‌خاطر نیاز غذایی همراه انسان می‌آیند و نیاز جنسی ندارند، مانند ابله؛ ب) عنین (ناتوان از آمیزش)؛ ج) خصی (آلت بریده)؛ د) پیری که گرایشی به زنان ندارد؛ ه) بردهٔ صغیر.^۱

به نظر می‌رسد از این چند دیدگاه، دیدگاه نخست، بهتر باشد و پذیرفته‌تر؛ زیرا گروه دوم و سوم شهوت دارند؛ ولی نمی‌توانند به‌کار برند. بنابراین، به «غیر اولی الاربه» غیرنیازمند گفته نمی‌شود و هم‌چنین پیرمرد. دستهٔ پنجم، به‌خاطر نابالغی، قوهٔ شهوانیهٔ آنان برانگیخته نشده و اینان نیازمند بالقوه‌اند که با فراز «او الطفل الذی...» استثنا شده است.

بنابراین، مصداق تام و تمام این فقره، دستهٔ اول است؛ هرچند آیه ویژه و منحصر به آن مصداق نیست و می‌توان کسانی را که پیش‌تر شهوت جنسی داشته‌اند ولی اکنون به‌خاطر مریضی یا پیری یا ریاضت، شهوتی ندارند نیز از مصداق‌های آن به‌شمار آورد.

۲۲. در این‌که مراد از کودکانی که بر عورت‌ها چیره نشده‌اند، چه کسانی هستند، اختلاف است: الف) کودکانی که عورت‌ها و اسرار زنان را نمی‌شناسند و به‌خاطر نداشتن شهوت، بر آن نیرو و قوت پیدا نکرده‌اند؛ ب) کودکانی که قدرت آمیزش با زنان ندارند. بنابراین، اگر به حدّ شهوت رسیدند، حکم مردان را دارند.^۲

به نظر می‌رسد از دو دیدگاه، دیدگاه نخست بهتر است؛ زیرا اگر کودکانی اسرار زنان را بشناسند و از امور جنسی آگاه باشند ولی اکنون ناتوان از آمیزش، این آگاهی سبب می‌شود کودکان به انحراف کشیده شوند و آن کارهایی را که شارع نمی‌خواسته انجام بگیرد، انجام بگیرد.

۲۳. آخرین فقره در آیهٔ شریفه، دربارهٔ حجاب زنان، این فقره است: ﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾^۳ «زنان مؤمن نباید پای بر زمین بکوبند تا زینت‌هایی که پنهان داشته‌اند معلوم شود.»

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷ و ۸، ص ۱۳۸.

۲. همان.

۳. نور، ۳۱.

از این فقره آیه شریفه به دست می‌آید که نه تنها نمایاندن جای زینت بر زنان مؤمن روا نیست، بلکه شنواندن صدای زینت به نامحرم نیز روا نیست.

۲۴. از فقره «لایضربن...» و از فقره «لایبیدین زینتهن» برداشت می‌شود که نمایاندن هرگونه زیبایی برای برانگیختن شهوت مرد، با استفاده از هر یک از حواس، نارواست.

در قرآن کریم، گوش و چشم، دو شاخص اصلی از حواس انسانی به‌شمار می‌روند. از این رو، زن نباید نازک و دلپذیر با مرد نامحرم سخن بگوید؛ همان‌گونه که این مطلب در دستور خداوند به زنان پیامبر ﷺ آمده است: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَخِدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِن اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۱ «پس در گفتار نرمی نشان ندهید، تا آن که در قلبش بیماری است، طمع نوردد.»

۲۵. از جمله زینت‌های نهانی که زن نباید با پایکوبی بر زمین آشکار سازد، خلخال است. از آن‌جا که خلخال را به پا می‌بسته‌اند و قرآن آن را زینت نهان می‌داند، روشن می‌شود که عرف و آنچه شناخته شده و رسم بوده، زنان شلوارهای بلند می‌پوشیده‌اند که خلخال را نیز می‌پوشانده است.

بنابراین، پوشاندن پا تا پایین، در زمان‌های گذشته، رسم بوده و پس از نازل شدن آیه شریفه، واجب بودن آن، روشن شده است؛ زیرا این آیه در صدد محدود کردن بوده، نه گستراندن. حال، اگر روشن شد که در آن زمان، شلوار و لباس بیرون منزل و داخل منزل، یکی بوده، می‌توان گفت پوشاندن پا تا پایین، در داخل منزل و در پیش محرم‌های دوازده‌گانه، شناخته شده و مرسوم بوده و سپس واجب شده است؛ مگر نزد شوهر که با آیات دیگر استثنا شده است. اگر نشانه‌ای بریکسان بودن لباس زن در خانه و بیرون از خانه پیدا نشد، لباس درون خانه، پیرو عرف است.

۲۶. نکته دیگر این‌که پای بر زمین کوبیدن، جزو لوازم راه رفتن نیست؛ یعنی زن می‌تواند بدون پایکوبی بر زمین به‌گونه شناخته‌شده و معمول، راه رود. بنابراین، با توجه به این‌که در چند فقره قبل، فرمود: «لایبیدین زینتهن الا ما ظهر منها» و در این فقره از زدن پا به زمین جلوگیری کرد، روشن می‌شود که خانم‌ها باید بیشترین رعایت را در هر زمینه‌ای داشته باشند و به اندازه ضرورت، بسنده کنند.

۲۷. در آخرین بخش از آیه می‌فرماید: ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛^۱

«ای مؤمنان، همگی به سوی خدا برگردید، شاید رستگار شوید.»

گویا مراد از «ایها المؤمنون»، مردان مؤمن است؛ زیرا این دو آیه، حکم هر یک از مردان و زنان مؤمن را جداگانه بیان کرد. از این رو، روشن می‌شود که مردان گناہانی را انجام می‌دهند که نیاز به توبه و بازگشت داشته است. در مثل، با نگاه‌های شهوت آلود، سبب جعل احکامی برای بانوان شده‌اند که شأن نزول، تأییدکننده این مطلب است. پس سخت‌گیری خداوند در لباس و چگونگی پوشش زنان، نقصان وارد کردن و به بند کشیدن آنان نبوده، بلکه راهی بوده که آنان را از چشمان آلوده مردان شهوتران حفظ کند. بنابراین، حجاب، برای آنان سنگری است نگه‌دارنده و بازدارنده از نگاه‌های آلوده به شهوت، نه برای محروم کردن آنان از حقوق خود در جامعه.

۲۸. فرمان پوشش خطاب به زنان و فرمان چشم فروکاستن خطاب به مردان، به تنهایی برای جلوگیری از گناه و چشم‌چرانی مردان، کافی نیست؛ بلکه آنان نیرویی درونی، مانند تصمیم بر توبه و بازگشت به سوی خدا و گردن نهادن به دستورهای او نیاز دارند تا آنان را از آنچه خداوند حرام کرده، بازدارد؛ بدون آن نیروی درونی، تمهیدات بیرونی، کافی نیست.

۲۹. آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم، با عنوان روایت ابی الجارود نقل شده، بسیار همانند آن چیزی است که از ظاهر آیه شریفه، برداشت می‌شود. ابی الجارود از امام باقر^{علیه السلام} روایت می‌کند: «فِي قَوْلِهِ: ﴿وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾ فَهِيَ الثِّيَابُ وَالْكُحْلُ وَالْخَاتَمُ - وَخِصَابُ الْكَفِّ وَالسَّوَارِ، وَالزَّيْنَةُ ثَلَاثٌ: زَيْنَةٌ لِلنَّاسِ وَ زَيْنَةٌ لِلْمَحْرَمِ وَ زَيْنَةٌ لِلزَّوْجِ، فَأَمَّا زَيْنَةُ النَّاسِ فَقَدْ ذَكَرْنَاهُ، وَأَمَّا زَيْنَةُ الْمَحْرَمِ فَمَوْضِعُ الْقِلَادَةِ فَمَا فَوْقَهَا - وَالذَّمْلُجُ وَ مَا دُونَهُ وَالْخَلْحَالُ وَ مَا أَسْفَلَ مِنْهُ - وَأَمَّا زَيْنَةُ لِلزَّوْجِ فَالْجَسَدُ كُلُّهُ»؛^۲ امام باقر^{علیه السلام} درباره فرموده خداوند متعال: «و آشکارا نسازند زینت خود را مگر آنچه آشکاراست» فرمود: «آن زینت، عبارت است از: لباس، شرمه، انگشتر، حنای دست و النگو». زینت، سه قسم است: زینتی برای مردم، زینتی برای محرم و زینتی برای شوهر. زینت برای مردم را یادآور شدیم. زینت محرم، جای گردن‌بند و بالاتر از آن و جای دست‌بند و پایین‌تر از آن و جای خلخال و پایین‌تر از آن و زینت شوهر تمامی بدن زن است.

۱. نور، ۳۱.

۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر التمی، ج ۲، ص ۱۰۱.

در سند این روایت مناقشه است و در این که چه بخشی از آنچه از قول امام باقر علیه السلام نقل شد روایت است و چه بخشی از آن، سخنان صاحب تفسیر، احتمال‌هایی وجود دارد؛ ولی آنچه مهم است این که روایت همان را می‌گوید که ظاهر آیه با توجه به عرف بیان می‌کند. بنابراین، روایت جنبه تأییدی دارد؛ از این رو، سند نداشتن آن، زیانی به بحث نمی‌رساند.

مرحله پنجم: پوشش در برابر محرم‌ها

از آیاتی که پیش از این از آن‌ها سخن گفته شد، روشن شد که لازم نیست زنان قسمت‌هایی از بدن خود را که پیش از نازل شدن آیه حجاب نمی‌پوشانده‌اند، در برابر خویشاوندان دوازده‌گانه مطرح شده در آیه ۳۰ سوره نور بیوشانند؛ هر چند از آیات به دست نیامد که حکم آن‌جایی که پیش از آیه حجاب می‌پوشانده‌اند، اکنون چیست و در برابر این دوازده گروه چه باید بکنند؛ مثلاً: آیا مادر می‌تواند تمامی بدن غیر از عورت را در برابر فرزند بالغ خود نمایان کند؟ آیا خواهر می‌تواند تمامی بدن، غیر از عورت را در برابر برادر بالغ خود نمایان کند؟

از آیات محل بحث، روا بودن آشکار ساختن سینه، شکم، کمر، ساق پا و ران‌ها و مانند آن در برابر محرم‌ها به دست نیامد.

اکنون می‌خواهیم بگوییم از ظاهر قرآن مجید، به دست می‌آید که حاضر شدن زن با لباس نامناسب و نمایاندن شکم، سینه، ران و... در برابر خویشان نسبی، بی‌چون و چرا، حرام است. خداوند در آیات ۵۸ تا ۵۹ سوره نور مسئله را مطرح فرموده و حتی ورود بدون اجازه به اتاق پدر و مادر را ممنوع فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهْرِ وَ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱ «ای آنان که ایمان آورده‌اید، غلامان و کنیزان زرخرد شما و کودکان نابالغ، - برای وارد شدن به اتاق شما - باید سه وقت از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، هنگامی که لباس‌های خود را هنگام ظهر در می‌آورید و پس از نماز عشا. این سه وقت، عورت است از برای شما. بر شما و بر آنان غیر از این سه وقت، گناهی نیست. شماری از شما بر شماری دیگر واردشونده و

گردش‌کننده‌اند. این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند و خداوند، دانای حکیم است.»
هم چنین: ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱ «هنگامی که کودکان شما به سن بلوغ رسیدند، باید از شما اجازه بگیرن؛ همان‌گونه که پیشینیان آنان اجازه می‌گرفتند. این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند. خداوند دانای حکیم است.»

آیه می‌فرماید کودکان نابالغ، در سه نوبت برای ورود به اتاق پدر و مادر اجازه بگیرند. حال، کودکان بالغ چگونه؟ اینان، باید در هر حال، اجازه بگیرند؛ چه در این سه نوبت و چه در وقت‌های دیگر. با این‌که در وقت‌های دیگر، احتمال برهنگی و... مادر یا به‌کلی وجود ندارد یا بسیار کم پیش می‌آید، چرا کودک بالغ برای ورود به اتاق پدر و مادر باید اجازه بگیرد؟ این بدان جهت است که در دیگر وقت‌ها نیز احتمال دارد جاهایی از مادر که عورتین نیست ولی از زینت‌های نهان به‌شمار می‌رود، پیدا باشد که تنها برای همسر دیدن آن‌ها رواست و برای غیرهمسر ناروا.
بنابراین، مفهوم آیه ۵۸ و صریح آیه ۵۹ - که واجب بودن اجازه را برای فرزند بالغ بیان می‌کنند - با ملازمه عرفی، به حرام بودن نظر به زینت‌های باطنی مادر و حرام بودن نمایاندن زینت‌های پنهان بر مادر، دلالت دارد.

اگر کسی بگوید احتمال دارد که عورتین مادر در غیر آن سه وقت نیز آشکار باشد؛ از این رو باید کودکان بالغ وارد نشوند، می‌گوییم: احتمال نمایان بودن عورتین مادر در غیر سه نوبت یادشده، با جایز بودن ورود کودکان نابالغ، بدون اجازه، سازگار نیست.

اگر کسی بگوید احتمال دارد ممنوع بودن وارد شدن بالغان بر مادران و پدران، برای جهات دیگری غیر از برهنه بودن آنان باشد، در پاسخ می‌گوییم: بله، اگر دلیل قوی از روایات برای جایز بودن ظاهر شدن مادر با لباس زیر در بین فرزندان پیدا کردیم که بسان نص بود، آن‌گاه، چاره‌ای نیست و باید واجب بودن اجازه را برای امور دیگر نیز در نظر بگیریم؛ ولی در بحث روایات خواهد آمد که چنین دلیل قوی و روشنی وجود ندارد.

نکته: خداوند در آیه ۳۱ سوره نور، دوازده گروه را استثنا کرد و نتیجه این شد که بر زن لازم نیست خود را در برابر این گروه‌ها بیوشاند؛ اما در آیه ۵۸ همان سوره، تنها بر دو دسته واجب کرد که در سه وقت یادشده اجازه بگیرند و در دیگر وقت‌ها همگان باید اجازه بگیرند. از این رو، این پرسش به ذهن می‌آید: دلیل استثناهای دوازده‌گانه در آن‌جا و دوگانه در این‌جا چیست؟ پاسخ: در

این جا دو گروه را استثنا کرد: ۱. ملک یمین. این خود، بحث دارد که آیا غلام و کنیز را در بر می‌گیرد یا نه، تنها کنیز را در بر می‌گیرد. آیا بالغان را در بر می‌گیرد یا نابالغان را نیز در بر می‌گیرد؟ از آن‌جاکه هیچ‌کدام از انواع برده در زمان ما وجود خارجی ندارند، از بحث درباره آن خودداری می‌کنیم؛ ۲. کودکان غیربالغ خود انسان، نه هر کودک غیربالغ. این گروه می‌تواند به تمامی بدن مادر، غیر از عورت نگاه کند و پوشاندن بدن، به غیر از عورت، در برابر اینان، واجب نیست؛ از این‌رو، می‌توانند بدون اجازه، مگر در سه نوبت یادشده، به اتاق پدر و مادر وارد شوند. البته همین گروه و همین کودکان نابالغ، وقتی به سن بلوغ رسیدند، باید برای وارد شدن به اتاق پدر و مادر، در همه‌وقت اجازه بگیرند؛ چون چه بسا ران و سینه و پاهای مادر عریان باشد.

در این جا، معنای یک قید و کلمه‌ای که در آیه ذکر شده و مفسران به‌طور معمول آن را معنی نکرده و از آن گذشته‌اند، روشن می‌شود. آیه ۵۹ سوره نور چنین بود: ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ بَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾. «من قبلهم» در آیه شریفه به چه کسانی اشاره دارد؟ از کلام مفسران، مطلب روشنی به دست نمی‌آید؛ ولی با توجه به آیه ۳۱ همین سوره که دوازده گروه استثنا شده و دوازدهمین آنان کودکی بود که بر عورت‌های زنان آگاهی نداشت، روشن می‌شود کودکان در آیه ۵۸، از گرفتن اجازه بخشوده شدند، مگر زمانی که به سن بلوغ برسند - و از عورات زنان آگاه شوند - که در این صورت، باید اجازه بگیرند؛ همان‌گونه که «الذین من قبلهم» (یعنی یازده گروه قبلی، اجازه می‌گرفتند. بنابراین، روشن می‌شود که مراد از «من قبلهم»، گروه‌های یازده‌گانه قبلی است.

البته استثنا بودن زوج و زوجه از اجازه گرفتن و نگاه کردن، به‌خاطر آیات سوره مؤمن و معارج است و اشکالی به کلیت بحث ما وارد نمی‌سازد.

روایات: حال که بحث از آیه‌های ۵۸ و ۵۹ سوره نور شد و زوایای گوناگون آن دو روشن گردید، روایاتی که ذیل این دو آیه آورده شده، به‌منزله تأییدکننده یادآور می‌شویم:

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «یستأذن الذین ملکتم ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرّات. کما امرکم الله عزّوجلّ و من بلغ الحلم فلا یلج علی ائمه و لا علی اخته و لا علی خالته و لا علی ماسوی ذلک الا باذن فلا یأذنوا حتی یسلموا و السلام طاعة الله عزّوجلّ»؛ «ملک یمین‌های شما و فرزندان نابالغ شما، همان‌گونه که خداوند امر فرموده به شما، در سه نوبت اجازه می‌گیرند. هرکس به سن بلوغ رسید، به‌هیچ‌روی بر مادر، دختر، خاله و غیر اینان، بدون اذن وارد نمی‌شود و آنان اذن

ندهند تا او سلام کند؛ زیرا سلام، پیروی از خداوند است...».

روایتی دیگر، همانند این روایت، از امام باقر علیه السلام رسیده است.^۱

۲. در *الدرالمنثور* روایات بسیاری در این باب نقل شده است؛ از جمله: «مردی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرسد: آیا برای وارد شدن بر مادرم باید اجازه بگیرم؟ حضرت فرمودند: بله. راوی گفت: با مادرم در یک اتاق زندگی می‌کنم، آیا برای وارد شدن بر ایشان باید اجازه بگیرم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اجازه لازم است. راوی گفت: من خدمتگزار مادرم هستم، آیا هر گاه وارد می‌شوم، باید اجازه بگیرم؟ حضرت فرمودند: آیا دوست داری وی را برهنه ببینی؟ گفت: نه. فرمودند: پس اجازه بگیر و وارد شو.»^۲

این روایت، با دو سند «ابن جریر عن زید بن اسلم، ان رجلاً سأل النبی...» و «ابن جریر و بیهقی عن عطاء بن یسار: ان رجلاً قال یا رسول الله...»، نقل شده است.

روایت نشان می‌دهد که اجازه گرفتن برای این است که مادر، برهنه دیده نشود. عریان در این جا، اعم است از برهنگی کامل که حتی عورتین او دیده شود یا نیمه برهنگی که سینه، شکم، ران و... دیده شود؛ ولی به قرینه روایاتی که از ابن مسعود و حذیفه نقل شد: «ان لم تفعل رایت منها ما تکره» یا «ما علی کل احیانها تحب ان تراها»، معلوم می‌شود که مراد از برهنگی در حدیث نبوی، برهنگی کامل نیست و روایات، تأییدکننده همان چیزی است که از آیه برداشت شده است و اساساً متداول نیست که یک زن در تنهایی، خود را کاملاً برهنه سازد؛ هر چند متداول است که در صورت تنهایی کامل، با پیراهن زیرین به سر ببرد.

خلاصه بحث

۱. حکم حجاب، کم‌کم و به مرور زمان نازل شد و از خانه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شروع گردید و سپس به دیگر خانه‌ها و خانواده‌ها سریان یافت.

۲. حجاب برای سالم ماندن روح انسان‌ها قرار داده شده است: ﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾.

۳. «جلباب = چادر» افزون بر تکلیف، حقی بوده برای خانم‌های پاکدامن که در ابتدا، جنبه حق بودن آن برتری داشته است.

۱. همان، ص ۶۲۲، ح ۲۳۱.

۲. سیوطی، *الدرالمنثور*، ج ۵، ص ۵۷.

۴. پیش از آمدن حکم حجاب، زنان تمام بدن را به جز سر و گردن، گریبان و دست‌ها تا حدود آرنج، می‌پوشانده‌اند و ظاهر بودن کمر، سینه، ران‌ها و... رایج نبوده است. بنابراین، گروه‌های استثنائیه در آیه ۳۱ از سوره نور اعم از محرم‌های نسبی و سببی، همان جاهایی را که به‌طور معمول نمی‌پوشانده‌اند، مجاز هستند که نگاه کنند و جایز بودن نگاه کردن به ران‌ها، سینه، ساق‌های پا و... از آیه به‌دست نمی‌آید.

۵. حکم حجاب، حکمی فراگیر است و گروه‌های استثنائیه، به‌خاطر ضرورت و... بوده است.
۶. اصل در مسئله حجاب، جداسازی کامل محیط مرد و زن از یکدیگر است؛ به‌گونه‌ای که هر دو بتوانند در جامعه به کار و تلاش پردازند و تماس‌ها و برخوردها در حد بسیار کمی باشد.
۷. حجاب و پوشش مسئله‌ای شخصی است و بازشناسی «ماظهر» و ضرورت‌ها بر عهده خود افراد است و از این آیات، حکم و وظیفه‌ای برای مسئولان امر و متولیان امور روشن نشد.
۸. در این آیات هیچ بحثی درباره «مادر همسر» مطرح نشد و از هیچ‌یک از واژگان آیات روشن نشد که داماد می‌تواند به مادر همسر خود نگاه کند. بله، از آیه ۲۳ سوره بقره روشن می‌شود که ازدواج با مادر همسر حرام است؛ همان‌گونه که ازدواج با مادر، خواهر، دختر، عمه، خاله، دختر برادر و دختر خواهر حرام است. اثبات ملازمه بین حرام بودن ازدواج با حلال بودن نگاه کردن، کار چندان راحتی نیست.

درباره حجاب، توجه به چند نکته در ابتدا بسیار حائز اهمیت است:

۱. کاهش خطا و خطر: در تصویب هر قانون اجتماعی یا تصمیم‌گیری برای واکنش‌ناسیون عمومی، اگر احتمال خطر، حدود چهار در ده هزار باشد، اقدام می‌گردد و تحمل همه هزینه‌ها توجیه منطقی دارد.

بدیهی است با رعایت حجاب، احتمال خطر و خطا در جامعه کاهش می‌یابد؛ اگرچه به حد صفر نمی‌رسد.
۲. حفظ احترام: رعایت حجاب، از یک‌سو به مردان کمک می‌کند که به‌طور ناخواسته و خارج از چارچوب‌ها احساساتشان هزینه نشود، هرچند بیش از آن به خانم‌ها کمک می‌کند که به‌طور ناخواسته و خارج از چارچوب‌ها وسیله لذت‌انگاری قرار نگیرند و احترام آنان خدشه‌دار نگردد.
۳. تشنگی و رغبت: باید دانست احکام الهی بیش از آن‌که به محدودیت لذت‌ها بینجامد، به ماندگاری لذت‌ها و پایداری نشاط و خوشی‌ها می‌انجامد. از این‌رو، حجاب از یک‌سو برای خانم‌ها محدودیت است و موجب خستگی و زحمت؛ اما از سوی دیگر، اوج احساسات را سالم نگه می‌دارد و عاطفه‌ها و محبت‌ها را در کانون گرم خانواده متمرکز می‌سازد و زن و مرد را از بی‌تفاوتی به همدیگر در نظام خانواده، نجات می‌دهد.

فوائد لباس

لباس پوشیدن پیشینه‌ای به اندازه حیات انسان دارد و جز پیروان یکی از مکاتب فکری که بر لزوم برهنه‌زیستی پای می‌فشارند، همه افراد به نوعی آن را تجربه می‌کنند. این پدیده، به‌رغم ارتباطش با خصوصیات مختلف فردی و اجتماعی انسان، دست‌کم به سه نیاز وی پاسخ می‌دهد: «حفاظت در سرما و گرما و برف و باران»، «حفظ عفت و شرم آراستگی» و «زیبایی و وقار».

رابطه حجاب و پوشش اسلامی

«حجاب» به معنای پرده، حاجب، پوشیدن و پنهان کردن و منع از وصول است. این واژه، تنها به معنای پوشش ظاهری یا پوشاندن زن نیست، بلکه در اصل به مفهوم پنهان کردن زن از نگاه مرد بیگانه است. بدین سبب، هر پوششی حجاب نیست. حجاب، پوششی است که از طریق پشت پرده واقع شدن تحقق یابد؛ ولی برخلاف تصور عموم و نیز آنچه مشهور است، آیه حجاب^۱ در قرآن ﴿...وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ...﴾^۲ «چون از آنان به [زنان پیغمبر ﷺ] متاعی خواستید، از از پس پرده بخواهید»، درباره زنان آن حضرت و بیشتر به منظور مسائل سیاسی و اجتماعی فرود آمده است،^۳ نه پوشش زن در مقابل نامحرم. به کارگیری کلمه «حجاب»^۴ در خصوص پوشش زن، اصطلاحی نسبتاً جدید است و همین، سبب گردیده بسیاری گمان کنند اسلام خواسته است زن همیشه پشت پرده و در خانه محبوس باشد و بیرون نرود^۵ یا مثل ویل دورانت بگویند: «این امر خود مبنای پرده‌پوشی در میان مسلمانان به‌شمار می‌رود»^۶ یا مدعی شوند حجاب به‌وسیله ایرانیان به مسلمانان و عرب‌ها سرایت کرده است؛ در حالی که آیات مربوط به حجاب (پوشش اسلامی زنان در مقابل نامحرمان)، قبل از مسلمان شدن ایرانیان نازل شده است. در عهد جاهلیت نیز – همان‌طور که

۱. مصطفوی، انسانیت از دیدگاه اسلامی، ص ۱۲۹

۲. در اصطلاح تاریخ و حدیث اسلامی، هر جا نام «آیه حجاب» آمده است مقصود این است، نه آیات سوره نور که در خصوص پوشش اسلامی است.

۳. احزاب، ۵۳.

۴. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۷۴.

۵. واژه حجاب هفت بار در قرآن کریم به‌کار رفته است؛ ولی هرگز به معنای حجاب اسلامی مصطلح نیست.

۶. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۷۳.

۷. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه احمد آرام و دیگران، ج ۱، ص ۴۳۳ و ۴۳۴.

ویل دورانت می‌گوید^۱ و کتب تفسیر شیعه و سنی^۲ تأیید می‌کنند - عرب‌ها چنین پوششی نداشتند و عادتشان تبرج و خودنمایی بود که اسلام آن را ممنوع ساخت: ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ﴾^۳.

آنچه از قدیم به‌ویژه نزد فقها در بحث نماز (کتاب الصلوة) و ازدواج (کتاب النکاح) رواج داشته، واژه «ستر» و «ساتر» به‌معنای پوشش و وسیله پوشش زن در مقابل نامحرمان بوده است. بنابراین، وظیفه پوشش اسلامی بانوان به‌معنای حبس و زندانی کردن و قرار دادن آنان پشت پرده و در نتیجه، مشارکت‌ندادن این گروه عظیم در فعالیت‌های اجتماعی نیست. این وظیفه بدان معناست که زن در معاشرت با مردان بدنش را بیوشاند و به جلوه‌گری و خودنمایی نپردازد و مشارکتش در فعالیت‌ها بر اصول انسانی و اسلامی استوار باشد.^۴

ضرورت پوشش اسلامی در قرآن

پوشش اسلامی از احکام ضروری اسلام است^۵ و هیچ مسلمانی نمی‌تواند در آن تردید کند؛ زیرا هم قرآن مجید به آن تصریح کرده است و هم روایاتی بسیار بر وجوب آن گواهی می‌دهند. به همین جهت، فقیهان شیعه و سنی به اتفاق به آن فتوا داده‌اند. همان‌طور که نماز و روزه به دورانی خاص اختصاص ندارد، دستور پوشش نیز ویژه دورانی خاص نیست و ادعای عصری بودن آن بی‌دلیل و غیرکارشناسانه می‌نماید.

خداوند متعال در آیه ۳۰ سوره نور، نخست به مردان مسلمان و سپس در آیه بعد به زنان مسلمان فرمان می‌دهد از چشم‌چرانی اجتناب کنند و در رعایت پوشش بدن از نامحرمان کوشا باشند: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾؛ «[ای پیامبر،] به مردان مؤمن بگو دیدگان خود را فرو کاهند و عفت پیشه ساخته، دامن خود را [از نگاه نامحرمان] بیوشانند. این برای آنان پاکیزه‌تر است و خداوند بدانچه می‌کنند، آگاه است.»

۱. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۲۲.

۲. ر.ک: طبرسی، مجمع‌البیان و زمخشری، کشف؛ ذیل آیات ۲۳ احزاب و ۶۰ نور.

۳. احزاب، ۳۳.

۴. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۷۳؛ نیز ر.ک: مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۴۰۱ تا ۴۰۳.

۵. اصل قانون حجاب اسلامی، صرفاً از ضروریات فقه نیست، بلکه از ضروریات دین مبین است؛ چه، این‌که نص صریح قرآن بر آن گواهی می‌دهد و تنها ظهور آیات قرآن دلیل بر آن نیست تا جای اختلاف برداشت و محل تردید باشد.

«غَضٌّ» در لغت عرب - چنان‌که مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان^۱ و راغب اصفهانی در مفردات^۲ گفته‌اند - به معنای «کاستن» است و «غَضٌّ بصر» یعنی کاهش دادن نگاه، نه بستن چشم. البته متعلق این فعل و این‌که از چه چیز چشمان خود را فرو کاهند، ذکر نشده است؛ اما با توجه به سیاق آیات، به‌ویژه آیه بعد، روشن می‌گردد مقصود آن است که خیره‌خیره زنان نامحرم را تماشا نکنند و از چشم چرانی^۳ بپرهیزند. از سوی دیگر، ممکن است مقصود از «حفظ فرج» در این آیه، پاکدامنی و حفظ آن از آلودگی به زنا و فحشا باشد؛ ولی عقیده مفسران نخستین اسلام و نیز مفاد روایات از جمله سخن امام صادق علیه السلام^۴ این است که مراد از «حفظ فرج» در همه آیات قرآن کریم، پاکدامنی و حفظ آن از آلودگی به فحشاست؛ جز در این دو آیه که به معنای حفظ از نظر است.

بر همین اساس، خداوند متعال فلسفه این آموزه را پاکی روح می‌داند و برخلاف اهل جاهلیت قدیم و جدید - مانند برتراند راسل که این ممنوعیت را نوعی محرومیت و اخلاق بی‌منطق و به اصطلاح «تابو» (تحریم‌های ترس‌آور رایج در میان ملل وحشی) می‌داند - می‌گوید: این پوشش به منظور طهارت روح بشر از این‌که پیوسته درباره مسائل مربوط به اسافل اعضا بیندیشد،^۵ واجب شده است. سپس در آیه بعد می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِزْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطُّفُلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۶ «و به زنان مؤمن بگو: از برخی نگاه‌های خود [که حرام است] چشم‌پوشی کنید و شرمگاه‌های خود را حفظ نمایند و زینت‌هایشان را - جز آنچه خود نمایان است - آشکار نکنند و باید روسری خود را بر گریبان خویش فرو افکنند و زینت خود را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا برادران شوهرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران شوهرانشان»

۱. طبرسی، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۲۱۶.

۲. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۶۱.

۳. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۲۵ تا ۱۲۸.

۴. طبرسی، تفسیر مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۲۱۶ و ۲۱۷.

۵. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۲۹.

۶. نور، ۳۱.

خواهرانشان یا زنان همکیش خود یا برده‌های زر خریدشان یا ملازمانشان از میان مردانی که نیاز جنسی ندارند یا کودکانی که [به سن تمیز نرسیده و] از شرمگاه زنان آگاه نشده‌اند، آشکار نکنند و پاهای خود را [به گونه‌ای بر زمین] نکوبند که زینت‌های مخفی آنان معلوم شود. و ای مؤمنان، همگی به سوی خدا بازگردید، باشد که ظفرمند شوید.»

در این آیه خداوند تعالی، پوشیدگی سر و گردن و پوشاندن زینت‌ها را مطرح می‌سازد.

پوشاندن سر و گردن

«حُمُر» جمع «خمار» و به معنای روسری و سرپوش است.^۱ «جیوب» از واژه «جیب» به معنای قلب و سینه و گریبان است.^۲ در تفسیر مجمع البیان چنین می‌خوانیم: «زنان مدینه، اطراف روسری‌های خود را به پشت سر می‌انداختند و سینه و گردن و گوش‌های آنان آشکار می‌شد. بر اساس این آیه، موظف شدند اطراف روسری خود را به گریبان‌ها ببندازند تا این مواضع نیز مستور باشد.»^۳ فخر رازی یادآور می‌شود: «خداوند متعال با به‌کارگرفتن واژه‌های «ضرب» و «علی» که مبالغه در القا را می‌رساند، در پی بیان لزوم پوشش کامل این نواحی است.»^۴ ابن عباس در تفسیر این جمله می‌گوید: «یعنی زن مو و سینه و دور گردن و زیر گلوئی خود را بپوشاند.»^۵

برخی ادعا می‌کنند، حجاب به معنای مقابله با برهنگی را قبول داریم؛ ولی در هیچ جای قرآن از پوشش مو سخن به میان نیامده است. نادرستی این سخن، آشکار می‌نماید؛ زیرا با چشم پوشی از گفتار ابن عباس و نیز شأن نزول آیه، این واقعیت که زنان مسلمان حتی پیش از نزول این آیه، موهای خود را می‌پوشاندند و آشکار بودن گردن و گوش و زیر گلو و گردنشان تنها مشکل به‌شمار می‌آمد، تردیدناپذیر است. در آیه از روسری سخن به میان آمده است، باید پرسید: آیا روسری جز آنچه بر سر می‌افکنند و موها را می‌پوشانند، معنایی دارد؟ افزون بر این، حکم میزان پوشش در روایاتی متعدد وارد شده است.^۶ اگر قرار باشد مانند برخی از صحابه یا گروهی روشن‌فکر مآب جدید فقط به قرآن اکتفا کنیم، در کشف جزئیات ضروری‌ترین احکام مانند رکعات نماز نیز ناکام می‌مانیم.

۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غرائب القرآن، ص ۱۵۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ص ۲۱۷.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۷.

۳. همان.

۴. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۷۹.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۷: «قال ابن عباس: تغلّی شعرها و صدرها و ترائبها و سوائفها.»

۶. ر.ک: فیض کاشانی، الصافی، ج ۳، ص ۴۳۰ و ۴۳۱.

پوشاندن زینت

درباره «زینت» پرسشی مهم مطرح است: آیا مفهوم آن، واژه «زیور» فارسی، «زینت‌های جدا از بدن، مانند جواهرات» را نیز در بر می‌گیرد یا تنها آرایش‌های متصل به بدن، مانند شرمه و خضاب را شامل می‌شود؟^۱ در پاسخ باید گفت: حکم کلی آن است که خودآرایی جایز و خودنمایی در مقابل نامحرم ممنوع است. آرایش، امری فطری و طبیعی است^۲ و حس زیبایی دوستی سرچشمه پیدایش انواع هنرها در زندگی بشر شمرده می‌شود. این گرایش طبیعی، افزون بر آن‌که آثار مثبت روانی در دیگران پدید می‌آورد، به تحقق آثار گرانبهای روانی در شخص آراسته نیز می‌انجامد. بنابراین، خداوند زینت و خودآرایی را نهی نمی‌کند؛ آنچه در شرع مقدس ممنوع شده است، تبرج و خودنمایی و تحریک و تهییج به وسیله آشکار ساختن زینت در محافل اجتماعی است؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَقَدْ كَانَ فِي نُفُوسِكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۳ و لا یبْدین زینتھنَّ إلا ما ظہر منها و لیضربنَّ بخمرھنَّ علی جیوبھنَّ و لا یبْدین زینتھنَّ إلا لیُعولتھنَّ^۴.

این آیه، زنان عرب را که معمولاً خلخال به پا می‌کردند و برای این‌که بفهمانند خلخال گرانها دارند، پای خود را محکم به زمین می‌کوفتند، از این کار نهی می‌کند. فقیه بزرگوار علامه مطهری می‌گوید: «از این دستور می‌توان فهمید هر چیزی که موجب جلب توجه مردان می‌گردد، مانند استعمال عطرهای تند و هم‌چنین آرایش‌های جالب نظر در چهره، ممنوع است. به‌طور کلی زن در معاشرت، نباید کاری بکند که موجب تحریک و تهییج و جلب توجه مردان نامحرم گردد.»^۵

زینت‌های زن دو گونه است: یک نوع زینتی که به‌طور معمول آشکار است و پوشانیدن آن واجب نیست؛ مانند صورت بدون آرایش و تا میچ دست؛ نوع دیگر، زینتی که به‌طور معمول پنهان است، مگر آن‌که عمداً بخواهد آن را آشکار سازد؛ مانند گوشواره و گردنبند. پوشانیدن این نوع زینت واجب است.^۶ قرآن کریم با همین معیار، در خصوص پوشش بانوان سالمند و

۱. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۳۱؛ مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۴۷۹.

۲. علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آیه ۳۲ سوره اعراف می‌فرماید: «خداوند متعال در این آیه زینت‌هایی را معرفی می‌کند که برای بندگان ایجاد و آنان را فطرتاً به وجود آن زینت‌ها و استعمال و استفاده از آن‌ها ملهم کرده است؛ و روشن است که فطرت جز به چیزهایی که وجود و بقای انسان نیازمند آن است، الهام نمی‌کند» [ر.ک: المیزان، ج ۸، ص ۷۹].

۳. احزاب، ۳۳.

۴. نور، ۳۱.

۵. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۴۶ تا ۱۴۷.

۶. ر.ک: طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۲۱.

از کارافتاده که امید زناشویی ندارند، سهل‌گیری کرده، به آن‌ها اجازه داده است روسری‌ها را بگیرند؛^۱ هر چند در عین حال همین‌ها نیز اجازه خودنمایی و تهییج ندارند: ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يُوْجُوْنَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ اَنْ يَّصْعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَاَنْ يَّسْتَعْفِفْنَ حَيْرَ لِهِنَّ وَاَللّٰهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ﴾.^۲

آیات دیگری که با صراحت کامل دستور پوشش اسلامی و فلسفه آن را بیان می‌کنند، چنین است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِيْنَ يُدْنِيْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيْبِهِنَّ ذٰلِكَ اَدْنٰى اَنْ يَّعْرَفْنَ فَلَآ يُوْذِيْنَ وَاَنَّ اللّٰهَ عَفُوْرًا رَحِيْمًا﴾؛^۳ «ای پیامبر، به زنان و دختران و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های (روسری و چادر) خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن‌که شناخته گردند و اذیت نشوند، [به احتیاط] نزدیک‌تر است؛ و خدا آمرزنده و مهربان است.»

در مفهوم «جلباب» اختلاف نظر وجود دارد. با توجه به کتب لغت^۴ و گفتار مفسران شیعه، مانند علامه طباطبایی^۵ و فیض کاشانی^۶ و اهل سنت، مانند قرطبی،^۷ آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، آن است که «جلباب» ملحفه و پوششی چادرمانند است، نه روسری و خمار. از ابن عباس و ابن مسعود روایت شده که منظور عبایه است. پس جلباب، لباسی گشاد و پارچه‌ای است که همه بدن را می‌پوشاند. ضمناً همان‌طور که مفسران بزرگی مانند شیخ طوسی و طبرسی فرموده‌اند، در گذشته دو نوع روسری برای زنان معمول بود: روسری‌های کوچک که آن‌ها را «خمار» یا «مقنعه» می‌نامیدند و معمولاً در خانه از آن استفاده می‌کردند و روسری‌های بزرگ که مخصوص بیرون خانه به‌شمار می‌آمد. زنان با این روسری بزرگ که «جلباب» خوانده می‌شد و از «مقنعه» بزرگ‌تر و از «رداء» کوچک‌تر است و به چادر امروزی شباهت دارد، مو و تمام بدن خود را می‌پوشاندند.^۸

۱. حر عاملی، وسایل الشیعه، حر عاملی، ج ۱۴، ص ۱۴۰.

۲. نور، ۶۰.

۳. احزاب، ۵۹.

۴. ر. ک: مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲. این کتاب‌ها کلمات اهل لغت را ذکر کرده‌اند؛ مانند تعبیر به «الجلباب: القميص أو الثوب الواسع» یا «الجلباب ثوب اوسع من الخمار دون الرداء تُغَطِّي به المرأة رأسها و صدرها».

۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۳۹. (هو ثوب تشتمل به المرأة فيغطي جميع بدنها).

۶. فیض کاشانی، الصافی، ج ۴، ص ۲۰۳.

۷. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۴، ص ۱۵۶.

۸. درباره «جلباب» چنین گفته‌اند: «روسری خاصی که بانوان هنگامی که برای کاری به خارج از منزل می‌روند، سر و روی خود را با آن می‌پوشند»؛ «الجلباب خمار المرأة الذي يغطي رأسها و وجهها اذا خرجت لحاجة» [طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۵۷۸].

نزدیک ساختن جلباب - «يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ» - کنایه از پوشیدن چهره و سر و گردن با آن است؛^۱ یعنی چنان نباشد که چادر یا روپوش‌های بزرگ (مانتو)، تنها جنبه تشریفاتی و رسمی داشته باشد و همه پیکرشان را نبوشاند. قرآن فرمان می‌دهد که بانوان با مراقبت جامه‌شان را بر خود گیرند و آن را رها نکنند تا نشان دهد اهل عفاف و حفظ به‌شمار می‌آیند. تعلیل پایانی آیه نیز بیانگر همین امر است؛ یعنی آن پوششی مطلوب است که خودبه‌خود دورباش ایجاد می‌کند و ناپاک‌دلان را نومید می‌سازد.^۲

خداوند متعال درباره علت چنین پوششی می‌فرماید: ﴿يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيهِنَّ ذَلِكَ اَدْنَىٰ اَنْ يَعْرِفْنَ فَلَآ يُوَدِّعْنَ﴾.^۳ برخی این آیه را چنین معنا کرده‌اند: «بدین وسیله شناخته می‌شوند آزادند، نه کنیز؛ پس با آزار و تعقیب جوانان روبه‌رو نمی‌شوند.» استاد شهید مطهری در این باره می‌فرماید: «حرکات و سکنتان انسان، گاهی زبان‌دار است. گاهی وضع لباس، راه رفتن و سخن گفتن زن معنادار است و به زبان بی‌زبانی می‌گوید: دلت را به من بده، در آرزوی من باش، مرا تعقیب کن؛ گاهی برعکس، با زبان بی‌زبانی می‌گوید: دست تعرض از این حریم کوتاه است.»^۴

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ص ۵۸۰؛ طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۶۱.

۲. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۳. احزاب، ۵۹.

۴. مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، ص ۱۶۳.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، شرح نهج البلاغة، قم، چاپ: اول، ١٤٠٤ق.
٣. ابن أبي زينب، محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، تهران: صدوق، ١٣٩٧ق.
٤. ابن اشعث، محمد بن محمد، الجعفریات (الأشعثيات)، تهران، بی تا.
٥. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، امالي، تهران، ١٣٧٦ش.
٦. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، توحيد، قم، ١٣٩٨ق.
٧. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ترجمه بندر ريگي، قم: اخلاق، ١٣٧٩ش.
٨. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، اعتقادات الامامية، قم، ١٤١٤ق.
٩. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم: دار الشريف الرضي للنشر، ١٤٠٦ق.
١٠. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، خصال، ترجمه مدرّس گيلاني، تهران، ١٣٦٢ش.
١١. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، خصال، قم: جامعه مدرسين، ١٣٦٢ش.
١٢. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا(ع)، تهران، ١٣٧٨ق.
١٣. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، فضائل الأشهر الثلاثة، قم، ١٣٩٦ق.
١٤. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمة، ٢جلد، تهران: اسلاميه، ١٣٩٥ق.
١٥. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، معاني الأخبار، قم: جامعه مدرسين، ١٤٠٣ق.
١٦. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، قم، ١٤١٣ق.
١٧. ابن بابويه، محمد بن علي، شيخ صدوق، علل الشرائع، قم، ١٣٨٥ش / ١٩٦٦م.
١٨. ابن شعبه حراني، حسن بن علي، تحف العقول، قم، ١٤٠٤ق.

۱۹. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب (ع)، قم، ۱۳۷۹ق.
۲۰. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال (ط - القديمة)، تهران، ۱۴۰۹ق.
۲۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، تهران، ۱۳۴۸ش.
۲۲. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، نجف اشرف، ۱۳۵۶ش.
۲۳. ابن منظور، لسان العرب، محقق و مصحح: جمال‌الدین میردامادی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۴. ابن نما حلی، جعفر بن محمد، مثیر الأحزان، قم، ۱۴۰۶ق.
۲۵. امام خمینی، آیه‌الله نوری و آیه‌الله فاضل، تعلیقات العروة، ج ۲، النکاح، الفصل الاول.
۲۶. امام خمینی، شرح چهل حدیث، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۷ش.
۲۷. امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ش.
۲۸. انجوی شیرازی، ابوالقاسم، دیوان حافظ، بدرقه جاویدان، ۱۳۸۶ش.
۲۹. آراسته، حسین جوان، درسنامه علوم قرآنی سطح ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰ش.
۳۰. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله، عوالم العلوم، قم: ۱۴۱۳ق.
۳۱. بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، ۵جلد، قم: مؤسسه بعثه، ۱۳۷۴ش.
۳۲. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، ۲جلد، قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۳۳. بلاغی، محمدجواد، آلاء الرحمن، قم: بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.
۳۴. بینات (نخستین نشریه قرآنی به زبان فارسی) شماره ۵۶، ویژه‌نامه قرآن و حضرت زهراء (علیها السلام).
۳۵. پاک‌نژاد، سیدرضا، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، تهران، ۱۳۶۱ش.
۳۶. ترمذی، ابوعلی محمد بن عیسی ترمذی (۲۰۹-۲۹۷ق)، سنن ترمذی (الجامع الصحیح)، بی‌جا، بی‌تا.
۳۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۱۰ق.
۳۸. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات، (ط - القديمة)، قم، ۱۴۱۰ق.
۳۹. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: اسراء، ۱۳۸۸ش.
۴۰. جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن، قم: اسراء، ۱۳۸۸ش.
۴۱. حائری، سیدمهدی، دایرة المعارف تشیع (مدخل حدیث قدسی).
۴۲. حبیبی، علی، راهنمای تدریس روخوانی قرآن کریم، زمستان ۱۳۷۷ش.
۴۳. حاجتی، سیدمحمدباقر، پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ش.

۴۴. حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰ جلد، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۴۵. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تهران، ۱۴۱۱ ق.
۴۶. حسن زاده آملی، حسن، قرآن هرگز تحریف نشده (فصل الخطاب)، قم: قیام، ۱۳۷۶ ش.
۴۷. حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزہة الناظر و تنبیہ الخاطر، قم، ۱۴۰۸ ق.
۴۸. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الإسناد (ط - الحدیث)، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، ۱۴۱۳ ق.
۴۹. حویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور الثقلین، قم: مطبعة الحكمة، ۱۴۱۵ ق.
۵۰. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، قم، ۱۴۰۱ ق.
۵۱. خوبی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، بی تا.
۵۲. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب (معروف به تفسیر کبیر)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
۵۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۵۴. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹ ش.
۵۵. رزاقی، ابوالقاسم، سوگندهای قرآن، بی جا، بی تا.
۵۶. رشید رضا، تفسیر المنار، بی جا، بی تا.
۵۷. ری شهری، محمد، میزان الحكمة، دارالحدیث، قم، بی تا.
۵۸. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
۵۹. سبحانی، جعفر، الهیات، قم: امام صادق علیه السلام، بی تا.
۶۰. سبحانی، جعفر، تفسیر صحیح آیات مشکله قرآن، قم: امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۱ ش.
۶۱. سید بن قطب ابن ابراهیم شاذلی، فی ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق، ۱۴۱۲ ق.
۶۲. سیدرضی، محمد بن حسین، المجازات النبویة، قم، ۱۴۲۲ ق / ۱۳۸۰ ش.
۶۳. حجتی، سید محمدباقر، تاریخ قرآن کریم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۶۴. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصباحی صالح)، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق.
۶۵. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، ترجمه شهیدی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۶۶. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.

۶۷. سیوطی، جلال‌الدین، الاتقان، ترجمه سیدمهدی حائری قزوینی، چاپخانه سپهر، ۱۳۸۰ ش.
۶۸. سیدمرتضی، الذخیره، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۱ ق.
۶۹. سیوطی، جلال‌الدین، الإتقان فی علوم القرآن (دانشنامه علوم قرآن)، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۱ م.
۷۰. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، نجف: مطبعة حیدریه، بی تا.
۷۱. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، شرح مصباح الشریعة، ترجمه عبدالرزاق گیلانی، تهران: پیام حق، ۱۳۷۷ ش.
۷۲. صبحی صالح، مباحث فی علوم القرآن، قم: منشورات الرضی، ۱۳۷۲ ش.
۷۳. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق.
۷۴. طاهری خرم‌آبادی، سیدحسن، عدم تحریف قرآن، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.
۷۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ جلد، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۱ ش.
۷۶. طبرسی، امین‌الاسلام، تفسیر مجمع البیان، قم: مکتبه آیه‌الله‌العظمی المرعشی النجفی، ۱۳۵۶ ش.
۷۷. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، قم، ۱۴۱۲ ق / ۱۳۷۰ ش.
۷۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: محمدجواد بلاغی، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
۷۹. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیرالقرآن (معروف به تفسیر طبری)، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۸۰. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین؛ واژه شناسی قرآن و حدیث، تحقیق: سیداحمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ ش.
۸۱. طوسی، ابوجعفر، محمد بن حسن، الخلاف، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ ق.
۸۲. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، قم: دارالتقافه، ۱۴۱۴ ق.
۸۳. طبیب، سیدعبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۸۴. عابدینی، احمد، «الاقْتِضَاءُ مِنَ الْوَالِدَيْنِ»، در: مجله عربی الاجتهاد و التجدید، شماره ۲، لبنان.
۸۵. عابدینی، احمد، عروس قرآن، بی جا، بی تا.
۸۶. عباس داوود، زکریا، تأملات فی الحدیث عند السنة و الشیعة، بیروت: دارالنخیل للطباع و النشر.
۸۷. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعة، تفسیر نور الثقلین، ۵ جلد، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

۸۸. علی بن الحسین علیه السلام (امام چهارم)، الصحيفة السجادية، ۱ جلد، قم: الهادی، ۱۳۷۶ ش.
۸۹. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ۲ جلد، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۹۰. غزالی، محمد، جواهر القرآن و دوره، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۰۹ ق.
۹۱. غیائی، سید محمد رضا، مفاتیح الحاجات، مهر ثامن الائمه علیهم السلام، بی تا.
۹۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، محجة البيضاء، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۷۶ ش.
۹۳. فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغة، ۲ جلد، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۹۴. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، تهران: صدر، ۱۴۱۵ ق.
۹۵. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، نوادر الأخبار فیما يتعلق بأصول الدین، تهران، ۱۳۷۱ ش.
۹۶. قاضی، عبدالجبار بن احمد الهمدانی، متشابه القرآن، قاهرة: مكتبة دار التراث، بی تا.
۹۷. قرائتی، محسن، تفسیر نور (چاپ جدید)، ۱۰ جلد، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸ ش.
۹۸. قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۱۲ ق.
۹۹. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۱۰۰. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الدعوات، قم، ۱۴۰۷ ق.
۱۰۱. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
۱۰۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: طیب موسوی جزایری، قم: دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۶۳ ش.
۱۰۳. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ۱۴ جلد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش.
۱۰۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الروضة من الکافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۴۸ ش.
۱۰۵. کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، قم، ۱۴۱۰ ق.
۱۰۶. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، المصباح للكفعمی (جنة الأمان الواقیة و جنة الإیمان الباقیة)، ۱ جلد، قم: دارالرضی (زاهدی)، ۱۴۰۵ ق.
۱۰۷. کلینی، محمد بن یعقوب، أصول الکافی، ترجمه کمره‌ای، ۶ جلد، قم: اسوه، ۱۳۷۵ ش.

۱۰۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *أصول الكافي*، ترجمه مصطفوی، ۴ جلد، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیة، ۱۳۶۹ ش.
۱۰۹. کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافي*، (ط - دارالحدیث)، ۱۵ جلد، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۹ ق.
۱۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، *الكافي*، ۸ جلد، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.
۱۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، *بهشت کافي* (ترجمه روضه کافي)، قم، ۱۳۸۱ ش.
۱۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *تحفة الأولیاء* (ترجمه *أصول کافي*)، قم، ۱۳۸۸ ش.
۱۱۳. گرجی، منیره، *نگرش قرآن به حضور زن در تاریخ انبیا*، بی جا، بی تا.
۱۱۴. گواهی، عبدالرحیم، *برداشت‌هایی از قرآن کریم*، کوثر، بی تا.
۱۱۵. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الكافي* (الأصول و الروضة)، تهران، ۱۳۸۲ ق.
۱۱۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، ۱۱۱ جلد، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی، *قرآن شناسی*، قم: مدرسه معصومیه، بی تا.
۱۱۸. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، ج ۲ و ۱۹، صدرا، بی تا.
۱۱۹. مظاهری، آیه الله، *توضیح المسائل*، قم: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء، ۱۳۷۹ ش.
۱۲۰. معرفت، محمدهادی، *التمهید*، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ ق.
۱۲۱. معرفت، محمدهادی، *شبهات و رد حول القرآن الکریم*، مؤسسه التمهید، ۱۴۲۳ ق.
۱۲۲. معرفت، محمدهادی، *علوم قرآنی*، مؤسسه التمهید، ۱۳۷۴ ش.
۱۲۳. معین، محمد، *فرهنگ فارسی معین*.
۱۲۴. مفید، محمد بن محمد، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۲۵. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، *قرآن و آخرین پیامبر*، تهران: دارالکتب الاسلامیة، بی تا.
۱۲۶. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، *تفسیر نمونه*، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۶۲ ش.
۱۲۷. مکارم شیرازی، ناصر، *تعلیقات علی العروة* (احکام الحيض)، بی جا، بی تا.
۱۲۸. موسوی همدانی، سیدمحمدباقر، *ترجمه تفسیر المیزان*، ۲۰ جلد، قم: دفتر انتشارات، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.

۱۲۹. مهدوی، سیدسعید، نگاهی به قصه و نکات تربیتی آن در قرآن، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، بی تا.
۱۳۰. نجفی، کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء، (ط - الحدیث)، ۴ جلد، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، بی تا.
۱۳۱. نراقی، احمد بن محمد مهدی، معراج السعادة، ۱ جلد، قم: هجرت، ۱۳۷۸ ش.
۱۳۲. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ۲۸ جلد، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۱۳۳. نیشابوری، ابوالحسن علی بن احمد الواحدی، اسباب النزول، بی جا، بی تا.
۱۳۴. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعة ورام، قم، ۱۴۱۰ ق.
۱۳۵. ورعی، سیدجواد، «کوثر، محبوبه است»، در: ماهنامه پیام زن، سال ۶، شماره ۶۸، آبان ۱۳۷۶ ش.
۱۳۶. هاشم زاده هریسی، هاشم، شناخت سوره های قرآن، کتابخانه صدر، ۱۳۷۳ ش.
۱۳۷. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تهران، ۱۴۰۰ ق.
۱۳۸. یوسفیان، حسن، کلام جدید، تهران: سمت و مؤسسه امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۹ ش.

نمايه آيات

- ﴿أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ﴾ ١٥٤
- ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يَرْجِعُونَ﴾ ٢٨٨
- ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ ٥٨
- ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ ٤٤٥
- ﴿أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ﴾ ٢٧٨
- ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾ ٣٧٨
- ﴿اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ﴾ ٣٥٧
- ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ ٢٧٠
- ﴿أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ ١٥٢
- ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ ١١٦
- ﴿إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ﴾ ٦١
- ﴿إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي﴾ ٤١٥
- ﴿إِذْ عَرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَادُ﴾ ٣٨٠
- ﴿إِذَا تَتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًا﴾ ٦١
- ﴿إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ﴾ ٤٨٦، ٤٨٥، ٣٣١، ٣٣٢
- ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ ٤٧٦
- ﴿اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ﴾ ١١١، ٢٢٤
- ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾ ٢٤٧
- ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ ٢٨٨
- ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ﴾ ٢١٧

- ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَ
 قرآن الفجرِ إن قرآن الفجرِ كان مشهوداً﴾ ۳۵۸
- ﴿أَكُلْ خَمَطًا﴾ ۳۸۲
- ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ
 كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾ ۴۰۲
- ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ ۲۹۸
- ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ ۱۷۰
- ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَ
 الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ
 مُبْرَأُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ ۳۳۸
- ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ﴾ ۲۱۴، ۴۲۷
- ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ
 الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾ ۲۱۴
- ﴿الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ ۳۱۹، ۳۴۰
- ﴿الَّذِي خَلَقْتَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ
 يَسْقِينِي وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي﴾ ۴۳۳
- ﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
 رَاجِعُونَ﴾ ۴۸۲
- ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ
 يُؤْمِنُونَ بِهِ﴾ ۱۴۰
- ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ادْخُلُوا
 الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ
 بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ
 الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ۳۴۷
- ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ
 لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ ۴۷۸
- ﴿الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾ ۳۵۷
- ﴿الرَّتْلِكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾ ۳۹۶
- ﴿الرَّتْكِتَابِ أَحْكَمَتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ
 حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ ۱۲۵، ۱۲۸، ۳۶
- ﴿الرَّتْكِتَابِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنْ
 الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ
 الْحَمِيدِ﴾ ۶۸
- ﴿الرَّتْجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ﴾ ۳۰۸،
 ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۴۳، ۳۵۰
- ﴿الرَّتْجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ
 بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ ۳۵۰
- ﴿الرَّتْحَمْنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ ۱۱۱
- ﴿الزَّانِي لَا يَنْكِحُ الْإِزَانِيَةَ﴾ ۳۰۷
- ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ
 جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ﴾ ۱۵۳
- ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ ۲۰۷، ۲۱۰
- ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ
 مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ﴾ ۳۸۵
- ﴿اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ ۴۰۸
- ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ۴۲۷
- ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ... وَهُوَ الْعَلِيُّ
 الْعَظِيمُ﴾ ۱۷۳
- ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ ۲۵۴، ۳۷۶

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ﴾ ۴۸۲

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ ۴۸۲

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِعَادَ﴾ ۱۶۶

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ﴾ ۳۷۸

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُ حَتَّىٰ يَغْيِرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ﴾ ۲۳۳

﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾ ۳۷۶

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ ۴۳۶

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ﴾ ۱۶۹

﴿إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ﴾ ۱۹

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ ۳۸۲

﴿إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ﴾ ۳۸۲

﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ۲۱۴، ۴۵۳

﴿إِنَّ يَضْرِكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ﴾ ۳۹۷

﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾ ۴۳۴

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ ۲۰۸

﴿الْم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾ ۳۶

﴿الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾ ۳۵

﴿المص كتاب أنزل إليك فلا يكن في صدرك حرج منه لتندبر به وذكري للمؤمنين﴾ ۳۶

﴿النبي أولى بالمؤمنين من أنفسهم وأزواجه أمهاتهم﴾ ۳۳۲، ۴۸۹

﴿اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً﴾ ۴۲، ۱۹۴

﴿أَمْ يَقُولُونَ افترأه قل فاتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم من دون الله إن كنتم صادقين﴾ ۱۶۴

﴿أَمْنٌ يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾ ۲۸۷

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ ۳۰۵

﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِيهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ ۲۸۷

﴿إِنَّ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَنْكُورُونَ وَيزيدهم خُشوعاً﴾ ۱۳۹

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ ۱۷۹

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ﴾ ۳۷۷

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَيْتُوا كَمَا كُتِبَتِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ ۲۵۶

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ﴾ ۵۰۲

- ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ ۱۲۳
- ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ۱۹۰
- ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ﴾ ۳۹۷
- ﴿إِنَّا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ ۱۰۷
- ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾ ۳۹۸، ۲۲۲
- ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ ۲۲۲
- ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ ۳۷۶، ۴۸۲
- ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ ۱۶۶
- ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ ۴۶
- ﴿إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ ۲۷۴، ۲۹۹
- ﴿أَنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ ۲۷۱، ۲۷۴
- ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ ۲۶۴، ۲۶۶، ۴۸۶
- ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ﴾ ۳۱، ۲۹۵
- ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ ۲۱
- ﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ ۸۴
- ﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ ۴۳۴
- ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾ ۴۴۶
- ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ ۳۹۸، ۳۴۹
- ﴿أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ﴾ ۳۸۶
- ﴿أَوْ لَحْمِ خَنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ﴾ ۳۷۷
- ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ﴾ ۴۲۶
- ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ ۴۲۶
- ﴿أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ ۴۵۶
- ﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ ۴۴۶
- ﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ﴾ ۴۴۶
- ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ﴾ ۲۵۶
- ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ﴾ ۳۱
- ﴿بَلِّغْ أَشَدَّهُ آتِنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ﴾ ۴۷۴

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾..... ۱۸۷

﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ﴾..... ۲۶۴

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾..... ۳۹۶

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾..... ۳۷۵

﴿ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾..... ۳۸۰

﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾..... ۲۲۲

﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ﴾..... ۲۲۰

﴿ثُمَّ مِنْ عَاقِقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ﴾..... ۲۱۸

﴿ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾..... ۳۷۷

﴿جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا﴾..... ۳۹۲، ۹۳

﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾..... ۳۴۷

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ﴾..... ۳۷۸

﴿حَمِّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِي حَكِيمٌ﴾..... ۱۲۸

﴿حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾..... ۴۳، ۴۴

﴿خُشْعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ﴾..... ۳۷۷

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾..... ۲۱۴

﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ﴾..... ۴۰۵

﴿دَعَاؤُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾..... ۱۲۰

﴿ذَلِكَ ادْنَىٰ ان يَعْرِفَن فَلَا يُؤْذِنُ﴾..... ۴۹۰

﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرَ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِمْ﴾..... ۵۱۸

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾..... ۶۵

﴿ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ﴾..... ۴۷۰

﴿ذَلِكُمْ أَطْهَرَ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِمْ﴾..... ۳۳۱، ۵۲۰

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾..... ۲۰۸، ۲۸۱

﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾..... ۲۰۸

﴿رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى﴾..... ۴۵۱

﴿رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي﴾..... ۲۸۱

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾..... ۳۴۶

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾..... ۱۸۷

﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ﴾..... ۲۶۴

﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾..... ۳۹۶

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا﴾..... ۳۷۵

﴿ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾..... ۳۸۰

﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾..... ۲۲۲

﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوْحِهِ﴾..... ۲۲۰

﴿ثُمَّ مِنْ عَاقِقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ﴾..... ۲۱۸

﴿ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾..... ۳۷۷

﴿جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا﴾..... ۳۹۲، ۹۳

﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾..... ۳۴۷

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ﴾..... ۳۷۸

- ﴿سَأْرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُون﴾ ۴۰۵
- ﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ ۳۹۱
- ﴿سلام على آل يس﴾ ۱۵۶
- ﴿شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن﴾ ۱۲۳، ۱۸۱
- ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾ ۱۸۱
- ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِّنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَمَهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾ ۴۵۸
- ﴿طس تلك آيات القرآن وكتاب مبين﴾ ۳۶
- ﴿عليها تسعة عشر﴾ ۱۸۰، ۴۴۳
- ﴿فاتوا حرثكم انى شئتم﴾ ۳۰۱، ۳۰۶
- ﴿فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَقُلْ رَبِّ أُنزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ﴾ ۴۵۶
- ﴿فَإِذَا تَطَهَّرْتَ فَأَتَوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ ۳۰۲
- ﴿فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ ۳۹۸
- ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ ۷۱
- ﴿فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ﴾ ۳۷۷
- ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا﴾ ۲۸۸
- ﴿فَاسْتَقِيمْ كَمَا أَمَرْتُ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ﴾ ۲۴۵
- ﴿فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾ ۱۵۱
- ﴿فاغسلوا وجوهكم﴾ ۳۶۱، ۴۹۹، ۵۰۳
- ﴿فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق .. ۳۶۱﴾
- ﴿فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾ ۱۷۱
- ﴿فَاقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ ۳۶۷
- ﴿فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ﴾ ۳۷۸
- ﴿فَالْقَالِهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى﴾ ۳۷۷
- ﴿فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ﴾ ۳۷۷
- ﴿فَبِأَىٰ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ ۴۴، ۴۵، ۱۰۰
- ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْآتَ أَخِيهِ﴾ ۳۷۹
- ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ ۳۹۹
- ﴿فَتَجَلَّىٰ لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ﴾ ۶۵
- ﴿فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ ۱۲۸
- ﴿فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ﴾ ۴۴۹
- ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيَابًا﴾ ۳۶۳

﴿فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ﴾ ۳۷۹

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ﴾ ۹۹

﴿فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ﴾ ۳۷۸

﴿فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ﴾ ۴۰۳

﴿فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ ۹۵

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ ۲۲۵

﴿فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ۴۴۰

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتِيَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعِلْمَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ ۲۷۱

﴿فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِالِ الْفِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ﴾ ۴۵۰

﴿فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ ۳۶۲

﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ﴾ ۴۳۵

﴿فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ﴾ ۳۸۱

﴿فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ ۱۵۲

﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعُثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾ ۲۸۶

﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا﴾ ۲۱۹

﴿فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾ ۳۷۸

﴿فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾ ۱۸۹، ۴۶۷

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ۲۷۹

﴿فَقُتْنٌ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ ۴۵۵

﴿فَعِظُّوهُنَّ وَأَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ﴾ ۳۴۳، ۳۵۳

﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ ۲۷۱، ۲۹۶، ۲۷۹

﴿فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ ۳۷۷

﴿فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يَخْرُجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى فَاَسْتَجِبْنَا لَهُ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾ ۳۴۵

﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ ۲۲۰

﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ ۲۳۸

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يَحْكُمُواكُ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ ۴۴۰

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ وقلن قولاً معروفاً﴾ ۳۳۳

﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ ۱۰۲، ۱۱۵

﴿فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ اجَادِلْنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ﴾ ۱۱۷

- ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّبَهُمْ أَجْمَعِينَ﴾... ۴۳۴، ۴۴۱
- ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّبَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾..... ۴۳۴
- ﴿قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ﴾..... ۴۵۶
- ﴿قَالَ لَا يِنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾..... ۲۸۲
- ﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تَعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُسُلَكَ﴾..... ۲۷۷
- ﴿قَالَ مَنْ يَحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾..... ۱۱۵
- ﴿قَالَ هُوَ لَا بِنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾..... ۳۰۲
- ﴿قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾..... ۳۰۶
- ﴿قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ﴾... ۴۵۶
- ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ﴾..... ۴۴۱
- ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾..... ۵۱۰
- ﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾..... ۴۵۳
- ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ﴾..... ۳۷۶
- ﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾..... ۳۸۵، ۲۱
- ﴿قُرْآنًا غَرِيبًا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ﴾..... ۱۵۹
- ﴿قُرْنٌ فِي بِيوتِكُنَّ﴾..... ۳۳۳، ۴۸۹، ۴۹۴
- ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي﴾... ۲۴۰، ۲۴۷
- ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾..... ۲۴۰
- ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾..... ۲۷۲، ۲۷۹
- ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾..... ۲۷۲
- ﴿قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ﴾..... ۴۲۸
- ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾..... ۲۷۹، ۲۹۷
- ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾..... ۵۰۲، ۵۲۱
- ﴿قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾..... ۳۵، ۱۶۴
- ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ... فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾..... ۴۳۶
- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾..... ۳۷۶
- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾..... ۲۰۹، ۴۱۳
- ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾..... ۱۸۶، ۲۰۷

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا﴾ ۴۸۷، ۳۳۲

﴿لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا﴾ ۴۷۸

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ ۲۳۱

﴿لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ ۲۱، ۷۰، ۷۱، ۲۹۵

﴿لَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ ۳۳۳، ۴۸۹

﴿لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾ ۲۸۴

﴿لَإِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ ۴۲۰

﴿لَا يَكْلَفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ ۲۳۱

﴿لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ ۹۶

﴿لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ ۲۴۶

﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ ۴۰

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ ۴۰۹

﴿لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ ۴۰۳

﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأُمُتَالِ نُضِرُّهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ ۵۷

﴿قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَأُهْجِرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا﴾ ۳۲۳

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ﴾ ۳۴۰

﴿كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ﴾ ۴۵۶

﴿كَعَصْفٍ مَّاكُولٍ﴾ ۲۵۵

﴿كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءَ وَهَوْلَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾ ۳۹۷

﴿كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا﴾ ۴۷۸

﴿كَمَثَلُ الْجَمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا﴾ ۴۷۸

﴿تُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ ۱۶۴

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾ ۲۲۹

﴿لَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ ۳۴۰

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ ۱۲۸

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ ۹۳

- ﴿لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَ أَعْجَمِي وَعَرَبِي قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً﴾ ۱۹۸
- ﴿لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً﴾ ۱۴۹
- ﴿لَهُمْ عُقُبَى الدَّارِ﴾ ۴۲۲
- ﴿لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ ۲۳۶, ۲۳۵
- ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ ۳۴۸, ۹۳
- ﴿لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ﴾ ۳۸۲
- ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ ۲۲۶
- ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾ ۴۲۰
- ﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾ ۴۹۷
- ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَاللِّرَسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ ۲۷۹
- ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ﴾ ۳۷۹
- ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ... لَا حَامٍ﴾ ۳۸۰
- ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ... وَلَا سَائِيَةٍ﴾ ۳۷۹
- ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ وَلَا وَصِيلَةٍ﴾ ۳۷۹
- ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾ ۴۲۸
- ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ ۱۸۷
- ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾ ۱۵۱
- ﴿مِثْلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ﴾ ۲۳۵, ۳۴۶
- ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ ۲۴۳, ۲۹۹
- ﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ عَن مَوَاضِعِهِ﴾ ۱۵۷
- ﴿مِنَ بَعْدِ أَنْ نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي﴾ ۴۵۷
- ﴿مِنَ بَقْلِهَا وَقَتَائِهَا﴾ ۳۸۱
- ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّه حَيَاةً طَيِّبَةً وَنَلْجِزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ۳۰۵
- ﴿ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ ۴۴۰
- ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوًا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا﴾ ۴۷۵
- ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْتُ لَكُمْ﴾ ۳۰۶, ۳۰۱
- ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْتُ لَكُمْ فَأَتُوا حَرَّتُكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ﴾ ۳۰۱
- ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْتُ لَكُمْ﴾ ۵۱۰, ۳۰۵
- ﴿وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ ۴۳
- ﴿وَ أَتْلُ﴾ ۳۸۲
- ﴿أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ﴾ ۴۸۴
- ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ ۲۷۸

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذُبُّوا بَقْرَةَ﴾ ۳۷۶
 ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ ۴۵۷
 ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ ۳۹۵
 ﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾ ۳۸۰
 ﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حْشِرَتْ﴾ ۲۵۹، ۲۶۱
 ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ ۵۱۵، ۵۱۶
 ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ ۳۳۱، ۴۸۵، ۵۲۰
 ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ ۳۵۳
 ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ ۶۱
 ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ ۹۴
 ﴿وَإِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾ ۳۸۰
 ﴿وَاسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ ۴۲۳
 ﴿وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ﴾ ۲۴۷، ۲۸۲
 ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ ۲۹۷
 ﴿وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾ ۳۷۸
 ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى﴾ ۲۷۹
 ﴿وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ ۳۶۴
 ﴿وَالْبَدْنَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ﴾ ۳۸۰
 ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً﴾ ۳۷۸
 ﴿وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أَفِ لَكُمْ أَنْ تُعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَكْبِرَانِ اللَّهُ وَبَلَّغَ آمِنًا وَإِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا يَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ ۴۷۶
 ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ ۱۵۳
 ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾ ۳۴۷
 ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ ۱۵۳
 ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ ۳۹۷
 ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ﴾ ۳۵۷
 ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ ۴۰۰
 ﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ﴾ ۴۴۰

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذُبُّوا بَقْرَةَ﴾ ۳۷۶
 ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ ۴۵۷
 ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ ۳۹۵
 ﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾ ۳۸۰
 ﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حْشِرَتْ﴾ ۲۵۹، ۲۶۱
 ﴿وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ ۵۱۵، ۵۱۶
 ﴿وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ﴾ ۳۳۱، ۴۸۵، ۵۲۰
 ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ ۳۵۳
 ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ ۶۱
 ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ ۹۴
 ﴿وَإِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾ ۳۸۰
 ﴿وَاسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ ۴۲۳
 ﴿وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ﴾ ۲۴۷، ۲۸۲
 ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ ۲۹۷

- ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا﴾..... ۳۸۰
- ﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾..... ۳۷۰
- ﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾..... ۵۲۴
- ﴿وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَقَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾..... ۱۵۲
- ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾..... ۳۹۳
- ﴿وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ يَسْجُدَانِ﴾..... ۳۸۲
- ﴿وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلِينَ كَامِلِينَ﴾..... ۳۴۰
- ﴿وَإِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا﴾..... ۳۷۶
- ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ﴾..... ۴۵۵
- ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمَّهُ هَاوِيَةٌ﴾..... ۴۳۵
- ﴿وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾..... ۳۷۹
- ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِنْتَىٰ وَثَلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾..... ۳۱۲، ۳۱۵
- ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾..... ۱۶۴
- ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾..... ۴۳۲
- ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْحُبُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾..... ۲۲۲
- ﴿وَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾..... ۳۷۶
- ﴿وَإِنَّمَا عَلَيْنَا شَجْرَةٌ مِنْ يَقُطِينٍ﴾..... ۳۸۱
- ﴿وَأَنْذَرْتُ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾..... ۲۰۰، ۲۷۹، ۴۶۱
- ﴿وَإِنَّمَا نَزَّلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ﴾..... ۷۸، ۹۷، ۱۱۲، ۲۴۶
- ﴿وَإِنَّمَا نَزَّلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾..... ۷۸، ۹۷، ۱۱۲
- ﴿وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ... بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ... وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾..... ۱۹۵
- ﴿وَإِنِّي لَفَقَارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا نَمَّ اهْتَدَىٰ﴾..... ۲۷۹
- ﴿وَإِذْ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾..... ۳۷۷
- ﴿وَإِذْ أَنْزَلْنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾..... ۴۲۳
- ﴿وَإِذْ أَنْزَلْنَا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾..... ۲۶۷
- ﴿وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَيْثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا﴾..... ۳۶۱
- ﴿وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾..... ۱۲۰، ۲۳۵

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾..... ٣٩٨
 ﴿وَسَيُخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَضْطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ ٤٤١
 وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾..... ٢٤٤
 ﴿وَشَيْءٌ مِنْ سِذْرٍ﴾..... ٣٨٢
 ﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾..... ٤٥٧
 ﴿وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ﴾..... ٣٨١
 ﴿وَعَدَسِيهَا﴾..... ٣٨١
 ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾..... ٣٩٨، ٤٣٢
 ﴿وَفُومِيهَا﴾..... ٣٨١
 ﴿وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ﴾..... ٤٤١
 ﴿وَقَالَ الْأَذَى آمَنَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾..... ٤٥٠
 ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾..... ١٢٩
 ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾..... ٤٢
 ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أرى سَعْبَ بَقَرَاتٍ سِمْانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَعْبٌ عِجَافٌ وَسَعْبٌ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٌ وَأُخْرٌ يَابَسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رَأْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ﴾..... ١٠٠

﴿وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ﴾..... ٤٣٣
 ﴿وَبَصَلْهَا﴾..... ٣٨١
 ﴿وَتَرَكْنَا يَوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَآكَلَهُ الذُّبَابُ﴾..... ٣٧٩
 ﴿وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ﴾..... ٣٧٨
 ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾..... ٤٥٤
 ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾..... ٣٣٣، ٥٠٠، ٥١٣، ٥٢٢
 ﴿وَجَادِلْهُمْ بَالْتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾..... ١١٤
 ﴿وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾..... ٣١٦، ٣٥١
 ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾..... ١٤٠
 ﴿وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾..... ٢٣٤، ٢٣٥، ٣٥١
 ﴿وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾..... ٢٣٥
 ﴿وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾..... ٤٥٧
 ﴿وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعُهَا هُضِيمٌ﴾..... ٣٨٢
 ﴿وَزَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِصَابِيحٍ﴾..... ٣٨٦
 ﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾..... ٣٤٤

- ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ﴾..... ۳۶۱
- ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا﴾
بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾..... ۲۴۴
- ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾..... ۳۷۱
- ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾..... ۴۷۱
- ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ﴾..... ۱۴، ۲۷۰، ۳۹۵
- ﴿وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾..... ۲۷۰
- ﴿وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا﴾..... ۵۱۳
- ﴿وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبَنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِيُعَلِّمُنَهُنَّ﴾..... ۳۳۳، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۲۲، ۵۲۴
- ﴿وَلَا يَضْرِبَنَّ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾..... ۳۳۳، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۲۲
- ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾..... ۲۷۱
- ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ﴾..... ۲۸۵
- ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾..... ۲۱۴
- ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ﴾..... ۲۷۰
- ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾..... ۴۴۹
- ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ﴾..... ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱
- ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾..... ۲۷۱
- ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾..... ۴۲۲
- ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾..... ۱۶۰
- ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْتَبٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾..... ۱۲۹
- ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا﴾..... ۱۱۹
- ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾..... ۲۸۶
- ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَخْفِظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾..... ۳۳۳، ۵۰۰، ۵۲۲
- ﴿وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ... وَلَا يَضْرِبَنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يَبْدِينَ زِينَتَهُنَّ﴾..... ۳۲۸
- ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾..... ۳۴۵
- ﴿وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾..... ۲۹۱
- ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾..... ۱۹۸
- ﴿وَكَذَلِكَ نَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾..... ۴۷۴

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ
يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾..... ۲۸۶، ۲۹۱
﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾..... ۳۹۸
﴿وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ
الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَ هَذَا لِسَانٌ
عَرَبِيٌّ﴾..... ۱۹۶
﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ
تَسْرَحُونَ﴾..... ۴۲۵
﴿وَ لِلآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا﴾..... ۲۳۴
﴿وَ لِلرِّجَالِ عَلَىٰ نِسَائِهِمْ دَرَجَةٌ﴾..... ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۲
﴿وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ
كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾..... ۴۷۴
﴿وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ
بِالْحِكْمَةِ وَ لِبَيِّنَاتٍ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلَفُونَ فِيهِ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾..... ۴۵۴
﴿وَ لَتَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصِ
مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشَرِ
الصَّابِرِينَ﴾..... ۲۸۸
﴿وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًا لَقَالُوا لَوْ لَا فَصَّلْتِ
آيَاتُهُ﴾..... ۲۰۲
﴿وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا
كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ﴾..... ۲۰۲، ۲۰۸
﴿وَ لَوْ يُوَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا
مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُوَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا
جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا
يَسْتَقْدِمُونَ﴾..... ۲۴۲

﴿وَ لِي نَعْبُدَهُ وَاحِدَةً﴾..... ۳۸۰
﴿وَ لِيَالِ عَشْرِ﴾..... ۴۴۴
﴿وَ لَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمٌ﴾..... ۴۰۳
﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ
لَهُمْ﴾..... ۲۰۸
﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ
لَهُمْ﴾..... ۱۹۱، ۲۰۱، ۲۰۵
﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ
اللَّهِ﴾..... ۲۴۶
﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾..... ۱۸۶
﴿وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَاتَّقُوا﴾..... ۲۷۲
﴿وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾..... ۳۹۷
﴿وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى﴾..... ۱۶۰
﴿وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾..... ۲۲۴
﴿وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ﴾..... ۱۰۲، ۱۱۵
﴿وَ مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا
عَلَّمَكُمُ اللَّهُ﴾..... ۳۷۹
﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ
يُوحَى﴾..... ۳۲۷
﴿وَ مَا ظَلَمُونَا﴾..... ۱۰۲
﴿وَ مِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَ فَرَشًا كُلُّوا مِمَّا رَزَقَكُمُ
اللَّهُ﴾..... ۳۸۰
﴿وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ شَحُومَهُمَا ۚ﴾..... ۳۷۹

- ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى
وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾..... ۲۴، ۷۸، ۱۸۷
- ﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ
حَبَّ الْحَصِيدِ﴾..... ۳۸۱
- ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾..... ۴۰۶
- ﴿وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا﴾..... ۱۹۸
- ﴿وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا
جَنِيًّا﴾..... ۳۸۱
- ﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ﴾..... ۳۸۲
- ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا﴾..... ۴۴۸
- ﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُراتٍ وَ
هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا﴾..... ۳۴۳
- ﴿وَهُوَ الْفَاضِلُ فَوقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ﴾..... ۹۳
- ﴿وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَىٰ نُوحٌ
إِثْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بَنِي آدَمَ لَا تَكُنْ
مَعَ الْكَافِرِينَ قَالَ سَأُوۡىٰ إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ
الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ
وَحَالٍ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾..... ۴۷۵
- ﴿وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ
السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَ
لَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ﴾..... ۳۶۰
- ﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ
تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾..... ۴۴۰
- ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُوبِ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ
وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾..... ۴۴۰
- ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ
عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾..... ۴۸۱
- ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْبِدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ
أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ
عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ
الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾..... ۱۵۶
- ﴿وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا
لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي
ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾..... ۳۱۶، ۳۵۱
- ﴿وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ
بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾..... ۴۰۵
- ﴿وَمَنْ قَبِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ
سُلْطَانًا﴾..... ۲۸۶
- ﴿وَمِنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ﴾..... ۳۹۱، ۳۹۳
- ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجِينَ لَعَلَّكُمْ
تَذَكَّرُونَ﴾..... ۳۹۲
- ﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمٍ يُعْتَدُونَ﴾..... ۲۴۲
- ﴿وَمَنْ يَأْتِهِ مَوْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ
فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ﴾..... ۲۳۴
- ﴿وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ﴾..... ۳۸۲
- ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾..... ۱۵، ۴۱۹
- ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي
الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِينَ﴾..... ۲۳۲، ۲۸۷

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾..... ۱۶۵
 ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾..... ۱۵۷، ۱۶۰
 ﴿وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾..... ۴۵۷
 وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ﴿..... ۱۷۲، ۴۴۳
 وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ﴿..... ۱۷۲
 وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ﴿..... ۲۹۱، ۲۹۶
 ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾..... ۲۳۴
 ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾..... ۱۵، ۴۳۰
 وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿..... ۲۳۲
 ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ الصَّوَامِعَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدَ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾..... ۴۱۳
 ﴿وَلِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ﴾..... ۴۹۹
 ﴿وَلِيَضْرِبَ بِخَمْرِهِمْ عَلَى جُيُوبِهِمْ﴾..... ۳۳۷، ۵۰۸
 ﴿وَيَلِّقُ يَوْمئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾..... ۲۴۵
 ﴿هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾..... ۱۱۵
 ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾..... ۲۸۵
 ﴿هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾..... ۱۹۸
 ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾..... ۲۱۶
 ﴿هُمُ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَارَائِكِ مُتَّكِنُونَ﴾..... ۳۴۷
 ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾..... ۱۶۸
 ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾..... ۲۸۱
 ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾..... ۲۰۷
 ﴿هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾..... ۵۸، ۹۳
 ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ يُهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾..... ۲۱
 ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي﴾..... ۴۱۶
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾..... ۲۸۰
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمَسَ وُجُوهُكُمْ فَتَرُدُّهَا عَلَىٰ أَعْقَابِهَا﴾..... ۲۸۸
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾..... ۲۷۹
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾..... ۳۵۹

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾..... ۱۶۵
 ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾..... ۱۵۷، ۱۶۰
 ﴿وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ﴾..... ۴۵۷
 وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ﴿..... ۱۷۲، ۴۴۳
 وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ﴿..... ۱۷۲
 وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ ﴿..... ۲۹۱، ۲۹۶
 ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾..... ۲۳۴
 ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾..... ۱۵، ۴۳۰
 وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿..... ۲۳۲
 ﴿وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ الصَّوَامِعَ وَبِيعَ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدَ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾..... ۴۱۳
 ﴿وَلِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ﴾..... ۴۹۹
 ﴿وَلِيَضْرِبَ بِخَمْرِهِمْ عَلَى جُيُوبِهِمْ﴾..... ۳۳۷، ۵۰۸
 ﴿وَيَلِّقُ يَوْمئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾..... ۲۴۵
 ﴿هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾..... ۱۱۵
 ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾..... ۲۸۵
 ﴿هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾..... ۱۹۸
 ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾..... ۲۱۶

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ ۱۵۳

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ﴾ ... ۳۶۴

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾ ۹۴

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا ﴾ ۲۸۸

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ ۲۷۲، ۲۷۹

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾ ۲۴۱

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ، لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴾ ۳۴۰

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ ۱۱۹

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِنْكُمْ ﴾ ۳۵۴

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ﴾ ۲۲۸

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾ ۱۶۵

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴾ ۳۴۰

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾ ۳۷۶

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأزْوَاجِكُمْ ﴾ ۴۹۱

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأزْوَاجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴾ ۳۳۲، ۴۸۹، ۵۲۵

﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ ﴾ ۳۳۳، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۱۲

﴿ يَا قَوْمِ هُوَ لَا يَنْبَغِي لَكُمْ ﴾ ۳۰۲

﴿ يَحْرُفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ ﴾ ۱۶۰

﴿ يَخْرُجُ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا ﴾ ۳۸۱

﴿ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ﴾ ۳۳۲، ۳۳۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۲۵، ۵۲۶

﴿ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ﴾ ۴۲۳

﴿ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ ۴۲۷ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴾ ۴۲۲

﴿ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ﴾ ۳۷۹

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ ۱۵۳

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ﴾ ... ۳۶۴

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾ ۹۴

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا ﴾ ۲۸۸

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ ۲۷۲، ۲۷۹

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾ ۲۴۱

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا، يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ، لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴾ ۳۴۰

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴾ ۱۱۹

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالِكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِنْكُمْ ﴾ ۳۵۴

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ﴾ ۲۲۸